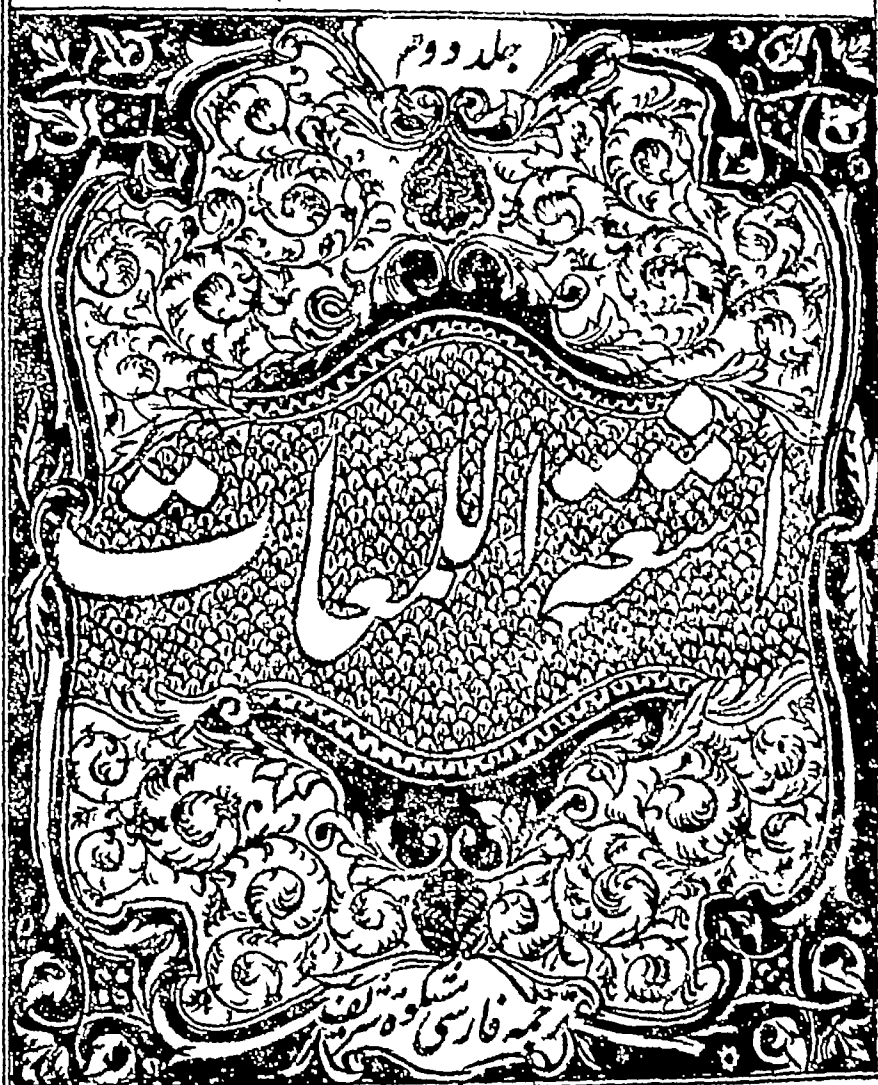


فهرس اشعة اللغات ترجمه مشکوة شریف جلد دوم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۰۳	کتاب سمار اللہ تعالیٰ	۲	کتاب الزکوٰۃ
۲۰۴	باب ثواب الشیخ والتکبیر . . . . .	۱۵	باب ما یجب فیہ الزکوٰۃ . . . . .
۲۰۹	باب التوبۃ . . . . .	۲۳	باب صدقۃ الفطر . . . . .
۲۱۶	باب متمم . . . . .	۲۶	باب من لا تحل لہ الصدقۃ . . . . .
۲۴۳	باب ذکر الصباح والمساء . . . . .	۳۱	باب من لا تحل لہ المسکۃ ومن تحل لہ . . . . .
۲۸۶	باب دعا و اوقات . . . . .	۳۹	باب الاتفاق و کراہتہ الامساک . . . . .
۳۰۲	باب الاستعاذۃ . . . . .	۵۱	باب فضل الصدقۃ . . . . .
۳۰۹	باب جامع الدعاء . . . . .	۶۶	باب افضل الصدقۃ . . . . .
۳۱۹	کتاب المناسک	۷۲	باب لمح . . . . .
۳۲۹	باب الاحرام . . . . .	۷۵	باب من لا یجوز فی الصدقۃ . . . . .
۳۳۴	باب قصۃ حجۃ الوداع . . . . .	۷۶	کتاب الصوم
۳۵۰	باب دخول مکہ . . . . .	۸۱	باب رویۃ الہلال . . . . .
۳۵۹	باب الوقوف بعرفۃ . . . . .	۸۵	باب ورشہور . . . . .
۳۶۴	باب الدفع . . . . .	۹۰	باب تنزیہ الصوم . . . . .
۳۶۹	باب رمی الجمار . . . . .	۹۸	باب صوم المسافر . . . . .
۳۷۲	باب الہدی . . . . .	۱۰۱	باب القضاء . . . . .
۳۷۸	باب الحلق . . . . .	۱۰۳	باب صیام التطوع . . . . .
۳۸۱	باب متمم . . . . .	۱۱۵	باب متمم . . . . .
۳۸۲	باب خطبۃ یوم النحر و رمی الیام التشریق والتواج . . . . .	۱۱۹	باب لیلۃ القدر . . . . .
۳۹۲	باب ما یحقیقہ المحرم . . . . .	۱۲۵	باب الاعتکاف . . . . .
۳۹۷	باب المحرم . . . . .	۱۳۰	کتاب فضائل القرآن
۴۰۱	باب الاحصار و فوت الحج . . . . .	۱۵۷	باب آداب التلاوۃ . . . . .
۴۰۵	باب حرم مکہ . . . . .	۱۶۶	باب متمم . . . . .
۴۱۲	باب حرم المدینۃ . . . . .	۱۷۸	کتاب الدعوات
		۱۸۸	باب فکرا اللہ عز وجل . . . . .



صنایع کیمیا و مکاشفات فضل خلد و زوربا  
بعون شیخ عین الله و اولاد و بنان



در مطبع میمنشی نوکشو طبع در سنه ۱۲۸۵  
در مطبع میمنشی نوکشو طبع در سنه ۱۲۸۵



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید زکوة موجب نما و زیادت و طیب تطهیر مال و سبب ای بر صاحب آن طهارت اواز ذل و ب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب و کور و دعوی صحت ایمان بد آنکه در شریعت زکوة و سایر صدقات مانند عشر و جز آن در احکام محدود آن حکمتها و اصطلاحات است که در می یابند آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شریعه و فایده حکم لایعده و لایحسی است و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقر است و محاسن ایشانست چنانچه وصیت کردی ترغیب نمودی در بیانیدن آن بایشان بدینانست امانت در غیبت بی محنت و شققت و بی من اذی ایجاب بایشی در اهل که منفعت انشی دور و بیشتر از ذکر است و نیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا احوال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و از اموال حیزه و خلاصه انتخاب نمایند و زیاده بر قدر فرض از بدایا و ضیافات نشانند و شرط نما و حوالان بول که ناظر در بر و رونق است اهل است و هم از جهت عایت عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که در آن وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان بآن فراوان تر است حسب کرا اینها و اودان آن آسانی میسر شود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد و صنف اول زرع و ثمار چنانچه داد و خردا و انگو و مانند آن مثل ایشول و خنرا که در اندک زمانی بتباه گردد و صنف دوم بهیمة الاقلام از شتر و گاو و گوسفند و بقره الطی و تفصیلی که در فقه مذکور است صنف سوم زر و سیم که توام و مساوی عالمیان باعتبار تقویم اشیای بدان است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد در هر سال یکبار فرمود و در زر و سیم و ثمار در وقت حسا و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سنی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و شققت و سه و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لا جرم بیخ رایگی واجب که در مالیکه بی شققت و تکلف بدست آید همچو گی که باید از کان یا از فینه و آمدن سال در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که باید بروی واجب شود که اخراج خس کند و آنچه در مال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لایست نیمه آن که در رایگی باشد و جهت که چنانچه در زر و سیم و ثمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی لست نه رایگی واجب کرد

زکوة و ثمار  
تسبیح الانعام  
از تقسیم  
اهوال تجارت

مال بافت ۱/ زراعت و ثمار ۲/ مال با شققت ۳/ مال با مست و انشی شده آب کند ثمار چاه ۴/ مال باقی حلیه بفس ۵/

در آنچه زیادت تکلف محتاج بود از دولابی که بان ارجح و جویبار آب بکشند یا از چاهی بجا و خنجر و خنجر کشند و نمیه آن که اصل ایست واجب شود در آنچه محتاج است اصل و تعب و اتم از اگر کتاب شفتت اسفار و رکوب بجا و نزدیک انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی احوال بحسب مصلحت حال و کمیتی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود چنانکه در فقره و دست نم و در زیر بیت مشقال و در گوشت چیل و در گاو و سی و در شتر تیج که در کمتر ازین نصایب چیزه واجب نبود

**الفصل الاول** **عن ابن عباس** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذاً الى اليمن فقال - روایت است از ابن

عباس که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا آمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت نکند و پیاده و معاذ سوار بود گفت شاید که باز در نیایی ما را تو با معاذ و همچنین واقع شد پس گفت آنحضرت معاذ - آنکس که تو را اهل کتاب - بدرستی تویی آنی تویی را که اهل کتاب باید تخصیص اهل کتاب بزرگتر است اتمام بحال ایشان است و گرنه در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند - فادعهم الى شهادة - پس نخست دعوت کن ایشان را به گواهی دادن - ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فان هم اطاعوا

لذلك پس اگر فرمانبرداری کنند ایشان ترا برای آن یعنی ادا کنند و مقین کنند و مسلمان شوند - فاعلم ان الله قد فرض عليكم خمس صلوات في اليوم و الليلة پس بر آنان ایشان را که بدینست که خدا تعالی بجهت حق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب - فان هم اطاعوا ذلك فاعلمهم ان الله قد فرض عليهم صدقة - پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند بر نماز پنجگانه پس بر آنان ایشان را که بدینست که خدا تعالی بجهت حق فرض کرده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم علام بصلوة بر اعلام بزرگوار است بحسب اتمام و فضل دست بر سایر اعمال نه که شواهد آن باشد

تو خدمن اغنیاهم قدر علی فقرهم گرفته شود صدقه از تو نگران ایشان بان حد که تو نگری را درین باب سنا ده پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان - فان هم اطاعوا ذلك - پس اگر ایشان اطاعت کنند صدقه را و بدینند آنرا - فایاک کرام اموالهم پس در ما خود از ائمه اهل موال ایشان که چیده چیده بگیرد چنانکه شکم دارد و فریه و جز آن بلکه هر چه که مالک باشد بر بشرط سلامت از عیب نقصان که در شرع جائز نیست - و اقل دعوة المظلوم - و بر هرگز کن دعا که ستم کرده شده را - فانه یسین یغیا و بین الله حجاب - پس بدینست که نیست میان مکار کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بحسب حاجت می گردد اگر چه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است

است یحقق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صاحب بيت لا فضة لا یودی من امواله منیت یج خداوند زردسیم که نمیدهد از آن حق آنرا که زکوة است - الا اذا کان يوم القیمة - اگر آنکه چون باشد روز قیامت - صفحت له به تشدید کوفته شود و ساخته شود بر گوی - صفاح من نار - صفیح از آتش و صفیح آنچه نرم شود از کوفتن مانند آهن و من صفاح الباب محترقا در صفیح شمشیر بینا و در سنگ بین را نیز گویند و صفیحه اوجه بشریه پوست رز و صفاح از زردسیم ساخته میشود و من نار از جبت آن گفت که گویا از بس گرم کردن دخی گرمی آتش میگرد چنانکه فرمود - فاحمی علیها فی نار جهنم - پس گرم کرده میشود بر آن صفاح در آتش روز قیامت - فیکوی بهما جنبه - پس منع کرده میشود بان صفاح پهلوانکس - و نمیه پیشانی او را - و زکوة - و پشت او را - و تخصیص این بر عضو بدیع کردن بحسب آنست که جمع کردن مال و سادگس برای طلبی تری جابه بلبا و تغم بمطاعم شهید ملاس بهیه بود از جبت آنکه روگردانیدن



از سالکان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن ایشان و اینها شریعتاً عاصیانه اند و مثل نذر بر اعضا و ریسه که دماغ و دل و  
 جگر است - کلمات ابعیت است - هرگاه که برآورده شوند آن صفای باز گردانیده شوند برای آنکس یا برآورده کردن چنانکه آن گم  
 بار بار در کوره آهنگری در آورده میشود و برآورده میشود - فی یوم کان مقداره مسین الف سنته - و زوزیکه باشد اندازه دس  
 پنجاه هزار سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی منتهی وی بر گناهکاران این روز نیز یک کاران  
 چنان گذرد که در کعبت نماز بگذارد انجای طبع فلسفی حیران بود و بر خود سجد و باطن با میان منفعت و شرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه  
 نبود و انچه که حتی لقیضی بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان - فیری سبیل اما الی الجنة و اما الی النار پس دیده شود  
 راه و یا به بنید و راه خود را یا بسو بگشت و یا بسوس و درخ و دیگر بضم یا دفع آن و سبیل به نصب لام و رفع آن هر دو روایت است قبل  
 گفتند صحابه - یا رسول الله قال لا بل - پس حکم شتر که حق آنرا او اندرده باشند حیثیت و عذاب تارک کوه در و چگونگی بود - قال گفت  
 آنحضرت صلعم - و الا صاحب بل لا یوردی منها حقاً - و نیست هیچ خداوند شتران که او اینکند از آن حق آنرا - و من حتماً حلهما یومئذ  
 و حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است و لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب در طریقه شکر گذاری حق گوید که حکم واجب از زمین  
 شتران است روز و در یکم و سکون را یعنی فردا آمدن شتران بر آب خورون که مردم در آن فراهم می آیند و نشسته سیر باشند  
 و ظاهر حدیث در آنست که ترک این حق نیز عذاب شود و با جمله نیست هیچ صاحب شتران که ادائیگی کند حق آنرا - الا اذا کان  
 یوم القیمة - مگر آنکه چون باشد روز قیامت - بطح لها - بر رو انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بر و بگذرد و پایال کنند بقاع  
 قرق - بجز آنرا که در کوه و تل نباشد و قرق بفتح قافین و سکون را نخستین نیز یعنی قاع است و تا کیه صفت کاشف است  
 و روز با کانت - در حال بودن شتران فربه و تمام بنیت تربیا گران تر و تو مند تر باشد - لا یفقه منها فسیکاً و احداً - و حالیکه  
 گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر را یعنی بچه یا نیز باشد شتران باشند و احتمال دارد که مراد تفصیل بین شتران  
 باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و مویدا نیست عبارتی که  
 در بقرون هم می آید - قطار با خفاها - پایال میکنند این شتران آنکس را بسبها خود و شتران خف میگویند و گوسفند را ظلف  
 چنانکه بیاید و وقفه با خواها - و می گرداند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلمات علیها و لهما و علیها خرها - هرگاه که بگذرد و بر  
 طائفه نخستین شتران باز گردانیده شود بر و طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرد و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم  
 پایال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلمات علیها و لهما و علیها ازیرا که  
 رد و رجوع و راولی واقع میشود در آخری و در روایت مسلم بهرین نکت و قع است و در حدیث ابی ذر نیز چنین است و توشی  
 گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهوی است که از بعضی روایه واقع شده صاحب صحیح بی تا الی آنرا نقل کرده اند و اگر تکلف کنند  
 و از رد و رجوع مراد دارند رجوع فلا انکال فتا - فی یوم کان مقداره مسین الف سنته حتی لقیضی بین العباد فیری سبیل اما الی الجنة  
 و اما الی النار قبل یا رسول الله قال و الا صاحب لقر و لا غنم لا یوردی منها حقاً الا اذا کان یوم القیمة لطم لها بقاع قرق

ترجمه این عبارت معلوم شد - لایققد منها شئاً - در حالتیکه گم نمی کند از آن گادان گو سفند ان چیز را پس فیما عقصا در حالتیکه نیست و از آن بقدر غم عجبیده شاخه که زور آن کمتر بود و عقصا بفتح عین و سکون قاف - ولا یجلی - نیست در میان آن حلا بفتح حاء بقدر کم حجم بر حله مملو آنکه شاخ ندارد - ولا عصباء - و نه شکسته شاخ - تنظیر بقدر نهنا - میزند آن گادان و گو سفند ان اورا بشاخه خود و قطار باطله فساد پی میگیرند اورا بسبب خود اطلالت جمع ظلف بکسر طاء به جمعه شمس گافته چون هم گادو گو سفند و امثال ان در هم شتر رخت میگویند و اسپ خرا حافه کلما علیها و لهما و علیها آخر همانی یوم کان مقداره حسین اکت نه حقیقی بر این عبارت سبیله اما الی الجنة و اما الی النار قبل گفته شد + بار رسول الله فانیل پس اسبان حکم آنها چیست - قال - گفت آنحضرت صلعم - فانیل ثلثه - پس اسبان سه قسم اند هر یک حکمی دارد سهی لرجل و زر - اسبان هر مرد یا بزه و بار گناهند و زر یکسرو و سکون نامرانی بزه - و سهی لرجل شتر - و اسبان هر مرد یا بزه و شتر ستر حال اندام مردم نمائند که فقیر و محتاج است و حجاب اند که باز میدارند اورا از اظهار حاجت بمردم + و سهی لرجل اجبه و اسبان هر مرد را اجرو ثواب اند + فاما اللقی هی له و زر + پس اسبان که آن هر مرد را سبب بزه و بار گناهند - فرجل البطار یا بر + پس اسبان مردمانند که بسته است از حاجت نمودن مردم نمائند که دی بجا بود غازی است و واقع نیست - و فخر - و بسته است آنها را براسه نازیدن و بزرگی کردن بر مردم و ریاضه غیر فخر است چه ریاضه طاعت میباشد - و نواری یکسرون - علی اهل الاسلام - و بسته است براسه عداوت کردن بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و جنگ برآید - فقی له و زر + پس اسبان براسه این چنین شخصی سبب بزه و بار گناهند - و اما اللقی هی له ستر و اما اسبان که آن برای مرد پرده اند - فرجل ریطه فانی سبیل الله - پس اسبان مردی است که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بی فرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و مخصوص جهاد و غزاه راه خدا نیز مرد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که براسه سواری خود بسته است تا در حاجتها مشغول شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و ریطه آنفینا یعنی بسته است براسه اظهار غنا و تو لگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم و نزد احتیاج بسوار - شتم لم نیس حق الله فی ظهوره - پشتر فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب از وی و پشتهای اسبان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بران + ولا رقبها - و نه فراموش کرده است حق خدا را در گردن نهنا اسبان که او میکند حق آن را در زکوة و شافیه میگویند که حق در رقاب اسبان آن است که غمخواری آنها بکند گاه و دانه و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها بنباسه مختلف و تفسیر اختلاف در آن است که نزد ما در اسبان زکوة است که اگر برون و حجر الجیرند و در خانه علف نیامدند خداوند اسپ بخارست که پس هر چه اسپ نیاز به بدیاقیت کند آنها را و از هر دو است در هم بنج در هم بدیاقه چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحب شافعی و اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث و اقواله که نیست بر مسلمان در عبودیت و نه در فرس صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت صلعم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچر و یک دنیا است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ نری محمود است که سوار می کند بران یمنین عبد براسه خدمت است و تقویم فرس مرد است از عمر و دخن در ایجاد و است و در شرح سفر سعادت پانده از ان مذکور است فقی له ستر پس این اسبان را در پرده و ستر حال اند و اما اللقی هی له اجبه و اما اسبان

کہ آن مرمر درامد موجب اجر و ثواب عظیم است۔ فربل رب لعلنا فی سبیل اللہ لایل بالاسلام۔ پس سپان مروے اندک سبب است آنرا در راہ خدا براس اہل الاسلام کہ جہاد کنند و دیگر آن نیز در جہاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جہاد کنند + فی ترجیع و فسخ سیم و سکون ہا و بجمہ در چراگاہ فرخ۔ در وقتہ۔ و زمینیکہ آب و گیاہ دارد۔ نما اکلست من فک الک الرج او الرضۃ من شیء + پس بخورند آن سپان الزان برج یار و ضمہ چیز حیا الاکتب لہ عدد و ما اکلست حسنات۔ مگر آنکہ نوشتہ شود مر صاحب سپان را بشمار آنچه خوردہ اند اسپان نیکیا و ثوابہا + و کتب لہ عدد او و اتھا و ابوالہا حسنات + و نوشتہ میشود در او را بشمار سرگنہا نیکیا سپان و کثیر ہا سپان نیکیا۔ و لا تقطع طولہا + و بنزد سنا سے خود را طول یکسر طار و فتح و اورسپان کہ بندہ کیطرت اور کج و دیگر را پساے اسپ یا دست وے تا بگرد و بچرد۔ فاستتت شرفا و شرفین پس بر ایند یکے من بلند یا وزین بلند را۔ الاکتب لہ عدد آثار ہا دار و اثنا حسنات۔ مگر آنکہ مینویسد خدا تعالی و ثابت گرداندر آن مرورا بشمار گامہا یکہ اسپ میزند و بشمار سرگنہا نیکیا۔ و لا یرہا صاحبہا علی من فرشتہ منہ۔ و مینگد و بآن سپان صاحب آن الزان جوے پس آب میخورند سپان الزان جوے۔ و لا یریدان یقیما۔ و میخواہند آن صاحب سپان کہ آب بخورند سپان را یعنی وے نیت آب خور ایندن نذر و یکہ بی قصد و ارادہ او آب بخورند تکلیف کہ وی نیت و قصد و ارادہ آن داشتہ باشد۔ الاکتب لہ عدد ما شرب حسنات۔ مگر آنکہ مینویسد خدا تعالی براس وی بشمار آنچه نوشیدہ اند سپان نیکیا و از اینجا معلوم میشود کہ کسی کاری میکند و در ضمن آن بلا اختیار وی کار ہاے دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شدہ است فتذکر قیل۔ گفتہ شد یا رسول اللہ فالجر پس خزان حکم آن چیست ثور اداسے حق آنرا و ترک آن چیزے وارد شدہ است۔ قال۔ گفتہ آنحضرت صلعم۔ ما نزل علی فی آخر شئی۔ فرد فرستادہ شدہ است بر من در حکم خزان چیزے مخصوص۔ الاہذہ الآیۃ الفاظہ الجامعہ مگر این آیت تنہا کہ جامع حکام تمام افعال است از خیر و شر فاذا بفا و تشدید فال معجہ فن عمل متقال ذرۃ خیر ایرہ۔ پس کسیکہ عمل کند مقدار یک ذرہ نیکی می بیند وی یا بد جزاے آنرا۔ و من عمل شقال ذرۃ شر ایرہ + و کسیکہ کند مقدار ذرہ بدی می بیند جزاے آن را پس اگر خیری کند جزای آن می باید اما چیزے مخصوص جزای مخصوص نازل دارد و نشدہ۔ رواہ سلم۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتاہ اللہ الا علم یو و و کوثر۔ کسیکہ بدہ او را خدا تعالی مالی پس او اکلند زکوٰۃ آنرا لعل لہ مالہ یوم اقیمتہ شجاعا مصور گردانیدہ شود براس وی مال وی روز قیامت بصوت مار و شبل بضم شین و کسر آن مار زما تین زما مطلق مار زما یا مادہ۔ اقرع۔ مار کل کہ موی بر سر ندارد و این نشان بسیارے از ہر و درازی عمر است + ولہ زبیتان۔ ہزای و دو باے موحہ میان آنرا تختیہ و بفقو قانیہ مر آن مار را دو نقطہ سیاہ است بالای چشم او یا درون چشم او بعضی گفتہ اند گرد دہن دے + لیلو قمر یوم اقیمتہ۔ گردانیدہ میشود آن مار مانند طوق در گرد آنکس روز قیامت۔ ثم یاخذہ لہ منہ ریشہ یکہ و آن را بر ہر طرف لہر مت و یعنی شدہ یعنی ہر کج دہن خود و لہر متین بفتح لام و سکون ہا و فسخ نام و امتحان بر اسندہ زیر زمرہ گوش و در شرح شیخ گفتہ لہر متیہ یعنی بختیہ و امتحان ہا کہ ریش بران میریزد و چون نزدیک بشد تعین بود و تفسیر کردہ بدان و برین معنی فہم لہر متیہ راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند کہ شخص مالدار باشد و یا زائدہ بود یعنی میگردد آن مار ہر و کلہ آنکس را + ثم یقول اتما ملک + پس میگردد آن مار بزبان حال یا قال من مال تو ام کہ زکوٰۃ آن ندادی + اما لک ترک + من کج تو ام کہ زکوٰۃ خدا

کرده ننهادی قم تلاً - بیشتر خواند آنحضرت صلعم این آیت را - و الاکسین الذین یخلون الایة - تا آخر آیه که نسبت بایشان الله فرستاده  
 بهو غیر لهم بل هو تکریم سیلو قون مانجلا وایه یوم القیمة - رواه البخاری - و عن ابی ذر عن النبی - روایت است از ابو ذر از پیغمبر صلی  
 الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یكون له اهل او بقرا و غنم لایؤدی حقها - فیسبهم شیخ مروی که باشد مرا در اشتران یا گاوان  
 یا گوسفندان که او نماند حق آنها را - الا انی بهایوم القیمة اعظم ما یکون واسمه - مگر آنکه آورده میشود آن اشتران و گاوان و گوسفندان  
 را در حال بودن آنها بزرگتر و فربه تر از ظاهر باخفا نماید - پی سپر میکنند آنرا در اشتران یا پیاهای خود - و تخطی بقر و دهنه - و میزنند گاوان  
 و گوسفندان را در آبه شاخهای خود کما جازت آخر ساروت علیه و الهما بهر بار که بگذرد طالع پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها  
 این عبارت بنظر اهل لغت عبارت حدیث ابی هریره که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد و حتی یقضی  
 بین الناس - تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه - و عن جریر بن عبد الله - روایت است از جریر بن عبد الله که  
 که از مشایخ صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است - قال قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله  
 علیه وسلم اذا انکم لصدق + چون بیاید شمار صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که از اسائی  
 و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده صدقه و مستصدق بتاد مبنده صدقه - فلیصد عنکم و یصد عنکم  
 پس بیاید که باز گرد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار اضعی خوشنودست باین طریق که خوب پیش بیاید بوی داد کند  
 صدقه به تمام و کمال - رواه سلم - و عن عبد الله بن ابی اوفی - پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله از صحابه است که در کوفه  
 از عالم رفت + قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انما قوم بصدقه ثم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش  
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد و سرتوی  
 صدقه خود را دعای کرد ایشان را وی گفت - اللهم صل علی آل فلان - خداوند او را در و بر فرست و رحمت کن بر آل فلان  
 که صدقه آورده است یعنی بروی ذر کسان وی مخاطبه ابی بصدقه + پس آوردند آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه بخود  
 - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - اللهم صل علی آل ابی اوفی - و حکم آئمی نیز چنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوة بفرست  
 بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است + متفق علیه و فی روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقة قال  
 چون می آورد و مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت + اللهم صل علیه + ازین روایت معلوم شد که مراد  
 بآل فلان همان فلان است و آل متضمم است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و ایتل غیره بتبعیت دران  
 داخل اند چنانکه اشارت کردیم + و عن ابی هریره قال - گفت - بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد  
 آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم - فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند بآن حضرت صلعم که  
 منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافقی بود و فقیر بود خدا می تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف  
 نه شدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند بن جمیل منافق بود

بعد از آن تو به کرد از اتفاق و قاضی حسین گفته که دردی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن آتاهن من فضله لنصدقن آياته انهمي + و خالد بن الوليد + که صحابی مشهور بود و او نیز فرمود - و العباس - و عباس بن مطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم + او نیز فرمود و گیزان همه دادند فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما یقیم ابن جمیل - نعم یعنی اشکر که است که بجز خط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام معنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی کرده می پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد - الا انه کان فقیراً فاعناه الله و رسول - مگر به سبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس تو اگر گردانید او را خدا و رسول وی و این تو فکری سبب بنی و طغیان وی شد و کفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آن است که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات وصول آنها از جناب حق در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الله لئن آتاهن من فضله لنصدقن و لکن من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را البتة و ثروت بالتماس وی و عهدی که شکر گذاری نعمت کند - و اما خالد فاکتم لظلمون خالد - و اما خالد بن ولید که می گویند و سینه نیز نهاد زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی اینست که وی - قد اجتمعت افراعه و اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاح و چهار پا پیا در راه خدا بر غازیان هر که حالش این باشد که بچنین خیرات نقل میکنند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شماست پس و شجاع بظلم صبر نتوان کرد یا مرد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تاء جمع غنا و بفتح معنی بهشت و آمادگی و الله اعلم - و اما العباس فمی علی - و اما عباس پس زکوة وی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود و در ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانچه فرمود - و لهما سوما - و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس - بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجا نیز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و صلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم - ثم قال - پیتر گفت آنحضرت - یا عمر ما شغرت ان عم الرجل صنوا به + ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مرد دشتل پدر اوست پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاه دارد و اینا لکن اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دوست درخت خرما از یک تنخ بر آید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصرح صنو بکسر کی از چند تنه درخت که همه از یک تنخ رسته باشند برادر پدر متفق علیه - و عن ابی حمید - بضم حار و فتح میم الساعدی - منسوب به بنی ساعده که قبیلۀ است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت - قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم جلا من الاز و گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از از و بفتح همزه و سکون نون که از بلادین است قانرا از دوشنوه نیز گویند - یقال له

گفتند میشد و نام پرده میشد آن مرد را - ابن اللبیبی یغتم لام و فتح ان فتح ثنائة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لصب به سکون تار قبلیه مشهور است و نام ابن اللبیبی عبدالله است علی الصدقة عامل گردانید برگرفتن صدقه - فلما تم قال هذا کم - پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت بمسلمانان این مقدار مال برای شماست که صدقه انوالی است - و بنا ایدی لی - و این مقدار دیگرش فرستاده شده است برای من چون این سخن بان حضرت رسید ناخوش آمد و خطیب النبی صلی الله علیه وسلم - پس خطیب برآمد آنحضرت - فحمد الله و اتى علیه - پس حمد گفت آنحضرت ستایش کرد بر ذات پاک می تعالی چنانکه در خطبه می باشد - ثم قال - پس گفت - اما بعد فانی استعمل رجال انکم علی امور - اما بعد حمد و ستایش بدستیکه من عاملی گردانم مردان را از شما بر کار با ما و لانی الله - از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است از خدا می تعالی - نیانی احدی فیتقول - پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید - هذا کم و هذه هدیة اهدیت لی - این مر شمار است و این هدیه است که فرستاده شده است مرا - فلما جلس فی بیت امیه - پس چنان نشست این مرد در خانه پدر خود - او بیت امیه - یا در خانه مادر خود شک راوی است یا تنویج است - فلینظر امیدی له ام لا - پس ببیند که آیا تیش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این مشکیش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری اوست اگر علمدار نبود در خانه خود نشسته می بود که میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که بهیچ برای وی هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند - فالذی نفسی سیده لایاخذ احد منه شیئا - بخدا سوگند نه گیر هیچ یکی از آن مالی مذکور چیز را - الا جابر یوم لقیمه یحمله علی رقبته مگر آنکه بری آورد آن مال را از رزق قیامت برگردن خود - امکان بعیر الدر خار - اگر باشد آن مال از جنس شتر میباشد مرد او را غنیم را و ضیق بجهه ممدوده آواز شتر و گرگ و گفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه نخت - ادلقر آله خوار - یا اگر باشد آن مال از جنس گاو میباشد مرد او را آواز گاو و خوار ضیم خا آواز بقدر در قاصوس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو - او شاة تیعر - یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین و فتح آن بدوزن یغرب یا بدوزن لفتح و یجاء یضم یا را و از غنم را گویند - ثم رفع یدیه و استبرأ فقلت آنحضرت هر دو دست خود را - حتی رانیا عفرة الطیبه - تا آنکه دیدیم ماسفیدی هر دو نعل آنحضرت و عفرة بدوزن حمرة و صفرة بیاخن و اعفر یخین چنانکه امر و بعضی - ثم قال - پس گفت آنحضرت - اللهم علی لک الحمد - اللهم علی لک الحمد - و بار خداوند آایا رسانیدم حکم ترا خلق متفق علیه - قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت - و هو لا یجلس فی بیت امیه و ابیه فلینظر امیدی الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتدرع به الی امر محظور فهو محظور - دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوسیله امری حرام پس وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و ازین جهت آمده است که هر چیزی که آن منفعتی حاصل شود بر او است - و کل ذیل فی العقود - و ازین جا کلام خطابی است که هر چه در آورده است در عقد مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلاً - فلینظر لیکن حکم عند الانفراد - لکن کرده شود و تا مل نموده شود

که آیا هست حکم وی نزد انفرادینی پیش از دخول در عقد محکمه عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران و اجتماع در آمدن و در عقد ام لا - یا نیست - بکذا فی شرح السنه - و این کلیه ثانی لائق بمذهب کسی است که از حمله منع میکند چنانچه امام الکسندر امام اصفه و شافعی و غیر ایشان که حیل را اجاز میدارند نظر نمیکند باین داخل - کذا فی شرح الشیخ - و عن عدی بن عمره - یفتح عین و کسبیم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملنا منکم علی عمل و هم کسبوا عمل کردیم ما و را از شما بر عملی - فکتمنا غیظاً - پس پوشید وی از ما سوزنی را غیظ بکسبیم و سکون خاموش یا - فما فوقه پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی - کان غلوا - میباشند این گمان خیانت و غلول بضم غین چه خیانت غفیرت و بمعنی مطاق خیانت نیز آمده - یائی بر یوم القیمه می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود و ابرار و اعدا

**الفصل الثانی - عن ابن عباس** - قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیه که و الذین یکنزون الذهب و الفضة - مجمل مضمون آیه است که آن کسانی که گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکند آنرا در راه خدا گرم کرده میشود آن زر و سیم در آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و مچپلوها و پشتبای ایشان را چنانکه در فضل دل گرفته شد که بزرگ علی اسلین - بزرگ و گران آمد آن بمسلمانان - فقال عمر انما افرج عنکم - پس گفت عمر من بکشایم بنگی این اشکال را از شما تفرج بجمع و تشدید کشادن از فرج بمعنی کشایش - فاطلق عمر - پس رفت عمر - فقال - پس گفت - یا بنی الله انکم کبر علی اصحابک هذه الآية - بدینکه گران آمد بر یاران تو این آیه - فقال - پس گفت آنحضرت - ان الله لم یفرض الزکوة الا علی طیب ما بقی من اموالکم - بدینکه خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را مگر بر ای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و بخینه بسازید باکی ندارد و در آیه قرآن که بر گنج نهادن و عید فرود آمده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض الموارثه و فرض نکرد انید وی تعالی میراثش - و ذکر کلمه - و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول بود است یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الموارثه کلمه ذکر کرد که من یا و ندارم آنرا و آنچه یا و دارم همین است که فرمود که حق تعالی که موارثه فرض کرده است برای همین کرده است که - لکن لمن بعدکم - تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما اند که دار شما نیست پس در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراثش از کجا باشد - فقال پس گفت راوی - فکبر عمر - پس تکبیر گفت عمر بحسب تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت شایع بر جمع اموال - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الا انک بکثیر ما یکنز المرء - آیا خبر ندیم ترا ای عمر بر بهترین آنچه گنج کند مرد - المرأة الصالحة انک بکثیر ما یکنز المرء - پس گفت آنحضرت - اما خبر ندیم ترا ای عمر بر بهترین آنچه گنج کند فرموده انما نظر الیهما سرت - چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و دینی وی - و اذا امرتا اطاعتیه + و چون کار فرمایید او را فرمانبرداری کند او را - و اذا خاب عنهما خطیئته و چون خائب گردد



مردان زن نگاهدار حق اورا و نفس مال - رواه ابو داود - و عن جابر بن عتيك نفع عين و كسر تاد و سكون ياك  
النصارى صحابي بزرگ است و در شهود و بذر اختلاف است و بعد از بدترنامه مشاهد را حاضر شده - قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يا تيمم كريب - تصغير ركب كه جمع را كسب است زود باشد كه بيايند شما را سوارگان - بنو ضون كه دشمن  
و دشمن شده اند و كرده اند نزد مردم بحكم طبيعت زيرا كه براي گرفتن اموال ايشان مي نديد يا بجهت آنكه خلق مي كنند و شتي مي نمايند  
مراد صدقات آنند كه بامی گرفتن صدقات می آيند - فاذا اجابواكم فرجوهم - پس چون بيايند شما را پس چای فرخ كنيد برايشان  
و مرجا بگويد برايشان و دخلوا بينهم و بين مايتفقون - و خالی گردانيد و متي سازيد ميان ايشان و ميان چيزی كه می طلبند  
ايشان از اموال تا ميان ايشان و آن چيز حائلي و مانعی نباشد - فان عدلوا فلا تفهم - پس اگر عدل و زورند ايشان و زور  
تم كنند پس براسه خود ميكنند كه ثواب عدالت يابند - وان ظلموا فليهم - اگر ظلم و زور كنند پس برايشان است يزه و زيان  
آن مراد است كه اگر چيز ظلم كنند با اعتقاد و زعم شما يا مراد فرض و تقدير است مبالغه و الا اگر بحقيقت ظلم كنند و رضاي ظالم  
در صورت وارد - و رضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم - و خوشو گردانيد ايشان را ويرا كه تمام و كمال زكوة شما خشنود و ايشان  
است يعني اگر چه اصل واجب زكوة با دای مال حاصل ميشود و ليكن اگر صدقات راضی و خشنود و رونا هم و اكمل است -  
يدعوكم و بايد كه دعا كنند صدقات را براي شما بطلبند و حضرت كه بحكم انبي تعالی بعد از اخذ صدقات دعا ميكرد -

رواه ابو داود - وعن جرير بن عبد الله - صحابي مشهور يستحب من صورته وسيرته - قال جازنا من اعراب  
الى رسول الله - گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المحدثین -  
یقولون انما نال پس گفتند که بعضی مردم از مصدقین می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را - فقال - پس گفت آنحضرت - ارضوا  
مصدقکم - راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را - قالوا - گفتند آن مردم اعراب - یا رسول الله وان ظلمونا - راضی  
گردانیم با ایشان را اگر چه ظلم کنند ما را - قال - گفت آنحضرت - ارضوا مصدکم وان ظلمتم - راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه  
ظلم کرده شوید شما بهان توجیه و تاویل که گفته شد - رواه ابو داود - وعن بشیر بن قیس - بن الحصاصیه - بفتح

حالی بمجموعه تصیفات صادقین و تشدید یا تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل الصدقه لینذون علينا - گفت بشیر گفتیم یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز می نمایند از حد انصاف و اعتدال و ظلم میکنند بر ما - انکم من اموالنا بقدر العیة ون - آیا بپوشیم ما از اموالهای خود بر اندازه آنچه ظلم میکنند - قال لا - گفت آنحضرت نه پوشید و صبر کنید بر آنچه میکنند رواه ابو داود - وعن رافع بن خدیج - مفتوح خا و کسر دال انصاری صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العاقل علی الصدقة بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزای کند است در راه خدا و یا بنده است ثواب آن کار حق میرسد الی میتة تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود - رواه ابو داود و الترمذی - وعن عمرو بن شعیب عن ابيه عن

جده عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا حلیب ولا حنیب - روایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که فرمود است  
 نه حلیب و نه حنیب هر دو یک معنی است که الاوسط اول بلام و ثانی بنون مراد حلیب آنست که فرو آید ساعی در جای دور و امر  
 کند خداوندان ماشیه را که کشیده بپارند ماشیه خود را در جای که فرو آمده است و حنیب آنکه خداوند ماشیه و در رود از جای  
 خود و ساعی را بکشد که بجنب او آرد و هر دو معنی عنده است از جهت حصول تعجب شگفت در اول بر متصدق و در ثانی بر  
 متصدق - و لا توفد صدقة فانتم الا فی دورهم - و گرفته نشود صدقه بامی مردم مگر در سراها و جایها سائیشان این متمه و تاکید  
 کلام سابق است و شامل صورت حلیب و حنیب است هر دو سواه ابو داود - و عن ابن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم من اتفاد ما لا فلا زکوة فیه حتی یحول علیہ الحول یکسیکه بیاید مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی  
 یکسال - رواه الترمذی و ذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر - و ذکر کرده است ترمذی جماعة از رواة را که وقف کرده اند این  
 حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمرست نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه رفع حدیث  
 رسول را خوانند معلوم اما تخمین موقوف که بی ساع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی  
 ان العباس رضی اللہ عنهما سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی تعجیل صدقة قبل ان یحل - روایت است از امیر المؤمنین  
 علی که عباس من سوال کرد در شتاب دادن زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو آید وقت وی و تخل بکسر حاست  
 از حلول دین اما حلول در مکان بکسر ضم هر دو است کذا قالوا - فرخص له فلک پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در  
 شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که انصابت است دین حدیث مؤید  
 توجیه اول مرتوال آنحضرت را که و اما العباس من فی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت - رواه ابو داود و الترمذی  
 و ابن ماجه و الدارمی - و عن عمر بن شعیب عن ابي عن جده ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس فقال لاسن ولی  
 یتیم الہ مال فلیتجر فیه خطیبہ خواند آنحضرت تعلیم کرد مردم را پس گفت آگاه باشید هر که والی شد دنگاها داشت یتیمی را که مراد ارباب است  
 پس باید که سوداگری کند و روی - و لا یتجر حتی تارک الصدقة و لکن ارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند  
 و وفائی گرداند او را زکوة - رواه الترمذی و قال فی اسنادہ مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد  
 این حدیث سخن است لان الشیخی بن الصباح ضعیف - زیرا که شیخی بن صباح به تشدید با کمکی از راویان این حدیث است  
 اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث دینی نمی آرد اما تسع و اربعین دمایه  
**الفصل الثالث** و عن ابی هریره - قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و خلف ابو بکر بعدہ گفت  
 ابو هریره چون فات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر عبادی - و کفر من کفر من العرب - و کافر شد کسیکه کافر شد  
 از عرب بخارج زکوة و حقوق بمسکین و ابی العباس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون موجب کوفه قطع می است پس نکارد  
 کفر باشد چنانکه خارج امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تعلیظ و تشدید باشد و مراد کفر ان لغت است

چنانکه در حدیث من ترک الصدقة متقیه کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند بعضی امتناع آوردند پس بطلان کفر و نفی هر دو جایز باشد و عمر اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان با ستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت شد بای بزرگ و اعتراف کرد که حق همان است که ابو بکر بیان ست چنانکه منیر ماید - قال عمر بن الخطاب لا بی بکر رضی الله عنهما کیف تعامل الناس و قد قال رسول الله چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم امرت ان تعامل الناس حتی یقولوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان سلام الله الا الله فمن قال - پس کیسکه بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله و نفسته نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را - الا بقره - مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بقره اسلام چنانکه دیت و قصاص و دیوان - و حساب علی الله - و حساب او بر خدا است یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا تأمن من فرق بین الصلوة و الزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آنکه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق کند میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و بوجوب زکوة را منکر گردد یا بادل عمل کند و از ثانی امتناع آورد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب و مال است - چنانکه نماز حق واجب در نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله لو منعونی عناقا - بخدا سوگند اگر منع کنند مرا از عناق بفتح عین انشی ولد موکب بیک سال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را و این مبالغه است و طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عقال یکسین زکوة یک سال از شتر و گو سفند - کالوا یودعها الی رسول الله - بودند که او میگرداند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا بکنیم علی منما - هر آنکه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر او را منکر شوند یا بای حفظ شمار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر فوالله ما هو الا رایث ان الله مخرج صدرابی بل قال گفت عمر پس بخدا سوگند بدوشان من و حال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من در روشن و هویدا شدن بمن که خدا تعالی کشاد سینه ابو بکر صدیق را برای قتال - فوفت انه الحق - پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابو بکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خطای و فتنه در کار خاتمه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لائق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یکجا شوند من تنه با شتم قتال میکنم و این دالالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر متفق علیه و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم کفر احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع - می باشد گنج یکی از شمار دز قیامت ما بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یقیرم چنانکه میگردد از ان صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - و هو یطلبه - و حال آنکه آن مار میجوید او را - حتی یلقمه اصابعه تا آنکه بقیه میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در زمین بکشد اندازد و نیز آنرا عطا بدست و انگشتان ظاهر میگردد - رواه احمد - و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعا - نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگردد از انگشتان

روزی قیامت و گردون و می ماری - ثم قرأ علیه السلام من کتاب الله - پس فرمود آن حضرت برادر لیل بن یسار را که تقدیم میکند  
این موافق است بآن از کتاب خدا این آیت - و الذین یخرجون بائعهم و البائعین من أنفسهم آتیه - تا تمام آیت چنانکه در فصل  
اول گذشت - رواد الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و حسن عاصم - رضى الله عنهما قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول - كنت عائشة شنيذم أخبرت بك ما كنت - فقلت الزكوة مال لا يطأ الا بالهكة - نیاخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه با پاک کرد  
زکوة بجهت بیرون نیاموردن وی از آن مال بآن مال را بپشتن شد آن مال یا بخرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته  
نمیشود بآن در حکم پاک و مثل است - رواد الترمذی و النجاشی و ابن ماجه - روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری  
در تاریخ خود و در صحیح خود - و احمدی - و روایت کرده است حمیدی - و زاذو - و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود و مراد بخاری  
زکوة محکمه قال - گفت آنحضرت - لیکن قریب علیک صدقه - میباشند این که به تحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلان  
شخص چهار پس بیرون نمی آید زکوة را میگوید الحرام الحلال - پس پاک میگردد و اندر حرام حلال را بخاطرت وی بلوی نیم  
اتساع یا به پاک و ضیاع - و قد حجج به من عدى لعلق الزکوة بالعین و به تحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر که  
است و اگر در تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و احمدی و دیگر در ظاهر روایات از ایشان و ایشان تجویز میکنند و فقیه زکوة  
زیر که این ترتیب است بعل پس او ایما بدین آنکه چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة به مال نزد ایشان تعلق شرکت  
زیر که مخصوص علیه شایسته است شایسته شایع مخصوص واجب گردانیده است فقیه مخصوص علیه را و ترک واجب گنجایش  
ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة به مال در ذمه چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالفت زکوة به مال صورت ندارد و دلیل حقیقه بر تعلق  
زکوة بذمه آن است که امر با دای زکوة بسوی فقیر انضیال است مرزوقی موعود که مشارالیه است بقول حق تعالی  
و امن واجه فی الارض الا نفعی الله رزقه و رزق عبارت است از چیزی که منع شود بلوی کفایت و این مختلف است  
باختلاف حوائج بعد از آن واجب گردانید مال سلی بر اغنیای برای ذرات کریم خود جل جلاله و امر کرد با بندگان و عیال را  
سعی در مال سلی احتمال ندارد به کفایت آن حوائج و آنجا زمواعید سبب اختلاف آن حوائج و مواعید پس متضمن گردد  
امر با بندگان و مواعید اذن باستبدال را و بطلان قید شایع بهیچ سلطان بر آن کند غازیان را باالات حرب بر بعضی  
و کفای خود از مال معین که بلوی پرده پس ازین است از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از آن جهت  
درست نیست که قربت آنجا اراقت و هم است در متنازع فیه در حاجت محتاج است بر تقدیر تعلق بذمه اگر چه به صورت  
مخالفت نیست اما در حکم مخالفت است و در معنی آن است فافهم - کذا فی التلخیصین در معنی است که تصنیف ابن عبد البر است  
و وی التلخیص فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشه - و روایت کرده است بهیچ در شعب الایمان از  
امام احمد بن حنبل باسناده وی تا عائشه این معنی را که و قال احمد فی خالطت - و گفته است احمد در قول وی خالطت  
الزکوة تفسیر ذان الریح یاخذ الزکوة و هو مو سرائی - تفسیر وی این است که مردی میگردد زکوة را و حال آنکه وی مو سرائی

یا غنی شک راوی سنت داکر در میان موسر و غنی فرقی مینهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت خند و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنويع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست این زکوة مگر برای فقیران بخالطت زکوة بال و اهلاك آن بخلطت حرام بخلالین معنی دارد پس درین معنی مراد بخلطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود بسیار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقرار و هر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور معنی بر معنی اول است

## باب ما يجب فيه الزکوة

الاتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اشنان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در تریه یا و سبزیها و میوه یا که ویر یا نباشد و سال تمام نه ایستند نزد ائمه واجب نیست در آن زکوة و در غیر و طلب واجب است و بیکه برسد بیخ و سق نه در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفه واجب است عشر در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر درنی و بهیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیها العشر تفصیل این باب از کتب فقه با حجت

## الفصل الاول عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة - نیست در بیان این پنج و سق بفتح و اود سین ممله شصت صل و صلح چهار ر و در یک رطل و ثلث رطل تحقیق این اوزان و تطبیق آن با اوزان و یا خود در شرح سفر السعادت به تفصیل کرده شده است فلینظر مثله - و ليس فيما دون خمس اواق من الورق صدقة - و نیست در چیزیکه کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اداقی بفتح هزه جمع اوقیه بضم هزه و کون داد و کسرافات و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه و نیست درهم باشد و ورق بفتح و او و کسرافضة و ليس فيما دون خمس فود من الابل صدقة - و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه و ذو و بذال حجر از دوتانه یا از سه تا ده را گویند درین حدیث جز ذکر زکوة نمر و نقره و شتر نگرفته متفق علیه - و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسلم صدقة في عبده ولا في فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بندۀ دی و نه در اسب دی مراد بندۀ خدمت و اسب سواری است یعنی مراد نیست بر عیبه صدقه الا صدقة الفطر نیست و بعد و صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهند متفق علیه و عن انس ان ابابكر كُتِبَ له ان ياتي بالكتاب لما وجه الى البحرين - و روایت است از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای دی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید و از النبوی بحرین کتاب این است بسم الله الرحمن الرحيم - هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله - این فريضه زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی مسلمین - بر مسلمانان - و التي امر الله بها رسوله - و آن صدقه که امر کرده است خدا تعالی بآن پیغمبر خود را - فمن سلكها من مسلمين على وجهها فليعطها - پس کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه راست باید که بدهد آثرا - ومن سلكها فونها فلا يطأ - و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که بدهد بعد از آن بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید - في الرطل و عشرین من الابل فادونها من الغنم من كل خمس

شاة در بیت و چار از شتران اپنے پامان این بیت و چار است از ہر پنج شتر یک گو سفند و من النعم بیان شانتہ براتی کبیر  
 فاذا بلغت خمساً و عشرين الى خمسین پیش چون برسند شتران بیت و پنج شتر را تا بی و پنج شتر - فیہما بیت مختص بالی یس  
 واجب در ان بنت مختصست مامہ و بنت مختصست نیکہ یکسال بروی گذشتہ باشد زیرا کہ مادر وی حامل میباشد مختصست مامہ و بنت مختصست  
 را گویند جمعست کہ اورا واحدست فاذا بلغت ستاً و ثلاثین الى خمسین در بعین فیہما بنت لبون انی - چوان برسند شتران تا چهل و  
 پنج پیش ران بنت لبون است مامہ و بنت لبون یعنی لام آنکہ دو سال سبزو گذشتہ باشد زیرا کہ مادر وی شیر میدہد بچہ و دیگر کہ زانیہ است -  
 فاذا بلغت ستاً و اربعین الى خمسین فیہما حقتہ - پس چون سبچیل و شش را تا شصت پیش ران حقتہ است بکسر حاء شدید قاف - طوقہ اکمل  
 کہ گرفته شد شترست یعنی حقتہ آن شدہ است کہ شتر زردی بچندان آنست کہ بچار سال سیدہ - فاذا بلغت واحده و عشرين الى خمسین  
 فیہما جدعتہ - پس نیکہ رشحت و یکہ تا سبقتا و پنج پیش در وی جذبہ است یعنی حیم و ذال شتر در سہ خامسہ فاذا بلغت ستاً و عشرين  
 الى خمسین فیہما بنتا لبون و چون برسند ہفتا و شش را تا نو و پس در و سہ و بنت لبون است فاذا بلغت احدی و عشرين الى خمسین فیہما  
 فیہما حقتان طوقہ اکمل پس چون برسند نو و یکہ را تا صد و بیست در و سہ و حقتہ است گرفته شدہ شتر - فاذا ازادت علی عشرين مائہ  
 ففی کل اربعین بنت لبون - پس چون زیادہ گردد بر صد و بیست پس در ہر چل بنت لبون است و فی کل خمسین حقتہ - و در ہر پنجاہ حقتہ است  
 و من لکم من الارباع من الابل یکہ نباشد او سہ گر چار شتر پیش فیہا صدقہ پس نیست واجب در و سہ صدقہ - الا ان یثار بہا مگر  
 آنکہ خواہد صاحب شتران کہ بطریق تریج و تطوع چیزی بکند - فاذا بلغت خمساً و اربعین برس پنج شتر را - فیہما شاة - پس در و سہ یک گو سفند  
 و من بلغت عنده من الابل صدقۃ الجذعہ و یکہ برسد نزد سہ از شتران مقداری کہ صدقہ در وی جذبہ باشد کہ از شصت و یک تا ہفتاد  
 و پنج است - و لیست عنده جذعہ - و حال آنکہ نیست نزد وی جذعہ و عنده حقتہ - و نزد وی حقتہ است فانہا قبل منہ الحقتہ و قبل منہا شاتین  
 پس قبول کردہ میشود از آنس حقتہ و میگردد بادی و دو گو سفند - ان استیسر تالہ - اگر آسان شوند آن دو گو سفند را در ا - او عشرین در ہا  
 یا یک و اند بیست در ہم را - و من بلغت عنده صدقۃ الحقتہ - و یکہ برسد نزد وی صدقۃ حقتہ - و لیست عنده الحقتہ و عنده الجذعہ - و نیست  
 نزد آن حقتہ و نزد او جذعہ است کہ فوق حقتہ است - فانہا قبل منہ الجذعہ - پس بر سبتیکہ قبول کردہ میشود از وی جذعہ - لوطیہ الصدق  
 عشرین در ہا او شاتین و میدہد او را صدقہ ستائندہ بیست در ہم یا دو گو سفند چنانکہ بمصدق میداد و قسم سابق - و من بلغت عنده  
 صدقۃ الحقتہ و لیست عنده الا بنت لبون - و یکہ رسیدہ نزد وی صدقۃ حقتہ و نیست نزد وی مگر بنت لبون - فانہا قبل منہ بنت  
 لبون و لوطیہ شاتین او عشرین در ہا - پس بر سبتیکہ قبول کردہ میشود از وی بنت لبون را و بہر ہمراہ آن دو شاة یا بیست و ہم  
 و من بلغت صدقۃ بنت لبون و عنده حقتہ و یکہ برسد صدقۃ وی بنت لبون را و نزد وی حقتہ است - فانہا قبل منہ الحقتہ و لوطیہ الصدق  
 عشرین در ہا او شاتین - پس بر سبتیکہ قبول کردہ میشود از وی حقتہ و میدہد او را صدقہ بیست در ہم یا دو گو سفند بر عکس آنکہ او بمصدق  
 میداد - و من بلغت صدقۃ بنت لبون و لیست عنده و عنده بیت مختصست فانہا قبل منہ بنت مختصست لوطیہ شاتین او شاتین  
 و من بلغت صدقۃ بنت مختصست و عنده و عنده بنت لبون فانہا قبل منہ لوطیہ الصدق عشرین در ہا او شاتین - ترجمہ این عبارت

نظر سابق ظاهرست و حاصل است که اگر صدق را کمتر از واجب هر چه بخواهد دیگر با آن منضم کند و اگر بیشتر و هر صدق چیزی بوی دهد - فان لم یکن عندہ بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون - پس اگر بنا شده نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی ابن لبون است - بنت لبون یعنی زنۀ مادر - فانه یقبل منه و یس مسمی پس بدینیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون نیست با وی چیزی می آید پس است که فضیلت او نیست بجز سیکو و یقبل سن فی صدقة الغنم فی سائمة اذا كانت الاربعةین الی عشرین و مائة شاة + و در صدقه گو سفندان و بیرون چندان این قید بحسب آن کرد که در علوه که در خانه علوه بخورند زکوة نیست الا و شیکه باشد چهل تا صد و بیست یک گو سفندست - فاذا زاد علی عشرین و مائة الی مائتین ففیها شاتان - پس و شیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دو بیست و دو گو سفندند - فاذا زاد علی مائتین الی ثلاث مائة ففیها ثلاث شایة - پس چون زیاده شوند بر دو بیست تا سه صد پس در آن سه گو سفندند - فاذا زاد علی ثلاث مائة ففی کل مائة شاة - پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گو سفندست + فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من الاربعةین شاة واحدة + پس چون باشند بیرون چندان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گو سفند یک گو سفند یعنی اگر چه یک گو سفند هم کم باشد از چهل + فلیس فیها صدقة الا ان یثیر بها + پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه بخواهد صاحب آن بطریق فعل چیزی بدهد + و لا یخرج فی الصدقة هر چه بیرون آورده نشود و او نه شود و صدقه در ابل و غنم و بقیر نیز کلان سال - و لا ذات عوار - و نه خداوند عیب نقصان عوار یعنی و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد + و لا تیس + و نه بیرون آورده شود + تیس قوتان در سکن تختانی در آخرین جمله بزرگه آرد آنکه گویند - الا ما اشار الی صدق - مگر در وقت خواستن صدقه شامه بخت غرضی و سئلنا این اشتنا راست از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند - و لا یجمع بین متفرق - و جمع کرده نه شود میان متفرق - و لا یفرق بین مجتمع - و تفریق کرده نه شود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد سنی مرب المال را در ساعی را مثال دل مردیست که مالک است چهل گو سفند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بر چهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط به بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد نصاب بنود و مثال ثانی بود در وی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گرد در وی زکوة یا شاة که بود او را بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل بیست شاة واجب گرد و شایسته الصدقة + این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تعلیل و اسقاط یا بکثیر ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد + و اما کان من الخلیطین + و نصابی که باشد میان دو شریک + فانهما یراجعان بنیما بالسوية + پس بدینیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیک گریه برابری بیانش آنکه مثلاً دو مرد اند در ویست شاة شریکی یکی را چهل شاة است و دیگری را صد و شصت پس واجب گرد بر اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة نه که واجب گرد بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی - و فی الزکوة ربع العشر + و واجب گرد در فقر چهل یک در قته بکسر را و تخفیف قات مجنون ورق سیم سکه زده که آنرا در هم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است + فان لم یکن الا سبعین و مائة فلیس فیها شی الا ان یثیر بها + پس اگر بنا شده گرد و یعنی کمتر از دو بیست اگر چه یکدو هم کم باشد پس نیست در آن چیزی



مگر آنکه بخواب صاحب مال که به طریق نقل بدیده رواد التجاری و عن عبد العزیز بن عمر بن النبی صلعم فیما سقت السمار لعمرون  
در چیزیکه آب داده است آسان چشمه یا او کان عثر گویا باشد زمین عشری بفتح عین معلوم و ثانی مثلثه در قاموس گفته که عشری  
انچه آب داده است آسان و برین تقدیر تکرار در عبارات لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که عشری آنست  
که آب داده شده بجا شور و عاثر گوشت که کنده میشود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسیر سیاه و تره باد درخت خرما  
گشت کار و عشری نیز فرو بر میگویند که فایده است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که  
دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عز و جل یعنی مرد فاجر از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب داون آن بدالیه و هندی آن آب  
نمیکند عشری میگویند از جهت حصول فایده آسایش در آن بآنکه در انچه آب باران و چشمه و کنن جوی بی آنکه بکشند بدو  
مانند آن حاصل شده - العشره و لایکی واجب است و ما فی بالفتح - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند  
آن عشره و گاه و در آن - نصف العشره است - و لایک است - رواد التجاری - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم العجا بر حیا جبار - عجا بر وزن جر از معنی بهیمه چنانکه اسپ دستور دارند آن و جرح بضم جیم خشکی و بفتح خسته کردن و است  
انچه بضم است و جبار بضم و تخفیف با هر دو باطل شدن مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و بنا باشد  
با وی کشنده یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف او در روز باطل است هیچ چیز بر آن لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد  
خاص میگردوزد زیرا که جرح و تلفات بتغییر دست و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن دی  
چه عادت در شب بستن و نگاه داشتن و آب و بهائم است و اگر چه لفظ حدیث عام است ولیکن آنرا مقید مخصوص ساخته اند بدلائل  
و احادیث دیگر - و البر جبار یعنی اگر یکی را با جبار گرفت بپای او چاهی بکنند ناگاه و ردی افتاد بر آن شخص مستحضر ضانی نباشد همچنین  
اگر در زمینی که طاک است بکند یا در صحرائیکه در راه گذر مردم است شخصی در آن بقیه ضانی نباشد - و المعدن - بکسر دال مشتق  
از معدن یعنی اقامت - جبار - و اگر یکی را بهای کان کنان با جبار گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست با لاک  
شد چیزی لازم نیاید - و فی الرکاز الخمس - و در کاز پنج رایکی است و رکاز برادر ادل و برادر آخر مراد بآن نزد خفیه معدن است  
و نزد اهل حجاز و فنیه اهل جاهلیت معنی اول النسب است بسایق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که  
رکاز چیست فرمود ذهب و فنیه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین و از پیدایش وی نزد شافعی در معدن و کوفتی  
نسبت و حکم وی حکم صد است مگر آنکه مستخرج ذهب فنیه باشد و نزد وادری خمس است بی اشتراط حوالان حول - متفق علیه  
الفصل الثانی عن علی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عفت عن الجبل و الرقیق - عفو مردم از  
زکوة اسپ و نیده مراد اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک اتفاق  
آن برای خدا گناهی هست ولیکن شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده - و ما توا صدقة الرقة من کل بعین فیها  
پس به سید صدقه نقره از هر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که دو بیست درهم است - و لیس فی تسعین بایستی

و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی + فاذا بلغت ائمتن ففیها خمسة در اہم - بحساب مذکور کہ از چهل یکدم سده  
 الترمذی و ابو داؤد و فی ردایۃ الابی داؤد عن الحارث الاعور عن علی - و در روایتی مرالی داؤد و از حارث اعور کہ تابعی است  
 مشهور بحجت علی و تکلم کرده ائمتہ در وی از علی رضہ ائمتین آمده - قال زبیر بن جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم - گفت زبیر کہ رادی است  
 از حارث اعور گمان میبرم حارث را کہ این حدیث را کہ از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعنی رفع کرد با تحضر و  
 موقوف بر علی نہ گذاشت تا این قول علی باشد نہ حدیث پیغمبر صلعم - انه قال روایت کہ آنحضرت گفت - ہاتوا ربع العشر من کل  
 اربعین در ہزار و ہشتاد و ہشت چار یک از دویک کہ از چهل و ہشت یک در ہشت - و لیس علیکم شیء حتی تتم مائتی در ہشت - و واجبیت بر شما  
 هیچ چیز تا آنکہ تمام شود و بگذرد در دویست در ہشت پس در وی پنج در ہشت است - فاذا کانت مائتی در ہشت ففیها خمسة در اہم پس چون  
 بود دویست در ہشت پس در وی پنج در ہشت است - فما زاد فعلی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیادہ شود بر حساب آنست ہر چہ باشد  
 اندک یا بیش و در زکویم این چنین نیست کہ آنچه بر نصاب زیادہ شود تا یک صدین چیزی بنامد چنانکہ در شتر و گوسفند گذشت  
 و میگوید - و فی الغنم فی کل اربعین شاة شاة - و در گوسفندان در ہر چهل گو سپند یک گو سپند است و در آنچه زیادہ گردد جزیل پنج  
 نیست الی عشرین و مائتہ - تا صد و بیست - فان زادت واحدة فثلاثان - پس اگر زیادہ شود بر صد و بیست اگر چہ یک شاة  
 واجب میشود و در شاة الی مائتین تا دویست شاة ہین و شاة است - فان زادت ثلث شاة - پس اگر زیادہ شود بر دویست  
 اگر چہ یک شاة ہم باشد واجب میشود شاة - الی ثلاثائہ - تا صد شاة و شاة بہاست و اصل شاة شوتہ بدلیل تعبیری بر شوتہ  
 و جیح بر شاة چنانکہ جمع شفتہ شفاۃ می آید - فان زادت علی ثلاثائہ - پس اگر زیادہ شود بر صد یعنی چار صد شود نہ آنکہ ہر چہ زیادہ  
 شود - ففی کل مائۃ شاة شاة - پس ہر صد شاة یک شاة است و چار صد چار و پنج صد پنج و ہذا و در میان پنج نیست خان  
 ثم لکن الاتسع وثلثون - پس اگر بنا شد مگر سی و نہ فلیس علیک فیہ مائتی - پس جب نیست بتو چیزی - و فی البقر فی کل ثلاثین پنج  
 و در گاوان در ہر سی گا و پنج است کہ یک سال تمام کردہ و در سال دوم درآمدہ و ذکر دانستی در نجار ہرست - و فی الالبین  
 مستہ - و در چیل گا و سن است کہ دو سال تمام کردہ و در سال سوم درآمدہ است پس حدیث ذکر صدقہ اہل نیست چنانکہ در حدیث  
 سابق در فصل اہل گذشت ظاہر آن جماعت کہ مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - و لیس علی النواہل شیء  
 نیست بر شتران و گا و اینکہ کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکہ در اسپان سواری و عبید خدمت  
 چیزی نیست و این نزد ائمتہ است و نزد امام مالک در انتہای زکوة است - و عن معاویہ بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما وجہ الی ائمتن  
 روایت است از معاویہ کہ چون آنحضرت متوجہ گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امرہ ان یاخذ من البقر من کل ثلاثین متیعا و یقتلہا  
 کہ آنحضرت معاویہ کہ بگوید از گاوان از ہر سی گا و یک گو سالہ نزدیک مادہ - و من کل اربعین مستہ - و بگوید از ہر چیل گا و دو سالہ در  
 پنج مذکور و شت ہر دو ذکر کردہ و در مستہ مؤنث ذکر کردہ گفتا کرد بادل یا در پنج نزد مادہ ہر دو برابر است و در سن مادہ و عین و ائمتہ  
 و نزد ما در ہر دو نزدیک ہر دو برابر است - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی و عن انس قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المعتدی فی الصدقة کما لیسوا - مصدق ظالم کم از حد النصاب و اعتدال تجاوز کند در برزه و گناه مجرم  
متصدق است که منح زکوة میکند و زکوة نمیدهد بطریق درست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق میدهد و بر وجه مامورین حکم  
آن دارد که منح میکند زکوة را و نمیدهد آنرا - رواه ابو داؤد و الترمذی - وعن ابی سعید الخدری - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
قال لیس فی حب ولا فقر صدقة - نیست در دانه و نه در خریز زکوة - حتی تبلغ خمسة اوسق - تا آنکه برسیخ و سق را و این نهب الهی  
ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشرت است مطلقا کم یا بیش چنانکه گذشت - رواه النسائی - وعن موسی بن طلحة  
بن طلحة روایت است از موسی بن طلحة بن عبد اللہ کہ تابعی ثقیف است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاده قال  
عندنا کتاب معاذ بن جبل - گفت نزد ما کتاب معاذ بن جبل است - عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انه قال - گفت موسی بن طلحة  
انما امره ان یاخذ الصدقة من الخطة و الشیر و الزبیب و التمر - امر من و آنحضرت معاذ را اگر آنکه بگیرد صدقه را از گندم و جو و مور و خرما و انگور  
موجود در اینجا یا شیر و زکوة نهد و بگوید که زکوة نهد در دنیا باشد - مرسل رواه فی شرح السنه - این حدیث مرسل است لغایت کوفه  
است بغوی آنرا در شرح السنه و در بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است - وعن عطاء بن یقین عن مملو  
ثقة یثناة بن اسید یفتح ہنزه و کسیر قرشی اموی است اسلام آورد و در فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلعم بر مکہ و ہجران مقرر داشت  
او را ابو بکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر و عمر او بیست و پنج ساله بود و از اسادات قریش بود و خیر و صلح رضی اللہ عنہ  
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فی زکوة الکرم انما تحصر کم الخرج - گفت آنحضرت در زکوة درختان تاک یعنی در میوه او اگر انگور  
کہ اندازه کرده شود و برخت چنانکہ اندازه کرده میشود و درخت - ثم تؤدی زکوة زبیا کما تؤدی زکوة النخل - پس اگر داده شود  
زکوة کرم در حالیکہ زبیب است چنانچہ اگر داده میشود زکوة نخل در حالیکہ ثمر است یعنی وقتی کہ پیدا شود در انگور خراشیدنی  
اندازه کنند شخصی کہ ماهر است در آن کہ انگور دردی چون میوه شود یعنی خشک گردد یا این رطب کہ مگر گردنی خشک شود چه مقدار  
خواهد شد اگر منصب برسد زکوة آن بدہد - رواه الترمذی و ابو داؤد - وعن سهل - بن ابی حمزة - یفتح مملو سکون مثله  
صحابی است و ولادت او در سال سوم از ہجرت است کہ انہ حدث ان رسول اللہ - حدیث کرد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان  
یقول - بود کہ می گفت - اذا ختمتم فخذوا و ادعوا الثلث - چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرد یعنی ثلث و بگذارد ثلث را  
از آن مراد آنست کہ تعیین کنید مقدار زکوة را در آن میان ثلث را بگیرد ثلث را بہ مالک بگذارد و احسان کنید بوی تا آن را  
بہ سایہ های خود بخوراند و بہ بگذران و ہر کہ بر سر وقت وی برسد حسان کند تا از مالک خود صرف بکند - این خطاب است بحد ثقان  
و توسعہ است بر تصدقان در فواکہ و غمار کہ محل صرف بدل اند - و ان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع - و اگر نتوانید گذشت ثلث را پس  
بگذارد ربع را و کم ازین بنیاید - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی - وعن عائشة - رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یحب عبد اللہ بن رواحہ الی یہود بود آنحضرت کہ میفرستاد عبد اللہ بن رواحہ را کہ از شاہ صیراجیہ بود و شاعر بود و در بزم مومنان  
شہید شدہ بہ سوی یہودیہ یعنی یہود خیر - فخر ص الخلل حین طلیب - پس قیاس نمیکرد و خیر را بر درخت ہنگامیکہ خوش میگشت

خراب یعنی ظاهر شد و روی شیرینی - قبل ان یوکل منه - بیشتر از آنکه خورده میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت  
 خرم درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است شافعی را ولیکن فقها میگویند که این معنی میگردد و بر بود و گویند  
 که در و این احادیث پیش از تحریم دلالت کذا قبل پوشیده نماند که در و این احادیث در باب صدقه است شافعی در آن  
 مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا الامم آید و قولی فقها در باب بیعت است اگر این احادیث در غیر بیعت است فلا  
 اشکال و اگر عام است مخصوص گردد اینده شود بغیر آن والله اعلم - رواد ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ارق زرق - روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است -  
 رواه الترمذی قال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی راویان وی مطلقه میگویند - و لا یصح عن النبی  
 و صحیح ترمذی است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی هذا الباب - یعنی در باب زکوة عسل - کثیر شری بسیار چیز و علمائیه اختلاف دارند  
 نزد امام شافعی در عسل زکوة نیست و بقی از امیر المؤمنین علی روایت کرده که فرمود و لیس فی العسل زکوة نزد امام ابی حنیفه در آن  
 عشرت است اگر در ارض عشره است کم باشد یا بیش و بیشتر نصیابی معین چنانچه در خارج ارض از خضر اوت و فواکه و حجت امام ابی حنیفه  
 قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فی الارض فلیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگره قمره است  
 چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و ما عسل که بیرون می آید از جبال و روی نیز عشرت نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف  
 و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسل که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر احرار کرده شده پس در وی عشرت است  
 و الا حکم صید دارد و الله اعلم - و عن زکیب - امرأۃ عبد الله - روایت است از زکیب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات  
 صحابه از وی روایت میکنند قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال یا مسشر النساء تصدقن  
 پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و لومن حلین - و اگر چه از یور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یاء و در  
 بعضی حلین بکسر حاء و سکون لام و به تائمی فوقانیه بعد ثنائیه - فالن اکثر اهل جهنم یوم القیمه - زیرا که بدستگاه شما بیشترین و در خیانت  
 روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی در شارسا پس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة  
 نیست و حلی که مباح است استعمال وی شافعی را و قول است و اظهر من است و همین مختار در مذاهب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبویا  
 برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا همیا کرده شده است برای نفاق نزد حاجت در وی زکوة است باتفاق  
 نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست و حلی ادجوا هر ولای در هر حال حجت الله است که وی مستعمل مباح است پس  
 مشابه به جامهای پوششندگان خدمت و خانه های سکونت باشد حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی و الذین یکیزون  
 الذین یغنیهم الله و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله فی الرقة ریح العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و  
 من پیغمبر اشتغال داشتند در آن و بعضی گفته اند که مراد زکوة حلیه عاریت دادن است و روایت کرده شده است این را بیل  
 از سعید ابن السیب و حسن بصری و در و عید ناظر در جانب وجوب است و الله اعلم - و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده



در قوی و زود امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر و ابن حزم و قول دیگر مشافعی را آنست که اگر یافته است آنرا بجهت و  
مؤنت چهل یک و نه و الا خمس - رداة ابو داود

**الفصل الثالث - وعن علی -** رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لیس فی الخضر لغات صدقة - گفت  
آنحضرت که نسبت در سببها و نزه با زکوة و این مذهب ائمہ ثلاثه است و میوه ها که در پیاپی و سال تمام نایستند این حکم  
دارند و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است مگر گاه و بیگاه از جهت عموم قول آن حضرت صلعم  
ما اخرجت الارض ففیہ العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت - ولانی العوا یا صدقة - و نه در عوا یا صدقة است و عوا یا جمع  
عوی است و آن فروختن رطبی یعنی خرما یا ترک بر درخت است بهر معنی خرما یا خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر بر درختان میوه  
خشک که آنرا مزاجه گویند نزد تقدیم یا بر نون منی کرده اند چنانچه در کتاب السیوع باید انشاء اللہ تعالی اما برای بعضی  
مفسران و محتاجان که میخواهند رطبی بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و بخیل هم ندارند که ازان رطبی بخیال  
خود بخورند و متری در خانه دارند که بدان قوت بخیال بیسازند یا رة ازان که از قوت زیاده مانده است بصاحب بخیل میدهند  
و از وی رطبی که بر درخت دارد بخرند و در این جهت شققت و دفع احتیاج این جماعت در دادن خمس اوست  
خصت داده اند و چون اقل از خمس اوست بود و روی زکوة نباشد چنانکه فرمود - ولانی اقل من خمس اوست صدقة  
ولانی العوا یا صدقة - و نیست بر چهار پایه بلکه کار میکنند و نه برای تجارت اند صدقة چنانکه گذشت - ولانی الجبهه صدقة - و نیست در  
جبهه صدقة - قال الصقر الجبهه الخیل و البغال و البعید - گفته است صحیح لقمان که از رداة این حدیث است که مراد بجهت اسپان و  
استران و غلامانند که پیشانی دارند - رداة الدار قطنی - و عن طاووس ان معاذ بن جبل فی بوقص البقر روایت است  
از طاووس برائی که از شاهزادگان است آورده شده بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند - فقال لم یأمر فی فیہ النبی صلی اللہ علیہ  
وسلم بشی - گفت معاذ امر کرده مراد وی آن حضرت بخیزی از زکوة - رداة الدار قطنی و الشافعی و قال الوقص ما لم  
تبلغ الف ریضة و گفته است شافعی که بوقص چیزی نیست که بحد نصاب که روی زکوة واجب گردونه سید است خواه ابتدا خواه در  
دو فریق و گفته اند که مراد اینجا اول است چرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود و الله اعلم بقص و بخت بعضی شکست نقصان

### باب صدقة الفطر

صدقة فطر فرض است زود شافعی و همچنین نزد احمد و ظاهر مذهب و سنت مذکوره است نزد مالک و واجب است  
نزد ما بمی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بنیاد اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بظاهر حمل میکنند  
و مالک میگوید فرض مخفی تقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید  
و جوب است و شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نماز و زود شافعی هر که قادر است  
بر قوت یومیه خود برای کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بروی صدقة فطر

وشرکت است نصاب وگيرد آنکه واجب در صدقه نشت صاع از بر و نشت صاع از بر و شیر در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در  
بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر متعین چیزی و گفته اند که واجب در زبان نبوت همان نشت صاع  
بود و زیاد بطریق قطع بود و واجب و نشت گفته اند که واجب در زبان صاع از بر یا تمر یا شیر بود پس مردم بعد از آن  
نشت صاع از بر گرفته اند که معادلی بود و قیمت بصاع از تمر یا شیر فاهم و در حکم برت نزدانی صنفه و در حکم شیرست نزد  
الی دست و نحو هر دست از امیر المومنین علی که در زبان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون تو سکر  
پر و دیگر تالی بر شاتام صاع و سپید از بر و غیره و از اینجا معلوم میشود که زیاد بر نشت بطریق قطع است

**الفصل الاول** - عن ابن عمر - رضي الله عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكاة الفطر صاعا من  
تمر أو صاعا من شير - گفت ابن عمر فرض گردانید از نشت زکوة فطر صاعی از تمر یا صاعی از شیر درین حدیث ذکر نیست  
و از اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا  
و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شیر درین حدیث بحجت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این  
عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شیر در مینه کم شد از شیر میداد آن جز یکبار نبود - علی العبد و الخ و الذکر و الانثی الا الضعيف  
و الکبیر من مسلمین - بر بنده و آزاد مرد و زن و خرد و کوان از مسلمانان و بنده چون مالک ندارد و واجب بر همه  
معنی واجب بر مالک او خواهد بود و از جانب وی و همچنین واجب بر ضعیف معنی واجب بر پیراوست اگر مالک مال نبود  
و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گویند با وجود مال بر پیرا واجب است - و امر به ان توودی قبل خروج الاناس  
الی الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظاهراً هر حدیث درین است که ادا بعد از نماز گفت  
نیکند لیکن الله ارنبه اتفاق دارند که افزایش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل  
بسیارست در شرح سفر السعادت آنرا ذکرده ایم متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام  
گفت ابو سعید خدری بودیم ناکه می بر آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که  
متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد زره است بضم ذال حجه و تشدید را که متعارف  
دران وقت نزد اهل حجاز و غالب قوات ایشان آن بود - او صاعا من شير - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعا  
من تمر یا صاعی از خرما می خشک - او صاعا من انطیخ همزه و کرفاف و لکبا کلمه یا صاعی از قوت که آنرا ما نثر گویند آن  
شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبيب - یا صاعی از انگور خشک آنرا منیر میخوانند متفق علیه  
**الفصل الثاني** - عن ابن عباس - رضي الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس  
در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای  
معلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم



عليه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شحيرة واجب گرداينده است آنحضرت راين صدقه را يك صاع از خرما يا جو - و نقت صاع من التمر - پنج قاف و سكون بسم يا نقت صاع از گندم - علي كل حرا و ملوك ذكر او انشي صغير او كبير - بر هر کس آزاد يا بنده يا بنده مرد باشد يا زن خود باشد يا بزرگ - رواه ابو داود و النسائي - و عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر وهم از اين عباس است گفت واجب گرداينده است پنج خد اصلي الله عليه وسلم زكوة فطر يعني صدقه فطر را - مثل الصيام - از جهت پاک گردايندن روزه را و در بعضي نسخ طهارة للصيام من اللغو و الافش - از سخن بيوده و لا يعني گفتن و از رفتن که وقع شده باشد در صوم و رفتن نقيع را و فاصلي بهاج و فحش و آنچه ميرود از سخن ميان مرد و زن در زير لحاف و آنچه خطاب کند مرد با زن از غش بعد از آن استعمال کرده ميشود در هر کلام قبح مراد تقييد است و گناهاست که در ادای روزه با کما هو حق وجود آمده باشد - و طعمه للمساكين - و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بساکنين و بي نياز گردايندن ايشان را از سوال در آن روز چنانکه در حديث آمده است - رواه ابو داود -

**الفصل الثالث** - عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم لعث من ادباني مجاج مكره آنحضرت بر آنچفت و فرستاد آواز کننده را هر کويچه ها مي کشاده که نماند کند - الا ان صدقة الفطر واجب علي كل مسلم اگاه باشد که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر او انشي حرا و عبد صغير او كبير مدان من قبح - صدقه فطر دوست از گندم يعني نصف صاع چه صاع چهار زده است - او سواه يا چه گندم که زيب باشد چنانکه در سبب امام ابو حنيفه است - اوصاع من طعام - اگر مراد به طعام گندم باشد او از براي شکم راوي است و اگر از آن باشد براي تنويع - رواه الترمذي - و عن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابي صير - لعنه صاع و فتح عين ملتين - عن ابيه - اين چنين است در نسخ مشکوٰۃ و صواب عبد الله بن ثعلبة بن صير او بن ابي صير و ثعلبة صحابي است مراد را يك حديث است از آنحضرت در صدقه فطر در كاشف گفته است ثعلبة بن صير و بعضي ميگويند اين ابي صير مراد از صحبت است روايت ميكند از وي پسرش عبد الله - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صاع من براتيج - شك راوي است در وقتي هر دو معني گندم است ميگرديد صاع از گندم است - عن كل اثنين از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغير او كبير حرا و عبد ذكر او انشي اما غلظكم فيزكيه الله - اما تو انگر شناسي پاک ميگردانند او را و تمای بخشد مال او را خداي تعالي بسبب صدقه دادن - و اما فقير کم فير و عليه اكثر ما اعطاه - و اما فقير شناسي ميدهد و ميرساند او را خداي تعالي ميشير از آنچه داده است و غني ميگردانند او را بركت صدقه و مضاعفت ثواب آن و اين معني در غني نيز خواهد بود تخصيص او بفقير از براي تسليه و ترغيب او است رواه ابو داود

### باب من لا يحل له الصدقة

باب در بيان كسيكه حلال نيست مراد از صدقه خوردن و مال زكوة گرفتن و گاهي عنوان باب آخرين ميسازند باب من لا يجوز دفع الزكوة اليه در بيان كسيكه روايت دادن زكوة مراد او مال معني هر دو عبارت يكی است اما در دو كاه

تفاوت میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مستقطو م نه و بخت کرده میشود  
از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و باجملة زکوة به کافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل  
صدقه فقر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی  
از امام ابی جعفر جازم است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابویوسف جائز است دفع بعضی  
بنی هاشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک تصدقات است و در روایتی الا لعلماء که حول ایشان خصوصاً جمع  
کتاب ایشان را در کار است بسیار است و به کسیکه میان او و من کی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقر با امام دعوات و  
انحوال و ولادات و اولاد ایشان اولی و افضل است صلح که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب  
خود و در بر و ام و له خود نیز نمید

**فصل الاول عن النبی** - قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم تبرؤ فی الطریق - گذشت آن حضرت بیک خرافاتی  
خرافه راه افتاده بود نظر آنحضرت بر آن خرافات بود - فقال لولا انی اخاف ان یتکون من الصدقة لاکلتها - پس گفت  
آنحضرت اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرافه از صدقه هر آنکه میخواخورد من آن را میخورم از ترس آنکه میآید از صدقه  
باشد ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف و بی حرام بود و با حدیث دیگر نیز  
معلوم شده که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که حضرت وی صلعم مطلقاً حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع  
و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم و زو و صاحبیه و زو و ابی  
حنیفه و روایت است و نیز معلوم شد که بر دشمن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد منتهی است و اگر بخورند نیز  
جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت  
واجب است - متفق علیه - و عن ابی هریره قال اخذ الحسن ابن علی مزة من تمر الصدقة - گفت ابو هریره گفت امام  
حسن ابن علی خرافه های صدقه - فجعلها فی فیه - پس گردانید حسن آن خرافه را در دهان خود - فقال النبی - پس گفت پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم - لا یأکل من الصدقة الا لانا کل الصدقة - آیینی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت میخوریم صدقه  
صیبی باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطهرها - گفت آنحضرت این کلمه را  
تا بیند از حسن آن تمر از زبان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه ابعجیه است و بخاری این را در باب من یکلم بالفارسیه آورده -  
ثم قال - پس گفت آنحضرت بحسن - اما شرت انا لانا کل الصدقة - آیینی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت میخوریم صدقه  
را ظاهر این عبارت شریعت بسابقه علم امام حسن باین حکم و بعد نیست زیرا که وی ضعیف عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این  
و امام اجل حاویش رسول اللہ صلعم و در صغر سن بود و در زمان وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هشت ساله زیرا که بود  
ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه - و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن ہاشم قرشی کہ در زمان آنحضرت بہ سن رجبیت رسیدہ بود گفت گفت آنحضرت  
 ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ الناس - بدرستی کہ این صدقہ ہا نیست مگر چرکهای مردم کہ اموال ایشان را و  
 ایشان را پاک میکردند - و انہا لاتحل لحد ولا لکال حمزہ - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مگر در حد و کال حمزہ و مراد  
 بالخیاشی ہاشم اند کہ حلال نیست مرایشان را زکوة دال - اچن معنی است کہ در جای خود تحقیق کردہ شدہ است - و عن  
 ابی ہریرۃ - رضی اللہ تعالی عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی بہ طعام سال عنہ اہریتہ ام صدقہ گفت  
 ابوہریرۃ بود آن حضرت وقتیکہ آوردہ میشدہ نزد وی طعام می پرسید آیا ہدیہ است یا صدقہ فرق میان صدقہ و ہدیہ آنست کہ صدقہ  
 چیز است کہ اتفاق کردہ میشود بر فقر بہ طریق تلطف و مہربانی و ارادہ کردہ میشود بواسطہ ثواب آخرت و در وسع نوعی از خواری  
 و زبونی است آنرا کہ دادہ میشود صدقہ بوی ہدیہ مقصود بوی تعظیم و اکرام است و بردہ میشود نزد اغنیاء - و مکافات  
 کردہ میشود و روی نہ در صدقہ - فان قیل صدقہ - پس اگر گفتہ میشد کہ این طعام صدقہ است - قال لا صجاء کلا -  
 میگفت آنحضرت مریدان خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود نخورد - وان قیل ہدیہ - و اگر گفتہ میشد کہ ہدیہ است - مضرب بیدہ  
 میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تمنا شا - فاکل معہم - پس میخورد با ایشان و مضرب بمعنی شتابانی در راہ رفتن بمعنی رفتن  
 بہ طلب رزق آید و از خیال معلوم شد کہ آن حضرت قبول میکرد صدقہ را و میخورد آنرا و ہدیہ قبول میکرد و بر غبت میخورد آنرا  
 متفق علیہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان فی بریرۃ ثلث سنن - گفت عائشہ بود بریرہ بفتح باو کہ سر  
 اولی مولاء عائشہ مدنت یعنی سہ حکم شرعی بمقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی السنن انہا عفت فی حقہا  
 یکی ازان سنت آنست کہ بریرہ آزاد شد پس مخیر گردانیدہ شد در زوج وی کہ نام وی معیت بود اگر خواہد در تحت آن زوج  
 باشد و اگر خواہد جدا شود از وی و این خیار عتق است کہ علامتہا ثبت کردہ اند آن را ورزنی کہ داہ بود چون آزاد گردید و بخت  
 کہ شوہر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوہر او بندہ کسی باشد و نزد ما خواہ بندہ بود خواہ آزاد و این  
 معیت شوہر بریرہ بود و بریرہ او را خواست معیت در عشق او و فراق و دالہ و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگفت - و قال  
 رسول اللہ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الولا لمن اتمق - و لا امر کسی راست کہ آزاد کردہ است این سنت دوم  
 کہ در بریرہ بود بیا نش آنست کہ بریرہ داہ بیو دی بود کہ او را مکاتب ساختہ بود و چون از ادای بدلہ کتابت عاجز  
 آمد نزد عائشہ آمد کہ تا چیزی بدہد کہ در بدل کتابت مالک خود ادا کند و آزاد گرد و عائشہ فرمود اگر بہ صاحبان خود موعبی  
 کہ ترا بدست من بفروشد مخیر پس می رفت و بہ صاحبان خود آنچه عائشہ گفتہ بود گفت ایشان گفتہ میفرستیم اما بہ شرط آنکہ  
 و لا ردی یعنی براندی برای باشد عائشہ بان حضرت صلعم عرض کرد کہ بیو چنین میگویند آنحضرت فرمود کہ غلط میگویند الولا لمن اتمق  
 و لا برای کسی است کہ آنرا آزاد کردہ و توای عائشہ بنحو آزاد کن و لاے وی ترا خواہد بود و شرط ایشان باطل و سنت سوم  
 آنست کہ میفراید و فعل رسول اللہ - و در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی درآمد در خانہ عائشہ - و البریرۃ تقویر لجم و حال آنکہ

و یک میجو شید به گوشت بر بضم با و سکون را در یک ادسنگ که مشهورست در بلاد حجاز دین و آلان در حرمین مشرفین نیز مشهورست  
فقر ب الیه خبر و آدم من دم الیت - پس نزدیک گردانیده شد به سوی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در  
خانه بود و آدم بضم هزه و سکون دال و ضم آن مفرد جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که به سکون مفرد و بضم جمع  
فقال الم ابررتمه فیها لحم - پس گفت آن حضرت آیا نمی و گی را که در وی گوشت است - قالوا ای - گفتند آری هست و گی که  
میجو شد در وی گوشت است - لکن ذلک لحم تصدق به علی بریره - و لکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره  
و انت لا تأکل الصدقة - و تو نمیخوری صدقه را - قال هو علیها صدقة و لنا هدیه - گفت آنحضرت این گوشت بر بریره صدقه است  
و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی به فقیر بر وجه زکوٰۃ داد و آن فقیر به کسی دیگر بدد که زکوٰۃ گرفت و او را جانی نیست آن چیز  
کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدد و است - متفق علیه - و عمنها - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و سلم یقبل الهدیه و شیب علیها - بود آن حضرت که قبول میکرد هدیه را و جز امید او و مکافات میکرد بر آن - رواه البخاری -  
و عن ابی هریره - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لو دعیت الی کرع لاجبت - اگر خوانده شوم من بیتی  
کرع بضم کاف یعنی پاچه که شی ختیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کرع نام مکانی است مشهور میان مکه  
و مدینه که آن را کرع النمیم میگویند و معنی اول آن در است و ائب بقول وی - و لو اهدی الی ذراع لقبلت - و اگر هدیه  
فرستاده شود به سوی من یک دست گوشت هر آنی قبول میکنم اشارت است بفایت تو اضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا -  
رواه البخاری - و عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لیس المسکین الذی یطون علی الناس - نیست مسکین  
آن کسیکه طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد و تروه اللقمه و اللقمتان - و باز میگردد انداد یک لقمه یاد و لقمه  
و التمره و التمرتان - و یک خرما و دو خرما - و لکن المسکین الذی لا یجد غنی لعینه - و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد اگر  
را که بی نیاز گردد انداد او را - و لا یظن به فی تصدق علیه - و دریافتن نمیشود و در رسیدن نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا  
تصدق نموده شود بروی - و لا یقوم فیسأل الناس - و بر نیز خود از کنج خانه و زاد و بیه غریب خود تا سوال کند مردم را  
و در ذکر فطانت که معنی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال بی کجبت تعفف است که بدان و نتوان رسید متفق علیه  
الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة - رواه  
از ابی رافع که سالی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و برگماشت مردی را از قبیلہ بنی مخزوم برگشتن زکوٰۃ - فقال  
لا بی رافع اجبنی کما تصیب منها - پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت دار بمن و بیا همراه من بری از صدقه  
نصیب خود را بدهم تو از آن چیزی - فقال لا - پس گفت ابو رافع صاحب بنی شوم بتو متی آیم همراه تو - حتی انی رسول اللہ  
تمامی آیم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ و سلم فاساله - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - فاطلاق  
الی البنی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم و آمد نزد وی - فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم

مهره آن مردیانه - فالطلق الی البی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فسأله - پس پرسید  
 آنحضرت زنا که بروم یا نه - فقال ان الصدقة لا تلحق لنا - پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که نبی باشیم  
 و ان موالی القوم من انفسهم - و بدرستی که موالی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست  
 موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم لا تلحق الصدقة لغنی - یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را و الا لانی مرة سوئی - و نه حلال است مر خداوند قوت و دست  
 اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و مرة بکسریم و تشدید را به چند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و طاقت  
 جسد و اگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مراد از زکوة و اخذ کرده است باین حدیث  
 امام شافعی و قائل شده است بعدم حل زکوة مر قومی را که قادر بر کسب باشد و زکوة حلال است زکوة مر کسی را که مالاک  
 نصاب که دولیت در هم است نباشد اگر چه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرا و اصحاب خود  
 اگر چه قوی و تند دست می بودند و همین بود آخر امر از ان حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که نمی  
 باید و نه سزاوارست کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت و ذلالت - رواه الترمذی و ابو داود  
 و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - وعن عبد الله بن عدي بن الحنبار - بکسری میهم  
 و تخفیف تخم آینه از کبار تابعین است و تولد او در زبان نبوت بود - قال انبرنی رجلان انهما اتیا البی - گفت خبر دادند  
 مراد و مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم و هو فی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که  
 عبارت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و در بیع حیات نمود - و هو تقسیم الصدقة و آنحضرت قسمت میکرد  
 صدقه را - فسأله منها - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از ان صدقه پس آن دو مرد میگویند که - فرغ  
 فیما النظر و خلفه پس چون سوال کردیم ما برداشت و بلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را و پست گردانید نظری را بالا و بایان  
 نظر یعنی سر تکیا دید و نگاه کرد - فرارنا حلیین - پس دید و دانست ما را چاک و توانا - فقال ان شئنا اعطیکما پس  
 گفت آنحضرت اگر خواہید شاید هم شمارا - و لاحظ فیما لغنی - و حال آنکه نیست نصیب و صدقه مر تو نگرا - و لا لقوم  
 کمسب - و نه توانا را که کسب میتواند کرد و منی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمارا مست و اگر شمارا غنی  
 میشود بر خوردن حرام میدهم شمارا و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست و اگر در  
 واقع بچنین آید که توانگر آید حلال نیست شمارا و الا بدهم شمارا و در مذہب ما آنست که در صدقه خوردن خواری و ذلت  
 است اگر باین صفت راضی آید بدهم شمارا و درین نیز نوعی از تشدید و توجیح است - رواه ابو داود و النسائی و غیره  
 بن یسار مر سلا - از علماء تابعین و کبار ایشانست ثقة کثیر الحدیث مولی میمونہ ام المؤمنین - قال قال رسول الله صلی الله  
 لا تلحق الصدقة لغنی الا خمسة حلال نیست زکوة مرغنی را اگر بر ای پنج کس اگر چه غنی هم باشند میتوان داد و سلا مر سلا

یکی مرغز آکنده را در راه خدا - ولعالم علیما - دوم مر کسی که حال است به صدقات و گماشته سلطانیست به تحصیل آن معلوم  
سوم مر کسی را که بیرون است دینی بر فقه دی نشسته که غنای دی بادی دین وی فغانه میکند - اول رجل اشترک با مال -  
چهارم مردی که خریده است صدقه را به مال خودش صدقه که نزد فقیر بود غنی آن را از وی بخیر حلال است اورا نسبت  
پنجم صدقه نیست - اول رجل کان له جار مسکین - پنجم مردی را که هست مراد راه مسکین - فقیر علی المسکین - پس تصدق  
کرده شد به مسکین - فاهری المسکین لغنی - پس بهیه فرستاد آن مسکین بر این غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریده معلوم  
شده و استحقاق غازی غنی زکوٰۃ را از سبب شافعی است و نزد ما حلال و حرام را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود  
میگیرد و غنا و فقر در آن برابریست و حرام به سبب استحقاق وی دین است آن قدر که دین وی اورا بدور است ستم غازی  
را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آن حضرت فرمود که از اعیان بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن جهت حدیث  
آنحضرت صلعم حلال نیست صدقه مرغنی را - رواه مالک و ابو داود و فی رواته لابی داود عن ابی سعید و ابن اخیل - و در  
روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خبری او ابن اخیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا  
آفتاده است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده دوی حکم فقیر و بشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا  
من ديارهم و اموالهم و عین زیاد بن الحارث الصدائی - یضم صاد و همله و تخفیف دال منسوب به شخصی که نام وی صدقت صحابی است  
مبایعت کرد آنحضرت را و اذان گفت در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت - قال میت النبی - گفت آدم پیغمبر اصلی  
اللہ علیہ وسلم قبالتیمه - پس مبایعت کردم و بعد مسلمانان دست بوی دادم - فذكر حدیثا طویلا - پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را -  
فاما رجل - پس آدم نزد آنحضرت مردی - فقال اظنی من الصدقة - پس گفت آن مرد بان حضرت بده مرا از صدقه - فقال له  
رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات - بدرستیکه خدای  
تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر نه بحکم خودی از علما و مجتهدین در تقسیم صدقه با که بگوید - حتی حکم فیما هو - تا آنکه حکم کرده  
در صدقات وی تعالی خود در قرآن - فجزاها ثانیة اجزاء - پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده آن را بهشت پاره یعنی قسمت  
کرده آن را بهشت طائفه که جز ایشان را نباید داد و چنانکه کریمیا نما الصدقات للفقراء و المساکین متکفل بیان آنست و در  
کتب فقه سبع طوائف و اقشده به گردانیدن فقر و مساکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان - فان کنت من ملک الاجزاء  
اعطیتک - پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میدهم ترا ظاهرا حال وی معلوم نبود و در وی اشتباهی بود و در آن بدو له بود و او  
الفصل الثالث - عن زید بن اسلم - فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد زیاده از جبل فقیه  
در حلقه درس ادب نشسته و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد و قال شرب عمر بن الخطاب  
لبنا قنجا مجیه لوشید عمر شیر بر پس خوش آمد آن شیر اورا - فسأل النبی سقاہ من این هذا اللبن - پس پرسید عمر آن کس  
که شیر لوش آید اورا که از کجا بود این شیر - فاجره انه ورد علی مارقد ساه - پس خبر داد آن کس عمر که وی فرود آمده بود

بر آبی که به تحقیق نام برد آن آب را در آن موضع را که آن آب از آنجا فرو آمده بود - قافوا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه  
 شتری چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند و هم میفروش - و ایشان آب میدادند شتران را - فخلوا من الباشا پس  
 دو شیدند قدری از شیرهای آن شتران فخلتم فی سقائی - پس گردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا بکسر و در  
 مشک شیر داب - فوذا پس آن شیر که خورده این شیر بود که از آن جابر آورده بودم - فادخل عمریة پس بر آورد  
 عمر انگشتان خود را در دهان خود - فاستقار - پس به زور و کلفت تی کرد و شیری که خورده بود از شکم بر آورد و این حالت  
 تقوی و توسع بود و الا اگر فقیر بهر کند یا هدیه آورد از صدقه خود و راست خوردن او را و آنچه آنحضرت فرمود در حدیث بر خیر است  
 بود که برای بیان جو از فرمود و گذار قیل - رواه مالک و البیہقی فی شعب الایمان

### باب من لا یحل له المسکة من کل له

باب در بیان کیسکه حلال نیست مراد از سوال کردن و گدائی نمودن کسی که حلال است او را سوال کردن و گفته اند که  
 نمی باید که سوال کند هر که نزدی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی  
 ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مراد از  
 حرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال است مراد از سوال  
 و اتفاق دارند علماء بر نمی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال با کراهت بسمه شرط اول آنکه خوار نکند  
 نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایندانه کند مسؤل عنه را اگر یکی ازین سه شرط معقود گردد حرام است باتفاق و مقول  
 از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا فساد است  
 و چون لوجه الله طلبیة تعلیم کرد و چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع اگر گوید بحق خدا  
 و بحق محمد بده واجب نمیکرد بر مسؤل عنه چیزی را و دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت بدروغ مالک نمیکرد و همچنین  
 اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد و دوسه دریا طین از کتاب و تحصیلت میکند اگر نداند آن را  
 معطل و بدین مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است بر دوسه بمالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهت بد  
 زبانی و یا شتر سبایت وی حرام است بروی و اگر فقیر بیاید برای سوال و خواهد که دست مسؤل عنه نبوسد یا چیزی بگوید  
 بدین تکراره است و افضل آنست که مسؤل عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر و نباید داد سائل را که طبل زده بر دریا میگذرد  
 و مطرب را که از همه افشست است ابن میایل هم در مطالب المومنین ذکر کرده به نقل از کتب و الله اعلم

الفصل الاول عن قبضته - یفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیة و صاد مهله - بن خارق - یفهم هم و خازر موحده و کسر  
 را و قاف در آخر صحابی است سعد و در اهل بصره - قال - گفت قبضه - تحملت حمالة - یفیل رضا من متبه یوم من غنی  
 را از جهت دیت و حمالة یفتح حای مهله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد و آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون نمیکرد



بجہت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یک دیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتا کہ برایشان لازم می آید بخود میگیرد و ضامن میگرد و بجہت آن دینی بر ذمہ آدمی نشیند و چون غارم یعنی یونانی از مصارف زکوٰۃ است این مرد نزد آن حضرت آمد تا از مال زکوٰۃ بوی بد بپند چنانکہ گفت: فایت رسول اللہ - پس مرد پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم اسالہ فیہا - در حالیکہ سوال میکنم آن حضرت را در حالہ یعنی در ادای دین حالہ فقال: قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما - حتی تا تائینا الصدقۃ - تا آنکہ بیاید ما را مال زکوٰۃ - فنامرک بہا پس میفرایم برای تو بدان صدقہ یعنی بفرایم کہ از آن بہ تو چیزی بدہند کہ بدان از دین خلاصی یابی - ثم قال - پس گفت آنحضرت - یا بقیصۃ ان المسکۃ لا تحل الا لاحد ثلثہ رجل - بدستیکہ سوال روایت مگر یکی از سہ مرد از کل حالہ - یکی از آن سہ روایت کہ بر ذمہ است حالہ را یعنی مال را کہ او کند از آنچه ضامن شدہ است بدان - فحلت لہ المسکۃ حتی یصیبہا - پس حلال شدہ است مراد از سوال کردن تا برسد آن حالہ را - ثم میسک - پسترباز دارد و خود را از سوال بعد ادای حالہ و زیادہ بر قدر حاجت سوال نکند و کل اصابتہ جائزہ اجابت مالہ سوم مردی کہ رسید اورا حادثہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از بیخ برگرد مال اورا و جوج ہلاک گردانیدن و از بیخ برگردن و جائزہ شدت سختی کہ ہلاک کند مال را از قحط و فتنہ - فحلت لہ المسکۃ حتی یصیب توامن عیش پس حلال شد اورا سوال کردن تا برسد توام را از زندگانی یعنی چیزے را کہ بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروری و زندگانی او قال سدا من عیش - یا گفت سدا من عیش بجای توامن عیش یعنی چیزے کہ بہ بند و حاجت اورا از زندگانی و توام بکسرت چیزے کہ قائم شود بوی حاجت و توام شی یعنی چیزے کہ نظام و عدا و ہلاک دی بود و نیز آید و آن نیز قریب بہین معنی و اما توام لفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکہ در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک توام و سدا و بکسرین چیزے کہ بہ بند شود بوی حاجت و ہر چیزے کہ بہ بند و چیزے را سدا و است چنانکہ سدا و قارورہ و جز آن سدا و - ففتح سین مخفی ہستی و میانہ روے در قول و عمل و در ذکر توام و سدا و مبالغہ است در باز آمدن از سوال گویا تشبیہ و اوسائل را بمحض کہ حلال است اورا اکل تہیہ برے سردق و توام بدن اگرچہ رسیدین مرتبہ شرط نیست در حل سوال بلکہ فقدان قوت یوم در آن کافی است ولین گویا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقیر این است کہ میفرماید - و رجل اصابتہ فاقۃ - و سوم مردی کہ رسید اورا حاجت در دیشی فاقہ حاجت افتیاق حاجت شدن - حتی یقوم ثلثہ من ذوی الحجی من قومہ تا آنکہ بایستند و خبر و ہند و بگویند سہ کس از خدا و نمان عقل و فراست از قوم دی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن بچنین و قیاس نمیکویند و حجی بکسر ملوک و شیخ و مجید عقل - نقد اصابت فلان فاقۃ - تحقیق رسیدہ است فلان کس را فاقۃ - فحلت لہ المسکۃ پس حلال شد اورا سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب توامن عیش او قال سدا من عیش - پوشیدہ نانہ کہ ظاہر مراد از یقوم ثلثہ کہ شہادت و تہیہ و گفتہ اند کہ آن نہ مراد است بلکہ مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داؤد و لیقول آمد و در ذکر یقوم مبالغہ است کہ چنان بیشین خبر دہند کہ گویا شہادت است و در ذکر لام نقد اصابت نیز ناگہایت و ذکر ثلثہ نیز برای حیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی

ولین همه برای مبالغه است و منع و زجرا را مال و مسامحت و ران - مما سوا من اسئلة یا قبیحة تحت یا کلهما صحاحنا  
 پس چنانچه که جز این سه صورت نیست از صورتهای سوال کردن ای قبیحه حرام است که متجاوز خداوندی حرام را دوست  
 بچشم بین و سکون حای مملکتین حرام و سخت و اسحات در اصل بمعنی اهلک و استیصال است - رواه مسلم - و عن ابی هریرة  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الناس اموالهم تکثرا - کسیکه سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقتصد  
 زیادت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جبرا - پس سوال نهی کند مگر اگر را فلیستقل و لیستکثر پس  
 گوید کم طلبید یا بسیار بر چه تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواه مسلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یا ایها الرجل یسأل الناس حتی یاتی یوم القیمة - همیشه است که سوال میکند و از مردمان تا آنکه می آید روز  
 قیامت - پس فی وجهه فرقة تخم - در حالی که نیست در دمی کی گوشت کنایت است از خواری دبی آبر دنی یا مراد استخوان بی گوشت  
 است و صور و ساخت تابع معانی آنده است و فرقه بضم میم و سکون زاء و عین ممله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای مضط  
 کرده اند و محفوظ از محو ثین ضم و سکون است متفق علیه - و عن معاویه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخفونی  
 المسئلة کما یخافون السوال کردن و بسیار نه چسبید رسول غده را - فوالله لا یسألنی احدکم شیئا - پس بخدا سوگند که هر کس  
 نمیکند از من هیچ کی هیچ چیزی را فتنه تخرج له مسئله منی شیئا - پس بیرون می آید برای وی سوال کردن وی از من  
 چیزی را و آنرا که کاره - در حالیکه من هر آن سوال را ناخوش دارنده ام - فیارک له فیما اعطیته پس برکت کرده شود آن  
 کس را و ران چیز که داده ام او را - رواه مسلم - و عن الزبیر بن العوام - بفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور از عشره  
 مبشره ابن عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یأخذ احدکم حبله - هر آینه بگیرد یکی از شمار من  
 خود را فیانی بحرمة حطب علی ظهره - پس بسیار و نشسته بهیزم را بر پشت خود و زمه بضم ممله و سکون زای بند بهیزم - قبیح یا - پس بفرموده  
 آن بسته بهیزم را - فیکف الله بها وجهه - پس باز و در حق تعالی بان نشسته بهیزم آبر و وجه او را در دین عبادت اشرار  
 است با آنچه نگاه داشتن آبر و بدهنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار مشقت  
 در کسب حلال ترک سوال - خیر له من ان یسأل الناس - بهتر است مرا و از این که سوال کند مردم را - اعطوه او منعه - بدهند  
 مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود آبر و میرود و محروم می ماند و اگر بدهند بتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در رلقه و  
 عبودیت و امتنان ایشان می در آید و بطبع و سوال عادت میکند - رواه البخاری - و عن حکیم بن خزام بکسر ج و ز و همجایی  
 به او زاده ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست ساله شصت در جا بهلیت گذراند و شصت در اسلام  
 قال سارلت رسول الله - گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا یعنی  
 آنچه سوال کرده بودم - ثم سألته فاعطانی - پس سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی راسیتر گفت مرا یا حکیم ان  
 هذا المال خضر حلو - بفتح خا و کسر فاء و ثین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال و دنیا سبز و شیرین است یعنی خوش بختی

و زیاده در نظر خوش آئیده و لذت در دل - من اخذه بسخاوة نفس بزرگ له قیبه پس کسی که بگیرد آنرا به سخاوت نفس یعنی بی تعلل  
 و اشتراک و الحاح برکت کرده میشود و در او در آن مال - و من اخذه با شرافت نفس لم یبارک له فیہ - و کسی که بگیرد آن را به مطلق  
 شدن بدان و منتظر داشتن آن را و طمع کردن و دل بستن در آن برکت کرده نمیشود و در او در آن مال فی الصراح اثرش  
 اطلع یا فتن بر چیز و از بالا به زیر نگرستین - و کان کالذی یا کل و لا یشبع - و با شدوی همچو کسی که بخورد و سیر نشود - و الیہ العلیا  
 خیر من البذلغی - و دوست بالا بهتر است از دوست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند یا دوست  
 بالا آنکه میستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آئیده معلوم گردد و بر هر تقدیر در وی نهی است از سوال فی بیان فضیلت ترک  
 سوال است و لهذا متفرع گردانید حکم بروی قول خود را نقلت - پس گفت من - یا رسول اللہ و الذی لبیک با حق سوگند که کسی که  
 فرستاده است ترا بحق و راستی - لا ازال را احد البک شکیا - سوال نه کنم بعد از تو یا بعد از من سوال که از تو کردم و بعضی گویند  
 که بعد یعنی غیر مستقیم کی را و نشانم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت در زیر تقدیم  
 ای مفتوح بر زای سالن هموز یعنی رسیدن چیز از کسی و معنی نقص نیز آمده چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص دوست  
 بر آن اطلاق کردند متفق علیه - و عن ابن عمر - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال و هو علی البکر روایت است از ابن عمر  
 که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر سر بود - و هو یذکر الصدقة و التقف عن المسکة و آن حضرت ذکر میکند صدقه را و باز  
 ایستادن از سوال - الیہ العلیا خیر من الیہ السفلی - و بازید علیا را تفسیر کرد بقول خود و فرمود - و الیہ العلیا ہی المتفقہ -  
 بنون و قات از اتفاق بمعنی خراج کردن و دادن و السفلی ہی السایکة - و دست پایان دستی است که سوال کننده است بخین  
 واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم طبعی گفت و مخین ذکر کرده ابو داود و تیر و مخین آمده است روایت از اکثر و در  
 روایتی مرابو داود و الیہ العلیا ہی المتفقہ بتاوعین و قات از غفقت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی نسب  
 ترست بر سیاق حدیث که گفته و هو یذکر الصدقة و التقف عن المسکة - هر دو معنی محبت و نقل کرده شده است از نو و  
 که صحیح روایت اولی است متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری - قال ان انا سامن الا انصارا لو ان رسول اللہ  
 گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فاعطاهم - پس داد آن حضرت ایشان را  
 آنچه طلبیدند - ثم ساروا فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی نقد ما عثده - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت  
 بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را - فقال یا یون عندی من خیر ملین اخره عنکم - پس گفت آن حضرت آنچه میباشد نزد من از خیر یعنی  
 مال پس خیزه یعنی تمام آنرا از شما - و من استیغف بقرآن - و کسی که باز ایستد از سوال نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و او را احتیاج  
 تسائی محتاج نمیکرد و اندر بوم - و من استغف بقرآن - و کسی که استغفار در زود بی نیاز گردد و از خود را از سوال مردم غنی نمیکرد و بی  
 نیازی سازد و او را خدا تعالی - و من یصبر لیسر الله - و کسی که تکلف کند و زود آمد در صبر کردن صبری بخشد او را خدا تعالی - و  
 ما صلی احد عطا به و غیر و ادب من صبر و داده کشید هیچ کی دانی را که آن بهتر است و از صبر یعنی صبر عطا می هست از باب تنواری



چیزی است که آن را قوت باعدا گردانند و قوت شبانگاه گردانند یعنی هر کرا قوت یک روز و شب حاصل باشد که بدان قوام یابد و  
 رکعت است کند سوال کردن بر روی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد۔ وقال فی موضع آخر۔ گفته است لیسلی در  
 موضع دیگر۔ ان یکون له شیخ یوم اولیٰ لیلہ و یوم۔ حدیثی که بآن سوال حرام است انیت که باشد مرد را چنانچه که سیر گردانند و  
 در روز و شب در روز و شب تحقیق سیر و بکسر فتح چیز است که بوی سیر شود۔ رواه ابو داود۔ بدانکه حدیث این مسود گرد  
 و ازلت دارد بدانکه حدیثی که مانع از سوال است ملک پنجاه در هم است یا قیمت آن و در حدیث آئینہ از عطا ملک او قیہ است  
 که چهل در هم باشد و درین حدیث قدر تندی و تنشی و شیخ یوم و لیلہ پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک اسحاق  
 ثمالث و بعضی علمائے ثانی و اخذ کرده ابو حنیفہ و اصحاب وی به ملک دو سیت در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز  
 دارد شده است که در کافی آن را ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد و اینچ اوقیہ الحدیث پنج اوقیہ و سیت در هم  
 و قیہی گفته که این آسان ترست بر مردم و در کافی گفته که ابن مخنف است مرا حدیث دیگر را و الله اعلم بوشیہ مانند که انجا و حیرت  
 منع از اخذ زکوٰۃ و منع از سوال اعتبار مامی در هم نزد ابی حنیفہ در اول است و در ثانی قدر تندی و تنشی است و الله اعلم۔  
 و ثمن عطا۔ بن سیار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله۔ روایت است از عطاء بن سیار که از مشایخ تابعین است  
 از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم من سار لکم و له اوقیہ او عدلنا فقدر سار الی الخ  
 کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مراد است اوقیہ که چهل در هم است یا شل اوقیہ باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق  
 الحاف و الحاح که مذموم و منہی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا یسکون الناس الخافا۔ رواه مالک و ابو داود  
 و النسائی۔ و عن جیشی۔ یضم حامی مہمل و سکون موحده و شین متجه۔ بن جنادة یضم حیم تخفیف لون۔ قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ان المسئله لا تحل یعنی دال الذی مره سوی۔ بدرستی که سوال کردن حلال نیست مگر آنکه مراد مر خداوند تو  
 سلیم الاعضاء لا الذی فقر مریع۔ و لیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپانیده است بخاک و تعارض بفتح دال سکون قاف  
 خاک و مریع برخاک چسپیدن مریع یضم هم و سکون ال و کسرافت خاک چسپانیده کنایت است از شدت حاجت فقر که اورا بخاک  
 افکنده است و منی تواند برخاست و سکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه در قرآن مجید فرماید و سکیناذا امر به  
 او غم مفلح۔ یا حلال است برخداوند و ام که در نطاعت و شاعت افکنده است عزم یضم غین متجه و ام و تا و ان نطاعت سکون  
 و من سار الناس بشیری۔ یضم یامی سکون مثلثه و کسر را۔ به مالہ۔ و کسیکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بآن مال خود و کلان  
 خوشامی و وجه یوم القیمہ۔ می باشد آن سوال ز خداوند و اشرار روی او روز قیامت سو خضایا کلمه من حرم۔ و سنگ گرم که منخورد  
 آنرا از دوزخ رخص بفتح را و سکون خدا و مجسمه گمای تفسیر که شیر را بوی در جوش آزند رخصه کی فمن شاة و غیلان من شاة  
 فلیکثر پس هر که خواهد گو گو کند و هر که نخواهد زیاد کند۔ رواه الترمذی۔ و عن انس۔ ان رجلا من الانصار الی النبی۔  
 روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لیسالہ۔ و حالیکه سوال میکند آن مرد از پیغمبر را می خواهد از آن حضرت چیزی

نقال - پس گفت آن حضرت - ایابی بتیک نمی - آیا نیست در خانه تو چیز - فقال ایی جلیس لیکن لیکن و بسط الجنبه - پس گفت  
آن مرد آری در خانه من گلیم سبط است که می پوشیم پاره را از وی و میگسترانیم پاره را از وی علس کبر جالبی که بر پشت شتر زیر برود  
من اندازند و در خانه مادر زیر فرشهای فاخر می کشند - و تعب - بفتح قاف و سکون عین قحج چون خورد و سبط است -  
نشر فیمن المار - که می نوشیم در وی از آب - قال ایی بهاء - گفت آن حضرت بسیار بیش من آن گلیم و قحج را غناها  
بهاء پس آوردان مرد پیش آن حضرت آن گلیم و قحج را - فاخذها رسول الله - پس گرفت آن گلیم و قحج را پس خرد علی الله  
علیه و سلم مید - بدست شریف خود - و قال من یشتری هذین - و گفت آن حضرت کیست که بخرد این هر دو را - قال جلی  
انا اخذها بدرهم گفت مردی که من میگیم این هر دو را بیک درهم - قال من یشتر علی درهم - گفت آن حضرت کیست که  
دیاده کند بیک درهم خردین او ثلثا - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار به قصد تاکید و اهتمام - قال جلی انا اخذها  
بدرهمین - گفت مردی من میگیم آنها را بدرهم - فاعطاها اباه - پس داد آن قحج و گلیم آن مرد را - فاخذها را  
فاعطاها الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را - و قال شتر با چه  
طعاما - و گفت بخردی از این دو درهم طعام را - فابنده الی ابلک - پس بنید از این طعام را به سوی کسان خود تا وقت پخت  
روژه خود سازند - و اشتر بالآخر قدوما - و به خبر بدرهم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف و ضم دال مخفف یا مشد و تیشه در و گردان که در  
حدیث ابراهیم هم و تیشه که اشتق بالقدم بعضی گفته اند که تیشه مراد است بعضی میگویند که نام شویست از شام فامتی به پس  
بیار نزد من آن تیشه را فاما به - پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را فاشد فیہ سوال الله صلی الله علیه و سلم عودا سپید پس  
محکم کرد آن حضرت و دان تیشه بدست مبارک خود - ثم قال فاذهب فاحطب وبع - پس گفت آن حضرت برو پس بزم کنش  
به فروش - ولا اریک خمسة عشر يوما - و باید که نه نیم ترا پانزده روزه - فذهب الرجل فاحطب وبع - پس رفت آن مرد و در حالیکه  
بزم میکند وی فروشد - فجاره و قد اصاب عشرة دراهم - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت معلوم در حالیکه تحقیق رسید  
و یافته است دو درهم را - فاشتری بعقبها ثوبا و صندبا طعاما - پس خرید آن مرد به پاره از آن دراهم جامه را به پانچ ازان  
طعام را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلعم هذا خیر لک من ان تجی المسئلة نکته فی وجهک یوم لقیته - این بزم  
کشیدن و قوت از آن ساختن اگر چه شقی مختی دارد بهتر است مرزا از آمدن سوال و کشتن او لفظ سیاه و نجاکت ردی تو روز قیامت  
ان المسئلة لا تصح الا لثلاثة - بدرستی که سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را - لذی فقره مع و لذی غرم مفضل - ترجمه این  
دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد - اولی دم مویج - یا مرد خداوند خون را که در وند کننده است مراد بدان ویت است که در  
خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر محل حواله معلوم شد سواه بود و در وی این بایسته الی قوله یوم لقیته  
و عن ابن مسعود - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابته فاقة - کسیکه سید او را حاجت دور  
فانزلها بالناس - پس فرود آورد او را به مردمان آورد و ایشان - لم تسد فاقته - بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت

فمن انزلها بالکفر - ویکه فرود آورد حاجت را به خدا - او شک الله که بالفنار شتابی کند و برساند و انفسا یفزع یفزع بمعنی  
فائمه و کفایت نه غنا بکسر عین بمعنی تو نگری و مال داری زیرا که فرموده - اما بموت عاجل او عنی آجل - یا به مرگ که زود و بیاید یا به  
تو نگری که دیر حاصل گردد و تو نگری به موت حاصل نیکر و پس این تفصیل دی نه شود و اما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ  
عنی عاجل یعنی مهمل است و گفته اند که تخمین است در اکثر نسخ مصباح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی و غتار  
آجل به هزه مدوده است و این صحیح است روایت و در آیه کذا قال الطیبی - رواه ابو داود و الترمذی -

**الفصل الثالث عشر** عن ابن القری - بکسر فاد تخفیف را نسبت است به فراس - بن یحکم ان القری قال  
قلت لرسول الله - روایت است از ابن قری که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم اسال  
آیا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی نزد حاجت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا - سوال کن  
- و ان کنک لابد فاسال الصالحین - و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن  
صالحان را از جهت کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن الساعدی  
عن ابن السدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنه سبع و خمسين - قال استعملنی عمر علی الصدقه - گفت عامل گردانید مرا عمر  
ابن الخطاب بر گرفتن زکوة - فلما فرغت منها و ادیتها الیه - پس هرگاه پرداختم من از سهم صدقه و رسانیدم صدقه را به سوی  
عمر - امر لی بها - امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن - فقلت انما قلت لرسول الله واری علی الله  
پس گفتم من کار نه کرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خدا است - قال خدا اعطیت - گفت عمر بکبر چه کسی داده بشوی -  
فانی قد علمت علی عمر رسول الله - پس بدستیکه تحقیق من عمل کرده ام و در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فعملنی به تشدید  
پس داد اجرت عمل مرا تمیل عالم داد - فقلت مثل تو کک - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم

جز من بر خدا است - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اذا اعطیت شیئاً من غیر ان تسال  
مخل و تصدق چون داده شوی تو چیز را بی آنکه سوال کنی تو و تطلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن - رواه  
ابو داود - و عن علی - انه سمع یوم عرفة رجلاً یسأل الناس - روایت است از امیر المومنین علی که در شیند روز عرفه مردی را  
که سوال میکند از مردم - فقال - پس گفت علی - انی هذا الیوم و هذا المكان - آیا درین روز که روز عرفه است و در فضا طاعت  
و عبادت و دعاست درین مکان که عرفاتست و محل دعا و آمار مغفرت و نزول انوار رحمت است - تسال من غیر الله سوال  
میکنی از خدا فحقه بالدره - پس زد علی آن مرد را بدره بکسر و ال و تشدید را آت زد و خنق به خامی بهر دو فاروقاف  
به ره زدن کسی را محقق دره و به پنهان شیزدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خنق به چیزی پنهان کردن - رواه رزین -  
و عن عمر قال تعلمن ایها الناس ان الطغ ففر - گفت امیر المومنین عمر میدیدید یا بدانید ای مردم که امید داشتین از مال و  
سبب فقر و زیارت حاجت است - و ان لیاس - بکسر هزه - عنی - و بدانند که نمید بودن از مردم تو نگری و بی نیاز

وان المراد ان یسیر عن شئی آتھنی عتہ ویدا ینکد کہ مروی ہے کہ نما امیر شود از چیزے بی نیاز میشو و از ان واز احتیاج بدان  
 بمعنی طمع نظر داشتن بر مالی کہ مشکوک است رسیدن آن یعنی کہ مسید بد یا تمید بد اما اگر کسی را حق یا اوراری بہ کسی لازم است  
 یا بحکم محبت و کرم یقین دارد بدادن آن جاعنی طمع متحقق نیست فقہر۔ رواہ رزین۔ وعن ثوبان۔ رسولی آن  
 حضرت است حاضر در گاہ و محرم گاہ بگاہ و ملازم سفر و حضر بود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یقل لی ان لا  
 یسأل الناس شیئاً۔ گفت گفت آنحضرت کیست کہ ضامن شود و وعہ کند بامن کہ سوال نہ کند از مردم چیزی۔ فقال  
 کہ بالجحیہ۔ پس ضامن شوم من وعہ کنم مرا و بہ بہشت غایت تاکید است بوقوع آن بحیث اگر کسی بدان دو عد صادق می  
 دران و انبیاء و اولاد اللہ علیہم کما ہی ضامن میشود غریہ ثواب طاعتی مخصوص بہ اذن الہی تعالی و ذوالکفل کہ نام یکی از  
 انبیاست عزم بہ ہمین معنی است کہ وی علیہ السلام ضامن شدہ بود برای امت خود بہ بہشت کذا تیل۔ فقال ثوبان کہ گفت  
 ثوبان۔ انا۔ من ضامن میشود و وعہ میکنم کہ سوال نہ کنم۔ فكان لا یسأل احدا شیئاً۔ پس بود ثوبان کہ سوال نہ کرد و بیع  
 یکی را چیزے۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابی ذر قال دعانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو یسیر علی ان  
 لا یسأل الناس شیئاً۔ گفت ابو ذر خواندہ را آنحضرت و حال آنکہ وی طلب شرط میکند بر من کہ سوال نہ کنی تو از مردم چیزی۔  
 قلت نعم۔ گفتم من آری شرط کردم کہ سوال نہ کنم از کسی چیزی۔ قال گفت آنحضرت۔ و لا سؤا لک اذ سقط منك۔ و گفت  
 آنحضرت و نہ طلبی از کسی تا زیانہ خود را وقتی کہ سفید تا زیانہ از دست تو۔ حتی تنزل الیہ فتاخذہ تا آنکہ فرو آئی تو از پستی بروی  
 بہ سوی تا دیا نہ پس بگیري آن را و این کمال مبالغہ است در ترک طلب سوال۔ رواہ احمد

### باب الاتفاق وکراہیۃ الاساک

اتفاق سپرے کردن مال و خرج کردن و اساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بان و مسک بخیل را گویند و ظاہر است  
 کہ مراد اتفاق و اساک از غیر زکوٰۃ باشد و لهذا لفظ کراہیۃ ذکر کرد و بیان زکوٰۃ و احکام آن سابقاً ذکر کرد و احتمال دارد  
 کہ مراد بوجہ صفت اتفاق و ذم بخل و اساک باشد مطلقاً خواہ از فرض یا فضل و سوق احادیث مذکورہ در باب اکثر  
 تا ظر و صوح سخا و اتفاق مال و باقی نہ گذاشتن چیزے از دست

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کان لی مثل حذوہا لیسر لے ان لا  
 یمر علی ثلاث لیلال و عندی منہ شئی۔ فرمود اگر می بود مرا مانند کوه احد طلاہر آئینہ شاد میگردد و اند مرا این کہ نہ گذرد بر من سہ  
 شب و حال آنکہ نزد من چیزے از ان باقی است۔ الا شئی ارسدہ کہ دین۔ مگر چیزی کہ آداہ کنم و نگاہ دارم آن را برای دایم  
 در نیجا بیان نہایت سخاوت آنحضرت صلعم و ترغیب امت بہ است بر آن۔ رواہ البخاری۔ وعنہ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم من یوم یصلح العباد فیہ الا بلکان نیز لان نہ نیست بیچ روزی کہ صبح میکنند بندگان و روی مگر آنکہ دو فرشتہ  
 فرو دی آیند از آسمان۔ فیقول احدهما۔ پس میگوید یکی از ان دو فرشتہ۔ اللهم اعط منفقا خلفا۔ خداوند ابدہ اتفاق کننده را



خلف یعنی چیزه بجای می که اتفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال - و یقول الآخر اللهم اعط مسکنا ثلثا - و میگویی بدو شش درگاه  
 خداوند بده نخل را ثلث یعنی یک شش شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه - وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم - روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق زوجه حبیب بن العوام که از صحابیان است و مناقب او بسیار است گفت آن  
 حضرت متفق و لا تخصی - اتفاق کن شمار کن که چند دهم و چه دهم - تخصی الله عليك - پس هسا کند خدای تعالی بر تو دوشده و دهر تو  
 مراد با حصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سد باب زبیدت یا در احباب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است - و لا تمنی فیومی  
 الله عليك - و نگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو وصل الیا حفظ متاع در دعا است یعنی خوف و مراد این جا اسما  
 و ترک اتفاق است از تمنی - بده آنچه میتوانی در وضع بضاد و خای تجربه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگر چه  
 چیز اندک شد و آنحضرت حالت و قدرت اسماء را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال و حج جز در شی سیر نخواهد بود -  
 متفق علیه - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آنحضرت  
 از رب الفزت جل جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی - انفق یا ابن آدم انفق عليك - اتفاق کن ای پسر آدم اتفاق  
 کنم یعنی افاضه و مقام کنم من بر تو بچشم آنکه اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب زبید نعمت - متفق علیه - وعن ابی امامة  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خير لك - ظاهر آنست که این نیز حدیث  
 قدسی است اگر چه لفظ حدیث صحیح و روان نیست و مسلم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه مسلم نیز باین لفظ خطاب  
 کردن را تواند گوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است بر تر باذل در باختن و نگاه نداشتن چیزه را بدان  
 متسکه شکر لک و نگاه داشتن تو آن را بخیلی کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی کفایت - و نکو سپیده میشوی تو بر نگاه داشتن  
 کفایت یعنی اگر مقدار کفایت نگاه داری بآکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جور و سوال و این مختلف میشود باختلاف اشخاص  
 و ازمان و احوال و ابدان تناول - و آغاز کن در بذل زائد از کفایت به عیال خود و فرخ گردان رزق برایشان زیاده  
 بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده - رواه مسلم - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم مثل النخيل الصدقة - صدقه در حال نخل آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند - مثل حلیر علیما جنان من حدید همچو قصه در  
 حال و مرده است که بران دو مرد وجه است از آهن جنبه بضم جیم و تشدید نون یعنی زره و روایت کرده شده است جتبان  
 به موحده و بنون اصح است روایت در رایت زیرا که جنبه از آهن به موحده نیست - قد اضطرت ایدیم الی شریها و ترقیها - به تحقیق  
 چسبیده شده است و ستمای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چسبیده ستمای ایشان بچسبتمای آن دو زره و اضطرار در اصل  
 بمعنی احتیاج و بی اختیار است و مراد اینجا اتصال و التصاق است و دشمنی بفتح مثله و سکون دال ایشان و آن زن فرود  
 هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست در روایت به لفظ جمع و افراد هر دو آمده و کج اکثر و اظهر است تراقی  
 جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مناک منح و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب

و جمع باعتبار جواب و اطراف است - فحصل المتصدق کما تصدق بصدقة انسلط عنه - پس در استاد صدقه گفته هرگاه که تصدق  
 میکند فزان میگردد و زره از وی - و حصل انجیل کما هم بصدقة قلصت - و در استاد انجیل هرگاه که تصدق میکند بصدقة تنگ  
 میگردد و گرد می آید - و اخذت کل حلقة بمکاسها - و میگردد و هر حلقة جای خود را میبندد بآن حاصل معنی آنکه جواد چون تصدق  
 نفقه میکند فزان و کشاده میگردد و سیئه وی بدان و فرمان برداری میکند او را دستهای او و در از شود بعبا و بذل و انجیل  
 تنگ میگردد و سینه او و مقبض میگردد و دست وی و طبی گفته که تخصیص کرده شد بشیبه لبس جنه از حدیث اشارت بآن که اساک  
 شرح از حیات انسان در خلقت است فافهم متفق علیه - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الظلم - پرهیز کنید  
 ظلم را و یکسو شوید از آن و ظلم شامل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القيمة - باین اعتبار است  
 یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات مثر آنکه متعدد از احوال قیامت و شدائد آن میگردد و حاصل ظلم وضع الشی فی غیر محل  
 و غالباً سهواً او درستم کردن بر خلق - و اتقوا الشیخ - و پرهیز کنید شدت بنخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و استبداد  
 انواع اوست زیرا که نتیجه حب و تیا و شهوات اوست - فان الشیخ اهلک من کان قبلکم - زیرا که شیخ نیست گردانیده استگمانی  
 را که پیش از شما بوده اند - حکم علی ان سفکو اولههم برداشت ویرانگشت ایشان را بر آنکه ریخته خون یک دیگر را و اسوا و اخلا و احکم  
 - و حلال گردانیده چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حل شیخ بر شک و ماو  
 استحلال معاصی آنست که بذل اموال و موارسات اخوان سبب نجات و توفیق است و اساک و تنج سبب تهاجر و تقاطع  
 و این مفسدات است که مودی مبتدیان و تقاتل است - رده سلم - بدان که تفسیر کرده اند شیخ را با شد نخل و بعضی گفته  
 اند شیخ نخل با حرص است و بعضی گفته اند که نخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شیخ عام است که در تمامه امور باشد و بعضی  
 گفته اند که نخل در مال میباشد و شیخ در مال و معروف و گفته اند که شیخ خصلت غریزه است که مجبول است بر وی آدمی زاده آن  
 حکم و صفت لازم دارد و مرکب از نفس است چنانکه در قرآن مجید فرماید و احضرت الانفس الشیخ و منهی غلبه و سلطنت اوست  
 مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند آنها از احکام ایمان زیرا که برین تقدیر شیخ میکند بطاعت و مسامحت نمیکند بدان و بذل  
 نمیکند انقیاد را برای امر خدا و شیخ در نفوس مانند شوت و حرص مجبول است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و  
 مذموم آنست که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع این است خلاصه آنچه  
 ذکر کرده است توراتی - و عن حارث بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کتب  
 روایت میکند از آنحضرت و از امام المومنین حضرت - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا - تصدق کنید غنیمت  
 را بید و دوا آن و ثواب آن را فانه یا فی علیکم زمان میثی الرجل بصدقة - زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که می برود و صدقه  
 خود را یعنی پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آنرا - ليقول الرجل - میگوید مردی که می آید نزد  
 صدقه - لو جئت بها بالامس - مگر می آوردمی تو این صدقه را و می پیش ازین بقبولتها - بهر آنکه قبول میکردم من آن

را - فاما اليوم فلا حاجة لي بها - اما روز پس نیست حاجت مرا بوی این حالت در آخر زمان نخواهد بود و در زمان امام مهدی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید متفق علیه - وعمن ابی هريرة قال قال رجل - گفت ابو هريره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا - کدام صدقه بزرگتر است از رومی اجر و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و وال اصل وی تصدق - و انت صحیح شیخ گفت آنحضرت بزرگترین صدقه با آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو نذرستی و بخیلی - تخشی الفقر و تامل الغنى - در حالتی که می ترسی در دینش را و امید میداری تو انگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید حیات و در زنی عمر داری و محل این هست که بخل کرده شود و اگر بدو شاید که فقیر گردد - و لا تهمل - به نصیب لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف نه کنی یا تاخیر و توقف مکن - حتی اذا بلغت الحلقوم - تا آنکه چون بر سر دوزخ در گلو - قلت لفلان کذا و لفلان کذا - بگوئی مرفلان را چنین و مرفلان را چنین و قد کان لفلان - و حال آنکه مال هست مرفلان را و گفته اند مراد لفلان اولی ثانی شخصی است که وصیت کرده است مرثیه را و لفلان اخیر دارش زیرا که دارش را وصیت میت و در حالت موت اگر خواهی از اجازت کند و اگر خواهی البطل نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه متعلق شده بدان حق و ارث و احتمال دارد که مراد به هر دو صی که باشد دور آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدورست بر مای وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی از آن تقدیر متفق علیه - وعمن ابی هريرة قال انتهیت الى النبی - رسیدم و لکم بسوی نیمه خیر صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما راوی قال هم الاخر و ان رب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیارتکار تر از همه بگویند بر و در کار کعبه - فعلت فداک الی و امی من هم - پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من که آمدند و کیانند آنها که ایشان را زیارتکار تر از همه گفتمی - قال هم الاکثر و ان مالا - گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان - الا ان قال - مگر کسیکه بکند - بکند و بکند و بکند - سببار یعنی بذل کند و بیند از مال را اینچنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد به قول خود و من بین یدیه و من خلفه و عن یمنیه و عن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود و و قلیل ما هم و انک انداین جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال انجا بمعنی نخل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت و قال بر جمله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله - سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس - نزدیک است از آدمکها مردم به محبت - بعید من النار - چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ - و انجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار - بر عکس حال سخی درین حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهراً آنست که مراد بخل و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد انصاف باین دو صفت است مطلقاً - و باطل سخی حب الی الله من عاید بخل - و به تحقیق جاہل سخی در

داشته شده است به سوسه خدا از عابد بخیل ظاهر مقابل این را می طلبد که گفته شود جاهل سخی محبوب ترست از عالم خجیل یا  
گوید غیر عابد سخی محبوب ترست از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یک است با اختصار و عبارات  
فانهم + رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان تصدق للمرجی حیوة  
بدیهیم خیر له من ان تصدق بآئته عند موته - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت هر آینه تصدق کردن مرد در زندگانی خود  
بیک در هم بهترست مرا و از تصدق کردن وی بعد در هم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شده رواه  
ابوداؤد - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذی تصدق عند موته او یقیق به حال  
کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد میکند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یمیدی لذل شیخ مثل حال کسی است که  
هدیه می فرستد طعام را به العبدان که سیر شد و او را حاجت به طعام نماند - رواه احمد والسنائی والدارمی والترمذی و صحیح  
حکم و ترمذی یصح این حدیث - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان یختصیان  
فی مؤمن الخجل و سور الخلق - و خصلت جمع نمیشوند در این معن که مسلمان هست یکی خجلی و دیگر بدخلنی از نفسی اجتماع چنان مفهوم  
میشود که اگر یکی ازین دو باشد تواند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه الفکار پذیر  
نباشند و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بدخلنی کند و خجل و زرد وجود آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان  
شود و نفس را امانت کند و بانفس در نزاع باشد منافات به مسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار  
باشند مگر آنکه مراد از حجت وقوع نکره و رسیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چه اراده این معنی درین عبارت  
خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع به منی از حد و انحال و آثار این دو صفت و ترغیب براز اله آنهاست بریافت  
و مجاهد و ترمذی از ابی القادری رضا بدانت معنی آنکه آنها از نشان مومن نیست و منی باید که در وی موجود باشد و مراد بسوز  
خلق اتصاف بدانچه مخالف دین و شرعیت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از لاین جانب و مساهله و ملا موزیر که  
البعض لله از اقوسه ارکان مسلمانی است فافهم - رواه الترمذی - وعن ابی بکر الصديق رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یخجل الخبیة خب و لا الخجیل و لا المنان - در معنی آیند بهشت را این سه کس اول خب بفتح  
خا و کسر آن مرد فریبیده که زجر چنانکه در حدیث دیگر وقع شده است که المنافق خب لیم و قوم خجیل که در ادای حق خدا و  
مواساة فقر التقصیر کند سوم منان به تشدید و منت نهنده بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص یا تشدید قطع  
حق و نقص آن کند بخبیات در آن و تواند که قطع تواند و انتخاب از قوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که واجب است  
محبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة  
دارند لیکن رسول خدا صلعم اقتضای کفر و امثال این موطن بر قول مجمل از جهت البقای خوف و نفوس مکلفین و تحذیر  
از آنچه موجب نقص است در دین باعتماد آنکه علمای راسخ و دین ارجاع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین

رواه الترمذی - وعن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شراني الرجل شح بلع وجبن خلع -  
 بدترین خصلتها می که در مرد است یکی شح جرع و فزع کننده بر استخراج حق مدوی و بلع خردشیدن  
 اجابت کرده و معنی شح سابق معلوم شد دیگر بدوی و ترسندگی که می برآورد جان - از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید  
 وجبن سخت - رواه ابو داود و سند کر حدیث ابی هريرة - و سرانجام است که ذکر کنم حدیث ابی هريرة را که اولش این است  
 لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الحمد انشا الله تعالی -

الفصل الثالث - عن عائشة - ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلی الله علیه وسلم - روایت است از عائشة  
 که بعضی از زنان آنحضرت را در پیوستن مردان و پسران از وی - انیا اسرع بک لحوقا - کدام یکی از شماست ترست پیوستن  
 وی بتو و دریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از اجداد تو پیشتر خواهد مرد - قال اطولکن ید - گفت آن حضرت شماست  
 ترین شما از روی لحوق بن درازترین شماست از روی دست یعنی او شماست تر بن خواهد پیوست کیسکه دراز دست است  
 از شما - فاخذوا قصبة ید رسولها - پس گرفتند زنان فی پاره را در حالی که کمتر میکردند دست هر یک را - و کانت سودة اطولهن  
 یداً - و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است دراز دست ترین این زنان - فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة  
 - پس انتمیم اجداد آن که بنود مراد بدست درازی آن زن که آنحضرت خبر داده بود به سرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و  
 خیرات که دست وی در آن دراز تر و نیز تر بود یعنی اگر چه نخست طویل ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بفرق و تا مل و نظیر قرینه  
 واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید معنی نعمتی می آید - و کانت اسرعنا به لحوقا زینب - و بود  
 شماست ترین از روی لحوقی بان حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال میت یا میت و یک از بهرت در زمان عمر  
 وفات یافت - و کانت تحب الصدقة - و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری فی روایت  
 مسلم قالت گفت عائشة - قال سول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرکن لحوقابی اطولکن یداً شماست  
 از روی پیوستن بن درازترین شماست از روی دست - و کانت یتطاولن ایمن اطول یداً - و بودند این زنان که  
 گردن کشی و نزاع میکردند و آن که کدام یکی از ایشان دراز دست ترست - قالت و کانت اطولنا یداً زینب پس چون دورتر  
 دست ترین زینب - لانما کانت تحمل یدها و تصدق - زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت  
 صحیح معلوم نمیکرد که نخست در طول ید بر ظاهر حمل کردند بعد از آن دریافتند که مراد بدان کثرت عمل صدقه است شاید از اول  
 همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم - بدان که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه  
 پیشتر لاحق شد بان حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی  
 گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری و صحیح موهب است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته  
 اند این خطاست از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود و در سنه اربع و تسعين و در شرح این معنی را بیشتر

وہ بیان تفصیل دادہ شدہ است قدیر۔ وعن ابی ہریرۃ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل ان تصدق بصدقة۔ گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل کہ ہر آنیہ تصدق کنم مذکور و با سوگند خورد و فرج بصدقہ پیش من آورد صدقہ خود را۔ فوضہا فی ید سارق۔ پس ہنا و صدقہ را در دست دزدی۔ فاصبحوا تجدون تصدق اللیلۃ علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی کہ سخن میکنند بہ طریق تعجب و انکار تصدق کردہ شد شب بروز دزدی۔ فقال اللهم لك الحمد علی سارق۔ پس گفت آن مرد بار خدا یا مہر است حمد بر تصدق کردن بروز دزدی بطریق شکر گفت کہ باری تصدق بوجود آمد اگرچہ بروز دزدی و بایہ طریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت۔ لا تصدقن بصدقہ تخرج بصدقہ فوضہا فی ید زانیۃ پس ہنا و صدقہ در دست زن زناکار کہ اجرت میگرفت بر زنائی خود۔ فاصبحوا تجدون تصدق اللیلۃ علی ید زانیۃ۔ فقال اللهم لك الحمد علی زانیۃ۔ باز گفت۔ لا تصدقن بصدقہ تخرج بصدقہ فوضہا فی ید غنی۔ پس ہنا و صدقہ در دست توگری فاصبحوا تجدون تصدق اللیلۃ علی غنی۔ در بعضی نسخ در اینجا اللیلۃ نیست۔ فقال اللهم لك الحمد علی سارق و زانیۃ و غنی فاتی پس آمدہ شد آن مرد بخنی نمودہ شد اورا در خواب بقتل لہ۔ پس گفتہ شد مر اورا۔ اما صدقہ لك علی سارق۔ اما صدقہ تو بر دزد پس نافع است و بیفائدہ نیست۔ فلعلمہ ان سیف عن سرقۃ۔ پس شاید کہ وی پارسائی در زد و باز آید از دزدی خود در آن روز کہ قوی بوی رسیدہ دیگر چہ حاجت سرقہ است۔ و اما الزانیۃ فلعلہا ان یستغف عن زناہا پس شاید کہ وی عفت در زد و باز آید در آن روز از زنا۔ و اما الغنی فلعلہ ان لیتر پس شاید کہ وی عبرت گیرد و قیاس کند۔ فیتفق جما اعطاه اللہ۔ پس نفاق کند از آنچه دادہ است اورا خدای تعالی۔ متفق علیہ و لفظہ للنجاری۔ وعن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آنحضرت۔ بنا رجل لفلاة من الارض۔ در آشنای آنکہ مردی حاضر و استادہ است بہ بیابانی و صحرائی کشادہ از زمین۔ سمع صوتانی سحابة۔ پس شنید آوازی در ابری کہ میگوید۔ اسق حد لقیۃ فلان۔ آب دہ بستان فلان را و حد لقیۃ مرغزار یا درخت و بستان از خوا و غیرہ۔ فتخی ذلک السحاب۔ پس یکسو شد آن ابر۔ فارغ مارہ فی حرقۃ۔ ففتح حاملہ و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان۔ فاذا شرع من تلک الشرح قد استوعبت ذلک الماء کلہ پس ناگاہ آب را ہی از آن آب را با بانہ گرفتہ است آن آب را ہمہ دہنہ جہ بفتح شین مجہ و سکون را و بحکم آب را ہ از سنگستان بر زمین بزم شرج و مشروح جماعت۔ فتبع الماء۔ پس پیروی کرد آن مرد کہ آن آواز شنیدہ بود آب را کہ بجا میرود تا در یابد کہ آن فلان کہ بحد لقیۃ وی آب فرستادہ است کیست و کجاست۔ فاذا رجل قائم فی حد لقیۃ۔ پس ناگاہ مردی استادہ است در حد لقیۃ خود۔ یجول اما سحابة یکسیم و سکون سین و حاملہ میگردد اند آب را بہ سبل آہنی خود۔ فقال لہ یا عبد اللہ ما اہمک۔ پس گفت این مرد مردی بنبدہ خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة ان نامیکہ شنیدہ بود در سارہ فقال لہ پس گفت این مرد کہ استادہ بود در حد لقیۃ مرا کہ پرسید نام اورا و آواز شنیدہ بود در سارہ۔ یا عبد اللہ لتساوینی عن آبی۔ ای بندہ خدا برای چہ نمی بری مرا از نام من۔ فقال انی سمعت صوتانی السحاب الذی ہذا مارہ۔ پس گفت

آئندہ کہ من شئیدہ ام ادا می را در ابری کہ این آب دست بقول اشعۃ حقیقہ فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکہ آواز میگوید آب  
 ده حقیقہ فلان را۔ لاسک۔ منام ترا پس نام ترا می پریم تا بدانکہ کہ آن فلان توئی۔ فالتنع فیہا۔ پس چہ کاری کنی تو و حقیقہ  
 خود کہ این فضل یافتی کہ در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند کہ برو حقیقہ اورا آب ده۔ قال اما اذا قلت ہذا۔ یعنی من  
 خود میخواہم کہ حقیقت حال را اظہار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی گفتی تو این اگویم بہ تو۔ فانی النظر الی ما یخرج منها۔ پس بدستیکہ  
 من نگاہ میکنم بہ سوی چیزے کہ بیرون آید از آن حاصل میشود در آن۔ فالتصدق بثلثہ۔ پس تصدق میکنم سوم ثلثہ آن۔  
 وکل انا و عیالی ثلثا۔ و بخورم من و عیال من ثلث دیگر آنرا و در فیما ثلثہ۔ و باز میگردانم و صرف میکنم در حقیقہ و در زراعت  
 و عمارت آن ثلث آنرا یعنی ہمہ حاصل آن را حصہ میکنم یکی بفقیر امیدہم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در بلع صرف میکنم  
 رواہ مسلم۔ و عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ سو ہم از ابی ہریرۃ است کہ وی شنید آن حضرت را کہ میگفت۔ ان  
 ثلثہ من بنی اسرائیل ابرص و اقرع و اعی۔ بدستیکہ کہس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پسی دوم کل سوم کور فاراد اللہ ان  
 یتعلیم۔ پس خواست خداے تعالی کہ ابتدا کند ایشان را و آدایش نماید کہ شکر نعمت میگویند یا نہ۔ فبعث اللہ الیہم ملکا۔  
 پس فرستاد خدای تعالی بسوے این سه کس فرشتہ را۔ فاتی الابرص۔ پس آ مد آن فرشتہ نزد ابرص۔ فقال ای شیء احب  
 الیک۔ پس گفت فرشتہ با برص کہ ام چیز دوست داشتہ شدہ تر است بہ سوئی تو۔ قال نون حسن و جلد حسن۔ گفت رنگ  
 نیک و پوست نیک و ید بہب عنی الذی قد قدر فی الناس۔ و این کہ برود از من آنچه بہ تحقیق پلید و مکروہ میدارند مرا مردم  
 یعنی این علت پسی برود و تنزدست و پاکیزہ شوم ازان و ید بہب برفع یا و نصب آن و قدر فی بکسر ذال از باب سجع سمع۔  
 قال فسمہ۔ گفت آن حضرت پس سجع کردہ فرشتہ اورا دوست برآورد و بر اندام وی۔ فذهب عنہ قدرہ۔ پس رفت از وی  
 پلیدی وی و علت وی۔ فاعطی لونا حسنا و جلد احسن۔ پس دادہ شد اورا رنگ نیک و پوست نیک۔ فقال فای المال حب  
 الیک۔ باز گفت فرشتہ بوی پس کہ ام مال محبوب تر است بہ سوئی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر اند۔  
 او قال البقر۔ یا گفت البقر بجای الابل شکر است۔ شکر کردہ است بحق بن راہو یہ کہ از اقران امام احمد بن حنبل است  
 و مجتہد و ناوی این حدیث است در الابل و البقر۔ الا ان ابرص او الاقرع۔ لیکن ابرص یا اقرع۔ قال احدہما۔ گفت  
 یکی از ایشان۔ الابل و قال الآخر البقر۔ گفت دیگری البقر یعنی شکر در تعین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر معلوم  
 کہ محبوب امرے غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است۔ قال گفت فاعطی ثلثہ عشر ار۔ پس  
 دادہ شد اورا مادہ شتری حامل ده ماہہ در قواموس گفته عشر اربعہ عین و فتح شین و مد آنکہ بر حمل او ہشت ماہ یا دہ ماہ  
 گذشتہ باشند و بشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل خیل۔ فقال بارک اللہ فیہا۔ پس گفت فرشتہ برکت دہا و خدای تعالی مرزا  
 درین ناتمہ بوصول نتائج و ثمرات۔ فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک۔ پس آمد فرشتہ نزد کل پس گفت کہ ام چیز  
 محبوب تر نزد تو۔ قال شتر حسن۔ گفت موی نیک۔ و ید بہب عنی ہذا الذی قد قدر فی الناس۔ و این کہ برود

از من این چیزے کہ بہ تحقیق مکرمہ پیدا شدہ اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت - فسبح قدس ب عہد پس مسح کرد فرشتہ اورا  
پس رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا - پس دادہ شد رموی نیک - قال فای المال حسب لیک - گفت  
فرشتہ پس کدام مال محبوب ترست بہ سوی تو - قال البقرہ - گفت بقرہ - فاعطی بقرہ حاملا - پس دادہ شد اورا گاوی باردار و  
حاملہ گفت از جهت بودن وی از صفات محققہ منہار و دروسے تذکر و تائینت ہر دو جائز ترست - قال - سو عا کرد فرشتہ و گفت  
بارک اللہ لک تمہا - برکت و ہاد خدای تعالی و افزون گرداناد و تراورین کار - قال - گفت آن حضرت - فاتی الاعلی پس  
آمد آن فرشتہ آن کو را - فقال امی شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب ترست بہ سوی تو - قال ان یولد لک  
ابن بصری - گفت این کہ باز گرداند خدای تعالی بہ سوی من بیانی مرا - قال بصر بہ الناس - پس بہ بنیم بوی مردم را - قال  
فسبحوا اللہ علیہ بصرہ - پس مسح کرد فرشتہ اورا پس باز گردانید خدای تعالی بروی بیانی اورا - قال فای المال  
احب الیک - گفت پس کدام مال محبوب ترست بہ سوی تو - قال النعم - گفت گو سپندان محبوب تراند نزد من - فاعطی  
شاة والد - پس دادہ شد گو سپندان زاینده این نیز مثل حامل ست در جو از ترک تا - فانتج ہذان - پس انتاج کرد زمین  
و یعنی صاحب اہل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کردہ شدہ است - و ولد نہا - و تولید کو این یعنی  
صاحب غنم دانناج و تولید بر یک معنی ست و غالب استعمال نتاج در اہل ست و تولید در غنم و ناتج و مولد معنی زاینده یعنی تولی  
ولادت چنانکہ دایہ آدمی راست و لا بد مالک بیمار فاری ولادت حیوانات خود میکند - فکان لہذا و اوسن الابل - پس بود  
مرا این را یعنی صاحب شتر را و ادبی از شتر - و لہذا و اوسن البقر - و مرا این را یعنی صاحب گاؤ را و ادبی از گاوان - و لہذا  
و اوسن النعم - و مرا این را یعنی صاحب گو سپندان را و ادبی از گو سپندان یعنی بسیار شدہ چنانکہ او بہیابا پر کردند - قال ثم انہ  
اتی الابرص - گفت آن حضرت پیستہ برستی کہ آن فرشتہ آمد ابرص را - فی صورتہ و سہلیتہ - در همان صورت و پیکر و  
ہنا خود کہ تخت آمدہ بود و این اوخل ست در شتاعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من مردے  
مسکینم قد انقطع بی الحال فی سفری - بہ تحقیق گسستہ است بہ من اسباب طلب رزق در سفر من حبال بودہ جمیع جہل ست  
یعنی رسن و مراد بان سبب ست و تجانیہ نیز روایت جمع حیلہ یعنی دستان و چارہ اماندایت بحیم و موحده خطا و  
تصحیف ست - فلا یبلغ لی الیوم الا بالئہ - پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی - ثم  
کب - پیستہ بود امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل ست بروی جہت و مجاز و جائز ترست کہ گویند برداشتہ ام حاجت  
بخدا بعد از وی بتو و روانیت کہ گویند بخدا و بہ تو کند اقاوا - اسالک بالذی اعطاک اللون الحسن الجلد الحسن المال  
سوال میکنم ترا بان خدای کہ دادہ است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعبیر التبلیغ بہ فی سفری - سوال میکنم  
بشتری را کہ برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و رسیدن بہ طریق استعطاف و طلب ہرانی  
نہ حقیقت اخبار زیرا کہ واقعہ چنین ست کہ گفت - فقال الحقو کثیرہ - پس گفت ابرص حقما بسیار ست یعنی



جماعت کثیره دارم کہ بآہنہ چیزے می باید وادونوبت بتو کی رسد۔ فقال انه کافی اعوفک۔ پس گفت فرشته بدرستیکہ شان  
 این ست کہ گویا من ترا می شناسم۔ اتمکن ابرص یقذرک الناس فقہرا۔ آیا نبودی تو ابرص کہ بپلید و مکروہ میداشتند ترا  
 مردم فقیر کہ مالی با خود نداشتی۔ فاجطاک اللہ۔ پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال۔ فقال انما ورثت هذا المال کابرا  
 عن کابر پس گفت دادہ نہ شد من این مال بکمیرا شہ اباعن جبر۔ فقال ان کنت کاذبا نصیرک اللہ الی ما کنت پس گفت  
 فرشته اگر مہستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردندہ یہ سوی حالی کہ بودی تو یعنی ابرص فقیر۔ قال۔ گفت آنحضرت  
 واتی الاقرع فی صورتہ۔ و آمد آن فرشتہ اقرع را در ہمان صورت کہ نخست آمدہ بود۔ فقال لہ قتل ما قال لہند پس گفت  
 فرشتہ مر آن اقرع را مانند آنچه گفتہ بود مرا این ابرص را۔ و رد علیہ مثل ما روی علی ہذا۔ و جواب داد و رد کرد و بروی مانند آنچه  
 رد کردہ بود برین۔ فقال ان کنت کاذبا نصیرک اللہ الی ما کنت قال۔ گفت آن حضرت واتی الاعمی فی صورتہ دلتیہ  
 فقال رجل مسکین و ابن سبیل۔ پس گفت من مردے مسکین و مسافر۔ القطعت بی الحبال فی سفری فلما بلغ لی الیوم  
 الا بالانہ ثم بک اسالک بیلادی رو علیک بصرک شاة۔ سوال میکنم از تو بآن خدای کہ باز گردانیدر تو بنیائی ترا گو سفند  
 کہ اتلغ بہانی سفری فقال۔ پس گفت آن مرد عجمی بہ طریق شکر و اظہار نعمت و شکرانہ آن سو کنت اعمی۔ تحقیق بود من کہ در  
 فرد اللہ الی بصری۔ پس باز گردانید خدای تعالی بہ سوی من بنیائی مرا فخذ ما شئت و مع ما شئت۔ پس بگیر ہر چیز بخوای  
 اگر گو سفند ان و بگذار آنچه بخوای۔ فواللہ لا اجدک الیوم شئی اخذتہ لہ۔ پس بچدا سو گند منخ میکنم و در مشقت نمی  
 اندازم ترا و در بہ چیزے کہ بگیر می تو آنرا برای خدا و آہدک بضم ہمزہ و کسر ہمزہ با و فتح ہمزہ و ہا از ہمزہ جہنی طاقت و مشقت۔  
 فقال۔ پس گفت فرشتہ۔ اسکت لک۔ نگاہدار مال خود را فانما بطلتہم۔ جز این نیست کہ ابتلا کردہ شدہ آید شما سہ کس  
 تا صادق از کاذب و خلص از منافق پیدا آید و شا کہ از کافر۔ فقدر ضی عنک و خط علی صاحبیک۔ پس بہ تحقیق شنود  
 شد یعنی پروردگار تعالی از تو ناخشنود شد و خشم گرفت بران و دیار تو و رخصی و سخط ہر دو بلفظ مجہول نیز روایت است متفق علی  
 و عن ام جبید۔ بضم با و فتح جیم نام او خواست صحابہ انصار یہ بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن۔  
 قالت قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ان اسکین لیقف علی بابی۔ بدرستیکہ مسکین ہر آئینہ می ایستد بر درزن۔ حتی  
 ایچی تا آنکہ ہنرم میدارم من۔ فلا اجد فی عینی ما اوقع فی یدہ۔ پس نمی یابم در خانہ خود چیزے کہ بہم آن را در دست وی۔  
 فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او می فی یدہ و لو ظلفا محرقا۔ بدہ و بنہ در دست وی اگرچہ ہم سوختہ باشد  
 وظلف بکسر ظاء سم شکافندہ چون سم گا و گو سپند و امثال آن یعنی شئی محقر لا ینفع بہ و مقصود مبالغہ است در ادواہ احمد و  
 و ابوداؤد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن۔ صحیح۔ و عن مولی العثمان بن علی قال ہدی لام سلمہ بفضہ من لحم۔ روایت  
 از مولی کہ مر عثمان را بود گفت فرستادہ شد مرا م سلمہ را گوشت پارہ۔ و کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یجہد اللحم۔  
 و بود آن حضرت کہ خوش آمد اورا گوشت۔ فقالت لئلا ادم ضعہ فی البیت۔ پس گفت ام سلمہ رواہ را کہ بہ آن گوشت

رادرخانہ فی الصراح خادم چاکر مروبا شد یا ذن لعل البنی - شاید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یا کار - بخورد آن را - فوضتہ فی  
 کوة البیت - پس مناد خادم آنرا در طاقچہ خانہ - رجاسا سائل مقام علی الباب - و آمد فقیر سے سوال کنندہ پس استناد بر در  
 فقال تصدقوا باریک اللہ فیکم - پس گفت سائل تصدق کنید بکثرت کثا و خدا در شما - فقالوا باریک اللہ فیکم - پس گفت  
 اہل خانہ رسائل را بکثرت کثا و خدا در تو و این رسائل ست بالطف چنانکہ الآن می گویند شفع اللہ - خذہا رسائل -  
 پس رفت سائل - فدخل البنی - پس در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی در خانہ - فقال یا ام سلمہ ہل عندک من شیء اطعمہ -  
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمہ یا ہست نزد شما چیزی کہ بخورم آن را - فقال نعم - پس گفت ام سلمہ آری ہست  
 چیزی کہ بخورم از وہابی فاتی رسول اللہ - گفت ام سلمہ مراد را برد و بسیار نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بذاک اللحم  
 آن گوشت را کہ در طاقچہ منادہ بودی فاتی بہ سکون ہمزہ و کسرتا و وجزم یار - فذہبت فلم تجد فی الکوة الا قطعہ مردۃ - پس رفت  
 واد پس نیافت در طاقچہ مگر سنگ پارہ را و مردہ سنگ سفید براق و بطنی گشتہ اند سنگی کہ از وی آتش بجہنمی سنگ تحقق  
 فقال البنی - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فان ذاک اللحم عا مردۃ - بدرستی کہ آن گوشت گشت سنگ - لما لم تقطعہا  
 از بہت نہ دادن شما آن رسائل را - و رواد البیتی فی دلائل النبوة - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم الا اجعلکم بشر الناس مثلاً - گفت آن حضرت ایابرندہم شمارا بہ بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت  
 قبیل نعم - گفتم شد آری خبر دہ - قال الذی لیسال باللہ ولا یطی بہ - گفت آن کیسکہ سوال کردہ شود بنام خداوند ہر بنام  
 خدا گفت طیبی ابن مشکل ست مگر آن کہ تمت کند سائل را بعد امتحاق و گفتم من یا یا باشد مسؤل عنہ محتاج و نفس خود  
 یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد و اللہ اعلم - رواد احمد - وعن ابی ذر انہ استاذن علی عثمان  
 روایت ست از ابی ذر کہ وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان - فاذن لہ - پس اذن کرد عثمان مرابی ذر را  
 و بیدہ عصا - و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در آنجا حاضر بود - فقال عثمان یا کعب با ان  
 عبد الرحمن توفی - پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت - و ترک مالاً و گذاشت مالی عظیم - فامر فیہ  
 پس چہ می بینی رچہ اعتقاد داری تو در حق وی کہ از کثرت مال و جمع آن و بالی بروی خواہد بود - فقال ان کان لہ فیہ  
 حق اللہ فلا یاس علیہ - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن کہ می پیوست و میداد و در ان مال حق خدا را پس بیج باکی نیست  
 برو - فرفع ابو ذر عصا - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فغضب کعبا - پس زد و کعب را - وقال سمعت رسول اللہ  
 و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - یا احب لوان لی ہذا الجبل فہما متفقہ و یقول منی -  
 دوست بیدارم من کہ اگر باشد مرا این کوه طلا کہ اتفاق کنم آن را در راہ خدا با وجود آنکہ قبول کردہ شود از من درین  
 مبالغہ است یعنی با وجود آنکہ قبول در گاہ افتد و لیکن دوست میدارم کہ - و ذر خلقی ختمہ ست اوراق - بگذارم پس خود  
 از ان ذہب شش اوقیہ - انشک باللہ یا عثمان ہمتہ - سوگند میدہم ترا بہ خدای تعالی ای عثمان یا شنیدی توان را

ثلث سرات - گفت ابو ذر سہ بار این سخن را - قال نعم - گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رضی اللہ عنہما از فقرای صحابہ در ہا و دنیا بود و مذہب او ترک کل اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئلہ شرعی آنست کہ ہر چہ مالی او اگر دہ شود زکوٰۃ آن کثر نیست و بران وعید نہ لایسا و فقی کہ صلہ کند در وے حقوق از صدقات نافلہ و نزاع و سہ درین مسئلہ باہوا در شام در زمان عثمان مشہور و مذکور است - رواہ احمد - وعن عقیقہ بن الحارث - صحابی قرشتہ فزلی است اسلام آورد در روز فتح مکہ - قال صلیت و راہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة العصر - گفت عقیقہ گزاردم من پس آن حضرت در مدینہ نماز عصر را - فسلم ثم قام مسرعاً - پس سلام داد آن حضرت پستربا استاد شتابان - فخطب رقاب الناس پس در گذشت کہ دہنای مردم را - الی البیض حجر لسانہ - و رفت بسوی بعضی حجر ہاے زنان خود - ففرخ الناس من سرعۃ - پس ترسیدند مردم از شتابی آن حضرت کہ چہ وقع شدہ است کہ این ہمہ تیز رفت - فخرج علیہم - پس بیرون آمد آن حضرت از خانہ بر صحابہ - فرای انہم فذبحوا من سرعۃ - پس دید کہ ایشان بہ تحقیق شکفت کردہ اند از شتابی و سہ قال ذکر ت شیا من تبرعنا - گفت یا و کردم چیزے را از زری کہ نزد ما بود تبرک بکرتار و سکون باز رخالنس بی مہر فکرت ان بجسی - پس مکروہ پنداشتم کہ منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند با سوسے - فامرت بقسمتہ - پس امر کردم من بہ قسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود کہ اتقات با سوسے مقربان را مشغول میگردد و از علو مقام قرب فرودی آرد با آنکہ این ہمہ براسے تعلیم و تنبیہ است - رواہ البخاری و فی روایت کہ - و در روایتی مخرجارے را این چنین امدہ کہ - قال - گفت - كنت خلقت فی البیت بئرا من صدقۃ - بودم من کہ پس گذاشتہ ام در خانہ زری از صدقۃ - فکرت ان ابیتہ - پس مکروہ پنداشتم کہ بگذارم آن را کہ شب در آید بروے - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا انما قالت کان لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندی فی مرضہ شتہ و ما یراد سمیۃ - روایت است از عائشہ کہ وے گفت بودم آن حضرت را نزد من در بیمارے وے ففش و نیار یا نہفت - فامر لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان افرقنا - پس امر کرد مرا آن حضرت کہ تفریق کنم آن دنیار ہا را یعنی ہر جا ہر جا بدہم و تفریق بمنجہ جدا کردن - فشقنی ابو جح بنی اللہ - پس بازداشت مرا یعنی از تفریق کردن در دینیمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - فرصت نہ شد کہ بدہم - ثم سار لنی عنہا فقلت الستہ او السبتہ - پیسترسوال کرد آن حضرت مرا کہ چہ شد آن شیش دنیار یا نہفت و نیار و حیث حال ان خرج کردی آنہا را یا نہ - قالت لا - گفت عائشہ خرج نکردہ ام - واللہ لقد کان شغلی و حجاب - بخدا سوگند بہ تحقیق بازداشت مرا از خرج آن در دو تو - فدعابہا - پس طلبید آن دنا نیز را - ثم وضعانی کفہ - پیسترداشت و نہاد آن را در کف دست خود - فقال لاطن بنی اللہ - پس گفت حیث گمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لوقی اللہ عزوجل و نہدہ عندہ - اگر ملاقات میکرد و خدا را در حالی کہ این دنیار ہا در دست اوست یعنی بودن آنہا در دست منافی مقام نبوت است - رواہ احمد - وعن ابی ہریرۃ - ان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم دخل علی ہلال وعنده حبرة من تمر۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت در آمد بر ہلال و زود ہلال تودہ بود از خرمای خشک۔ فقال ما ہذا یا ہلال۔ پس گفت آنحضرت بہ طریق تعجب و انکار چیست این تمر یا ہلال۔ قال شی او خرمہ نند۔ گفت ہلال این چیزے است کہ ذخیرہ کردہ ام و نگاہ داشتہ ام آن را برای فردا۔ فقال لا تخشی ان تزل لہذا انجارا فی نار جہنم یوم القیمۃ۔ پس گفت آن حضرت ایابی ترسی کہ بہ بینی مرا این تمر را فردا لقت و دلتش و فوج روز قیامت یعنی بر سرہ اثر آن بتومی گویند رسید اورا از بخار و روعے یعنی رسید از روی۔ الفق یا ہلال ولا تخش من فی الارض اقلا لا خج کن اسے ہلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی الفاق کن و از درویشی مترس کہ قادری کہ عرش عظیم را پیدا کردہ و بر پا میدارد روزی تو البتہ خواہر رسانید و این ارشاد است بہ مقام توکل و اعتماد بر حق سبحانہ تعالی۔ وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السخار شجرة فی الجنة۔ جو ان مردی درخت است در بہشت یعنی مانند درخت است خداوند شاخا ہر کہ بہ پیوند بہ طرفے از وی در آید در بہشت چنانکہ فرمود۔ فمن کان شیئا اخذ بعصن سہما۔ پس ہر کہ نمی ست گرفتہ است شاخی را از ان درخت۔ فلم تیر کہ انھن حتی یدخلہ الجنة۔ پس نمیگذارد آن شاخ ادرا تا آنکہ می در آرد اورا در بہشت و السخ شجرة فی النار۔ و نخل درخت است در دوزخ۔ فمن کان شیئا اخذ بعصن منها۔ پس ہر کہ نخل است گرفتہ است شاخی را از ان درخت۔ فلم تیر کہ انھن حتی یدخلہ النار۔ پس نمیگذارد آن شاخ تا آنکہ می در آرد اورا در دوزخ۔ رواہا روایت کردہ است این دو حدیث را۔ البہقی فی شعب الایمان۔ وعن علیؑ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با در دبا الصدقة فان الہلال لا یخطا۔ شتابی کیند بہ صدقہ زیر کہ بدستی کہ ہلال را بخاورد یعنی کند صدقہ را یعنی گذرد از وی بلکہ مے ایستد و دفع مے شود۔ رواہ رزین

## باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافلہ دارد چنانکہ غالب در اطلاقات آن است و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد و تسمیہ آن بہ صدقہ از بہت دلالت اوست بر صدق صاحب دی و در دعوی صحت ایمان چنانکہ تسمیہ زکوٰۃ بحجت آن است کہ دے نذکیہ می کند صاحبش را و شہادت میدہد بہ صحت ایمان وی و کمال وی و وجوہ دیگر نیز گذشت

**الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ۔** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تصدق بعدل تمرۃ۔ کسی کہ تصدق کند بہ مقدار چیزیکہ برابر است قیمت تمر او عدل بر فتح مثل شیئی در قیمت و بکسر مثل در منظر بعضی گفتہ است نفع آنچه عدیل شیئی بود از غیر حبس و بکسر از حبس و بر ہر تقدیر میفرماید ہر کہ تصدق کند مقدار تمر۔ من کسب طیب ساد کسب پاک و کسب در زمین و گرد آوردن و مراد مالی است کہ گرد آورده است آن را از وجہ حلال۔ ولا یقبل اللہ الا طیب۔ یعنی پذیرد خداے تعالی مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است ان اللہ طیب لا یقبل الا طیباً۔ فان اللہ یقبلہا جہنم۔ پس بدستی کہ خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود۔ ثم یرہا لھا جہا بہتر پرورش می کند ان

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - کما یبلی احدکم فله - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را - حتی  
 مکنون مثل الجمل - تا آنکه بیاید آن صدقه مانند کوه فلک بکسر فخر و زین عدد و سحره اسب چون از شیر باز داشته شود تا یک  
 ساله شود متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بالقصص صدقة من مال - کم نه کند هیچ صدقه چیزی را از  
 مال یعنی به صورت اگر چه صدقه بسبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بحدی که بزرگتر و دفع آفات  
 و ترتب اجر و ثواب - و ما زاد الله عبد الله الا غرا - و زیادت نه گردانید خدای تعالی هیچ بند را بسبب عفو کردن وی  
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه مگر غرت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت خواسته  
 و زبونی نماید اما در حقیقت موجب غرت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع احد  
 الله الا رفاه الله - و فردی نه کند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است  
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رده سلم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 من اتفق زوجین من شی من الاشیاء فی سبیل الله - کسیکه اتفاق کند و چیزی را از چیزها در راه خدا چنانکه دو در هم و دو دنیا  
 و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند و جنس را مثل در هم و دنیا و در هم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل ثلث  
 بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار اتفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در هم اتفاق نموده بار  
 دیگر نیز کرد اتفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - و می من ابواب الجنة - خوانده میشود آن کس از  
 درهای بهشت - و للجنة ابواب - و در بهشت را درهاست متعدد و بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة - پس  
 کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز - و می من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص  
 باهل نماز است - و من کان من اهل الجهاد و می من باب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن  
 خوانده میشود از در جهاد - و من کان من اهل الصدقة و می من باب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود  
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام و می من باب الصیام - و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان  
 بشخ را و تسدید تخمینیه مشتق از رس به کسر راء یعنی سیرانی نام در بیت از درهای بهشت که مخصوص اند بر آمدن از آن  
 در روزه داران - فقال ابو بکر اعلی من و می من تلك الابواب من ضرورة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسی که روزه  
 میشود از درها ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در  
 آمدن بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست - فمل یعنی احزن تلك الابواب كلها - پس این خوانده  
 میشود هیچ یکی از همه درها - قال نعم - گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها - و ارجوان مکنون نعم - و امید  
 سیدارم که باشی تو ای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که توجع انوار خیرات و برکات استقامت  
 یتفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصبح منکم صائماً - پسید آنحضرت از صایا بهیست کس صبح کرده از شما را

روزہ دار۔ قال ابو بکر انما۔ گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزہ دار۔ قال فمن منع منکم الیوم جنازة۔ گفت آنحضرت عرم پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گزارده است بروی دو بنال دی رفتم قال ابو بکر انما قال۔ گفت آنحضرت۔ فمن اطعم منکم الیوم مسکینا۔ پس کیست که طعام خورائیده از شما امروز مسکینی را۔ قال ابو بکر انما قال فمن عاد منکم الیوم مریضا۔ پس کیست که پر سیده از شما بیمارے را امروز۔ قال ابو بکر انما قال رسول اللہ ﷺ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما یجتمعون فی امری الا دخل الجنة۔ حج نہ شوند این چهار چیز یعنی در یک روز پنج مریضے مگر آنکه در آید در بهشت۔ رواه مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ منی نیست از انما گفتن و اشبات فضیلت برای خود بہ قصد طلب ثواب و طمع و ران کردن و آنکہ بعضی صوفیہ منع کرده اند و گفته اند کہ در ویش را کہ انما بر زبان رود و مقید بآن خواهد بود کہ بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر ازان است کہ احصا کرده شود پس منع ازان چه صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلم این را بہت آن بس است و شیخ توبہ شعی درین باب بسط کرده و طبعی آن را نقل کرده است و عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ یا سائر المسلمات لا تحرقن حجارة تجارمتا۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خرو نشمرید زنی را کہ ہم سایہ است ہدیہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہم سایہ است و لو فرس شاة۔ اگرچہ باشد سم گوسفند فرس بکسر فاد سکون را و کسرین و نون در آخر بروزن زبج خفت بعیر دگا ہی در شاة نیز اطلاق می کنند و اکثر در شاة تلف میگویند چنانکہ سم آب و خرا حازمی نامند و این شی لا یشفع بہ است کہ ہدیہ و تصدق در وی ہمیر و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمده است و لو بظلف محرق اگرچہ سم سوخته بود و این منی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می و ہروی فرستد بہ ہم سایہ یا برای زنی باشد کہ اوراد اوہ میشود و فستادہ میشود برای وی و تحفیس بہ زن بجبت آن است کہ کفران و مخط و طبعیت زنان بیشتر است۔ متفق علیہ۔ وعن جابر و حدیثیہ۔ قال قال رسول اللہ ﷺ علی وسلم کل معروف صدقة۔ روایت است از جابر و حدیثیہ کہ گفتند گفت آن حضرت ہکار نیک کہ در وی خیر و تقرب بہ در گاہ آگہی است و معروف است در شریع و منکر نیست خواه اعطای مال باشد یا سختی نرم در دے کشادہ کہ از دے دلی بیاساید و خاطری بشاد گردد و صدقة است و صدقة مخصوص بہ مال نیست یتفق علیہ۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ ﷺ علی وسلم لا تحقرن۔ لفتح تا و سکون حا۔ من المعروف شیا۔ خرد و خوار پسندارید نیکی را چیزی نہ و لو ان تلقی اخاک بوجه طلیق۔ و اگرچہ باشند آن معروف پیش آمدن تو بر او و خود را بر دے کشادہ و خوی خوش۔ رواه مسلم و عن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ ﷺ علی وسلم علی کل مسلم صدقة۔ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ فان لم یجد۔ پس اگر نیاید چیزیے کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال فلیعمل بہدیہ۔ گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزیے پس باید کہ کار بکند بہر دو ست خود کہ حاصل شود ازان چیزیے۔ فینفع نفسه یتصدق۔ پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند با نچہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نہ تواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر - اول الفیصل - شک را دی است و معنی همان است که نتواند کرد و قال گفت  
 آن حضرت فیعین ذالکاجز الملوقة پس باری دهد خداوند حاجت اند و بگویند ستم زود داد و خدا را - قالوا فان لم یفعل  
 گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد و ملوت را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال نیا مرا بخیر - گفت آن حضرت پس اگر کند  
 مردم را به نیکی - قالوا فان لم یفعل - گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد و امر بخیر - قال فیسک عن الشر - گفت پس باز و از خود  
 را از رسانیدن شر بر مردم چنانکه گفته اند مخرج مرا بخیر تو امید نیست بدو رسان - چنانکه صدقه - پس بدو تکیه اساک  
 از شر او را صدقه و خیر است خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم کل سلامی من الناس علیہ صدقه - ہر بند استخوان که آزادی است بر وی یعنی بمقابلہ وی صدقه است  
 و سلامی بنعم سین و تحقیف لام بمعنی عین و بمنہ استخوان و بمعنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در متن آدمی  
 سه صد شخصیت مذکور چنانکہ در حدیث آئینہ بیاید و چون در پیدایش آمدنا حکمتاے بالغہ و نمتھاے عظیمہ است  
 شکرانہ آن صدقه لازم باشد - کل یوم تطلع فیہ الشمس - ہر روزے کہ بر آید در وے آفتاب بعد ازان بیان می کند  
 کہ صدقه مخصوص بالفاق مال نیست - یعدل بین الاثنين صدقه - عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم  
 سندن صدقه است - و یعین الرجل علی دابۃ - و یاری دادن مرد را بر دابہ وے - یحل علیہا - پس بر دار و اورا  
 بردارے - او رفع علیہا متاعہ صدقه - یا بردار و بردارے او رخت او را صدقه است - و الکلبۃ الطیبۃ صدقه - و بخی پاک  
 کہ در وی ثواب باشد - یا سخن نرم کہ به سائل گوید صدقه است - و کل خطوۃ یخطوہا الی الصلوۃ صدقه - و ہر گامی کہ بزند  
 آن را بہ سوے نماز صدقه است و خطوۃ پنجم گام و بیست یکبار گام زدن - و میطی الاذی عن الطریق صدقه - و دور کردن  
 آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلاثۃ مفاصل - پیدا کرده شدہ است  
 ہر شخص از اولاد آدم عم بر سرہ صد و شصت بند - فمن کبر اللہ - پس کسیکہ تکبیر بگوید مر خدا را و بگوید اللہ اکبر  
 و حمد اللہ - و ستایش کند خدا را یا الحمد للہ - و اهل اللہ - و تلیل کند بلا الہ الا اللہ - و سبح اللہ - و بپاکی یاد کند خدا  
 را یا سبحان اللہ - و استغفر اللہ - و طلب آمرزش گناہان کند از خدا و گوید یا استغفر اللہ یا اللہم اغفر لی - او غفر  
 حجرا عن طریق الناس - یا کیسو افکند و دور کند شی را از راه مردم - او شکرے - یا خارے را - او غطا - یا استخوان را  
 کہ ایذا کند ایشان را - او امر معروف و نہی عن منکر - یا امر کند بہ مشروع کہ شناختہ می شود و جوہ و در شئی  
 و نہی کند ازنا مشروع کہ شناختہ نمی شود - عد و ملک استین و الثلاثاۃ - بہ گوید و بکشد این اقوال افعال  
 را ہمہ یا بعضی بہ شمار آن سه صد شخصیت بند خصوصاً از امر معروف و نہی منکر کہ آن اقوال و افعال ہمہ یک صفت داین ہر یک  
 طرف فایده دہی - فتح یا دشمن مجہ یعنی راہ می رود و دور دایتی میسی بضم یا و سکون میم دین مہمل یعنی شام می کند

یومئذ در آن روز - و قد خرج لفسنه عن النار - و حال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش و درخ و درقوانی  
یومئذ اشارت سنت بآن که باید که هر روز این کارها بکند تا کفایت شود - رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم ان لكل تسبیحة صدقة - بدرستیکه بهر تسبیح صدقه است - و بكل تکبیر صدقة - و بهر تکبیر صدقه است -  
و بكل تحمید صدقة و بهر تحمید صدقه است و بكل تهلیل صدقة و بهر تهلیل صدقه است - و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر  
صدقة - و بهر امر معروف صدقه است و بهر نهی منکر صدقه است - و فی بعض احکام صدقة - و در فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که  
به زن یا بداه خود میکند صدقه است یعنی ثواب است و چون در بودن بعض صدقه محل استبعاد و استفسار بود - قالوا  
لکفته صحابه پیار رسول الله ایاتی احدنا شهوت - آیا بنیاید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است - و یکون له فیها اجر - و  
باشد مراد در آن شهوت مزد و ثواب - قال ارا تهم لو وضعوا فی حرام اکان علیه فیه و ذر - گفت آن حضرت خبر دهید  
مرا این که اگر نهید یکی شهوت را در حرام آیامی باشد بر دس بارگناه - فکذا کس اذا وضعوا فی الحلال کان له اجر  
پس همچنین و قتی که نهید شهوت در حلال باشد مراد ثواب یعنی اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست  
ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوج و همکار داشت نفس از حرام است به حکم نهی نفس از هر هو او کف و می آید  
متضمن اجر و ثواب باشد و لهذا اینجا به کلیه آورده و گفت فی بعض احکام صدقة به خلافت تسبیح و تحمید و امثال  
آن که عین عبادت است - رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم انتم الصدقة  
التي تصفونها - نیکو صدقه است شتر ماده زائیده که شیر دار است از روی عطیه تقیه بکسر لام فتح نیز آمده ناقه خلوب و  
از انقیح لفتح لام نیز گویند و ناقه بعد از زاییدن تا دوسه ماه نام او قح است بعد ازان بون وصفی بروزن غنی بسیار  
شیر دار و نخل کبیریم و سکون نون در اصل یعنی عطیه است و غالب طلاق او بر ناقه و نشاء است که محتاجی را به عاریت دهند  
تا از شیر و نخل منتفع گردد و بعد از قضای حاجت بالکشف باز دهد و این در اهل خیر از عرب متعارف بود و آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم آن را مدح کرده و ستوده - و النشاة الصفی منته و نیز صدقة است گویند بسیار شیر دار از روی منته - لقد و بانار  
و تروح یاخر - باد او میکند یا وند شیر و شبانگاه میکند یا وندی دیگر یعنی بچاه و بیگاه شیر میدهند و بدان منتفع میشوند منتفع  
علیه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یغرس غرسا یست یح مسلمانی که به نشاء درختی را -  
او یزید در عا - یا بخار و کشتی را - فیا کل منه النسان او طیر او بهیمیه - پس بخور و ازان آدمی یا پرند یا چار پاے  
الا کانت له صدقة - گمانکه یا شد مراد از صدقة و صدقة بمع و نصیب هر دو در ادب است - شفق علیه - و فی روایة مسلم  
عن جابر - و در روایتی مسلم را از جابر آمده که - و ما سرق منه صدقة و آنچه دزدیده شد از آن نیز مراد صدقة است  
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفر لامرأة مؤمنة ککب علی راس رطلی - آفریده شد  
مرئی زانیه را که گذشت به سکه بر سر حلقه و مؤمنه یعنی زانیه یعنی زانیه از مؤمن یعنی احکام یعنی زانیه



چیزے را بہ چیزے در کی ہر وزن زر کی چاہ۔ بیکہشت کا و ثقیلہ التیش۔ در حالی کہ برمی آرد آن سگ زبان خود را از  
 تشنگی نزدیک ست کہ بہ کشد اور تشنگی۔ فخرت خنما۔ پس بکشید آن زن زانیہ موزہ خود را۔ فاد ثقیلہ کار مار۔ پس  
 برست موزہ را بہ بخور خود بخار بکسر مجہد سوزش زنان۔ فخرت کہ من المار۔ پس بکشید آن زن برائے آن سگ چری  
 اذ آب کہ سیراب گشت بدن۔ فخر لہا ہند لک۔ پس آرزیدہ شد مر آن زن را بآن محل کہ آب دادن بہ سگ ست  
 فلیت بہ آدمی خصوصاً صلح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لسانی البہائم اجزا۔ بدرستی کہ  
 مار اور احسان کردن بہائم و سیراب کردن آہنا ثواب ست۔ قال فی کل ذات کبیر طیبہ اجر۔ گفت آن حضرت  
 در احسان کردن بہ حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات ست  
 و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود تمخین چون بر آتش ہنادرہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصفت کرد جگر را بہتر سے  
 باعتبار حصول آن ہند از سیرانی و در روایت ذات کبیر حار آندہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبیر طیبہ  
 مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر ترا جگر شد در جگر گرم بہ طریق ولی خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موزیات ست مثل  
 مار و کتر دم و جگر آن متفق علیہ۔ وعن ابن عمر و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غدت لہ  
 فی ہرۃ اسکتہا۔ عذاب کردہ شد زنی از بہت گریہ کہ بستہ نگاہداشت آن زن گریہ را۔ حتی ماتت من الحوج تا آنکہ  
 مرد آن گریہ از گرسنگی۔ فلم تکن لطمہا۔ پس نبود آن زن کہ چیزے بخوراند آن گریہ را۔ ولا تر سلہا۔ و بنود کہ بگذارد  
 و رہان را در۔ فمنا کل من خشاش الارض۔ پس بخورد گریہ از کرکما کہ بر زمین اند و خشاش بکسر خای مجہد حشرات  
 زمین انچہ دماغ ندارد از و آب بہ ثلثیت خا حشرات زمین و خشکھا و مانند آن متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر رجل یصنع شجرۃ علی ظہر طریق یگذشت مردے بہ شاخ درختے کہ بر پشت  
 راہ است و فوق اوست و ظاہر ست بران۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا تخین ہذا۔ بضم ہمزہ و فتح نون کہ  
 حامی محلہ شدہ از تخم و بسکون نون و تخفیف حار و فتح تخانیہ و نون ثقیلہ از انجا ہر آنیہ کیسو گردانم این شاخ  
 را۔ عن طریق السلین۔ از راہ سلمان۔ لا یؤدیہم۔ تا ایدانہ کند این شاخ سلمان را۔ فادخل الجنۃ۔ پس در آورده  
 شد آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا کیسو ہم گردانید۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 لقد رأیت رجلاً یقلب فی الجنۃ۔ گفت آنحضرت ہر آنیہ تحقیق دیدم من مردے را کہ میگردد و تنغم میکند در بہشت۔  
 فی شجرۃ قطعھا من ظہر الطريق۔ بہت درختے کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت توذی الناس  
 بہر آن درخت کہ از ار می کرد مردم را مضمون حدیث اول ست و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت اور  
 چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد و در بہشت نیاز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوے از مبالغہ بود کہ  
 بہرین شانی بہ بہشت در آید چہ ہلے تمام درخت بردہ سلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ یفتح موعده و سکون

را و برای صحابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آن حضرت و دست کشنده عبد الله بن خطل بنجای معجم و طای سله مفتوحین در روز فتح مکة - قال - گفت ابو بزره - قلت - گفت من - یا بنی الله علمنی شیئاً انتفع به - بیا من را چیز از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاذی عن طریق السلیلین - گفت آن حضرت یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و بنیداختن اذی از راه و حکم یکسو کردن است و بتاویل شامل تمامه منع آزار است از هر جنس که باشد - ر واه مسلم و مستدرک حدیث عدی بن حاتم - و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است اتقوا النار - فی باب علامات النبوة - در باب علامات النبوة - ان سارا الله تعالی - و این حدیث در از است که بآن مناسب است

**الفصل الثانی** عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبس - عبد الله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود و گفت هنگامی که قدم آورد و آنحضرت مدینه را بهجرت از مکة آمد من نزد آنحضرت صلعم به تحقیق حال و صحت نبوت وی - فلما تبینت وجهه عرفنا ان وجهه لیس بوجه کذاب - پس هنگامی که دیدیم و تامل کردیم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روسه وی نیست روی دروغ گوی و ثمنین یا بطریق تامل و تفرس بود یا به علامات مذکوره در تورات و سیاق حدیث ناظر و معنی اول است - پیوسته در دل هر استی که حق زده است در روسه او از پیغمبر مجرب است پس در همان مجلس ایمان آورد و عبد الله و یهودیان بروی مسدود شدند و راه عتاد رفتند چنانکه در مجلس مذکور است - مکان اول ما قال - پس بود نخست چیزه که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود - یا ایها الناس افشوا السلام - ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر گردانید و بلند گوید چنانکه مسلم علیه بشنود یا معنی آنکه عام گردانید بر آشنایان و بگوید هر که پیش آید از مسلمانان بسلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و الطموا الطعام - و بخور از این طعام مهانان را و گردانید آن را و هر که محتاج باشد بدان - و صلوا الارحام - و پیوندید رحمها را با حسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر رفاقت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل مضی است که بچ در آن پیدا میگردد و صلوا باللیل والناس پیام و نماز بگذارید در شب و در حالی که مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تذخلوا الجنة سلام - این کار را به کنید می و آید در بهشت به سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجماع صفات تواضع وجود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و لازم و مستعدی است ر واه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدوا الرحمن عبادوا کینند ضای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید - و الطموا الطعام و افشوا السلام تذخلوا الجنة سلام - درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد و چه بسان

و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است و دفع و دوران حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب است به محبت و ایثار و تخصیص کرد به ذکر صلوة ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتقاد ایتام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن انس - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لطفى غضب الرب - بدرستی که صدقه کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی را - و تفرغ مینماید السور - و دور میگردد اندر گداز و اشارت است بحصول سلامت و عافیت و دنیا و دین و مسدود آید و مینماید بکسریم و سکون یار حالت موت و مراد بکسب السور حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه نمودی به کفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جوع و فرغ و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه منافی گردد بسو خاست و دو خاست عافیت نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و عن جابر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بآل نیست - و ان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاد و طلق یعنی طلاق لام یعنی طلق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ من دلوک فی انار اخیک - و از جمله معروف است که به بریزی از دولاپ خود در آوند برادر خود آید را که در دولاپ تو فاضل ماند و در ظرف مسلمانان بریزی مراد ظاهر نیست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد و الترمذی - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسبک فی وجه اخیک صدقة - تسبم کردن تو در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تسبم لب شیری من کردن - و امرک بالمعروف صدقة - و امر کردن تو بمعروف صدقه است - و نیک عن النکر صدقة - و نیک کردن تو از منکر صدقه است - و ارشادک الرجل فی الزین الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمین که مردم در وی راه گم میکنند ترا صدقه است - و نصرک الرجل الرومی البصر لک صدقة - و یاری دادن تو مرتبانه بنیائی را بر ترا صدقه است و ادامه بفتح و ممدود بتاه شدن - و اما طلق الحجر والشوک والعظم عن الطريق لک صدقة - و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در روی احتمال آزار مردم باشد از راه مرترا صدقه است - و افراغک من دلوک فی دلوک اخیک لک صدقة - در خنق تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مرترا صدقه است - رواه الترمذی و قال نهاده حدیث غریب - و عن سعد بن عبادة قال - روایت است از سعد بن عبادة الفزاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستی که مادر سعد یعنی مادر من مرده است فامی الصدقة انی اخرج - پس که ام صدقه که بروح دی کنم فاضل تر و بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب بهترین صدقه است که برای وی چاه کنی و تشنگان بدی - فخر بیا - پس بکنند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود

تاخیر جاری باشد - و قال - وگفت - هذه لام سدر - این چاه برای ام سدر است و برای اوست تا ثواب این بروج و  
 برسد - رواه ابو داود و النسائی - وعن ابی سعید - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - روایت است از ابی سعید  
 خدری که گفت گفت آن حضرت - یا ایها المسلم کما سلما تو با علی عری - هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی و  
 عری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام - کساه الله من خضر الجنة - بپوشاند او را خدای تعالی از حله های  
 سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر الخبیث است بقول عز وجل عالىهم ثياب سندس خضر - و یا ایها المسلم اطعم  
 مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة - و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بگر سگی بخوراند او را خدای تعالی از میوه های  
 بهشت - و یا ایها المسلم سقا مسلما علی ظما - و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصرح ظمرا بفتح تاء مهموز تشنه شدن  
 سقاه الله من الریح المخبوم - بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن  
 از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده - لیسقون من ریح مخبوم ختامه مسک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای  
 گل که او انی را بدان مهر میکنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن اذان بوی مشک می آید - رواه ابو داود  
 و الترمذی - وعن فاطمة بنت قیس - صحابه ترشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم ان فی المال حقاسوی الزکوة - بدرستیکه در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد  
 و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه حج هم فرض است و هم نفل - ثم لکما - پسترو خواند  
 آنحضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیه را که البیس البران تو لو اوجو کم قبل المشرق والمغرب الآیه - تا آخریت  
 وجه استدلال باین آیه بر ثبوت حق جز زکوة در مال آن است که حق تعالی مرجح کرده است اوگامو منان بدلون  
 مال به محبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مرجح کرده است باقامت صلوٰۃ و ایتامی زکوة پس معلوم  
 شد که دادن زکوة غیر دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن حمزة بن عبد المطلب  
 فرغ با سکون تختانیه و سین منله از صحابی است و حدیث وی در بصری است - عن ابیها - روایت میکند از پدر خود و قال  
 گفت همیشه که - قال - که گفت پدر وی یا رسول الله ما الشی الذی لا یحل منه - چه چیز است که روایت باز داشتن نزد  
 کسی را اذان - قال المار - گفت آنحضرت آن چیز آب است که منع نمیشود آن کو کسی را اذان چنانچه کسی اچاهی و جوی باشد دیگر  
 سا از آن منع نباید کرد - قال - باز گفت - یا بنی الله ما الشی الذی لا یحل منه - چه چیز است که حلال نیست منع و -  
 قال المار - گفت دیگر نمک است که منع آن روایت چنانکه نمک زاری دارد و مردم را از گرفتن نمک اذان منع نمیشود  
 و در سئله آب تفصیل است که ذکر آن را باب احیاء الموات و الشرب بیانید ان شاء الله تعالی و در آنجا آتش را نیز گفته که منع آن  
 حایز نیست - قال - باز گفت یا بنی الله ما الشی الذی لا یحل منه قال - گفت آن حضرت - ان یفعل الخیر لک - کردن  
 تو خیر را بهتر است مرا و این کلمه جامع است بر همه خیرات بر اینی بده هر چه بخواهی و هر چه از دست تو آید همه کس را اذان منع

کن - رواه ابو داود - وعن جابر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى ارضاً ميتة فله فيها اجر - كسبه زنده  
 گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زنده است کند پس ثابت است مراد او در آن ثواب و حکم آن در باب احیاء  
 موات بیاید - و ما اكلت العافية منه فموله صدقة - و هر چه خورده و هر چه کسی از حاصل آن زمین پس فرقی اب آن مراد است  
 و عافیه هر طالب رزق از انسان بهیمیه و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و در روایتی العافی نیز آمده - رواه الترمذی  
 و الدارمی و در بعضی نسخ - رواه الدارمی - وعن البراء - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من منح منحة لبن - كسبه  
 عطا کند عطیه شیر یعنی ناز یا شانی و بد بفقیر تا سق شیر آن را بخورد و باز و کند به سوی وی - او ورق سیاه عطا کند عطیه فقره  
 را مثلاً و ورق مشهور بفتح و او و کسر را نام در اسم معز و به است و مراد قرض در اسم و دو نایست و آنرا صفحه نام کرد زیرا که رو  
 کرده میشود به صاحبش و منحه بمعنی عطای مطلق نیز آید - و هدی زقاقا - یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایت و  
 زقاق بضم زای مجبه بمعنی کوچ که بخانه رود و بمعنی رسته از خاک که در بساطین نشانند نیز آید برین تقدیر هدی از هدیه گیرند یعنی  
 تصدق کند و بخشد رسته درختان خرما را و بر هر تقدیر هدی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال نیز آمده البراء  
 مبالغه و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل حق رقبته - باشد مراد او را مانند آزاد شدن بنده رواه  
 الترمذی - وعن ابی جری - بضم جیم فتح را و تشدید یاء که نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح لام است و بعضی سلیم  
 بن جابر گفته اند و اول صح و آخرت صحابی است قلیل الروایه روایت کرده است از دوسه محمد بن سیرین - قال ثبت  
 المذنبه - گفت آدم بد نیه - و ثابت رجلا یصدر الناس عن رایه - پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از راه  
 وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میرود و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود - لا یقول شیء الا  
 صدر و اعنه - نمیگوید آن مرد چیز نیز در ایامی زند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدر  
 بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیلاب شده باز بر میگردد و ضد و رود که فرود آمدن است بر آن و صدر بمعنی مطلق  
 بازگشتن نیز آید - قلت من هذا - گفت من کیست این مرد - قالوا هذا رسول الله - گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده  
 اوست بخلق برای هدایت ایشان - قال ذهبت و قلت - گفت جابر بن سلیم قدم پیش آنحضرت و گفتم - عليك السلام  
 یا رسول الله مرتین - دو بار گفتم این را - قال - گفت آن حضرت - لا تقل - گو - عليك السلام - زیرا که عليك السلام  
 تحیه است - سلام مرده است که مرده را بدان تحیت بنماید قل - بگو - السلام عليك - که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت  
 این است که چون زیارت مرده بروند عليك السلام بگویند نه السلام عليك چنانکه بر زنده میگویند ولیکن تحقیق آن است  
 که سنت در میت نیز اسلام عليك است بتقدیم اسلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام  
 عليكم پس آنچه اینجا فرموده اند که عليك السلام تحیه الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و وجهش آن است که  
 زنده رو میکند سلام را به عليك السلام پس اگر مسلم نیز عليك السلام بگوید تا از لازم آید بجا آمدن میت که در اسلام است متحقق نیست نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم سبادت می کند مسلم علیه را با من و سلامت ارجانبی می تقدیم علیک که موضوع  
برای حضرت منافات دارد و مناسبت نیست آن را که ذاقیل کافهم باز میگویی جابر بن سلیم - قلت انت رسول الله گفت من  
با تحضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی - فقال انما رسول الله الذي ان احصا بک صر فذعوته کشفه عنک - پس گفت  
آنحضرت من نمی خیر خدایم آن خدائی که اگر رسد ترا زیاتی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زبان را از تو و تاد  
دعوت حق است برای خطاب و بعضی نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد من دعا کنم که رسول اویم  
دور کن زبان را از تو و همچنین در بعد - وان احصا بک عام سنه فدعوتہ انتہا لک - و اگر رسد ترا سال قحط پس  
دعا کنی تو او را بر ویانند برای تو - و اذا كنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مهملکه - او فلاة - یا درشت شک راویت  
مضات را حلتک - پس راه گم کردی بیشتر تو - فدعوتہ - پس دعا کنی تو او را - رو ما علیک - بازمی آردوی تو ای رحله  
را بر تو و قفر بتقدیم قات مفتوحه بر فانی که در وی آب و گیاه بنود و فلاة لغامفاده و صحرای فراخ و در قول  
آنحضرت صلیم که من رسول خدا ام که این صفات دوست اشارت است که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در افتاد  
خیر و برکت از پروردگار عالمیان که برآورنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگویی جابر بن سلیم - قلت -  
گفتم - اعمدالی - اندر زن مرا نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تسبن احدا - دشنام نده هیچ کی را فقال  
گفت جابر بن سلیم - فما سببت لبعده حرا ولا عبدا - پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ کی را نه آزاد را و نه بنده را و لا ابعلا  
ولا ثاة - و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشند که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت عوام می باشد  
قال - گفت آنحضرت - ولا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار و خور و بدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو  
به کسی کنی هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و عنیت دان - دان کلم افاک  
و انت بهیسط الیه و جهک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی بر او خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ  
و کشاده است بسوی آن برادر روی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است  
و ارفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از ار خود را تا نیمه ساق - فان ابیت فالی الکعبین - پس اگر سر کشی  
میکنی از بلند کردن از ار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آن را پس بر دار تا هر دو شت انگ - و ایاک  
و اسبال الازار - و دور و ار خود را از فرو بستن از ار - فانها من التحیلة - زیرا که از ار فرو بسته از جهل کبر است  
دان الله لا حب الیه - و بدینیکه خدای تعالی دوست بنمیدارد کبر را تحیله یعنی میم و کسر خا و سکون یا و خال  
و خیلا و بعضی خا و فتح یای مدوده کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید انتشار الله تعالی - دان از ار شک  
و اگر مردی دشنام دهد ترا - و غیر ک با لعیام فیک - و سر زنش کند ترا یعنی که میداند وجود آن در تو - فلا تیر و کالعیام فیه  
پس سر زنش کن او را یعنی که میدانی تو وجود آن در و س - فانما و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن که

بروی و توچه در وبال می آفتی و جزای بدی بر بدی میری بدیت بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی حسن الی امین است  
و ظاهر آنحضرت صلعم اصدا و این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس صحبت کرد بدان و الله اعلم - رواه  
ابو داود - روایت کردین حدیث را به تمام ابو داود - و روی الترمذی من حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از  
جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث سلام که ابو جری سلام داد بر آن حضرت صلعم و گفت علیک السلام و منی کرده  
آنحضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت کرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را  
روایت کرده ولیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است و فی روایتی - و در روایتی بجای فانما وبال  
ذلک علیه این عبارت آمده است - فیکون لک جزا ذلک و باله علیه پس می باشد در ثواب آن دی باشد و بال آن بود -  
و عن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة - روایت است از عایشه که ایشان یعنی اهل بیت آن حضرت صلعم ذبح کردند گوشت  
افشال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقی منها - چه چیز باقی ماند از آن گوشت - قالت ما بقی منها الا کتفها - گفت  
عایشه باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی سهم بخش کردند و بقیه آن دادند و بخانه همسایه ها فرستادند الا کتف که در خانه ماند  
قال - گفت آنحضرت - بقی کما غیر کتفها - باقی ماند همه شاة جز کتف دی یعنی باقی آنست که آنچه بمردم داد بد که ثواب آن  
در در ابقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم میفقد و ما عند الله باقی - آنچه  
نزد شماست سپرد میگرد و آنچه نزد خداست پائنده است - رواه الترمذی و صححه - و عن ابن عباس - قال سمعت  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که می گفت - ما من مسلم کسا مسلما ثوبا - نیست هیچ  
مسلمانی که بر ثواب مسلمان را جامه - الا کان فی حفظ الله - مگر آنکه باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه  
وی دور اکثر تشنگی فی حفظ من الله - ما دام علیه من خرقه تا آن وقت باقی ماند از آن جامه پاره - رواه احمد و الترمذی -  
و عن عبد الله بن مسعود یرویه - روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میسرساند آن را با آنحضرت  
- قال تلک کیم الله - سه کس اند که دوست میدار و ایشان را خدای تعالی - رجل قام من اللیل تیلو کتاب الله -  
یکی اثران سه مرد در ویست که برخاستند در پاره از شب در حالی که میخواهند قرآن را در نماز و غیر نماز و غایب اول است  
و رجل یتصدق لله بینه خفیها - و دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند  
آن را - اراه قال - گمان میبرم او را که گفت - من تناله یعنی تصدق میکند بدست راست خود در حالی که پنهان میکند  
صدقه را از دوست چپ و این مبالغه است در اخفا - و رجل کان فی سرقه - سوم مردیست که بوده است در پاره او شک  
فانتم احمایه - پس شکست خوردند یاران او - فاستقبل الله و پس وی آورد و ثمنان دین را و جنگ فتح نمود  
شاه الترمذی و قال انها حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث  
غیر محفوظ است و منی محفوظ و در مقدمه معلوم شد - احد روایت ابو بکر بن عباس کثیر الغلط - یکی از رویان این حدیث

ابوبکر بن عیاش است بہ محتانیہ و شین مجہ دوی بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام ترمذی و راستا و خاص است  
از اسانید این حدیث و با سند دیگر صحیح است کذا قیل۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
ثلاثۃ یحییم اللہ و ثلاثۃ میقضم اللہ۔ سہ کس اند کہ دوست میدارد ایشان را خدای تعالیٰ و سہ کس دیگرند کہ دشمن  
میدارد ایشان را خدای تعالیٰ۔ فاما الذین یحییم اللہ۔ پس آن کسانی کہ دوست میدارد ایشان را خدای  
تعالیٰ قرجل اتی قوما۔ یکی از آن سہ مروی کہ مذکور است درین قضیہ کہ مردے سائل آمد گر وہی را فساہم باللہ۔  
پس سوال کرد ایشان را بہ محض نام خدای تعالیٰ و از جهت رضای دمی۔ و لم یسارہم لبقرا تہ بینہ و بینہم و سوال نکرد  
ایشان را از جهت خویشی کہ میان او و میان ایشان است۔ منخوہ۔ پس ندادند ایشان را را انجہ سوال کرد۔  
فتخلف رجل با عیائہم۔ تو رشتہی در شرح این عبارت گفتہ است پس گذاشت مردے ازین قوم این قوم را  
یا با شاخص ایشان یعنی ترک داد این قوم را کہ ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد بر ایشان این  
چیز و پس انداخت ایشان را۔ فاعطاه سرا۔ پس داد آنرا سہانی۔ لا یعلم بحقیقۃ الا اللہ و الذی اعطاه۔ و حالی  
کہ نمیداند دادہ شدہ او را مگر خدا و آن کسی کہ دادہ است او را و در روایت طبرانی من اعیائہم آمدہ و لین روایت  
اشبہ و انسب است تخلف کہ بمعنی تاخیر است چنانکہ می گویند تخلف کرد فلان از غزوہ فلان یعنی متاخر شد و جدا  
گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بساکی و داد او را پوشیدہ کذا قال التورپشتی پس آن مرد کہ دوست میدارد  
او را خدای تعالیٰ این مرد است کہ از میان قوم جدا شد و بہمان بساکی دادہ آن مرد کہ آمد قوے را و سوال کرد  
چنانکہ ظاہر عبارت است فافہم۔ و قوم سار و الیہم۔ دوم مرد است کہ از میان قومے کہ راہ رفتند تمام شب۔  
حتی اذا کان النجوم احب الیہم ما یجدل بہ۔ تا وقتی کہ شد خواب و دوست داشته شدہ تر بسوی ایشان از ہر چیز برابر  
کردہ شود و عدیل ساختہ شود بخواب یعنی محبوب تر شد از ہر چیز۔ فوضو اور و سہم۔ پس نہادند این قوم سر می خود  
را بخواب۔ فقام رجل منہم۔ پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ۔ فقام احدہم یلقنی۔ و حالی کہ مناجات  
میکند مراد غایت قرض می نماید۔ و یقولو آیاتی۔ و میخوانند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالیٰ است کہ آنحضرت  
کردہ و فی الصراح تملق چاہلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز است کہ میان محب  
و محبوب میگردد و اسرار است کہ جز زبان و وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکہ بزبان مجاز اشارت  
بدان کردہ است و حال حقیقت عالی تر از است۔ فظلم امی عاشق ناز از چہندان۔ معشوق نیاز مستندان۔  
چشم کرم تو عین ناز است۔ نازی کہ در دو و صد نیاز است۔ و اللہ المشعل الاعلیٰ تعالیٰ و تقدس و عز و علا  
مشعل طریقت گفتہ اند کہ یکی از نشان ہای بہشت کہ درین دنیا گذاشتہ اند ذوق تملق است کہ مہمان و مناجات  
وقت سحری یا ابتدا اشارت بشاہدہ قلبی کہ نمونہ رویت بصری است کہ در آن عالم خواہد شد اللہم از قننا۔



و جہل کان فی سریرہ لفقہ المدونہ و موافقہ لصدورہ - سوم مردیت کہ بود در لشکری پس پیش آمد و شیمان را بجنگ  
پس شکست داده شد و اہل این لشکر پس اقبال کرد این مرد سینہ خود یعنی روی آورد بجنگ دور اقبال یہ سینہ  
سباغہ است در قتال و جرات یعنی بر سینہ کشادہ بی تحاشی مقابل شد - حتی یقتل او یصلح لہ - تا آنکہ کشتہ شود آن مرد را کشتا  
کردہ شود و نصرت داده شود و در او را - والثالثۃ الذین یغضبہم اللہ استیخ الزانی - و آن سہ کہ دشمن میدارد و ایشان را  
خدایکی پیرزنا کندہ است کہ شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف اکہ و عدم قدرت بحض جث باطن و گرفتاری شہوت  
الودہ میشود بدان - و الفقیر المختال - دوم در ویش تکبر کندہ است کہ با وجود اسباب غربت و نامرادی و شکستگی  
تسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرشی می نماید کہ بر زشت ست از گدایان زشت ترہ روز برت و وقت  
سرور جامہ ترید اما استغنائی فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان عدم التفات بدنیاد اہل آن و دیگر  
بشیر بن حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندہ مرا یا امیر المؤمنین فرمود چہ نیکوست مہربانی کا نگران بر  
فقیران بہ طلب ثواب خدا و نیکوتر از ان تکبر فقر است بر غنیا با اعتماد و توکل بر خدا - و لغنی الظلوم - نفیخ طاسم و تکبر  
ظلم کندہ بر نفس و بر خلق کہ شکر نعمت حق نمیکند و بازیر و ستان مہربانی نمی درزد و بعضی گفتہ اند مراد رنگ کردن  
توانگریست و راداس حق از قرص و غیرہ - رواہ الترمذی و النسائی - زوایت کردہ است این حدیث را ترمذی و نسائی  
و لم یکرہ و ذکر کردہ است نسائی این عبارت را کہ - و ثلثہ یغضبہم اللہ - یعنی ذکر نکردہ است نسائی آن سہ کس را  
کہ دشمن دارد و ایشان را خدا و اقتصار کردہ است بر ذکر محبوبان الہی تعالی - و عن النس قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ الارض جعلت یسئل - وقتی کہ پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین کہ  
یسئل کتہ یجئہ لخلق الجبال - پس پیدا کرد خدای تعالی کوہ ہارا - فقال بہا علیہا - پس زد کوہ ہا بر زمین و قال یعنی  
تکلم و ضرب ہر دو مادہ - فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزود کوہ ہا بران سہ زمین از تپ و از زہ آمد  
ستوہ - فرو کوفت بر دانش منج کوہ - فحبت الملائکۃ من شدۃ الجبال - پس شکفت کردند فرشتگان از سختی کوہ ہا  
فقالوا یارب ہل من خلقت شیئاً اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا ہست از آفرینش تو چیزی سہ  
سخت تر از کوہ ہا - قال نعم الحدید - گفت پروردگار تعالی آری آہن سخت ترست از کوہ کہ ریزہ ریزہ میکند آن را فقالوا  
یارب ہل من خلقت شیئاً اشد من الحدید - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا ہست از پیدایش تو چیزی سہ سخت تر  
از آہن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت ترست از آہن و غالب وقاہرست بروے کہ میگذازد  
آنرا فقالوا یارب ہل من خلقت شیئاً اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا ہست از آفرینش تو چیزی سہ سخت  
تر از آتش و غالب وقاہر بروی - قال نعم المار - گفت آری آب غالبست بر آتش کہ میکشد و سہر میگذازد  
آن را - فقالوا یارب ہل من خلقت شیئاً اشد من المار قال نعم الرج - گفت آری باد غالبست بر آب کہ ممتنع

و متحرک و متزلزل میگردد اندر آن فقال یا رسول اللہ من خالق شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقہ بہ یکمینہ  
 یخینہا من شئالہ - گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقہ دادن فرزند آدم است کہ تصدق میکند بدست راست  
 خود و می پوشد آن صدقہ را از دست چپ خود این از ہم سخت تر و دشوار تر است زیرا کہ در وی مخالفت نفس و طبیعت  
 و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود بچیزے از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع کہ هیچ  
 چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر برباطت و مجاہدہ و کمال توفیق الہی و تائید وی بجانہ و از طبع آدمی است ایشان  
 ستم و ریاد و غلب و جب و ثبات و طلب تفوق بر امثال و اقربا پس دوست میدارد اظهار تفکات را چون تسخیر نفس  
 و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکہ صدقہ سراطفامی کہ عفت و ورع و  
 را و غضب پروردگار مقابلت نمی کند آن را هیچ چیزے در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود نزول عذاب  
 و سے تعالی مثلاً بریج و تصدق کند بصدقہ سر منفع گردد و عذاب مذکور و نکشف گردد و پس صدقہ سر باشد از ریج  
 باشد و بعضے گفته اند کہ از جهت عظیم ثواب صدقہ سر است و بعضی گفته کہ از جهت آنکہ حاصل میشود بآن رضا سے  
 الہی تعالی و رضوان من اللہ اکبر - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ - و ذکر کردہ حدیث  
 معاذ کہ این است - الصدقۃ لطفی الخفیۃ فی کتاب الایمان - در کتاب لایمان

الفصل الثالث - عن ابی ذر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم یفقی من کل مال  
 لہ زوجین - نیست هیچ بندہ مسلمان کہ خرج کند از ہر مالی کہ مراور است دو چیز چنانکہ دو اسب یا دو شتر یا دو جنس مثل  
 اسب و شتر و در ہم و در کنار - فی سبیل اللہ - در راہ خدا - الا استقبلتہ حجۃ الحجۃ - مگر آنکہ پیش سے آیند او را  
 پروردگار این شبت - کلکم یدعوہ اسے ماعندہ - ہر یک ایشان میخوانند او را بہ سوی چیزے کہ نزد او است از ناز  
 و نعمت کہ زبان بیان از شرح آن کوتاہ است - قلت و کیف ذلک - ابو ذر میگوید کہ قسم من و پریدم از آن حضرت  
 کہ چگونہ است اتفاق زوجین از ہر مال - قال - گفت آن حضرت در جواب آن - انکانت ابلأفعیرین - اگر باشد  
 اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را - وان کانت بقرة فبقرتین - و اگر باشد اموال گاوان پس  
 اتفاق کند و گاوان را چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین وقع شدہ متعین است کہ مراد از ان بین  
 خواہ بود ولیکن بحج و احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کردہ اند چنانکہ گفته شد شاید کہ از جاسے دیگر آن را  
 فہمیدہ باشند و اللہ اعلم - رواہ النسائی - و عن مرثد - یفتح یم و سکون را و فتح مثلثہ - بن عبد اللہ - از  
 ثقات تابعین است و مفتی مہر بود و زبان خود و عمر بن عبد العزیز از و سے استفسار میکرد - قال - گفت  
 مرثد حدیثی بعض اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انه سمع  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - کہ و سے شنیدم آن حضرت را کہ میگفت - ان ظل المؤمن یوم القيمة صدقۃ

بدستیکہ سایہ مور من و پناہ جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقہ اوست کہ در راہ خدا کردہ  
 و تواند کہ صدقہ را مثل بصورت سایہ بانی سازند کہ در گرمی روز محشر بر سر وی سایہ کند۔ رواہ احمد۔ و عن ابن  
 مسعود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی النفقۃ یوم عاشوراء۔ کیسکہ فراخی کند بر اہل عیال  
 خود در خج روز عاشوراء۔ وسع اللہ علیہ سائر سنتہ۔ فراخ گرداند خدا سے تعالیٰ بروے در باقی سال وے۔  
 قال سفیان۔ گفتہ است سفیان ثوری۔ انا قد جربناہ فوجدناہ کذلک۔ بدستیکہ ما از مودیم این را پس یافتیم این  
 را ہمچنین۔ رواہ زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود زرین عبدی کہ از اکابر علمای حدیث است  
 و روی البیہقی فی شعب الایمان عن ابی ہریرۃ و ابی سعید و جابر روایت کردہ است بہیقی از ابن مسعود  
 و از ابی ہریرہ و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد اللہ وضعف۔ و حکم کردہ است بہیقی بہ ضعف این حدیث  
 و نیز گفتہ است کہ اگرچہ طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کردہ شود بعضی از ان بہ بعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت  
 بدانکہ انچہ ثبوت رسیدہ است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء صوم است و توسع طعام و حدیث صوم صحیح است  
 و حدیث توسع ضعیف ولیکن بتجدد طرق و کثرت آن بہر تہیہ حسن رسیدہ و در کتاب ثابت بالسنۃ فی ایام السنۃ اتادیش  
 وارده در روز عاشوراء از صحاح و حسان و ضفاف و موضوعات بہ تفصیل ذکر کردہ ایم واللہ اعلم۔ و عن ابی امامہ۔  
 صحابی مشہور است و ابو امامہ از تابعین نیز مشہور است اما صحابی مشہور است باین کنیت۔ قال قال ابو ذر یابنی اللہ  
 ارایت الصدقۃ ماذا ہی۔ گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خبر دہ مرا کہ صدقہ چہ ثواب دارد و فضل وی  
 چیست۔ قال اصناف مضاعفہ۔ گفت آن حضرت ثواب صدقہ چند در چند است و از احادیث معلوم سے شود کہ  
 در چند دست تا ہفت صد و آیت کریمہ کثرت جتہ است سبع سنابل فی کل سنابلۃ ماتۃ جتہ نیز دلالت دارد بر آن۔ و عند اللہ  
 المزیذ۔ و نزد خداست زیادت کہ اگر خواہد از ہفت صد ہم زیادہ کند چنانکہ قول وے سبحانہ واللہ لیضعف لمن  
 یشار در آخر کریمہ مذکورہ اشارت است بآن و ضعف بکسر ضا بفتح مثل چیز سے است چنانکہ یکی بر یکی زیادہ کہ ضعف  
 اوست پیچیدہ تا میرود۔ رواہ احمد۔

## باب فضل الصدقۃ

افضلیت صدقہ یا باعتبار آن است کہ آن در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکہ آب  
 و ہرچہ محتاج الیہ است در وقتی و حال یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت مجرودہ کہ موجود است در متصدق مثل جہنم  
 و بودن وی بر ظہر غنی چنانکہ در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صد در آن برودہ اخلاص و صدق و انشراح صدر  
 بی من و اذی و مانند آن یا بہر صفتی کہ مرئیست در متصدق علیہ چنانکہ بودن او مستحق احسان و العام و بودن وے  
 عیال و متصدق در وی رحم وی یا سوال کنند لوجہ اللہ و امثال آن و اکثر احادیث کہ ذکر اند درین باب بسیار است

الفصل الاول عن ابی هريرة - وحكيم بن ارام - بكسر جاز و بزار صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین  
خدیجه است از اشرف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شخصت در جاهلیت گذرانده شخصت در اسلام قلالا  
رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة ما كان عن ظهر غني ما كان بغير صدقة  
چیزیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج  
نگردد اند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد به آنچه زیادت ازان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد چنانکه  
فرمود و ابدار بمن تقول - و آغاز کن با نفاق بر کسیکه غمخواری و بی میلی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه  
ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و نفقه بخدای عزوجل و در تصدق کردن از فقر تر رسد و لهذا استایش کرد و حضرت  
ابوبکر صدیق را چون بر آمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود و افضل الصدقة بهتمل  
چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث دینی اول بسیارست و تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز نفقت  
کند بر هر چه خواهد الا سرعایت کند و سابق دارد و جانب نفس و عیال را در هر وجه تمیل نیز فرموده است و ابدار بمن تقول  
رواه البخاری و در راه سلم عن حکیم و حده - روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو  
کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا الفقی لمسلم نفقة علی اهله و هو یکتسها کانت له صدقة - روایت است از ابی مسعود انصاری که  
صحابی مشهورست و او را بدری گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بیدر باعتبار سادگوست که در اینجا بودند بجهت حضور زوجه  
آن و الله اعلم که گفت آن حضرت چون النفاق کن مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیست ثواب و ادای حق  
کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگر چه بفقرا داده است و باهل و عیال خود داده - متفق علیه و عن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و دنیا رفقته فی سبیل الله یک و دنیا رست که النفاق کرده تو آن را در راه خدا  
یعنی جهاد و دنیا رفقته فی رقبته - و دنیا ری دیگرست که النفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دنیا رتصدقت به علی  
مسکین و دنیا ری دیگرست که تصدق کرده بدان بر مسکینی - و دنیا رفقته علی اهلک - و دنیا رست که النفاق کرده  
بر اهل عیال خود - عظمها اجزا الذی الفقة علی اهلک - بزرگترین آن دنیا را از روی اجرائی دنیا رست که النفاق کرده  
آن را بر عیال خود داده سلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و دنیا رفقته الرجل فاضلترین دنیا  
که النفاق کند آن را در - دنیا رفقته علی عیاله - دنیا رست که النفاق کند آن را بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند  
و هر که در نفقه و مؤنت او باشد - و دنیا رفقته علی دایته فی سبیل الله - و دنیا رست که النفاق کند آن را بر چاروای  
خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاروای سواری که برای جهاد و هیانیت گوید که حکم عیال دارد - و دنیا  
رفقته علی جهاد فی سبیل الله - و دنیا رست که النفاق میکند آن را بر عیال خود در راه خدا که این سه محل افضل

مصارف صدقہ است از غیر خود یا فضل کی ازینہا بردگیرے ازین حدیث معلوم نمیکرد و یارب مگر تقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرحت بدان رواہ سلم۔ وعن ام سلمہ۔ قالت قلت۔ روایت است از ام المومنین ام سلمہ کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ الی اجران الفق علی بنی ابی سلمہ۔ آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکہ انفاق میکنم بر پسران ابی سلمہ۔ انما ہم بنی عیساوند پسران ابی سلمہ مگر پسران من و ابو سلمہ شوہرام سلمہ بود پیش ازان حضرت صلعم و از کبار صحابہ بود چون از عالم رفت ام سلمہ در خانہ آن حضرت آمد و از ام سلمہ پسران مانده بودند و ام سلمہ بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید ازان حضرت کہ مراد از انفاق بر ایشان ثوابی هست کہ آنہا چون پسران شوہر من اندگو یا پسران من اند و مراد از پسران ابو سلمہ نہ ام سلمہ اند و الا آنہا خود پسران ام سلمہ اند نسبت آنہا بابی سلمہ چندان فائدہ ندارد و آنہا عذر و زینب بود کہ ریب آنحضرت بودند فتدبر۔ فقال النقی علیہم فلما اجرنا الفقت علیہم۔ پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمہ پس مرزا است اجراچہ انفاق کنی بر ایشان استفق علیہ۔ وعن زینب۔ امرأۃ عبد اللہ بن مسعود۔ روایت است از زینب زن ابن مسعود کہ صحابیہ است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زوج وی و ابوہریرہ و ابی سعید خدری و عائشہ ازوے روایت دارند۔ قالت قال رسول اللہ۔ گفت گفتم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در ترغیب الناس بر انفاق تصدقن یا معشر الناس۔ تصدق کنید ای گروه زنان۔ و لومن یحسین۔ اگرچہ از زبور بای شمایان، باشد۔ قالت فرجعت الی عبد اللہ۔ گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت کہ ابن کلمہ از وی در ان شنیدم بہ سوی عبد اللہ رفعت آنکہ رجل خفیف ذات الید۔ پس گفتم بدستیکہ تو مردی ہستی سبک دست یعنی فقیر کہ گرانی مال نداری۔ و ان رسول اللہ و بدتر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد امرنا بصدقہ۔ تحقیق امر کرده است ما را بہ تصدق۔ فأتہ فاسالہ۔ پس میا آنحضرت را پس پرس اور یعنی کفایت میکند کہ بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود آنشر اک و احتملا علی و از دو واجی کہ مرابا است۔ فان کان لک۔ بخیرے یعنی۔ پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو کہ بسندگی میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما و الا صرفت الی غیرکم۔ و اگر کفایت نکن صرف کنم بر غیر شما و بر من آن را بہ سوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم ہر دو روایت است۔ قالت فقال لی عبد اللہ بل ائیمہ انت۔ گفت زینب پس گفت مرا عبد اللہ بلکہ میا تو آن حضرت را یعنی تو خود بر دو پرس و مرا تکلیف کن گویا وی رضی شرم داشت از پرسیدن آن کہ محل حیا و حجاب است۔ قالت فاطلقت۔ گفت زینب پس فتم من نزد آن حضرت۔ فاذا امرأۃ من الانصاب۔ اب رسول اللہ۔ پس ناگاہ زنی از انصاریستادہ است بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حاجتی حاجتھا۔ در حالی کہ حاجت من حاجت او است یعنی آن زنی نیز براسے پرسیدن این سخن و استفتای ہمین مسئلہ آمدہ بود کہ آیا انفاق کند بر شوہر و متعلقان وی یا نہ۔ و کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد اقبلت علیہ المہابۃ۔ و بود آنحضرت کہ بہ تحقیق انداختہ شدہ بروی بزرگی و ترس و ہیبت و عظمت کہ ہر کس نبود است در آمد بر و سہ بنی اذن وی۔ قالت خرج عیسا بلال۔ گفت زینب پس بیرون آمد بر مالال از نزد آن حضرت

فقلنا له انتم رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجره ان امرائين بالباب - پس گفتیم ما مر بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن که دوزن برور ایستاده اند - تسالانک انجزی الصدقة عنهما علی ازواجها و علی ایتام فی حجورهما - سوال میکنند آن دوزن ترا آیا ببنده می کند تصدق کردن ازان دوزن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کناریشانند بظاهر آمدن بقتضی سوال از اتفاق بر ازل و لاج بود بظاهر سوال از اتفاق بر یتیمان و درل مضرو داشتند یا الا ان بخاطر ایشان رسید فافهم - و لا تخبره من نحن - و خبر کن آن حضرت را که چه کسانییم یعنی نام ما را در حضرت وی مبرکه مباد و بنشیند آن نام تصدیق وقت شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان - قالت قد دخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فساله - پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله - فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من هما - چه کس اند آن دوزن - قال امرأة بن الانصار و زینب - گفت بلال یک زن است از قبیلہ انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزیاتب - پس گفت آن حضرت کدام کی از زنیهاست زینب نام چند کس از صحابیات بود پس پرسید این که آمده است کدام کی از انهن است بلال با اعتماد آنکه مشهورترین زینب امراة معبد الله خواهد بود مطلق آورد و یا نام آن زن دیگرانه شنید و این را شنید - قال امرأة عبد الله - گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم تم - آری کفایت می کند اتفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کناریشانند و در بعضی نسخ لفظاً نعم نیست و همین گفت که - لما اجران اجر القرابة و اجر الصدقة - مرا این دوزن را ابر قرابت و خویشی است که بر شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ السلم - و عن میمون بن عبد الله بن الحارث انها عتقت و لیده فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین میمون که وی آزاد کرده و او خانه زاور او در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدرت و کرامت رسول الله - پس ذکر کرد میمون آن را در رسول خدا صلعم - فقال لواء عطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک - پس گفت آن حضرت اگر میدادی تو آن دوا را تا غنیایان خود را که محتاج بودند بچاد می بود بزرگ تر مر ثواب را ازینجا معلوم می شود که صلعه رحم افضل است از اعتاق - متفق علیه - و عن عائشة - رضی الله عنها قالت - گفت عائشه - یا رسول الله ان لی جارین - بدو سیکه مراد و همسایه اند - قالی ایها الیهی - پس بسوی کدام یکی ازین دو هدیه فرستم - قال الی اویها منك بابا - گفت آن حضرت نفرست به سوی کسیکه نزدیک تر است در وی از تو تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیک در دست نه اتصال خانه و قرب آن - رواه البخاری - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طمخت مروة فاکثر ما بها - و قتیکه به چری شوربای را پس بسیار کن آب آن را - و لما هجر الکلب - و باز پرس کن همسایه با خود را بفرستادن شور با نجانه ایشان و مرقق فتحیم و را شور با - رواه مسلم -

الفصل الثانی عن ابی هريرة - قال یا رسول الله ای الصدقة افضل - کدام کی از انواع صدقه فاضل تر است

قال جبرائيل - گفت افضل صدقات صدقه ايت که مرد قليل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد و بجهت  
 بضم هم و فتح آن هر دو لغت است و معنی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و اطمینان  
 عیال است و اگر ایشان را ضعی نباشند روانیت و لهذا فرمود - و اهدار بهن قول - و هدایت کن به کسیکه عیال مندی  
 آنها میکنند و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت - رواه ابو داود - و عن سلیمان - بن عامر بنین  
 در نسخ مشکوة سلیمان بضم سین و یاء تحتانیة و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین و بے یا و سلمان بهوست یا از کتاب  
 یا از صاحب کتاب و در مناسیکو یک که سلیمان همه بیاست بگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن  
 بن سلمان که آنها بی یاست و سلیمان بن عامر صحابی است و عداوی در بصرین است - قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقة - تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و بهی علی ذی الرحم तथा صدقه  
 و صدقه کردن بر کسیکه قرابت و رحم دارد و ثواب دارد و یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صلہ رحم - رواه احمد  
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الداری - و عن ابی هريرة - قال جابر رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عند  
 دینار - گفت ابو هریره آمد مروی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است - قال الفقه علی نفسک گفت  
 آن حضرت خج کن آن را بر ذوات خود پس مال عندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی و لک  
 فرمود خج کن آن را بر فرزندان خود - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی اهلک - فرمود  
 انفاق کن آن را بر کسان خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان در صلح گفت اهل کسان مرد و کسان سر  
 قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی خادمک - فرمود انفاق کن بر خد متکا خود و گویا مرکب  
 در حکم خادم داشته - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انت علم - گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه سخن  
 زیاده که بهر که میدانی که مستحق است بدهد رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم الا خیرکم خیر الناس - گفت آنحضرت آیا خیرکنم شمارا به بهترین مردم - جل مسک بجنان فرسه فی سبیل الله - بهترین  
 مردم مردیست که نگاه دارنده است عناین اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران استاده است  
 و در او است که او از جمله خیر الناس است و الاخصی که علم بالله واقعی و اخشی داند و در دنیا باشد و جهاد بروی فرض نباشد  
 به خیر خواهد بود از این شخص کذا قالوا - الا خیرکم بالله سیلوه - آیا خیرکنم شمارا به مروی که تابع و تالی اوست در غربت به رجل  
 معتزل فی غنمه لم یروى حق الله فیما تالی وی مردیست که توشه گیرنده است در گوسفندی چیده که بر او راست که او میکند حق خود  
 را در آن گوسفندان از تصدق بر فقرا - الا خیرکم بشیر الناس - آیا خیرکنم شمارا به بهترین مردم - رجل لیال باله و لا یعطی  
 بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود بنام خدا و تمیذ بد بدان برین تقدیر لیال به لفظ مجول است و لا یعطی به لفظ  
 معلوم و این حال مسئول عنه است و بمعنی لیال به لفظ معلوم و لا یعطی به لفظ مجول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام

خدا داده و نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد - رواه الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن ام حنبل  
بعض موصده و فتح جیم و سکون تحتانیه در آخر و ال صحابیة الضاریه است - قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل  
و یو بطلعت محرق - باز گردانید سائل را اگر چه بسیم سوخته باشد و ظلف بکنظرای مجر و سکون لام سم شکافته کا و و گو سفند این  
مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است - رواه مالک و النسائی و روی الترمذی و ابوداؤد معناه - و عن ابن عمر  
قال قال رسول الله صلعم من المستأذ منکم بالله فاعیزوه - کسیکه پناه طلبد از شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را  
و من سأل بالله فاعطوه - و کسیکه سوال کند و بخواند از شما چیزی بنام خدا پس بدهید او را - و من دعاکم فاجیبوه -  
و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند به طعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر انمی نباشد حسی یا شرعی - و من  
صنع الیکم سر و فاکما فوه - و کسیکه به کند به سوی شما نیکی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکی کنید بادی و صنع الیکم  
نیکی کردن به کسی و متروک نیز نیکی و صنع اینجا بمعنی فعل است - فان لم تجدوا ما لکم فوه فادعوا له - پس اگر نیابید  
چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را - حتی تر فان قد کا فارمته - تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات  
کردید او را و او اگر دید حق او را یعنی مبالغه کنید در دعا و بکر کنید تا حاصل گردد و مثلیت در نیکی و شیخ مخرج میفرمود که  
کفایت میکند درین باب قول جزاک الله خیر او میفرمود که مبالغه در وی از جهت رویت عجیب است از نفس خود برگزافا  
و تفویض وی بحق سبحانه تعالی - رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و عن جابر - قال قال رسول الله صلعم لا یسأل  
لوجه الله الا الخیر - سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است  
یکی منع از سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا مگر بهشت و بهشت خود از مردم  
سوال کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود و انما ایشان چیزی لوجه الله دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از  
متاع دنیا از جهت حقارت و فقای وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است و رواه ابوداؤد  
الفصل الثالث - عن انس - قال کان ابو طلحة اکثر الاضار بالذیة ما لاسن نخل - انس گفت بود ابو طلحه  
که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین اضرار از روی مال او درختان خرما - و کان حب مواله  
البیه بیر حار - و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحه به سوی ابی طلحه بیر حار که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است  
و مشهور بکسر موصده و قصر و مدست و در اول کتاب گذشته است - و کانت مستقبله المسجد - و بود بیر حار مقابل مسجد  
بنوی صلعم - و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا - صلیم به خلها - می در آمد آن بوستان را - و مشرب من مایه فیها طیب  
و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین - قال انس فلما نزلت هذه الآية - گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این  
آیت که - لن تناولوا البیر حتی تنفقوا مما تجنون - هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست تدرید آن  
را قام ابو طلحه الی رسول الله - ایستاد ابو طلحه و رفت به سوی پیغمبر خدا صلعم فقال - پس گفت ابو طلحه یا رسول الله



ان الله يقول - بدرستیکم خدای تعالی میگوید - لمن تناوا البر حتى تنفقوا اما تجون - و آن احب مالی الی سیر حاوره برستیکم  
 محبوب ترین مال من بسوی من سیر حارست که بستان مذکورست - و امانا صدقه الله تعالی ارجو بر ما - و بدرستیکم  
 این سیر حار صدقه است برای خدا امید دارم منکی را میوجب این آیه کریمه - و ذخره با عند الله - و امید میدارم ذخیره  
 نهادن آن را نزد خدا - قسمها - پس بنه آن را - یا رسول الله حیث اراک الله - انجا که نباید ترا خدای تعالی  
 و قرار یابد رای تو بران یعنی بده هر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم  
 خج ذلک مال را بخج خجی آن یعنی سیر حال می سودمندست بر تو نفقه آن خج کلمه ایست که گفته میشود و نزد خود خرج و رضا  
 بخجیر و دمه در فارسی یعنی دوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و چون وصل کند مجبور و ممنون  
 و وی مخفف است و گاهی میشود نیز آید و فرمود آنحضرت - وقد سمعت ما قلت - و به تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی  
 تو از نیت خیر - وانی اری ان تجعلها فی الاقرین - و بدرستیکم من می بینم وی دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود  
 و تصدق کنی برایشان تا ثواب صدقه و صلح رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة فعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی  
 و بگردانم آن را در خویشان خود - یا رسول الله قسمها ابو طلحة فی اقارب - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و  
 نبی عمه - و در پسران عم خود این بیان اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در  
 زمان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه مال فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد - متفق علیه - و عنه - قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل الصدقة ان تشیع کبدا جلتا - فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جلگه را  
 طیبی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه ابی یحیی فی شعب الایمان

## باب

عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن متمامات و ملحقات باب سابق را و در بعضی  
 نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص  
 نیست بمرأة خازن و خادمه را نیز شامل است

الفصل الاول - عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غیر مفسدة - چون  
 انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه نکند و اسراف  
 نه نمانده است - کان لها اجر با ما انفقت - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - و لذو بها  
 اجره با کسب - و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - و لذو زن مثل فلک - و باشد  
 مر مخفیانه دارد که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست - لا یفقد بعضهم اجر بعض شیان  
 کم میگرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است موجب نقصان آن متفق علیه

واین حدیث مطلق است ورجو از تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق به پنج چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میگذاردند و در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالکان و ضعیفان و حدیث آئینده صحیح است و رجوازی مرد اذن و شاید که آن جماعت حل کنند آن را بر امر جدید فافهم - و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم اذا نفقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره - چون انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر دے با علم زن بر رضای زوج صریحا یا دلالت و چیزے اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفته که امر در آن راجع است به عادت مردم خواه شتر می باشد یا روستائی مختار همین قول است - فلما نصف اجرة - پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی بیشتر است میان ایشان متفق علیه - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یطی با امره - گنجینه دار مسلمان امانت دار که مبدء هر آنچه امر کرده شده است بدان حکم کرده است بدان مالک - کا ماموفا - به کمال و تمام - طیبته به نفسه - در حالی که خوشش است بدان نفس و سعه کراهیت نمیدارد و تنگی نمی نماید - فیدنمه الی الذی امر به - پس میرساند آنرا به سوی کسیکه امر کرده شده است مراد را بدان - اجد المتصدقین - یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو تصدق کننده یکی مالک که بحقیقت تصدق میکند و یکی همین خازن متصف به صفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است به ظاهر و این عبارت از قبل قول ایشان است که میگویند القلم احد اللسانین و الحال احد الابوین و مراد شش کت اوست و راجع و ثواب و المتصدقین بکسرات نیز خوانده اند متفق علیه - و عن عائشة قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ابن امی انتقلت نفسها - گفت عایشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است به مرگ ناگهانی و قتل بمعنی ناگهان شدن کاری و انتقلت بمعنی برودن نیز آید - و اظنها لو تکلمت تصدقت - و گمان می برم او را که اگر سخن میکرد و هو شیاری میو و تصدق میکرد به چیزے و وصیت میکرد بدان - فهل لها اجر ان تصدقت عنها - پس آیا هست مراد او را ثواب اگر تصدق کند از جانب دے - قال نعم - گفت آن حضرت آری میرسد مراد او را ثواب تصدق که میکنی از جانب دے - متفق علیه - و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد به میت و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذنب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است که در عبادات بدین اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبد الله یا فنی در روئے الرباحین می گوید که شیخ اجل اکرم غزالدین عبد السلام را بعد از فوت او در خواب دیدند که گفت مادر دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم برخلاف آن یافتیم والله الحییب

الفصل الثاني - عن ابی امامة - قال سمعت رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الودع - گفت ابو امامه

شنیدم آن حضرت را کہ می گفت و در خطبہ خود سال حجۃ الوداع - لا یتفق امرأتہ شلتیان بیت زوجہا الا باذن زوجہا لانفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانہ شوہر خود مگر باذن شوہر خود - قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ولا الطعام - و طعام را نیز انفاق نہ کند از خانہ شوہر بے اذن شوہر با وجود آنکہ در مالیت آن قدر نیست کہ در اہم و دنا نیز مثلاً - قال ذلک افضل اموال - گفت آن حضرت یعنی طعام بہترین مالہای ہاست کہ بالفعل سبب کفاف معیشت و بقای بنیہ است و مراد بہ طعام اینجا خوب و نیکوست نہ مطبوع و تواند عام تر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس - رواہ الترمذی و عن سعد - قال لما بیع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص و متیکہ مالیت کرد آن حضرت زنان را - قامت امرأتہ جلیلہ کاہنا من نسائہ مضر - بایستاد زنی بزرگ گویا کہ آن زن از زنان قبیلہ مضرست یعنی سیم و فتح ضاد معجمہ کہ قبیلہ مشہورست از قبائل عرب از اولاد مضر بن نزار - فقالت - پس گفت آن زن یا بنی اللہ انما کل علی آبائنا و ابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالہم - بدرستی کہ ما اگر انیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوہران خود پس چه چیز حلالست ما را از مالہای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی کہ مستقل نیست در کار خود - قال الرطب تاکلہ و ہندنیہ - گفت آن حضرت حلالست شمارا از اموال ایشان طعام را از آنچه زود تباہ می گردد مثل شوربا و شیر و میوہ و ترہ و امثال آن بخورید شما آن را و ہدیہ می کنید و می فرستید آن را از براے ہر کہ میخواہید و حاجت نیست در آن با ستیدان زیرا کہ عرف و عادت جاریست بساحت در آن و ما طعام خشک چارہ نیست در آن از اذن و رضا و چہی گفتہ کہ این در آبا و ابناء و امہاتست و در ازواج و زوجات جائز نیست مگر باذن انستہ و حدیث صریحست در شمول ازواج و مدار بر عرف و عادتست چنانکہ گفتہ شد - رواہ ابو داؤد -

**الفصل الثالث - عن عمیر -** مولی ابی اللحم - عمیر بن عیین و فتح سیم کہ صحابیست حاضر شد و فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود کہ ابی اللحمست و از قدمای صحابہ و مشاہیر ایشانست و او حاضر شد بر او شہید شد و چنین و ابی اللحم لقب اوست بجهت ابا کردن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفتہ اند کہ دسے نیز خورد و در جاہلیت از آنچه فوج کردہ میشد بر اصنام - قال - گفت - عمیر امرنی مولائی ان اقد و لحما - امر کرد مرا مولای من کہ ابی اللحمست کہ خشک کنم گوشتی را - فجار فی مسکین - پس آمد مرا مسکینے - فاطمۃ منہ - پس خورائیدم من آن مسکین را از آن گوشت - تعلم بذلک مولائی - پس عالم شد بان یعنی بخورائیدن من آن مسکین را از آن گوشت مولای من -

نفس زنی - پس نزد مرا کہ چرا خورائیدی - فایست رسول اللہ - پس آمد من بنہی خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فذکرت ذلک لہ پس ذکر کردم این قصہ مرا آن حضرت را - فدعاہ - پس طلبید آن حضرت او را - فقال لم ضربتہ - پس گفت آن حضرت براے چہ زدی او را - قال لعلی طعامی بغیر ان آموہ - گفت سید ہ طعام مرا بہ مسکینان بی آنکہ امر کنم او را نہ فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزن او را و غم نخور زیرا کہ تو اب آن مشرکست میان ہر دو شما گفتہ اند کہ مقصود آن حضرت

آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی اعلی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد بر من فعل  
بجست اشتراک در ثواب غنیمت پنداشتن آن - و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت عیسی که  
ملوکا بودم من بنده کسی - فسالت رسول الله - پس سوال کردم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم الصدق من مال  
مولائی بشی - آیا تصدی کنم من از مال مالک خود بخیر و در بعضی نسخ موالی به لفظ جمع - قال نعم - گفت آن حضرت  
آری تصدی کن - و الاجر بینکما لصفان - و ثواب مشترک است میان شما دو نیم سواه سلم -

### باب من لا یعود فی الصدقة

باب در بیان کسیکه باز نمی گردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه کمی داده باز ستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حد  
بسیار که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تیزه است از ان و بحقیقت عود نیست و الله اعلم  
الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حلت علی فرس فی سبیل الله - روایت است از امیر المؤمنین عمر  
گفت سوار کردم کسی را بر اسب و راه خدا یعنی بخشیدم اسب را یکی از غازیان را که اسب نداشت - فاضاعه لانی  
کان عنده - پس ضایع گردانید آن اسب را آن کسیکه بود آن اسب نزد و یعنی خوب نگاه نداشت و بدست  
کرد و خبردار نشد گو یا هلاک کرد آن را و ضیاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن - فاروتان اشتویه  
پس خواستم من که بخرم آن اسب را - و طعنت اندیدیم برخص - و گمان بردم که وی بفرود شد آن اسب را بارزانی دو  
خص لضم را ارزانی دارزان داشتند - فسالت النبی - پس پرسیدم پیغمبر را صلعم - که خریدن من اسب را از وی خوب است  
یا نه - فقال لا تشروه ولا تعد فی صدقتک - پس گفت آن حضرت مخزن آن را و باز گرد در صدقه خود - و ان اعطاک بدیم - و اگر چه  
بدهد و بدهد اسب را بیک درهم و نظیر بظاهر عبارت و سوق کلام چنان بیناید که گویند اگر چه بفرود شد آن را بیک درهم و طبی  
گفته نظر بارزانی و محبت بیج وی شرعاً مکن نظر بان کن که آن بهیه و صدقه توبه ظاهر در معنی عود است فافهم بعد از ان  
تعلیل کرد آن حضرت آنرا و تفتیح نمود و عود را بقول خود - فان العائد فی صدقة کا کلب یعود فی قیة - زیرا که بدستیک  
عود و گفت ده در صدقه خود مانند بگ است که عود میکند و برقی خود و باز میخورد آن را - و فی روایتی این  
چنین آمده است که - لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقة کا لکلب یعود فی قیة متفق علیه - و عن بریده - قال کنت  
جالسا عند النبی - گفت بریده بودم من نشسته بودم پیغمبر صلعم از آتشه امراره - ناگاه آمد آن حضرت رازنی فقال  
گفت آن زن - یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجایرة - بدستیکه من تصدی کرده ام بر مادر خود و اهی را  
و اینها است - و بدستی که مادر من مرده است یعنی آن جایزه بعد از مردن مادرم میبرد من بارش من چه میفرمائی  
آیا این هم از قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه - قال و جب اجرک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو  
به تصدی کردن تو ان را بر مادر - و رد ها علیک المیراث - و باز گردانید آن جایزه را بر تو میراث و ملک میراث

خوردنی است که ثابت میگردد نه با اختیار بخلاف شتر که وی در حکم استردا دست با اختیار - قالت - باز گفت آن من - یا رسول الله آنکه کان علیها صوم شهر - بود برادر من روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افا صوم عنها پس آیا روزه دار من از جانب وی - قال صومی عنها - گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی - قالت - باز گفت آن زن - اینها لم تجع قط افلاج عنها - مادر من حج نگذاشته است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنها بایس گفت آن حضرت آری بگذار حج از وی - رواه مسلم - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میسر کند نگاه دارد آنرا آنچه بر وی بود از روزه قضای رمضان یا نذریا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نه کرده اند آنرا آنکه غلظه گذاشتن اطیبی و مذموب با آن است که روزه ندارد از میث ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی از دیگر کسی و نه نماز گذار هیچ یکی از دیگر کسی بلکه اطعام کند و فدیہ دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیہ آنرا و اگر وصیت نکرده جائز است که مترع کند و روزه اما لازم نیست و زنی شافعی حاجت نیست ب وصیت گذاشتن فی البدایه و فصل لام آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة و دیگر بدنی محض چنانچه صلوٰۃ و دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود ب فعل ناسب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود القاب نفس است و آن حاصل نمیکرد ب فعل ناسب و جاری میگردد و نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است تنقیص مال و جاری نمیشود و نزد قدرت از جهت عدم القاب نفس و در حج نفل جائز است انابت در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بحون الله و توفيقه و تالی اوست کتاب الصوم نسأل الله التمامه

## کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شریع عبارت است از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوٰۃ افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که صلوٰۃ افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلیٰ ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیکم بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم

**الفصل الاول - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون می در آید رمضان کشاده میشود درهای آسمان سونی روایت تحت ابواب الجنه - کشاده میشود درهای بهشت - و غلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ - و سلسلت الشیاطین - و نذیر در پا کرده میشوند شیطانان - و فی روایت تحت ابواب الرحمة - کشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از مرض است بمعنی تحت تافتن گرمای آفتاب بر گیاه زمین جز آن و سوختن قدمها و بگراچیدن گوشت و سوختن درون و علت ناک شدن می اذان و گویند که در آن هنگام که اقل**

میگردند اسهای شهر را در وقت قدیم نام کردند آنها را اینها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان سر  
 و الله اعلم ففتح به تحقیق و به تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت  
 و سودا اعمال بی مانع و اجابت و فاد گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ  
 از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و تمیيع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین  
 از بسته شدن طواف معاصی و دساوس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همه معنی  
 این است متفق علیه و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة ثمانية ابواب - فهو دان حضرت  
 که در بهشت بهشت درست - منها باب يسمى الريان - از جمله درهای است که نامیده میشود آن را ریّان بفتح راء و تشدید  
 یا از ری یعنی سیرابی - لا یدخله الا الصائمون - و نمی آیند آن را اگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت  
 متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم  
 من ذنبه - کسیکه روزه دارد در رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی چشم داشت  
 اجر و ثواب وی آمرزیده شود و در آنچه پیش رفته است از گناه وی - و من قام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم  
 من ذنبه - و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد و در شبهای وی از جهت ایمان و حبه لله آمرزیده شود آنچه پیش  
 رفته است از گناهان وی - و من قام ليلة القدر ايماناً واحتساباً - و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب -  
 غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم يضاعف - هر عمل نیک  
 آدمی را در مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنه بعشر امثالها - یک نیکی بده چند وی - الى سبع مائة ضعف - تا بهتصد  
 مانند بر اندازده شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل و سه - قال الله تعالى الا الصوم - گفت  
 خداوند تعالی اگر روزه که جزای اثر آن سجد و بی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و انا اجرى به - و من  
 جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه نخواهم از حد و احصایه برون - فانه لی - زیرا که روزه محض مراست اگر چه همه چیز مراست  
 تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست در روزه داران میان تخصیص کرد و بیکرم و تشریف خاص مخصوص گردانید  
 از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریاء و پوشیده است از چشم غیر مخالف سایر عبادات که ریاء بدان راه میابد و لهذا منع  
 کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن خطی نیست چنانکه  
 فرمود - یدع شهوته و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان باشد  
 و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه گفته اند که هر حق سبحان و تعالی بمهر روزه  
 نه شده و تعظیم کفار و این عصری از اعصار عبودات خود را بصوم بنوده اگر چه بصورت صلوة و سجد و بوده است و بعضی  
 گفته اند که استغنا از طعام و سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده بدرگاه و سه

تعالیٰ با آنچه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت کرده آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اضافت انجبت  
 آن است که در سبانه عالم است به مقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان - لصائم فرحان - مرزوه دارا و در  
خوشی و شادمانی است - فرجه عند فطره - یک فرحت نزد کشادن روزه است یا بجبت انتعاش طبیعت بسیر و سیرانی  
بعد از گرسنگی و تشنگی باضمیمه نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد و شکر آن را از در و نه  
دل یا بجبت شکر بر اتمام نعمت و توفیق - و فرجه عند لقار به - و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار است که در آخرت  
خواهد شد - و خلوف فم الصائم اطیب عند اللہ من ریح المسک - و پیر آینه بوی دهن روزه دار خوشترست نزد خدا انبوی  
مشک تصویر و شیش معقول است به محسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاط متغیر شدن بوسه دهن  
و الصیام جنة - دروزه سپهرست و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت -  
فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرث - بضم فایس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که نکلم نکند بجلام قبیح و فحش گوید  
و لا یغضب - یفتح فاء و بلند نکره اندازد از راه بنده یان و خصومت - فان سابه احداد قاتله فلیقل الی امر صائم پس اگر دشنام  
و در روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نوزد و بگوید که من مردی  
ام روزه دارم زبان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت ننمایم بعضی گویند که اگر  
روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از زیاد و در باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف  
صوم نفل است و در فرض البتہ بزبان گوید - متفق علیہ

**الفصل الثانی - عن ابی ہریرة - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان اول لیلۃ من شہر**  
**رمضان صعدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه رمضان بنذر کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین صفا**  
**بکسر صا و و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفت به تشدید فار و ایت است - و مرده الحزن**  
**بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مرده بفتحات جمع مار و چنانچه طلبہ جمع طالب - و غلقت البواب النار - و بسته**  
**میشوند در بای آتش - فلم یفتح منها باب - پس کشاوه نمیشود از آن در سچ درمی - و فتحت البواب الجنة - و کشاوه میشوند**  
**درهای بهشت - فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از درمی درمی - و دنیا وی سنا - و دنیا میکند و آواز میداد آواز دهنده**  
**و میگوید - یا یا غی الخیر اقبل - ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آ که وقت تست - و یا یا غی الشر اقصر - و ای طلب**  
**کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - و لست عتقار من النار**  
**و مر خدای راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - و ذلک کل لیلۃ و آن آزاد کردن در هر شب است**  
**مخصوص به شب قدر نیست - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و رواہ احمد عن رجل و قال الترمذی ہذا حدیث غریب**  
**الفصل الثالث - عن ابی ہریرة - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تاکم رمضان - آمد شمارا**

رمضان - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است  
خدا می تعالی بر شمار روزه آنرا - یفتح فیہ الابواب السار کشاده میشوند در وی درهای آسمان - و یفتح فیہ الابواب الجیم  
و بسته میشوند در وی درهای دوزخ - و تغل فیہ مودة الشیاطین - و غل کرده میشوند در وی مودة شیاطین و غل بضم  
بند کردن - فیہ لیلة خیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است - من حرم خیر  
حرم من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه در  
حدیث انس بیاید و این سبانه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است  
باقطع نظر از متعلق - رواه احمد والنسائی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام و انزل

یشفعان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند بر بنده را - یقول الصیام ای رب الی مننعة الطعام  
و الشهوات بالنهار فتغنی فیہ - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستی که من باز داشتم اورا از خوروش و شهوات و دیگر  
چنانچه آب و جماع و در روز پس قبول کن شفاعت مراد روزه و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد  
از مستلذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از نابایستینها  
بازدارد و عموم رحمت آبی بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد و غیبت در مذہب سفیان ثوری تأخر  
صوم است - و یقول القرآن مننعة النوم باللیل فتغنی فیہ - و میگوید قرآن منع کردن من اورا خواب را به شب پس قبول کن  
شفاعت مراد رومی قیشفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواهش کردن و درخواستن  
گناه کسی را شفیع و شافع خواهش کرد و تشفع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فاء و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت و سه

رواه البیهقی فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده در رجال دے جت اند و رحمت و حاکم گفته صحیح علی شرط  
مسلم - وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آمد ماه رمضان پس گفت  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم و فیہ لیلة خیر من الف شهر - بدرستی که این ماه تحقیق حاضر شده شمارا  
و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من حرمنا فقد حرم الخیر کله - کسیکه محروم گردانیده شده ازان شب پس تحقیق محروم  
گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یحرم خیر الا کل محروم - و محروم گردانیده نمیشود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم است  
از سعادت و موسوم است به سمت حرمان و سبل است بدان این عبارت ناظر بر معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم  
رواه ابن ماجه - وعن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -

گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان - فقال - پس گفت - یا ایها الناس قد اکملکم  
شهر عظیم - ای مردمان به تحقیق اشتراف کرد و سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده  
شده است در و سه - شهر فیہ لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة - گردانیده است خدا تعالی روزه ماه رمضان



را فرض - و قیام لیلہ تطوعاً - و گردانیدن دست نماز کردن را در شب دمی نفل و سنت - من تقرب فی جملة من الخیر کسیکه نزدیک  
 جوید بد رگه حق در وی بخوبی و علی از نیکی یعنی نفل - کان لمن اوی فریضة فیما سواه - باشد همچو کسیکه بگذارد و فرض را  
 در ماهی که جز رمضان است - و من اوی فریضة فیما کان لمن اوی سبعین فریضة فیما سواه - و کسیکه ادا کند فریضة را در وی  
 باشد همچو کسیکه بگذارد و هفتاد فریضة را در ماهی که جز رمضان است و هوشهر البصر - و ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است  
 از شهوات نفس - و الصبر ثوابه الجنة - و صبر کردن ثواب دمی بهشت است - و شهر المواساة - و ماه رمضان ماهی است  
 که در وی غمخوارگی فقر و اگر سنگان باید کرد و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن - و شهر نیراد فیہ رزق المؤمن  
 و ماهی است که زیادہ میشود در وی رزق مسلمان و برکت داده میشود در وی و نیز بتوسیع طعام و مواسات که در وی  
 و مر کرده اند لایسب و سنت رزق فقر و محتاجان خواهد شد - من فطریہ صائماً کان له مغفرة لذنوبه - کسیکه روزه کشایاند  
 روزه داری را باشد سبب آمرزیدن مرگنا مان او را - و عتق رقبة من النار - و سبب آزادی ذات وی از آتش -  
 و کان له مثل اجرہ من غیر ان یقیص من اجرہ شیء - و باشد مر او را مانند مردان روزه داری آنکه کم شود از مرد و سی چیز  
 قلنا - گفتیم ما - یا رسول اللہ لیس کلنا نجد الفطرة الصائم نیست ہمہ ما باین صفت که بیایم چیزی را که روزه  
 بکشایانیم روزه دار را و نجد در اکثر نسخ بنون است و در بعضی بیاست و این بحسب قاعده عربیت ظاهر ترست چنانکه  
 در موضع خود مقرر شده است - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لعطی اللہ هذا الثواب  
 من فطر صائماً علی ندوة لبن - میدهد خدای تعالی این ثواب را کسی که روزه کشایاند روزه دار را بدست شیر آمیخته  
 بآب و در نرق شیر آمیخته بآب عادت عرب است که شیر را با آب آمیخته می خوراندند - و تمر - یا روزه کشایان بیک خرم - او شربت من  
 ما سیابدی از آب و من اشبع صائماً سقاء اللہ تعالی من حوضی شربة لا یطعم بعده ابداً - و کسیکه سیر گردانند روزه دار را بنوشاند  
 او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد و بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت  
 را و چون در آید بهشت را ہمہ نعمتها آنجا حاصل است - و هوشهر اول رحمة - و ماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است  
 از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گنا مان و کثافت معصیت می برآیند - و اوسط مغفرة  
 و میان وی سبب مغفرت و آمرزش گنا مان است - و آخره عتق من النار - و آخر ماه رمضان آزاد شدن فی است از  
 آتش دوزخ چون طاعات میرشد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و متشی و مستعد و خول جنت گردید  
 و من خفف عن ملوک فیہ - و کسیکه تخفیف کند از واه و عظام خود که روزه دارند و تکلیف و مشقت نکند غفر الله له و اعتق  
 من النار - بیا مژده خدای تعالی مر او را آزاد گردانند او را از آتش دوزخ - و عن ابن عباس - قال کان رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر - بود آن حضرت چون می در آمد ماه رمضان را  
 میکرد و بر بنده را - و اعطی کل سائل - و میداد هر خواهنده را شاید که درینجا کسی گوید که چگونه روا باشد را کردن

هر اسیر و بناید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مری را جو آتش آن است که بگویم اسیران آن حضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند و رغزوات و آن حضرت نمی بود و بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن میان فدیہ گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متین است قتل یا استرقاق نزد خفیه و نبود میان ایشان کسی که بدست حقوق الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آن حضرت ارضای خصم کرده رها می کرد - وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الجنة ترزق لرمضان - فرمود آن حضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان من راس الحول الی حول قابل - از سر سال تا سال آینده ترزق بسبب زامی و دراز و هر آنچه آراسته و آبدار باشد ترزق آراسته زخارف الدنیا آرایشهای دنی - قال فاذا کان اول یوم من رمضان - پس چون می باشد نخست روز از رمضان بهشت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الجور العین - میوز و بادوی زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوش استیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم درازتر گان کشاده چشم خور جمع حوراء و حسین جمع عنیار فیقلن یارب اجعل لنا من عبادک ازواجاً تقربهم اعینتا - پس می گویند آن زنان بهشت اسیر پروردگار ما بگردان مادر از بندگان خود شوهران که خنک گردد و قرار گیرد و بالیشان چشمهای ما - و تقرأھنم بنبا - و خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ایشان با تقریب قاف و کسر آن یا از تقریب قاف بمعنی بروت و چشم بمشاهده محبوب سرور گردد و لذت گیرد و گرمی و سوزش دمی در دیدن اعبال بود یا از تقریب قاف بمعنی قرار و چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد و سالک گردد و چپ و راست ننگد و در حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة و اولاد و اقرۃ العین گفتن نیز از اینجا است - رومی لہیتی الاحادیث الثانیۃ فی شعب الایمان - وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال یغفر لامرئۃ فی آخر لیلۃ من رمضان - روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت گفت آمرزیدہ می شود مراتب او و او را آخر شبی از رمضان در بعضی روایات لامتی - قیل گفتند صحابه - یا رسول اللہ ای لیلۃ القدر - آیا آن شب کہ آمرزیدہ میشود امت را شب قدر است کہ بخشیدن گناہان و سلامت از آفات انخاص و لوازم اوست - قال لا - گفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - ولكن العاقل انما یوفی اجرہ اذا قضی عملہ - ولیکن کارکنند تمام اوادہ میشود و او مگر وقتی کہ تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب اخیری باشد یعنی این مغفرت از بهجت فراغ ازین عمل نہ از بهجت شب قدر - رواہ احمد -

### باب روتیه الملال

لال نام غزہ قمرست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در شب آخر ماه بیست و ششم و بیست و ہفتم و در جز این شبها قمرست کذا فی القاموس مرآۃ انبیا معنی اول است کہ دیدہ میشود و در شب نخست از رمضان یا از شوال کہ واجب است در ہناروی معوم یا اقطار

و مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی - و درین حدیث دلیل است بر آنکہ یک مرد مستور الحال یعنی آنکہ فسق او معلوم نباشد مقبول است خبری در ماہ رمضان و شرط نیست لفظ شہادت و تفصیل مذہب آن است کہ مذہب حنفیہ و صحیح از مذہب شافعی و مشہور از مذہب احمد آن است کہ ثابت میشود ہلال رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شہادت زیرا کہ این امر دینی است کہ متعلق بدان است و جب این صوم پس مشابہ شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قول شافعی را و در روایتی از احمد و اسحاق شرط است شہادت دو کس چنانکہ در سایر شہادات و لیکن عدالت بخبر شرط است باتفاق و طحاوی گفتہ قبول کردہ میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغير عدل مستور است چنانچہ ظاہر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امر اراۃ و عبد و این در صوم است باغیم و در فطر باغیم شرط است عدو شہادت و عدالت و حریت و بی علت در ہر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد و تواتر است و نزد بعضی اہل محلہ و روایت است از ابی یوسف پنجاہ مرد - و عن ابن عمر - قال ترائی الناس الهلال - بیکد گر نمودند مردم ماہ نورانی جمع شدند دیدن آن - ناخبرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی رایتہ - پس خبر دادم من آنحضرت را کہ من دیدہ ام ماہ را - فقام و امر الناس لبصیامہ - پس روزه داشت آن حضرت و امر کرد مردم را بروزہ داشتن - رواہ ابو داؤد و الدارمی

**الفصل الثالث - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحفظ من شعبان** ما لا یحفظ من غیرہ - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ یاد میداشت ایام شعبان را و نگاہبانی میکرد و آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغہ می نمود و در شمردن ایام ماہ شعبان برای محافظت صوم رمضان فی الصراح حفظ ہشیا رو بیدار بود و یک یک یاد کردن - ثم لیوم لرویتہ رمضان - پس روزه میداشت آن حضرت وقت دیدن ماہ رمضان - فان غم علیہ حدیثین یوما ثم صام - پس اگر پوشیدہ میشد ماہ شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواہ ابو داؤد - و عن ابی النخعی - یفتح موحده و سکون معجمہ و فتح فوقیہ از تابعین است نام و سعید ابن فیروز کوئی - قال گفتہ خبر جبال للعمہ - بیرون آمدیم ما برای عمرہ گزاردن - فلما نزلنا بطن نخلہ - پس چون فردا آمدیم ما بہ بطن نخلہ کہ موضعیت میان مکہ و طائف - ترائینا الهلال - جمع شدیم بطلب ہلال فقال بعض القوم ہو ابن ثلث - پس گفتند بعضی از قوم کہ این ماہ سہ شب است - و قال بعض القوم ہو ابن لیلیتین - و بعضی از قوم گفتند کہ این ماہ دو شب است - فلقینا ابن عباس فقلنا - پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم - انارائینا الهلال فقال بعض القوم ہو ابن ثلث و قال بعض القوم ہو ابن لیلیتین فقال ای لیلۃ را تیموہ گفت ابن عباس کہ ما دیدید شما ماہ را قلنا لیلۃ کذا و کذا - گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردندان شب را کہ دیدہ بودند - فقال ان رسول اللہ - پس گفت ابن عباس کہ بغير خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مدہ للرویتہ - مدت گردانیدہ است

رمضان را وقت دیدن هلال یعنی بدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کینه نمویلیه را پیوه - پس این هلال مریشی راست که دیده اید او را در آن شب - و فی روایه عنه قال - و در روایتی از ابی النخعی چنین آمده است که گفت وی - اهلنا رمضان - و دیدیم ماه رمضان را اهلنا و استلال ماه دیدن یعنی برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید - و سخن بذات عرق - و حالا نگه بودیم با در موضعی که نام وی ذات عرق است با السعید و سکون را نزد یک بهمان موضع است که مذکور شد - فارسلنا رجلا الی ابن عباس سیالیه پس فرستادیم مردی را به سوی ابن عباس که پرسد او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله - پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد مده لرویته - بدرستی که خدای تعالی تحقیق بدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال - فان انعمی علیکم فاکملوا العده - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام مکالم گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید در روزه دارید - رواه مسلم

### باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسحر و افان فی السحور بركه - طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است و سحر به فتح سین و ضم آن هر دو جا بركت است اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین به فتح است و اظهر و معنی ضم است زیرا که بركت در فعل است بمثل بركت سنت نه در نفس طعام کذا قبل - متفق علیه - و عن عمر و ابن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الکتاب اكله السحر - فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب پنج روزه است زیرا که خدا تعالی مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان نیکو گزاری نیست بدت و اكله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه دین موافق روایت سحر است بفتح سین ولیکن روایت اینجا بفتح همزه است - رواه مسلم - و عن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یخیرون فی السحور و روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است که مرور مدینه اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم همیشه اندم مردم ملابس بخیر ادا می کنند در کثا و ن روزه متفق علیه و این نیز جهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اعتلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که از اوجب میدانند ولیکن باید که تمحیل بعد از تحقیق وقت باشد و تحقیق بدان احتیاط و در آن نه استحال با تردید این چنانکه بعضی از ارباب تکلف در تسنن میکنند و توریستی گفته است که اگر قصد در تاخیر تا فیه نفس دفع سرکشی و توریستی کردن نفس یا موهلت عشا بین بنوافل باشد بی اعتقاد و جوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است از ابوسعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نه کنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند

گو که دصال کند تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیارست نفس قطع شهوات امریست که کرده اند از بسیاری ربانین و ارباب احوال و معاملات اعدا و الله علینا من برکاتہم انتہی کلامه - وعن عمر رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قبل اللیل من ہنا - چون پیش آید تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق - و ادبر النہار من ہنا پس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب - و غربت الشمس - و فرود و آفتاب و این اقبال و ادبایز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برائے تاکید و تقریر دخول لیل است - فقد افطر الصائم - پس بہ تحقیق روزه کشا و روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و می باید کہ افطار کند متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الوصال فی الصوم - نہی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن در روز یا زیادہ بی اکل و شرب در میان آن - فقال لہ رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب - انک تو اوصل بدرستیکہ تو وصال میکنی - یا رسول اللہ - پس مراجعہ می کنی از ان و حالانکہ تو میخواہی مارا دایم با تباع خود - قال - گفت آن حضرت - و اکیم شلی - و کدام یکی از شما مانند من است - انی ابيت لطیفی ربی و یقینی - بدرستیکہ من شب میکنم در حالیکہ طعام میبرم و مرا آنکہ پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدہد و می مرا - متفق علیہ - بدانکہ علما درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکہ طعام و شراب محسوس بود کہ برای آن حضرت ہر شب از زور پروردگاری آمد و بخورد و می نوشید و این گرامتی بود از خدا بیغالی مخصوص بوی صلی اللہ علیہ وسلم و این منافی وصال موجب لبطان صوم نبود اگرچہ خود در زمانہ نیز فرض کنند چنانکہ در روایت دیگر آمده است (نظر عند فی لطیفی و یقینی) روز میکنم زور پروردگار خود طعام و شراب می دہد و مراجعہ منجہ موجب انظار است شرعاً طعام و شراب مقادوست اما منجہ بطریق خرق عادت از ہشت و از پیش پروردگار آمدہ باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند کہ مراد بہ طعام و شراب اینجا قوت است کہ لازم است پس گو یا فرمود و مراجعہ پروردگار من قوت اکل و شراب می نبخشند و چیزیکہ قائم مقام طعام و شراب می گردد قافی می کند و بدان قوت بطاعت و عبادت می یابم و یا مراد بہ طعام و شراب سیرے و سیرابی است کہ بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل می شد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چہ تواند کہ قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرنگی و تشنگی نیز نبخشند و درین معنی قوت در ضمن سیرے و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجع ترست چہ سیرے و سیرابی منافی حال صائم است و مغفوت مقصود از صوم وصال است چہ روح ابن علی گرنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت و اکثر جوع بود چنانکہ شک بشکم مبارک می بست گذاشتی فتح الباری و مختار کنت کہ مراد طعام و شراب محسوس نیست و نہ لازم مے کہ قوت و تشنگی است بلکہ غذای روحانی بود کہ از خراف و لذات مناجات و فیضان لطافت آئی کہ بر دل شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم دار و می گشت حاصل می شد کہ بدان از غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی می شد و این در مجتہای مجازی و مسترئای حسی مجرب است چہ جائے محبت حقیقی

و مسرت معنوی که مرآن حضرت را بود - تعلیم - اختلاف است علماء را در صوم وصال مرغز آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جائز است مگر کسی را که قادر است بر آن و نمی آید برای سخت و تحقیق بود و چنانکه تصریح در حدیث عالیه آمده است و از بعضی صحاب پیش عبد الله بن زبیر و غیره و امین شل عبد الله بن ابی معمر و عامر بن عبد الله بن الزبیر و از ابراهیم تمیمی منقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تفصیل کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جهود بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنرا که موع اند بر یا حنت نفس و گداختن وی افطاری کنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم

### الفصل الثانی عن خصصه - رضی الله عنهما - قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یجیع الصیام

قبل الفجر فلا صیام له - کیسه نیست نه کند و تصیم عزم نماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مراد از اینجای بضم یاء و سکون جیم و کسر تیم از اجماع به معنی درستی عزم و ثابت عزم بودن بر کاری - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و قال ابو داود و وقفه علی خصصه - و گفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر خصصه - سمر - بفتح یسین و عین ممله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند و الزبیدی - بضم ذی و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بزبید نام او بنی بن صعب است از اربابان زهری است و ده سال وی بوده و مسلح حدیث از وی نموده - و ابن عیینه - نیز از اتباع است و شهر است و یونس الایالی - بفتح هزه و سکون تحتانیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی زبیر است حکم عن الزهری - همه ایشان معروض بیدی و سفیان ابن عیینه و یونس روایت می کنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر خصصه و معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شد که قول صحابی باشد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است بخس از اصحاب کتب مشهور بخاری روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی هر ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست باشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و تقوا و نذر و کفایت یا نفل ولیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزی که باشد نظر بجوم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قائل اند در غیر نفل اما نفل جائز است به نیت قبل الزوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذاهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر عین جائز است به نیت از نصف نهار شرعی که قبل الزوال است و برای روزه تقوا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فقه بر - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء را احکم

والانارنی بیده - چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد و غلامی بقیضه حاجت منه - پس باید که بنهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را از دست یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد از آن مزب باشد پس درین تاکید است بر آنکه تعبیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نزد اذان منوط است یا اذان صحیح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صحیح کند اگر به یقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر در غالب ظن شب است نخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که شب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت و قید بودن آن در دست اتفاقی است - رواه ابو داود - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله عز وجل انما امرت ان لا تأکلوا من ثمره حتى یاتکم الاذان فادعوا له وکلوا وشرابوا له - احب عبادی الی اعلمهم قطرا - و در نوشته ترین بنده گان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت شکر گذار ترخیص و اعتناء نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیری کنند در آن - رواه الترمذی - و عن سلمان ابن عامر - صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مؤلف کتاب کذا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرمای - فانه برکت - پس بدرستی که خرمای افطار به خرمای سبب برکت و زیادتی ثواب است - فان لم یجد فلیفطر علی ماریس اگر نیابد تمر پس باید که افطار کند بر خرمای - پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار با آب پاک کننده است معده را از آلاش و صفای کننده است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد و قبول میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزیکه برسد بوی شیرین متغیر گردد و بدن بوی غایت انتفاع خصوصاً قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی ترست و چون حلاوت این جاز ترست و مجبول است طبیعت ایشان بر آن و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بر روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود و انتفاع وی بآن کامل تر گردد و اولی بحال تشنه و گرسنه آن است که آنکس آب شرب کند پس از آن طعام بخورد - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و لم یجد کفر فانه برکت غیر الترمذی - و ذکر کرده است لفظ فانه برکت را جز ترمذی - و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یشرب علی رطبات - بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از آن که نماز بگذارد و بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات فتمر - پس اگر نمیدارد خرمای تر پس افطار میکند بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده - فان لم یکن تمرات حسی حوات من ماء - پس اگر نمیی بود خرمای خشک هم می نوشید چنانکه گفت آب - رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر صائما

او هر نماز یا فله مثل اجزه - روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت گفت آن حضرت کسیکه روزه کشایاند روزه دار بر یا سازد سامان غراکننده سالیس مرار است مانند اجزوی بحبت اعانت بر خیر و شریک شدن در ان رواد البیاتی فی شب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است و نزدی الناسی و ابن ماجه و ابن خزمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند - و عن ابن عمر رضی اللہ عنهما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت فوسب الظلم و اتملت العروق و ثبت الاجران شا الله تعالی - رفت تشنگی و ترش در گمائی و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا الظلم و هموزست ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواد ابو داود و - و عن معاوية بن زهرة - نعمم زای و سکون بازفتات تابعین است - قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد میگفت - اللهم لك صمت - خداوند برای رضای تو روزه داشته ام - و علی رزقک انظرت و برروزه تو که سایندهی کشادم روزه را - رواد ابو داود و مرسل -

**الفصل الثالث - عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الدين ظاهرا ما عمل الناس الفطر - همیشه است دین غالب مادامی که شتابی کنند مردم افطار را - لان اليهود والنصارى يؤخرون** زیرا که یهود و نصاری تاخیری کنند در افطار پس در خلافت ایشان دهم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است و در دین و دیرین کلام اشارت است که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است - رواد ابو داود و ابن ماجه - و عن ابی عیسیه - رضی اللہ عنه تابعی است ان قران مسروق - قال - گفت - دخلت انا و مسروق على عائشة - در آدم من و مسروق بر عایشه - فقلنا - پس گفتیم ما - یا ام المومنین رجال من اصحاب محمد - دوم و انداز یاران محمد صلی اللہ علیہ وسلم احدنا یجمل الافطار یجمل الصلوة - یکی از ان دوم و شتابی می کند در روزه کشادن شتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب - و الاخر یؤخر الافطار و یؤخر الصلوة - و دیگر از ان دوم و تاخیری کند افطار را و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عایشه ایها یجمل الافطار یجمل الصلوة - کدام یکی از ان دوم و تجلیل میکند در افطار و تجلیل میکند نماز را - قلنا عبد الله بن مسعود - گفتیم ما آن مرد که تجلیل میکند عبد الله بن مسعود است رضی اللہ عنه - قالت بهذا صنع رسول الله - گفت عایشه همچنین کرده است پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و الاخر ابو موسی - و در دیگر که تاخیر میکند ابو موسی شری است رضی اللہ عنه پس ابن مسعود و علی بن عمریت می کرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود اعلم و اذقه است در احکام و اقدم است در ابتلاع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است و این نیز سندی یا عذری خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد و الله اعلم - رواد مسلم - و عن الربیع بن ساریه صحابی است از اهل صفه و از ان گریندگان که نازل شده در ایشان و لا علی الذین اذا ما توکلتهم الا یتقوا و عافی رسول الله



گفت خواند مرا سپید خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الی السجور فی رمضان - لطعام سحر رمضان اینجا سحر یعنی سین است زیرا کہ خواندن بہ طعام میگویند - فقال لهم الی الغذاء المبارک - پس گفت آن حضرت بیا بسوی طعام - برکت کردہ شدہ درو چنانکہ در اول باب گذشت - فان فی السجور برکہ رواہ ابو داؤد والنسائی - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یسحر المومنین الا بیکو طعام سحر مسلمانان خرامت کی خود سحر مطلقاً برکت است و تتر زیادت برکت است و چون در افطار بوسے نیز برکت است تسحر بوسے موجب برکت اول و آخر خواهد بود - رواہ ابو داؤد

### باب تنزیہ الصوم

یعنی دور داشتن روزہ از آنچه فاسد گرداند اورا یا مکروہ بود در وی و تنزیہ یعنی بعد است و تنزیہ بارے تعالی بتعبید است از آنچه روا نیست بروی از نقائص و عیوب و در حدیث آمدہ است الا یان تنزیہ یعنی دور است از مایہ و در حدیث دیگر آمدہ است الحابیۃ نہتہ یعنی جابیہ بعد است از و باو جابیہ نام و ہمیت بدشقی -

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یذبح قول الزور - روزہ دار کہ ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بہتان نیز آید و زور قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی - والصل بہ - و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل - فلیس للذبح حاجۃ فی ان یدع طعامہ و شربہ پس نیست مرخصی حاجتی یعنی غنایتی و مبالغاتی در آن کہ ترک کند وے خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن ہمین گرسنگی و تشنگی نیست بلکہ کسر شہوت و اطفای نازہ نفسانیت است تا نفس از مارگی برآید و مطمئن گردد - رواہ البخاری - مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام کہ عموم حرم آن ہمہ عالم را است و آن امساک از کل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامہ اعضا و حواس از لذات و شہوات محرّمہ و مکروہہ بلکہ از اسناک در مباح نیز از آنچه منافی کس نفس و قبح اوست و صوم انحصار خواص و آن امساک از ہر چیزی کہ مادیون حق است و عدم اتفات بغیر وی و تعلق با سوای وی بجانہ - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبل ویباشر و یوصائم - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ بوسہ میداد و مباشرت می کرد یعنی بشرہ و اندام را بہ بشرہ زنان میرساند - و کان الکلم لاربعہ - و بود آن حضرت مالکترین شما حاجت خود را و شہوت خود را و در روایتی بنفسہ و آب لفتح ہمزه در ابغنی حاجت و روایت مشہور نزد محدثین ہمین است و گاہی روایت کردہ میشود بکسر ہمزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فح نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و تورشتی گفته کہ حل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حل اوست بر حاجت - متفق علیہ - و ترمذی گفته کہ درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و صفیہ و سلمہ و ابن عباس و انس و ابی ہریرہ رضی اللہ عنہم نیز آمدہ و حدیث عائشہ حدیث حسن صحیح است و اختلاف کردہ اند اہل علم از صحابیہ و غیر ہم در بوسہ

مرصعاً را بعضی خصصت کرده اند پیرایه جوان را و مباشرت سخت ترست اذان و بعضی گفته اند که بوسه نقص ابر میکند نه تقطیر انتی و مذہب نزد ما آنست که پاک نیست به بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه لذت مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات و سکه و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را اذان افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است لوزن ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر بنی میگرد از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب بنی میگرد از تقبیل و میگفت که بنزد از عصمت مریح کی را آنچه بود مرا حضرت راضی صلی الله علیه و سلم و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدرک الفجر فی رمضان و هو جنب من غیر حلم - گفت عایشه بود آن حضرت که در ی یافت و در آن روز در رمضان و حال آنکه وی جنب نبی بود از غیر احتلام - فتنسلس و یصوم - پس غسل می کرد بعد از فجر و روزه میداشت - متفق علیه از ام سلمه نیز نقل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه مری را که صبح کند نجاست و چون رسید ابو هریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد اذان و گفت الشیطان و انما تزلزلان من درین امر این را قصه الیت که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برین اندویشی از نخنی نقل کرده که در روزه نقل درست است ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین برانند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح ترست بعد اذان بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بهر چه از احتلام بر آنحضرت و الا فائده نباشد این قیود الیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیہ از قوطی نقل کرده است که گفت صحیح نیست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد با احتلام و جنب رویت انزال است بی دیدن چیز در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه منبای قید عدم جواز است یعنی می بود غسل وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بروی فافهم - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم اجم و هو محرم - گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد بمی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کتفه نشود و اگر کتفه شود اجزای آن بدو بر چنانچه در باب احرام بیاید و اجم و هو صائم - و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی صائم بود پس نجاست کندن صوم فاسد نمیکرد و نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیکرد و نزد امام ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد و صوم حاکم و محجوم واجب میکرد و بروی فقهاء کفارت و نزد عطا باطل میکرد و صوم حاکم و واجب میکرد و بروی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در احتجام صائم در حدیث افطر الحاکم و المحجوم بیاید متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه - کسیکه فراموش کرد روزه را و

حالا گوئی روزه دارست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکند و قانما الله وسقاه  
 نیزه که نخورائیده است و در او نه نوشائیده و اگر خداوند تعالی - متفق علیه - و این حکم عامست در هر روزه فرض باشد  
 یا نقل نزد همه مگر مالک که میگوید لازمست قضا در روزه رمضان و قیاس همینست و حکایت کرده است امام محمد  
 از امام ابی حنیفه که می گفت اگر معنی بود اقوال مردم می گفتم بقضائینی اگر معنی بود روایت انهم این حدیث را قائل میشدیم  
 بقضا و در هر دو ایة گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جمیع از جهات استوار گشت و  
 عمره - قال بنیامح بن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاره رجل فقال - در آشنای آنکه نشسته ایم ما نزد آنحضرت ناگاه  
 آمد و مردمی پس گفت آن مرد - یا رسول الله هلاکت - هلاک شدم من یعنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کرد  
 و اهاکت و هلاک کردم یعنی زن خود را بافتند و او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کرده  
 تو که این را میگوئی - قال - گفت آن مرد - و قعت علی امرائی و انا صائم - افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم  
 و در روایتی بجای و انا صائم فی شهر رمضان و وقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم  
 هل تجد رقبته فحقها - ایامی یابی بنده را که آزاد کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال گفت آن حضرت قبل سطر  
 ان تصوم شهرین متتابعین - پس ایامی توانی که روزه داری دو ماه پیاپی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت  
 آنحضرت - هل تجد طعام سینین مسکینا - ایامی یابی طعام شصت مسکین که بخوری ایشان را - قال لا - گفت نمی یابم -  
 قال - گفت آن حضرت - احلبن شین سوکت النبی - و در رنگ کرد و انتظار برو پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیره بیاید  
 از طعام و بوی و دوتا کفارت وی شود و سوکت یعنی کاف و فتح هر دو رواست - بنیامح بن علی ذکاک اتی النبی - پس در مقام  
 آنکه بابرین حال بودیم آورده شده پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوق فیهم بزمیلی بافته شده از برگ خرمای و عرق بخت  
 سین و راوبه سکون نیز آمده - و العرق المکمل الضخم - زمبیل سطر که در دوس پانزده صاع تا میت صاع بخورد و پانزده  
 صاع شصت دست - قال این السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل را کیست - قال انا - گفت منم اینجا  
 حاضر قال - گفت آن حضرت - هذنها مقصدی به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی برفق از کفارت خود - فقال اهل  
 اعلی فقر منی - پس گفت آن مرد ایالت صدق کنم برفق تر از خود - یا رسول الله - یعنی من خود فقیر تر از همه ام برفق تر  
 تصدق کنم - فوالله ما بین لایمتیا - پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه - یرید الحزین - میخواهد به لایتمین  
 حزین و حره و حره زمین سنگ لایح سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگلاخ واقع شده - اهل بیت فقر من اهل بیت  
 نیست اهل خانه فقیر تر از اهل خانه من فطماک النبی - پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت لایتابه - تا آنکه پیدا آمد  
 نابهای آنحضرت و ناب دندان مشین و در دندان و دندان لیشک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در رباعیات  
 بدست و واجزه نیز آمده و آن دندانهاست و در نهایت و مان که از افرس القفل و افرس الحکم میگویند و وقت بلوغ

و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق و نداشتن است تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است - ثم قال اطعمه اهلك - بیشتر گفت آن حضرت بآن مرد بخور آن مگر اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور کفارت و در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواست یافت و خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مردست و بعضی گفته اند که شوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن عائشة - ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یقبلها و یهوصاها - روایت می کند عائشه رضی الله عنها که آن حضرت بوس می کند او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود و دو میخس تساهنا - میگوید آن حضرت بآن عائشه را دمس میگردان و گفته از مصطفیین مثل مصطفیین لیکن مملو بطرف زبان میباشد و مجبه به تمام زبان نمیک نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود - رواه ابو داود - و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - و عن ابی هریره - ان رجلا سأل النبي صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم - ابو هریره روایت می کند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مرصام را و مراد مباشرت لمس مرد و زن است یک دیگر را و ملاقات بشرة به بشرة در غیر فرج - فرخص له پس رخصت کرد آن حضرت مراد را و مباح گردانید - فأتاه آخره فساكه - و آمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت - فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود - فاذا الذي رخص له - پس ناگاه آن کی که رخصت کرد مراد را پیر بود - و اذا الذي نهاه شاب - و آن کسی که نهی کرد او را جوانی است پس معلوم شد که پیر را و رخصت است و جوان را نه

و مال با من و خوف من الله در غالب سبب آن پیر و جوانی است - رواه ابو داود - و عكرمة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فرعه اليه و هو صائم فليس عليه قضاء - کسی که سبقت کند و غلبه آورد و راقی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست - و من استقار عده اقل من - و کسی که قی کند بقصد باید که قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورتها مطلق است و برابر است که قی بری همین باشد یا کمتر از آن و این است مذهب اکثر علماء و از اصحاب مالک و ابی امام محمد موافق است بائمه را در اطلاق صور تین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف معتقد میگردداند که قی را بکلام الغم نیست اگر قلیل باشد قضا نمیکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر نکرده است و در هدایه مذاهب امام ابو حنیفه را و در بعضی اشرفی هدایه گفته که قول محمد زید است از ابی حنیفه گفته من و یجد التوفیق که امام محمد در موطای خود گفته است

که همین است قول ابی حنیفه - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یرویه الا من حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس قال یخبرنی بخار لا اراه محفوظا - و گفته است محمد بنی بخار می گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است

و مولای ابن الغافق در مقدمه معلوم شد - وعن محمدان - بفتح میم و سکون مهله - بن طلحه - تابعی ثقة است روایت دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان - ان ابا الدرداء حدثنا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فانظر - روایت می کند که ابو الدرداء حدیث کرد و ادراکه آن حضرت قی کرد پس انظار کرد - قال فقلت ثوبان فی مسجد و مشق گفت محمدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد و مشق - نقلت لمن ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس گفتم بدرستی که ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلم - قال فانظر - قی کرد پس انظار کرد - قال صدق - گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء - و انما صحبت له و ضوره - و من رخصته یوم برای آن حضرت آب وضو و اورا و ثوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث دلالت دارد که قی ناقض وضوست و بقرینه حدیث سابق استقار بمغنی تعمده قی مراد خواهد بود - و راوی تمیز نکرد کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حل کرد شافعی و آنرا که قائل نیستند بنقض قی و ضو ابر شستن و باین دروسه یا براتجاب و الله اعلم - و عن عامر بن ربیع صحابیت قدیم الاسلام حاضر شدند بر او تمامه مشاهدرا - قال رایث النبی صلی الله علیه وسلم لا اھوی تیسوک ہواما گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شارب نیوانم کرد مسواک نمی کرد و حال آنکه وی روزه دار بود - رواه الترمذی و ابو داود و ابن حدیث مطلق است در جو از مسواک کردن روزه دار و علما اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک با نزاع دارند خواه مسواک بشرب باشد یا ترک کرده باشد باب و خواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکره است بطلب و مبول و زرد شافعی مکره است بعد از زوال زیرا که دروسه انا که خلوف است و نزد احمد و اسحق مکره است در آخر نماز پس آنکه مکره نمی دارد سنتی دارد یا استحباب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء - و عن انس قال جاز رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال شکایت عینی - گفت انس آمد مروی نزد آن حضرت گفت شکایت کردم من هر دو چشم خود را بچشم من بدو آمدی گویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدو آمد شکم یا چشم و گاهی همچون میگردد شکایت کرد لطن اولینی در دمنده شد و بیمار شد و اصل شکایت بمغنی گله است و این نیز ازین باب است - افاتخل و انما صائم - گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج در چشم است و حال آنکه من روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری سرمه کشش یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بخش روزه الترمذی و قال لیس اسنادہ بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی - و ابو عاتکه الراوی لضعف - و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف و اشته می شود حکم کرده میشود بضعف و سعه نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست و لطیف زبیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیز و اختلاف

کرده اند اهل علم و ران پس مکرده داشته اند از بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و نخست  
کرده اند بعضی و این قول شافعی است انتی و قول امام ابو حنیفه نیز نخست است و از امام مالک که اہمیت نقل کرده اند و در  
جامع الاصول از انس بن مالک روایت ابو داؤد آورده است که بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ سہرہ میکرد و در حدیث  
در کیا آورده کہ گفته است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باید کہ پیوستہ کند از ان و ہر دو حدیث ضعیف است و اللہ اعلم و عن بعض اصحاب النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم قال لقد رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالعرج - گفت بہ تحقیق دیدم آنحضرت را بالعرج یعنی ہلہ و سکون را نام شوی  
سپان کہ و درینہ بعضی گفته اند موضع بیدینہ - یصیب علی راسہ الماء - میرنجست آن حضرت بر سر خود آب را - و ہو صائم -  
د حال آنکہ آنحضرت روزہ دار بود من العطش - میرنجست آب از بہت تشنگی - او من العرج - یا از بہت گرمی شک را و لیست -  
رواہ مالک و ابو داؤد - و عن شداد بن سبیح بن جندبہ - بن اوس بن سبیح ہمزہ و سکون و او الضاری بر او زادہ  
حسان بن ثابت ارواہ را و را بہجت است ان رسول اللہ - روایت میکند کہ پیوستہ خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتی رجلاً  
بالبقیع - آمد مردی را بہ بقیع کہ مقبرہ مدینہ مطہرہ است - و ہو مجوم - و آن مرد حجامت میکرد - و ہو آخذ بیدی - و آن حضرت  
گیرندہ بود دست مرا ثمانی عشرۃ خلعت من رمضان - وقتی کہ پنجہ شب گذشتہ بود از رمضان - فقال - پس گفت  
آن حضرت - افطر الحاجم و المجوم - روزہ کشا و حجامت کنندہ و حجامت کردہ شدہ یعنی فاسد شد روزہ ہر دو - رواہ  
ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی قال اشخ الامام محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ و تاو لہ بعض من رخص فی الحجامۃ - و تاویل کردہ است  
این حدیث را کہ ظاہریش در فساد و صوم است بحجامت بعضی از کسانی کہ نخست کرده اند در حجامت و میگویند کہ روزہ بحجامت  
معی شکند و میگوید بقول خود - ای نوحنا لا فطرنا - یعنی پیش آمدند از حجام و مجوم برای افطار و نزدیک است کہ بشکند روزہ  
الشیان المجوم للضعف - اما مجوم بہجت ضعف و سستی کہ عارض میشود مرا و را بہجت خون کم کردن یعنی نزدیک است  
کہ ضعف کند و بہجت آن بخورد روزہ تا ہلاک نہ شود - و الحاجم لادہ لایار من من ان یصل شیء الی جوفہ - و اما حجامت  
کنندہ زیرا کہ دے این نیست از رسیدن چیزے از خون بشکم دی - بمص الملازم - بیکدن شیشہ ہاے حجامت در  
عرب باین طریق خون کم می کنند کہ بر موضع خون بنیشتا میزنند و بہ شلخ یا شیشہ کہ آن را حجام گویند بکسر میم بران موضع ہنوا  
بدان مے کشند بے مکنند پس جاسی آن و او کہ خون در و ہن در آید و از و ہن درون شکم رود و ملازم جمع  
ملازم بکسر میم قارورہ حجامت کہ جمع میگردد و در و سے خون بداند کہ جمہور علما برانند کہ حجامت معنی شکند روزہ را و مکرر نیست  
مرصائم - اگر بہجت طریان ضعف و این غریب امام ابو حنیفہ و شافعی است و ہین ست مردی از فضل آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم و جماعتی از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر  
و زید بن ارقم و ام سلمہ و رفته اند امام احمد و طائفۃ از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و از اجماعی و اسحق و ابی نضر  
ابو آنکہ حجامت مفسد است صوم حاجم و مجوم را چنانکہ ظاہر این حدیث است و واجب است تضا و تشدید کرد عطا

و کفارت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قائل شده اند یعنی از شافیه مثل ابن خزمیه و ابن المنذر و ابن حبان نقل کرده و عفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و روی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطر الحاجم و الحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب بود اگر بکند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرد بر خست و در فتح الباری گفته که بود شافعی که می گفت حدیث ابن عباس در اجتناب آنحضرت مثل نه احتیاج است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزه از داخل و خارج و در نمی آید چیزه از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگر چه خبیث است و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار حجامت است و قومی میگویند که حجامت اگر چه مفطر نیست اما کرده است از جهت طریایق ضعف و خوف هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در صحیح حدیث افطر الحاجم و الحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقولات منقول و گفته اند که دو اذنه نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمهور تاویل میکنند آن را که مراد با افطار تعرض برای اوست و وقوع در آن چنانچه مؤلف مد کتاب بمنقل از محلی السنه بیان کرده است و بعضی می گویند این قول یعنی افطر الحاجم و الحجوم دو شخص سین را بود که با حجامت از یکاب امری دیگر که مفسد صوم بود میگردانند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث تنقیر اغتیب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک به شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نگردیده اند که حجامت کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی مسخ است و الله اعلم و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر وجهه فلا یمضی کسکه افطار کند روزه را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بیماری و بیم مرض - لم یفیض عنه صوم الله هر کس که قضا نکند ادوی روزه تمامه عمر - و ان صامه - اگر چه روزه دارد و تمامه عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آنست که نفی است سزای فرضی در آن مرتبه است که بر روزه نفل در نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفاره بزرگ و ماه کفایت می کند در آن - روزه الحمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترجمه باب - و روایت کرده آن را بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث نیاندرده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است - و قال الترمذی سمعت محمد بنی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را - یقول - می گفت بخاری - ابو املطوس - بنهمیم و فتح غای د کسر و او میفرموده در آخرین مملکه - الراوس - که راوی این حدیث است

لا اعرف له غیر هذا الحدیث - یعنی شناسم مراد را جز این حدیث و گفته است گمان نمی برم پدر او را که شنیده باشد این را از ابی هریره و ابن خلف قریبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده ننشیند و پیش وی کذا فی بعض النسخ و عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کم من صائم لیس له من صیامہ الا الظلم - بسیار روزه دار که نیست مراد حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد - و کم من قائم لیس له من قیامہ الا السهر - و بسیار شب خیز نماز گزار نیست مراد حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین منصوب کند و از تکاب مناهی نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظاهرین محدود و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت - رواه الدارمی و ذکر حدیث لقیط - و ذکر کرده شده است حدیث لقیط یفتح لام و کسر قاف - بن صبره - یفتح صا و ممله و کسر مو حده که در روی ترک مبالغه در استنشاق است مرصائم رانی باب سنن الوضوء - اگر چه در مصلح اینجا مذکور است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث لا یغفران الصائم - ثم فصلت است که روزه نمی کشد یا ندر روزه دارد - الاحجامه و القی و الاحتمام - مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعد نکند که سه مفطرت چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ - و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث - و گفته اند که روایت کرده است آن را در تلمیذ و یقینی در روایت کرده است ابو داؤد - از مردی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داؤد اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است - و عن ثابث البنانی - یفهم موحده و تحقیق نون از کبار تابعین است روایت می کند از انس - قال - گفت - سئل انس بن مالک پسندیده شد از انس پس مالک - گفت مگر هون الحجامه للصائم علی عهد رسول اللہ - آیا بودید شما که کرده پنداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال لا - گفت انس کرده من پنداشتیم حجامت را - الا من اجل الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بجماعت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد اند صوم مایا کرده است در آن - رواه البخاری - و عن النجاشی - تعلیقا - و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و منتهی تعلیق در مقدمه معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحجم و هو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترک - بعد از آن گذشت حجامت کردن - در روزه - فکان یحجم باللیل - پس بود که حجامت می کرد به شب - و عن عطاء - رضی اللہ عنہ قال ان مضمض - گفت عطاء که از تابعین است اگر آب در دهان چنان بپزند - ثم افرغ مانی فیہ من الماء - پستری بخت آنچه بود در دهان و سه از آب - لایغز ان بود و در لقمه زبان نمی کشد و او را که فرو برد و بجواب دهان خود را - و بالقی فی فیہ و فرو برد و چیز را که باقی مانده است



در دہن او بعضے گفتند اندامانیہ است یعنی چیزے باقی مانده است و در دہن وسے و گفته اند کہ اصل عبارت  
ماذالقی ست ذوالقلم ناخ افتاده و منتهی آن ست کہ در چیز باقی مانده است و در دہن یعنی پیچ چیز باقی مانده است  
بعد از تخمق آب از دہن بمبالغہ و شیخ ابن حجر گفته است و در روایات دیگر ماذا یصرح آمده است فتدبر  
ولا یضغ العاک و تخاید عاک را بکسر عین مہملہ و سکون لام معروف ست مثل مصطلکی و آن را عاک رومی میگویند  
کہ براسے قوت دندان میخانیید و عاک بمعنی لنج و چپان مثل سریشم نیز آید و عاک لغت بمعنی خاسیدن نیز می آید  
فان از در بریق لعاک لا اقول انه لیسقط پس اگر بگلو فرود بر آب و دہن را کہ نجاسیدن عاک پیدا می گردونی گویم  
کہ وسے انطاری کنذیر کہ از وسے چیزے جدا نمی گردد کہ بہ شکم در رود تا روزہ بشکند و لیکن ہتی عنہ و لیکن ہنی  
کرده می شود از فرو بردن و کرده است و احتیاط نیست و در بعضے نسخ و میضغ العاک بی کلمہ لا و گفته اند کہ این از بعض  
بیاق فافهم - رواہ التجارے فی ترتیبہ باب -

## باب صوم المسافر

بدانکہ احادیث وارودہ در صوم مسافر و انظار و بعضے اختلاف اند و در اباحت افطار بے  
تقرض یا آنکہ صیام یا افطار افضل ست و بعضی وارودہ بتجہیز بیان صیام و افطار و بعضے در جواز افطار و صوم صیام  
نظر در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمہور علما از اہل فتوی کہ افطار و صیام ہر دو جائز اند و اختلاف  
دارند در آنکہ کدام یکی ازین دو افضل ست یا ہر دو برابر اند ابو حنیفہ و مالک و شافعی و ثوری و ہر ایشانی بر آنند  
کہ صوم افضل ست کسی را کہ طاقت دارد از جهت ابرای ذمہ و آسان بودن او بہ موافقت مسلمانان و مشکل  
بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روزہ و اشتیاق صلح حجیت ست  
مراشیان را در نزد احمد و شافعی و آوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل ست مطلقاً و بعضے از اصحاب شافعی  
این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت مستحک بظاہر قول خداوند تعالی فعدۃ من ایام اخر و با حدیثی کہ  
دارودہ شدہ است و در صوم تا آنکہ بعضی از اصحاب ظواہر بعدیم جواز صوم و سفر رفتہ و گفته اند کہ اگر روزہ و اوقضا  
کند کہ قشس ہمان ست و بعضے علما بدان رفتہ اند کہ ہر چہ آسان تر ست ہمان افضل ست و بعضی بر آنست کہ  
ہر دو برابر ست و بیشترہ مخیر ست در ان و اللہ اعلم

الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت ان حمزہ بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم صوم  
فی السفر - گفت عائشہ کہ حمزہ بن عمرو اسلمی کہ از صحابہ است گفت مرا آن حضرت را آیا روزہ دارم در سفر و کان  
کثیر الصیام - و بود این مرد بسیار روزہ دارند - فقال ان شئت فصح وان شئت قافطر - پس گفت مرا آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم اگر میخواہی روزہ دار و اگر میخواہی افطار کن ظاہر آنست کہ بحال وی روزہ و افطار ہر دو برابر بود

ولین حدیث دلیل سنت بر جواز صیام در سفر و تنجیر میان وے و انظار متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری۔  
قال عزنا مع رسول اللہ۔ گفت غزا کردیم با ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ است عشرۃ مضت من شهر رمضان۔  
وقت ششازدہ شب کہ گذشتہ بود از رمضان۔ فمنا من صام ومنا من افطر۔ پس بعضی از ما کسی بود کہ روزہ داشت  
و بعضی از ما کسی بود کہ روزہ افطار کرد و علم الحیب الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم۔ پس عیب نگرفت روزہ دار  
بر افطار کنندہ و نہ افطار کنندہ بر روزہ دار این حدیث نیز ظاہر در تنجیر و مساوات است مگر آنکہ عدم عیب بجهت صل  
جو از دارند اگر چہ یک جانب افضل باشد رواہ مسلم۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ گفت  
جابر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ در سفرے فرمای زحاما۔ بکس زرای پس دید آن حضرت انبوی مردم  
را۔ ورجلا قد ظل علیہ۔ و دید مردمے را کہ بہ تحقیق سایہ کرده شدہ است بروی نخیمہ و مانند آن تا از مشقت عطش و  
حرارت صوم بحال خود آید یا کنایت است از ایستادن مردم ہر سرا و گرد و برگرداد۔ فقال ماہذا۔ پس پرسید  
آن حضرت چیست این انبوی و این سایہ کردن و سبب آن چیست۔ قالوا صائم۔ گفتند این چاروزہ دار است کہ بجهت  
غایت ضعف افتادہ است۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ لیس من البر الصیام فی السفر۔ نیست از نیکی روزہ داشتن  
در سفر یعنی باین سرحد کہ برسد روزہ داشتن نیک نیست و انظار افضل است۔ متفق علیہ۔ وعن انس۔  
رضی اللہ عنہ قال کان مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی السفر۔ بودیم ما با آن حضرت در سفری۔ فمنا الصائم و  
منا المفطر۔ پس بعضی از ما روزہ دار بودند و بعضی از ما افطار کنندہ۔ و فجزلنا منہ لاسۃ یوم حار۔ پس فرود آمدیم  
متری را و روز گرم۔ فسقط الصوامون۔ پس افتادند روزہ داران۔ و قام المفطرون۔ و بر پا ایستادند افطار  
کنندگان۔ فضررنا الالبیۃ۔ پس زود خیمہ ہارا۔ وسقوا الرکاب۔ و آب دادند شترانرا۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت  
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ذہب المفطرون الیوم بالاجر۔ بردند افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و برین دلیل است  
کہ فطر باقوت افضل است از صوم باعجز کذا قیل گفت بنسبہ ضعیف ساعۃ اللہ کہ در قول وی الیوم ایاست بآنکہ  
افضلیت فطر بجهت خدشکاری مفطر آن است مصانان اند علی الاطلاق فانہم و در حدیث دلیل است بر آنکہ خدمت  
صالحان افضل از نوافل است ذکرہ اشخ فی العوارف۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ قال خرج رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من المدینۃ الی مکہ۔ بیرون آمد آن حضرت از مدینہ مکہ یعنی بہ سال فتح مکہ۔ تصام۔ پس روزہ  
داشت در راہ حتی بلغ عسفان۔ تا آنکہ رسید عسفان را لقمہ عین و سین ملیتین و فاما نام مضمی است بر دومر حلہ از مکہ در  
وی چاہ ہاست خمیرین آب۔ ثم وجاہا بار۔ پستہ طلبید آن حضرت آب را۔ فرغہ الی یدہ۔ پس بروشت آب را تا نہایت  
درازی دست خود۔ لیراہ الناس۔ تا بہ بیند آنرا مردم۔ فافطر۔ پس آب خورد و روزہ بہ کشادہ حتی قدم مکہ۔  
تا آنکہ قدم آورد مکہ۔ و ذلک فی رمضان۔ و این واقعہ قدر رمضان نمود مشہور آن است کہ بر آمدن آن حضرت

از مدینہ و ہم رمضان بود و در آمدن یکمہ فتح آن بستم۔ و کان ابن عباس یقول ابو و ابن عباس کہ میگفت۔ قد صام رسول اللہ۔ پی تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در سفر یا درین سفر۔ واقطر۔ واقطر کرده است یعنی بہر دو و چہ عمل فرمودہ اند۔ من شاور صام و من شاور افطر پس ہر کہ خواہد روزه دارد و ہر کہ خواہد افطار کند یعنی ہر دو برابرست و ہندہ میخست میثوق علیہ دنی روایت المسلم عن جابر۔ و در روایتی مرسل را از جابر ابن جہین آمدہ است انہ شرب بعد العصر۔ کہ آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر۔

**الفصل الثانی۔ عن انس۔ بن مالک الجبلی۔** صحابی ست غیر انس بن مالک مشہور گفتمہ اند کہ در میان صحابہ بیت و دو کس اند کہ نام ایشان انس ست از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث ست در صوم مسافر و حامل و مرضع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وضع عن المسافر غزاة الصلوة۔ بدستیکہ خدای تعالیٰ ہناده است از مسافر یعنی اسقاط کردہ است فرضیت آن را از ذمہ و نصف نماز را کہ چہار گانی را بدو گانہ آورده۔ والصوم عن المسافر۔ و ہناده است و وجوب روزه را از ذمہ مسافر و عن المرضع و الحملی۔ و ہناده است روزه را از زن شیر دہندہ و از زن باردار و افطار در مرضع و حملی را بر تقدیری ست کہ اگر زیان کند بچہ را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایہ است کہ حکم عقد اجارہ ارضاع بروے لازم شدہ است اما بروے ارضاع لازم نیست اگر امتناع آورد و جبرش نتوان آورد مگر آنکہ پدرش فقیر باشد یا مرضع نیا بد بخین ست مذہب را۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی والنسائی وابن ماجہ۔ وعن سلمۃ۔ بن جحش۔ بضمیمہ فتح حار مملہ و تشدید موحده مفتوحہ و آخر قات و بکسر یا نیز گفتمہ اند و لیکن محدثان بفتح یا میخوانند صحابی ست حسن بصری ازوے روایت می کند و پیروے سنان بن سلمہ کہ از دلیران و پہلو اتان بود و غزوہ چند کردہ نیز صحابی ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان لہ حملۃ تاوے الی شیع۔ کسیکہ باشد مراد را مرکبی کہ برساند او را بمنزل و در حالت سیرے و آسانی و حملہ بفتح حایر وے کہ برداشتمہ شود بار بروے شتر یا خر یا جز آن یعنی مرکب۔ فلیعم رمضان حیث اور کہ۔ پس باید کہ روزه دارد رمضان را ہر جا کہ دریا بد رمضان اورا یا دریا بد او رمضان را ازین حدیث معلوم می شود کہ بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر بروے حمل بر مذہب و استحباب و الا افطار جائز ست در سفر اگر چہ شقت نبود و باجمع درین حدیث سخن بکسبت ضعف بعضی رجال ست کہ اسناد کردہ اند ذکرہ الشیخ ابن حجر۔ رواہ ابو داؤد۔

**الفصل الثالث۔ عن جابر۔** ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خرج عام الفتح الی مکہ فی رمضان سدکیت از جابر کہ آن حضرت بیرون آمد در سال فتح لبوی مکہ در رمضان۔ عصام۔ پس روزه داشت در راه۔ حتی بلغ کراع النہر یعنی کاف و کحیف را فتح غنیمت مجتہد رسید این موضع را کہ میان مکہ و مدینہ است نزدیک مدینہ بر سفان بر سر میل اند۔

فصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بفتح من مانده - بستر طلید قدحی از آب - فرفعه - پس برداشت قوح را - حتی لظم الناس الیه - تا آنکه دیدند مردم بسوی قوح - ثم شرب - بستر نوشید آب را - فقتل له بعد ذلك بعض الناس قد صام - پس گفتند مردمان حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی روزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئك العصاة اولئك العصاة واما ان کسانا من بني فزاري کتفوا بني فزاري کتفوا مکر فرمود از برای تا کید و رجز و تشدید زیرا که مخالفان بودند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را و اجل و وار و ستره است که خدا دوست دارد که گروه شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غیر پیمتهای او نه از آن جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و گفت بر سواد مسلم - وعن عبد الرحمن بن عوف - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان في السفر كالصائم في الحضر - روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر از این حدیث معلوم می شود منع از صوم در سفر بخلاف افطار در حضر و این محمول بر تفرغ و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت - رواه ابن ماجه - وعن حمزة بن عبد الله انه قال - گفت - یا رسول الله انی اجبني قوة على الصيام في السفر - بدرستی که من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر - قل على جراح - پس ایاهست بر من گناه - قال - گفت - هي رخصة من الله - این افطار رخصت است از خدا می غرض دل - لمن اخذ بها حسن پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند بدان پس نیک است نظر بشود و کرم و تسبیح الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - ومن احب ان يصوم فلا جراح عليه - و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه و بر وی درین اشارت است با ولو تیه افطار - رواه مسلم -

## باب القضاء

مطاهر آنست که مراد بقضای صوم رمضان باشد و اگر مرد از آن عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان با سه حکم است اگر ناسی باشد نه قضاست و نه کفارت و اگر مستحراً باشد بخیر کفارت است و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذارد و اگر غفله باشد چنانچه سفر و مرض و رانجا قضا است -

الفصل الاول - عن عائشة - قالت كان يكون على الصوم من رمضان - گفت عائشه بود نشان که سه بود بر روزه من روزه از رمضان که بعد از خورده بودم - فما استطاع ان اقضي الا في شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت یحیی بن سید یعنی الشغل من الیمنی او بالنبی صلی الله علیه وسلم یعنی من میکرد عائشه رضی الله عنهما را از قضا ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت

از جهت طلب کردن وصی الله علیه وسلم امتناع از وصی الله عنهما یا از جانب عالیه بنی نبی بودن وی را حضرت را از  
 آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میباشند درین میان عالیه فرصت می یافت و روزه قضای کرد میفرمود  
 علیه و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم ذروها متظاهرا الا باذن زوجها  
 مرن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر این شامل است ابتدای صوم را و انتظار  
 را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر بنده ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم قبل بعد از نقص  
 آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجود آیات و بایس  
 موافق باشد بر بنده شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فاقم - ولاتأذن لهن بینه الا باذن الله  
 نکند زن هیچ کی را بد را مدتی خانه شوهر بگذران وی اگر چه حرم باشد - رواه مسلم - و عن معاوية العذریة - انها  
 قالت لما نثیت ما بال الحائض تقضى الصوم ولا تقضى الصلوة - روایت است از معاوية عذریه که تابعیه ثقه است  
 و کینت اوام الصباست که وی گفت مرا عالیه را که چیست حال حالته که قضای کند روزه را که در ایام حیض تحریر  
 است و قضای کند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند سا قضا شد ای آن بعد حیض - قالت عالیه کان یحیی بن اخطب  
 گفت عالیه بود که میسر شد با آن عیبه حیض - بنو مرقضار الصوم - پس امر کرده می شدیم بقضای صوم و لا توترق الصلوة  
 الصلوة - و امر کرده نمی شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبد است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت  
 نیست اگر چه ممکن بود که می گفت در قضای نماز حج و شقیقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نه شد اما  
 عالیه راه گفتگو بر بست شاید که وی میگفت ما را حج نیست و شقیقت فی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب  
 کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد - رواه مسلم - و عن عالیه بنی نبی رضی الله عنهما قالت قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من ناس و علیه صوم صام عینه ولیه - کسبیه بمیرود و بدوی صومی است که قضا نکرد آن را  
 روزه دارد از جانب وی ولی و می متفق علیه - بدانکه اختلاف کرده اند علماء در کسبیه مرد و بدوی صوم واجب بودنی  
 بدان و فتنه که جائز است که سوزه دارد از وی ولی و این قول قائل است امام احمد و شافعی در قولی و صحیح کرده است  
 آنرا و وصی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که بخیر است ولی میان صوم و اطعام و جمهور علماء بر  
 آنند که جایز است و یقین است اطعام که آنرا فدیه میگویند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در  
 اصح قولین نزد اکثر اصحاب و وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت  
 کند یا نکند پس گرفته می شود از کل مال و تا دلیل کرده اند این حدیث را با آنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر است  
 و این تا دلیل بعد است مگر آنکه ثابت شود به خلاف و دیگر که فدیه واجب است و صوم درست نه میفرمود علیه  
 الفصل الثانی - عن نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات و علیه صیام رمضان

لا یطعم عنه مکان کل یوم مسکیناً - کسیکه بمیرود و بزدی روزه رمضان باشد پس باید که خورائیده شود و از جانب و سه بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالباً این ناسخ اول است یا اول باطل است بدین چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و قال ابی ایوب انه موقوف علی ابن عمر - و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر این عمر و قول اوست اما این موقوف و حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بے سماع از شایع درست نباشد

الفصل الثالث - عن مالک - یلعن ابن عمر کان لیسال - روایت است از امام مالک رسیده است اورا که ابن عمر بگوید که پرسیده میشد - هل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز بگذارد یکی از جانب دیگری - فبقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد - پس گفت ابن عمر رضی الله عنهما که روزه ندارد یکی از دیگری و نه نماز گذارد یکی از دیگری که برای ذمّه وی شود اما در روزه و نماز گزار و ثواب آن را بر دیگری بخشیدن اختلاف است و صحیح بخاری است - رواه فی الموطا

### باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توریشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت ناقله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند یعنی آنکه شارع اورا تکلیف کند

الفصل الاول - عن عائشه - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یطعم و لقیط و لقیط حتی نقول لا یصوم - گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخورد و او فطام میکرد تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخورد و داشت و نقول در هر دو جا باین وقتا بنیه نیز روایت است یعنی تا آنکه می گفتی تو ای مخاطب و مقصود آن است که عادت شریف آن حضرت در روزه نفسی و دوام و استمرار نبود گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطاری کرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید - و ما را روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که صیام شهر رمضان و نذیرم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را - و ما را یتیم فی شهر اکثر منه صیامی شعبان - و نذیرم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت - و فی رواية قالت - و در روایتی این چنین آمده است که گفت عائشه - کان یصوم شعبان کله - بود آن حضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون در نجایا التوبه بود باعتبار اقامت اکثر بمقام کل و وادون اکثر را حکم کل گفت - کان یصوم شعبان الا لیلیه بود آن حضرت که روزه می داشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت گاهی کمتر آنرا

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بود در ثانی فافهم متفق علیه - وعن عبد الله - بن حنفی - از کلباء  
 تابعین وثقات ایشان است - قال قلت لعائشه اکان النبی - گفت گفتم مرعائشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 لیصوم شهر اکل - روزه می داشت هیچ ماهی را همه ماه - قالت ما علیه صام شهر اکل الارضان - گفت عالیه نمیدانم  
 من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را - ولا افطر کله حتی لیصوم منه - و نمیدانم آن حضرت  
 را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعض آن ماه را یعنی پنج ماهی را تمام روزه نمی داشت پنج  
 ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت - حتی مضی بسبیله - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت  
 و اشارت بآنکه بودن آنحضرت در دنیا و توقف در وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و وی می همیشه در  
 راه آخرت و توجه بآن عالم بود کار تمام کرد و در گذشت - رواه مسلم - وعن عمران ابن حصین - لیضم جارتی حاد  
 مهملتین صحابی مشهور است تاسی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بروی سلام می کردند آورده اند  
 که یکبار می داغ سوخت پس از دیدن ملائکه عجوب گشتن عن النبی - روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 انه سأل - که آن حضرت سوال کرد عمران را - او سال رجب و هو شیخ - یا سوال کرد مردی را در عمران می شنیدند  
 دارد در صورت حال بر هر تقدیر سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است - فقال یا ابافلان - پس گفت ای  
 ابوفلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او را به گفتند چنانکه اکثر که خطاب میکنند میگویند  
 ای فلان یا فلان کس یا او کنیت نداشت ادا با بوفلان علی الاطلاق به کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر  
 کرده باشد راوی فراموش کرد و الله اعلم - اما همت سن سر عثمان - آیا روزه نداغشتی تو از آخر شعبان  
 قال لا - گفت نداغشته ام - قال - گفت آن حضرت - فاذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان  
 قسم یومین - پس روزه دارد و روز را گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت و در روز روزه داشتن  
 از آخر ماه و چون شنیدنتی از تقدیم رمضان لیصوم یک روز چنانکه در فضل اول از باب بویه الملکال گذشت  
 باز کشید خود را از آن منذر و معاذ پس بیان کرد آن حضرت که روزه منذر و معاذ منعی عنه نیست باید داشت  
 و اگر فوت شد قضا باید کرد و سر رفته سین در او یکسر و بعضی لیضم نیز گفته اند و فتح را بمعنی اول ماه و اوسط  
 و آخر ماه باید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا بمعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر  
 شعبان منی و فتح شده است و تحقیق آن است که هر دو سر گرفته نمی شود مگر در روز آخر ماه که قمر و شب آنها  
 مستقر و پوشیده می شود و تو جیش آن است که گفته شد - متفق علیه - وعن ابی هریره - قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم - فاضلترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه  
 خداست که محرم است بعضی میگویند که مراد ماه محرم روز عاشور است که جزای وی اعظم است و مؤید آن است حدیث

آینده از ابن عباس و اصناف برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد و از محل استفساری شود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پدید می شد - و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل - و افضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمیع است انضیات آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص و اما انضیات سنن روایت با تثنیی که در آنهاست چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات با آن ندارد و بیان ترتیب نوافل و روایت در انضیات به تفصیل در شرح مذکور است - رواه مسلم - و عن ابن عباس -

قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يحري صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشورا - گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر و سبب مگر این روز را که روز عاشورا است - و هذا الشهر - و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چیزه که احری است یعنی سزاوارتر است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعینه قوم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و وجه توهم و تخلف هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که انضیات روز عاشورا بنی بر نهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چنین فهمید و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در انضیات روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و به تحقیق دارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یک سال و صوم عرفه پنجم دو سال است متفق علیه -

و عنه - قال حين صام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عاشورا و امر لصيامه - و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا - قالوا گفتند اصحاب - یا رسول الله انه يوم يعظمه اليهود والنصارى - بدرستی که روز عاشورا روزیست که بزرگ می دارند و در ایام و در نصاری - فقال رسول الله - ليس گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم لمن لقيت الى قابل لاصون التاسع - اگر باینده باند ما سال آئینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر تر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آئینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جهت صحت عزم آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است که روزه دارد و روز نهم و دهم و یازدهم و همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم نهم دهم سوم دهم تنها رواه مسلم - و عن ام الفضل - بنت الحارث - روايت سنت از ام الفضل بنت الحارث - که امراة عباس است و نام اولیایه است و خواهر ام المومنین میونه است و ام عبد الله بن عباس نیز هست مشهور بام افضل شده و کنیت یافت بان - آن



ناسا تماروا عند یوم عرفه فی صیام رسول الله - که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفه در روز و دشتن  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - که آنحضرت روزه است یا نه - فقال بضم هو صائم و قال لبضم لم یس لصائم - پس گفتند بعضی  
 که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میگویند رضی الله عنهما قارسلت الیه یقبح لی - پس فرمود  
 نزد حضرت قبح شیر را - و هو واقف علی بحیره برفقه - و آن حضرت در وقوف بود بفرقه سوار بر شتر خود - و قسرب - پس  
 نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت  
 روزه نمی دارم من و بنی نبر میکنم و عمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مروان فان لعرفات را تا قوت  
 یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند لعرفات و ظاهرا مختلف می شود با اختلاف  
 احوال در قوت و ضعف و به تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیری کند گناهان سال گذشته  
 و آئینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج - یفق علیه - و عن عائشه رضی  
 الله عنهما قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط - گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را روزه دار  
 در ماه ذی الحجه هرگز - رواه مسلم - بدانکه به تحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت  
 مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه و آن حضرت نیز در آن روزه  
 داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنهما خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را در آن اوقات مانع  
 شده باشد از سفر یا مرض یا جز آن - و عن ابی قتاده - رضی الله عنه - ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال  
 لقوم روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است که مردی آمد آنحضرت را و پرسید چگونه روزه میداد ای رسول  
 غضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله - پس در خشم آمد آنحضرت ازین گفتن آن مرد و پرسیدن و سزا  
 حضرت وی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که گوید کیف اصوم تا جواب می کرد  
 آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آنحضرت سوال کند و در فعل آنحضرت در قوت و کثرت امر او  
 که بجا دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمسئله مسلمانان و حقوق الزواج و ضیای  
 فلما رای عمر غضبه قال - پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت - رضینا بالله ربنا - راضی شدیم بخدا که پروردگار است  
 و با اسلام دنیا - و راضی شدیم با سلام که دین ماست - و محمد صلی الله علیه وسلم نبیا - و راضی شدیم به محمد که پیغمبر ماست  
 شرح این کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد - نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله - پناه می جویم بخدا  
 از غضب خدا و رسول خدا بمجلس عمر بود - هذا الکلام - پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی  
 سکن غضبه - تا آنکه آرام یافت غضب آنحضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مرد می پرسید به تفصیل

هر چه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کلّه چگونه است حال کسی که روزه دارد و در همه  
 روزگار همیشه قال لا صام ولا افطر - گفت آنحضرت نه روزه داشت آن کس و نه افطار کرد و قال لم یصم ولم یفطر - ترک  
 راویست اما عدم افطار خود ظاهرست و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت و  
 سنت را که موجب نقص اجراست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استلزام آن صوم ایام منیه را و بعضی گفته اند از جهت  
 زیان زده شدن شخص بدان مشقت و القای نفس در پرتله و عجز از جہاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد  
 منی یکسکه افطار نکند و ایام منیه و یکسکه متفرگرد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمّه بحجّ از آن رفته اند مگر کسی را که شایسته  
 خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محلی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه الضاری و حمزه بن عمر و سلمی و آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان مقول است از بسیاری از تابعین و جز ایشان و بعضی گفته اند که منی  
 وی آنست که کسی که عادت کرد و خو گرفت بآن را مل میگرد و کلفت و مشقت که مدارا بر ثواب بر آن است که مقصود  
 از شریعت صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده و جداول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم - قال گفت  
 عمر - کیف من یصوم یومین فی فطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و در روزها افطار کند یک روز - قال - گفت آنحضرت  
 و لیتق ذلک احد - آیا طاقت دارد و آن را هیچ کس که این نیز و شواهد است و مشقت تمام دارد و مقصود و در انداختن  
 این است از قبول و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب و عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است -  
 قال - گفت عمر - کیف من یصوم یوما و لیفطر یوما - چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند روزی و دیگر قال -  
 گفت آنحضرت - ذلک صوم داد و دین روزه و او و پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد  
 و این فضیلتی و حکامی دارد که در وی نوعی از توسل و اعتدال است ولیکن این نیز شرفی دارد و چنانکه سیاق حدیث بدان مشهور است -  
 قال - گفت عمر - کیف من یصوم یوما و لیفطر یومین - چگونه است حال کسی که روزه دارد و دیگر روز و افطار کند دو روز - قال گفت  
 آنحضرت - و دوت الی طو قوت ذلک - و دست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و ملع نیاید مرا از آن حقوق  
 و مصالح درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر آن  
 و غرض تعجید و رد این قسم است نیز - ثم قال رسول الله - پیغمبر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر رمضان  
 الی رمضان - برست یا اولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام  
 و استمرار آنست و ایست بآنکه گوید روزه متصل است همیشه چنانکه فرمود - فمذا صیام الدهر کلّه پس این است روزه تمام روزگار  
 و همیشه - و صیام یوم عرفه احتساب علی الله ان یکفر السنه التي قبله و السنه التي بعده و روزه روز عرفه را مزد ثواب چشم دارم  
 مستمند بفضل خدا که تکفیر کند گناه سالی را که پیش از دست یعنی نبخشند گناه سال که در آن سال کرده است و تکفیر کند گناه  
 سالی را که بعد از دست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقعه شود گناهان در وی نبخشیده شود - و صیام

یوم عاشورا حسب علی الله ان کثیر السنه التي قبله - ورویه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از دست  
و گفته اند که زیت فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا بحجت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد صلی الله علیه وسلم  
و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است رواه مسلم - وعنه - قال علی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن  
صوم الاثنين - وهم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه در دو شبانه - فقال فیه ولدت -  
پس گفت آنحضرت در روز و دو شبانه زاییده شده ام من - و فیه انزل علی - و در روز و دو شبانه نخیست فرستاده شده  
است وحی بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز و دو شبانه یا از سبب استجاب  
روزه داشتن است درین روز بر هر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آن حضرت و وجود دین و شریعت او است  
- رواه مسلم - وعن معاذه العدویه - انما سالت عائشه اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم  
من کل شهر ثلثه ایام - روایت است از معاذه که وی پرسیده عائشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه  
سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه - نقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم - پس گفتم من عایشه  
را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - قالت - گشت عائشه لم یکن یبای من ای ایام الشهر یصوم - بنود آنحضرت  
که باک میداشت از کدام روزهای ماه سه روزه می داشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه  
داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت می کند و مقید به پیرویم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر اوقات  
و آثار در آن واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه تیر از سلف منقول است  
مجموع اقوال فیه است و در شرح آن را بیان کرده ام - رواه مسلم - وعن ابی الیوب الانصاری صحابی  
بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدا سیه هجرت در منزل و سه بود از و سه آمده است  
انه حدثه که وی حدیث کرد را وی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
قال من صام رمضان ثم استجب ستاس شوال - گفت آن حضرت کسیکه روزه دارد در رمضان را پس تا یک روز  
آن را کشش روزه را از شوال - کان کصیام الدهر کلهم - باشد همچو روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - وعن  
ابی سعید الخدری - قال نبی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر - نبی کرد آن حضرت  
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان  
نذر نیز روانیست و نذر و نذر جائزست و قضا کرده شود در روز دیگر - متفق علیه - وعنه - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی - نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید الاضحی که  
عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در و سه روزه داشتن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه متفق علیه  
و عن ثبیته - یضم نون و یفتح موحده و سکون تخانیه و شین بحجه الهذلی یضمها و یفتح ذال بحجه بنسب بنذیر

بن برکه ابن الیاس صحابی است اورا بنیشتہ اخیر میگویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام التشریق ایام  
 اکل و شرب۔ روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یا زوهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و  
 نوشیدن است و آنها را ایام ضیافۃ اللہ نیز میگویند و تشریق و رخت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند  
 و نیز فنج بهی در وقت طلوع آفتاب می کنند۔ و ذکر اللہ۔ و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر  
 خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده ذکر اللہ فی ایام معدود است و ذکر خدا در این ایام تفسیر کرده اند به تکبیرات  
 بعد از نماز فرض و نزد فح قرابینا درمی چهار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید۔ رواه مسلم۔ و عن ابی ہریرۃ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة۔ روزہ ندارد یکی از شمار روز جمعہ۔ الا ان یصوم  
 قبلہ او یصوم بعدہ۔ مگر آنکه روزہ دارد پیش از روز جمعہ یا روزہ دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعہ روزہ ندارد  
 بلکه روزہ بگیرد که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه باو می ختم کند و اگر هر دو روز روزہ دارد بهتر است۔ متفق علیہ۔ و عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یختصوا الیوم الجمعة بقیام من بین الیالی۔ مخصوص نگردانند شب  
 جمعہ را به شب خیر از میان شبها۔ و لا یختصوا الیوم الجمعة بصیام من بین الایام۔ و مخصوص نہ گردانند روز  
 جمعہ را به روزہ داشتن از میان روزها۔ الا ان یكون فی صوم یصومه احدکم۔ مگر آنکه باشد روز جمعہ در روزی  
 که روزہ می دارد یکی از شانہذریا عادت چنانکہ روزہم یا یازوہم مثلاً عادت گردانند کرده است اتفاقاً روز  
 جمعہ در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعہ روزہ داشتن منع نیست۔ رواه مسلم۔ بدانکہ در منی از صیام  
 یوم جمعہ تنها حدیث صحیح واروشدہ و در توجیہ آن علماء را اقوال۔ و ذکر آن موجب تطویل و در شرح التلغای آن  
 کرده شده است و اقرب وجہ آنست کہ گفته اند کہ در افراد جمعہ بصوم مشابہت است به یهود و نصاری کہ روزی  
 معین را تعظیم میکنند و بعد از دست و طاعت مخصوص گردانند چنانکہ یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد  
 را جز اخیر در شرع از تعظیم و تخصیص دے واقع شده است آن ثابت است و موہم آن معنی نیست اما مارا از پیش  
 خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کہ اقا لؤ گفت بنده ضعیف عفا اللہ عنہ کہ سبب منی آن است کہ بنده را باید کہ در جمہ  
 اوقات کبریات و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات آلی غراسمہ باشد و وقتہ را مخصوص ساختن  
 و در اوقات دیگر منطل بودن چیز نیست و این معنی منی از تخصیص شب جمعہ بقیام مناسب تر است کما لا یخفی  
 علی المتفطن فانہم واللہ اعلم و از امام مالک نقل کرده اند کہ در مورط گفته است نہ شنیدم من هیچ احدی از اہل علم  
 و فقہ از آنها کہ اقتدا با ایشان توان کرد کہ منی کرده باشند از صوم یوم جمعہ تنها و دیدم بعضی از ایشان را کہ روز  
 جمعہ تنها روزہ می داشت و بدان تخری میگرد و شیخ محی الدین نووی گفتہ این کہ مالک گفتہ است برای او  
 و برای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او بہ تحقیق ثابت شدہ است در منی از صوم

یوم جمعة تنها دارد رفته حدیث صحیح در آن پس متعین است قائل شدن بدان و مالک معتد درست که او را حدیث سید  
 دو آدمی از اصحاب مالک گفته که نزد سید این حدیث مالک را و اگر میرسد مخالفت آن نمی کرد و الله اعلم - و عن  
 ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله بعد الله وجمعة من الزار  
 سبعين خريفا - کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روزه او را از آتش  
 دوزخ بمقدار سیست هفتاد ساله راه که مراد بدان جها و سنت و در فصل سوم با جهاد و احادیث آمده و کسی گفته که  
 تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید این است آنچه از ابوهریره آمده در آخر باب و مراد بخیرت سال است  
 عرب ابتدا سه سال بخیرت کنند متفق علیه - و عن عبيد الله بن عمرو بن العاص قال قال لي رسول الله -  
 عبيد الله بن عمر و گفت مرا پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم يا عبد الله الم أخبر انك تصوم النهار و تقوم الليل يا عبد الله  
 آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیداری باشی تمام شب و درین کلام تهدیدی و سخطی است  
 که مخفی نیست عبيد الله بن عمر و میگوید - فقلت بلى يا رسول الله - و همچنین است که میفرمائی - قال  
 فلا تفعل - گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس اگر آنچنین است مکن - و صم - انظر - هم روزه دار و هم افطار کن - و قوم و هم شب  
 بر خیز و خواب هم کن - فان لم يجدك عليك حق الله و رستیکه مرتن تر از بر تو حق است که بسیار در تعجب نیندازد و بیچاره  
 شومی و پلک نگر دی - و ان لعينك عليك حق الله و رستیکه مرتن تر از بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی و چشم را  
 آرام دهی - و ان لزوجك عليك حق الله - بدرستی که مرزن تر از بر تو حق است و زوج بر مرارة بغیر تا اطلاق می کنند  
 زوجة بتائیز - و ان لذورك عليك حق الله - بدرستی که مرزبارت کنندگان و مهانان تر از بر تو حق است که بدیدن تو  
 بمانی که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری با ایشان طعامی بخوری و زور نشیخ ز او سکون و او حج زائر جنانکه رجب حج  
 راکب - لا صام من صام الدهر - روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و چه این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت  
 صوم ثلثة ايام من كل شهر صوم الدهر كل روزه سه روز از ماه و در حکم روزه روزگار است همیشه - صم كل شهر ثلثة ايام - روزه  
 دار در هر ماه سه روز - و اقرأ القرآن في كل شهر - و بخوان قرآن را در هر ماه - قلت يا ابي الطيب اكثر من ذلك - گفتم  
 بدرستی که من طاقت و قوت دارم بیشتر از این در روزه و در قرآن - قال - گفت آن حضرت - صم افضل الصوم  
 صوم داود - روزه دار فاضل ترین روزه که روزه داود است علیه السلام - صيام يوم و انظر لي يوم - روزه یک روز  
 و افطار یک روز و اقرأ في كل سبع ليال مرة - و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - و لا تزدد على ذلك  
 و زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن - متفق علیه - و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده  
 اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحیح مروی باشد

الفصل الثاني - عن عائشة - رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليوم الاثنين

والجیس۔ بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه۔ رواه الترمذی والنسائی۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قرض الاعمال یوم الاثنين والجمیس۔ عرض کرده میشود اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکہ روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می بریزند تا آنکه عرض و برین دو روز می کرده باشند یا هر روز عرض می کنند و برین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگذرانند باشند مجمل و مفصلاً از جهت حکم مصالحی که جزوے تعالی نمیدانند چنانکہ عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل این گفتہ اند۔ قاصب ان یعرض علی وانا صائم۔ پس دوست می دارم کہ عرض کرده شود عمل من در حالی کہ من روزه دار باشم سبب روز و داشتن روزه و پنجشنبه این است و از برای روزه و دوشنبه سبب دیگر نیز در فضل اول در حدیث ابی قتادہ معلوم شد گفتہ کرد اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکہ معلوم نیست کہ در کدام ساعت می گذرانند و صوم مستوعب نہ است و یا از جهت آنکہ وی محنت میشود با دیگر علما۔ رواه الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ذر اوصت من الشهر ثلثۃ ایام۔ ای ابو ذر چون خواهی کہ روزه داری از ہر ماہ سه روز۔ نعم ثلث عشرۃ واربعة عشرۃ و خمس عشرۃ۔ سپس روزه دار نیز دہم و چہار دہم و پانز دہم کہ آن را ایام بیض گویند یعنی روز ہا کہ شبہای آنها روشن اند سابقاً معلوم شد کہ ہر سه روز کہ روزه دار و روست و لیکن درین سه روز افضل است در روایات حدیثی اکثر و در بعضی آنها در ایام سودینے روز ہا کہ شبہای آنها سیاہ است بیست و ہفتم و بیست و ہشتم و بیست و نہم باشد نیز آمدہ است۔ رواه الترمذی والنسائی۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من غرۃ کل شہر ثلثۃ ایام۔ بود آن حضرت کہ روزه می داشت در بعضی احوال از اول ماہ سه روز۔ و قلما کان یفطر یوم الجمعة۔ واندکی بود کہ فطر می کرد و در جمعة ظاہر این حدیث مطلق است کہ روز جمعة تنہا روزه دار باشد یا باروز دیگر فخم۔ رواه الترمذی والنسائی و رواه ابو داؤد و ابی ثلثۃ ایام۔ روایت کردہ تمام این حدیث ما ترمذی و نسائی حدیثی کہ روایت کردہ ابو داؤد و ابی ثلثۃ ایام و آخرین حدیث را کہ قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نہ کرد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من الشهر السبت والاعدا الاثنين۔ گفتہ عائشہ بود آن حضرت کہ روزه می داشت در بعضی احوال از یابی روز شنبه و یکشنبہ و دوشنبہ۔ ومن الشهر الاخر الثلثاء والاربعاء والجمیس۔ و از ماہ دیگر سه شنبہ و چہار شنبہ و پنجشنبہ و ثلثاء بدست و پنج ثناء و ضم آن و اول اکثر است و در بعضی مثلثہ بالبار الممدود۔ رواه الترمذی۔ وعن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یأمرنی ان اصوم ثلثۃ ایام من کل شہر۔ گفت ام سلمہ کہ بود آن حضرت کہ امر می کرد مرا کہ روزه دارم سه روز از ہر ماہ۔ اولما الاثنين والجمیس۔ اول آن سه روز یوم الاثنين بود و ثلثاء و اربعاء و یوم الجمیس سے بود و یا جمعة

است و در روایت او انجیس آمده بکلمه او چنانچه طهرانی آورده معنی این چنین می شود که تخیر میداشت که ابتدا بدو شبینه کند یا به پنجشنبه که هر دو مترک اند و روایت کتاب را که به او است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابو داود و السنائی - وعن مسلم القرشی صحابی است ابو عبد الله مسلم بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم قال سألت ابا عبد الله - گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر - از حکم روزه دهر - فقال ان لا الهک علیک حقاً - پس گفت آن حضرت بدرستی که مرزبان تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و تصور در ادای آن حق است - صوم رمضان والذی یلیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است بر رمضان که مردوبان مستثنا باشد بعضی گفته اند ماه شعبان مراد است این چنین است در شرح ابن فرشته - و کل اربعماء و خمیس - در روزه دار هر چهارشنبه پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کلک - پس اکنون تو به تحقیق روزه داری همه روز را ازین حدیث معلوم می شود که حکم بصوم و هر مخمر در حساب بودن حسن بشترا مثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر رسید بخواد بآن حساب یا بتخیر آن حساب فافهم رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی هریره ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نمی عن صوم یوم عرفة یوفیه منی کرد از روزه و داشتن روزه عرفة در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت و گویند که منی تنزیه است نه تحریجی - رواه ابو داود - وعن عید المدین بسره - یضم موحده و سکون مهله - عن اخست الصاویج صا و مهله و تشدید میم و بر آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از عبد الله بن بسرانی که صحابی است و پدر او که بسره است و مادر او که عطیه نام دارد و خواهرش که او صمانام دارد و همه صحابی اند و روایت می کنند از خواهر خود صمان که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه ندارید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما افترض علیکم - مگر در چیزه که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افراض بندز باشد - فان لم یجد احدکم الا بحار غبیه - پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انگور یا بکسر لام و محدود - او عود شجرة - یا نیاید مگر چوب درخت - فلیمضنه پس باید که بخاید آن را یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیاید بخاید پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب منی از صوم سبت لزوم تغذیه است بصوم و در تغذیه وی تشبیه است به بود و اگر چه ایشان روزه نمی دارند کجاست بودن و عید ایشان ولیکن تغذیه میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه میاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمی دارند در آن کجاست آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احذر ان تغذیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است که اقبل - رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله - کیسه روزه دارد و گویند

در راه خدا جبل الدنیه و بین النار خندق می گرداند خدا می تعالی میان وی و میان آتش خندق عکاسان  
والارض - بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود و مبالغه است و این بالغ است از آنچه در حدیث ابی سعید  
خدری گذشت بعد از وجه عن النار سبعین فرساق و خندق گوی که گرد باره شتر بکند مرعوب کنده - رواه الترمذی  
و عن عامر بن مسعود - اختلاف کرده شد در صحبت و بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند بعضی در تابعین -  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباروة الصوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن در زمستان  
غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بآب تعب و مشقت - رواه احمد و الترمذی و قال نه احدث  
مرسل - و گفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی بنی بر بودن وی تابعی نه صحابی - و ذکر  
حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ - ما من ایام احب الی الله  
فی باب الاضحية - در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذمی الحجه و عمل ویران -

**الفصل الثالث عشر** عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینه فوجدها یهودی و صیام  
یوم عاشورا - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد مدینه را پس یافت یهود را روزه دارند روز عاشورا -  
فقال لهم رسول الله پس گفت از ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه چیست این  
روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند یهود این روز می بزرگ است - بنحی الله فی موسی قومیه  
و شکراری داده است خدا می تعالی در روز موسی را علیه السلام دقوم او را - و غرق فرعون قومیه - و غرق  
کرده است فرعون را و قوم او را غرق بفتح را اے مشرکه و کبر را اے مخففه نیز روایت است برین بجه فرعون  
مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکر - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت  
نعمت نعمه - پس ما روزه می داریم بجهت موسی در شکر - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
فمن احق و اولی بموسى منکم - پس ما بزرگوارتر و نزدیک تریم بموسى از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه  
ما که روزه می داریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بصیامه - و امر کرد صحابه را بر روزه داشتن این روز این جای اشکال می آید که  
خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بجهت ایشان بجا شش آنکه شاید که ظاهر شد  
صدق این خبر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواهر یا بنجر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن  
سلام و جزوی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان - متفق علیه و عن ام سلمه رضی الله عنها  
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداد  
روز شنبه و یکشنبه را - اکثر ما یصوم من الايام - بیشتر از آنچه روز می داشت از روزهای دیگر و یقول -



ومی گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این دو روز - آنها یوما عید الشکرین - بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند بر مشترک از - فانما احببنا ابا القهم - پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را را در بمشکران کافرانند که بیود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری می بود و خود امری شخص بود چون روز عید ایشانست روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشند و بمشتر این کلام در حدیث عبداللہ بن بسر گذشت - رواه احمد - وعن جابر بن سمره قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامر بصیام یوم عاشوراء وروایت است از جابر بن سمره که صحابی است و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آن حضرت که امر میکرد بر روزه داشتن روز عاشوراء و یکشنبه علیہ - می بر انگیزت ما بران - و بتیقا بدنا عده - و نگاه میداشت در رعایت میکرد احوال ما را بموطلت و نصیحت و وصیت میکرد بر روزه روز عاشوراء و روز حضور این روز - فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم یمنعنا عنه - پس و تفتیکه فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان نه نمی میکرد ما را از آن - و لم یمنعنا عنه - و تقا بد نمیکرد ما را از حضور این روز - رواه مسلم - وعن حفصه قالت اربع لم یکن یدعی عن النبی - گفت حفصه جیاد خصلت اند که نبود که ترک دهد آن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی از من مکرده اند - صیام عاشوراء و روزه عاشوراء - والعشر - و روزه کوبه و می لمحجر یعنی که روز از آن - و ثلثه ایام من کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - و رکعتان قبل الفجر - و دو رکعت است پیش نماز باراد سنت فجر چه مقدار مکرده است روزه این روز با رانیز قرئیه آن ساخت تا معلوم گردد قوت تا که آن - رواه النسائی و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر - بود آن حضرت که افطار نمی کرد در روزهای ایام بیض رانہ در حضر و نہ در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تا که این روزها دارد - رواه النسائی - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء زکوۃ - مہر چیز را از نعمت های الهی زکوۃ است موجب شکر است و معروف در شرع اطلاق زکوۃ است بر زکوۃ مال - و زکوۃ الجسد الصوم - و زکوۃ بدن و وجود و صحت و دعائیت و می روزه است گویا که بجمع و عطش و ترک شہوت صرف می کند چیزی را از بدن به سوی درگاه عزت و می دهد بوی چنانکه چیزی از مال صرف می کند و میدهد - رواه ابن ماجہ - و عنه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصوم الاثنین و الخميس و ہم از ابی ہریرہ روایت است که آن حضرت بگویم روزه می داشت در روز دوشنبه و پنجشنبه - فقیل پس گفته شد - یا رسول اللہ انک تصوم الاثنین و الخميس - بدرستی که تو روزه میداری در شنبه و پنجشنبه - فقال ان یوم الاثنین و الخميس لیغفر اللہ فیما کنت مسلم - پس گفت آن حضرت بدرستی که روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مہر مسلمان را یعنی روزه می دارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانہ الا اذا جریں - می بخشد همه را مگر دو قطع کننده گان رحم را و کلمہ ذرا زاده است - ليقول دعما حتی یصلحا

سیکو بد خدا می توانی هر کسی را که سوال مغفرت کند در ایشان از ملک بشر بگذارد ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه انکار نمایند میان یک دیگر وصلح کنند و در بعضی احادیث اثر کواد در بعضی الظواهر از انظار معنی امثال به لفظ جمع آمده -

رواه احمد و ابن ماجه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما ابتغوا وجه الله - کسی که روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی توانی - بجده الله من جنم - و در دیگر داند او را خدای توانی از مفرخ

کعبه غراب طائر - مانند دوری زناغ پرنده - و مفرخ - در حالیکه آن زن چوزه است - حتی مات هرما - تا آنکه بمیرد و رغایت پیری عمر تراغ و سارست در تمام عمر که پیر و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد -

رواه احمد و روی البیہقی فی شعب الایمان عن سلمه بن قیس - صحابی ست از اہل کوفہ

باب در تہمت و طعنات ابواب سابقہ متعلقہ بصوم نفل و نقض وی و قضای آن

الفصل الاول عن عائشہ - رضی الله عنہا قالت دخل البنی - گفت عائشہ در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم - روزی فقال ہل عندکم شیء - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام فقلنا لا -

پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی - فقال قانی اذا صائم - پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود کہ نیت نفل و سار جازست و ہمین ست مذہب ما و باین قال ست

امام شافعی و امام احمد و اکثر علماء امام مالک و بعضی ائمہ دیگر قائل اند کہ واجب ست نیت از شب چنانکہ در فرض چنانچہ گذشت در باب بعد از باب رویہ السلال - ثم اتانا یوما آخر - پسر آمد آن حضرت نزد ما روزی دیگر یعنی

پرسید کہ آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده کہ همان روز باز آمد و پرسید - فقلنا - پس گفتیم یا رسول الله اہدی لنا حیص - فرستاده شدہ است برای ما حیص بفتح حاء مملوہ سکون تخانیہ در آخرین مملوہ و آن طاق

کہ ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاہی بجای قروت آر دیاسویق اندازند و حیص در اصل معنی خلط و مزج ست - فقال ارینہ - پس گفت آن حضرت لعائشہ ہا ما را حیص را کہ چگونه است بیار و در داسیہ قریبہ

نزد یک گردان آزا - فقلنا ہجعت صائما - پس ہر آیینہ بہ تحقیق صبح کدہ ام من روزه دار یعنی برخاستہ ام بنیت روزه - فاکمل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود کہ افطار صوم تلوغ جائزست بلے عذر و برین اند اکثر

علماء امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آنند کہ واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد از صیافت و مانند آن زیرا کہ این البطل عمل ست و البطل عمل منہی عنہ است از جهت قول وی سبحانہ ولا تبطلوا اعمالکم و همچنین

ہر عمل کہ شروع کردہ شدہ است در آن لازم میگردد بوجہ مشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن و در روایتی جائزست مطلقا زیرا کہ قصا خلف است پس باکی نیست بہ نقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلافست و نزد مالک قصا کند اگر سبیز نقض کردہ است و این بحث در حدیث زہری از عروہ منشرح گردید - و رواہ مسلم

وعن انس - رضی اللہ عنہ قال قال النبی - در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی اسم سلیم - بر اسم سلیم یعنی حسین کہ مادرش است - فانتہی بتم و حسن - پس آورد ام سلیم نزد آنحضرت خرماء و روغن سنقال و غیرہ کہ فی سقاہہ پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک کہ روغن در وی بود و روغن غسل را و را بجای اکثر و مشک سی اندازند - و عمر تم فی دعائہ - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرماء - فانی صائم - زیرا کہ بدست تکیہ من روزه دارم بچا و خوردند کہ عذر سے نبود و در سابق ظاہر عذر سے بود تو اندک بعد از زوال باشد یا افطار جائز است و عدم افطار مشائات بدان ندارد - ثم قام الی ناحیہ من البیت پیغمبر ایستاد و رفت آنحضرت بجای از خانہ فضلی غیر المکتوبہ - پس گذارد نماز غیر فیضیہ - فدعا لام سلیم - این دعا کہ ام سلیم را و اہل خانہ اورا گوید دعای از برای جبر کسر خاطر وی باشد کہ روزه بخورد و نیز عادت شریف بود کہ چون در خانہ کسی سید را آمد نماز میگردانند و برای وی دعا میکنند - رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعی احدکم الی طعام و هو صائم چون خواندہ شود یکی از شاہبوسی طعامی دعای آنکہ وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس بگوید کہ بگویند کہ من روزه دارم این افطار نہ کند و در گفتن این سخن بزبان کلامی است کہ گذشت و فیصل اول از کتاب صوم - فی بدایتہ - و در روایتی انجین آمده است کہ - قال - گفت آن حضرت - افادعی احدکم فلیجب - وقتیکہ دعوت کردہ شود یکی از شاہب طعام پس باید کہ اجابت کند دعوت را و پروہ - فان کان صائما فلیصل - پس اگر باشد روزه دار پس باید کہ نماز کند یا دعا کند - وان کان مضطرا فلیطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید کہ بخورد و رواہ مسلم -

**الفصل الثانی - عن ام ہانی -** رضی اللہ عنہا قالت لما کان یوم الفتح - گفت ام ہانی وقتیکہ شد روز فتح یعنی فتح مکہ - جارت فاطمہ مجلس علی ایثار رسول اللہ - آمد فاطمہ زہرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ام ہانی عن یمنیہ - و نشست ام ہانی یعنی نشست من جانب راست آن حضرت فجارت الولیہ بانوائیہ شراب - پس آورد خانہ زاد او ندا کہ در وی چیزی از حبش نوشیدنی بود آب یا جز آن - فتاولتہ - پس داد ولیہ آن انا آنحضرت را فشرب منہ - پس نوشید آن حضرت اذان شراب - ثم ناوہ ام ہانی - پیغمبر داد آنحضرت انا را بام ہانی - فشربت منہ - پس نوشید ام ہانی اذان شراب - فقالت - پس گفت ام ہانی - یا رسول اللہ لقد افطرت و کنت صائمۃ - ہر آئینہ بحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده کہ گفت گناہ کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام ہانی - اکت الفقیہین شیناء آیا بودی تو کہ قضای میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه مقنا بود از رمضان یا نذر - قالت لا - گفت ام ہانی قضائی کردم چیزی را - قال فلا یفرک - گفت آنحضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا - اگر بود روزه تو روزه نقل - رواہ ابو داؤد و الترمذی و الذاریفی و فی روایت لاجم و الترمذی بخوہ - و در روایتی مر احمد

وترندی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است - و فیه - و در وی این عبارت است - نقالت - پس گفت ام هانی یا رسول الله - اما فی کنت صائم - آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار - فقال الصائم المطوع امیر نفسه - پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست - ان شار صام وان شار افط - اگر خواهد روزه دار و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه و امیر نفسه بطریق شک را و سه و تور بخشی گفته که تا بشر این است که مراد امیر سد که افطار کند نظر بر متصلی که ظاهری شود و او را از امور سه که امیر و امین ساخته شده است بران چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی بر یا فردی آید بر قوسه سه بیند که در ترک افطار و رخت انداختن است صاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردی حج و شفقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصاً که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آمده از عایشه بیاید فافهم ماند آنکه در کتب سیر بالفاق روایات آمده است که فتح که در رمضان بود و برین تقدیر مشکل می شود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیر کرده اند و ترندی گفته است که در اسناد وی مقال است و مندری گفته که ثابت نیست و در اسناد و اختلاف کثیر است اشعار کرده بدان نسائی انتی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از بوم الفتح اول ایام و سه نیست بلکه اقامت آن حضرت امر مند مستمر تا بقای آن قضیه است و در نباشد و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت در که و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضای کند که فتح بعد از رمضان باشد و الله اعلم - وعن الزهیری - عن عروة عن عائشة قالت کنت انا وحفصة صائمتین - گفت عایشه بودم من و حفصة روزه دار - فرض لنا طعام استئیناه - پس عرض کرده شد و آورده شد و آورده شد بر اسه ما طعامی که خوش داشتیم ما آن را - فاکلنا منه - پس خوردیم ما از آن طعام - نقالت حفصة یا رسول الله انا کننا صائمتین فرض لنا طعام استئیناه فاکلنا منه - پس گفت حفصة یا رسول الله بدرستی که ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد بر اسه ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - اقضیا یوما آخر مکاز - قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حقیقه است بر وجوب قضا صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعی میگوید که امر بقضا به طریق استجاب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذموب نزد ایشان آن است که واجب نیست قضا صوم نفل همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست کرد و بخیزد خور و واجب است قضا و همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد به بشرع و تحقیق فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ و رواه عن الزهیری عن عائشة مرسل و لم یکنوا فیسه عن عروة و هذا صحیح - رواه کذا این حدیث را ترمذی و ذکر کرده جماعه از حفاظ حدیث را

که روایت کرده اند از زهری از عایشه بطریق ارسال و ذکر نه کرده اند و روایت کرده اند در روایت سابق واسطه بود میان زهری و عایشه و گفته است ترمذی این که ذکر نه کرده است عروه را صحیح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط را و از اسناد مستمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی است و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کسیر قید کرده اند نیز اصطلاح است - و رواه ابو داؤد عن زبیل مولی عروه - و روایت کرد ابو داؤد این حدیث را از زبیل بضم زاء فتح میم و سکون تخانیه که مولای عروه است - عن عروه عن عائشه - از عروه از عایشه و درین حدیث سخن کرده اند - و عن ام عماره - بضم عین و تخفیف میم - بنت کعب - یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیہ انصاریه است نام آن نسیب بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعه العقیقه را و حاضر شد عروه احمدر اجمراه زوج خود عاصم بن زید و رسید بوسه یازده جراحت و حاضر شده بیعه الرضوان را بعد از آن حاضر شد تمامه مشاهد را و جروح شد یازده یا دو از ده جراحت و بریده شد دست و رضی الله عنهما روایت می کند - ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیهما - که آن حضرت در آمد بروسه - فدخلت له لطعام - پس طلبید و بے برای حضرت طعامی را - فقال لها کُلی - پس گفت آکن حضرت مرا و را بخور - فقالت انی صائمة - پس گفت دی که من روزه دارم - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا کمل عنده صلت علیہ الملائکة حتی یفرغوا - بدرستی که روزه دار چون خورده می شود و نزد و دعا می کنند و در رحمت می فرستند بر روزه دار - فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بر نا خوردن تقریر کرد و بشارت داد و دام

الفصل الثالث عشر - عمن بریدہ - بفہم موصیہ رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است اسلمی سہمی مساعی جمیلہ اور حضرت نبوت و بعد از وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ در عمدہ خلقا سے را شہیدین بود و در حرب جمل صفین با علی مرتضیٰ و قبر و کے بہر و مشہور است نیز اور پیغمبر کہ بہ - قال - گفت بریدہ - دخل بلال علی رسول اللہ - در آمد بلال بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و ہوتندی - و آن حضرت طعام چاشت می خورد - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اللہ را یا بلال - حاضر شو طعام را می بلال غذا بفخ غین معجمہ و دال مہملہ طعام چاشت - قال انی صائم - گفت بلال کہ من روزہ دارم - یا رسول اللہ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ناکل رزقنا و فضل رزق بلال فی الحجۃ - می خوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در رشتہ است - اشترت یا بلال ان الصائم سیح عظامہ - آیا شعور داری و میدانی اے بلال کہ روزہ دار تسبیح می کند استخوان ہا بہ وے - و یستغفر لہ الملائکۃ - و آمرزشش می خواہند اور افرشتگان - ما اکل عنہ - ادا کہ خورده شود و نزد وے - رواہ البیہقی فی شعب الایمان

## باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده می شود و در وی ارزاق و نوشته می شود و قضا کرده می شود و احوال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی به سکون دال نیز آمده است اگر چه مشهور بر یک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدر عظیم زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیارست اکثر احادیث در آنند که در رمضان است خصوصاً در او تار عشره اخیره خصوصاً در شب بیستم و در قولی وی دوازدهم است در تمام سال منتقل و متحول می شود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضیان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عمره و جز ایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمی شود که در کدام شب است پس گاهی متقدم می شود و گاهی متاخر و همچنین منقولست از صاحبیه و لیکن متعینست نزد ایشان متقدم و متاخر نمی شود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول می شود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان وجواب داده است ابو حنیفه از ادوکه که دلالت دارند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان یا آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن حبسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند بر نزد کسیکه تامل می کند طرق احادیث را و الفاظ آنها برین معنی استی گفته کاتب حروف بن مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول قریبست به تطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفاء آن آنست که تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و تقار و اعتقاد نه کنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند و بیداری شب یک سال تمام در یابد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر القدر لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت امارت است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را باب کشف از اهل البهار و البحار از او امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزه از عالم ملکوت و طریقه از قومی نقل کرده است که در ختان و در آن شب سجده کنند و بر زمین افتند و باز بنماید خود باز گردند و سجده کنند و در وی هر چیزه و بعضی در فضائل اوقات از طریق او زاعی از بعیده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن معبد و انس بن روایت نموده و در آن شب ساطع می شود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده می شود سلام و خطاب از ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور لیساکسیکه در یابد آن شب را

و مشاہدہ نکند ازین امور چیزے و رواست کہ دو کس در یکجا باشند و آن شب را هر دو در یاد بردارای یکی ازین چیزها کشف گردند دیگر یاد احسن انچه حاصل گردد و روی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خشوع و خضوع و حضور و خلاص است و این استنمای کرامت است بی شبهه و مشاہدہ خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است و بہ تحقیق وارد شدہ است در احادیث تحریر فیض و ترغیب در زندہ داشتن آن شب و مختار آنست کہ معبر احوالی اکثر تلبیہ است و اگر تمام شب احیا کند و منجم برض و ملال و احتمال در ادای فرائض و سنن مؤکدہ نگردد و غفلت و اکل است و الاہر مقدار کہ توفیق قیام یا بہ مقصود حاصل است و لیس للانسان الا لاسعی و کان سعیتہ مشکوراً و رزقاً

**الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحروا لیلة القدر فی الاو**

**من العشر الاواخر من رمضان - طلب کنید و بگوید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبہای طاق از دہ شب اخیر از**

**رمضان کہ شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ہفتم و بیست و نہم است کہ از یک ازین پنج شب بیرون**

**نخواہد بود اگر چہ بیستم است - رواہ البخاری - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال ان رجلاً من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ**

**وسلم اراد لیلة القدر فی المنام - روایت است از ابن عمر کہ گفت کہ چند مرد از یاران آن حضرت نمودہ شدہ شب**

**قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - در ہفت شب اخیر احتمال دارد کہ مراد ہفت شب اخیر باشد کہ متصل عشرین**

**اند یا ہفت شب آخر کہ متصل آخر شہر اند و این ظاہر تر است و اللہ اعلم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا**

**صلی اللہ علیہ وسلم اربے و یا کم قدر تو اطاعت - و در بعضی نسخ تو اطاعت - فی السبع الاخر - فرمودی کہ نیم دی و اتم خواب**

**شمارا کہ بہ تحقیق موافق افتادہ است در ہفت شب اخیر - فمن کان متحرراً فلیتحر فی السبع الاواخر - پس کسیکہ بہت**

**طلب کند شب قدر را پس باید کہ طلب کند او را در ہفت شب اخیر ازینجا معلوم می شود کہ روای صحیح اعتبار**

**در امور و جودیم و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد - متفق علیہ - و عن ابن**

**عباس - رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال التمسوا فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر -**

**روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت فرمود و طلب کنید او را در دہ شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر**

**را - فی تارۃ ثقی - در شب نہم کہ باقی مے ماند مراد شب بیست و نہم است - فی سابعہ ثقی - در شب ہفتم**

**کہ باقی می ماند مراد شب بیست و ہفتم است - فی خامتہ ثقی - در بیست و پنجم کہ باقی می ماند و این موافق است**

**بہ حدیث عبادہ بن الصامت کہ بیاید یا مراد بتاسعہ و سابعہ و خامسہ تسعہ و سابعہ و خمسہ چنانکہ در حدیث ابی بکر است**

**پس ترویج در او تاری است کہ واقع می شوند در نہ روز باقیمہ از عشرہ اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم**

**و بیست و ہفتم و بیست و نہم است یا در او تارے کہ واقع می شوند در ہفت روز و آن سہ شب است و دو**

**اوتار واقع در پنج روز و آن دو شب است خافہم - رواہ البخاری - و عن ابی سعید الخدری - رضی اللہ**

عند ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان - روایت است از ابی سعید که آنحضرت  
 اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان - ثم اعتکف العشر الاوسط - پستتر اعتکاف کرده شب میانه را - فی قبه  
 ترکیه - و رقیه ترکی که نوعی است از رقیه ها که خرد می باشد از نزد گفته می شود آن را به نرسی خرگاه - ثم اطلع - بفتح هاء مزه  
 و سکون طاء به تخفیف - راسه - پستتر بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه - فقال انی اعتکف العشر الاول العشر هذه الليلة  
 پستتر گفت آن حضرت بدرستی که من اعتکاف کردم عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را  
 ثم اعتکف العشر الاوسط - پستتر اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی براسه التماس این شب - ثم ایتثقیل لی انسا  
 فی العشر الاواخر - پستتر آمده شدم من یعنی آمد بر آئینده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پسین است  
 بمن کان اعتکف می - پس کسیکه بود که اعتکاف کرده بود با من به طلب این شب - فلیعتکف العشر الاواخر - پس  
 باید که اعتکاف کند ده شب آخر را تخصیص امر با اعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای  
 آنست که چون طالب و مفتش آن بودند و در نیافتند باز اعتکاف می کنند تا در یابند و آنها که طالب نیستند فارغ  
 اند به نشینند یا نشینند - فقد اریتم هذه الليلة - پس به تحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب در  
 عشره اخیر - ثم السیتها - پستتر فراموش گرد آئینده شدم آنرا - و قدر ایتنی السجدة فی ما و طین من صلیتها - و تحقیق  
 دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را - فالتسوا فی العشر الاواخر  
 پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر - و التمسوا فی کل وتر - و طلب کنید او را در هر طاق این شب که  
 بیرون ارین نیست - قال - گفت راوے - فطرت البهار تلك الليلة - پس بارید آسمان در آن شب - و کان  
 المسجد علی عریش - و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان و عریش یعنی عین جمله و کسر را در شین عجمه خانه که از  
 شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاکهای سازند و عریش هر چیزیکه در سایه آن نشینند سقف مسجد در  
 زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت خراباد - فو کف السجدة - پس چکید سقف مسجد دو کف چکیدن  
 سقف خانه از باران فبصرت عینی رسول الله - پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم و علی جبهته  
 اثر الماء و الطین - و حال آنکه بر پیشانی آن حضرت اثر آب و گل بود - من سجدة احدى و عشرین - در صبح تاسع نیست  
 و یکم این روایت ثبت است که شب قدر نیست و یکم باشد - مصنف علیه فی المعنی و اللفظ السليم - این حدیث متفق علیه است  
 در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ در مسلم راست - الی قوله - تا قول وی که این است فقیل لی  
 انما فی العشر الاواخر و الباکی للبخاری - و لفظ باقی حدیث مرغباری راست و این در روایت ابی سعید خدری بود -  
 و فی روایت عبد الله بن انیس یضم هزه و فتح لون و سکون تخانیه که صحابی الفزاری بزرگ است - قال - گفته است  
 ليلة ثلث و عشرين - صبح شب بیست و سوم - و عن زرارة بن عیسى و عن یزید بن اسلم - و عن یزید بن اسلم - یضم هزه



و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقله است که جمالیست را در یافته و شصت سال در جمالیست گذرانیده و شصت سال را  
و عرو صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر علمای قرارت بوده از اصحاب  
عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت می پرسید و ابی بن کعب بوی میگفت ای  
زر تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه پرسی مرا اذان - قال سالت ابی بن کعب نقلت ان ک  
عبد الله بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو ابی بن مسعود می گوید - من لقم الحبوب لک  
لیلة القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را - فقال - پس گفت ابی بن کعب مدحه الله ربک  
کند ابی بن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یسکل الناس یخجوا بهما بن مسعود غرض وی ازین گفتن آنست که  
اعتماد نه کنند مردم که چون شب قدر را در یابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند و باقی سال با رام و آسایش  
بگذرانند و جهد و جهد در عمل نه نمایند - اما انه قد علم انما فی رمضان - آگاه باش بدینیکه ابی بن مسعود تحقیق دانسته است  
که شب قدر در رمضان است - و انما فی الشهر الاواخر - و تحقیق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است - و انما فی لیلة  
سبع و عشرين - و به تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است - ثم حلف لایستقی - بستر سوگند خورد و ابی  
بن کعب در حالتی که اشتیاقی کند یعنی انشاء الله بنیکوید و جرم میکند که - انما لیلة سبع و عشرين - که شب قدر شب بیست  
و هفتم است ز برین جیش میگوید که - فقلت - پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای نمی لقول ذلک - به چه چیز و بکدام  
دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا المنذر کینت ابی بن کعب است - قال بالعلامة التي اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم -  
گفت به نشانی که خبر داده است ما را آنحضرت - او بالآیة - مشک راویت که بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو یک معنی است  
انما تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مراد را -  
رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و ازینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشانی  
گفت نه نبص و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عرضی الله عنه خواند اصحاب رسول  
الله صلى الله عليه وسلم را و برید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابی بن کعب  
مرعرا که من میدانم یا گمان می برم که آن شب هفتم است که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت  
عمر از کجا دانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و هر میگردد  
در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجد میکند بر هفت و طواف  
را و ذکر کرد و جوار را هم چیزهاست دیگر را که هفت اندیس گفت عمر به تحقیق در یافتی تو چیزی را که مادر یافته ام  
و بعضی از فضل گفته اند که خداست تعالی ذکر کرد و لفظ لیلة القدر را در سورة انا انزلناه در سه جا و این نه  
حرف است مجموع آن بیست و هفت حرف است و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه

و آنچه کس را یقین حاصل نیست در آن و اگر آن حضرت را بود اذن کرده شد به تسبیح مرصع را و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شد او را وی نیز منوع بود از اظهار آن بحجت حکمتی که در اخفای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که دی بر سید رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو سوگند داد و مرا آن حضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت را پس فرمود اگر اذن می کرد مرا خدای تعالی که خبر میدهم بدان خبر میدادم شمارا اگر گویند پس سوگند خود را ابی بن کعب بنی استنناد جزم کردن وی بدان چه بود و جالبش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر علی بن ظن و سوگند خوردن بر علی بن ظن جائز است و بواسطه نیست بر آن پنجمین هر که گفته است نجلیه ظن و اجتهاد گفته و المجتهد بخلی یعیب و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجهد فی العشر الاواخر الا یجهد فی غیره - گفت عائشه بود آن حضرت که کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشره اواخر رمضان از پنجم می نمود در غیر عشره اواخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر شد میز به - بود آن حضرت چون می درآمد به رمضان حکم می بست از او خود را کنایت است از اجتهاد و در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان - و ایسی لیکه - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را در شب احیاء لیل که می گویند و معنی دارد و یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و تازگی و سه در عبادت کردن است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً به عبادت و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد - و الا یقظ الهمه - و بیداری گردانیدن اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سادت دریافت شب قدر و خود را نماند متحقق علی -

**الفصل الثاني عن عائشة** - رضی الله عنها قالت قلت - گفت عائشه گفتم - یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلة القدر ما قول فیها - خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب است شب قدر و در یابم آن را چه گویم از ذکر و عبادان شب قال قولي - گفت آن حضرت بگو این دعا را اللهم انک عفو کبیر العفو فاعف عني - خداوند ابد استیکه و عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول التمسوا - روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب کنید از منی لیلة القدر را - فی تسع یقین اذ فی سبع یقین اذ فی خمس یقین - و در شب که باقی میانند که چهار شب است یا در نهفت شبی که باقی می مانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میانند و آن در شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم - او ثلث اواخر لیلة - یا بگوید در سه شب که باقی میانند که شب بیست و نهم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و دیده سستی اجر میگردد و بعضی گفت اندک فی تسع یقین محو است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محو است بر بیست و ششم و ثلاث

برسید و آنرا خلیل بر میب و منم بعضی گفته اند هر سال فتنه بر - رواه الترمذی - و عن ابن عمر - قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ليلة القدر - گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر - فقال هي في كل رمضان - پس گفت آنحضرت آن شب در كل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر مضافی ر و ن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بشبهه او آخر نیست کذا قال طیبی - رواه ابو داود و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود و روایت کرده است از اسفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است - موقوف علی ابن عمر - موقوف بر ابن عمر و منع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم - و عن عبد الله بن انیس قال قلت - گفتم من - یا رسول الله ان لی بادیة اكون فیها - بدرستی که مرا بادیة ایست که میباشم در آن سو انا اصلي فیها - و من نماز میگذارم در آن بادیة - بحمد الله فمرنی بلیلة انزل لها الی هذا المسجد - پس مرا نیکو بیتی که فرود آیم در آن شب به سوی این مسجد اشارت کرد به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم گو یا قصد وی طلب شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلة ثلث و عشرين - فرود آ می شب بیست و سوم - میل لایله کیف کان ابوک یصنع - گفته شد هر سپهر او را چگونه بود که میکرد و پدر تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر - گفت سپهر وی بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گذارد نماز عصر - فلما خرج منه لحاجة - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که مسانی باعث کاف باشد و در بعضی اصول - الا الحاجة - یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجدوا بته علی باب المسجد - پس چون می گذارد صبح را می یافت چار پاسه خود را بر در مسجد - فجلس علیها - پس می نشست بر دوابه - فلیحی بادیة - و می پیوست بادیة خود را - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ليخبرنا بلبيلة القدر - گفت  
عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه در وقتیکه نموند بوسه لبيلة القدر تا خبر دهد ما را بلبيلة القدر  
فتلاحي رجلان من المسلمين - پس نزاع نمودند و خصومت کردند بیک دیگر در دوز مسلمانان فتقال پس گفت  
آن حضرت - فرقت لاجرم لبيلة القدر - بیرون آمدم تا خبر دهم شما را به شب قدر که کدام شب است - فتلاحي -  
پس نزاع کردند - فلان و فلان فرقت - پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین آن  
بسوی من نزاع آنها از اینجا معلوم می شود که نزاع و خصومت بیک دیگر شنیع است و بسبب حرمان از برکات  
و حرمت و غالباً نزاع ایشان مجاز بود یا متجاوز حد اعتدال - و عسی ان یکون خیر الکم - و نزدیک است  
که باشد که این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر شما را که بسبب جدوجهد و تکلفات  
و عبادت گردد - فالتمسوا فی التماسه و السالجه و الخاسته - پس طالب کنید آنرا در عسیت و نعم و عسیت و نعم

و بیست و پنجیم ازینجا معلوم می شود که آن شب که نموده بودند مترود بود میان امین سه شب یا ترید میان این سه شب بقلیہ ظن کرد و الله اعلم۔ رواہ البخاری و عن النسائی قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اذا کان لیلۃ القدر نزل جبریل فی کلبیۃ من الملائکۃ۔ چون می باشد شب قدر فردی آید جبریل در جماعت از فرشتگان و کلبیہم و فتح جماعت۔ لصلون علی کل عبد قائم او قاعد یدکر الله۔ و عامی کنند و استغفار می نمایند و درودی فرستند بہ ہر بندہ کہ ایستاده است یا نشسته کہ یای کند مرخدار اغزوجل۔ فاذا کان یوم عیدہم۔ پس وقتیکہ باشد روز عید مسلمان یعنی یوم فطرہم۔ یعنی روز فطر ایشان۔ با ہی الله ہم ملائکۃ۔ مغفرت می کند خدای تعالی دے نازد بہ بندگان خود فرشتگان خود را کہ طعنہ میزدند بر ایشان بعتسیان فیقول۔ پس میگود۔ یا ملائکتی ما جزا را اجیرونی علم۔ ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری کہ تمام کند عمل خود را۔ قالوا ربنا جزا ہذا ان یوفی اجرہ۔ گویند فرشتگان ای پروردگار این است پاداش او کہ تمام داده شود اجرت وی۔ فقال ملائکتی عکیدوا لانی تضو افیضتہ علیکم۔ پس ی گوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و دہان من گذاردند طاعت مرا کہ فرض گردانیدم بر ایشان کہ روزہ رمضان است۔ ثم خرجوا لیحجون الی الدعار۔ پستہ بیرون آمدند و در حالی کہ ہر میدارند آواز خود را بدعا لیحجون کبیر عین و فتح آن۔ و عزنی و جلالی و کرمی و علوی و ارفع مکانی۔ سو گند بقلیہ و قدرت و بزرگی وجود و بلندی قدر و بلندی مرتبہ من۔ لا جہتم۔ ہر آنکہ اجابت میکنم و قبول میکنم دعای ایشان را۔ فیقول ارجو القدر غفرت لکم۔ پس میگود خدای تعالی برگردیدہ تحقیق آمرزیدم مرتہا را۔ و بدست سبب کلم حسنات۔ و بتبدیل میکنم بدیہای شمارا بہ نیکیہای یعنی بدیہارای ارزم و نحو میکنم آثار گناہان را و نیکیہا را بے پذیریم و ثابت میگردد انوار طاعات را یا بتبدیل میکنم ملکہ بصییت را از نفس بلکہ طاعات بلکہ سہم بدل ہر بصییت طاعت و ثابت می گردد بدل عقاب ثواب را چنانکہ در حدیث آمده است کہ روز قیامت مردی را بیارند فرمان آید کہ عرض کنید بروی گناہان صغیرہ او را و منان و ارید گناہان کبیرہ او را و گفتہ سہ شود مرد او را کردی تو روز چنین و چنین پس بندہ ازار می کند گناہان صغیرہ را و منکر می شود وی ترسد از گناہان کبیرہ کہ مباد اظہار کنند پس حکم بود کہ بدہند بجای ہر بدی کہ کردہ است نیکی را پس گوید بندہ مرا گناہان بسیار است کہ نمی بینم آنہا را اینجا الحدیث۔ قال فیرجون مغفور الہم۔ گفت آن حضرت پس بر میگردد بندگان در حالیکہ آمرزیدہ شدہ است مرایشان را۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔

## باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت بازداشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجائے و لازم بودن چیزے را در دے آوردن بہ کسے و در شریع درنگ کردن در مسجد و لازم دے بر وجہ مخصوص الاعتکاف در ظاہر مذہب

حقیقه سنت مومنه است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنواقل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نه گفته اند از باب وجود آنکه یکسال نشست در سال و دیگر قضا کرد در عشره بهشت زیرا که اب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال و دیگر در عشره بهشت قضا بنود بلکه در سال و قضا بود بهجت کمال شوق و تهیاء و استعداد و حصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف کسیکه نذر کرده بدان و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشره آخر رمضان است و جز این دوم شجب است و حقیقه مرزبان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده می شود برای نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز اعتکاف ندارد دردی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند بعضی از اصحاب ماکه اعتکاف مراة در مسجد بازواج خود جائز است و همین قایل است امام احمد رحمه الله و اذن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از واج مطهره را دلیل است بر آن و منع بهجت مصلحتی دیگر بود و چنانکه بسیار بعد از آن امام ابو حنیفه و امام محمد تخصیص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که مومنه تر از آن است نگردد و باعث خروج پنج وقت نه شود یا امکان احترام از آن در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت کرده نشود در وی خمس صلوات و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در جادو که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد پس بدانکه اکثر مذمت اعتکاف را حدیث معین نه اگر نیست مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که حبسیت نزد بعضی اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور مسجد نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تحقیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس عام اگر نکند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و مثله اشتراط صوم آن است که چون نیت اعتکاف شجب کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

**الفصل الاول - عن عائشة** - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحکف الشتر الا و احسره من رمضان حتی توفاه الله - گفت عائشه بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در شب آخر از رمضان تا آنکه میرفتند او را خدا و این بعد از آن که در عشر اول و او سنان شست و شب قدر را در نیافت و بارے نمودند که شب قدر در عشر او آخر است چنانکه در باب سابق گذشت - ثم اعتکف از واجه من لوجه - پیرمکف شدند از وج منظره آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت - مگر چنانکه مذکور شد - متفق علیه - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جو او ترین یا جید ترین مردم به نیکی و جميع اوقات - و کان اجود ما یكون فی رمضان - و بود جو او تر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات بغل خیر - کان جبریل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبریل که ملاقات می کرد آن حضرت را در هر شب در رمضان یعرض علیه النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن - عرض میکرد بر جبریل آن حضرت قرآن را و میخواند و می گوید اینها بروی تافذ القیبه جبریل کان اجود بحیر من الریح المرسلة - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبریل بودی صلی اللہ علیہ وسلم چو او تر و جید تر و تیز تر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارت بقول حق سبحانه - و هو الذی یسل الریح بشر این یدی رحمة پس باد بر انگیزد و حساب را و فرو می آید بان اسطار و پیدا میشود وی از رزاق و برکات همچنین وجود شریف باعشف و منشا خیرات و مبرات و برکات بود و خصوصاً در این اوقات و در حدیث اشارت است بآنکه آدمی را در اوقات فاضله صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید که مشغول شود و آن این حدیث در اعتکاف حکایت آنست که آن حضرت در رمضان متکف می بود - متفق علیه - وعن ابی هریره - قال کان یعرض علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبریل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبریل چنانکه مدلول حدیث اول است و میان عرض جبریل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبریل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از آنکه آنحضرت عرض میکرد بر جبریل چنانکه در سماع از شیخ و قرارت بردے میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و دارد شده است که هر دو بخوانند قرآن را بطریق مدرست چنانکه حافظان بیک دیگر بطریق دور بخوانند - فعرض علیه مرتین فی العام الذی فیض فی - پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت و بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی - و کان یحکف کل عام عشره و بود آن حضرت که اعتکاف می کرد هر سالی یک عشر فاعتکف عشرين - پس اعتکاف کرد آنحضرت دویست و عشرين معنی نسبت نیز خوانده اند تا آنکه هر دو عبارت یک است - فی العام الذی فیض فی - در سالی که قبض کرده شد آنحضرت

از جهت کمال شوق و تمیها و استعداد وصول درگاه بعیت و عده وصل چون شود نزدیک - آتش شوق تیز تر گردد -  
 روایه بخاری و عن عائشه - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اعتکف ادلی الی راسه و هو فی المسجد  
 گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف می کرد نزدیک من میگذاشید سر مبارک خود را و حال آنکه من در مسجد  
 می بود - فارجله - پس شانه می کردم من آن حضرت را از جلی نشاند کردن و من سر فرو بستن از اینجا معلوم شد که باکی  
 نیست بر آوردن متکلف سر خود را از مسجد - و کان لا یدخل البیت الا کاحیة الانسان - و بود آن حضرت که بر  
 منی آمد از مسجد مگر براس حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد  
 جنابت و همچنین براسی نازجه اما غسل جمعه روایتی صحیح در آن از اصول منی یا بجز آنکه در شرح آورده است که بزرگ  
 می آمد براسی غسل فرض باشد یا نفل متفق علیه - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان عمر سال النبی را دست است از  
 ابن عمر که عمر پیر سید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نذرت فی الکجاہلیۃ ان اعتکف لیلۃ فی المسجد الحرام -  
 گفت عمر بزرگم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم بهشتی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک - گفت  
 آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی - متفق علیه - و باین حدیث استدلال کرده شافعی و  
 احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر  
 منی کردی و فای این نذر جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف  
 کنم روزی پس روایتی که در روز لیل واقع شده است شب بار و زمراد است چنانکه از یوم روز باشد و روایت  
 و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه  
 است که بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صحیح است در اکثر اصوم و در اعتکاف

**الفصل الثانی عن انس** - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان - گفت انس  
 بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان - فلم یکتف عاما - پس اعتکاف نکرد یکسال - فلما کان العام لقتل  
 اعتکف عشرين - پس وقتیکه شد سال آینده اعتکاف کرد ده شب و قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است لیکن  
 قضای سنت مؤکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوٰۃ گذشت - روایه الترمذی  
 و روایه ابو داود و ابن ماجه عن ابی بن کعب - و عن عائشه رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر - بود آنحضرت وقتیکه میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را - ثم دخل فاعتکف  
 بپتري در آمد در جاسی اعتکاف خود - روایه ابو داود و ابن ماجه - و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز  
 روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سه نیز روایت کرده مگر لا و استدلال کرده بانجید یث کسیکه قائل است که اعتکاف  
 اعتکاف از ادل نهاده عشره اخیره کند و باین قائل است ادناعی و ثوری و سیف و در یک قول و ابو حنیفه و مالک

و شافعی و احمد رحم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را محل این حدیث آن می دارند که آنحضرت شب در مسجدی درآمد چون نماز صبح می گذارد در حجره کمی ساختند برای و سعی درآمد و منقطع میشد از غسل و منفرد می گشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حجره مانند آن برای اعتکاف او می ساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تنگی و انفراد وقت صبح - و عتقها - قالت کان یعنی علی تقدیر و سلم میبود المریض و مہوس معتکف - و ہم از عایشہ خبر دایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را در حال آنکه آنحضرت معتکف بود - فیرکما ہو - پس میگذاشت آنحضرت گذشتنی مثل مہینگی که وی بران بود - فلا یرج - پس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد در همان گذشتن و میرفت وی پرسید و توجع اقامت و میل از راه بجائی - بیال عنه - می پرسید از حال بیمار این میان عیادت است طبی گفته که نزد امّہ اربعہ آن است که چون بیرون آمد معتکف بر اسے قضای حاجت و اتفاق افتد اورا عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمی شود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده بایند باطل گردد و حسن و تخفی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتمی - رداہ ابو داود و عتقها قالت اسنتہ علی المعتکف ان لا یعود مریضیا ولا یشہد جنازہ - و ہم از عایشہ آمده است که گفت سنت بر معتکف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد - ولا یس المرأة ولا یناشرها - و مساس نکند زن را و مباشرت نکند اورا مس سودن بدست و مباشرت نیز مہین معنی است و بشیرہ نزد پوست مردم و گفته اند که مراد مس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایہ گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل می گردد اعتکاف و سے زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوسه روزه و اگر انزال نکند فاسد نمی گردد اگر چه حرام است - ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه - و بیرون نیاید معتکف بر اسے حاجتی و کار سے اگر بر اسے حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی - ولا اعتکاف الا بصوم - و روانیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حقیقہ است در اکثر اصحاح صوم در اعتکاف - ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع - و روانیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع اینجا مسجد جامع است یا بیان افضل و ادلی است والله اعلم رداہ ابو داود

الفصل الثالث - عن ابن عمر رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان اذا اعتکف طرح له فراشه ابن عمر روایت می کنند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف می کرد و انداخته می شد برای وی بساط و سے که در آن می انداخت - و یوضع له سریرہ - و نموده می شد برای آنحضرت تخت وی یعنی چهار یا پانزوی که بران می



دچار پایہ راعیان سر پر میگویند و در بعضی نسخ اولیٰ وضع بکلمہ او۔ در ارباب طوائف التوبہ۔ انداختہ می شد فراش و سر پر روی پس پائشیں ستون مسجد کہ آن را اسطوانۃ توبہ میگویند کہ الوسابیۃ الضاری خود را بران بر بستہ بود تا توبہ او قبول افتاد و قصہ آن در کتب سیر و احادیث منسوخ و مذکور است و اسطوانۃ بضم ہزہ و سکون سین بمعنی ستون است۔ رواہ ابن ماجہ و عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فی المتکلف۔ روایت از ابن عباس کہ آنحضرت گفت در حق متکلف۔ ہو لیکنک الذلوب۔ متکلف منع کرده میشود و باز داشته می شود از گناہان۔ و یحضرے کہ من احسنات کمال احسنات کلہا۔ و جزا داده می شود و متکلف را از حسنات عبادات کہ فوت می شود او را بہ سبب اعتکاف مثل عبادت مریض و نماز جنازہ و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات ہمہ و یحیرے برایتی روایت کردہ انداز اجرا۔ رواہ ابن ماجہ۔

## کتاب فضائل قرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرأت یا از قرآن کہ بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و منی و وعد و وعید و سوره آیات جمع شدہ و بیکدیگر منظم گشتہ و صاحب صلاح و قاموس اورا در قرأت آورده اند نہ در قرآن و ہوا الظاہر۔

الفصل الاول۔ عن عثمان۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیرکم من تعلم القرآن و علمہ بہترین شما کسی است کہ آموخت قرآن را و آموزایند آن را و گفتہ اند کہ مراد آنست کہ از جملہ بہترین است زیرا کہ خیریت در غیر مسلم و تعلم نیز وارو شدہ است و نودے در فتاویٰ خود گفتہ است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کردہ پس تعلم وی و تعلم فقہ برابر است و در زیادہ بروا جب فقہ افضل است از آن و پوشیدہ مانند کہ این بر تقدیری است کہ مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقہ نیز از لوازم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقہ ہمین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لہذا در باب امامت قرأ صحابہ را اعلم ایشان داشتہ اند و بر سر ذہاب تجارت۔ و عن عقبہ بن عامر۔ صحابی است کہ احوال او در مواضع نوشته شدہ است۔ قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخن فی الصفۃ۔ گفت بیرون آمد آن حضرت و مادر صفہ بودیم بضم صاد و تشدید قاف را در صفہ مسجد است و آن موطنی بود کہ سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفتہ اند کہ آن مسجد قدیم بود کہ قبلہ آن بجانہ بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبلہ او را ہما بجا گذاشتند و فقرائے صحابہ کہ ایشان را اصحاب صفہ نے گفتند در آنجا میبوندند۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اکیم حجب ان یغدو کل یوم الی بطحان۔ کہ ام کی از شما دوست می دارد کہ با مداد کند ہر روز بہ سوے بطحان بضم با و سکون طاء مملہ۔ و الا یحقیق۔ یا بسوے عقیق شک راوے است نام و در موضع است بمکہ کہ آنجا بازار بود و شتران در وی فروختہ میشد فیانی با حقین کو ما دین۔ پس

بیار دو نایقه بزرگ کوهان را بفتح کات و سکون و او نایقه بزرگ کوهان یعنی غیر انهم و لا قطع رحم - بی ارتکاب محصیت  
 مثل سدره و غنصب و بی بریدن قرابت که واجب است پیوند بدان این تخصیص بعقیم است که از اشد انواع  
 محصیت است - قلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نحب ذلک همه ما دوست می داریم آنرا و در دایمی محب  
 بتجانیه - قال - گفت آن حضرت افلا تغیدوا حدکم الی السجده - آیا پس با ما و نمی کنید یکی از شما به سوسه مسجد  
 فیعلم - پس تعلیم کند و بداند - اولیقرآیتین من کتاب الله - یا بخواند دو آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ  
 فیعلم به تخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او براسه شک یا تنویع است - خیر له من نافعین این تعلیم دو آیت و خواندن  
 آن بهتر است مراد از او نایقه - و ثلث خیر له من ثلث - و سه آیت بهتر است مراد از سه نایقه - و اربع خیر له  
 من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار نایقه - و من اعداوهن من الابل - همچنین اینها بهتر اند از اعداد خود از  
 شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ابل اسم جنس است شامل ز ماده و زرجل  
 گویند و ماده را نایقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را جل و زن را امراه گویند اگر گویند که آتی از  
 قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها تفضیل نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند  
 جوابش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مریدین بهتر است از آنچه خفت و مشقت می کشند  
 در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص گردانند نایقه کوهان از جهت  
 بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آن است که تعلیم قرآن و اشتغال با مریدین در امر معاش نیز نافع و  
 موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیا است بکم و من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً  
 من حیث لا یحتسب و در امر معاد خود چه گویند که مقام دنیا دانیها در جنب او محدود متلاشی است فافهم و بالله  
 التوفیق - رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایها حکم  
 اذا رجع الی اهلک ان یکذبه ثلث خلقات عظاما سمانا - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید که از شما چون  
 باز گردد به سوسه اهل خانه خود که بیاید و در سه نایقه آبلستن بزرگ فربه و خلقات جمع خلف بفتح خای مجمر  
 و کسر لام نایقه آبلستن - قلنا نعم - گفتیم ما آری دوست می داریم آنرا - قال - گفت آن حضرت و ثلث آیات یقرهن  
 احدکم فی صلوته خیر له من ثلث خلقات عظاما سمانا - پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مراد از  
 از سه نایقه آبلستن بزرگ فربه و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و عن عائشه -  
 رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة - زیرک و نیکو در بیاننده و او بتنا و در قرآن بحفظ و تجوید  
 با ملائکه و انبیاست که بزرگانند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است  
 و سفره جمع مسافر یعنی کاتب مشتق از سفر یعنی کتاب یا معنی سفیر مشتق از سفارت یعنی میانی شدن و مراد

ملائکہ اندکہ امتساح می کنند کتب سادہ را از لوح محفوظ و میانی می شوند میان خدا و رسل وی یا انبیا اندکہ امتساح بنمایند  
و حی رود سفیر اند میان خدا و است یا مراد اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندکہ اول امتساح قرآن ایشان  
کردند یا فرشتگان کہ اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و برہ جمع بارئین بنیکو کار۔ و الذی یقرء القرآن و یستمع  
فہی و ہر علیہ شاق کہ اجران۔ و آن کسیکہ بخواند قرآن را و در میان خود بخواند آن قرآن و خوب نیرد زبان او  
در آن و نیز بخواند زبان را و خواندن قرآن بروی و شوارست مراد او اجرست کی اجر قسارت دوم مشقت  
اگرچہ ما ہر فصل و اکمل است اما از خفیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجر ثابت است مقصود بی تشبیت  
طالب است بر مشقت و ریاضت فافہم متفق علیہ۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم لا حسد الا علی شئین۔ نیست جای رشک بردن مگر برد کس۔ رجل آتاه اللہ القرآن۔ یکی مردی کہ دادہ است  
او را خدا می تعالی قرآن را۔ فہو یقوم بہ آتار اللیل و آتار النہار۔ پس آن مرد بر منجز و بقرآن و بخواند آن را در  
ساعات شب و ساعات روز۔ و رجل آتاه اللہ لافہو یفقی منہ آتار اللیل و آتار النہار۔ ووم مردی کہ دادہ  
است او را خدا می تعالی مالی پس آن مرد انفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز۔ متفق علیہ۔  
و در کتاب العلم مثل این حدیث و فضیلت علم گذشت و تحقیق مال ہر دو یکی است چہ علم قرآن است و علوم احکام  
ہم مستفاد ازوست لیکن اینجا بہین فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کردہ و آن نیز مفید علم است فافہم۔ و عن  
ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن مثل  
الاربعہ حصہ و حال مسلمانی کہ بخواند قرآن را ہجڑ حال اترچہ است بضم ہزہ و سکون تا دضم را و تشدیدیم و اترجہ بی  
و ترنجمہ و ترنج نیز می گویند و ترنجمہ در روایت نیز آمدہ میوہ مرذنی است کہ جامع است میان طیب طعم و طیب رائحہ  
چنانچہ فرمود۔ ریحھا طیبہ و طعمھا طیب۔ بوسے وی خوش و مزہ و سے خوش است و همچنین مؤمن کہ بخواند قرآن را  
لذت بگیرد و از آن و نکس میگرد و از وسے اشوہ الفار قدس و وصول سے یا بد بد بگران۔ و مثل المؤمن  
الذی لا یقرء القرآن مثل النمرۃ لارح لھا و طعمھا حلو۔ و حال مسلمانی کہ نمی خواند قرآن را ہجڑ حال خرام است  
کہ نیست بوسے مراد را و مزہ و سے شیرین است۔ و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الخنظلہ لیس لھا ریح طعمھا  
مر۔ و حال منافقی کہ نمی خواند قرآن را ہجڑ خلل است کہ نیست مراد را بوسے و مزہ وی تلخ است۔ و مثل المنافق الذی  
یقرء القرآن مثل الریحانہ ریحھا طیب و طعمھا مر و حال منافقی کہ نمی خواند قرآن را ہجڑ حال ریحان است کہ بوسے  
اے خوش است و مزہ و سے تلخ است۔ متفق علیہ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمدہ است۔ المؤمن  
الذی یقرء القرآن مثل بہ کالترجۃ المؤمن الذی لا یقرء القرآن مثل بہ کالتمر۔ درین روایت و مثل  
بہ رباوت کردہ و در روایت اولی الکفای بعنوان مؤمن نمود کہ مستلزم عمل است و احتمال دارد کہ طعم کنایت

از اعتقادے که مومن در دل دارد داشته باشد. وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یرفع بهذا الکتاب اقواما و یضیع به اخرین. بدرستی که خداے تعالی بلند مرتبہ می گرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آوردند بوسے عمل کردند بدان و تلاوت می کنند از ادخال صبی و زن در آن و پست می گرداند بوسے گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند. رواة سلم. وعن ابی سعید الخدری ان انسید بنظم حمزة و فتح سین مملہ بن حنظلہ بن جهم حار مملہ و فتح ضا و حمزة صحابی انصاری است از نقیابی انصار کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز کرد و بروی و دفن کرده شد به بقیع مات سنه عشرين و قيل احدی و عشرين. قال گفت. بنیامه یقیر من البلیل سورة البقرة. و رنای آنکه وی میخواند در شب سورة لقرا. و فرسه مملوطة عنده. و اسب و سے بسته شده بود نزد و سے. و اوجالت الفرس. ناگاه جمید اسب فی الصراح جولان گرد بر آمدن. شکست. پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را. شکست پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان. فقر. پس باز خواند اسید. فجالت. پس باز جولان کرد اسب شکست شکست. پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب. ثم قرا بینه خواند. فجالت الفرس پس جولان کرد اسب سه بار چنین واقع شده. فالتصرت. پس برگشت اسید از قرارت و گذاشت قرارت را. و کان اینی یحیی فریامنها. و بود پس اسید که ناشی می بود نزدیک باسب. فاشفق ان یقصیه. پس ترسید اسید که برسد اسب پیرش را و آزار رساند او را. و لما اخره رفع راسه الی السماء. و چون پس انداخت اسید پیر او دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان. فاذا مثل الظلۃ پس ناگاه چیز بایدید مانند سایبان فیها امثال المصابیح. و در آن غلہ امثال چیزهاست مانند چراغها. فلما اصبح حدث البی. پس چون صبح کرد ابن حنظلہ خبر کرد پیغمبر را. صلی اللہ علیہ وسلم فقال. پس گفت آن حضرت مکرر دو بار. اقرایا ابن حنظلہ اقرایا ابن حنظلہ بخوان ای پسر حنظلہ و مراد دوام و استمرار بر قرارت. قال. گفت اسید بن حنظلہ بخت اعتذار از انصراف و گذاشتن قرارت. فاشفق. پس ترسیدم من. یا رسول اللہ. و در نسخہ اشفقت بی فاء. ان قلا یحیی از آنکه پامال کند اسب یحیی را. و کان منها قریبا. و بود یحیی از اسب نزدیک. فالتصرت الیه پس گشتم لبوس یحیی. و رقت راسی الی السماء. و برداشتم سر خود را به سوی آسمان. فاذا مثل الظلۃ فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در و سے مانند چراغهاست. فخرجت حتی لا اریها. پس بیرون آمدم من از جاسے خود تا آنکه نمی بینم من آنها را. قال. گفت آنحضرت و نداری ما واک. وی در یابی که صیت آنچه می بینی مانند غلہ و مصابیح. قال لا. گفت اسید در نمی یابم که صیت آن. قال. گفت آنحضرت. تلك لعلک و انت لبصوتک آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی و لو قرأت لاصحت لفظ الناس الیه. و اگر

میخواندی بام شب ہر آنچہ صبح می کردند آن فرشتگان در حالی کہ نظری کردند مردم بسوے آنها و ہم می ویدند  
 لا تتواری منهم۔ پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان۔ متفق علیہ واللفظ للنجاری و فی مسلم۔ و در صحیح  
 مسلم واقع شدہ است لفظ۔ عرجت فی الجو۔ بالا رفت آن ظلمہ در ہوا میان آسمان و زمین چون فتح جیم و تشدید و او  
 میان آسمان و زمین و کشادگی داد۔ بدل فرج جت علی صیغۃ التکلم بجای لفظ فرج جت بصیغۃ التکلم کہ در روایت  
 اولی واقع شدہ است۔ وعن البراء۔ قال کان رجل یقر سورۃ الکہف۔ و گفت برادر بن عازب کہ از  
 مشاہیر صحابہ است بود مرؤے کہ می خواند سورۃ کہف را۔ والی جانبہ حصان۔ و در پہلوی وے ایسی بود و چون  
 بکمر حار مہلہ نراصل۔ مربوط بشیطین۔ بستہ شدہ بود آن اسب بدور سن شطن بشین سجد و ملائے مہلہ ہر دو  
 مفتوح رسن یا رسن در از را گوئید۔ متعشۃ سحابہ۔ پس پوشیدہ آن اسب را و آمد بر بالائے وی ابر۔ فجلت تذو و تذو  
 پس گشت آن ابر کہ نزدیک شدہ می آید و می آید۔ و جعل فرس متفر۔ و گشت اسب وے کہ می گریزد و متفر بتا و یا  
 ہر دو روایت ست و فرس مذکور و مؤث ہر دو آید ظلاً صبح اتی البنی۔ پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک کہ۔ پس ذکر کرد آن واقعہ را بر اے آن حضرت۔ فقال تلک السکینۃ پس گفت  
 آن حضرت کہ آن سکینۃ است۔ منزلت بالقرآن۔ کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سکینۃ بمعنی آرامش و تسکین  
 و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل گردہ بوسے آرام و سکون و صفائے قلب و بر خظمت نفسانیت و فرود آوردن  
 رحمانیت و حضور ذوق و غنیمت و گاہے صورت گیر و بصورت ابرو مانند آن و کلام در وے و فصل اول  
 از کتاب العلم زیادہ برین گذشتہ است فقہر۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید بن علی۔ بضم م و فتح عین  
 و تشدید لام صحابی انصاری مدنی ست۔ قال کنت اصلی فی المسجد۔ گفت بودم من کہ نمازی کردم در مسجد  
 فدعانی الینی۔ پس خواند مرا پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فلم اجبہ حتی صلیت۔ پس جواب ندادم من آنحضرت  
 را تا آنکہ نماز گزاردم۔ ثم اقیمت۔ پستہ آمدم نزد آن حضرت بعد از تمام کردن نماز۔ فقلت۔ پس گفتم بے قصد اعتذار  
 ندادم جواب۔ یا رسول اللہ الی کنت اصلی۔ بدستیکہ من بودم کہ نماز میکردم باین سبب جواب ندادم۔ قال  
 گفت آنحضرت۔ الم یقل اللہ۔ آیا نگفتہ است خدای تعالی۔ اتخیبو اللہ و للرسول اذادعاکم۔ پاسخ دهید مر خدا را  
 و للرسول را و قتیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق ست و طاعت  
 او طاعت حق۔ ثم قال۔ پستہ گفت آن حضرت۔ الا اعلمک اعظم سورۃ فی القرآن۔ آیا تعلیم کنم و ندانم را  
 بزرگترین سورۃ کہ در قرآن ست۔ قبل ان تخرج من المسجد۔ پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد۔ فاخذ بیدے  
 پس گرفت دست مرا۔ فلما اردنا ان نخرج۔ پس نہگامی کہ خواستیم کہ بیرون آییم۔ قلت۔ گفتم یا رسول اللہ  
 انک قلت لا اعلمک اعظم سورۃ من القرآن۔ بدستیکہ تو گفتی کہ ہر آنکہ بدانم بزرگتر سورۃ از قرآن

قال۔ گفت آن حضرت اعظم سوره از قرآن۔ احمد لله رب العالمین ہے اسبح الثانی۔ ابن سوره سبوح مثانی ست  
والقرآن العظیم الذی اوتیتہ۔ واین سوره قرآن عظیم ست کہ داده شده است مرا اشارت ست بقول حق سبحانہ  
وتعالی ولقد آتیناک سبحان المثنی والقرآن العظیم یعنی بہ تحقیق داویم ترا ای محمد حضرت آیتہ کبر ویشوہ ودر ممتاز  
قرات وی یانتہا کردہ شدہ است بران بفتحاحت واعمال وشنا گویندہ است بر خدا بخیرے کہ وی سبحانہ اہل است  
کہ مراد بدان فاتحہ است و داویم ترا قرآن عظیم فرادبان نیز فاتحہ است و مبالغہ فرمود کہ قرآن عظیم ہمین ست  
وجز و اعظم قرآن ست و تحقیقہ فی کتب التفسیر۔ رواہ النجاشی۔ و در حدیث ترمذی از ابی ہریرہ آمدہ است  
کہ این قصہ نسبت بآبے بن کعب ست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا  
میں تم مقابر۔ نگہ دیند خانہای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل منبرہ ہا کہ مانند مردہ در وی افتادہ باشد  
بعد آن ذکر کرد چیزے کہ افضل و نفع ست مزیت و اہل آن را کہ تلاوت قرآن ست و فرمود۔ ان الشیطان  
یغفر من البیت الذی یقر فیہ سورۃ البقرۃ۔ بدرستیکہ شیطان می گریزد از خانہ کہ خواندہ میشود در وسورۃ  
بقرہ۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی امامۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول افراد القرآن گفت  
ابو امامہ شنیدم کہ می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را۔ فانہ یاتی یوم الیمۃ شیعلا صحابہ۔ پس بدرستیکہ  
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کندہ مر تلاوت کنندگان خود را کہ ملازمت می کنند بران۔ افسردہ  
الہر ادرین۔ بخوانید دو سورۃ روشن و تابان تر و تازہ را۔ البقرۃ و سورۃ آل عمران۔ آن دو سورہ کہ ام اند سورۃ  
بقرہ سورۃ آل عمران۔ فانہما تاتیان یوم الیمۃ کاہما غامتان۔ پس بدرستیکہ آن دو سورہ می آیند  
روز قیامت گو یا کہ آن دو سورہ دو ابرند عمام ابر و در قماموس گفتہ عمام ابر سفید۔ ادغیا تیان۔ پدید بای  
تختانیہ ہر چہ سایہ کند بالاسے سر ابر و جز آن۔ او فرقان من طیر۔ یا و دعا عت از طیر اند۔ صواف۔ صفت زہ  
و فرق بکسر فاد سکون را در اصل کلمہ گویند مراد تشبیہ بیکے ازین سہ چیز ست۔ تاجان عن اصحابہا۔ در جایکہ  
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تحقیق کرد فضل سورۃ بقرہ و فرمود۔  
افرد سورۃ البقرۃ۔ بخوانید سورۃ بقرہ را۔ فان اخذہا برکتہ۔ پس بدرستیکہ گرفتن این سورۃ برکت و سبب  
مزید نعمت و سعادت ست۔ و ترکہا حسرۃ۔ و گذاشتن آن سبب درینج و پشیمانی ست۔ ولا یستطیعہا البطالۃ  
و توانائی ندارند اخذ آن را اہل بطالت و کسالت و گا ہی بطلہ ساحران فاجران نیز مراد می افتد۔ رواہ مسلم  
وعن النواص۔ یفتح لون و تشدید واد۔ بن سمان۔ یفتح سین مہلہ و کسر آن صحابی ست ساکن شام۔  
قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم الیمۃ و اہلہ۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت  
آوردہ میشود قرآن روز قیامت و اہل قرآن۔ الذین کانوا یملون بہ۔ آن کسانیکہ بودند کہ عمل میکردند با حکام

قرآن۔ مقدمہ۔ بقیم وال۔ سورۃ البقرۃ وآل عمران۔ پیشوا ی کنند قرآن بر سورۃ بقرہ و سورۃ آل عمران۔ کانہما غامتان  
گویا این دو سورہ دو ابرند۔ و ظلمات سوداوان۔ یاد و سائبان سیاہ و صیف سیاہی از جنت از دحام و تراکم و پریم  
نشستن بعضی بر بعضی است۔ بنہا شرق۔ در میان این دو سورہ فرجہ و فرق است از جنت فصل و نیز بر قسمہ و شرق  
در اہل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا یعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور قسمہ است و گاہا  
فرقان من طیر صدقات تجاجان عن صاحبہا رواہ مسلم۔ وعن ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
علیہ وسلم یا ابا المنذر۔ بضم میم و سکون فون و کسر ذال سمجہ کینیت ابی بن کعب است۔ اندری ای آیت من کتاب اللہ  
مکاک اعظم۔ می در یابی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگ تر۔ قلت۔ گفتم۔ اللہ و رسولہ اعظم۔ خدا و رسول  
خدا و انا بتر است۔ قال۔ باز گفتم آنحضرت یا ابا المنذر اندری ای آیت من کتاب اللہ مکاک اعظم قلت۔ این  
باز گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا۔ اللہ لا اله الا ہو الحی القیوم۔ یعنی آیت الکرسی۔ قال۔ گفت ابی بن کعب۔  
نقرب فی صدری۔ پس نزد آنحضرت دست بر سینہ من و در بعضی نسخ بیدہ صریحا مذکور است۔ وقال لہنیک العلم  
گفت آنحضرت گوارا باد و ترا علم۔ یا ابا المنذر۔ منج کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکہ بزرگتر آیت الکرسی است اگرچہ  
آن در یافت بقدرت و القای آنحضرت بود و ہینک نفع تحتانیہ و سکون ہا و کسر فون و در بعضی نسخ ہینک بہرہ و اصل ہین  
و ہینک تخفیف آن است۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال و کنتی رسول اللہ کنت ابو ہریرۃ وکیل گردانید مرا  
پنیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ زکوٰۃ رمضان۔ بنگاہ داشتن زکوٰۃ رمضان کہ مراد صدقہ فطر است کہ بوی رضی اللہ  
عنے سپردند تا وقت دیگر میان فرائضش کند۔ فانانی آت۔ پس آمد مرا آئینہ نبی ششمی آمد۔ تجمل یثومن الطعام۔  
پس شروع کرد آن شخص آئینہ کہ میگرفت ہر دو دست از ان طعام کہ صدقہ فطر بود۔ فاخذتہ۔ پس گرفتم من آن  
شخص را و قلت لا رنک الی رسول اللہ و گفتم ہر آئینہ بر میدارم ترا دی بوم بسوی پنیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چراغ  
خشم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال۔ پدر ستیکہ من فقیرم و بزرگون من بار عیال است و لی  
حاجۃ شدیدیہ۔ و مرا حاجتی سخت است۔ قال۔ گفت ابو ہریرہ۔ تخلیت عنہ۔ پس رہا کردم اورا۔ فاصبحت پس صبح  
کردم و نزد پنیر رفتم۔ فقال النبی پس گفت پنیر صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ ما فعل امیرک البارئۃ۔ چہ شد  
بندی شب تو۔ قلت۔ گفتم۔ یا رسول اللہ شکی حاجۃ شدیدیہ و عیالا۔ گلہ کرد حاجت سخت را و عیال را۔ فرمتمہ و  
تخلیت عنہ۔ پس مہربانی کردم اورا و رہا کردم اورا۔ قال اما نہ قد کذبک۔ گفت آنحضرت آگاہ باش کہ وی تحقیق  
دروغ گفته است بتو و قول او کہ من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم۔ و سیعود۔ و نزدیک است کہ باز آید۔  
فرقت ازہ سیعود۔ پس دانستم من کہ دے بازمی آید۔ لقول رسول اللہ از جنت گفت پنیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
انہ سیعود کہ دے بازمی آید۔ فرصدتہ۔ پس منتظر نشستم اورا۔ فجاء یثومن الطعام۔ پس آمد در حالی کہ

می گیر و طعام پیر و دو کف دست خود - خافندند - پس گرفتند اورا - فقلت لا رفعتک الی رسول اللہ - پس گفتند من ہر آنکہ می بردارم و می برم ترا بسوی رسول خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال و تخی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفتند بکہ از مدرسہ تکیہ من محتاج ام و بر من بار عیال است باز منی آیم - ترجمہ تخلیت سبیلہ فاصحت فقال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا اباہریرۃ ما فعل ابیرک الباری فقلت یا رسول اللہ شکی حاجت شد بدیدہ و عیالافترجتمہ تخلیت سبیلہ فقال ما نہ فکرت بکہ دروغ گفت در دعوی احتیاج و عیال و باز ماندم - و سید و فرزند نہ نجار بختی من الطعام فافترجتمہ فقلت لا رفعتک الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہذا آخر ثلث مرات - و این آخر سه بار است کہ می آئی - انک تزعم لا تعود ثم تعود مدرسہ تکیہ تو می گویی کہ باز منی آئی تو پستتر بازی آئی - قال - گفت - و عنی - بگذارد مرا - اعلمک کلمات شریفہ اللہ بہا تعلیم کنم ترا کلماتی کہ سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات - اذا دوت الی ذلک فاقرا آیتہ الکرسی - چون پناہ گیر و بیانی تو بسوی جامعہ خواب خود پس بخوان آیت الکرسی کہ - اللہ لا اکرہ الا ہو حتی تختم الایۃ بتاخم می کنی آیت را پس اسلمی العظیم و این را آیت الکرسی از ان گویند کہ در رؤس ذکر لفظ الکرسی است - فانک من یزال علیک من اللہ حافظ - پس مدرسہ تکیہ ہمیشہ می باشد بر تو از جناب خدا نگاہبانی - و لا یقر بک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن و انس حتی یفتح - تا آنکہ صبح میکنی - تخلیت سبیلہ - پس رہا کردم اورا و انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانی ہر برہ ام نفرمودہ بود کہ اورا رہا منی کنی و البتہ پیش مای آری پس رہا کرد اورا و میگید ابو ہریرہ فاصحت - پس صبح کردم و نزد آن حضرت آمدم - فقال لی رسول اللہ - پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ما فعل ابیرک - چه شد ابیرک تو - فقلت - گفتہم - زعم انه یلین کلماتہ یعنی کلمات شریفہ اللہ بہا - گفت کہ و سے تعلیم می کند مرا کلماتی کہ سود میدہد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات - قال - گفت آن حضرت - اما نہ قد صدق - آگاہ باش کہ دی بہ تحقیق راست گفتہ است بکہ گفتہ است از خاصیت آیت الکرسی و چنین است خاصیت این آیت کہ دی خبر داده - و ہو کذوب - و سے در سائر اعمال خود دروغ گوشت - تعلم من مخاطب منہ ثلاث لیل - میدانی تو اسے ابو ہریرہ با کہ خطاب میکنی و با کہ سخن میگوئی درین حدیث سه شب - فقلت لا - گفتہ منی دادم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطانی از شیاطین است کہ بر اسے تسبیح صدقات و اخلال بمل خیر آورده بود - رواہ البخاری - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال بینا جبریل قاعد عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم - در آشنای آنکہ جبریل عم نشسته است نزد آن حضرت - از ہنر لقیض من توفہ - ناگاہ شنید جبریل عم یا آن حضرت آوازی را از بالا سے خود نقیض بقاف و ضاد و حیرہ آواز مانند آواز کہ در و مجلس و بالان باشد و اول مناسب تر است بفتح - فرغ راسہ - پس پرداشت جبریل عم یا آن حضرت سر خود را فقال - پس گفت جبریل عسم - ہذا باب من السمات فی الیوم - این درمی ست از آسمان کشادہ شد امروز - و لم یفتح قط الا الیوم - و کشادہ نشد آن در ہرگز مگر امروز - فنزل منہ ملک - پس فردو آمد از راه آن در فرشتہ و این کلام را





و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن فریاد آن خود را در نماز که با ایشان می گذار و پس ختم میکرد و قرات را بقل  
هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهراً در آن می نماید که تمام  
قرآن که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود  
که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی بادی که تو افتتاح میکنی باین سوره و  
باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این  
سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست می دارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکروه می دارید می گذارم شما را و اول  
افضل قوم می دانستند و مکروه می داشتند که جزوے امامت کنند ایشان را فلما رجوا ذکر و اذکاب للنبی پس چون  
باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه مرثیه را صلے الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن حضرت - سلوه لای شی  
لیصنع ذلک پس سید اورا از براسے چمی کند آن را یعنی التزام سوره قل هو الله احد را - فسالوه پس پرسیدند اورا  
که براسے چمی کنی - فقال - پس گفت آن مرد ملائمتا الرحمن - از براسے آن میکنم که این سوره صفت خدای  
تعالی است - وانا احب ان اقربا - و من دوست می دارم که بخوانم اورا - فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان خبره ان  
الله یحب - خبر رسید اورا که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آن حضرت  
از وی پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه کنی آنچه امری کردند ترا یا را آن تو چه داشت ترا یا التزام این سوره در  
هر رکعت گفت بدرستی که من دوست می دارم این سوره را فرمود آن حضرت دوست داشتن تو از او آورد  
ترا و بهشت متفق علیه - وعن انس بن مالك قال - روایت است از انس که مردی گفت یا رسول  
الله انی احب هذه السورة - بدرستی که من دوست می دارم این سوره را - قل هو الله احد بیان سوره است  
قال - گفت آن حضرت - ان جک ایاها دخلک النجیة - بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را و آورد ترا در  
بهشت و متقی آن گرداند - رواه الترمذی و در دے البخاری مناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر بخاتم  
ذکر کردیم - وعن عقیمة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت الیہ - آیات  
بینی و بنی شناسی آیتها را که فرود فرستاده شده است امشب مقصود تجب تعجیب است از آن - لم یزل یقول - دیده و دیده  
نه شده است مانند این آیات هرگز در باب تو وزیر که در آن بنیاء میجوید از مکاره ظاهراً و باطن و جسمانی و روحانی  
به کمال مبالغه و توکید - قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس - آیات این است که این دو سوره متضمن  
آن است مدواة سلم - وعن عائشة رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة - بود آنحضرت  
و قیتکه می آمد به سوے جامه خواب خود هر شب - جمع کفیه ثم نفث فیہا بهم - می آورد هر دو رکعت دست خود را پستوری  
و میبرد هر دو رکعت دست نفث و نفث دم کردن مرثی آنکه از آب دهن چیزے باوے باشد و نقل و میدان

با چیزے از آب وین و نفت کمتر از فضل - تقریباً - پس بخواند آن حضرت در هر دو کت دست - قل هو اللہ احد و قل ابدوہ  
 رب الملق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمہ فاروق قرآن استقامت آن می کند که قرأت بعد از نفت باشد و ظاهر آنست  
 که برعکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفت پس بعضی میگویند که مراد به نفت ارادہ نفت است و بعضی میگویند تا اینجا  
 بعضی و دوست و بعضی میگویند تقدیم نفت بر قرأت برای مخالفت سحر لفظ است و نیز گفته اند که آن از سنن روای  
 یا کاتب است و الله اعلم - ثم مسح بها ما استطاع من جسده - پشتر مسح می کرد آن حضرت بر دو کت دست چیزے را  
 که میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست می رسید - میزد بها علی راسه و وجهه و غارے کرد بگذراستیدن  
 بر دو کت دست بر سر خود در دے مبارک خود - و اما قبل من جسده - و چیزے که پیش است از جسد شریف  
 و بعد از دے بجانب دیگر - یعنی ذلک ثلث مرات - می کرد این خواندن و در میدان و مسح کردن را سه بار  
 و هم در روایت عایشہ آمده است که آن حضرت در مرض اخیر گرفت بر دو دست عایشہ را و خواند و میسود  
 در دستهای عایشہ و امرے کرد با مرار هر دو دست دے بر جسد شریف خود و میسود علیہ و سند که حدیث ابن  
 مسعود سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد اللہ بن مسعود را که او ش این است - لما امرے رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم - و در دے ذکر عطاسه خوانیم سورة بقره است - یعنی باب المعراج الشارح - در باب معراج که نسبت  
 بدان باب و در مصابح در باب فضل القرآن مذکور است -

**الفصل الثاني - عن عبد الرحمن - ابن عوف رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثه تحت**  
**العرش يوم القيمة -** سه چیز زیر عرش آمد روز قیامت کنایت است از اخلاص این سه به مال قرب و اعتبار  
 در درگاه عزت بخشنه که ضائع نمی کند و بجا حق آنها را و اجر کسی را که محافظت می کند بران و ترک نمی کند  
 مجازات عاقلان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلطین است - القرآن - یکی از ان سه چیز قرآن است - حجج العباد -  
 که حجت میکند بنده گان را گاه حجت می کند برائے نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آزادگای بر ضرر ایشان  
 در آنچه ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی - که نظر دین - مرقرآن را ظاهر است و باطنی ظاهر آنچه هم  
 مؤمنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارت است بآنکه هر کس مطالب  
 خود را مواخذ است بقدر آنچه رسیده است علم و فهم وی بقرآن عظیم - دالامانه - دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق  
 ناس است در اموال و اعراض و دمای ایشان یا مخصوص باموال دارند که در کتب است و مبتدا در فهم از ذکر امانت  
 آن است و الا امانتی که در قول حق بجانہ لا تا عرضنا الا ما نطقه السموات و الارض اشارت بدان واقع شده شامل  
 تمامه بحکایف و احکام است - و الرحمن تعاوی الامن و سلمی - سوم رحم است آواز می دهد و فریاد میکند و رحم میگوید و اندو  
 آگاه باشد کسی که پیوندد و مراد رعایت کند حق مرا - صلوات الله - پیوندد و او را لطفت و کرم خدا و رعایت کند او را

ومن تلعن قطعہ اللہ۔ وکسیکیم ہر دمراوچونہ نہ کند در عایت کند حق مرا برادر اقامہ و غضب خدا بر اندازد اور اگر گاہ  
رحمت و نداد مخصوص بر جم کرد ایند اشارت است بغایت اہتمام و اعتنائی بوسے۔ رواہ فی الشرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ  
بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقرا و ارق۔ کہتے می شود مر صاحب قرآن را در اقامہ  
اور ایتلاوت و عمل بخوان دیر و بر درجات جنت بر قدر انچہ می خوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند  
باقی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است بر اسے اولاً فی سنت بحال او پس امر شامل مستحب صحابہ  
قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علماء و سائر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تریل کما کنت ترتل فی الدنیا۔  
و تریل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل می کردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیید خواندن  
ترتیل بخوبی سخن ہموار۔ فان منزک اب عند آخرا آیت تقرہا۔ پس بدرستی کہ منزل تو نزد آخر آیتی است کہ می خوانی از آ  
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم ان الذین لیس فی جوفہ شی من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ نیت در درون  
دے چیزے از قرآن ہچہ خانہ ویران است کہ آدمی درون دے نیت و فی الصراح جوت درون شکم ظاہر آن است  
کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر ماہیچہ زبہ الصلوٰۃ و بعضے تمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظاً و نظر آو اللہ اعلم۔  
رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول الرب۔ می گوید پروردگار ببارک و تعالی۔ من شغلہ القرآن عن ذکری و سئل۔ کسیکہ بازمی دارد  
اور قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل مام عطی السائلین۔ می دہم اور اہتر  
زیادہ تر از انچہ می دہم سوال کنندگان را ظاہر آن است کہ گفتہ شود ذکر کنندگان را و لیکن مجہین نہ گفتہ و استغفار  
بہ ذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریف زیرا کہ ذکر کریم و ثنائی وی  
در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمادہ است کسیکہ باز دارد اورا بر ذکر من از سوال من دے دہم  
اور اہتر از انچہ می دہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہر ذکر و دعا جزوے از  
قرآن است و قرآن کل الکل است و آنکہ بعضے از درویشان مریدان اینکہ مشغول می دارند تلاوت قرآن را  
چند گاہ موقوف گذارند مصلحت در دے آنست کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن در قرآن  
بطی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر زود دے آید و زود میرود و مگر  
آنکہ بہر حد ملکہ برسد و بغنا سے تمام کشد کہ لا الفانی لایردالی او صافہ و در قرآن دیدہ آئیدہ و دیر پائیدہ کہند  
و ذکر الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعہ و نیز گفتہ است کہ طالب بہ قرآن و تلاوت قرآن  
در نماز و غیر نماز بہر آرزو دے کہ درین راہ وارد برسد۔ و فضل کلام اللہ علی سائر الکلام کفضل اللہ علی خلقہ۔ و فضل

کلام خدا بر باقی کلام ہای خلق پیچہ فضل خداست غرض اسمہ بر خلق و سہ۔ رواہ الترمذی والداری و ابی ہشام  
تعب الایمان وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی  
اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ قبلہ بہ حبہ و احسنہ بعشر مثالیہا۔ کیسہ بخواند یک حرف از کتاب خدا پس  
مراود۔ ای نیکی است و مقرر است کہ ہر شکی جزا دادہ می شود بدہ مانند ادا قل این است و اکثر احدی نیست اگر گویند این  
خود در ہمہ جا و ہیکہ است فضل قرآن چیست جو آنش آنکہ بودن ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن است کہ بہ ہر جزو  
و سہ ثوابی مرتب است و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی است نہ کہ ہر بارہ از و سہ نیکی دیگر باشد نعم علی ہمت کہ مرکب  
از چند عمل است آنجا ہر عمل کہ جزو عمل است نیز نیکی است فافہم بعد از ان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ یعنی گویم  
الم حرف است۔ الف حرف۔ الف تہا حرف است چوین۔ لام حرف ویم حرف۔ مراود باین کلام نہ نفی حرفی است  
از الم کہ مرکب از سہ حرف است و مفتوح سورہ است و اثبات مرا سامی حروف را بلکہ مراود نفی از سامی است و اثبات  
مرسمیات را کہ بساط حروف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فاتحہ سورہ بقرہ است مثلاً نود باشد و آنکہ در الم  
ترہست نمی فافہم۔ رواہ الترمذی والداری و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً۔ وعن  
الکاشغری الاغور۔ تابعی کوفیست مشہور بہ صحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال مررت فی مسجد  
گفت گذشتم در مسجد ظاہر آن است کہ مسجد کوفہ مرا دست۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث۔ پس ناگاہ مردم  
در آمدہ اند در سخنان خوض بآب در آمدن و بہ سخن در آمدن و بکار سہ در شدن۔ فدخلت علی علی۔ پس در آمد  
بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ۔ فاجرتہ۔ پس خبر دادم اورا باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ  
او قد فعلوا۔ ایابا این چنین است کہ تو گفتی و بہ تحقیق کردند این خلعت شیع را و خوض کردند در باطل خلعت نوم۔  
گفتم آرسے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما انی سمعت رسول اللہ۔ آگاہ باشش بدرستی کہ من شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انما استکون فتنۃ۔ آگاہ باشید بدرستی کہ قصہ این است کہ نزدیک است کہ پیدا شود  
فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در باطل و اہوا۔ قلت ما المخرج عنہا گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات  
یا فتن از ان فتنہ۔ یا رسول اللہ قال کتاب اللہ۔ گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن است۔ فیہ  
نباہا قبلکم۔ در ان قرآن مجید خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال ام ماضی و وقائع ایشان۔ و خبر بلو کہ  
و خبر چیزے کہ پس از شما بیاید از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت۔ و حکم باینکم۔ و در قرآن است حکم احکام  
معلومات و وقائع کہ میان شماست۔ ہوا تفصل۔ اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفضل و مبین کہ  
نیست در و سہ اشتباہ و ابہام۔ پس بالزل نیست قرآن نہر لینی بہودہ و نادرست خلاف جدا اشارت است  
بقول حق سبحانہ لہ لقول فضل و ما ہو بالزل من ترک من جبار قصہ اللہ۔ کیسہ بماند اورا و انقیاد نورزد

بوسے و مستبد و مستقبل گردد بعقل و برائے خود از ہر تکرار کنندہ ستمگار معاند بحق بشکند و پارہ پارہ کند اور اخلاص  
 تعالیٰ - و من یشتی المذی فی غیرہ اضلہ اللہ - و کسیکے طلب کند راہ را و غیر قرآن گمراہ سازد اور اخلاص تعالیٰ -  
 و هوصل اللہ البین - و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را سے کشد بدان بدرگاہ قرب خود و ایشان  
 میرسند بآن درگاہ متعلق و متکبد بدان - و ہوا لکرا حکیم - و ادست ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدء  
 و معاد و ظاہر و باطن - و ہوا الصراط المستقیم - و ادست راہ راست کہ زودی و آسان بہ منزل مقصود رساند  
 و ہوا الذی لا ینزع بہ الا ہواز - و قرآن آن چیز است کہ میل نمی کند بسبب و سہ ہواہای نفس از حق مباطل گمراہی  
 اتباع کند تشاہات را ترک کند محکات اورا - و لا یلبس بہ الا ستمہ - و آئینہ نمی گردد بوسے زبانہا یعنی مشتبہ و مختلط  
 نمی گردد بغير خود از جهت غایت امتیاز و افراد و سے تفصاحت و اسلوب یا مراد آن است کہ دشوار نمی آید رنگ  
 نمی گردد بر زبانہا از جهت التشریح و لہذا تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی و آئینہ شدن تاریکی یا روشنایی  
 و لا یشیع منہ العلماء - و سیر نمی شوند از سے علمائے اعلا نمی کنند علوم ایشان بدان تا بایستند ازان مانند  
 السیاح و کسی کہ سیری شود از طعام و فانی می گردد ازان و یا سیر نمی گردد از تلاوت وی یکہ بدانند و حاضر گردد  
 از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کہ نمی گردد از بسیارے تردد و تکرار و تہرود  
 رونق و رواج وی ولدت قرار است و استماع و سے و یخلق بفتح یا و بضم لام و بضم یاء و کسر لام نیز روایت است - و لا یفنی  
 عجائبہ - و تمام نمی شود و پرداختہ نمی گردد کارهای شگفت و سے و تمام نمی گردد معانی و معارف وی و ازین جهت  
 است کہ سیر نمی شوند از سے علماء و کہ نمی گردد از تکرار - ہوا الذی لم یفنیہ احسن او سمعہ حتی قالوا - و قرآن چیز است  
 کہ باز نیامد جن و قیثکہ شنیدند آن را یعنی باز نیامد از مدح و ثناء و سے و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکہ  
 گفتند بسبیل بدهت و استحال - انا سمعنا قرآنا عجبا - بدرستی کہ ما شنیدیم قرآن شگفت را - بہدی الی الرشہ -  
 کہ راہ می نماید بسوے صلاح کار رشد برہ شدن و سامان بودن فراشد بسیار را ہما - فامنا بہ پس ایان آوردیم  
 بقرآن ابن نیز مقولہ جن و تمثالت است - من قال بصدق - کسیکے قائل شود و حکم کند بقرآن راست گو شود -  
 و من عمل اوجر - و کسیکے عمل کند بہ قرآن و کار کند بدان ثواب دادہ شد - و من حکم بہ عدل - و کسیکے حکم کند بوسے  
 و بفرمودہ و سے رو و عدالت کند - و من دعا الیہ ہدی الی صراط مستقیم - و کسیکے دعوت کند و خواند مردم را بسوی  
 قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث اسنادہ مجہول  
 و گفت ترمذی ابن حدیثی است کہ اسناد وی مجہول است یعنی بعضی رجال اسناد و سے مجہول اند - و فی الحارث  
 مقال - و در حارث اعور کہ منتہا سے اسناد است سخن است نسائی گفتہ کہ قوے نیست و در قوے گفتہ لا باس بہ  
 و شبی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند ثقہ است و عن مواد الجہنی بن جیم و فتح ہا

اثر ثقات تابعین ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وحل بآئیدہ۔ کیسکے بخواند قرآن را اٹل کند بخیرے کہ در قرآن ست۔ البس والداه تا جا یوم القیمہ۔ پوشا بنیدہ شود پدر و مادر اورا افسرے روز قیامت  
 ضورہ احسن من ضور الشمس سے بیوت الدنیا لو کانت بنیکم۔ روشنائی آن تاج نیکتر و قویتر از روشنائی آفتاب باشد  
 در خانہ سے دنیا اگر بیوہ آفتاب در خانہ سے شامی نزدیک باشد و درین مبالغہ است در نورانیت و بعضی گفتند  
 کہ الباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت۔ فاطمکم بالزمن عمل بہذا۔ سچ جیت گماہنای شما بآن کیسکے بخواند  
 و حل کند بقرآن یعنی پدر و مادر اورا بسبب و سے این درجہ و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد کہ خودش  
 راجہ و شہادہ بخواد ہر بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن عقبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یقول لو جعل القرآن فی اہاب ثم اُتِی فی النار ما احرق۔ اگر گردانیدہ شود قرآن را در پوستی پسترا انداختہ میشود  
 و آتش نمی سوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست کہ اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن ظہور  
 این کرامت بردست ہر کس نیست و بعضی گفتہ اند کہ این مجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم  
 و متحقق بود و بعضی گفتہ اند کہ مرادنا آخرت ست کہ میرست میان حق و باطل و جز بر حق کارگر نقتید و بعضی گفتہ اند  
 کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باہاب پوست آدمی و بدن اوست و  
 اہاب کبسر نمزدہ جلد غیر مدبوغہ را گویند و درین مبالغہ دیگر ست کہ فساد و احتراق بحرم غیر مدبوغہ زود سرایت می کند  
 رواہ احمد و ابو داؤد و الداریمی۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن  
 ہر کہ خواند قرآن را۔ فاستغفر۔ پس یاد کرد آن را۔ فاحل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال گرداند حلال اورا و حرام  
 گرداند حرام اورا یعنی اعطاء کند و حل کند بدان۔ او ظلم اللہ الخبتہ۔ ہی دہار و اورا خدا سے تعالیٰ در بہشت۔ و شفیع  
 لی عشرۃ من اہل بیت۔ و قبول می کند شفاعت اورا و درہ کس از اہل بیت دی۔ کلم قد و حبت لہم النار ہم اہل  
 بیت و سے کہ تحقیقی واجب شدہ است مرادنا آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند  
 رواہ الترمذی و ابی ہاشم و الداریمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الراوی لبس ہو بالقی  
 یصف لی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا بی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوۃ  
 گفتہ آن حضرت مرابی بن کعب را کہ چگونه قرات می کنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز۔ فقرأ ام القرآن۔ پس خواند  
 ابی بن کعب فاتحہ را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریت ولا فی الانجیل ولا فی الزبور۔  
 فرمود بخدا سوگند کہ فرود فرستادہ شدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور و لا فی  
 القرآن مثلاً۔ و نہ در قرآن کہ از ہنہ فاضل ترست مانند ام القرآن۔ و انما سبع من المثانی و القرآن اعظم  
 الذی اوہبتہ۔ و ام القرآن سبع المثانی ست و قرآن عظیم کہ فادہ شدہ است مرالفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن المسلی گذشت - رواہ الترمذی در دوسے الدار سے من قولہ - وروایت کرده است داری از قول وی -  
 ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب اورا بلکہ گفته است عن ابی ہریرۃ  
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما انزلت فی التورہ ولا فی الانجیل ولا زبور و القرآن مثلہا یعنی مثل ام القرآن  
 الحدیث - و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلو القرآن فاقوہ  
 بیاموزید قرآن را پس بخوانید اورا - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ و قام بہ - بدرستی کہ حال قرآن مگر کسی را کہ  
 آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان - کمال جرات و شجاعت و ہجو حال انبیا کیست کہ پر کرده شدہ است  
 از مشک - تنفج ریجہ کل مکان - میدہد بوسے وی در ہر جای فوج میدہن بوسے خوش - و مثل من تعلمہ فرقہ ہونی جوفہ  
 - و حال کسی کہ آموخت قرآن را پس خواب کرد و قیام لیل نکرد و حال آنکہ قرآن در شکم اوست کمال جرات و ادبی  
 علی مسک - ہجو حال انبیا کیست کہ بستر شدہ است سر دے پوشیدہ ناز کہ ظاہر حدیث آنست کہ مراد  
 بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن باشد و نماز شب بقرینہ مقابلت و سے بر تو کہ بمعنی خواب است و بعضی  
 از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رتود را کنایت از غفلت و ترک عمل دارند فافہم رواہ النسائی و ابن ماجہ -  
 و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیہ المصیر - کسی کہ بخواند سورہ حم را کہ او - سورہ  
 مؤمن می گویند تا قول وی و الیہ المصیر قولہ تعالی لا تم تنزل الکتاب من اللہ الغریزہ العلیمہ غافر الذنب و قابل التوب  
 شدید العقاب ذی العلول لا الہ الا الہ الیہ المصیر و آیۃ الکرسی - و بخواند آیۃ الکرسی را - حین صحیح - ہنگامی کہ صبح کند حفظ بہا حتی یکسے  
 نگاہداشتہ میشود بہ برکت این دو آیت از آفات و بلا ہای ظاہر و باطن نا آنکہ شام کند - و من قرأ بہمہ حین کسی حفظ  
 بہا حتی صحیح - و کسی کہ بخواند آن دو آیت را ہنگامی کہ شام کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند - رواہ الترمذی و الداری  
 و قال الترمذی ہذا حدیث غریب - و عن النعمان بن بشیر - ولادت وی بعد از چارہ ماہ است از ہجرت و او اول مولودی  
 کہ زائیدہ شد انصار را بعد از ہجرت و او را والدین اورا صحبت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ  
 کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالغی عام - بدرستی کہ خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکہ را بنویشتن  
 آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمان را و زمین را بدو ہزار سال - انزل منہ آئین حم ہا سورۃ البقرہ - فرد فرستاد از ان کتاب  
 دو آیت کہ ختم کرد بآن دو آیت سورہ بقرہ را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین مدت در شرح ذکر کردہ شدہ است  
 و لا تقر آن فی دار ثلاث لبال فیر بہا الشیطان - بخواند نشوند این دو آیت در ہج سراسے شب پس آنیکہ نزدیک شد  
 ان سراسے را شیطان - رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی الدرداء  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلاث آیات من اول الکاف عصفہ اللہ من فتنہ الہ جبال - کسی کہ  
 بخواند سہ آیت را از اول سورہ کہف بخواند ہشتاد و نہ مرتبہ و جبال چنانکہ بخواند ہشتاد و نہ مرتبہ کہف از ثمر جبار



کہ نام او و قیاس بود و در فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد و دہ آیت از ازل  
سورہ کاف نگاہا شستہ شود از شر و جال و تواند کہ اول بردہ آیت این خاصیت مرتب ساخته باشد بعد از ان  
توسیع فضل نمودہ بر سہ آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرستہ تہنید و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی قال ہذا حدیث  
حسن صحیح۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لكل شیء قلب و قلب القرآن یس۔ ہر سبتیکہ  
مرہرچیزے را اول ست و دل قرآن سورہ یس ست و گفتہ اند کہ دل ہر چیزے خلاصہ و زبدہ اوست و این حدیث  
شرفیہ مشتمل ست بر مقاصد قرآن بر وجہ اتم و اکمل با قصر نظم و صغر حجم آن و اللہ اعلم۔ و من قرأ یس لکت اللہ  
بقراءتہا قرارة القرآن عشر مرات۔ و سبیکہ بخواند کس را بخوبی خدا می بخالی بر اسے اویسب خواندن این سورہ  
ثواب خواندن قرآن دہ بار۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی ہریرۃ  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی قرأطہ و یس قبل ان یخلق السموات الارض  
بالحام۔ روایت ست از ابی ہریرۃ کہ گفتہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر سبتیکہ خداے تعالی خواند یعنی  
اطہار کرد سورہ طہ و یس را پیش از آنکہ پیدا کند آسمان را و زمین را ہزار سال۔ فلما سمعت الملائکۃ القرآن  
پس ہر گاہ کہ شنیدند فرشتگان قرات طہ و یس را و قرآن در اصل مصدر ست بمعنی قرات بعد از ان اطلاق  
کردند اورا بر مقررہ و اینجا باین معنی نیز درست ست پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ و یس جزا و بند یا ہمین طہ و یس  
مراد باشد کہ قرآن نام جزو کل ہر دو ست۔ قالت۔ گھنڈ فرشتگان۔ طوبی لا مہ نیرل ہذا علیہما۔ خیر و خوبی با دہ  
استیما کہ فرد فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر ان است۔ و طوبی لا جوات تحمل ہما  
و خوبی با دہ مرثکما را و در و منار کہ بر وارند آن را و حافظ آن گردند۔ و طوبی لا یتکلم ہذا۔ و خوشی با دہ مرزا ہمارا کہ  
کلم گفتند باین و بخوانند این را۔ رواہ الدارمی۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرا حم الدخان فی  
لیلۃ کسبیکہ بخواند حم را کہ اورا سورہ دخان می گویند در شبی۔ اصبح لیستقر لہ سبعون الف ملک۔ اصبح می کند در حالتی  
کہ آمرزش می خواہند اورا ہفتاد ہزار فرستہ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابی ہشیم یفتح  
خارجہ و سکون مثلثہ و فتح عین۔ الراوے۔ کہ راوی این حدیث ست یقیناً ضعیف داشتہ میشود در حدیث  
و قال محمد یعنی البخاری ہونکہ الحدیث۔ و گفتہ است بخاری کہ عمر مذکور منکر حدیث ست۔ و عنہ قال قال رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرا حم الدخان فی لیلۃ الجمعة غفر لہ۔ کسبیکہ خواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود  
مراد از این حدیث تخصیص بہ شب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب جمعہ یا غیر شب جمعہ  
پس خواندن شب جمعہ اولی ست تا حاصل کرد فضیلت یقیناً۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث ضعیف۔  
و در بعض نسخ غریب ضعیف۔ و ہشام ابو المقدام الراوے یضعف۔ و عن العرباض بن ساریہ صحابیت

اور اسنا کہ نازل شدہ وراشیان ذوالعلی الذین اذا ما اتوک لتعلمم الآتیم۔ ان البنی۔ روایت می کند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 یقر المصحات قبل ان یرقد۔ میخواند مصححات را پیش از آنکہ خواب کند و مستحبات بکسر باء موحده سورتہائی کہ در اصل  
 آسنا سبحان یا سبح یا سبح است کہ اقال الطیبی۔ یقول ان فہین آتہ خیر من الف آتہ۔ می گفت آنحضرت کہ درین رتہا  
 آتی است کہ بہتر است از ہزار آیت و طیبی گفت کہ آن آیت بہم است چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ واللہ اعلم  
 تواند کہ آخر آیت سورۃ حشر مراد باشد و دوسے مذکور و مشہور است در ادعیہ ماثورہ و اول سورۃ حدید تا علمیم  
 بذات الصدور نیز مذکور است و مشمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال است واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و  
 ابو داؤد و رواہ الدارمی عن خالد بن معدان یفتح میم و سکون عین مہملہ۔ مرسلہ۔ بطریق ارسال زیرا کہ خالد  
 تابعی سنت۔ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ان سورۃ فی القرآن ثلثون آتہ غفقت لرحل حتی غفر لہ۔ گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت است  
 شفاعت کرد مردے را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مردہ۔ و ہی حوآن سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد  
 و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی۔ گفت ابن  
 عباس کہ زو بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خوابہ علی قبر۔ قہمہ خود را بر قبرے و جنائ بکسر خاے مجہ مدودہ خیمہ  
 و در بعضی نسخ خوابہ بتبارد آخر۔ و بولاحیب انہ قبر۔ دوسے گمان نمی برد کہ آن قبر است۔ فاذا فیه انسان یقر ایس  
 تا گاہ در آن قبر آدمی است کہ می خواند سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک حتی ختمہا۔ تا آنکہ ختم کرد این سورہ را  
 فانی البنی۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ۔ پس خبر داد آن حضرت را۔ فقال البنی۔ پس گفت پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وسلم ہی المائتہ۔ این سورہ مانع است یعنی منع کند و باز دارندہ است عذاب را از خوانندہ خود۔  
 ہی اتجیئہ۔ این سورہ برستگاری دہندہ است خوانندہ خود را۔ تجیئہ من عذاب اللہ۔ رستگاری می دہد اورا  
 از عذاب خدا۔ رواہ الترمذی و قال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث غریب و عن جابر بن ابی اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم کان لا ینام حتی یقر۔ روایت است از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ میخواند۔ الم تسترل و تبارک الذی  
 بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنہ  
 و مجہن گفتہ می السنہ در شرح السنہ کہ این حدیث صحیح است۔ و فی المصانح غریب۔ و در مصانح گفتہ کہ این حدیث  
 غریب است مگر گفتہ ام کہ غایت باحث منافات ندارد مگر آنکہ مراد بغریب شاذ باشد۔ و عن ابن عباس و انس  
 بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن۔ گفت ابن عباس و انس  
 کہ گفت آن حضرت سورہ اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات دسے ثواب قرات  
 نصف قرآن است۔ و قل ہذا حدیث تعدل ثلث القرآن۔ و قل ہذا حدیث برابر است ثلث قرآن را۔

و قتل یا ایہا الکافرون تفضل الیج القرآن برابرست بریج قرآن را دور تو جبرہ بودن اذ ازلت نصف قرآن گفتہ اند کہ قرآن  
بیان مبداء و معاد می کند و درین سورہ بیان معادست و وجہ بودن قل ہو اللہ احد ثلث قرآن سابقاً معلوم شد  
اما وجہ بودن قل یا ایہا الکافرون ریع قرآن آنست کہ قرآن مثل ست بر تقریر فوہید و ثبوت احکام و قصص  
و این سورہ محتویست بر اول زیر کہ برأت از شرک اثبات توحیدست و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی۔ وعن  
معقل بن یساع مسموع من عین و کسفات۔ بن سيار۔ کفج تخمینہ و تخفیف مملہ صحابست از اہل بیۃ الرضوان و آیت  
می کند از دوسہ حسن بہرے و غیرہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال صین یصحیح ثلاث مرات۔ گفتہ آنحضرت  
ہر کہ بگوید ہنگامے کہ صحیح کند سہ بار۔ اعوذ باللہ اسمع العظیم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورۃ  
الحشر۔ پس بخواند سہ آیت از آخر سورۃ حشر از قول و سہ سبحانہ ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو تا آخر سورہ  
و کل اللہ سبعین الف ملک۔ وکیل گرداند خداے تعالیٰ بوسے ہفتاد ہزار فرشتہ تا توکیل وکیل گردانیدن  
و گذاشتن کار را بہ کسی۔ لعیلون علیہ حتی ممسی۔ و درومی فرستند این ہفتاد ہزار فرشتہ بروی و دعای  
کنند و آمرزش میخواہند مرا و رات آنکہ شام کند۔ و ان مات فی ذلک الیوم مات شہیداً۔ و اگر میرد آن کس در آن  
روز می میرد شہید می یابد ثواب شہیدان۔ و من قالہ ما حین ممسی کان بملک المنزلۃ۔ و کسیکہ بگوید این آیات را  
ہنگامی کہ شام می کند باشد بہان منزلت کہ در صبح ذکر کردہ شد از توکیل ہفتاد ہزار فرشتہ و صلوات الشان بروی  
و شہید مردن اگر میرد در آن شب۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن  
انس من قرار کل یوم مائۃ مرتبہ کسیکہ بخواند ہر روز دویست بار۔ قل ہو اللہ احد محمی عنہ و ذوب تمسین  
سنتہ۔ محو کردہ شود از دوسہ گناہان پنجاہ سال محو پاک کردن نوشتہ و نقش از لوح۔ الا ان یکون علیہ  
دین۔ مگر آنکہ باشد بروے دین۔ رواہ الترمذی و الدارمی و فی روایتہ تمسین مرتبہ۔ و در روایت دارمی  
خواندن دوسہ پنجاہ بار واقع شدہ۔ و لم یذکر الا ان یکون علیہ دین۔ و ذکر نکردہ است دارمی این استثناء را  
و این استثناء و معنی دارد یکی آنکہ این گناہ کہ دین ست محو کردہ نمی شود و دین را گناہ گفت بہجت تغلیظ  
و تشدید و بیکر آنکہ بر نقد پر وجود دین گناہان محو کردہ نمی شود و قرأت این سورہ تاثیر نمی کند و اللہ اعلم و عنہ  
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشہ فنام علی یمینہ۔ کسیکہ خواہد کہ خواب کند بر جانب خود  
پس خواب کند بر جانب راست خود۔ ثم قرأ بآتہ مرتبہ۔ پسترن بخواند صد بار۔ قل ہو اللہ احد از کان یوم القیمۃ لقل  
لہ الرب۔ و قتیکہ باشد روز قیامت میگوید مرا و را پروردگار۔ یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة۔ ای تہذیب  
در آسے بر جانب راست خود بہشت را۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابی ہریرۃ ان آ  
سائی اللہ علیہ وسلم سمع رجلاً یقرأ۔ روایت سبت از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید مردی را کہ

میخواند۔ قل هو اللہ احد فقال۔ پس گفت آن حضرت واجب است۔ واجب گشت۔ قلت ما وجبت۔ گفتم من چه چیز واجب شد  
 قال الحجة۔ گفت آن حضرت بهشت واجب شد۔ رواه مالک والترمذی والنسائی۔ وعن فروة بن زوق۔ يفتح فاه  
 وسكون راتاليحي ست ذبضي گفته اند که مرا در صحبت است۔ عن ابیه۔ روایت می کند از پدرش نوفل که صحابی است  
 انه قال۔ که پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علی شئنا اتولہ اذا اومیت الی فراشی۔ بیا موزان مرا چیزیکه گویم از اوقات  
 که پناه آورم بسوی جانم خواب خود یعنی بخوانم و در وقت خواب رفتن۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اقرأ بخوان  
 قل یا ایہا الکافرون فانہا براتۃ من الشک۔ زیرا کہ این سوره بیزاری است از شرک بتبرک عبادت آنچه عبادت  
 می کنند کافران پس در خواب روی بری شوے از شرک و پاک از آلائش آن و اگر بمیرے بر تو می میرے۔ رواه  
 الترمذی و ابو داؤد و الدارمی۔ وعن عقبہ بن عامر قال بنا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اثنائے  
 آنکہ من سیر می کنم یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الکعبینۃ۔ میان جحفۃ لبضم جیم و سکون حاء مہمہ و فاء لا و او  
 و میان الوافتح ہمزہ و سکون موحده و کسر ہمزہ نیز آرد ہر دو موضع اند میان کہ و مدنیہ زاد ہا اللہ تشریفاً  
 و تکریماً۔ از غشی تبارک و ظلمہ شدیدہ۔ ناگاہ پوشید ما را با دو تاریکی سخت۔ فجعل رسول اللہ۔ پس گشت پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم تیغوز۔ کہ پناه می جوید۔ باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس۔ و در بعضی از روایات فقہیہ آرد  
 کہ ترک قل ازین دو سوره جائز است و این حدیث سند دوسے می تواند بود۔ و یقول۔ می گوید آن حضرت  
 یا عقبہ تیغوز بہما۔ اسے عقبہ پناه جو باین دو سوره۔ فما تود متوذ بمثلہما۔ پس پناه نہ جسته است هیچ پناه جویندہ  
 بمانند این دو سوره در تیغوز بے مانند۔ رواه ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن جبیب۔ لبضم خای مجمہ و فتح موحده  
 صحابی است مدنی حلیف انصار۔ قال۔ گفت۔ خر جانی لیلۃ سطر و ظلمہ شدیدہ۔ بیرون آمدیم در شب باران  
 و تاریکی سخت۔ لطلب رسول اللہ۔ در حالے کہ میجویم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قادر گناہ۔ پس در ایام  
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما قول۔ چه گویم یعنی  
 چه خوانم۔ قال۔ گفت آن حضرت بخوان۔ قل هو اللہ احد و المعوذتین۔ و بخوان معوذتین لبضم میم و کسر و او مراد  
 از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است۔ حین تصبح و حین تمسی۔ در ہنگامے کہ صبح کنی و ہنگامے  
 کہ شبانگاہ کنی۔ ثلاث مرات۔ سہ بار تکفیک من کل شی۔ بستدگی نے کند ترا از ہر چیز یعنی دفع بی کند  
 ہر آفت و بلا را۔ رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن عقبہ بن عامر قال قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ  
 اقرار سورة ہود و سورة یوسف۔ آیا بخوانم سورة ہود یا سورة یوسف یعنی بقصد تیغوز دو دفع بدی۔ قال۔  
 گفت آن حضرت۔ لن تقر اشئاً یبلغ عن راسک۔ ہر گز نمی خوانی تو چیز را آسان تر و نامتر و رباب  
 تیغوز ز و خدا۔ من قل اعوذ برب الفلق کہ در دوسے تیغوز است از شتر تمامہ مخلوقات عموماً و خصوصاً

رواہ احمد والنسائی والدارقطنی۔

**الفصل الثالث۔** عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعرابوا القرآن۔ اعراب کنید  
 قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آن را و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را کہ نحو  
 اعراب می گویند ہم بجهت آن سے گویند کہ ظاہر و مبہین سے گردو بآن معنی و درین شریک است ہر کہ زبان عرب را  
 سے و اند بعد ازان بیان فرمود اینچہ مخصوص است باہل شریعت و سہلان بقول خود و اشتوا غرابہ۔ و سہر سے  
 کنید غراب قرآن را و تفسیر کرد غراب را بقرآن و حدود و فرمود۔ و غرابہ و القمہ و حدودہ و غرابہ قرآن  
 فرائض است یعنی احکام واجبہ و حدود اوست یعنی سنن و آداب و تسمیہ اینہا بوزن بجهت آن باشد کہ  
 مخصوص است بہ اہل دین و از جهت آنکہ ایمان عربیست پس احکام و سے نیز غریب باشد و طبیی گفتہ کہ مراد  
 بقرآن مقدرات و موارث است و مجہود و احکام یا مراد بقرآن اینچہ واجب است بر مکلف ابتلاع آن و مجہود  
 اسرار و رموز چنانکہ کمال آیتہ ظہر و بطن انتہی۔ و عن عائشہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قرأۃ القرآن فی  
 الصلوۃ افضل من قرأۃ القرآن فی غیر الصلوۃ۔ خواندن قرآن در نماز بہتر است از خواندن آن در غیر نماز و افضل  
 حالات قرأت قرآن خواندن اوست در نماز ایستادہ بعد ازان نشستہ۔ و قد أقرأ القرآن سے غیر الصلوۃ افضل  
 من التسبیح والتکبیر۔ و خواندن قرآن در غیر نماز بہتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچہ در نماز باشد زیرا کہ تسبیح  
 و تکبیر و تحمید و تہلیل ہمہ جز و قرآن اند و لہذا افضل دادہ اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتغال قیام  
 بہ قرأت قرآن۔ و التسبیح افضل من الصدقۃ۔ و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضل تر است از صدقہ و صرف مال  
 در راہ خدا و مشہور آن است کہ عبادت متعدی کہ نفع آن بغیر برسد فاضل تر است از عبادت لازم کہ  
 نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن ابن حکم باید کہ مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر ازان مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و  
 بزرگ تر است از ہمہ چنانکہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ ذکر بہتر و فاضل تر است از اتفاق ذہب و نفعہ در راہ خدا  
 و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث کہ در کتاب مذکور است یکی از انہاست فتدبر۔ و الصدقۃ افضل  
 من الصوم۔ و صدقہ دادن و در راہ خدا مال صرف کردن بہتر است از روزہ داشتن و اساک کردن بدال  
 و گفتہ اند کہ در صوم اساک مال است از نفس بعد از ان صرف کردن مال بران و در صدقہ صرف کردن مال است  
 بر غیر چنانچہ گفتہ است بلیت و اگر نہ چہ حاجت کہ زحمت برے و ز خود باز گیرے و جسم خود خورے۔ و جهت  
 انضالیات صوم کہ اشارت کردہ شد بآن بحدیثی کہ در کتاب صوم گذشت کہ ہر عمل بنی آدم کی بردہ است مگر روزہ  
 کہ آن براے من است و من جز امید ہم بدان باقی است و شک نیست کہ اختلاف بہات و حیثیات بہتر است  
 در امثال این مسائل باین اشارت کرد بقول خود۔ و الصوم ختم من النار۔ و روزہ داشتن بہتر است از انقض

ووزن و سبب حفظ و نگاہ داشتن است از آفات شہوات و کید شیطان کہ سبب دخول نارند و گفت طیبی کہ چون  
 نظر کردہ شود بہ ذات عبادت نماز فاضل تر از صدقہ باشد و صدقہ از صوم و چون نظر کند بہر کی بحسب اثر و خاصیت آن  
 صوم افضل بود انتہی **وعن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس** - بفتح ہمزہ و سکون واو - **الفتحی** - بفتح شامیہ و قاف  
**عن جبرہ** - روایت سے کہ عثمان از جہ خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی تھا - گفت اوس  
 قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - **صلی اللہ علیہ وسلم** قرأت الرجل القرآن فی غیر مصحف الف درجہ ثواب الی  
 مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار درجہ دارد - و قرأتہ فی مصحف نصف علی ذلک الی الف  
 درجہ - و ثواب خواندن وے در مصحف زیادہ کردہ می شود در ثواب خواندن از ہزار و ہزار درجہ از جہت  
 زیادت ثواب نظر کردن مصحف و مساس کردن و برداشتن آن و بہ تحقیق وارد شدہ است کہ نظر کردن در  
 مصحف عبادت است و بسیاری از صحابہ و سلف در مصحف می خواندند آوردہ اند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ دو مصحف  
 پارہ شدہ از جہت کثرت قرأت وے در آن و نو وے گفتہ کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قاری را دیدہ  
 خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بشیر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا د خواندن افضل باشد و اگر ہر دو  
 برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت  
 قرأت از مصحف بشیر است و در کلیت این سخن نظر است - **وعن ابن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم ان ہذا القلوب تصد اکما یصد الحدید - بدرستی کہ این دہا سے مردم زنگ سے گیر و دیر سے گردد  
 چنانکہ زنگ می گیر د آہن - اذ اصابہ الماء - و قتیکہ برسد آہن را آب فیصل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ماجلوا و  
 چیست سبب روشنی دل و صفات وے - قال کثرۃ ذکر الموت و تلاوة القرآن - گفت آنحضرت موجب جلای  
 قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت برفع است و بہ جزئی روایت کردہ اند و درجہ اول مراد  
 اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - **روے البیہقی** الاحادیث الاربعہ فی شعب الایمان **عن الفیض**  
**بفتح ہمزہ و سکون حنائیہ و بفا** - بن عبد الکلامی - بفتح کاف و تخفیف لام و عین مہملہ منسوب بذی الکلام کہ منسوبیت  
 از زمین صحابی است رئیس قوم خود بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ادر اند خود طلبید پس ہجرت کرد و مسلمان شد  
 قال گفت الفیض کہ - قال رجل - گفت مروے - یا رسول اللہ اے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورۃ قرآن  
 بزرگ تر است - قال گفت آن حضرت - قل ہو اللہ احد - آن سورہ بزرگ تر است و سابقا گذشت کہ اعظم  
 سورہ قرآن فاتحۃ الکتاب است و معتبر تہ و د جہات و حیثیات است چنانکہ گفتہ - قال - گفت آن مرد - فای آیتہ  
 اعظم فی القرآن - پس کدام آیت در قرآن بزرگ تر است - قال آیتہ الکرسی - فرمود آیتہ الکرسی بزرگ تر است  
 کہ - اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم - است - قال فای آیتہ یا بنی اللہ تحب ان یصیبک دامنک - گفت آن مرد

پس کدام آیت اے پیغمبر خدا دوست می داری که برسد خیر و برکت و دعاے او ترا و امت ترا - قال خانم  
سورة البقرة فانما من خزائن رحمة الله - زیرا که آن از خزینہ اے رحمت خدای تعالی است - مع تحت  
از زیر عرش و سے تعالی - اعطا با نذر الامه - و اوده است خداے تعالی آن را باین امت مرحومه - ثم ترك خیر  
من خیر الدنیا و الآخرة - نه گذاشته این خصامت بچ خیر را از خیر دنیا و آخرت - الا اتممت علیه - مگر آنکه اتممت است  
بروے و در گرفته و بیان کرده است آن را پس قول و سے امن الرسول اشارت است بایمان و تصدیق و تمنا  
و اطمنا باسلام و احکام ظاهره و الیک المصیبه بچاے عمل در آخرت و لا یكلف الله نفسا الی آخره بمنافع دنیویہ  
و اخرویہ - رواه الدارمی - وعن عبد الملك بن عمير یضم عین مملک و فتح میم - مرسل - بطریق ارسال  
زیرا که و سے تابعی ثقة و قاضی کوفه بود بعد از شبی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاتحه الكتاب  
تشار من کل دار - سورة فاتحه شفاست از هر در و جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند - رواه الدارمی  
و البیہقی نے شب الایمان و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر  
سورة آل عمران از قول و سے تعالی ان فی خلق السموات و الارض تا آخر - نے لیا - در شبی - کتب که  
قیام لیا - نوشته شود و آن کس را ثواب بیدارے شب و نماز کردن در و سے یعنی ثواب بخند و خواندن این  
آیات بعد از برخاستن از خواب بر اے بخند مشهور و مذکور است در احادیث و عن محول - روایت است  
از محول شامے که از مشابیه تابعین است - قال - گفت - من قراء سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الصلاة  
الی اللیل - کسیکه بخواند سورة آل عمران را روز جمعه در و سے فرستند بر آنکس و استغفار کنند و او را فرشتگان  
تا شب - رواه الدارمی - روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی - وعن جبر بن جهم فرج موحده و سکون  
تحتانیہ - بن تفر - یضم نون و فتح فاد سکون یا در آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرت عیین جالیلیت و اسلام  
هر دو روایت یافتہ ان رسول الله - روایت می کند که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال - گفت - ان الله  
ختم سورة البقرة بآيتين - بدستی که خدای تعالی ختم کرد سورة بقره را بدو آیت - اعطیتها من کنزہ الذی  
تحت العرش - و اوده شده انما این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است - فتعلمون - پس بیا موزید آن  
کلمات را که در ان دو آیت اند و علمون سارکم - و بیا موزید آنها را از انان خود را و اهل بیت خود را - فانما حقه  
زیرا که آن کلماتها که در ان دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده - و قرآن یضم قاف و کسر آن سبب  
قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند - و دعا و دعا اند شال مطالب دنیا و آخرت - رواه الدارمی مرسل  
و عن کعب - روایت است از کعب بن مالک که سخا بی مشهور است - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قال اقرأ سورة یود یوم الجمعة بخواند سورة یود را در روز جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکر از رحمت ظهور آن

یا اشارت بکثرت و عدم احصائے آن۔ رواہ الدار سے۔ وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من  
 ترا سورة الکہف فی یوم الجمعة اضاء له النور بائین الجمعتین۔ روایت ست از ابی سعید خدری کہ آن حضرت گفت  
 کسیکہ بخواند سورہ کہف را در روز جمعہ روشن سے گرد و براسے دے اور ایمان و ہدایت در میان و تنیکہ میان  
 دو جمعہ است۔ رواہ البیہقی سے دعوات الکبیر وعن خالد بن معدان۔ یفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین  
 شام ست کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافتہ۔ قال۔ گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
 اقروا الخبیۃ۔ بخوانید سورہ را کہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت۔ وہی الم تنزیل۔ فان سورہ  
 الم تنزیل ست کہ در دے آیت مجیدہ است۔ فانہ یعنی ان رجلا کان یقرأ ہا۔ زیرا کہ بدستی مراد رسیدہ است  
 کہ مردے بود کہ بخواند آن را۔ بالقرآن تنبیا غیر الہی خواند پیچ چیز بر اجر این سورہ یعنی نگر دیندہ بود و براسے خود  
 و دے جز این سورہ۔ و کان کثیر الخطایا۔ و بود آن مرد بسیار گناہگار و شرفست جناہا علیہ۔ پس بر آگندہ  
 کرد این سورہ باز دے خود را بر ان مرد یعنی آمد و بروے افتاد و در پناہ خود گرفت کنایت از ظہور ثواب نتیجہ  
 خواندن آن۔ قالت رب اغفر لہ۔ پس شفاعت کرد این سورہ و گفت ایے پروردگار من بیا مرز مرا در آ  
 فاندگان کثیر فرستے۔ پس بدستیکہ آن مرد بود کہ بسیارے کرد خواندن مرا۔ فتعھا الرب تبارک و تعالیٰ  
 پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تبارک و تعالیٰ در حق آن مرد۔ و قال اکبتوا لہ بكل خطیئہ حسنہ۔  
 و گفت پروردگار بہ فرشتگان یہ نویسد بر اسے این مرد بہر بدے نیکی بدیہاے اور ایسا مرزید و نیکیا  
 را بنویسد بلکہ ہمہ بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب۔ و ارحموا لہ در جہت۔ و یعفو  
 گناہان اکتفا کنید بلکہ بلند گردانید بر اسے دے در جہت۔ و قال ایضا۔ و گفت نیز ہما بخا دل عن  
 صاحبہ فی البقر۔ بدستیکہ این سورہ خصومت سے کند در قبر از جانب خوانندہ خود کہ ملازمت می کرد  
 خواندن آن را بقول۔ جدالین چنین می کند کہ می گوید۔ اللہم ان کنت من کتابک فتعنی فیہ۔ خداوند اگرستم  
 من سورہ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق دے۔ و ان لم اکن من کتابک فاجنی عنہ۔ و اگر نیستم  
 من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب۔ و اہنا نکون کالبطیر۔ و بدستیکہ این سورہ سے گرد و بقدرت الہی  
 ہمو جانور پرندہ۔ بچل جناہا علیہ۔ می گرداند و سے اندازد باز دے خود را بر خوانندہ خود۔ فتشفع لہ۔ پس  
 شفاعت سے کند مرا در افتخو من عذاب البقر۔ پس منع سے کند مرا در از عذاب گور۔ و قال فی تبارک مثله  
 و گفت در سورہ تبارک الذی بیدہ الملک مانند این۔ و کان خالد لا یبیت حتی یقرأ ہا۔ و بود خالد بن معدان  
 کہ را دے این حدیث ست شب نمی کرد و بخواب نہیرفت تا آنکہ می خواند این دو سورہ را۔ و قال طائوس  
 و گفت طائوس یانی کہ از مشاہیر تابعین ست۔ فضلنا علی کل سورہ فی القرآن تفضیل و ادہ شدہ اند این دو سورہ



بر ہر سورہ کہ در قرآن است۔ بسبتین حصہ۔ یعنی۔ رواہ الدار سے۔ روایت کرد این را دار سے و این  
و حدیث است کہ دار سے روایت کرد مولف آن جامع کردہ و قول طاووس نیز حدیثی دیگر است کہ داری آن را  
روایت کردہ و این احادیث مرسل اند و لیکن در حکم مرفوع اند زیرا کہ این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث مرسل  
چنانکہ در ادل حدیث اشارت کردیم بآن۔ وعن عطاء بن رباح۔ بفتح راء و تخفیف با سے موحده تابعی است  
از اعلام علماء اہل فقہ و ثقہ کثیر الحدیث است امام ابو حنیفہ گفت ندیدم من از اہلنا کہ دریافتم ایشان را ناقض  
از عطاء بن رباح و بدو سے رضی اللہ عنہ اسوداد عور افسس مثل اعرج و در آخر عمر ای شد خفید حدیث از ابن  
عباس و ابی ہریرہ و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشہ رضی اللہ عنہم ہشتاد و ہشت سال دریافت در سنہ صد و پانزدہ  
از عالم رفت۔ قال یحییٰ بن ان رسول اللہ گفت رسید مرا کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأیس فی  
صدر النہار قضیت حوائجہ۔ گفت کسیکہ بخواند سورہ یس را در اول روز پر داخستہ شود حاجتہا سے۔ رواہ الدار  
مرسل۔ وعن معقل۔ بفتح میم و سکون مہلہ و کسر قاف۔ بن یسار۔ بفتح یاء و سین مہلہ۔ المزنی۔ بضم میم  
و فتح زاء و ہون نسبت بزمینہ کہ نام قبیلہ است صحابی است از اہل بعیت الرضوان روایت کردہ از دے حسن  
البرے و غیر دے۔ ان ابی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأیس ابتغوا وجہ اللہ تعالی۔ کسیکہ بخواند سورہ  
یس را از پر اسے طلب رضاے خدا سے تمالی۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آمرزیدہ شود مراد از چیز سے کہ پیش رفتہ  
است از گناہان دے۔ فاقرؤا عنہم ما تائم۔ پس بخوانید آن را نزد مردہ ہا می خود یعنی آنہا کہ مشرف موت  
اند تا بشنوا بنید ایشان را و بہ گذرا نید معانی آن را بر دلہا سے ایشان پس گردد در حکم قرأت و گرد بہ مغفرت  
ذنوب و احتمال دارد کہ مرخواندن این سورہ را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسیکہ مشرف باشد بر موت  
و خواندہ شود نزد دے۔ رواہ السبیعی فی شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال روایت است  
از ابن مسعود کہ دے گفت۔ ان کل شیء سنام۔ بدرستیکہ مرہر چیزے را رفعت و بلند ی سنام القرآن  
سورۃ البقرۃ۔ و بلند سے قرآن سورہ بقرہ است سنام بہ فتح سین مہلہ و راصل کوہان شمر است بعد از ان استجابہ  
کردہ شد مرہر چیز بلند را و سنام زمین و سطا است بعد از ان استعارہ کردہ شدہ بر اسے رفعت و بلندی  
۔ وان کل شیء لبا با۔ و بدرستیکہ مرہر چیز پراخلا صد است۔ وان لباب القرآن المفصل و بدرستیکہ خلاصہ  
قرآن مفصل است و آن اول از حراست تا آخر قرآن بر قول مشہور و در اینجا اقوال است کہ در باب القراءت  
از کتاب الصلوۃ گذشت۔ رواہ الدار سے۔ وعن علی رضی اللہ عنہ ان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول کل شیء عروس القرآن الرحمن۔ روایت است از امیر المؤمنین علی  
رضی اللہ عنہ کہ دے گفت رضی اللہ عنہ شنیدیم آن حضرت را کہ دے گفت مرہر چیز را عروس است

وعدس قرآن سورۃ الرحمن ست عروس بالفتح زن و مرد نو خاستہ یک دیگر را و مرد و انجا حسن و جمال ست کہ از مرد  
 عروس ست و آن بیکرا قول دوست توای فباے آلا رکبا نگذبان کہ حسن و جمال خاص سے بخشید و مرد او از  
 منی چیزے ست کہ مناسب ست کہ اخلافت کردہ شود و بسوے دے عروس و عن ابن مسعود قال قال رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورۃ الواقعة فی کل لیلة لم یصبہ فاقۃ ابدیہ کہیکہ بخواند سورۃ اذا وقعت  
 الواقعة را در ہر شب نرسد اورا فاقۃ فی الصراح فاقۃ درویشی و حاجت مند شدن و کان ابن مسعود یا مرثیہ  
 یقرآن بہلے کل لیلة و بود ابن مسعود کہ سے فرمود و قرآن خود را کہ بخواند این سورہ را در ہر شب بد آنکہ شایع  
 ترغیب کردہ بہ بعضی عبادات کہ مؤثر و مانع اند در امور دنیویہ نیز کہ حصول آئنا مہمین ست در دین تا بہر  
 تقدیر مشغول باشند بہ عبادت بہر وجہ کہ باشد و این مورت محبت ست بآن عبادات و محبت آن مفضی ست  
 بہ محبت کسیکہ آورده است آئنا زیرا کہ محبت منعم جلی ست و ازین محبت ست امتنان و سے لثالی بقول خود  
 (انکم با نعام و بنین و جنات و عیون و زروع) و مانند آن رواہ ابی یوسف و روایت کرد این دو حدیث را بہی  
 نے شعب الایمان و عن علی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب ہذہ السورۃ و یو تحفرت  
 کہ دوست می داشت این سورہ را کہ سچ اسم ربک الاعلی است گفتہ اند کہ دوست داشتن از محبت قول  
 حق سچانہ است (ان ہذا فی الصحف الاولی صحت ابراہیم و موسی کہ شاپرست بر حقانیت قرآن در دست بر شکران  
 و اہل کتاب رواہ احمد و عن عبد اللہ بن عمرو قال اتی رجل النبیؐ گفت آمد مردے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 فقال اقرا فی پس گفت آن مرد بخوان مرا یا رسول اللہ فقال پس گفت آنحضرت اقرأنا من ذوات الرا  
 بخوان سہ سورہ از سورہتا کہ مصدر ست بالرا و آن پنج سورہ اند و در نسخہ دیگر ذوات الرا یعنی لفظ ثلثانیت یعنی  
 اذان سورہتا کہ مصدر اند بر او در نیجا الم را نیز داخل می شود فقال پس گفت آن مرد و اعتراف از عدم  
 قرات این سورہ کہ برت بہی بزرگ شد سال عمر من و داشت قلبی سخت شد دل من کہ نگاہ نمی توانم داشت  
 و غلط لسانی و در پشت و سطر شد زبان من قال فاقرا ثلثا من ذوات حم پس گفت آن حضرت بخوان سورہ  
 ازان کہ حم ست و اول و سے فقال مثل مقالہ پس گفت آن مرد مانند سخن خود کہ گفتہ بود در اعتذار قال الرجل  
 گفت آن مرد یا رسول اللہ اقرا فی سورۃ جامعہ بخوانان مرا سورۃ سا کہ فراہم آرندہ است ہم مطالب نیافاخر  
 را و ثواب و عقاب را باختصار فاقراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ از لزلۃ الارض حتی فرغ منها پس خوانا تید آمد در را  
 آنحضرت سورہ اذ از لزلۃ الارض تا آنکہ فاریع شد ازان یعنی تا آخر و سے خواند کہ من یعل متقال ذرۃ خیر ایرہ و من  
 یعل متقال ذرۃ شر ایرہ و جامعیکہ آمد و بخوانست در نیجا ست فقال الرجل والدیے بشک با حق لا اذیر علیہ ابدی  
 پس گفت آن مرد سو گند بان خدائی کہ فرستادہ است تر ابراستی زیادہ نمی کنم برین مقروض چیز را ہمیشہ الفاظ

وَصِيحَتْ وَعَمِلَ بِمِثْلِ إِبْرَاهِيمَ رَجُلٍ - پسر پشت داد و رفت آن مرد - بِقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - پس گفت پیغمبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْفَ الرُّجُلِ مَرَّتَيْنِ - رستگارے و غیر وزے یافت این شخص دو بار در رُجُلِ بضم را فتح داد و کسر جمع تصغیر راجل است بمعنی پیاده یا تصغیر رَجُلٍ بمعنی مرد و تصغیر اینجا برائے تنظیم است یا تطف - رواه احمد - وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِسْتِطِيعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ أَلْفَ آيَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ - ای نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس منی آید - قَالُوا وَمَنْ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقْرَأَ أَلْفَ آيَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ - گفتند صحابه کبایت که می تواند که بخواند هزار آیت در هر روز - قَالَ - گفت آنحضرت ایما استطیع احدکم ان یقرأ الکلم الکذا - گفت آن حضرت آیا نمی تواند یکی از شما که بخواند سوره الکلم الکذا را یعنی اگر این برده را بخواند ثواب بخواندن هزار آیت بیاید و مگر این عدد موکول بعلم شارع است و همچنین سر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا از شارع کسی نداند - رواه البیہقی فی شعب الایمان - وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَبِّبِ مَرْوِیةً عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَبِّبِ أَنَّ كِبَارَ تَابِعِينَ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ - گفت آنحضرت - مَنْ قَرَأَ كَيْسًا بِخَوَانِدٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ - ده بار - بَنِي لَهُ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ - بر آورده شود برای وی کوشکی در بهشت و مَن قَرَأَ بِأَعَشْرِينَ مَرَّةً بَنِي لَهُ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ - و کسیکه بخواند آنرا بیست بار بر آورده شود برای وی دو کوشک در بهشت و مَن قَرَأَ بِأَلْفَيْنِ مَرَّةً بَنِي لَهُ ثَلَاثَةُ قُصُورٍ فِي الْجَنَّةِ - و کسیکه بخواند آنرا سی بار مابا کرده شود برائے وی سه قصر در بهشت - فَقَالَ - پس گفت عمر بن الخطاب و الله یا رسول الله اذا تكلمت في قصورنا - اکنون چون ثواب بخواندن این سوره این چنین است هر آنکه بسیاری خوانیم این سوره را و بسیار میگردد و انیم به سبب بخواندن آن قصرهای خود را - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - پس گفت پیغمبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُ أَوْسَعُ مِنْ ذَوَالِكِ - خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او و وسع است پس تعجب مکن و دور نینداز آنرا که اقال لطیفی و ظاهراً است که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل و رغبت در تکثیر این ثواب جزیل این عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول و اذ الکلمن دلالت دارد بر آن پس متنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل و وسع تر از آن است پس رغبت کنید و براه تعجب زودید نم دروین آدمی زاهدی از آن هست و جواب نفی آن را نیز متضمن است اما اقتضای بران و نعم استبعاد بدان چنانکه طبعی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در هر روز بخواند یا هر روز و سار و الله اعلم و فضله اوسع رواه الدارمی - وَعَنْ أَحْسَنَ مَرَسَلَةِ ابْنِ عُمَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ - روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت - مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ مِائَةَ آيَةٍ لَمْ يَحَاجْهُ الْقَصْرُ أَنْ تَحْلِكَ لَيْلِيَةً كَيْسًا بِخَوَانِدٍ دَرِشَبِی صد آیت حاجات نکند و ختم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن ختم می شود و هر کسی را که بخواند او را ملازمت و سکند پس این قدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و اداسه حق و

ویران شب بسندہ است۔ من قرار فی لیلة ما یئی آیت کتب اقنوت لیلة۔ و کسیک بخواند در شبی و دویست آیت نوشته شود براسے و سے قنوت شب و قنوت بجنے طاغت و قیام و دعا و خشوع بیاید۔ و من قرار فی لیلة خمس آیت لے الالفت اصبح و انتظار من الاجر۔ و کسیک بخواند در شبی یا قصد آیت تا ہزار جمع می کند در حالی کہ مراد راست قنطار از اجر۔ قالوا یا القنطار۔ گفتند صحابہ و حسیت قنطار۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ اثنا عشر الفا۔ قنطار مال کثیر مقدار دوازده ہزار در قنطار موس گفتند قنطار وزن چیل اوقیہ از طلا یا ہزار و دویست و نیار یا پرچی م گاو از طلا یا نقرہ مقصود ببالندہ است و در کثرت ثواب و لشک نیست کہ معنی اخیر انساب و ادخلت و ران و حلیہ گفتہ است کہ قنطار ہزار و دویست اوقیہ و اوقیہ بہتر از انچہ میان آسمان و زمین است و تو اند کہ ضمیر قنطار براسے اصحاب حسن باشد و قال براسے حسن۔ رواہ الدارمی

### باب آداب التلاوة

در اکثر تفسیر باب بی ترجمہ و عنوان واضح شدہ چنانکہ عادت مولف است در ذکر مہمات و لواحق ماسبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت و قرائت قرآن است بر سبیل متابع و تو اسے چنانکہ در اوراد و وظائف می باشد و قرائت قرآن را بر مشائخ براسے تعلیم تجویہ اوسے گویند و قرائت عام تر و ہمہ اشال و در سن نیز بمعنی قرائت مست و مدارست میان و کس یا زیادہ می باشد۔

**الفصل الاول۔** عن ابی موسیٰ الاشعر سے قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعاہدوا القرآن بیان فرماید و تازہ کنید عہد و بیان را بقرآن و مراد بحفظ و نگاہداشت قرآن است بقرائت و مواظبت بر آن تا از دل نرو فراموش نگردد و تو تعاہد میان و کس باشد و ذکر قرآن اشارت است بآنکہ چون بندہ عہد قرآن۔ تازہ دارد و خدمت وی کند قرآن نیز عہد اورا نگاہ دارد و محفوظ ماند۔ فوالذی نفسی بیدہ۔ پس سوگند بخدا کی کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست۔ لہو اشد تفصیلا من الابل فی عقلها۔ ہر آنیہ قرآن سخت ترست از روی رہاشدن و پیردن آمدن و گردنختن از شتر کہ بستہ شدہ است پاسے وی در سن تثنیٰ تثنیٰ جمع متقال بکسر بند شتر متفق علیہ۔ و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قہما احدکم ان یقول سیدت آیت کیت و کیت بہ چیز بیست ہر یکی ما از شما کہ گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را۔ ہل نسی۔ بلکہ بگوید فراموش گردانیدہ شدہ مرا آن آیت دو جہہ بدی آن قول آن است کہ این عبارت شترست بترک و عدم تلاوت دینی پر دالی بدان و در قول وی فراموش گردانیدہ شد افطار حسرت و فذلان است بر تفسیر در احراز این سعادت و نگاہداشت این نعمت یا ازیت احتراز و احتیاط از تصریح بارتکاب معصیت کہ متعین بر حیاتی و میاکی و ترک ادب است بقرآن۔ و استاذکوا القرآن فانہ اشد تفصیلا من صدہ الرجال من التم۔ و ذاکر و کینہ زیادہ در قرآن را بمواظبت بر قرآن آن نبرکہ

ہر سیکہ قرآن سخت ترست در گریختن و بر آمدن از سینه ہائے مردان از چار پایہائے کہ اگر نہ بندند و محافطت  
 نکنند بگریزند و برآیند۔ متفق علیہ و از او مسلم بعقلہا۔ و زیادہ کردہ است مسلم در روایت خود لفظ بعقلہا را و معنی آن  
 معلوم شد۔ وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل  
 المتقلۃ۔ نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بستہ شدہ بی پای بند  
 - ان عابد علیہا اسکھا۔ اگر محافطت کند بران نگاہدار و آتما۔ وان اطلقها و ہیبت۔ و اگر رہا کند شتران را میرودند  
 آن شتران می گریزند۔ متفق علیہ۔ وعن جندب۔ بن عبد اللہ۔ صحابی ست و گاہی جذب  
 بن سفیان نیز می گویند نسبت بجد و کجی عقلی بفتح عین و لام و بقای نیز می گویند بکوفہ بود پس ازان انتقال کردہ  
 بصرہ آمد و روایت می کند از وسع حسن و ابن سیرین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوراؤ القرآن ما  
 علیہ قلوبکم۔ بخوانید قرآن را ما دام کہ الفت و حمیت وار و بر قرآن دلماے شما و ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل  
 باشد۔ فاذا اختلفتم پس چون مختلف شویید و متغیر گردید یعنی حاصل گرد و شمار ملائت و تفرقہ قلوب۔ فقو مواعظ  
 پس بر خیزید از خواندن قرآن و بلائت و بی ذوقی بخوانید اما اینجا نکتہ ایست کہ مرد باید کہ عادت کند و جد و جد  
 نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قرات ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا کہ کاہان و آسودہ دلان کہ اعتیاد  
 دارند بیاصل ندارند و دلول شوند یکی باشد کہ در قرات جزے از قرآن ملول گرد و دیگری وہ جز و بذوق خو بخواند  
 چنانکہ اصلا ملائت راہ نیابد و باللہ التوفیق و در معنی این اختلاف و قیام وجوہ دیگر نیز گفتہ اند کہ در شرح مذکور است  
 متفق علیہ۔ وعن قتادہ قال سئل انس کیف كانت قراته البنی۔ روایت است از قتادہ کہ از مشایخ پیغمبر است  
 کہ پرسیدہ شد انس را کہ چگونه بود قرات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال كانت مدار۔ گفت انس بود قرات آنحضرت  
 خداوند مدار پر وزن حرار و در روایتی كانت مدار لفظ مصدر آن نیز بہین معنی است و در صحیح البخاری کان  
 ید مدار کہ آنحضرت مدی گرد و مذکور فی۔ ثم قرار۔ پسر خواند۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم ید۔ و رحالی کہ مدے کند  
 بسم اللہ۔ یعنی در لفظ اللہ۔ و ید۔ و مدے کند۔ بالرحمن۔ یعنی در میم وی۔ و ید بالرحیم۔ یعنی در حاء دے۔  
 رواہ البخاری ید انکہ مراد بانجام اصلی است کہ آزا مدی گریزند از بہت بودن وی لازم ذوات حروف مدوی طالع  
 وی چنانکہ الفت و دواد و قلا و اید و قیل و حاصل نمی شود این مد با تمام حرکات یا حیرت از اشباع مقدار الفت یا کمتر  
 ازان زیرا کہ اگر چنین خواندہ نشود تمام نمیشود نطق باین حروف و مد متعارف کہ بحث کردہ شود ازان نزد ارباب  
 صناعت مذکور است و او را و سبب است سکون و ہمزہ کہ بعد ازین حروف واقع میشود و سکون یا بچبت او قام  
 باشد چنانچہ دابتہ و لا الضالین یا بے او غام چنانچہ در حروف مد واقع است در او اکل سور مثل الف لام میم  
 کات صا و نون قاف و سکون گاہی بچبت وقف عارض میگردد مثل نستعین و الفلحون و اولی الالباب و اما

ہمزہ یا در کب کلمہ مانند السماء والسمو و جی یا در دو کلمہ مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرار اختلاف است در مقدار این بعضی مقدار الف و نصف یعنی دو الف و نصف تا سہ الف و چہار الف و بعضی آن در کتب تجوید است۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اذن اللہ شیء استماع ینکیند و گوش نمی دارد یعنی راحتی ینکیر و درودش نمی دارد و خدا یتعالی مرتب چیز را از مسموحات۔ ما اذن لبتی یعنی بالقرآن۔ چنانکہ استماع ینکیند و گوش میدارد و مردان پیغمبری را کہ تنہی ینکند و سرود و خوش آوازی می نمایند آن پیغمبر بقرآن و میخواند مذکتابی را کہ فرستادہ میشود بر دے۔

یتفق علیہ۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اذن اللہ شیء ما اذن لبتی حسن الصوت بالقرآن یجربہ۔ در حالیکہ ہر ینکند و بلند میگردد و آواز می راند بقرآن درین حدیث مقید گردانیدہ بنی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آیدہ است کہ فرستادہ شدای تعالی ہیج پیغمبری را مگر خوش روے و خوش آواز پس مراد آن است کہ خوش آوازی ینکند بقرآن و تنہی ینکند بان۔ یفق علیہ۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس منامن البین بالقرآن نیست از یابینی از اہل طریق و تابعان ماکسیکہ یعنی کند بقرآن۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ در احادیث استجاب تنہی در قرآن واقع شدہ خصوصاً این حدیث کہ بود عید بر ترک آن ناظر است پس بعضی میگویند کہ مراد بہ تنہی ہرست چنانکہ در حدیث یجربہ واقع شدہ است و بعضی میگویند کہ مراد تنہی بقرآن استغناء از مردم است از غنی مقصود یعنی بی نیازے نہ از غناے مدد و بمعنی سرود یعنی کسیکہ اورا خداے تعالی علم دادہ و قرآن عطا کردہ باید کہ از ہمہ مستغنی گردد و توکل بخدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نگرداند و علم قرآن وسیلہ حطام و دنیای آزد و بعضی گفتہ اند کہ تنہی بمعنی استغناء در لغت نیامدہ است و این سخن خطاست و صواب آن است کہ آیدہ است و تحقیق آن است کہ مراد تنہی تحسین صوت و تطیب و تزئین و ترقیق و تخرین اوست چنانکہ شنیدن آن در دلہا کارگرفتہ و تاثیر کند و موجب خشیت و جمع ہم و ہم زیادت حضور شود و ذوق و شوق آزد و دل را رقیق گرداند و بارعایت توانین تجوید و مراعات نظم و در کلمات و حروف چنانکہ در حدیث بیاید (و یذا القرآن باصواتکم و اشارت کرد بان قول ابی موسی اشعرے بحرۃ تجیر اگر این بصوت طبعی کہ عرب دارند را نعت طبیعت در تزئین آن بکشند کہ آن را الحن عربے گویند آدے و احسن باشند و اما تکلف بالحن موسیقی مکروہ است و اگر مودے بتجیر قرآن گردد حرام است طبعی گفتہ تحسین صوت یعنی تزئین بالحن جائز است بہر وجہ کہ باشد و آدم

کہ خارج نگردد از حد مرات۔ و عن عبد اللہ بن مسعود قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو علی الجہر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت و حالانکہ دے بر متبولود۔ اقرار علی۔ قرار است کن و بخوان از قرآن چیزے بر من نقلت۔ پس گفتم من۔ اقرار علیک علیک انزل۔ ایا بخوانم قرآن را من بر تو دعا لانکہ قرآن بر تو فرستادہ شدہ است یعنی قرآن خواندن حق است کہ آن چنان میخوانی کہ منزل است دیگرے را چہ مجال کہ در حضرت تو بخواند۔ قال

احب ان اسمہ من غیرے۔ گفت آنحضرت من دوستی دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گویا حکمت در ان هست کہ در استماع از غیر نمم معافی و ملاحظہ آن و تدبر در ان اہم و اہلست و گویا از غیب سے آید بر مثال ظهور کلام از شجرہ موسیٰ و ائدہ اعلم ابن مسعود نے گوید۔ فقرات سورۃ النساء۔ پس شروع کردم در خواندن سورۃ النساء۔ حتی آیت ہذہ الایۃ۔ ناآنکہ آدم در سیدم باین آیت کہ تکلیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید و جئنا بک علی ہذہ بار شہید ایم معنی آیت اینست کہ پروردگار عالم میفرماید پس چگونہ باشد حال این کافران و قتیقہ کیا رسم از ہر ممت گواہی را کہ گواہی دہیست پس پیغمبر الیشان بر ایشان انبسا و عقائد و قبح اعمال الیشان و بیاریم ترا سے محمد گواہ این پیغمبر ان کہ گواہی دہی بر صدق الیشان درین گواہی یا گواہی دہی براست خود کہ الیشان گواہی خواہند داد بر استان و دیگر مقصود تذکرہ روز قیامت است کہ عجب روزے سخت است کہ استان را خواہند گرفت و پیغمبر ان بر ایشان گواہی خواہند داد و ابن مسعود سے گوید چون این آیت برخواندم۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ حسب الان۔ بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر خوان۔ فالتفت الیہ۔ پس بوسے گردا میدم لبوسے آنحضرت و دیدم۔ فاذا عیناۃ تدر فان۔ پس ناگاہ ہر دو چشم آن حضرت اشک میریزند داشتک روان می رود و بکاسے آنحضرت از تصور ہول قیامت و نخمی احوال مردم بود بحبت غایت رافت و رحمت و شفقت آن حضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم فاتم۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لانی بن کعب۔ گفت آن حضرت مرابی بن کعب ما کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی بود و یکی از ان شش تن بود کہ یاد گرفته بودند قرآن را در عمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرا صحابہ بود و اورا سید القرامی گفتند و آنحضرت اورا سید الانصار سبکفت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین می نامید پس آنحضرت بوسے گفت کہ۔ ان امرنی ان اقرا علیک القرآن۔ بدرستیکہ خدا سے تعالی امر کرده است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب اللہ سالی لک۔ ایا خدا نام برد مرا برائے تو یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من آنجا مذکور شد۔ این را از جهت شکست نفس و گمنامی خود گفت تعجباً و استغراباً کہ من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت کہ این چه تشریف و اکرام است کہ می کنی۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرسے نام ترا برد و ترا بنام خواند۔ قال باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برائے تقریر و تحقیق حال خود۔ وقد ذکرک عند رب العلمین۔ ایا بہ تحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرسے ذکر کرده شدے تو نزد پروردگار۔ فخرخت عنیاء۔ پس اشک ریخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی است کہ نزد لطف محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت غم از راہ چشم بدر میرود۔ و فی روایتی۔ و در روایتی انجین آمدہ کہ چون سورہ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آن حضرت بابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امرنی ان اقرا علیک۔ بدرستیکہ خدا سے تعالی امر کرد مرا کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی۔ وقد سالی ایا بنی

نام برد مرا خدا ساقاں نعم۔ گفت آن حضرت آرسے۔ بکلی متفق علیہ۔ و در حدیث استحباب قرات ست برخدا حق و اہل علم و فضل اگرچہ تماری افضل باشد از مقد و علیہ و بحقیقت قرات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروے قرات تعلیم و اہل بود کہ تا یاد گیر و آن را از وہن مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود آہی مقدم بر قرآن صحابہ و فرمود آن حضرت صلعم اقرار کم ابی و تحقیق اخذ کردہ اند از وہی قومی از کبرائے تابعین و در وجہ تخصیص ابن سورہ گفتہ اند کہ این سورہ با وجہ جازت جامع ست مقروا عد کثیرہ از اصول دین و مہمات آن را و در وعد و وعید و اخلاص و تطہیر قلوب کذا قال

الطیبی واللہ اعلم بالاسرار۔ وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو۔ نہی کرد آن حضرت از آنکہ سفر کردہ شود و ہمراہ بردہ شود مصحف بسوے زمین کا فران کہ دشمنان و نیند اگر گفتہ شود کہ مصحف نبود در زمان آن حضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آن حضرت شد جو ابش آن ست اگرچہ تمام قرآن در مصحف نوشتہ نشد بود لیکن انچہ نازل می شد ہر کس براسے خود در صحیفہ می نوشت و نگاہ میداشت باین اخبار لغیب ست از انچہ بعد از زمان آن حضرت واقع شد و بعضی گفتہ اند کہ مراد بقرآن مصحف نیست بلکہ مراد بعض قرآن کہ ہر کس از صحابہ یا و داشت و نہی از رفتن آن جماعت ست کہ نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عدو تا کشتہ نشوند و ضائع نگردد آن قدر از قرآن کہ نزد او ست اگر گفتہ شود کہ بہ تحقیق ثابت شدہ است کہ حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود نہی چہ صورت دار و رفتن ایشان جو ابش آن ست کہ شاید معنی از تقو و ایشان بمعراشت و بہ ہمراہی عسکر متیقن نیست ہلاک ایشان واللہ اعلم۔ متفق علیہ و فی روایت مسلم و در روایتی مسلم از عیین آمدہ کہ۔ لا تسافر بالقرآن۔ سفر نکنید با قرآن۔ فابی لا آمن ان نیا لہ العدو۔ پس بدرستی کہ من امین نیستم از آنکہ نیا و بگیرند آن را و دشمنان و امانت کنند بران مضائع سازند آن را۔

الفصل الثانی۔ عن ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابۃ من ضغفاء المهاجرین۔ گفت ابو سعید خدری ستیم من در جماعت از ضغفاء و فقیران مهاجران و عصابہ کبیر و عصبہ بضم از مردم مابین عشرہ تا چہل۔ و ان بعضہم یسیر بعض من العرب۔ و بدرستی کہ بعضی از ایشان ہر آئینہ پوشیدہ میشد بہ بعضی از جہت برہنگی و بی جامی و عری بضم عین و سکون یا برہنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان ست کہ جامہ درست بر تن نداشتند و باین جہت چسپید و بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل می شد۔ قاری یقرار علینا۔ و قاری میخواند قرآن را بر ما۔ و ابی رسول اللہ ناگاہ آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقام علینا۔ پس ایستاد آن حضرت بر سر ما۔ فلما قام رسول اللہ پس ہر گاہ کہ ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکت القاری۔ خاموش گشت قاری کہ قرآن میخواند۔ مسلم۔ پس چون خاموش گشت قاری سلام داد آنحضرت بر ما از بیجا مفہوم میشود کہ سلام بر قاری قرآن کردہ است چنانکہ در فقر مذکور ست و گفتہ اند اگر کس سلام داد جو اب آن لازم نیست۔ قال ما کنتم تصنعون۔ گفت آنحضرت و پرسید چه می کرد بدینشا اگر



آنحضرت فرمات قاری ایشان نشیند استفهام بر حقیقت خودست والا منصوص و توطیه و تهدید بشارت است که ایشان را و اولئک  
 گفتیم که کتاب نسخ الی کتاب الله تعالی - بودیم مگر گوش میداشتم بسوے کتاب خدا سے تعالی - فقال - پس گفت آن حضرت  
 الحمد لله الذی جعل من امنی من امرت ان اصبر نفسی معهم - حمد خدای راست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام  
 من که صبر فرمایم نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالی و اصبر نفسك مع الذین یعدون  
 ربهم الا آتیه گفت ابو سعید خدری مجلس و سلطان - پس نشست آنحضرت میان ما و وسط بسکون سین میان و تحریک میان بتخلیل  
 نفسیه فیما تا برابر گردانند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ا - ثم قال بیده بکذا - پس بشارت کرد بدست  
 مبارک خود که بچنین نشینید یعنی حلقه زده نشینید - فخلقوا - پس حلقه زده نشستند صحابه - و برزت و جوهم له - و برزدن  
 آمد از صف و ظاهر گشت روی های ایشان مر آن حضرت را - فقال البشر و ایا معاشر صوالیک المهاجرین - پس گفت  
 آن حضرت شاد و خوش باشید اے گروه فقر اے مهاجرین صوالیک جمع صلوک بمعنی فقیر که مال ندارد چنانکه  
 مالیک جمع ملوک - بالنور التام یوم القیمه - بشارت با و مر شمارا بر دشنائی تمام روز قیامت تلخیص است بقول حق  
 سبحانه (نور هم سعی بین ایدیم و با یا نم یقولون ربنا انکم لنا نورنا) ثم خلون الحجه قبل اغنیاء الناس نصف یوم  
 می در آئید شما بهشت را پیش از مردم تو مگر به نیم روز - و ذلک خمسمائه عام - و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است  
 چنانکه در قرآن مجید می فرماید - و ان یو اعذر یک کالف سنه ما تعدون و مراد اغنیاء شاکر و فقرای صابر بلند  
 یعنی اغنیاء فرضا اگر چه فاضل تر و بشیر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود  
 آن این سبقت فقر را حاصل است و ظاهر این حدیث دران است که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرا می  
 مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سائر فقر حکم بهم یکی باشد و در حدیثی بهلفظ  
 اطلاق نیز آمده است که یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام دروے در باب فضل فقر را بیایدان شار الله تعالی  
 رواه ابو داود - وعن البراء بن عازب - صحابی مشهور است اول شهادت خندق است و پیش ازوے صغیر  
 بود وے از تابعان امیر المومنین علی رضا است حاضر شد باوے در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمین مصعب  
 بن الزبیر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم - بیار اید قرات قرآن را با نوا  
 آوازیه اے خود زیرا که این جای کننده ترست در دل و تحت ترست از روے تاثیر دران در وقت پیدا کننده  
 ترست شنوندگان را بعضی مشایخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آید حق را و چون درس  
 مریدان در هدایت چال حق به تنگی و بزدور و رے آید با غنا مزج میکند تا باسانی و بر غایت در آید بر مثال داروے  
 تلخ تلخ که آن را با قند در هم گردانیده در باطن در آرد و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفته  
 اند که این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است که زینوا اصواتکم بالقصص آن گویا قایل این سخن از یک بدست

از آنکه اصوات سبک گان را مزین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین شی تا بیج  
 شئی می باشد چنانکه حلی نسبت به جودس گوید یا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوری است که حسن دیگر  
 بران می افزاید و در فصل ثالث از حدیث برابری که صریح است و برین معنی و مراد اینجا قرار است قرآن است که فعل بنده است  
 نه ذرات قرآن که صفت باری توانست است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه احمد و ابو داؤد

و ابن ماجه و الدارمی - وعن سعد بن عبادۃ - لضم عین و تخفیف موحده از لغت باء و دوازده انصارت و بهتر  
 قوم خود و راایت مصطفی صلی الله علیه و سلم روز فتح و در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرأ یقرّ القرآن ثم تمیهاه - نیست هیچ مردی که می خواند قرآن را بهتر  
 فراموش می گرداند آن را - الا لقی الله یوم القیمه اجزم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا که حق را روز قیامت مقطع  
 الاعضاء اجزم بمنقطع قطع و اجزم مردیکه بینه اعضا او بجلست جزم که علی مشهور است یعنی گفته اند که مقطع  
 البید یعنی خالی از خیر و برکت و بینه گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بینه گفته اند زبان افتاده  
 بصورت یا بمعنی یعنی بے حجت دبی زبان و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبار سرشده اند و وعید درین  
 باب بسیار واقع است و بعضی می گویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرار است او است و الله اعلم - رواه ابو داؤد  
 و الدارمی - وعن عید الدین عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لم یبق من قرار القرآن فی اقل من  
 ثلث - بزود و بقیه نه شد و نداشت معانی قرآن را و تا مل و تدبیر نکرد و در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب

رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی - بدانکه عادت سلف مختلف بود و در قدری از زمان که ختم می کردند قرآن  
 قرآن را از ختم کردن دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده نه  
 و بعضی در نهفته یک ختم می کردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آن است که این مختلف می گردد باختلاف  
 اشخاص پس کسیکه ظاهر می گردد مراد از دقیق فکر لطافت و مهارت اقتصاد کند بران قدر که حاصل گردد و کمال  
 فهم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدست و تصنیف یا بفضل خصومات و وقایع و مهات مسلمان فقیر  
 کند بران قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد - وعن عقیبه بن عامر  
 صحابی است و الی مصر بود و براسه معاویه بعد از برادرش عقیبه بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله

علیه و سلم الجاهل بالقرآن کالجاهل بالصدقه - هر کس که بقرآن و آباد از بلند خواننده آن را بهیچ آشکارا و پنهان  
 است صدقه را به فقر که فضیلت و ثواب دارد - و المسلم بالقرآن کالمسلم بالصدقه - و هر که بقرآن و آباد از  
 سبب خواننده قرآن را مانند پنهان و پنهان صدقه است که افضل و اکمل است و در ثواب که از همه و بر یا خفاست  
 و این در صدقه نفل است و در جائی که بلند خواندن قرآن واجب نیست - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی

وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن صہیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔  
 گفت صہیب روئے کہ از فقرائے صحابہ و غلامے ایشان ست و مناقب او بسیار است کہ گفت آن حضرت۔ ما من  
 بالقرآن من اسئل محارمہ۔ ایمان نیاد و بقرآن ایمان کامل کیسکہ حلال گردانید حرامہاے قرآن را اینست  
 از کتاب محرمات و مناسبہ آن کرد حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کند چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت  
 کند۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این  
 حدیثیست کہ نیست اسناد آن توے از جهت ضعف بعضی روایات وے۔ وعن اللیث بن سعد۔ روایت است  
 از لیث بن سعد کہ فقیہ تابعی ست و امام اہل مہر۔ عن ابن ابی ملیکہ۔ بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی گفت  
 و از مشاہیر علمائے تابعین ست و سی صحابہ را و دریافتہ و قاضی مکہ بود در محمد عبد اللہ بن الزبیر۔ عن یحییٰ۔ بفتح  
 تحتانیہ و سکون مہملہ و فتح لام۔ بن ملک۔ بفتح میم اولے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر وے نیز تابعی  
 ثقہ است۔ نہ سال ام سلمہ عن قرارة النبی۔ کہ وے پرسیدم سلمہ را از قرأت پنجم۔ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بچہ  
 کیفیت می خواند۔ فاذا ہی تحت قرارة مفسرہ۔ پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا  
 و کشادہ در روشن۔ حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن  
 جریج۔ بضم جیم اولی و فتح را نام او عبد الملک بن عبد الغزیز بن جریج الزائغہ دین و اعلام علماست و از تبع تابعین  
 و پدرش از تابعین و وے اعلم و اوثق از پدرست۔ عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمہ قالت کان رسول اللہ  
 گفت ام سلمہ بود پنجم خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقطع قرارة تقطیع می کرد قرأت خود را و تقطیع پارہ پارہ کردن  
 مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل ست و وقف کردن بر سر آیات اگر چه  
 تعلق با قبل داشتہ باشد بقول۔ میگفت و می خواند آنحضرت۔ الحمد للہ رب العالمین ثم یقف۔ پستر وقف میکرد  
 وے ایستاد۔ ثم یقول۔ پستر میگفت۔ الرحمن الرحیم ثم یقف۔ پستر وقف میکرد و میگفت۔ مالک یوم الدین۔  
 تا آخر سورہ و بقواعد مقررہ از باب قرأت در امثال این آیات کہ متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح ست  
 ولیکن اگر بر و س آیتی باشد وقف و ابتدا با بعد سنت ست۔ رواہ الترمذی و قال اسنادہ لیس متصل۔  
 روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل۔ لان اللیث روے ہذا الحدیث عن  
 ابن ابی ملیکہ عن یحییٰ بن ملک عن ام سلمہ۔ چنانکہ در شناسے حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ  
 بواسطہ سماع نداشت۔ و حدیث لیث اصح۔ و حدیث لیث کہ متصل است صحیح تر ست

الفصل الثالث۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال خرج علينا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن  
 گفت جابر بیرون آمدیم آنحضرت و حالانکہ ماے خواندیم قرآن را۔ و فینا الاغرابی و الجمی۔ و در میان

باید و بیان صحرائین و عجمیان غیر عربی نیز بودند و لا بد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد قرآن در ترجمہ قرات  
عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کرده و تقریر و تحسین نموده۔ فقال۔ پس گفت۔ از تو هم محل  
حسن بخوانید قرآن را پس ہمہ نیکو است یعنی بہر نوع کہیکہ از شما بخواند خواہ عرب و عجم و مقصود و صلی اللہ علیہ وسلم  
رفع حج و شفقت و تکلف در استقصائے رعایت تجوید بمرتبہ غایت است و تنبیہ بر ترجمے حسبہ و اخلاص در عمل بود و اللہ  
و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگرچہ در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الخاتیمہ گوشہ ذریاکہ استقصاء  
اہتمام بنہانے با سہلہ و تقصیر در اول چندان نفع نگیرد و با اہتمام و اعتنائہ بنہانے با سہلہ در اول ضرر نیار و چنانکہ  
فرمود۔ و سبجی اقوام یقیونہ۔ و زود باشد کہ بیایند گروہا از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را رعایت  
تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القبح۔ چنانکہ راست ساختہ می شود و تیر و قبح بکسر قاف و سکون دال  
تیر تا تراشیدہ و پراہ و پیکانہا نامادہ۔ یجولونہ۔ زود و طلبند اجرت آزادین جہان۔ ولا یتاجلونہ۔ و بہ  
مہلت نمی طلبند ثواب آن را و دران جہان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیامی فردشند و در  
ابوداؤد و البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن حذیفہ۔ رضى اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرأ القرآن  
بلحون العرب واصداہا۔ روایت است از حذیفہ بن الیمان کہ از کبار صحابہ و صاحب ہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و زود  
علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحون عرب و خوش آوازی ایشان فی الفرج لحن آواز و آوا  
گردانیدن و لحن در قرات طرب کردن بدان فلان لحن است نیکوتر است از روع خواندن بدان و مراد بلحون  
عرب تحسین صوت و لطیف اوست بے تکلف در رعایت قوانین موسیقیہ باعانت طبعیت چنانکہ از قرات  
ایشان مشاہدہ مے افتد۔ وایاکم و لحن اہل عشق و لحن اہل الکتابین۔ و دود و دراز خود را از لحنہا مے اہل  
عشق و لحنہا سہل و کتاب کہ تو ریت و بخیل است و مراد بلحون اہل عشق انچہ میکنند مردم در مغازلہ فساد و مجادلہ ایشان  
و راستار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف دران و بخوانند ہیود و نصا مے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند دران  
و بعضی اہل عشق را اہل الفسق خوانند و این نصیحت و تحریف است و صحیح نیست۔ و سبجی بعدے قوم یہرجون بالقرآن  
ترجیع النار و النوح۔ و زود باشد کہ بیایند پس از من گروہے کہ ترجیع کنند بہ قرآن مانند ترجیع سرود  
و نوحہ و ترجیع آواہ گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحہ در ماتم کردن۔ لایجا و زحاجرم۔ نمی گذار و قرآن نامی  
گلوہا مے ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمی رسد۔ مفتونہ قلوبہم۔ در فتنہ و بلا انداختہ شدہ است  
دلہا مے ایشان بہ محبت دنیا و تحسین مردم مرایشان را۔ و قلوب الذین لطمہم شامہ مفتون و مبتلاست دلہای  
آن کسانے کہ خوش مے آید ایشان را حال ایشان۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و در زین فی کتابہ عن  
البرابر بن عازب قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یلیکفت حسنوا

القرآن باصواتکم۔ نیک گردانید قرآن را با آواز ہائے خود۔ فان الصوت احسن یرید القرآن حسنا۔ زیرا کہ آواز خوب زیادہ می گرداند قرآن را حسن۔ رواہ الدارمی۔ وعن طاووس مرسلہ۔ در روایت است از طاووس یمانی کہ از مشاہیر تابعین است و در صحبت ابن عباس می بود بطریق ارسال۔ قال۔ گفت۔ یسئل النبی۔ پیریدہ شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اے الناس احسن صوتا بالقرآن۔ کدام کی از آدمیان خوش آواز تر است بہ قرآن قال۔ گفت آن حضرت۔ من اذا سمعته لیس۔ خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است کہ چون بشنوی اورا کہ بخواند قرآن را۔ اریتم انہ تمشی اللہ۔ پندارے و گمان برے تو کہ دے می ترسد و ہیبت دارد از خدا۔ قال طاووس وکان طلق کذلک۔ گفت طاووس و بود و طلق بفتح طاء مہملہ و سکون لام کہ یکی از تابعین است مجہین یعنی در خواندن و سہ اثر خوف و خشیت و ہیبت پیدا بود۔ رواہ الدارمی۔ وعن عبیدہ۔ بفتح عین و کسر موحدہ۔ الملکی یضم سیم و فتح لام و سکون تحتانیہ و الملوکی یضم ہمزہ و ضم لام نیز آمدہ شامی است۔ و کانت لہ صحبتہ مع رسول اللہ۔ و بود و ملا صحبت با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اصحابہ گفتہ لیس لہ صحبتہ گفتہ می شود کہ مرا و صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمہ مع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و برین نسخہ این حدیث مرفوع است بر نسخہ اول موقوف و این حدیث را بہر دو طریق برفع و توقف روایت کردہ اند چنانکہ شیخ ابن حجر در اصحابہ گفتہ۔ یا اہل القرآن لا تؤسروا القرآن۔ اے اہل قرآن نہ گردانید قرآن را بالین کہ تکیہ کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از کمال از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن۔ و املوہ حق تلاوتہ من آنا را لیل و النہار و بخوانید قرآن را و در سازید آن را در ساعات شب و روز۔ و افشوہ۔ و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را با سماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گردد میان مردم۔ و لغفوه۔ و تغنی کنید بقرآن بجغنی کہ گذشت۔ و تدبروا ما فیہ لعلکم تفلحون۔ و تا ملاحظہ کنید معانی آن و بروید در دنبال آنچہ دروست از معانی و احکام بتامل و عمل بامید آنکہ رستگار شوید و فی فری بابیہ و لا تجلو الثواب۔ و شتاب نہ طلبید در دنیا پاداش آن را و نگردانید اورا از حفظ این جہان۔ فان لہ ثوابا۔ زیرا کہ بدستی مرقرآن را ثواب عظیم است دران جہان۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخارجہ نیز روایت کردہ اند تا نسخ خود و رفع نکردہ در روایت کردہ طبرانی برفع

## باب

این نیز باب است بی ترجمہ و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن۔ و ظاہرا با اختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد جمیع نوشتن او در مصحف واحد الفصل الاول۔ عن عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت ہشام ابن حکیم بن حزام یسئل عن ہکذا تخفیف از اے صحابی است اسلام آورد و روز فتح و از فضلاے صحابہ است چنانکہ پیرا و حکیم بن حزام دید روی بر او اندادہ

ام المؤمنین خدیجہ است رضی اللہ عنہا گفتم عمر بن الخطاب شنیدم ہشام بن حکیم را۔ یقرا سورۃ الفرقان  
میخواند سورۃ فرقان را۔ علی غیر ما اقرارہا۔ بروجہ مغایر آنچه میخواندم من آن سورہ را۔ وکان یسوال اللہ۔ ولبوسہ  
خدا صلی اللہ علیہ وسلم اقرانہا۔ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فکلت ان عجل علیہ پس چون بخین میخواندم آنحضرت  
خوانانیدہ بود و دوسے مخالف آن میخواند نزدیک بودم من کہ کتابے کتم بروے و در اتم در وی غضب کتم بروی  
تم اہلسلۃ۔ پست ترک دادم و گذاشتم اورا و شتابی نہ کردم۔ حتی انصرف۔ تا آنکہ برگشت وی از قرات و تمام کرد  
تم لبتہ بردادہ۔ پست نزد اتم رواے اورا در گردن او و کشیدم اورا فی الصرح تلخیص گریان گرفتن و کشیدن  
در خصوصت و سبب و لبہ بخر بختہ پیش منیہ کہ آنجا فرج می کنند۔ فحببت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من اورا نزد  
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ اے سمعت ہذا یقرا سورۃ الفرقان علی غیر ما اقرانہا۔  
بدرستی کہ من شنیدم این را کہ میخواند سورۃ فرقان را بغير وجهی کہ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فقال ہول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفتم آنحضرت۔ ارسلہ۔ بھل اورا باز ہشام فرمود۔ اقرار۔ بخوان۔ فقرا لقراءۃ  
لئے سمعت یقرا۔ پس خواند ہشام آن قرات را کہ شنیدہ بودم من اورا کہ میخواند۔ فقال ہول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم بکذا انزلت۔ پس گفتم آن حضرت ہمچین فرد فرستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقرار  
پست گفتم آن حضرت مرا بخوان۔ فقرات۔ پس خواندم من چنانکہ یادداشتہ۔ فقال بکذا انزلت پس اینجا  
نیز گفتم ہمچین فرد فرستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ بکذا انزلت گفتم۔ ان ہذا القرآن  
انزلت علی سبتہ احرف۔ بدرستی کہ این قرآن فرد فرستادہ شدہ است بر سبت حرف مراد سبت قرات یا سبت  
لغت است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فندر۔ فاقروا اما تفسیر منہ۔ پس بخوانید ہر چہ آسان باشد از قرآن  
و ہر چہ خوش آید شمار۔ متفق علیہ واللفظ لمسلم۔ وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرا۔ گفتم عبد اللہ بن مسعود  
شنیدم مردے را کہ خواند یعنی بیک قرات۔ وسمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرا خلافا۔ وشنیدم آنحضرت را  
کہ میخواند بخلاف آن قرات را کہ خواند آن مرد و حببت بہ النبی۔ پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
فاجزئہ۔ پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال۔ فعرفت فی وجہہ الکراتہ۔ پس شناختم من در روی مبارک  
آن حضرت تا خوشی را از جنت جہال و خلافت۔ فقال۔ پس گفتم آن حضرت۔ کلاما محسن۔ ہر دو نمائیک خواند  
ایہ فلا تملکوا۔ پس مختلف نہ شوید۔ فان من کان قبلكم اختلفوا فملکوا۔ پس بدرستی کہ آنیکہ بودند پیش از شما اختلاف  
کردند پس ہلک شدند مراد با اختلاف اینجا انکاری کی از وجوہ قرات است کہ فرد فرستادہ شدہ است قرآن بران  
و قرات ہمہ حق اند هیچ کی را انکار نباید کرد و اگر کی از انہا انکار کند انکار از قرآن کردہ باشد لیکن قرات  
بعضی متواتر اند و بعضی آحاد چنانکہ آحاد و ثبوت متواتر برین سبت قرات است کہ میخواند و بعضی در وجوہ قرات ادعائی

تو کہند و تخصیص ہر قرأتے بقارے مخصوص بحجت اختیار و اعتبار اوست از اول الایہمہ راست - رواہ البخاری  
 وعن ابی بن کعب قال كنت فی المسجد فدخل رجل یصلي - گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد وی  
 در حالے کہ نماز میکند فقرأ قرآۃ انکر بتا علیہ - پس خواند آنم و قرأتی را کہ انکار کردم من آن قرأت را بر آنم و  
 - ثم دخل آخر فقر قرآۃ سوے قرآۃ صاحبہ - پست در آمد مردے دیگر پس خواند قرأتی را جز قرأت آن یا خود  
 ظاہر این قرأت نزد ابی منکر نہ بود و لهذا ذکر نکرد انکار را بروے - فلما اتقینا الصلوۃ و خلنا جمیعاً علی رسول اللہ -  
 پس و فتیکہ تمام کردیم نماز را در آمدیم ہمہ بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و در بعض نسخ فلما قضی بہ لفظ ستینہ یعنی تکبیر  
 تمام کردند آن دوم و نماز را - فقلت ان ہذا قرآۃ انکر بتا علیہ - پس گفتم من کہ این مرد خواند قرأتی را کہ انکار کرد  
 آن را بروی - و دخل آخر فقر سوے قرآۃ صاحبہ - در آمد مردے دیگر پس خواند جز قرأت یا خود - فامر ہانی پس  
 فرمود آن دوم در این پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - کہ باز بخوانید فقرا - پس خواند قرآن دوم و محسن شانہا - پس  
 تحسین کرد آن حضرت حال آن ہر دوم در او مقرر داشت قرأت ہر دورا - فسقط فی قلبی من التکذیب یافا و  
 در دل من از تکذیب و انکار از بہت تحسین و تقریر آن حضرت ہر دو قرأت را بمان آنکہ کلام خدایکی باید کہ بر یک  
 وجہ شاید ہر کسے ہر طور یکہ خواند چون روا باشد - ولا اذکنت فی الجاہلیہ - و بتو دین تکذیب و انکار و تکیہ  
 بودم در جاہلیت و این مبالغہ است از بہت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان  
 مستبعد نبود و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود - فلما رآہ رسول اللہ پس ہنگامی کہ دید پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم با قد عشتی - چیزیکہ پوشیدہ در گرفت مرا از وسواس شیطان کہ ہر حد تکذیب و انکار آورد -  
 ضرب فی صدری سئوا آنحضرت دست مبارک خود را در سینیہ من بہت تھف کردن در ادا الہ وسواس و انکار  
 نفضت عرقا - پس روان شد از من خوے و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گرد و نفضت بکسر و کون مناد و کان  
 النظر الی اللہ فرقا - و چنان شدم گویم کہ می بینم بسوے خدا از خوف فرق بفتح فا و را ترسیدن - فقال لی پس گفت  
 آنحضرت مرا - یا ابی ارسل الی ان اقر القرآن علی حرف فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالی وحی بسوے من کہ بخوانم  
 یا کہ بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقر اربط بلفظ مستکم و ام و چون  
 کہ قرأت بر یک حرف تنگ خواہد شد بر امت - فرودت الیلان اہون علی امتی - پس مراجعت کردم بدرگاہ  
 حق سبحانہ کہ آسان گردان کار قرأت را بر امت من و توسعہ کن بر ایشان - فرود پس رو کرد و یاد کرد حرف حق  
 د جواب داد و وحی فرستاد - الی الثانیہ - بسوی من بار دوم کہ - اقر علی حرفین - بخوان قرآن را بدرجہ نزد  
 البیہ پس مراجعت کردم بسوے وے تعالی و دیگر بار - ان اہون علی امتی - کہ آسان گردان بر امت من و ہنوز  
 توسعہ کن - فرود الی الثالثہ - پس رو کرد و رجوع نمود حق سبحانہ تعالی بسوے من بجواب و وحی فرستاد بسوے من

سوم بار۔ اقرار علی سبقتہ احرث۔ بخوان قرآن را بر بخت حرت و سابقاً معلوم شد کہ مراد بچون قرائت یا لغات و چون سوال و جواب و مراجعت کہ ناظر در توقف و تاخر مطلوب و منقول است میان حق جل و علا در سولی وے کہ مجوب مقبول حضرت اوست سہ بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وے سجا نہ بزیادت برکات و تکریمات متعلق با امر آخرت مراست مرحومہ اور البعد از انجام مرام و اسحاق مسئل وے صلی اللہ علیہ وسلم در حق ایشان در امر دنیا جامع گرد و تسہیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد کہ سہ سوال کند بعد دہر و مراجعتی کہ واقع شد پس فرمود و لاک بکل ردة رد و تکلیما مسئلتہ تسالینہا۔ و مر تراست اسے محمد و اسے نجوب من و اسے مقبول در گاہ من بہر وے مراجعتی کہ کردم آن را با تو قبول و عطاے و سوائے کہ بہ کنی آن را یعنی سہ چیز بخواہ و سوال کن کہ بہم بہ تو آنرا پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر سہ سوال را بمنفرت یاد آورد و اشارت بآنکہ اصل ہمین مغفرت است کہ اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکہ قول وے سجا نہ و ان لم تغفر لنا و ترجمنا لنكون من الخاسرين بدان اشارت می کند لیکن مغفرت سہ قسم ساخت و در برائے امت خود در امر زین کبار و صغائر سوم بہ تمامہ خلایق از اولین و آخرین چنانکہ فرمود نقلت پس گفتم۔ اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و آخرت الثالثہ لیوم یغیب الی الخلق۔ و تاخیر کردم و نگاہ داشتہ مغفرت ثالثہ را برائے روزے کہ رغبت کنند و خواہش نمایند و توجہ آرند بسوے من و شفاعت طلبند از من خلق۔ کلمہ بہم خلق۔ حتی ابراہیم۔ تا آنکہ ابراہیم خلیل در خاصہ نفس خود چنانکہ قول وے دست علیہ السلام والدے طمع ان یغفر فی طبیعتی یوم الدین) یاد و حق است برائے مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراہیم بذکر از جنت بودن وے بفضل انبیا و رسل بعد از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ تصریح کرده اند باین علما و واقع نہ شد تصریحی از جمہور در غیر وے علیہ السلام و بعضی گفته اند کہ بعد از ابراہیم موسی افضل انبیاست صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین رواہ سلم۔ و عن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت ابن عباس کہ آنحضرت گفت قرآنی جبرئیل علی حرف۔ خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن بوحی الہی نشتہ بر یک حرف یعنی بر یک لغت کہ لغت حجاز است و عرب را لغت لغت بود معروف بقصاحت چنانکہ در اول کتاب در کتاب العلم گذشت۔ و راجعہ۔ پس مراجعت کردم جبرئیل را کہ عرض کند بدر گاہ حق تو سہم را فیلیم ازل استریدہ پس ہمیشہ بودم کہ طلب زیادہ می کردم یعنی مکر طلب زیادت کردم ویزیدنی جز زیادہ میکرد جبرئیل برائے من۔ حتی انتہی الی سبقتہ احرث۔ تا آنکہ تاخر رسید تا بخت حرف این اشتراک و زیادت و ہمین وقت و در یک مجلس واقع شد با بدورفت کردن جبرئیل و عرض حال بدر گاہ صدمت یاد و اوقات متعددہ بود۔ قال ابن شہاب۔ گفت ابن شہاب کہ بڑھری مشہور است دار اعلام علمای تابعین بود۔ یعنی ان تلک السبقتہ الاحرف انما ہی فی الامر لکون واحدا۔ رسیدم را کہ آن تحت حرف نیستند آنہا در امر دین مگر کی می متحد متفق اند لا یختلف فی حلالی و الاحرام یختلف یغشوند در حلال و نہ در حرام یعنی مرجع کل مبنی واحد است اگرچہ لفظ مختلف باشند چہ



قرأت سبع مناقض منی باشد و همچنین ثلاث سبع کہ مراد اند بحر و منقش علیہ

**الفصل الثانی** - عن ابی بن کعب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جبریل فقال - گفت ابی بن کعب ملائکہ شدہ آنحضرت جبریل را پس گفت - یا جبریل انی لعنت الی امۃ امین - بدرستیکہ من فرستادہ ام بسوی منی کہ ناخواندگانند و خواندن و نوشتن بنیاموختہ اند - منهم العجوز الکبیر - بعضی از ایشان پیر زنی کلان سال است عجوز زن سنہ را گویند و در قاموس گفتہ عجز مرد پیر و زن پیر و عجزہ بتانیامدہ و اگر آمدہ لغت روی غیر فصیح است - و التیج الکبیر بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است و التیج بعضی از ایشان و الجاریہ بعضی از ایشان کہ کودکانند و دخترانند غلام و جاریہ و راسل یعنی کودک و دختر است و بر غلامان و بان کہ اطلاق میکنند بحبت حقارت ایشان است چنانکہ تفاوتہ میگویند زیرا کہ با ایشان معاملہ پیران منی کنند و توقیر و تعظیم منی نمایند و الرجل الذی لم یقرأ کتاباً قط - بعضی از ایشان مردی است کہ نخواندہ است کتاب را ہرگز اگرچہ آموختہ باشد و علم آن داشتہ باشد - قال - گفت جبریل - یا محمد ان القرآن اتزل علی سبتہ احراف - بدرستیکہ قرآن فرو فرستادہ شدہ است بر سہت لغت و ہفت قرأت - رواہ الترمذی و فی روایت لا عدد ولا بی داؤد - و در روایتی مراحمد و ابی داؤد و این زیادت آمدہ کہ - قال - گفت جبریل - لیسنہا الاثنا عشر کاتب - نیست حرفی از ان حرف مگر آنکہ دسہ شانی است مرمر علی را کہ در سینہ ہاست از کفر و جہل و کافانہ در اعجاز و محبت بر صدق بنی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان - و فی روایت للنسائی - و در روایتی مرسانی را ہمچنین آمدہ - قال - گفت آنحضرت - ان جبریل و میکائیل اثنا عشر - آمدند مرا - فقہ جبریل عن یسعی پس نشست جبریل جانب راستای من - و میکائیل عن یسارے - و نشست میکائیل از چپای من - فقال جبریل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبریل از من بخوان قرآن را در حالی کہ بود قرأت بر یک حرف قال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را - استردہ - طلب زیادتی بکن جبریل را یعنی بگو باوے کہ بر حرف یکم بخواند حتی بلغ سبتہ احراف - تا رسید قرآن یا جبریل سہت حرف را - و کل حرف ثانی و کاف - و ہر حرف شانی و کافی است و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرأت تسبیل و تفسیر پذیرفت ہر قسمی از امت کہ مذکور شدند میتوانند خوانند بجلالت آنکہ اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماند فافہم - و عن عمران بن حصین - صحابی مشہور است کہ ملائکہ راے دید و بروے سلام میکرد و دسی سال صاحب فراش بود - اندر علی قاص یقر آنم یسال - روایت می کند کہ وی گذشت بر قاص خوانی کہ قرآن بخواند و پستہ از مردم سوال می کرد و قص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسی کہ اخبار و قصص سے آرد و قصاص برو عاظ نیز اطلاق مے کنند - فاسترجع - پس استرجاع کرد عمران و گفت اناللہ وانا الیہ راجعون چنانکہ در مصیبت می گویند گو یا این قرآن خواندن و سوال کردن بر ان مصیبتی است کہ بدان قاص سیدہ و بدان مبتلا گشتہ یا ابتلا سے عمران بمشاہدہ این حالت شینوہ مصیبتی است بدان کہ بوسے رسیدہ - ثم قال سموت رسول

پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - من قرأ القرآن فلیسأل اللہ به - کسیکه بخواند قرآن را  
پس باید کہ سوال کند خدا را بہ قرآن و بخوابد حاجت و بینہ و دینیوہ خود را از دے تعالی چنانکہ اگر بآیت رحمت برسد  
یا نہ کہ جنت آید بلابد از دے تعالی آن را و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناہ جوید بخدا از ان یا مراد آن است  
کہ دعا کند بعد از فراغ قرأت بدعوات مانورہ - فانہ یجیب اقوام یقرؤن القرآن ویسألون بہ الناس - پس  
بدرستی کہ شان این است زود باشد کہ بیامیزد و ہمائے کہ بخواند قرآن را و سوال کند بان از مردم و گدائے  
کنند از ایشان رواہ احمد و الترمذی

**الفصل الثالث - عن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم -** روایت است از بریدۃ سلمی لغیر موجدہ  
کہ از مشاہیر صحابہ و اورا مساعی جمیلہ است از حضرت نبوت و خلفائے راشدین کہ گفت گفت آن حضرت کہ من  
قرأ القرآن تیاکل بہ الناس - کسیکہ بخواند قرآن را در حالے کہ طلب اکل می کند بقرآن از مردم یعنی قرآن اولیہ  
حطام دنیا میگرداند - جار یوم القیمۃ و وجہ عظم لیس علیہ کم - بیاید آن کس روز قیامت و حاصل آنکہ روئے و سے  
استخوان است کہ نیست بروئے گوشت یعنی زار و زار و خوار و بلے عزت باشد - رواہ البیہقی فی شعب الایمان  
و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یعرف فصل السورۃ - بود آنحضرت نمی شناخت جدا  
کردن و فرق نهادن میان دو سورہ - حتی ینزل علیہ - تا آنکہ فروئے آمد بروئے - بسم اللہ الرحمن الرحیم - و ظاہر این  
حدیث دلالت دارد بر آنکہ بسم اللہ آیتی است از قرآن نازل برائے فصل میان دو سورہ چنانکہ مذہب ماست رواہ  
ابوداؤد - و عن علقمہ قال کنا نجھص - روایت است از علقمہ کہ از کبار تابعین و اصحاب عبد اللہ بن مسعود است  
گفت بودیم باجمہص بکسر حا و سکون میم کہ از بلاد شام است - فقرأ عبد اللہ بن مسعود سورۃ یوسف - پس خواند عبد اللہ  
بن مسعود سورۃ یوسف را - فقال رجل ما لکذا انزلت - پس گفت مردی این چنین فرد فرستادہ شدہ است -  
فقال عبد اللہ واللہ لقد قرأتھا علی عمر رسول اللہ - پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بہ تحقیق خواندہ ام من آن را  
و در زمان پیغمبر خدا و در حضرت و سے - صلی اللہ علیہ وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی یقیناً  
ہو یکمہ پس در اثناے آنکہ آن مرد سخن می گوید ابن مسعود را - از وجد منہ ریج النحر یا فتہ شد یا یافتہ ابن مسعود از ان  
مرد پوئے می و جب تلفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود ان شرب النحر و تکذب بالکتاب آیا  
میشویش شراب را و تکذیب میکنی بہ کتاب خدا - ففر بہ الحد - پس زد ابن مسعود او را حد اگر انچه ابن مسعود خواند از قرأت  
مشورہ بود و یقیناً از کتاب اللہ بود و تکذیب و انکار او کفرست قطعاً و اگر نہ این چنین بود و قرأت شاذ بود  
اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاہر ہمین است و لهذا حکم نکرد بار ہند او دے و اکتفا  
کرد بحد شراب و غیر متفق علیہ - و عن زید بن ثابت - از اجلہ فقہائے صحابہ و کاتب وحی است و اعلم بود بقرائن

قال ارسل ابوبکر مقتل اہل الیامۃ - گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بہ سوے من ابابکر صدیق وطلبہ مرا پیش خود در وقت قتل اہل یمامہ واین مقتل بنی حنیفہ بود کہ کشتہ شد وروے سلیمہ کذاب لعنہ اللہ علیہ ورحلات صدیق چنانکہ در کتاب الزکوۃ گذشت و در وے بسیارے از قرآن کشتہ شدند پس رفتیم من نزد ابے بکر - فاذا عمر بن الخطاب عنده - پس ناما گاہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما - قال ابوبکر ان عرأتانی فقال - گفت ابوبکر کہ عمر آمد نزد من پس گفت - ان القتل قد استخروم الیامۃ لقرآن القرآن - بدرستیکہ کشتن بہ تحقیق سخت و بسیار شد و گرم شد و یمامہ بخرانندگان قرآن و حافظان وے و عرب کار سخت را حار گویند وگفتہ اند عدد کسانیکہ کشتہ شدند و در وے از قرآن ہفت صد بود وانی اختی ان استخرا القتل بالقرآن بالمواطن و بدرستیکہ من ے رسم کہ اگر کشتہ شود مقتل بقرآن در جا ہے جنگ - فیذہب کثیر من القرآن - پس برود بسیارے از قرآن کہ ہر کس ہر چیزے از ان یاد دارد ووائے ارے ان تا مرجع القرآن - و بدرستیکہ من مصلحتے ے یم کہ تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصلحت - قلت لعمریف القتل شیئا لم یفعلہ رسول اللہ - ابوبکر ے گوید گفتم من بہر چگونہ ے کنی تو در وے وایتہ کیف یفعل چگونہ ے کنیم یا چیزے را کہ نکرده است آن را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ہذا اللہ خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بہ خدا سوگند بہتر است و بدعت حسہ است و بعضی بدعتی است کہ واجب است کہ ان مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ گذشت فلم یزل عمر یاجیئ پس ہمیشہ بود عمر کہ مراجعت می کرد و مکرر ے گفت کہ می باید کرد - حتی شرح اللہ صدرے لذلك - تا آنکہ کشاد خدا ے تعالی سینہ مرا بر اے آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا بر اے عمر - و راایت نے ذلک الذے را ے عمر و دیدیم خیر و مصلحت در ان باب آنچه خیر و مصلحت دید عمر و اے دوم من در باب آنچه را ے زید عمر - قال زید قال ابوبکر انک رجل شتاب عاقل - گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر کہ تو مرد جوان عاقلی - لا تمہک - متمہم نمیدارم ترا بہ سو و غفلت و خیانت - و قد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ - و بہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فمتبع القرآن و اجمیۃ - پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن اورا و متبع طلب چیزے و برقتن در پی وے گفت زید بن ثابت - فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال - پس بخدا سوگند اگر می فرمودند و تکلیف ے کردند مرا مردم از جا ے بجائے بدون کوسہے را از کوہما - ما کان القتل علی ما امرنی بہ من جمع القرآن نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ باندازہ طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بخیرے کہ مشتت است در ان - قال - گفت زید بن ثابت - قلت لابن بکر - گفتم مرا بکر را - کیف یفعلون شیئا لم یفعلہ رسول اللہ - چگونہ می کنند شما چیزے را کہ نکرده آن را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال ہو اللہ خیر - گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است - فلم یزل ابوبکر یاجیئ حتی شرح اللہ صدرے

للدے شرح کہ صدر ابی بکر و عمر پس ہمیشہ بود ابو بکر کہ مراجعت میکرد مراد بازمی گردانید این سخن را تا آنکه کشف و خدا تعالی  
سینه مرا بچپیکه کشف و خدا تعالی بر آسے آن سینه ابو بکر و عمر قسبت القرآن اجمعه من العصب پس طلبیدم من قرآن را  
در حالے کہ فراہم می آریم اور از عصب بعضی عین و سین ملتین جمع عصب شاخ خرا کہ برگ نیاورده باشند یا شاخ وی  
کہ برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرا تفسیر کرده اند۔ واللغات۔ و متع کردم قرآن را از لحاف بکسر لام  
و تخفیف خلے بمعجمه بفتح سنگ سفید تنک و در روایتی والرقاع و از رقعہ ہا و پارہ ہا از پوست یا کاغذ و در روایتی  
و قطع الاویم و از پوست پارہ ہا و در روایتی والا کثاف و از شانہ ہاے شتر و گو سفند و در روایتی والاضلاع و از استخوان  
ہیو و مانند آن کہ ہر سیکہ پارہ از قرآن در پینا نوشته میداشت۔ و صدور الرجال و از سینه ہاے مردان کہ  
یادداشتند از صحابہ اہل و محمد ہین ست و یافتن آن از عصب و لحاف و جز آن تقریر بر تقریر ست و سر آن  
میتوانست و یقینی ست تا ہمہ صحابہ اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت و آنکہ گفت حتی  
و حدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمہ الانصارے تا آنکہ یافتیم آخر سورة توبہ را با ابی حزمہ بعضی خای چھ و فتح ازے معجمہ  
لم اجد باع احد غیرہ۔ نیافتیم آن را نزد هیچ یکی غیر او و آخر سورة توبہ این ست۔ لقد جازکم رسول من انکم حتی  
خاتمہ براتہ۔ تا خاتمہ سورة کہ در اول او براتہ من اللہ و تسولہ است و آخر سورة توبہ می گویند معینش آن ست  
کہ نوشته نزد وی یافتیم نہ محفوظ و همچنین آنکہ در بعضی روایات آمده است کہ سوگند میدادند کسی را کہ نزد وی  
میافتد کہ این قرآن ست یا می گذشت بروے دو گواہ مراد بان تاکید و تحقیق و مبالغہ در احتیاط است و شیخ  
ابن حجر گفته کہ مراد دو گواہ حفظ و کتابت ست و تجاوز در رجال الفراء گفته کہ مراد این ست کہ گواہی میدادند  
کہ این مکتوب نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نوشته شدہ است و بجز حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بندہ مسکین  
عبد الحق ابن سیف الدین سائمه اللہ شک نیست کہ قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان  
متمیز از ما سوائے خود و جمع علیہ میان ہمہ نہ آنکہ مشتبہ بود و چیزے از ان نزد بعضی بود کہ مردم دیگران را نمی شناسند  
یا منکر بودند قرآینت آنرا و اثبات میکردند آن را بحلف و شہادت حاشا و کلامے دانستند آنرا تا لایف مفروض نظم  
معروف و بہ تحقیق مشاہدہ می کردند تلاوت آن را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ست بیست و سہ سال یا دو  
داشتند مجمع آن را جمعی از صحابہ پس از خلط چیزے کہ نہ از قرآن ست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات  
بسائے تقریر و تاکید بود کہ اصل و محمد آن بود و سیدوے از حارث مجاسبی نقل کرده کہ فرمود کہ کتابت قرآن مستح  
فیست و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقا و جز آن و صدیق  
رضی اللہ عنہ امر کرد با نوشتن آن از جاسے بجاسے و مجتمع کنایست و این بمنزکہ آن بود کہ گویا اوراق متفرق  
در خانہ آنحضرت یافتند کہ در ان قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود و مجتمع ساختند و در رشتہ انتظام و التیام

کشیدہ تا چیزے ازان کم نشود و خطابی گفتہ کہ سبب آن کہ آنحضرت جمع نہ کرد قرآن را در مصحف واحد آن بود کہ آنخطاب و تفسیر  
نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن بر حلت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم الہام کرد حق  
تعالی خلفائے راشدین را بجمع آن بحجت و قوائے وعدہ صادق خود کہ در حفظ و نگاہداشت آن کرد و بود و ثابت است  
آن بر دست صدیق اکبر بود بمشاوَرَت عمر فاروق رضی اللہ عنہما و باید دانست کہ ترتیب سور و فتح آیات ہمہ بود  
بود و جبریل چون آیتی از قرآن بحسب واقعہ می آورد می گفتہ این را در فلان سورہ بعد از فلان آیتہ بنویسند  
و احادیث درین باب بسیار آمدہ و بہ تحقیق حاصل شدیقین بدان بہ نقل متواتر بہین ترتیب از تلاوت رسول  
اجماع صحابہ بی تطرق شک و شبہہ و در لوح محفوظ نیز بہین ترتیب نوشته اند و از انجا جبریل با سمان دنیا فرستادہ  
و از انجا جبریل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبریل ہر سال در  
رمضان یکبار تمام قرآن بہین ترتیب می آورد و با آنحضرت بطریق مدارست میخواند و در سالی کہ آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم ازین عالم رحلت خواہد نمود دوبار آورد و لکن کتاب عزیمت با تیرہ الباطل من بین یدیدہ و لاسن غلطہ عزیمت  
حکیم حمید چون جمع کرد آن را دید بن ثابت با اتفاق صحابہ در مصحف متعدد و مکتوب شد و هنوز جمع نہ شد و یک مصحف  
اتفاق بنیقتادہ فلکانت لمصحف عند ابی بکر۔ پس بودند این صحیفہ ہانزدہ ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ حتی توفاہ اللہ  
تا آنکہ میرانید ابو بکر را خداے تعالیٰ۔ ہم عند عمر۔ پسترو دند آن صحیفہ ہانزدہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ۔ فی حیوۃ۔  
در حیات عمر۔ ہم عند حفصہ بنت عمر۔ پسترو دند آن صحیفہ ہانزدہ ام المومنین حفصہ دختر عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما  
پس عثمان رضی اللہ عنہ جمع کرد آن را در یک مصحف و اشکتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنرا بایہای اسلام خالکہ  
و روایت آئینہ بیاید۔ رواہ البخاری و عن النس بن مالک ان حذیفہ بن الیمان قدم علی عثمان۔ روایت است  
از انس کہ حذیفہ قدوم آورد بر عثمان رضی اللہ عنہ۔ و کان یعازمی اہل الشام فی فتح الرینیہ۔ و بود حذیفہ کہ غزیرہ  
اہل شام را در فتح الرینیہ بفتح ہمزہ و سکون را و کسریم و سکون تخطانیہ اولی و کسرون و خفت تخطانیہ ثانیہ گذرانے  
کتاب المفتحہ و در قاموس کسر ہمزہ گفتہ و از جامع الاصول تثلیث ہمزہ نیز نقل کردہ اند و بہ تشدید بیای ثانیہ  
نیز گفتہ اند۔ و آؤریحان مع اہل العراق۔ و عزامی کرد آؤریحان را باہل عراق و آؤریحان بد ہمزہ و فتح ذال  
معجمہ و سکون را و کسر موحده و سکون تخطانیہ جمیع و فتح موحده نیز آمدہ۔ فافترع حذیفہ اختلافہم فی القراءۃ۔  
پس و رترس آورد حذیفہ را اختلاف مردم و در خواندن قرآن لمجات مختلفہ کہ در ان توسعہ رفتہ بود۔  
تقال حذیفہ لعثمان۔ پس گفت حذیفہ مر عثمان را۔ یا امیر المومنین اور کہ ہندہ الامۃ قبل ان یختلفوا  
فی الکتاب۔ در باب این است را و دستگیر کن پیش از آنکہ اختلاف کند در کتاب اللہ۔ عثمان  
الیہود و النصارے۔ مانند اختلاف کردن یہود و نصارے در کتاب خود کہ ہر کدام تغییر را و اند و تفرق را کردند

گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافل و محکامه ها فی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود  
 (ما استخفوا من کتاب الله) لاجرم تغییر یا و تحریف یا بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود و انما له  
 محافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با محکامه ها فی دس تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد -  
 فارسل عثمان الی حفصه ان ارسلی الینا بالصحف - پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسبی بسوسه ام المومنین حفصه  
 که بفرست بسوسه ما آن صحیفه را که پیش تست - نسخها فی المصاحف بنویسانیم ما آنهارا در صحفها متعدد -  
 هم نزد هالیک - پسر بزمی فرستم آنهارا به سوسه تو - فارسلت بها حفصه الی عثمان - پس فرستاد آن صحیفه را  
 حفصه بسوسه عثمان - قاهر زید بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص  
 و عبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و ورین میان زید بن ثابت انصاری است و باقی کس  
 قریشی اند - نسخها فی المصاحف - پس نوشتند آنهارا در صحفها - و قال عثمان للربیع القرظیین الثالث - و گفت  
 عثمان مرگده قریشیان را که سه تن بودند - اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شئ من القرآن - چون مختلف شوید  
 شما که قریشیاید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن - فاکتوبوه بلسان قریش - پس  
 بنویسید آنرا بزبان قریش - فاما نزل بلسانهم زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان ایشان و لغت ایشان  
 سابقا معلوم شد که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آورده و بالتاسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسیع یافت  
 و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الان امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم  
 باسقاط آن لغات امر کرد و همه را قرائت بلغت قریش فرمود و این است معنی قول دس که بنویسید آنرا بلغت قریش  
 ففعلوا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان - حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف و عثمان رضی الله عنه  
 الصحف الی حفصه - تا آنکه وقتیکه نسخ برداشتند صحف را در مصاحف بازگردانید عثمان آن صحف را بسوسه حفصه  
 و ارسل الی کل اقی مصحف مما نسخوا - و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوسه هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن  
 مصاحف که انتسخ نمودند و اقی بضم قاف و لغیم و سکون نیز آمده تاجیه و کراته یا آنچه ظاهر است از کراته آسمان که کواکبه  
 از آن طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را اقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند - و امر با سواه من القرآن  
 کل صحیفه او مصحف ان یحرق - و امر کرد عثمان با آنچه بود جز قرآن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که  
 سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر امر او از صحیفه آن بود که در رقل و لحاف و جز آن بود و بهر صحیفه آنچه از صحیفه  
 بود و تواند که شک را دس باشد یحرق بجای سله و خاصه بجه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث  
 آن است که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفات دس و عده رد کرده نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد  
 عثمان رضی الله عنه با فاق مشهور آن است که پنج بود و ابو داود گفته شنیدم اباجاهم بختانی را که گفت هفت مصحف

بود که فرستاد آنها را بکعبه و شام و بمن و بحرین و بصره و کوفه و کجا هداشت یکی را به مدینه - قال بن شهاب فاجترنی فاجتر بن  
 زید بن ثابت - گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارج که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین  
 یکی از فقهای سبعة مدینه مطهره است - انه سمع زید بن ثابت - که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است - قال  
 که گفت زید بن ثابت - فقدت آیه من الاخراب - کم کردم آیتی را از سوره احزاب - حين ننحنی المصحف - در وقتی که بستم  
 المصحف را ظاهر آنست که این در وقت انقراض مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز با اتفاق صحابه بود  
 اگر چه مقصد نوشتن آن زید بن ثابت بود - قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولها - به تحقیق بودم من  
 که شنیدم آنحضرت را که میخواند آن آیت را و گفتنا ما فوجدنا مانع خزيمة بن ثابت الانصاري - لم يطلب كبر  
 ما آن آیت را پس یافتیم آن را با خزيمة بن ثابت الانصاري صاحب شهادتین آن آیت این است - من المؤمنين رجال  
 صدقوا ما عاهدوا الله عليه فامحنتنا ما فی سورتنا فی المصحف - پس لاحق گردانیدیم ما آن آیت را در سوره دے که سوره  
 احزاب است و مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته  
 نزد دے یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاري - تنبيه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شده و یکی در حضور  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیکن نه در مصحف و احد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که از اهل باطن  
 علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف اند و  
 اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدا به تعالی ابوبکر را و دے اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را و در جل  
 و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بلخث قریش و فرستاد در هر افعی و بعضی و بعضی  
 در سده خمس و عشرين و از علی رضی الله عنه پسند صحیح آمده که فرمود نگویید در عثمان جز خیر بخدا سوگند نکرد و دے  
 آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه می گویند در نشان این قرار به تحقیق رسیده است  
 به من که بعضی میگویند قرات من بهتر از قرات است و این نزدیک است که کوفه باشد گفتیم پس چه را می بینی  
 و معلوم است چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف و احد پس بنا شد و دے افتراقی و اختلافی  
 گفتیم ما نیکی است آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر منبیکر عثمان آنچه کرد میگردم من آنرا ننتم  
 و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آن است که جمع ابی بکر ازیم آن بود که مبادا از قرآن  
 چیزی برود و جمع عثمان بر اے آن بود که اختلافی واقع نشود و در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم  
 آن است که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاریکه دے رضی الله عنه که دے آن بود که مردم  
 را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام و در وقت قرات پیش از آن  
 بود و مصاحف بخروج سبعة که نازل شده بر آن قرآن بحسب تیسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نمادند و بهر

آسان شد آوروں پر ایک لغت کہ اصل نزول بران بود و اما سابق بر جمع جملہ ابو بکر صدیق بود انتہی و آوروں اند کہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند کہ اگر آن مصحف معمول شدی و مشورتی علم کثیر ازان حاصل شدی کہ معرفت نسخ و منسوخ است و مانا کہ در بعضی رضی اللہ عنہ بر سر اختلاف آنرا بروی کار بنیاد و در تاجہ عالم بر یک وجہ و بر یک نسخ باشند و اللہ اعلم و عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما حکم علی ان یمد تم الی الانفال - چہ چیز برداشت شمار ابرین کہ قصد کردید بر سوسے سورۃ انفال - وہی من المثانی و حالانکہ این سورہ از مثانی است نزد عثمان یعنی از سبع مثانی بقولے کہ مراد بآن سبع سورۃ طوی است کہ در ادل قرآن است - و ابی برداد - و قصد کردید بر سوسے سورۃ برات - وہی من المین - و حالانکہ این سورہ از مین است نزد عثمان و مین جمع مائے است بہ معنی صد نام آن سورت ہست کہ بعد از مثانی اند زیرا کہ ہر سورۃ ازان زیادہ صید آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مین توالی است و آن سورہ کہ کم از صد آیت باشد گویا کہ توالی و در ادل مین اند و مین ادل اینہا اند و یا از ہمت آنکہ اینہا مثنی و کمر ساخته میشود بیشتر از مین بعد ازان مفصل است این چنین تقسیم و تسمیہ کردہ اند سور قرآنی را کہ ذکرہ السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بہ عثمان گفت نما انفال را داخل مثانی کہ نام سور سبع طوال است و برات را از مین ساختہ یا وجود آنکہ انفال کوثر ترا برات است بہ تقدیرے کہ مین گروانید یہ تسمیہ میان آنہا نوشتید چنانکہ گفت - فقرتم بنیاس - پس نزدیک کردید میان این دو سورہ - و لم تکتبوا سطر - و نوشتید سطر - بسم اللہ الرحمن الرحیم - را - و وضعتموہا فی سبع الطول - و ہذا دید آنرا یعنی سورۃ انفال را یا برات را در ہفت سورہ دراز - ما حکم علی ذلک - چہ حال باعث شد شما بران دو بعضی نسخ ذلکم پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با پنجہ حاصلش آن است کہ در امر این دو سورہ اشتباہ است بوجہی کہ ہر دو یک سورہ اند و باہین حیثیت نہادن آنہا در سبع طول و نوشتن بسم اللہ در میان آنہا درست شد و بوجہ دیگر دو سورہ اند بنا بر این وجہ فاصلہ در میان آنہا گذاشتیم چنانکہ گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مایا رقی علیہ الزمان - ازان جملہ کہ می آمد بر زانی - و ہونیز علی السور ذوات العدد - و حالانکہ آنحضرت فرودی آید یا فرد فرستادہ میشد بر وسے سورہ ہما متعذدہ یا سورہ تائیکہ در وی آیات متعذدہ است و کان اذ انزل علیہ حتی - و ہذا آنحضرت کہ چون فرودی آمد بروی چیزے از آیت و بعض من کان یکتب میخواند می طلبید بعضی کسان را کہ می نوشت و می را در روز تبارا چنانکہ زید بن ثابت وغیرہ - فیقول - پس می گفت آنحضرت فمخو اہو لارا آیات فی السورۃ الی یذکر فیہا کذا و کذا - بنہید و بنویسید این آیات را در سورہ کہ ذکر کردہ میشود در وی چنین و چنین - فاذا نزلت علیہ الایۃ فیقول صموا ہذہ الایۃ فی السورۃ الی یذکر فیہا کذا و کذا - پس چون فرودے آمد بر وسے این آیت پس میخواند آن کسان را می گفت بنہید این آیت را



در سورہ کہ ذکر کردہ می شود دوران سورہ چنین چنین این دو فقرہ بظاہر کمرینا می د و فرق نیست میان هر دو مگر چنین کہ در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر تکریر است - و کانت الافعال من ادا کل ما نزلت بالمدنیہ - و بود سورہ افعال از جمله اوائل سورتا کہ نازل شدند بعد نیہ کہ در دے ذکر قصہ بدست - و کانت ہر افع من آخر القرآن نزولاً و بود سورہ ہر افع از آخر قرآن در نزول کہ در دے ذکر تفسیر منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است - و کانت قصہا شنبہ بقصہ ما بود قصہ افعال نہ بقصہ ہر افع در افع کلمہ وین و نگون ساری اعدا از مشرکین و منافقین - قبض رسول اللہ - پس قبض کردہ شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و لم یمن لنا اہنامنا - و بیان نکرد و آنحضرت ہر اے ما کہ این سورہ جزوے اذان سورہ است و ہر دو یک سورہ ہر اے کہ ام سورہ علیہ - فمن اجل ذلک قرئت بنہا - پس ازین جهت نزوی کہ در میان ہر دو سورہ - و لم یمن لنا اہنامنا - و نوشتہ شد - بسم اللہ الرحمن الرحیم و نوشتہ شد السبع الطول - و ہر ادم مجموع ہر دو سورہ را در سبع طول و لیکن فاصلہ در میان گذاشتیم بجهت احتمال داشتہ در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نہ کردیم زیرا کہ مذکور صریحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نہ نوشتن تسمیہ است و تواند کہ مقصود ابن عباس بہین یک سوال باشد و ذکر قول دے و ہی من المتانے و ہی من المین تقریباً یا بیان واقع باشد نہ سوال از تقدیم و تاخیر قائل - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد - تمام شد کتاب فضائل القرآن

بہون اللہ و توفیقہ و تلے است اورا

### کتاب الدعوات

باید دانست کہ در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاہر آن است کہ این امر بر اے اباحت یا استحباب نہ وجوب و دعاء و نزول بلا یا نزوح و خوف مسنون و ما ثور است از این صلوات اللہ علیہم و ابتلع الیشان رحمۃ اللہ علیہم جمیع و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آردہ است مثل قول خلیل صلوات اللہ و سلامہ علیہ حبسی عن سوالی علمہ بجائے شیخ ابن عطاء اللہ اسکندرے در کتاب الحکمے گوید بسا کہ راہ مینا یا ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتنا و بر قسوت و اشتغال بذکر از مسلت و امام الوفاقیم تفسیر گفتہ کہ اختلاف کردہ اند مردم کہ دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضے گویند کہ دعا و رخصات خود عبادت است و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء من العبادۃ و اتیان بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نہ شد و بندہ بجهت نفس رسید قیام بحق پروردگار خود نمود و زیرا کہ اظهار فاقہ عبودیت است و ابو حازم اعرج گفتہ است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت و طائفہ بر آن رفتہ اند کہ سکوت و نمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا سابقہ تقدیر حق عز و علا و

و افضل و واسطی گفته کہ اختیار آنچه رفته است در ازل بہتر است از معارضہ وقت و در حدیث آمدہ است کہ ہر کرا باز دارد ذکر من از سوال از من بدہم اورا بہتر و بیشتر از آنچه دہم سلطان را و قومی گفتہ اند بندہ را باید کہ صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع ہر دو حال باشد و آتام قشیرے میگوید اولی آن است کہ گفتہ شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بہتر از سکوت است و ادب بہان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب بہان است و این شناختہ نمیشود مگر در وقت زیرا کہ علم وقت ہم در وقت چاہل گردد پس اگر در دل خود اشاقت بدعا یا بدین دعا افضل بود و اگر اشارت بہ سکوت یا بد سکوت اصلے و گفتہ است کہ صحیح آنست کہ گفتہ شود بندہ را باید کہ ساہی و غافل نباشد از شود پروردگار تعالی در حال دعاے خود پس باید کہ رعایت کند حال خود را پس اگر بیا بد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیا بد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اصلے ترک دعا است درین وقت و اگر نہ بسط یا بد نہ قبض دعا و ترک دعا ہر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جہت بودن وے عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است و نیز صحیح است کہ گفتہ شود آنچه مسلمانان را در ان حق است یا مرحق سبحانہ را حق است دعا اولی است و آنچه در دے نفس ترا حلاست سکوت اتم است و در خبر آمدہ است کہ بندہ دعا می کند و خدا تعالی اورا دوست می دارد پس می گوید دے تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بندہ مرا کہ من دوست میدارم کہ بشنوم آواز اورا و گاہے دعا می کند و اللہ تعالی دشمن میدارد اورا پس می گوید یا جبرئیل براے حاجت اورا کہ من مکروہے دارم آواز اورا انتہی کلام القشیرے و در رسالۃ تسلیۃ الصواب کلام درین باب بسیط و مطویل و حاوے و شامل واقع شدہ است فلینظر منہ - و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد و انشاء اللہ تعالی

**الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ علیہ وسلم کل بنی دعوة مستجابة -** مرہر پیغمبرے را دعائی است مستجاب یعنی سنت الہی بران جاری است کہ اذن میکند ہر پیغمبرے را بعد از حق است خود خواہ براسے ایشان یا برایشان و استجابت میکند آن دعا را و جوابت کل بنی دعوتے پس شجائی کرد درین جہان ہر پیغمبر دعاے خود را دریافت در دنیا اجابت آن را و دائمی اختیارات و عوئی شفاعتہ لامتی یوم القیمۃ و بدستیکہ من پوشیدہ و پنهان داشتیم دعاے خود را از براسے شفاعت کردن مراست خود را بروز قیامت نمی ناکند انشاء اللہ تعالی من مات من امتی لا یشرک باللہ شئیاً - پس آن دعوت دریا بندہ است اگر خواستہ خدا کسی را کہ مردن است من در حالی کہ شریک بنمیکرد و اندیچہ چیزے را یعنی با یان از عالم دنیا رفت اگرچہ گناہگار بود و اناسا ر دعوات انبیاء علیہم السلام بعضے گفتہ اند ہمہ مستجاب اند و این محل توقف است زیرا کہ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در خواستہم از خدا سہ چیز برای امت خود پس عطا کرد و چیز دوشم کرد از یکی چنانکہ در حدیث آمدہ است واللہ اعلم۔ رواہ مسلم و النجاشی۔ روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و بخاری را کوثر ترازین عبارت است وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ دہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت اللہم انی اتخذت عندک عبدًا لیس فیہ منی۔ خداوند ابد برستی کہ من گرفتہم نزد تو پیمان کہ ہرگز خلاف کنی مرا آن بیان مہتو بہ مبالغہ در طلب و قبول است و تحقیق رجاست گویا عہدی است کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی است کہ خلاف نہ شود۔ فانما انا بشر۔ پس نیستیم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی بحکم بشریت کہ گناہان شستہ شدہ است حصہ از آن در من برائے مصلحتی کہ تقاضای کند آنرا۔ فای المومنین آذیۃ شتمتہ لغتہ جلدتہ۔ پس ہر کدام از مسلمانان کہ برنجائیم اوراد شتام کم اورا لعنت کنیم اورا برنیم اورا جلد در اصل تازیانہ زدند بر پوست۔ فاجعلہا لہ صلوٰۃ و زکوٰۃ و قریۃ۔ پس بگردان آن مذکورات را برائے آن مومنین رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقریب بہ الیک یوم القیمۃ کہ نزدیک گردانی تو اورا باین مذکورات بسوے خود روز قیامت و این کمال شفقت و مہربانی است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب امت مرحومہ خود مبدکاران چہ جائے نیکو کاران پس مراد مستحقان ذیت و غیر مستحقان آن ہمہ باشند و این اتم و بالغ است در باب رحمت و در افت و احتمال دارد کہ این حکم مخصوص غیر مستحقان ذیت باشند واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللہم اغفر لے ان شئت۔ دہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کنی یکی از شما پس باید کہ نگویید خداوند ایا مرا اگر خواہی۔ از جنی ان شئت۔ خداوند اندامہ ربانی کن مرا اگر خواہی۔ از جنی ان شئت۔ خداوند اوزے و مرا اگر خواہی یعنی در دعا طلب بطریق شک و ترد و نکلند و معلق بہ مشیت نہ گردانند۔ و لیغرم سکتہ۔ و باید کہ جزم نہ طلب و سوال خود را نہ انصراف عزم و غریمت آہنگ کردن و دل نہ دادن بر چیزے و قوی القاموس عزم ارادہ فعل و قطع کردن بدان۔ انہ لفعیل لیتاء لا مکرا لہ۔ بدرستی کہ خداے تعالی میکند ہر چہ میخواہد نیست اگر اہ کنندہ مراد او اگر اہ بنا خواست کسی را بر کارے داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وے تعالی ہر چہ میخواہد میکند چہ حاجت کہ شما آنرا بگویید و ذکر آن عبت است وے تعالی الفضل و کرم خود و عہدہ حاجت کہ وہ است پس بندہ را باید کہ بدان یقین کند و بخور یقین مشرح میشود و صدر وے و منور میگردد و قلب وے و شک در یب ظلمت است۔ رواہ النجاشی۔ وعنه۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللہم اغفر لے ان شئت و لکن لیغرم و لیعظم الرجۃ۔ و باید کہ بزرگ و قوی دار خواہش و مہمت خود را بخان اللہ لا تتعاطی شئ اعطاه۔ زیرا کہ بدرستی خداے تعالی بزرگ نمی نماید اورا چہ کہ بدہد وی تعالی آنچیز را پس باید کہ غیبت زیادہ بود و مطلوب وے عظیم بود و قاصر نہار و مہمت را اور طلب مطالب عظیمہ۔ رواہ مسلم۔ وعنه قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استجاب للبعد الم یبع باثم - قبول کرده میشود و حاضر بنده را مادام که دعا نکند بجزه و چیزی  
 که بدان بزه کار شود - او قطع رحم - یا دعا کند بهر پند خوشی چنانکه دعا کند که خداوند مرا از وی بیزار کن و پیوند بهر یا چیزی  
 دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است - مالم یستغیل - مادام که شتابانی نکند اجابت دعا و حصول  
 مدعا را قیل - گفته شد - یا رسول اللہ ما الاستجبال - چه چیز است صورت استجبال - قال - گفت آنحضرت استجبال این است که -  
 ليقول - بگوید داعی - قد دعوت وقد دعوت - به تحقیق دعا کردم و به تحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار کردم دعا - فلم  
 ار استجاب لی - پس ندیدم که استجاب کرده شد مرا - فاستحسر عند ذلک - پس منقطع شود و طول گردد و نزد آن - و یدع الدعاء  
 و ترک کند دعا را لاستحسار و تحسیر مانده شدن از کاری - رواه مسلم - و شیخ ابن عطار اللہ اسکندری شافعی در کتاب  
 الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش این است تاخیر وقت عطا با کمال در دعا باید که موجب یأس و زبیدی نگردد و زیرا که دے  
 عز و علا حنا من شده است اجابت را در چیزیکه اختیار کرد وی برای توبه و چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بلخان  
 مد دعا ناظر به دو جانب است یکی آنکه گویی چندین دعا کردم و کمال نمودم هیچ مستجاب نشد یا شیخ میگوید هر چون کمال در دعا  
 و دوام بر آن حاصل است دیگر غم استجاب بخور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاری است و استجاب است حفا  
 نفس است بعضی از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه حق و لا دے بجانته میکند هر چه  
 میخواهد و سیدی احمد بن مرزوق در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقرر بر سببی که نزول بلا یا خوف نزول است  
 همچو اقراران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل ترتب وجود ثواب است بر نماز بر تقیید جزا و وقت در  
 حدیث آمده است که نسبت بهیچ عبد داعی مگر آنکه مرا و راست شان از میان یکی ازین سه چیز باز و وی در هر مطلوب را  
 مدین جهان یا ذخیره می سازد برای او در آن عالم یا باز میگردد و اندازدے بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل  
 و محض نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم باجابت مطلقه است تعیین آنچه بنده میخواهد  
 و نه در آن وقت که دے میخواهد و گردانیدن اللہ تعالی اجابت را در مختار خود مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت  
 صلاح حال اوست زیرا که بنده جاهل است گاهی گمان می برد شر او و خیر خیال میکند فرو پس دعا با کان زیادت  
 و بال \* از کرم می نشود و شان ذوال کمال \* و نیز آن برائے البقائے سطوات ربوبیت و استیفاء  
 احکام عبودیت است تا این نگر و بنده از فوات او ب پس صدق نور زود وجود طلب و از برای تحقیق صفا را  
 عبد است یعنی اختیار وے تا همیشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقت فائده دعا همان است -  
 قسمی هیچ بنود از دعا مطلوب شان + جز سخن گفتن بان شیرین دمان + دل ز حرص مدعا خالی شده +  
 ذوق عجز و بندگی حالی شده + اگر اجابت کرد شان فهو المراد + و نه با ویدار نقد آیند شاد + و رکن در لذت آن  
 بیشتر + بهر تقریب سخن بار درگ + و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوه المرار المسلم

لاخیر لفظ الغیب مستجابہ۔ دعای مرد مسلمان غائبانہ مربرا در خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است۔ عندہ اس ملک موکل۔ نزد سر دعا گذرہ فرستہ است گماشتہ شدہ۔ کما دعا لاجیبہ بخیر قال الملك الموکل بآمین۔ ہر گاہ کہ دعا میکند مربرا در خود را بہ نیکی میگوید فرستہ کہ گماشتہ شدہ است بران آمین۔ ولک بمثل۔ و مرزا ست مانند آن باز آیدہ و مثل بکسر میم و فتح مثلثہ نیز روایت است و بہر تقدیر مثل در حدیث متبوعین است و بمثلہ بزیادت یا و ہا و صغیرہ لفظ متبوعینہ نیز آیدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدعوا علی الفسکم۔ دعای بد نکنید بزدانہای خود۔ ولا تدعوا علی اولادکم۔ و دعای بد نکنید بر فرزندان خود۔ ولا تدعوا علی اموالکم۔ و دعای بد نکنید بر مالہای خود۔ لا تؤنقوا من اللہ ساعة لیسأل فیہا عارضا فیسحب لکم۔ تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را کہ سوال کردہ شود از خدا دران ساعت دشمنی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است کہ ہر چہ دران ساعت بخواہد بیاہد پس شما دعاے بد بر خود و بر اولاد خود و اموال خود نکنید مبادا بآن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس پشیمان شوید این بنیست مرجع است از نادانان را کہ در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست و احتمال زیان دارد۔ رواہ مسلم و ذکر حدیث ابن عباس۔ و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس کہ در اول او این لفظ است۔ اتق دعوة المظلوم۔ پرہیز کن دعاے مظلوم را۔ فی کتاب الزکوٰۃ۔ و در مصابح اینجا مذکور است الفصل الثانی۔ عن النعمان۔ یضم نون و سکون عین۔ بن بشر۔ بفتح موحده و کسر معجمہ از صغار صحابہ است و در وقت رحلت آنحضرت مہشت سالہ بود۔ قال۔ گفت۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء هو العبادة۔ دعا کردن عبادت است بلکہ مبالغہ فرمود کہ عبادت ہمین دعا است کہ او را عبادت توان نام کرد زیرا کہ بندہ در دے روی آرندہ است بجناب حق در وی گردانندہ است از سوائے دے تعالی و ہید ندارد و دے ترسد مگر از دے و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذل و استقامت و استغاثہ۔ ثم قرا۔ پست خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت را کہ۔ و قال ربکم ادعونی استجب لکم۔ و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برائے شما پس معلوم شد کہ دعا مہربہ است و مترتب میگردد بر دے اجر و ثواب و ہر چہ این چنین باشد عبادت است و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت کہ فرمود۔ ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جہنم و آخرین۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ بزرگی مینمایند از خود و گردن کشی می کنند از عبادت من سراسر انجام است کہ در آیند و در نرخی را خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است ولیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فافہم۔ رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ وعن النسائی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء من العبادة۔ دعا نمودن خلاصہ عبادت

زیرا کہ حقیقت عبادت و خلاصہ سے خضوع و تذلل و خوارے ست و این در دعا حاصل ست با کمال وجہ و اتم آن  
و فتح بقیم میمنه استخوان و دماغ و پیچ خشم و خالص ہر چیز۔ رواد الترمذی۔ و بعضی نسخ رواد ابو داؤد۔ و عن  
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس شیء اکرم علی اللہ من الدعاء۔ نیست هیچ چیز گرامی  
شیر خدا از دعا بخت اشتغال او بر معانی و احوال کہ مغز و خلاصہ عبادت ست۔ رواد الترمذی و ابن ماجہ و قال  
الترمذی نہا حدیث حسن غریب۔ و عن سلمان الفارسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یرد القضا  
الا الدعاء۔ روئی کند قضا را مگر دعا گویا این مبالغہ است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی ست  
کہ اگر ممکن می بود و دعا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بروقت است و این وسیع تر است و دعا گویا کہ قضا  
نازل نہ شدہ است و بعضی گفته اند کہ مراد بقضا چیزے کہ مے ترسد بندہ ازان از نزول مکرده و پرہیزی کند  
از ازان و چون توفیق داده شد بدعا برداشت خداے تعالی از وسع آزا و این ہمہ تکلف ست و تحقیق معنی آنست  
کہ مراد بقضا قضاے ست کہ معلق ست رو این بلا بدان و گردانیدہ شدہ است سبب آن زیر کہ قضا منافات  
ندارد سبب و سبب را وہمہ نقض است و در قضا رفته است کہ این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب منفع  
خواہد گشت اگر گویند پس چه فائدہ است ماین کلام را و آنچه رفته است بدان قضا البتہ شدنی ست جو البتہ گویم  
کہ شاید مراد فائدہ کلام بیان مبالغہ است در ان چنانکہ ذکر کردیم واللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔ و لایزید فی العمر  
الا البر۔ و زیادہ نمیکرد اند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت ست و در عمر بیک و تحقیق ہاں ست کہ قضا  
ذکر کردہ شدہ است کہ عمر او چندین ست اگر نیکی کند و چندین ست اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب  
واقع ست و در حقیقت نہ تغییر ست و نہ تبدل ما اشار اللہ کان و ما لم یثلم یکن۔ رواد الترمذی۔ و عن ابن عمر  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدعاء یفزع ما نزل و ما لم یزل۔ بدستیکہ دعا سود می کند از آنچه  
فرو آمدہ است از بلا دفع آن و از آنچه فرو دنیا مدہ است بر کردن آن فعلمکم عباد اللہ بالدعاء۔ پس بر شما  
باداے سبندگان خدا کہ دعا کنید اشارت ست بآنکہ دعا ماوربہ است طریقہ بندگی آنست کہ اعتنا ابر باید کرد  
و در قضا تسلیم باید نمود۔ رواد الترمذی و رواد احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی نہا حدیث غریب۔  
و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من احمد یعو بدعا الا آتاه اللہ ما سال نیست هیچ کی کہ  
دعا کند بدعائی مگر آنکہ بدہد او خداے تعالی چیزے کہ سوال مے کند۔ او کف عنه من السوء مسئلہ یا باز دارد  
از وسع بدی و اندوہ مانند آنچه سوال کردہ است و این لطف ست از خدا در حق بندہ خود زیرا کہ دفع خیر را ہم  
از جلب نفع۔ ما لم یرع بائتم او قطیعتہ رحم۔ ما دام کہ دعا نہ کند برہ یا بریدن خوشی۔ رواد الترمذی و عن ابی مسعود  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلوا اللہ من فضله۔ سوال کنید خداے تعالی را از فضل و فی کرم دی۔ قال اللہ

یحب ان یسأل - زیرا کہ خداے تعالیٰ دوست میدارد کہ سوال کرده شود - و افضل العبادۃ انتظار الفرج و انتظار  
 ترین عبادت است از روی ثواب چشم داشتن کنشایش از غم و اندوه و بلاست اشارت است بغیر و ترک شکایت  
 و بیشک جزای صبر ثواب آن بجد و اندازہ است در قرآن مجید میفرماید لا تأیونی الصابرون لجرم لغیر حساب  
 یعنی گفته اند کہ اشارت بہ ترک استیصال است در طلب اجابت دعا - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب عن  
 ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یسأل اللہ لعین علیہ - کسیکہ سوال نکند و نخواہد  
 از خدا خشم می گیرد و خداے تعالیٰ بروی از جہت کمال جو دور افت حق بہ بندگان گفته اند کہ رحن کسیکہ اگر از روی  
 طلب کند بدہد و رحیم آنکہ اگر سوال نکند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استکفاف است والا  
 سوال برویہ است سلام و رحمنا بقضائے عالی است یا مقصود مباخرہ است در میان جو دور افت الہی چنانچہ  
 اشارت کردیم - رواہ الترمذی - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فتح لہ منکما بابا لرد  
 ففتح لہ ابواب الرحمۃ - کسیکہ کشادہ شود بر روی و در ہای دعا کشادہ میشود بر روی و در ہای رحمت و اجابت  
 و ما سأل اللہ شیئاً - و سوال کرده نہ شد از خداے تعالیٰ چیزے - یعنی احب الیہ - یعنی چیزیکہ دوست داشتہ شد  
 ترست نزد و خداے تعالیٰ - من ان یسأل العافیۃ - از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی  
 سلامت از جمیع آفات و علل و بلا ہا و مکر و ہات ظاہرہ و باطنہ در دنیا و آخرت است و این شامل ہمہ خیرات است  
 و در قواعد الطریقہ گفتہ کہ العافیۃ سکون القلب مع اللہ در ہر چہ دل با خدا آرام گیرد و اگر چہ بلا بود عافیت است  
 و این عافیت اہل کمال و شامل جمیع احوال است نسأل اللہ العافیۃ - رواہ الترمذی - وعن ابی ہریرۃ رضی  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یتجیب اللہ لہ عند الشدائد - کسیکہ شاکہ و اندوہ از کہ استجاب  
 کند خداے تعالیٰ دعای او را نزد بلا ہای سخت - فلیکثر الدعاء فی الرخاء - پس باید کہ بسیار کند دعا در روزے  
 و این برعکس حال مسرفان است کہ چون سختی و زبانی برسد دعا نکند و چون دور شود اسراف و رزق - رواہ الترمذی  
 و قال ہذا حدیث غریب - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادعوا اللہ و انتم موقوفون بالاجابۃ دعا  
 کنید خدا را و حالانکہ شما یقین کنید گانید یا جابت - و اعلموا ان اللہ لا یتجیب دعا را من قلب غافل - و بدانید  
 کہ خداے تعالیٰ قبول نمیکند دعا را از دل بی خبر بازے کنندہ مشغول بغیر حق - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث  
 غریب - و عن مالک بن یسار رضی - لفتح تحتانیہ و یقین بین مہلہ و در آخر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم اذا سار لکم اللہ فاسئلوه ببطون الکفم - چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید از باطن کفہای دست خود  
 و لا تسئلوا بظہور ہا - و سوال کنید از راہ پشتہای کف دست زیرا کہ سوال بہ بطون کف صورت طلب و یقین داشتن  
 با جابت است و جمع یدین مؤذن بکثرت غلیظہ است و بہ پشت دست صورت زد و در استعار آمدہ است

کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہشتماے دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند کہ چون دعا برائے طلب چیزی باشد از جهت جنس نماستجب است کہ بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برائے دفع فتنہ کند ہشتماے دست بجانب آسمان کند و کلام درین باب دستتعالی گذشت۔ و سنی روایت ابن عباس قال سلوا ببطون الکفم دلائل السالوہ بطور ہا فاذا فرغتم فامسحوا بہا وجوہکم۔ پس چون فانی شود از دعا پس ہا لیہ بکفمائے دست خود در ویما می خورد از جهت تبرک باذن ارجابت کہ فالض شدہ اند و رسانیدن آن بروے کہ اشرف اعضا و اقرب آنها اذنی است رواہ ابو داؤد۔ و عن سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ربکم حی کریم یتیمی من عبده اذا رفع یدیه الیہ ان یرد ہما صفرا۔ بدرستی کہ پروردگار شفا فرمناک و بخود دست شرم دارد از بندہ خود چون بر دارد بندہ ہر دو دست خود را بسوے وے کہ باز گرداند دستمائے بندہ را خالصہ۔ حضرت کسرا و مہلم و سکون فاخالی داصفار بتیدست و دروشین شدن باید و انست کہ اطلاق حیا و مہربانی و امثال آن از صفات برحق سبحانہ باعتبار آثار و افعال است نہ مبادے کہ از قبیل تاثر و افعال است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ و عن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ چون بر میداشت ہر دو دست خود را در دعا۔ لم یحطما حتی یسبح بہما و جہ۔ فرود نمی آورد ہر دو دست خود را تا آنکہ مسح میکرد بآنها روے مبارک خود را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسبح الجوامع من الدعاء۔ بود آنحضرت کہ دست میداشت و عابرا کہ جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت می بود۔ و یسبح ماسوے ذلک۔ و ترک می داد و دعا ہا را کہ نہ جامع بودند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اسرع الدعاء اجابہ دعوی غائب لغائب۔ بدرستی کہ شباب ترین دعا ہا از روے اجابت و عاے غائب مرغائب راست از جهت وجود صدق داخل و محبت دران بی شوب تکلف دریا۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال استاذنت اسبئہ۔ گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی العمرة۔ از برائے بر آوردن عمرہ۔ فاذن لی۔ پس اذن کرد آنحضرت مراد رخصت داد۔ و قال۔ و گفت۔ اشکرنا یا اخی فی دعائک۔ شریک گردان مارا اے برادرک و ردعائے خود تصغیر درینجا برائے تعلق و تعلق است۔ و لا تنشأ۔ و فراموشش مکن ما اور وقت دعا۔ فقال کلمۃ ما یسر فی ان لی ہا الدنیا پس گفت آنحضرت سختی را کہ شاد و نمی گرداند مراد رہل آن کلمہ اگر تمام دنیا باشد برائے من شاید کہ ہین سخن باشد کہ مذکور شد یا سختی دیگر عنایت آمیز زیادہ برین سخن گفته باشند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و التیست روایت عند قولہ و لا تنشأ۔ و تمام شد روایت ترمذی و نزد قول آنحضرت و لا تنشأ و این عبارت فقال کلمۃ الخ



در روایت او نیست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترد دعوتہم سئل منکم  
 روکرده نمیشود دعای ایشان۔ الصائم حین یفطر۔ یکی ازان سہ کس روزہ دارست در ہنگامی کہ افطار میکند  
 والا امام العادل۔ دوم بادشاہ دادگستر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم ازان دعا ہا کہ روکرده نمیشود دعای ستمدیدہ است  
 ظاہر عبارت آن بود کہ گوید و المظلوم یعنی سوم ازانہا کہ روکرده نمیشود دعای آنہا مظلوم است ولیکن باین عبارت  
 فرمود از برائے اہتمام نشان دعای مظلوم فافہم۔ یعنی اللہ فوق العلام۔ بر میدارد دعوت مظلوم را خدا  
 تعالی بالاے ابرکنایت ست از رسانیدن او بجاہ فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمدہ است  
 کہ حق تعالی پیدا کردہ است غمام فوق سہار چنانکہ فرمود و یوم تشق السہار بالغمام۔ و یفتح لہا البواب السہار۔ و کثا  
 می شود برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان و یفتح لہا البواب منجب نیز روایت ست یعنی نمی کشاید  
 خداے تعالی برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان را۔ و یفتح الرب۔ و می گوید پروردگار تعالی۔  
 و غرت لا تفرک۔ بہ بزرگی من سو کند ہر آئینہ یارے میدہم ترا۔ و لو بعد صین۔ و اگر چہ باشند پس از روزگار  
 خطاب بمظلوم ست و بکسر کاف تصحیح کردہ اند خطاب بدعوات مظلوم و اصل فتح ست۔ رواہ الترمذی۔ و عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات۔ سہ دعا ستجاہند۔ لاشک فیہن۔ نیست شک  
 در استجاہت این سہ دعا۔ دعوتہ الوالد۔ یکی دعا کردن پدر مرز فرزند را خواہ دعای نیک یا دعای بد و دعای  
 دالہ بطریق اولی از بہت و فور شغفت و مہربانی۔ ودعوتہ المسافر۔ دوم دعای مسافر برائے خود یا بر  
 غیر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم دعای مظلوم۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ۔

الفصل الثالث۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیساک احدکم ربہ حاجتہ کما۔ باید کہ  
 بخواہد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را ہمہ۔ حتی لیساک شمس نعلما اذا انقطع۔ تا آنکہ بخواہد از رے دوال  
 نعل خود را چون گسستہ گردد و شمس بکسر شین و سکون مملہ دوال نعل۔ زادنی روایہ عن ثابت البنانی مرسلہ زیادہ  
 کردہ است راوے در روایتی از ثابت بنانے بضم موحدہ کہ از تابعین ست بطریق ارسال۔ حتی لیساک الملح۔  
 تا آنکہ سوال کن از خدا نمک و یک را۔ و حتی لیساک شمسہ اذا انقطع۔ ابو علی و قان گفتہ کہ از نشانہای معرفت  
 آنست کہ سوال کنی جواج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق برویت شد گفت (رب انی  
 انظر الیک) و چون محتاج بنانے شد گفت (رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر) رواہ الترمذی و عنہ قال کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع یدہ فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ بر میداشت ہر دو دست خود را و دعا  
 حتہ یرے بیاض الطبیہ۔ تا آنکہ دیدہ میشد سفیدے ہر دو نعل وے یعنی در بعضی احیان و در بعضی کثر ازان  
 بر میداشت الباطل بکسر ہمزہ و سکون با و بکسر نیز آمدہ۔ وعن سهل بن سعد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست

از سهل بن سعد ساعدی کہ صحابی مشہورست و آخر صحابہ است در موت ہمدنیہ۔ قال کان یحب ان یسبحہ خداوند بیکدیگر  
گفت بود آنحضرت کہ می گردانید انگشتان ہر دو دست خود را مقابل و دشنامی خود دعا میکرد و این مرتبہ توسط آنحضرت  
است در رفع یدین و عن المسائب بن یزید عن ابیہ۔ سائب بن یزید کہ صحابی مشہور ضعیفست و در سال دوم از  
ہجرت زائیدہ شد و حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش روایت میکند از پدر خود۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا دعا فرج  
یدیه مسح وجہہ بیدیه۔ بود آنحضرت کہ چون دعا میکرد پس بر میداشت ہر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را ہر دو دست  
خود پس مسح وجہ ہر دو دست در صورتی بود کہ دستہا را بر میداشت و چون بر میداشت مسح نمیکرد و لیکن بر داشتن دستہا از  
آداب دعاست۔ رومی البیہقی الاحادیث الثلثہ۔ روایت کردیقتی این سہ حدیث را کہ یکی از انس بود و دیگر از  
سهل و سوم از سائب بن الدعوات الکبیر و عن عکرمہ عن ابن عباس قال المسئلۃ ان ترفع یدیک حد  
منکبیک۔ گفت ابن عباس اوپ سوال و دعا اینست کہ برداری ہر دو دست خود را برابر ہر دو گوش خود  
او بخوہا۔ یا زد و یک بجانب آنہا زیرا کہ عادت در شان کسیکہ سوال کند چیزے را بدو طلبہ آنست کہ فرج کند  
کفہاے دو دست بجانب مدعو الیہ۔ و الاستغفار ان تشر باصبع واحدۃ و ادب استغفار و طلب آمرزش آنست  
کہ اشارت کنی بیک انگشت کہ سبابہ است مقصود سب نفس امارہ و شیطان رحمست و پناہ جستن از شر ایشان کسیکہ  
خدا کند اقا لوا۔ و الا بہتال ان تمد یدیک جمیعاً۔ و ادب بہتال آنست کہ دراز کنی ہر دو دست را تمام در مقابل  
گفتہ کہ بہتال اجبتا و در دعا و خالص گردانیدن آن و در فتح آوروہ بہتال تصرع قولہ تعالی ثم یقتل اعی  
تخلص فی الدعاء و در جمع البجا گفتہ بہتال دراز کردن ہر دو دست و اصل وی تصرعست و مبالغہ در دعا و سوال  
و طبیعی گفتہ شاید کہ مراد از بہتال در حدیث دفع چیز نیست کہ مقصودست از مقابلہ عذاب پس میگردد ہر دو دست  
را مانند سپر از اصابت مکرہ۔ و فی روایت قال خود روایتی کہ چنین آمده کہ گفت۔ و الا بہتال کہذا۔ بہتال بخیرست  
و رفع یدیه۔ و برداشت ہر دو دست را و جعل ظہور ہما مایل و جہہ۔ و گردانید پشتہاے دست را در جانبی کہ  
متصلست مدے او را۔ رواہ ابو داؤد و عن ابن عمر انہ یقول۔ و روایتست از ابن عمر کہ مدے می گفت  
ان رفکم ایدیکم بدعتہ۔ بدستیکہ برداشتن شما دستہا می خود را یعنی بدو جہی کہ بر میدارید بدعتست و ایشان تا با  
سینہ بر می داشتند۔ ما را در رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ہذا۔ زیادہ نکرده است آنحضرت برداشتن  
دستہا را برین مقدار۔ یعنی الی الصدر یعنی تا سینہ این تفسیرست از راوے مرآن چیزے را کہ گردان عمر و  
اشارت کرد بان بقول خود ہذا یعنی سنت برداشتن دستہا تا سینہ نہ بالاسے سینہ طبیعی گفت کہ انکار ابن  
عمر بر قوم در غالب احوال ایشانست در دعا و سوال و فرق تا کردن ایشان در حالات کہ براسے امرے  
تا سینہ بردارند و بالاسے سینہ تا دو شہا برای امرے دیگر و بالاسے دو شہا براسے امرے دیگر فافہم رواہ احمد

وعن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر احد افراد عالمہ بدارنفسہ۔ بود آنحضرت چون یاری کردی را پس دعائے کرد اور آغاز می کرد بدعا براے خود چنانکہ می گفت اللهم اغفرنی ولفلان ولفلانہ حدیث مردان ست کہ بتدایہ نفس مخصوص بدعای منفرد نیست بلکہ در ہر وعاحت برای خودے کرد پس از ان براے دے۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یامن مسلم یدعو بدعوة لیس فیہا اثم ولا طغیة رحم۔ نیست هیچ مسلمانی کہ دعا کند بدعائے کہ نیست در ان دعا بڑھ و نہ بریدن خویشی۔ الا اعطاه اللہ بہا احدے ثلث۔ مگر آنکہ بدہ اور اخداے تعالی بآن دعائے کہ از خصمت۔ اما ان یعجل لہ دعوتہ۔ یا آنکہ شتائی میکند براے وے اجابت دعائے اور الفیہ درین جہان میدہد۔ و اما ان یدخر لہ فی الاخرة۔ و یا آنکہ نگاہ میدارد دعوت اورا و ذخیرہ دے کند براے وی تا وہر در آخرت سران ان یصرف عنہ من السور مثلہا۔ و یا آنکہ برسیگردد انداز دے از بدی مانند دعائے کہ کردہ است۔ قالوا اذا کثر۔ گفتند صحابہ کثرون کہ دانستیم کہ دعا البتہ مستجاب ست بر یکی ازین سہ طریق اکثر مینمایم و بسیاری کیم دعا را قال۔ گفت آنحضرت اللہ تعالی اکثر فضل خدا و ثواب دے بیشتر ست بر بسیاری دعاے شتائی کمی نمی آرد و ثواب وے دور خزائن فضل وے بکنید چندانکہ میخواہید رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس دعوات مستجاب لہن۔ گفت پنج دعا ست کہ قبول کردہ میشود مرآئنا۔ و دعوة المظلوم سیکے دعاے تلمیذہ حتی یتقصر۔ تا آنکہ انتقام می کشد حق تعالی از ستہم کنندہ۔ و دعوة الحاج حتی یصدر۔ دوم دعاے قصد کنندہ حج تا آنکہ رجوع کند و باز آید بمنزل خود۔ و دعوة المجاہد۔ سوم دعاے کارزار کنندہ بکافران و پراہندہ از خانہ براے آن۔ حتی یفقد۔ بفا و قات تا آنکہ گم می کند اسباب دآلات از این فی فارغ میگردد و از بہاد و در بعضے نسخ یفقد لقات و عین تا آنکہ می نشیند از کارزار و در بعضے یفقد لقات و قات تا آنکہ باز آید بخانہ و تقول بفتح رجعت و دعوة المریض حتی یمیر۔ و چهارم دعاے پیارتا آنکہ پے گرد۔ و دعوة الاخ لایخ لظہر الغیب و چشم دعاے برادر مسلمان براے مسلمان دیگر غایبانہ۔ ثم قال یستر گفت آنحضرت۔ و اسرع ہذہ الدعوات اجابۃ۔ و شتائنا ترین این دعا ہا از وے اجابت۔ و دعوة الاخ لظہر الغیب رواہ البیہقی فی الدعوات البکیر

### باب ذکر اللہ عزوجل والتقرب الیہ

بدانکہ ذکر بدل میباید و بزبان و افضل آن ست کہ بزبان و بدل ہر دو باشد و اگر ہر سیکے باشد پس بدل تھا فاضلتر ست این چنین گفت نور دے در شرح مسلم و نیز گفتہ کہ ذکر حق سبحانہ و نوع ست ذکر قلب و ذکر لسان باز ذکر قلب و نوع ست کہ سیکے از دیگرے ارفع و اجل و آن فکر و غفلت خداست و جلالی در جبروت و ملکوت و آیات وے و سار فض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر



و اجتماع برائے ذکر و لیکن اینہا در قضا یاے مخصوصہ است احتمال اختصاص بان مواضع کہ وقع اندر ان موارد پس  
آنکہ نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکہ نظر بخصوص کرد و قہر کرد آئینا را بر معارف و شی طریق اول  
موافق است بمقاصد تشریح و مطالب آن پس ظاہر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحضار کرده اند بعضی مشائخ  
صوفیہ آثار از اجتماع برائے ذکر و حزب واحد و حلقہ بستن برائے آن و حلق الذکر کہ در حدیث واقع شدہ است  
حجت آنست اما مذہب مالک کہ اسہت است از جهت عدم عمل سلف از صحابہ و تابعین بدان و از جهت سذجہ  
تا رفتہ رفتہ زیادہ بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذ ولیہ قدس اللہ ارواحہم گفتہ اند کہ  
ابن اجمل و تخلیق از برائے او کار و احزاب از روی دین است کہ متعین است متک بدان از جهت ذہاب حقائق  
دیانت درین از منہ و اگر بدعت است مختلف فیہ است و نہایت آن قول بکہ اسہت است پس صحیح است عمل بدان قبل  
کسیکہ قائل است بدان و شاید کہ شایع ترغیب کردہ باشند در ان برای جامعیکہ بعد از حدرا و لپیدا شد از جهت احتیاج  
ایشان بدان و گاہے مختلف می گرد و حکم بااحت و مذہب باختلاف از منہ و ائمہ بلکہ باختلاف اشخاص پس نہیں  
شد قول بجز از آن بار حایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و اللہ اعلم و منہ التوفیق

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ و ابی سعید رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لا یقدر قوم یدکرون اللہ - نہ نشینند ہج گرد ہی در حالیکہ ذکر میکنند خدا را - الا یقتلہم اللہ - مگر آنکہ گردا گرد میگردد  
و احاطہ میکنند ایشان را فرشتگان - یقتلہم الرحمۃ - و می پوشد ایشان را انوار د آثار رحمت و نزولت علیہم  
السلیمۃ - و فرو دے آید بر ایشان آرام و حضور دا آنچه حاصل میشود در ان وقت از نورانیت و لامینیت  
و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آن است و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت  
مذکر - و ذکر ہم اللہ فمین عندہ و یاد می کنند این قوم را خداے تعالی در ان جماعت کہ نزد او نیند و مقربان جناب  
قدس اند از جهت مہابت و مفاخرت کرون بالایشان و انظار فضل و کرامت آدمیان بلائکہ زیرا کہ دعوی میکردند ہج  
و تقدیس برائے خود و فساد و سفک دما برائے آدمیان - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرۃ قال قال کان رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسیر فی طریق مکہ - بودا آنحضرت کہ سیرے کرد و می رفت در راہ مکہ کہ از مکہ بدینہ می آمد و غری علی  
جبل یقال لہ جمدان - پس گذشت آنحضرت بر کوسہے کہ گفتہ میشود مرا در اجدان لبضم جیم و سکون ہم و ال ہمل نام  
کوہی است نزدیک مدینہ بر سافت یک شب - فقال پس گفت آنحضرت - سیر و انہا جمدان - سیر کنید و تیز بروید این  
جدان و نزدیک است مدینہ - سبق المفردون - لفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و یہ سکون فا و تخفیف را بکسر و فتح  
پیشی کردند تمنا روزندگان و جدا کنندگان خورا از مردم آنحضرت با صحابہ از سفر بدینہ می آمدند چون نزدیک  
رسیدند جماعت از ایشان مشتاقی شد و بولطین و باہل و عیال خود و جدا شدند و بشوق و دل تمام بسوے منازل

خود و آئندہ جماعت و دیگرے شوق و نشاط بحال خود مانند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سر کشید و تیز روی  
 که منازل نزد یک رسید و مردان پیشی کردند۔ قالوا گفتند این جماعت۔ و اما المفردون۔ و چیتند مفردان  
 یا رسول اللہ۔ ظاہر آن بود کہ می گفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان  
 و بهیت ایشان گذر گویا کہ ایشان در یافتند کہ مقصود آنحضرت همین افخاصن کہ بیشتر تیز تر رفتند نشستند آنها خود  
 معلوم اند کہ چه کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد۔ قال الذکر الذکر اللہ اکثر الذکر  
 فرمود مفردان آن مردانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار۔ و آن زنانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار یعنی آنها کہ  
 خالص جدا کرده اند خود را یا خالص کرده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند بکردی سبحانہ از مردم و گوشه  
 گرفته اند از خلق و منقطع شدہ اند از مساوی حق و ترک دادہ اند صحبت دوستان و ترک کردہ اند اسباب و شہوات را  
 و مشغول شدہ اند بکردی تعالیٰ و این مقام تفرید است کہ اشارت میکند بوی قولہ تعالیٰ (و یقتل الیہم تبت) بعضی گفتہ  
 اند کہ مفردون موحدانند کہ غیر خدا را نمیدانند و جزویا بدیدہ شود نمی بینند و یکی میگویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص  
 شدہ اند از برای ذکر حق بکلیت خود و در مشارق می گویند کہ فردا راجل میگویند و قتیکہ نفقہ کند و پس از آن گوشہ گیر  
 از مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات اروہنی کند و اشتغال بکردی سبحانہ و در قاموس نیز مثل این گفتہ  
 رواد مسلم۔ و در روایت ترمذی چنین آمدہ المستترون و در بعضی الذین اہتر وافی ذکر اللہ آن کسانیکہ شیفتہ و فریفتہ  
 شدہ اند در یاد خدا و مہتر و مستتر کسی را گویند کہ متولع شدہ است بکسے و بچیزیکہ سخن نمیکند جز بوی و یا و نمی کنند  
 جز آن را یضیع الذکر عنہم فقالہم فرودی ہند ذکر از ایشان بارہائے گناہ ایشان را قیامتون یوم الیقینہ مخافا پس  
 آیند روز قیامت سبکت بی تعلق انتی و در حدیث آمدہ است کہ فقرار روز قیامت در مشیتا سلمو خود و برودن و نشینند  
 و بگویند ما را برای چہ اینجا نگاہ داشتہ اید و چہ چیز میخواہید از حساب و کتاب ما را امر کنید کہ برویم و در بہشت در آییم و  
 اینجا بیا سیم چنانکہ در باب فضل الفقرا بیاید۔ وعن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذکر  
 یذکر ربہ و الذکر لا یذکر ربہ مثل الہی و المیت۔ روایت است از ابی موسیٰ اشعر کہ گفت گفت آنحضرت حال  
 و قصہ آن کسی کہ یاد می کند پروردگار خود را و آن کسی کہ یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زندہ و مردہ است  
 ذاکر بمنزلہ حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت  
 در سہ و غیر ذاکر برعکس آن بہیت زندگانیت نتوان گفت چنانیکہ مراست زندہ آنست کہ با دوست مصالحت دارد  
 متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیقول اللہ تعالیٰ انا عندہ عن عبدی بی  
 گفت آنحضرت می گوید خداے تعالیٰ من زندگان بندہ خودم کہ بمن دارد یعنی من آمرزم گناہ اورا چون طلب  
 آمرزش کند و قبول می کنم توبہ اورا چون توبہ کند و باز آید از گناہان و اجابت میکند وقتیکہ دعا کند و گناہ میکند

حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید داری عفو و کرم پس اگر عفو  
امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان می برد عقوبت می کنم اشارت است بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت  
رجا آنست که عمل کند و خدای بجا آورد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و متمرّد و رز و استغفار نیندازد  
و توبه نکند و چشم نمک دارد آن آرزو محض است و آهسته بر دو کوفتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید  
نباید بود بلیست نا امید از در لطف تو کجا باید رفت به توجّیان است که در گاه تا ثانی نیست به بعض گفته اند  
که مراد باین اینجا غلم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم و آنکه باز گشت می بسوی من است  
و حساب می بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنی است یعنی چون ممکن  
گردد و بنده در مقام توحید قریب گردد و من چنانکه هر چه دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم ادست بآنکه من با او  
چون یا وی کند مرا یا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی مایعده می تفصیل تفسیر  
میشود مراد را چنانکه فرموده و نامعه اذا ذکرته - و من باینده ام و قریب اویم بتوفیق مونس و در آوردن  
در حضور و شهود در دل و دقتیکه یا وی کند مرا - فان ذکرنی فی نفسه - پس اگر یاد کند و مراد ذات  
خود یعنی پنهان - ذکرته فی نفسه - یا میکند من او را در ذات خود یعنی پنهان می دهم ثواب او را و متولی بشوم  
بنات خود اثبات آنرا چنانکه نمی دانند آنها هیچکس نه فرشته و نه جزو کذا قالوا - وان ذکرنی فی ملائمتهم  
ذکرته فی ملائمتهم - و اگر یاد کند مراد رجاعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از این جماعت که چنان  
که ملائمت مقربین باشند و ملائمت میم و لام اشرف قوم در رؤسای ایشان را گویند و شک نیست که مراد حق سبحان  
را کلام است نفسی و لفظی چنانکه در جاسه خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام  
و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر دست سبحان و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول  
بر طاهر بحسب اکرام و تشریف و دے سبحان مرئیه خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چنانکه گذشت  
باینکه باین حدیث استدلال می کنند بفضیلت ملائمت از بشر طیبی گفته که مراد از ملائمت مقربین و ارفاح سلطن  
اند ملائمت فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است بیکر مجلس شریف صلی الله علیه و سلم ملائمت گویند که روح  
مقدس آنحضرت در ملائمت در اوقات بوده است فیهن سبب آن ملائمت شد و از آخر نامیده اند و لازم نیست  
که در وقت ذکر آنجا باشد فاقم و احسن آن است که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و  
علو ثابت است ملائمت را و این منافات ندارد و فضیلت بشر را از جهت کثرت ثواب بحسب تعبد با وجود  
موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بحسب بودن ایشان است نزد خدای عزوجل و بودن  
و دے تعالی با ایشان چنانکه قوله تعالی تعالی الذین عند ربک لا یستکبرون و قول و دے سبحان را نمیکند

و محبت اگرچہ شامل وثابہت است مرئوسا لیکن ملائکہ را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر و اہم است اگرچہ بشر افضل و اشرف از وجہ دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف جنسین بسیاری از علما و اللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول اللہ من جابر کثرت فله عشر مثالب۔ گفت ابو ذر گفت آنحضرت کہ می گوید خداے تعالیٰ کسیکہ بیار و بینگی را و عمل نیک کند پس مراد است ده چندان ثواب کہ کم ازین نیست۔ و ازید۔ و بیشتر ہم میدہم ہر کرا خواہم براندازد صدق و اخلاص در عمل تاکہ ہفتصد ہم واقع شدہ است۔ و من جابر بالسینۃ فخر السینۃ مثلاً۔ و کسیکہ بیار و بدیے را پس پادش بدیہی مانند اوست یعنی یک بدیہی۔ و اغفر۔ یا می آمرزم و اصلاح خدایے بدیہی و ہم مقصود بیان فضل و کرم اوست تجاہلے شأنہ و فضل دیگر آنکہ می فرماید۔ و من تقرب منی شبرا۔ و کسیکہ نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر۔ تقربت منہ ذرا عا نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار ذراع۔ و من تقرب منی ذرا عا تقربت منہ باجا۔ و کسیکہ نزدیکی جوید بسوے من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار باع یعنی اندک عمل کند کہ نے اہلکہ موجب قرب در گاہ بدو و جزاے آن زیادہ اذان دہم و زیادہ گردانم قرب او را بدر گاہ خود از انچہ مستحق و مستوجب آن است شبر بکبر شین و سکون با یک بدست و ذراع یک ارش دست و باع قولج کذا فی الصراح و در قاموس گفتہ کہ شبر باین اعلیٰ ابہام و اعلیٰ خضر و ذراع از طرقت مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر دیدین۔ و من اتکلت علی شیئ ایتیم ہر دلت۔ و کسیکہ بیاید مرا روان مے آیم من اورا دوان و ہر دلت بفتح با و سکون را و فتح و او نوے از رفتار و ویدن کذا فی الصراح وے القاموس ہر دلت میان رفتن و ویدن و این کنایتی است از سبق رحمت خداوند تعالیٰ و قرب وے از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وے ثقلے بطاعات و اعمال الیشان۔ و من تقنی بقرب الاخص خطیبہ لا یشرب بی شنیگا۔ و کسیکہ پیش آید مرا بمقدار زمین و پرے آن از روے گناہان در حالے کہ انہائی گرداند من چیزے را۔ یقینہ بمثلہا مغفرۃ۔ پیش مے آیم اورا ہانند آن از روے آمرزیدن قربائی بضم و کسر چیزے کہ قریب بمقدار وے باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قال۔ گفت آنحضرت کہ خداے تعالیٰ گفت۔ من عادی لی ولیا فقد آذنتہ باحب کسیکہ دشمن مرا رود و دوستی از دوستان مرا پس بہ تحقیق می آگاہانم و خبر میکنم اورا بجنگ و دشمن دوتی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور۔ و بالتقرب لی عبدی بشی احب الی مما افرضت علیہ۔ و نزدیکی نجست بسوی من بندہ من تیج چیزے کہ محبوب تر است بسوے من تقرب وے از چیزیکہ فرض گردانیدہ ام بروے یعنی تقرب باوے فراغش محبوب تر است نزد من از تقرب بنوا فل چہ او اے فراغش محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وے بجانہ باز تقرب بفضل نیز نتیجہ عالی و درجہ عظیم دارد از جنت بودن نوافل متمم و مکمل فراغش و مایزال



عبدیہ تیسرے الی بالوائفل۔ ہمیشہ ہست بندہ من کہ نزدیکی میجوید بسوے من بنوائفل لینے لےنا داتیکہ واجب بینند  
حتی اجبتہ۔ تا آنکہ دوست میدارم من آن بندہ را۔ تاخاذا اجبتہ کنت سمع الذی سمع بہ۔ پس چون دوست  
می دارم اور امی باشم من شنوائی وے کہ می شنود بآن۔ و بصره الذی یبصر بہ۔ وی باشم بینائی وے کہ می بیند  
بآن۔ و یدہ الذی یطیش بہا۔ وی باشم دست آن بندہ کہ میگردد بآن لطش دراصل علم کردن و سخت گرفتن است  
و مراد اینجا مطلق گرفتن است۔ و رجلہ الذی یمشی بہا۔ وی باشم پایے وے کہ سارہ می رود بآن و در بعضی روایات  
و فؤادہ الذی یقلیل بہ وی باشم دل وے کہ اوراک می کند بآن و سنانہ الذی یشکل بہ ہوزبان وی کہ سخن میکند  
بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیادہ میکند کہ فی السبع پس بمن می شنود و بی ہبصر و بمن می بیند  
و بی طیش و بمن می گیرد و بی ممشی و بمن میرود یعنی نمی شنود و بمنی بیند و بمنی گیرد و بمنی رود بسوے چیزے مگر آنکہ  
لمحوظ و مقصود وے رضاے حق و طاعت اوست و منظور و مشہود وے ذات مقدس من است و اول این مرتبہ  
عمل است از جهت انتقال اموال و نیت تقرب بسوے وی سبحانہ تعالی و آخر وے فنا و تو حید و مر این کلام  
را بہمانے است کہ در شرح فتوح الغیب آورده شدہ است و در شرح نیز چہ در ان مذکور است و چون بندہ این  
مرتبہ رسید سبب میشود وے البتہ از جهت فنا وے از ارادت و تحض عبودیت چنانکہ فرمود۔ انی سالتنی  
لا عظیمہ۔ و اگر سوال کند و بطلبد این بندہ از من ہر آیین میدہم اورا مطلوب و مسئل اورا۔ و لکن استغافنی۔  
بنوں و اگر پناہ جوید آن بندہ را از شر و مکر و ہا و دہ و روائتے استغافنی بپا و این انہرست از وے معنی اگرچہ  
اول شہرست از جهت ردایت۔ لا عینہ۔ ہر آیین پناہ میدہم اورا و چون پناہ وافتتاح کلام بر ذکر ولایت و  
محبت بود ختم کرد با نچہ نیز ناظرین معنی است و گفت۔ و ما ترددت عن شی انا فاعلمہ۔ و متر و نمشوم و توقف  
نمے کنم از چیزے کہ من کشدہ آم۔ تردد وے عن نفس المؤمن۔ بچو تردد من از قبض کردن جان مومن بکہ  
الموت کہ ناخوش میدارد مومن مرگ را بکلم طبیعت۔ و انا کہ مسامتہ۔ و من ناخوش میدارم اندوگین کردن  
اورا و در بعضی نسخ و لا بدلہ منہ و چارہ نیست اورا از مرگ لینے من بجهت محبتی کہ بہ بندہ نمود دارم تردد میکنم در  
میرانیدن او بسبب آنکہ ناخوش مے آید اورا از مرگ چاہو نیست و البتہ باید مرد و آن نیز مصلحت بکلمات  
و درجات عالی کہ حضور جناب قرب و رضوان است۔ ہواہ البخارے۔ بدانکہ اطلاق تردد و رشائ و درکار  
تعالی و تقدس جائز نیست زیرا کہ ان عبارت است از تخارض و زادی و تراوت و دوخاط متعلق بفعل و ترک  
و اطلاق آن بر وے تملک باعتبار غایت و شہاست کہ توقف و تانی نیست و مجہدین سار صفت مخلوقین کہ سناد  
بدرگاہ عزت می کنند مثل غضب و حیاء و مکر و جزآن و معنی آن است کہ من تاخیر نمیکنم و توقف نمی نمایم در امر وے  
مثل درنگ و توقف شخص مژد و درکارے مگر در قبض روح بندہ مومن کہ توقف می کنم در ان تا آسان گردد

موت پر وی دما ملے گرد و دل وی بآن و مشتاق گرد و بدان پس مقرر گرد و بدان در ملک مقربین بجای گیر و در علی  
علیین و نور شہتی گفته کہ مراد بتدوین از آنکہ کرامت موت است از بندہ مؤمن بطائفہ کہ پیدای کند وی تعالیٰ وفاق  
میگرداند بران بندہ تا بدو کرامتی کہ در نفس اوست بحجت آنکہ مستحق می گرد و نزد وی از بشارت بر خوان حق  
و کرامت و بے و متقدم می شود این حال را احوال کثیرہ از مرض و ہرم و فاقہ و ہما مانگی و شدت بلا کہ آسان  
میگرداند بر و بے مفارقت و دنیا را قطع می کند از دنیا علاقتہ اورا تا آنکہ نا امید میشود از وی و امیدوار میگردد  
انچہ نزد خداست و مشتاق می گرد و بدو کرامت و نعیم باقی بتدریج با سباب مذکورہ پس بے تعالیٰ تفسیر کرد این  
فعل خود بہ بتدوین و فاقہم۔ و عتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ملائکہ لیطوفون فی الطرق۔ بدینکہ  
مرضای تعالیٰ را فرشتگانند کہ می گرد و در راہا گرد خانہ ہا۔ یثسبون اہل الذکر۔ میجویند خداوندان ذکر را خفا  
و جہدا و قویا گرد و اللہ ثنا و ا۔ پس چون بے یا بند گردے را کہ ذکر می کنند خدا را آواز میدہند و بخوانند و بگوید  
را وی گویند۔ ہلوا الی حاجتکم۔ بیا سید بسوے حاجت خود کہ می جستید۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیخفونہما بجمعتم  
الی السامعین۔ پس گرد و گردی گیرند اہل ذکر را بہا لباسے خود تا آسمان کہ پایان تر و نزدیکتر است۔ قال۔  
گفت آنحضرت کہ چون میر وند فرشتگان بدرگاہ عزت۔ فیسألہم ربہم و ہوا علم ہم۔ پس می پرسند فرشتگان ہل و دگا  
ایشان و حالانکہ و بے تعالیٰ و دانای تر است بحال ایشان و فائدہ سوال اظہار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدیس  
ایشان است و توفیق بلائکہ کہ بفساد و فسق ایشان گواہی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند  
می پرسد پروردگار تعالیٰ۔ بالیقول عبادے۔ چہ میگویند و چہ میکنند بندگان من۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یقولون  
می گویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت۔ سبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک۔ بیاکی و بزرگی و ثنا  
و عظمت یاد دے کنند ترا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیتقول۔ پس میگوید پروردگار تعالیٰ۔ ہل راؤ فی۔ آیا دیدہ اند۔  
ایشان مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیتقولون۔ پس می گویند فرشتگان۔ لا واللہ ما راؤک۔ ندیدہ اند بخدا سوگند  
ترتقال فیتقول۔ گفت آنحضرت پس می گوید خدا بے تعالیٰ۔ کیف لراؤ فی۔ چگونہ بود حال ایشان اگر میدیدند مرا۔  
قال فیتقولون۔ گفت آنحضرت صلعم پس می گویند فرشتگان لراؤک کا لراؤک شدک عبادۃ۔ اگر میدیدند ترا  
می بودند تحت نز و عبادت کردن مرا و اشدک بجمید۔ و تحت و در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مرا۔  
و اکثرک تسبیحا۔ و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیتقول۔ پس میگوید اللہ تعالیٰ۔  
فما یسألون۔ پس چہ چیز میخواستند۔ قالوا میگویند فرشتگان۔ یسألونک اجمتہ۔ میخواستند از تو بہشت را۔ قال  
فیتقول۔ گفت آنحضرت میگوید حق تعالیٰ۔ و ہل راؤ ہا۔ آیا دیدہ اند بہشت را۔ فیتقولون لا واللہ ما راؤ ہا پس میگویند  
فرشتگان نہ سوگندست اے پروردگار ندیدہ اند بہشت را یعنی ایمان ایشان بخت بفساد و با وجود آن

برسختن ثابت اند بخلاف ملائکہ کہ ایمان ایشان عیانی است۔ قال یقول۔ گفت آنحضرت میگوید وی تعالیٰ فکیف  
 لور او ہا۔ پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بہشت را۔ قال یقولون لو انہم را وہا کالوا اشد علیہا رحمۃا گفت  
 آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بہشت را میبودند سخت تر از روی حرص کردن بہان۔ داشتند طلب  
 و میبودند سخت تر از روی طلب مرآزا۔ و اعظم فیہا رغبۃ۔ وی بودند بزرگتر از روی رغبت کردن و ران۔  
 قال فم یخوذون۔ گفت آنحضرت پس از چه چیز پناہ می جویند۔ قال یقولون من النار۔ گفت آنحضرت میگویند  
 فرشتگان پناہ میجویند از آتش و دوزخ۔ قال یقول فہل را وہا۔ گفت آنحضرت میگوید حق تعالیٰ آیا دیدہ اند آتش  
 را قال یقولون۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان۔ لا والله یا رب ما را وہا۔ ندیدہ اند آتش را قال یقول فکیف  
 لور او ہا۔ گفت آنحضرت میگوید وی تعالیٰ پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ قال  
 یقولون لور او ہا۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ کالوا اشد منها فرار۔ میبودند سخت  
 تر از روی گریختن از آتش۔ داشتند لما خافتم۔ و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مرآتش را۔ قال۔ گفت آنحضرت  
 فیقول۔ پس میگوید پروردگار تعالیٰ۔ فاشہدکم انی قد غفرت لہم۔ پس گواہ میگیرم ہر شمار کہ بدرستی کہ من بہ تحقیق  
 آمرزیدم ایشان را۔ قال فیقول ملک من الملائکہ۔ گفت آنحضرت پس میگوید فرشتہ از فرشتگان۔ فہم فلان  
 لیس منهم۔ در ایشان فلان است کہ نیست از ایشان و نیست ذکر کنندہ۔ انما جازحما جہ۔ نیامدہ آن فلان مگر از  
 جہت کاریکہ احتیاج بدان داشت۔ قال ہم المجلسار لانیقی جلیسم۔ گوید حق سبحانہ تعالیٰ ایشان را کہ این  
 تو ہم نشینانند کہ بہ جہت نمی شود ہم نشین ایشان اگر چه بڑاے کار دیگر بسیارید و ہم کار ایشان نباشد یعنی بنشینم  
 و آمرزیدم آنرا نیز بہشت ہم نشینی او لیا چون کہ بسیار است بہ کیسایے خود باین خوبی کجاست بہ رواہ البخاری  
 و فی رواۃ مسلم قال ان اللہ ملائکہ سیارۃ۔ گفت آنحضرت بدرستی کہ ہر خداے را فرشتگانند سیر کنندہ و گردنہ  
 و زمین۔ فضلاً۔ کہ ہم فاد سکون خدا و قسم آن حیی فاضل و در بعضی نسخ فضلاً بر وزن فضا و علماء گفته اند کہ اگر چه در  
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا ہم بہت بیخون مجالس الذکر۔ طلب می کنند مجلسہاے ذکر را۔ فاذا وجدوا  
 مجلسا فہم ذکر قصہ و احکم۔ پس چون مے یابند مجلسی را کہ در وی ذکر است می نشینند یا ذکر کنندگان۔ و بعض  
 بعضہا با جہتہم۔ و گرد می کنند بعضی فرشتگان بعضی را بہا لباسے خود۔ و بعضی را با لباس و بین السمار الدنیا۔ تا آنکہ میکنند  
 فضائے را کہ میان ایشان دسیان آسمان پایان عزت۔ فاذا تفرقوا۔ پس وقتی کہ پریشان می شوند و جدا  
 مے شوند فاکران۔ عرجا۔ بالاسے برآیند فرشتگان۔ و صعودوا الی السمار و میرسند تا آسمان۔ قال۔ گفت  
 آنحضرت فسیا کم اللہ۔ پس مے پرسد فرشتگان را خداے تعالیٰ۔ و ہوا علم ہم۔ و حالانکہ دے قلے و انما ترست  
 بہ فرشتگان و در بعضی نسخ باحوالہم۔ من این جہتہم۔ از کجائے آید۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان

جنتنا من عند عبادک فی الارض۔ می آیم ما از نزد بندگان تو کہ در زمین اند۔ شیخونک و کیمونک و میلونک و مجیدونک و در بعضی نسخ میجدونک ذکر میکنند ترا با انواع ادکار۔ و بسیار لونک۔ و دو عا و سوال میکنند ترا۔ قال میگوید پروردگار تعالی تو را تا اذ الیاء و لونی۔ چه چیز سوال میکنند ترا۔ قالوا الیاء لونک جنبتک۔ می گویند فرشتگان سوال میکنند ترا بہشت ترا۔ قال۔ میگوید و می تعالی و ہل را و جنتی آیا دیدہ اند بہشت مرا۔ قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیدہ اند ای پروردگار من۔ قال و کیف لوراء جنتی۔ میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بہشت مرا۔ قالوا و شیخونک۔ می گویند فرشتگان و طلبا من میکنند از تو و پناہ میجویند تو۔ قال۔ میگوید پروردگار و ما بہتیر دینی ہوا چیز طلب امن و پناہ میکنند بنون شدہ و در بعضی نسخ بدون لون بہت۔ قالوا من ناک۔ می گویند فرشتگان طلب امن و پناہ می کنند از آتش تو و عذاب تو۔ قال۔ میگوید پروردگار۔ و ہل را و انارے۔ آیا دیدہ اند آتش مرا۔ قالوا لا۔ گویند فرشتگان ندیدہ اند۔ قال و کونہ لوراء انارے۔ میگوید حق سبحانہ تعالی چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا۔ قالوا و استغفر لونک میگویند فرشتگان و طلب آمرزش می کنند از تو۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیقول۔ پس می گوید پروردگار تعالی۔ فقہ۔ غفر لہم۔ پس بہ تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را۔ فاعطیتہم ما سألوا۔ پس دادم ایشان را چیزی کہ سوال کردند ایشان یعنی بہشت۔ و اجر نعم ما استجاروا۔ و امان دادم ایشان را از چیزی کہ امان جستند ایشان یعنی آتش۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لیقولون۔ مے گویند فرشتگان۔ رب فیم فلان عبد خطارے پروردگار در میان ایشان فلان بندہ است گناہگار بدکار۔ انما مجلس فیم۔ بنود آن بندہ مگر آنکہ می گذشت ازان راہ پس نشست در ایشان بے آنکہ ذکر کند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیقول۔ پس مے گوید پروردگار۔ و لغفرتم و مرا و ہم آمرزیدم۔ ہم القوم لانیقہ بہم جلسیم۔ ایشان آن قوم اند کہ بد بخت نے شود و بی نصیب نمی باشند بہ سبب ایشان و مصاحبت ایشان ہم نشین ایشان۔ و قال غوث الثقلین الشیخ مے الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ شہر انامن رجال لایحاف جلسیم۔ رب الزمان و لایرے مایرہب۔ و عن حنظلہ بن الریح۔ بقم۔ ہم او فتح موحده و کسرتختانیہ مشدودہ۔ الاسیدے۔ بضم ہمزہ و فتح بین مہلہ و کسرتختانیہ مشدودہ و بسکون یا نیز گفتہ اند منسوب باسید بن عمرو بن ہمیم صحابی ست کاتب و حی بود و از زہاد عرب و عقلاے ایشان بود و عمر طویل یافتہ و در او ایل امارت معاویہ رض از عالم رفتہ۔ قال۔ گفت حنظلہ۔ یقینہ ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلہ پیش آمد مرا ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونه تو و حسبت حال تو در یقین ایمانے ای حنظلہ۔ قلت نافق حنظلہ۔ گفتم منافق شد حنظلہ۔ قال سبحان اللہ ما تقول۔ گفت ابو بکر مے گوئی و با این خلوص ایمانے کہ تو دارے چگونه نسبت نفاق بخود می کنی۔ قلت۔ گفتم۔ نکون عند رسول اللہ۔ می باشیم ما نزد پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم نیکو زبانانار و اجنبہ۔ تذکیر می کند و وعظ می گوید آنحضرت را با آتش و دوزخ و بہشت۔ کانارائے عین گو یا کہ ما ہی ہم بہشت

و درخ را دیدن بچشم - فاذا خرجنا من عند رسول اللہ - پس چون بیرون می آیم از نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عافنا الارواح والاولاد والضعفاء - مخالطت میکنیم زنا را و فرزندان را و زمینداران را و باغماران - سینا کثیر از انرا میکنیم بسیار از ان چیزها که یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلی طاری می گردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند منافست معاصرت و معاشرت و مخالطت و ضیعت مزخیزه که معاشش و سوسه بود چنانکه تجارت و زراعت و جز این و معنی حرفت نیز آید و در قاموس گفته که ضیعت زبانی که حاصل داشته باشد - قال ابو بکر فواللہ انما التلقی مثل هذا گفت ابو بکر پس بخدا سوگند برستی که ما هر آینه پیش می آیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما نیز همچین حال است که بجهت غیبت و حضور تقاضا در حال پیدا می شود اگر چه یقین ایمان بر حال خودست خطله می گوید - قال التلقی انما ابو بکر حتی دخلنا علی رسول اللہ - پس فرستم من و ابو بکر تا که در آمیم بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقلت نافع خطله - پس گفتم من یا رسول اللہ منافق شد خطله یعنی من که ظاهر و باطن در همه احوال موافق نه دارم - قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک - چیست این سخن که نسبت نفاق می کنی بخود - قلت - گفتم من یا رسول اللہ - اکنون عندک تذکرنا بانرا و الحجة کا نارایه عین فاذا خرجنا من عندک عافنا الارواح والاولاد والضعفاء - ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه اینجا بلفظ غاسب بود اینجا بلفظ حاضر - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ - پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکه بقای ذات من و دوست قدرت اوست - لئلا یذکر من علی ما یتکونون عندی اگر دایم باشید شما بر آن حال که بے باشید نزد من - و باشد همیشه بر آن حال که بے باشید نزد من در حالت ذکر - لصالحکم الملائکة علی فرشکم - هر آینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامه های خوابه های شما - و فی طرکم - و پیش آید و مصافحه کنند و راههای شما یعنی دائم در اوقات متضاده و احوال متبانیه ملائکه را دریا بید - و لکن یا خطله ساعه و ساعه - و در مصابح ساعه ساعه یعنی ساعتی در حضور که ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعه و غیبت که قضا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات و بے بر حق صرف و جرمحض و شعورست بیت اگر در پیش بر حالی بماند بے سر دست از دو عالم بر نشاند بے گمی بطارم اعلی کشیم بے گمی بر پشت پای خود نهیم ثبات مرات - سه بار فرمود و ظاهر آن است که مقصود تذکر این عبارت است که یا خطله ساعه و ساعه و تواند که مراد از آن ساعت باشد یعنی ساعتی در ذکر و بے حق پروردگار و ساعه در قضا حاجت نفس و ساعه در ادا حق اهل و عیال اللہ اعلم - رواه مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انکم یخبرکم اعمالکم - گفت آنحضرت آیات اگما با نم و خبر ندیم شمارا به بهترین علمهای شما - و از کما عندکم و بپا کنیزه و گواری زمین

علمائے شہانزدہ باشندہ شہا۔ وارفغانی درجہ اکرم۔ و بلند ترین علمائے شہادہ پایہ ہائے و مرتبہ ہائے شہا۔ و خیر کلم  
من اتفاق الذهب والورق۔ و علی کہ بہتر است شمار از خرج کردن زر و سیم فی القاموس و رقی مثلتہ و بر وزن کف  
و ریل در اسم مضروبہ۔ و خیر کلم من ان تلقوا عدوکم فتفر بوا اعناقکم و لیفر لواء اعناقکم۔ و بہتر است شمار از انکہ  
پیش آید و دشمنان خود را لینے کا فرمان را پس بر نید شمار کردنائے ایشان را و بر نند ایشان گردنہای شمار  
لینے قتال کردن با کفار۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ بلی بیا گاہان مرا و خبر دہ باین چنین علی کہ وصف کردے۔ قال  
ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت این چنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم مے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست و از  
تصدق و جہاد و قتال در راہ خدا نیز فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کما نیست  
و مخصوص است بغير ذکر۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ الا ان مالکا وقفہ علی ایلی الدردار۔ لیکن  
ابن قدر بہت کہ مالک وقف کردہ این را بر ابی الدردار و رفع نکرد و حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و معروف  
قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ و عن عبد اللہ بن بسر۔ یفہم موحده و سکون مہملہ صحابی است  
پدر و برادر وے کہ علیہ نام دارد و خواہر افرکہ صبا نام است صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیارت  
ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و وے آخر صحابی است کہ در شام وفات یافت قول  
مشہور۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ جا را اعرابی الی رسول اللہ۔ آمد با وی نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
فقال اے الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است۔ قال۔ و در بعضی نسخ فقال  
پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمرہ۔ خوشی باد مرگے سا کہ دراز شد عمر وے۔ و حسن علم۔ و نیک شد کردار  
اولی یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است۔ قال۔ گفت آن اعرابی۔ یا رسول اللہ اے الاعمال افضل۔  
کدام از علمائے فاضلتر و زیادہ تر است ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا و لسانک رطب من ذکر اللہ۔ گفت  
آنحضرت فاضلترین علمائے است کہ جدا کنی دنیا را و ہمیرے در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کما نیست است  
از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کما نیست است از مداومت بر  
ذکر تا قریب بموت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نہ شدہ باشد کہ بمیرد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ و عن انس  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم بریاض الجنتہ فارتعوا۔ چون بگذرید بمرغزار ہائے بہشت  
پس بچرید۔ قالوا و ما ریاض الجنتہ۔ گفتند صحابہ چیست و کدام است ریاض جنت۔ قال حلق الذکر۔ گفت  
ریاض جنت حلقہ ہائے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا می گویند کہ مصل ریاض جنت است یا ذوق حضور  
کہ درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونہ اوست بختہ مشائخ گفتہ اند کہ نمونہ لذت بہشت  
در دنیا ذوقی است کہ از تلقی مناجات و گفت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حروف لام جمع حلقہ است بفتح حا

وسکون لام مثل بدر و بدره و قصح و قصه و حلق و حلقه ہر دو را بفتح نیز گفته اند و حربی گفته کہ حلق و حلقہ ہر دو یکسان  
اند مثل تمر و تمرہ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ تخلیق بر اسے ذکر شروع ست۔ رواہ الترمذی و عن ابی  
ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد مقعد الم یذکر اللہ فیہ۔ کسیکہ بہ نشیند و مجلس کہ ذکر نکند  
خدای را دروے کانت علیہ من اللہ ترے۔ باشد بروے از خدا حسرت و نقصان۔ ومن <sup>منقطع مضطرب</sup> ایضاً مضطرباً لا یذکر اللہ  
فیہ۔ و کسیکہ بر پہلو افتد و خواب گاہ کہ ذکر نکند خداے را دروے۔ کانت علیہ من اللہ ترے۔ باشد بروے از خدا حسرت  
و نقصان یعنی در ہر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیدارے و شب و روز بذکر مشغول باید بود و ہر وقت  
کہ خالی از ذکر و موجب حسرت و ندامت خواہد بود و قیامت عیت چو اول شب آہنگ خواب آورم بہ  
تبسّیخ ناست شب آورم بہ و گر نیم شب سر بر آرم ز خواب بہ ترا خوانم و در نیم از ویدہ آب بہ و گر بامداد است ہم  
بہ تست بہ ہمہ روز تا شب پناہم بہ تست بہ رواہ ابو داؤد۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قوم  
یقومون من مجلس لا یذکر اللہ فیہ۔ نیست ہیچ گروے کہ برخیزند از مجلس و ذکر نکند خدا را در آن مجلس الا قاموا  
عن مثل جیفۃ حمار۔ مگر آنکہ برخیزند از مانند مردار خر۔ و کان علیم ترے۔ و باشد آن مجلس بر ایشان موجب  
حسرت و ندامت۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما جلس قوم  
مجلساً لم یذکر اللہ فیہ۔ نہ نشیند ہیچ قوے مجلسے را کہ ذکر نکند خدا را در آن مجلس۔ ولم یصلوا علی نبیہ۔ و درود نفرستند  
بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم الا کان علیم ترے۔ مگر آنکہ باشد بر ایشان حسرت۔ فان شاعر عذیم وان تار  
عفر لم۔ پس اگر خواہد خداے تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوٰۃ یا بر آنچه گذشتہ است در مجلس  
از آنچه موجب ترے است و اگر خواہد بیا مرز و تقصیر ایشان را۔ رواہ الترمذی۔ و عن ام حبیبۃ رضی اللہ  
عنا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل کلام ابن آدم علیہ لالہ۔ ہر سخن آدمی زبان ست بروے  
نہ سود مرا ورا۔ الا امر معروف او نہی عن منکر۔ مگر امر کردن کسی را با امر مشروع یا بازداشتن از نامشروع۔ و ذکر  
اللہ۔ یا ذکر خدا۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی نہ احدیث غریب۔ و ازین حدیث معلوم میشود  
کہ در مباح نیز زبان ست و این تشدید و مبالغہ است و ضرر مباح آن ست کہ دروے خسارت ست و موجب  
تساوت قلب۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تكثر و الکلام بغیر ذکر اللہ۔ بسیار  
نہ کنید سخن را بے ذکر خدا۔ فان کثرة الکلام بغیر ذکر اللہ قسوة للقلب۔ زیرا کہ بدستے بسیارے سخن بے ذکر  
خدا سبب سختی ست مردل را تساوت کنایت ست از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجاء جز آن از صفات  
خمیدہ۔ وان البعد الناس من اللہ القلب القاسی۔ و بدستیکہ دور ترین مردم از خدا صاحب دل سخت ست  
رواہ الترمذی و عن ثوبان۔ مولای آن حضرت ست و در سفر و حضر لازم در گاہ بود۔ قال۔ گفت۔ لمازلت

ہر گاہ فرو و آمد این آیت - والذین یکفرون الذهب والفضة - کہ در ذم جمع کردن درو سیم است - کنامع البنی -  
بودیم بابا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے بعض اسفارہ - در بعض سفر ہائے آن حضرت - فقال لبعض اصحابہ - پس گفتند  
بعض از صحابہ آن حضرت - نزلت فی الذهب والفضة - فرو و آمدہ است این آیت در درو سیم - لو علمنا ان  
المان الخیر - کاشکی میدانستیم کہ کد ام مال خیر و بہتر است - فتخذه - پس می گرفتیم ما آن مال را وی ہنوا دیم و مستحق  
ذم و وعید نمی شدیم - فقال - پس گفت آن حضرت - افضلہ لسان ذاکر و قلب شاکر - بہترین مال زبان ذاکر و دل  
شاکر است - و زوجہ مؤمنہ تعینہ علی ایمانہ - وزن مسلمان کہ احانت کند و یارے و ہمدرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ  
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ -  
الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال خرج معاویہ علی حلقہ فی المسجد - گفت ابو سعید خدری بیرون آمد  
معاویہ رضی اللہ عنہ کہ گردوہ نشسته بودند در مسجد - فقال ما جلسکم ہنا - پس گفت معاویہ چہ چیز نشاندہ است  
شمارا درین جا و برائے چہ نشسته اید و چہ کارے کنید - قالوا گفتند ایشان - جلسنا تذکر اللہ - نشسته ایم کہ ذکر  
می کنیم خدا را - قال - گفت معاویہ - اللہ ما اجلسکم الا ذلک - آہا بخدا سوگند نہ نشاندہ است شمارا و نہ نشسته اید  
مگر برائے ذکر خدا و اللہ حرف قسم از وی مخدوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرد نیز می آید بعد  
از ان حرف استفہام آورده اند و مدو و ساختہ اند - قالوا اللہ ما اجلسنا غیرہ - گفتند بخدا سوگند نہ نشاندہ است ما را جز ذکر  
او و داخل حرف استفہام در جواب بشاکہ سوال است - قال - گفت معاویہ - اما فی لم تختلفم متہ لکم - آگاہ باشید  
بدستیکہ من سوگند نداوم شمارا از جهت ہمت نہادن و شمارا بدین معنی بلکہ بقصد ابتلع آنحضرت کہ وی صلی اللہ علیہ  
وسلم نیز بیرون آمد و حلقہ از صحابہ و دیدن نشسته در مسجد و سوگند داو و پرسید چنانکہ من پرسیدم بعد از ان حدیث  
روایت می کند وی گوید - و ما کان احد بمنزلی من رسول اللہ - و بنو بی بی بمنزلہ و منزلی من از پیغمبر خدا - صلی اللہ  
علیہ وسلم اقل عنہ حدیثی منی - کمتر از روی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعد مانیان است  
چہ ہر کہ بیشتر حدیثے کند احتمال بسیار دارد - و ان رسول اللہ - و بدستیکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ  
وسلم خرج علی حلقہ من اصحابہ - بیرون آمد بر حلقہ از اصحاب خود - فقال ما جلسکم ہنا - پس گفت چہ چیز نشاندہ است  
شمارا این جا - قالوا جلسنا تذکر اللہ - گفتند صحابہ نشسته ایم کہ ذکرے کنیم خدا را - و حمزہ علی ما ہدانا للاسلام - و حمزہ  
می گویم خدا را بر راہ نمودن ما را برائے دین اسلام - و من بہ علینا - و منت نہادن وی تعالی باسلام بر ما  
قال - گفت آنحضرت - آ لکما اجلسکم الا ذلک قالوا اللہ ما اجلسنا الا ذلک قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
اما فی لم تختلفم متہ لکم لکنہ اتانی جبریل کہ لکن آمد مرا جبریل - فاجبر فی ان اللہ عزوجل یبای بکم الملائکۃ - پس خبر داد  
مرا کہ خدا ای تعالی مباہات و مفاخرتے کند وی ناز و بہ شمارشندگان را - رواہ مسلم - و عن عبد اللہ بن بکر



رجلا قال۔ روایت است از عبد اللہ بن بسر کہ عنقریب ذکر وے در فضل ثانی گذشت کہ مروی گفت کہ۔ یا رسول اللہ ان شر الخ الاسلام قد کثرت علی۔ بہ تحقیق شریعتہاے اسلام و احکام آن بہ تحقیق بسیار شدہ بر من۔ فاجری بے تثبت بہ۔ پس خبر وہ مارا بچیز کہ کجکل در زخم و در آویزم بوی بینی خبر وہ مرا بہ علی کہ سحاب ثواب کثیر باشد کہ لازم گیرم و در خود سازم آن را بعد اداے فرائض و مستغنی شوم بویے از ساز و نوا فل و اورا و این چنین تفسیر کردہ اند این کلام را۔ قال لایزال لسابک رطباً من ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت باید کہ ہمیشہ باشد زبان تو از ذکر خدا معنی این عبارت در فضل ثانی گذشت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل ے العباد افضل و ارفع در جہ عند اللہ لیوم القیمہ۔ روایت است از ابی سعید خدری بدستیکہ آن حضرت پرسیدہ شد کہ ائین بندہ از بندگان فاضلتر و بلند پایتر نزد خدا و ز قیامت۔ قال الذاکرون اللہ کثیر الذاکرات۔ گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کنندہ خدا را بسیار۔ قبل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ من الغارے فی سبیل اللہ۔ ذکر کنندگان خدا از غرہا کنندگان در راہ خدا نیز فاضلتر و بلند پایتر اند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ لو قرب بیفہ فی الکفار و المشرکین غازی اگر نزد شمشیر خود در کافران و مشرکان۔ حتی نمیکس و محقیقہا۔ تا آنکہ شکستہ گرد و درنگ گیر و بخون شمشیر یا غارے۔ فان الذاکر لند افضل منہ فرجہ۔ پس بدستیکہ ذکر کنندہ مر خدا را فاضلتر است از وے اند وے در جہینے و اگر غرہا و کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذکر فاضلتر است چہ جہای مجر و جہاد و کارزار۔ رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم۔ شیطان نشینندہ و حیفندہ است بر دل آدمی۔ فاذا ذکر اللہ خس پس چون ذکر می کند آدمی خدا را سپس میرود و جدای می گردد شیطان۔ و اذا غفل و سوس۔ چون غافل و بخیل میگردد از ذکر خدا و سوساں میبید و چشم سیدہ بزمین نہاد و مرغ و آدمی و موش و جز آن از اینچہ بزمین می جنباز جانورانی و خنوس سپس ماندن و سپین چیزے پنهان شدن و سوساں اندیشہ بد و رول افکندن۔ رواہ البخاری و الترمذی۔ روایت کردہ است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق کہ بمعنی حذف کردن اسناد است از اول بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ و عن مالک قال بلغنی ان رسول اللہ روایت کرد امام مالک گفت کہ رسید مرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ می گفت۔ ذکر اللہ فی الفالین کا لقاتل خلف الفارین۔ ذکر کنندہ خدا در میان غلافان مانند قتال کنندہ است از پس گردنندگان یعنی جماعت گر نجتہ از جنگ کہ بعد از انباشن شخصی قتال میکند و قتال با کافران ہمیشہ فضل دار و خصوصاً بعد از گنجین جماعت۔ و ذکر اللہ فی الفالین نفس انصر فی شجر یا بس ہجہ شواخ بہرست و ز دخت خشک۔ وے

روایت۔ در روایتی گفته مثل الشجرة المحضرة فی وسط الشجر۔ مانند درخت بنبرست در میان درختان۔ و ذکر اللہ فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم۔ مانند چراغیست در خانه تاریک۔ و ذکر اللہ فی الغافلین۔ و ذکر کننده خدا در میان غافلان۔ یرید اللہ مقعدہ من الجنة و هو حی۔ می نماید او را خدا سے لعلی جای نشست اور او در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویای بنید۔ و ذکر اللہ فی الغافلین لغفر له بعد و کل نصیحة و اعجم۔ آمرزیده می شود او را گناہان بشمار هر گویا و ناگویا۔ و انصیح بنو آدم۔ و برادر انصیح آدمیاند۔ و الاعجم البہائم۔ و مراد باعجم چارپایان اند رواہ زرین۔ وعن معاویہ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما عمل العبد عملاً احب لی من عذاب اللہ من ذکر اللہ۔ گفت معاویہ بن جبل رحمہ علیہ نہ کردہ اند هیچ عملی رستگاری دہندہ تر مراد از عذاب خدا از ذکر خدا کہ از ہمہ علمانی دہندہ ترست بندہ را از عذاب۔ رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ میگوید من باندہ خودم بر حمت و اعانت و توفیق و توفیق و توفیق ذکر می کند مرا۔ و تحرکت بی شغوائہ۔ و سنجیدہ بندہ من ہر دو لب و می مراد اجتماع ذکر قلب و لسان است و آن افضل است نہ آنکہ تفسیر ذکر فی است چنانکہ بعضی فقہای گویند کہ ذکر نہ صورت و ذکر لسان۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول۔ انخرفت بود کہ میگفت۔ کل شیء صقالہ و صقالہ القلوب و ذکر اللہ۔ مراد چیز را از انچه رنگ می گیرد و زودون است و زودون و لما ذکر خداست صقالہ زودون شمشیر و انیہ و جزآن و صیقیل زودانیدہ شمشیر صیقلہ جمع آن و صقلہ کسیریم آلت زودون کذا فی الصراح۔ و امن شیء احب من عذاب اللہ من ذکر اللہ و نیست هیچ چیز از اعمال نجات دہندہ تر از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا۔ قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ۔ گفتند صحابہ و نہ کارزار دادن در راہ خدا با وجود آن محنت و مشقت کہ در آن است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ و لا ان یضرب بسیفہ حتی تقطع۔ و نہ آنکہ بزنبہ شمشیر خود تا آنکہ لشکرت شمشیر یعنی اگر جہاد باین مرتبہ برسد نیز ذکر فاضلتر از آن است چنانکہ در حدیث ابی سعید گذشت و در خصص حصین و لا ان یضرب بسیفہ حتی تقطع یہ قوانیمہ و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود کہ لسان جہاد خاص مستثنی است و این مخالفت احادیث دیگر است پس چارہ نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوہم راوی از روایتی کہ کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یاکویند کہ مراد بجہاد مفضل جہاد می است کہ خالی است از ذکر خدا و اگر جہاد نیز ذکر باشد مشک نیست کہ وی افضل خواهد بود و اللہ اعلم۔ رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

### کتاب اسماء اللہ تعالیٰ

بدانکہ اسماء اللہ تعالیٰ توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شایع ہر اسمی کہ در شرع اطلاق ہوے بر بارمی تعالیٰ آمدہ ہاں را اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی نباید نهاد اگرچہ ہر دو اسم یک معنی با

مثلاً اللہ تعالیٰ را عالم گویند نہ عاقل و جواد گویند نہ سخی و دشانی گویند نہ طبیب و مختار امام محمد غزالی آن است کہ  
اطلاق اسماء عقل بہ طریق توصیف جائز است اما بطریق تسمیہ روا نبود و این سخن بیاسنے دارد کہ در شرح  
آوردہ شدہ است و آنچه می گویند کہ بندہ متصف بصفات حق و مخلوق با خلاق وے تو لے می گرد و معنی این سخن  
نہ آن است کہ بندہ بعین صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بندہ مثل صفات وے بجانہ می شود و چہ مثل آن را  
گویند کہ بہ جمیع وجوہ مشارک بود و وے تو لے لیس کمثلہ شی است بلکہ مراد آن است کہ بوجہی از وجوہ بر تو لے  
از صفات حق مناسب حال بندہ بران می افتد چنانکہ این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلاً مشارک  
نیست جز اطلاق لفظ مثلاً رحمت و قدرت و عزت کہ صفات حق تو لے اند حقیقت دیگر دارند و آنچه در بندہ  
پیدا می شود نہ مثل آن است تو لے اللہ عن ذلک و تخلق در غیر اسم اللہ است از اسماء صفات و آنچه  
تعلق در جمیع اسماء است کہ اعتقاد مولی آن کردہ بہ صدق بہت متوجہ بآن باشد و حق عبودیت  
دران ادا نمایند و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکہ در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم  
اللہ تو لے تعلق است نہ متخلق

**الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ تسعہ و تسعین اسماء** بدرستی کہ خداے تعالیٰ را نود و نہ نام است اگر گویند کہ بہ تحقیق ثابت شدہ از مذہب اہل سنت و جماعت  
کہ خداے تعالیٰ را نہفت صفت است پس این اسمی کثیرہ از کجاست و نیز اسماء تو لے بیشتر از نود و نہ است پس  
و چہ تخصیص این عدد و چیست جواب از اول آنکہ اگر چہ صفات نہفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت  
اسماء از انجاست و فی الحقیقت راجع بہ یکی از این صفاتند و از ثانی آنکہ تخصیص باین عدد و و حصر دران باعتبار این صفت  
کہ فرمود من احصاها دخل الجنة شاید کہ این خاصیت مخصوص باین اسماء است چنانکہ با و شاہی کہ صد ہزار سوار دارد  
گوید کہ مرا ہزار سوار است کہ ہر جا کہ فرایم با آنجا برسند فرج کنند اگر چہ سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین  
ہزار است کہ اقالوا بعضیہ از متصرفہ گفتہ اند کہ ہر نفسی از نفوس انسانے را نود و نہ خصلت نہ موم ظلماتی است پس  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نو و نہ اسم از اسماء را الہی اختیار فرمود کہ از ہر اسمے نورے مناسب ازالت کرد و رت  
و ظلمت یکے از ان خصلتہاے فاقص گردد تا با نور این اسماء ظلمات آن خصلتہا از ازل گردد و بنور الانوار برسد  
و اللہ اعلم - مائتہ الاواحۃ - و در بعضی نسخ و احادیثی تا صد یک کم این تاکید است نو و نہ را تا زیادہ و کم خیال کنند  
و یا در کتابت اشتباہ نہ شود و تسعین را سبعہ و سبعین یا سبعہ و تسعین یا تسعہ و سبعین خوانند - من احصاها  
دخل الجنة - کسیکہ احصا کند آن اسماء را دید بہشت را با مقربان و سالقان و مریو با حصار حفظ است بعضی گفتہ اند  
کہ علم بمعانی آن و ایمان بدان و تعظیم اسماء آن و بعضیہ گفتہ اند کہ عمل بہ مقتضائے ہر اسمی بر حسب طاقت کہ معنی

تعلق و تعلق است - و فی ردایہ - و در روایتی این عبارت را زیادہ کرده - و ہو و ترحب الوتر - و وی تعالیٰ عز  
دوست میدارد و تراد و ترکب و او فرج آن بمعنی حد و طاق است چنانچہ کمی و سہ و پنج مثلاً و اطلاق این اسم  
بر حق تعالیٰ بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجرے و انقسام و در صفات بمعنی لاشبہہ و لا مثل و در افعال بمعنی لا محین  
و لا شریک و عدد و فرد مشابہ است بوسے تناسب در بعضی این معانی و محبت و تر بمعنی ثواب و ادا و بران و لہذا رعایت  
کرده شدہ است عدد و تر در مواضع کثیرہ در شرح متفق علیہ -

### الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لہ تسعۃ و تسعین اسما - بدرستیکہ

خدای تعالیٰ را نود و نہ نام است - من احصا ہا دخل الجنة ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم - ظاہر ادای عبارت آن  
بود کہ اسما بطریق تعدا و ذکر می گردند و لیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از بہت وصف کردن مرتب بجاہ  
را بوحدا نیست و اخبار کردن از وسے بہ صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا را و ذکر کرد اسما را تا افادہ  
کند متیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوصیف خدا و صفات و سے را و اشعار بآنکہ اللہ اسم ذات  
ست و انہما صفات او نیز ثابت مراد او در ضمن این تعدا و نیز حاصل سے گرد و کلمہ ہوا اشارت است بہ  
مجربہ و ہویت مطلقہ و اللہ اشارت است بہ مرتبہ جامعہ صفات را جملاً و الرحمن الرحیم بقاصیل صفات و اتقان  
ذات بآن مفصلاً پس ہو برائے اتصال سرست و اللہ برائے مشاہدہ روح و الرحمن الرحیم برائے مکاشفہ قلب  
و مراد این قوم را در شرح کلمہ ہو کلمات عجیب و اشارات غریب است کہ لطاق بیان ازان تنگ است اکنون شروع  
کنیم بتوفیق اللہ و ذکر مہ نام موجود حق جامع صفات الوہیت مفرد و بوجود حقیقی است و ہر موجودی کہ جزا و است  
استفادہ وجود از وسے کردہ و در حد ذات خود معدوم است و وجود و سے از انجبت است کہ نسبت بوسے دارد  
و وسے با بجانب دارد و باین معنی راست آید کہ کل شیء ہا لک الا وجہہ و درست بود کہ لا موجود فی الحقیقہ و بالذات  
الا اللہ و اللہ علم است مرآت واجب الوجود را کہ معبود بحق است و اکہ بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم  
وی جامعیت جمیع صفات ما خود است و باقی اسما دلالت نمی کنند مگر برائے احاد صفات و این اسم بر غیر و سے  
تعالی اطلاق نمی کنند نہ بحقیقت نہ بمجاہد اسما و دیگر اطلاق می کنند اگرچہ بہ مجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسما  
و دیگر اسما را اللہ می گویند نہ عکس و معانی سایر اسما متصور است کہ تقصیر شود بندہ بآن و تعلق گردد بوسے کہ  
تذکر شد و این اسم برائے تعلق است بہ تعلق و نصیب بندہ ازین اسم تالہ است کہ بہ تمام دل خود مستغرق  
یا وسے گردد و التفات ہا وسے نہ کند و امید بغیر و سے ندارد و از غیر و سے نترسد و در دیدہ شہود  
غیر ادرانہ بنید نیست رفت از میان بہن خدا ماند خدا - الفقر اذا تم ہو اللہ این است بہ الرحمن الرحیم  
این ہر و اسم مشتق از رحمت اند برائے مبالغہ و رحمن البلیغ است کہ شامل رحمت دنیا و آخرت است و محض است

بذات مقدس دے تعالیٰ درحمت افاضہ خیرست بر محتاجان و ارادت آن برائے ایشان درحمت حق عالم است  
متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بحض جو و عنایت بے شائبہ غرض عوض و غلب  
بہندہ ازین دو اسم آن است کہ چون شناخت کہ منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بروے کند  
و ہمہ کار ہائے خود را بے سپار و وکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیروے مدد بخوید و بغیر او  
روے نیار و و این وجہ تعلق باین دو اسم است و تعلق آن است کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ نظر  
بعین رحمت کند و درازا کہ منکر سی کند و تا تواند حاجت محتاجان بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیرین  
و عوض اگرچہ حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیر و بغیرض و عوض نباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ  
ملک در عالم در حیطہ قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیا غالب است و در ہمہ چیز  
تصرف با ایجاد و اعدام و احیاء و امات و منع و عطا و اور است و مستغنی است و رفات و صفات خود از ہر موجود  
و محتاج است بوسے ہر موجود در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ با سوائے اوست  
مملوک و منقاد اوست و وے مستغنی است از ہر چیز متفرد است بہ تقدیر و تدبیر خود و تو چکس نیست رد کنندہ حکم  
اوراد سرکشندہ از ارادت دے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک انحصار یلغ است از مالک  
و ہر ملک مالک است و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق است بندہ در گاہ و گدای او  
و باشد و طلب عزت از ایشان خدمت و طاعت مے کند و چون دانست کہ ہرچہ با سوائے حق نیست محتاج است  
بوسے و منقاد و مسخر است حکم او را و قضائے او را واجب است کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرفندی بلی نیاز  
اگر دو از مردم بالکلیہ و ظاہر نہ گردانند احتیاج خود را بایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آن است  
کہ تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد و جوارح و قوائے خود را و مسخر گرداند ایشان را  
بر طاعت حق و حکم شرع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشایخ  
و صیبت خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا زیرا کہ بادشاہی  
و ملک رانی در آزادی و بے نیازی است۔ القدوس۔ بظاہر پاک و منزہ از سمات و نقصان و لوازم حدوث  
و امکان بلکہ منزہ از ہر وصفی کہ دریا بد آن راحص دیا تصور کند خیال و برسد بان و ہم یا احاطہ کند بدان عقل  
چنانکہ گفتہ اند و کل ما بحسن بالک او خطر فی خیالک فالتدور اراہ بیت ہرچہ اندیشی پذیرائی فنامست۔ و انجہ در اندیشہ  
تا بد آن خداست و نصیب بندہ ازین اسم آن است کہ بداند کہ ممکن نیست محصولی بجناب قدس و سکر بعد از  
عروج از عالم حس و خروج از خلوط جسمانیت و تصفیہ لوح قلب از نقوش اغیار و تخریب باطن از ہرچہ از سوائے  
حق است گفت امام غزالی قدس ہر عبد لطیف اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و مہومات و ارادات

خود را از خطو نظیر بشریت که راجع اند بشیو و غضب تا باقی نماند مرا و اخطی کرد در رضای خدا و نه شوقی مگر به بقای دی و نه  
شادی مگر به قرب و سه تعالی - السلام - اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذاتی  
از عیب صفات و سی از نقصان افعال و سی از شر که نه در ضمن دی خیر می باشد و حکمتی بود و افعال و سه تعالی همه خیر اند بالذات  
و شریعت مگر بعارض طبیعی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای  
ذات بود و سلام بر ترست از نقیصه که عارض گردد و بعرض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در ازل  
و این قریب بادل است سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه  
قول دی سبحانه و سلام تو لا امن رب جمیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عیدی که سلامت ماندا ز غل و غش و  
حق و حسد و ارا و شر و دل و سی سلامت ماندا معاصی آثام تن و سی سلامت باشد از او از گونی صفات و اخلاق و سی  
و اوست سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی از تقدس مراد بوا از گونی در صفات آنست که عقل و سی  
اسیر شہوت و غضب گردد و صواب آنست که شہوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشد و وصف کرده میشود بسلام و اسلام مگر  
کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست زبان دی و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمنین - امان دهنده خلق را بر پیدا کردن  
اسباب امان و آلات آن چنانکه اعضا و حواس اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در  
دنیا و امان دهنده از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه  
این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت و این در جانداران است و در غیر ایشان مروط ساخته با سبابی که موجب امان است  
از هلاک عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک فساد اند پس هیچ اسمی در عالم نیست مگر از جناب حق پس است مؤمن  
مطلق و از جمله افاده امن است که تلقین کرده است مؤمنان را از حج و بر این بر صدق دین و اقامه نموده از  
النوار لقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ عصمت از معاصی مؤمن بمعنی مصدق  
رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با بجا و موجودات و اظهار کمونات نیز گفته اند و حق بنده اینست  
که چون دانست که اوست تعالی شان امان دهنده از شرفش و مکر شیطان التجا آورد بجناب حق امن طلبد از او  
از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که امین دارد و خلق را از شر خود سبب نفع خوف  
و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیای ایشان و سزا دادند بنندگان با اسم مؤمن کسی است که سبب امن خلق  
گردد از عذاب خدا به هدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرفت انبیاست و بزرگترین ایشان  
سید البتیار است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تالو این و پیروان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه سه  
تعالی مؤمن است بخلق اسباب امن همچنین خوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی خوف منافات ندارد  
به بودن او مؤمن چنانکه بودن او مع منافات ندارد به بودن او مدلل و قابل نفس و باسط و صفا و نافع و لیکن اطلاق

خوف و شرم نہ پائے و اسرار اللہ تعالیٰ سب چنانکہ سابقاً معلوم شد۔ اہم ترین درخت گواہ و نگہبان و نگہبان  
 اکثر دیگرے را از خوف کہ معنی رقیب است باز یادت مبالغہ در حفظ و مراقبہ امام غزالی گفتہ کہ معنی وے در حق باری تعالیٰ  
 از ہست کہ دینی سجاد قائم است بر خلق باعمال و از زاق و آجال انشان و قیام وی تعالیٰ باطلاع و استیلا و حفظ است  
 و ہر کہ مشرف و مطلع است ہر گز نہ چیز و مستولی است بر ان و حافظ است بر ان را ہمین است و جمع نیکو و در این مانی  
 بر وجہ اطلاق و کمال مگر و پر از عزوجل و بندہ را باید کہ چون شناسد کہ خداے تعالیٰ ہمین رقیب است بر احوال  
 ظاہر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد و از وے کہ ناشایستہ کند و در زبان قوم این را  
 مراقبہ گویند و تخلق باین اسم آن است کہ مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وے  
 و غالب و مستولی وے گرد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس ہمین گرد و نظر بہ نفس خود و چون قیام  
 نماید بحفظ احوال بزرگان بر پنج سدا و در شا و حفظ وے ازین صفت او فرما تہم باشد۔ الخ نیز بمعنی غالب و  
 قوی وے مانند آید و پراکنہ وصول ہا و پاسانی و مستند ہر عزیز گویند مابین صفات بر وجہ نام و کمال بر حضرت  
 پروردگار بر القائلے شانہ ثابت نباشد مگر آنکہ وے تعالیٰ از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالیٰ من کان  
 یزید الزنۃ قلند الزنۃ و رسولہ و المؤمنین و کسیکہ شناخت کہ او است تعالیٰ عزیز عزت از وے خواہد عزت جزو  
 طاعت و خدمت وے بخوید و بہرچہ مخلوقی بنظر عزت و جلال نگرد و کسی را کہ وے عزت بخشیدہ و عزیز گردانید  
 ہمیت عزیز وے و خواری تو بخشی دس + عزیز تو خواری نہ بیند ز کس بہ و وجہ تخلق آنکہ بر نفس و ہا وے خود  
 غالب بود و قوت و حولت وے بر نفس و شیطان سخت بود و آبرو وے خود را بطبع و سوال ذلت بر و راہی بنا  
 فریزد و اطہار احتیاج بظہر وے تعالیٰ نہ کند و در عالم و عمل عظیم المش و صعب الوصول گرد و چنانکہ کسی را بر حضرت  
 آنکہ حال وے راہ نبود۔ انجبار۔ ہر شکستہ بستن و نیکو کردن حال کسی را و پرورد و غلبہ بر کارے داشتن  
 کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید تخلصہ جبارۃ می گویند و رخت خرا کہ از بلندی دست بان ز سر و جبار بماند  
 و جبرست و تمامہ این معنی ثابت است مرآت پاک خداوند تعالیٰ را و بحقیقت و کمال منہرست و دوی است  
 چہر کنندہ شکستہ و اصلاح آرندہ و نیکو گردانندہ کار خراب روزگار از اہم جمیع موجودات و در تحت غلبہ و فرمان  
 شہیت او نبرد و یکس را بحال خلاف وے نیست و بندہ باید کہ ہمیشہ در حضرت جبار تعالیٰ شانہ شکستہ دل  
 دنیا زند و تہی بچناب وے باشد تا شکستگی او را بندی حاصل شود و حال وے روے اصلاح آرد و دائم  
 مسا و امر و احکام تشریفی و ارادی امتثال و استیلام نماید و از حول و قوت خود متبرے باشد و تدبیر و اختیار  
 ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف گرد و وجہ تخلق باین اسم آن است کہ نقائص نفس خود را جمیع  
 کمال و استکمال فضائل جبر نماید و در مقام اصلاح بودہ ساخت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش

مسلط و غالب بوده اور ابر ملازمت تقوی و مواعظ طاعات حاصل گردانند و همین قیاس نسبت بخلق خدا جا بجا کسب و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجراء امور شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و چون در هست بلندوار و المتکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و مراد ببالغه و کمال در کبر یا است و تکبر مستحق کبر یا و لائق آن جزوے تعالی نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هر که کبر یاے بحق را و علوقد را و را شناسد باید که دل مستغرق کبر یائی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی نرم گرداند و در او امر و احکام سر باز نزنند و بخلق باین اسم آن است که همه چیز را جز وصول به جناب قدسوی تعالی و آنچه اسباب وصول است از شہوات دنیا بلکه مستلزمات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و بدینا و این دنیا و زخارف و شہوات آن سرفرو و نیار و و قدے نهند از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان وین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم در افادہ بمعنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و بر آ بمعنی ایجاد و پیدا کردن و تصویر بمعنی صورت کردن و بهیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن پس ازان بآفریدن و بعد وے صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه می کند و بعد ازان بوجود می آورد و بعد ازان صورت میکند اگر چه در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معاً بوجود می آید ولیکن رتبه یکی مقدم از دیگرے است و هر چه از عالم علوی و سفلی از عرش تا اثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی نشانه که به ترتیب محکم و صورت بدیعه بارعایت حکم و مصلح و ایجاد و وضع و تدبیر خلق فرموده فقبارک اللہ احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگردد و مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکره استبصار و نظر و اعتبار باشد و بخلق عبد باین اسما جز بر سبیل بجا نبود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسی و مباشرتے در افعال خود هست که بدان کسب کمالات و الکتاب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات و رذات خود کند و بتوجه و حضور و تعرض نفحات آسمیه گردد و بعضی گفته اند که بخلق بنده باین اسما آن است که وقتی که از ادای و بطائف عبادت پرد از کسی و کاری کند که بدان وجه پیشستی بر آید خود پیدا کند خصوصاً کسی و کارے که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض برزم برسد - الغفار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خداے تعالی آمرزنده گناہان بندگان است و غفار ببالغه است و غفار و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن میاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و وے بجا نه پوشنده گناہان است در دنیا و آخرت و نیز سائر تزیین و مظهر جمیل است و ذنوب از جمله قبائح است و از جمله ستروی تعالی بر بنده آن است که قبائح ظاہر بدن او که در چشم تیج نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وے بجا ن ظاہر پوشیده



و نحو اطاعت مومہ و ارادات قبیحہ کہ در دل اوست از علم خلق پنهان داشتہ تا بحکس را بر سر او اطلاع نباشد و نمودار اللہ  
 اگر انچه در دل آدمی است از وساوس و خطرات و ارادات قبیحہ بر خلق ظاہر نشدی و دست ترین خلق نزد  
 دشمن ترین ایشان بودی مرا و او ہمہ درو شمنی و ہلاک او کوشیدندی و با نچہ گفتہ شد معنی غفار و ستار یکی اند و لیکن  
 درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج بہ بیان فرق درین دو اسم نہ و اگر مذکور بودے غفار را بر مغفرت و ستار  
 حل کردہ میشد و ستار را بر سر عیوب چنانکہ در بعضی ادعیہ آمدہ کہ یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بندہ چون  
 بداند کہ دے سچانہ غفار الذنوب سب از مغفرت و رحمت دے نا امید نباشد و دست را بر سینیہ مجرم زند و چون  
 دانست کہ ستار العیوب است از شکرانہ این نعمت قائل و فارغ نباشد و لیکن باید کہ بدان مغرور نگردد و از توبہ و  
 انابت غافل نہ باشد و تاخیر در ان جائز ندارد کہ بر عمر اعتماد نیست بدیت لطف حق گرچہ مواسا ہا کنیز و نیکوچین  
 از حد بشد رسوا کند و نسأل اللہ العافیۃ و وجہ تخلیق با این اسم ظاہرست کہ از جرائم مردم در گذرد و عیبہای  
 ایشان را بپوشد۔ القہار۔ قہر غلبہ کردن و چہرہ شدن بر کسی دے تعالیٰ غالب است کہ شکنندہ است پشت  
 جباران و متکبران را و خواری گردانیدہ و ہلاک کردہ است ایشان را و تمامہ مخلوقات در تحت صولت تہروی مقہور  
 و مغلوب اند و عاجز و خوار اند و در قبضہ قدرت و عظمت وی و حیران دسر گردانند و روادی قہر و جلال دے  
 کہ الملک الیوم للہ الواحد القہار و ہر کہ شناخت قہاریت اورا از کرد و قہر ناگہانی او ترسان و لرزان ہشد  
 و از غایت خوف بلقی نجباب لطف حکم دے گردود قہار از بندگان آن است کہ بسطوت سلطان غر و قہران  
 حال براعدائے دین از جن و انس و شیاطین غالب و چہرہ باشد و مداخل ایشان بروے وقت و حال  
 خود بر بند و تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نہ آیند و اعدائے عدو دے نفس است کہ میان  
 دو پہلوے اوست کہ بنور اینت قلب منحوس مطعن باشد و بہ طاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بفرب و زجر و قتل  
 بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن داشتغال بالالینعی و بہودہ تا دیب و سیاست نماید و از جملہ  
 قتلمان مروانند کہ ہر کہ با ایشان بمعارضت و مقاومت برآید مقہور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکبہ ہر یک  
 از آیات قرآن را نسبت بہ یکی از اولیایم کند و میگید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این است ہوا القا ہر قوق عباد  
 الوہاب۔ و بہب و بہہ بخشیدن و عطا کردن بہ بہت بخشش دے جل جلالہ و عسم نوالہ کثیر المبتد و اکم لوطا  
 کہ بخشش اورا پایان نیست و فیض اورا انقطاع نے و بہہ حقیقی عطیہ السیت کہ خالی باشد از عرض و عوض  
 چہ معنی بزمض و عوض کہ در برابر عطا چیزے می ستانند و در حقیقت و اہم نیست بلکہ با یز است پس و باب مخنی جواد  
 آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جواد بہہ در حقیقت منحہرست و رذات مقدس باری تعالیٰ اوست کہ می بخشد  
 ہر محتاج را ہر چہ احتیاج دارد و بیشتر از ان ذریادہ بران بغیرض بے عوض درین بہمان و بدان جہان موافق

ان لطف حق با توسل با کائنات چو نہ از حد گذرد و سزا کند

حکمت و صلاح کار و بندہ چون شناخت کہ وہاب مطلق اوست تعالیٰ ہمہ اندوے خواهد داد و از وی امید دارد و از جز  
 مے طبع بہر دور وی بغیر نیار و توقع ندارد و خواہش ہر چند و شود از بود ملک محال نماید و طلب آن حیوان را و دعا  
 این بندہ مسکین کاتب حوت در ابتداے حال تعطش کہ مشوب بنہادانی و تا عاقبت اندیشی بود این بود کہ رب  
 ہب لی ملک لا یثقی لاحد من بعدی اگرچہ عموم و مطلق این دعا از محالات نماید لیکن نظر بحضویت حال ملا حظہ استعدا  
 بنوعی از تاویل استجاب پذیرست انشاء اللہ تعالیٰ و اما تخلص باین اسم آنست کہ بیل کند ہر چیز کہ درست  
 اوست اگرچہ جان دے باشد در راہ حق بہلا حظہ خط عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچہ چند حقیقت  
 و ہب وجود از آدمی را دنیا بد کہ ممکن نبود تا فعل نزد دے ادلی از ترک نہ کرد و در غرض و غایت در نظر نیاید اقام  
 بران نہ کند و اکمل افراد انسان در ہبہ وجود سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چند ان عطا نمود و انعام  
 کرد باذن خدا کہ غرض و عوض را و از ان مدخل بنا شد بلکہ بمحض امتثال امر الکی تعالیٰ و تقدس و ہم چنین ہمہ انبیاء  
 و مرسلین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ **الرزاق**۔ روزی رسانندہ خلق را از آدمیان و پریان و سیاح  
 و بہائم و سایر حیوانات چنانکہ مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسمست محسوس و معقول محسوس  
 ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمونست کہ لطف باری تعالیٰ بہ ضمانت آن ایستادہ و این شامل  
 تمامہ جانداران را کہ (روامن و ابہ فی الارض الاعلی اللہ رزقہا) و رزق موعودہ کہ برائے متقیان بی تعب مشقت از انجا  
 کہ گمان ندارند وعدہ کردہ است کہ من یتق اللہ یجعل لہ مخرجاً و رزقہ من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم کہ پنج قسمت  
 کردہ اندی رسد خواہ رزق مضمون باشد و خواہ رزق موعودہ و چون بندہ شناخت کہ رزاق رزق اوست  
 انتظار رزق جز از دے نبرد و توقع از غیر دے ندارد کار خود را بولے گذارد و توکل بر دے کند و چون دانست  
 کہ روزے مقدرست از رحمت روزی دل تنگ نہ گرداند و گلہ و شکایت از خلق نہ کند و تخلص باین اسم آنست  
 کہ دست خود را خزانہ ارزاق ابدان و زبان را خزائن ارزاق قلوب گرداند و واسطہ باشد میان پروردگار تعالیٰ  
 و بندگان او در وصول ارزاق حیوانیہ و روحانیہ باتفاق و تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و تیز از جوہ تخلقست کہ بابل  
 و عیال و ہر کہ در مؤنت اوست معیشت بہکشد و کند و نفقہ برایشان تنگ نہ گرداند و در وقت رسیدن  
 مہمان روے ترش نہ کند کہ روزی خود بر خوان تو میخورد و معیشت مترامنت ز مہمان داشت باید ہر آنکہ بدے خود  
 بر خوان انعام تو نان خویشتن بہ القتل ح۔ فتح کشادہ و بمعنی حکم کردن نیز آندہ است و تعالیٰ شانہ کشائندہ در  
 رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کشائش ہمہ کارہا از دست و فصل ہمہ خصوصتہا از  
 در دنیا بواسطہ اسباب و در آخرت بہ واسطہ و بیجا ب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکہ اذا جاب نصر اللہ و الفتح و اما  
 فتح الک فتح بینا و ب تحقیق کشادہ است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تا لجان ایشان را بر اعدای  
 دین چنانکه در تقدیمات سابقه بحث نمائید عبادنا المرسلین و انهم لم المنصورون و ان جندنا لم الغالبون (بدوی تعالی کشاده است  
 بر دلهای مومنان در باری معرفت و کشانیده است بر عاصیان در باری معرفت و یارے و پندره در ماندگان و  
 غمگسار غمزدگان اوست و با کلمه فتح اسم جامع است مرتفع ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده و است  
 که اوست تعالی افتتاح باید که به نشیند بر در کرم و نه با سید فتح و نصر و انظار حصول فضائل بی ملال و دستمال با تسلیم  
 و سکون تحت جریان حکم بیست همه در با بگل بر خود فرو بندد و در او گیرد اتم دل درو بندد و تخلق بآن است که کسی  
 کند که در بر روی طالبان خیر از مال و علم به کشاید و فصل خصوصیت میان مردم بکند و مظلومان و دور ماندگان الهی  
 و در العلم - مبالغه عالم است و در تعالی عالم است با تشکار او نهانی و عجایب دل و آنچه هنوز در دل خفیه کرده و علم  
 و محیط است بکلیات و جزئیات و اهر اشیا و بواطن آن و کنه حقائق آن و غیر متناسب است معلومات و  
 و چون دانسته شد که در تعالی عالم است بطور اهر و سر از ظاهر و باطن از هر چه نشاید و بنای پاک باید کرد و ملاحظه  
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خط عبد ازین اسم آن است که تحصیل علوم و نییه و تکمیل آن و حقائق  
 و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبادت  
 ادا آن است بدعا و عمارت زوئی علم مشغول و مشغوف باشد القابض الباسط - قبض گر فکری و تنگی و بسط فراخی  
 و گسترانیدن حدیکه بیکر اند و در تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد رزق حی  
 باشد یا معنوی و قبض می کند ارواح را از اشباح نزد امانت و بسط می کند ارواح را بعد از آن نزد احیاء یا قبض میکند  
 در نوم و بسط می کند در استیقا یا تنگ می گرداند و لها را بخزن و ملالت به کثلی صفات قهریه جلایه و فراخ می کند  
 بفرج و مسرت بطور صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض می کند صدقات را از اغنیاء و بسط می کند آن را بقرا و این  
 قوم را و معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آن را به تفصیل از کلام بعضی شایع عظام نقل  
 کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شان بر قبض صبری کند و امید و ارمی باشد  
 و بر بسط شکر می ورزد و ترسکاری باشد و هر جا قبض و بسط می بیند از انجامی داند و آماج غزالی گفته که قابض و باسط  
 از بندگان آن است که قبض می کند و لها بندگان را بتجویف و انداز کلال خدا و کبر بانی او بعنوان عذاب بلای  
 او و بسط می کند به بشارت دادن به لطف و عطای او و یا قبض می کند و تنگی می آرد و بخی  
 می ورزد و بر حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر می کند بر اهل انتمی و بعضی گفته اند که تخلق با این اسم  
 آن است که بانفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین و وصفه معامله میکند تا تربیت کمال  
 باشد بر هر گاه بسیار ملالت و با است بد نشان رسد به بسط و دفع کند و هر گاه بسیار جزا است کند و لیسر شود قبض ضابط

آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نمائید که تا پشیمانی و ملول کار نه کند که طاعت با غلبه و نشاط قبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رو و عورتا عبت شیطان کند بدیر سیاست بلیغ نماید بعیت گرگنی یک از روی خود تمام و در تو صدابلیس زاید و السلام به انخافض الرفع - خفص فرو داشتن رقع برداشتن فرو می آرد کافران را بختی و بر میدارد و مو منان را بیهیختی و بر می دارد و دستا را به نزدیک گردانیدن و فرو می آرد و دشمنان را بدور گردانیدن و فرو می آرد کسی را که میخواهد با فضل سافلین سلطنت و بر میدارد و بعضی را با علی علین محبت و فرو می آرد یکی را بدرکات حجم و بر میدارد و دیگر را بجبات نعم دین و صفت را امر است و درجات بسیارست و بنده چون شناخت که در تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرو و مرتبه و مجاورت اشتیاق و درخواهد بلندی و رجه و مصاحبت سعاد را در هر دو جهان و تحقق باین دو اسم آن که سبت گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفص کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رافع کند دوستان حق را و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال المحب لله و البنفس لله است و مرتبه نفس را که اعدا الاغادی است خفص کند و مقام دل و روح را رافع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل تقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همه است و اند و خود را نه بنید و اگر بنید و دن و ناکس بنید بعیت هنرمندی که ره را پاد سر و دیده ز خود عیب و زبکانه نه دیده حکیمانیکه و در اندیش بودند و دانی خلق و در خویش بودند المخر المذل - اغراض غریز گردانیدن اذلال خوار کردن غریز میگردد اند آنرا که میخواهد در دنیا توفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در غی بلو مرتبت و نعم خبت و در ویت ذات پاک خود و خواری گرداند کسی را که میخواهد با صد ااین صفات امام غزالی گفته است که مبدی هر ملک را هر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و غر دایم و ملک حقیقی در خلاص اذلال حاجت داسیری نفس و غلبه شهوت و همت جمل است پس کسیکه برداشته شد حجاب اذلال وی مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و در کرده شده او را ملک قناعت و به نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت تائید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دراز کرد چشم او را بسوی خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بر نفس و استدرج و مانند تار یکلی جمل بتحقق خوا گردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اغراض و اذلال حقیقی روحانی است که امام ذکر کرد و اغراض و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و مال و شرف و نسب و نظا هر بابتاع و انصار و اشد او آن اگر ظاهر گردد و نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند از آن در اهل دین بنده چون دانست محو نمل او است تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و بندت پناه بدرگاه عزت دی دارد و بداند که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بصر و طمع و شهوت نفس خود را خوار نه گرداند

حکایت آوردند کہ دو کودک بازے میکروندی نان خشک داشت و دیگرے نان خورش آن کو کہ برین کو  
 دیگر گفت مرا ہم نان خورش بدہ گفت بیا سگ من باش تا ترا ناخورش دہم آن کودک براضی شد ریمان در گری  
 او کرد و می کشید فتح موصی دیر فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردے سگ یا خود ناشتی بیت بنان خشک  
 قناعت کنیم و جائے دلق کہ بار خشت خود بہ نہ بار شست خلق بہ و خلق آن ست کہ عزیز دارد آنکہ خدای تعالیٰ  
 عزیز گردانیدہ بعلم و معرفت و مخالفت ہوا و طبیعت و خوار دارد و آنکہ خوار گردانیدہ بکفر و ضلالت و مخالفت و نفی  
 نفس و جہالت و شہوات۔ السمیع البصیر ایہ دو صفت است مرحق تعالیٰ را کہ منکشف میگردد باہنا سوجا  
 و سبغات انکشاف تام بے احتیاج بآلت و حاسہ دوسے تعالیٰ شنواست نہ بگوش و بیناست نہ بچشم و این کل است  
 زیرا کہ جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و در نزد یک نزدیک و دورے برابرست و شنیدن و دیدن چیزے اور از  
 شنیدن و دیدن چیزے دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل خدرا تشبیہ است و چون ثابت  
 شدہ است تنزیہ دے تعالیٰ از صفات چشم ثابت شد تنزیہ دے ازان و قرآن مجید ناطق است یہ ثبوت این  
 دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاہرست و ہر کہ دانست کہ حق تعالیٰ السمیع و البصیر است حکم نمی کند مگر بانچہ  
 راضی است دے تعالیٰ ازان و ہر چہ گوید با ادب گوید و از غیبت و بہتان و لاف و گزاف و من نفس و من طعن  
 بہ پرہیز و نہ بنید و نہ شنو و مگر کلام خدا و رسول خدا و تابانان اورا انچہ راضی است حق تعالیٰ بدان و از نظر حرام  
 دور از کردن چشم بزمہرت و دنیا و زینت آن پرہیز و نظر کند بصنائع و بدائع آئینی و عبرت گیر و ازان و لازم گیر  
 و دہم مراقبہ و مطالبہ نفس بحاسبہ و اشارت (بے سماع و بی سہر) ہمہرین است۔ الحکم۔ بمنے حاکمست دوی  
 تعالیٰ حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریفی داردے و حکم کندہ است میان خلایق بر رفع قاعدہ ظلم و دفع  
 طریقہ جفا و انصاف ستانندہ مظلومان است از ظالمان و در روز جزا حکم کندہ بشقاوت و سعادت بر بندگان  
 و در قاموس گفتہ است کہ حکم بمعنی قناست و امام غزالی گفتہ کہ از حکم مشعوب میشود قضا و قدر پس تدبیری تعالیٰ  
 اصل وضع اسباب را حکمست کہ عبارت از امرست و کلمہ بالبصر است و خلق اسباب کلیہ مانند زمین و آسمان  
 و کواکب قناست و ترتیب مسببات بر اسباب بخطہ لمخطہ تقدیراوست و این را بیانیست کہ امام در شرح اسمای  
 حسنی گفتہ و جملہ ازان در شرح آورده ایم و چون دے تعالیٰ حاکمست باید کہ بندہ استسلام کند حکم اورا و انقیاد کرد  
 مرا و اورا راضی باشد بقضائے او و اہر اے فوہ خود کند از حقوق و از خصوصیات خلق پر حذر باشد و اگر کسی را با  
 او خصومتی افتد انصاف نگاہ دارد تا در زمرہ ظالمان محشور نگردد و در روزی کہ دے تعالیٰ حکم کرد و رسوا نشود  
 و از سابقہ حکم انلی ہر اسان و اندو بگین باشد و تخلق آن ست کہ در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف  
 و در روز و بر نفس خود حاکم باشد بجا ہدات و ریاضات و تقدیر سیاست کہ مفصلی لصلاح و دنیا و دین ست العدل عدل

در اصل بمعنی داد و داد و ہندہ است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیز دیگر نیز می آید و دے تعالیٰ منزہ است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست و ہمہ افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح الا تعدد لا تخصی چنانکہ باید و شاید بچنان است قولہ تعالیٰ (و تری فی خلق الرحمن من تفاوت) و دے تعالیٰ باہر کی معاملہ برابر عمل وے کند و سزاوار محبت و نعمت گرداند و این از عدل باشد و گاہے عفو کند بلکہ سیدات بجنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بندہ داشت کہ حاکم مطلق اوست و ہمہ لقبضا و قدر اوست و در ہمہ افعال اور احکمتا است باید کہ در افعال او و تدبیر حکمت او اعتراض نہ کند بلکہ ہمہ حق و عدل داند و تخلق آنکہ در مردم عدالت و زود خصوصاً و انکہ رعیت اوست و در ملک وجود اوست و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وے بر حد استقامت و توسط اعتدال بود و بلایت سعید یا ر است روان گوے سعادت بردندہ راستی کن کہ بمنزل نرود و بجز فساد اللطیف۔ لطف نرے و نازکی در کار و کردار و ینکی کردن بہ کسی و لطف خدا بہ بندم توفیق طاعت و عصمت از مصیبت است و از جملہ لطف او بہ بندگان اعطای و می است فوق کفایت و تکلیف او و در طاعت و سائیدن بہ سعادت ابد سعی خفیف و در مدت قصیر کہ عمر است بلکہ در یک ساعت چنانکہ کسی ایمان آورد و گاہے مشقت مجاہدت و کلفت و ریاضت بلطف و نرے آسان میگردد و اگر خواہد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بمنزل مقصود میرساند و بقرب و قبول در گاہ خود مخصوص و مشرف می گرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بہ مستصلح بر سبیل رفیع و نرے نیز تفسیر کرده اند و این ہر دو امر یعنی احاطہ حق بجانہ بدقائق و خفا یا در رفیع در افعال و لطف وے در ان از احاطہ صحر و حیطہ بیان بیرون است و تنبیہ کردہ است امام غزالی در بعضی امثلہ آن و گفتہ چنانکہ لطف او در خلق جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چہ در شکم و چہ در حالت رضاع و بعد از ان در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جوامہر نفیس از میان اجار و بیرون آوردن غسل از کس و ابریشم از کرم و دوز از صدف و عجیب تر از ہمہ پیدا کردن آدمی کہ مستودع معرفت و حامل امانت و مشاہد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات اوست و امثال این بیرون از حد صحر و احصار است و ہر کہ داشت کہ دے تعالیٰ لطیف است و عالم بکونانات ظاہر است و موصل جلال نم باید کہ ظاہر و باطن را از کمر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق و میمنہ بنگاہ دارد و شکر نعمت وے گوید و توفیق خیر و طاعت از وے جوید و تبصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آن است کہ بہ بندگان خدا لطف و زود و نرمی کند چہ در آفاق حسنیہ و ینویہ و چہ در منافع زو جانہ و ینیہ و دعوت الی اللہ و ارشاد بطریق حق بر حق و لطف و حکمت و موعظہ حسنہ و علم حقایق و فہم و تائق پوشیدہ با رفیق و سہولت و نرمی بخلایق برساند و افاد

نماید بخیر - خبر آگاہی و خبر آگاه و دانای نیست هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیکرد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد اوست تعالیٰ شأنه از ان خبر و باین معنی  
 خبر راجع بمعنی علم گردد مگر آنکه خبر مخصوص باخبار و ارند و بمعنی عالم باخبار گویند اما مگر غالی گفته که خبر بمعنی علم است لیکن  
 علم چون اضافت کرده شود بخفایاے باطن خبرت گویند و صاحب آنرا خبر نامند انتہی و گاہی خبر بمعنی خبر نیز دارند  
 یعنی خبر دهنده از کسب علم خود و دے تعالیٰ خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود باین معنی راجع بصفت  
 کلام گردد و خبرت و اختیاری بمعنی آزمودن نیز آید و دے تعالیٰ آزماینده است بندگان را بامر و نهی و تکلیف شرعیہ  
 چنانکہ فرمود الیلو کم ایکم احسن علم دهنده چون دانست کہ حق تعالیٰ خبر است مراقبہ علم او را از دست ندهد تصدیق  
 نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نہی را بجا آورد و تخلق آنکہ بکار ہائے دین و دانا و باریک بین باشد و از آنچه  
 در عالم قلب و قالب او میرود و خداوند بصیرت و خبردار باشد و از کمالات نفس و مکر و خدع آن پر حذر بود و خبر  
 دهنده باشد مردم را از ان و منذر و داعی الیشان بوجہ بطریق نجات از ان و آزماینده بود الیشان را بدان  
 الحکیم علم استہکی و بردباری و علیم آنکہ او را خشم از جاکے نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسامت  
 انتقام نہ گردد و با وجود اقتدار اگر بتو بہ تدارک کند عفو فرماید و اگر خواہد بے توبہ نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق  
 حق سبحانه است و بنده گاہے استعجال نمیکند و در عقوبت ولیکن بر عزم آن میباشد و گنہ گاہ میدارد تا از فرصت  
 کنیہ را سیکشد و دے سبحانه خود را بان مقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن است کہ از انتقام وے خلاف باشد  
 و از جہت حلم وے امیدوار عفو باشد کہ چون در حال حلم کرده است و در مال نیز مغفرت کند و باید کہ بخشن ذاتی  
 را کہ با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیکرد و عفو میکند و نعمت کہ داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم  
 دارد کہ در نظر چنین کریمی بیفرمانی کند و تخلق آن است کہ بہر ناپسندی کہ بیند از جانہ رود و تمکین و وقار و رز  
 و بعقوبت زبردستان تمہیل نہ نماید و صفح و عفو شمیمہ خود سازد مگر در اجراء حدود و شریعت - العظیم العظم و العظ  
 بزرگ شدن و عظمت گاہے در احباب کہ مہرکات البصار اند اطلاق یا بدو گویند کہ این جسم عظیم است و آن جسم  
 عظیم تر از دست و قتی کہ امتداد مساحت وے در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد باز این دو قسم  
 کی آنکہ بر میکنند چشم را و محیط می گرد و با صرہ بدان چنانکہ فیل و امثال آن و یکی دیگر است کہ محیط نمیکرد و بصر باطراف  
 وے چنانکہ زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاہی در مہرکات البصار استعمال کنند و آنہا نیز اقسام اند  
 قسمی است کہ محیط میشود و با دراک کہ حقیقت آن عقل و قسمی است کہ قاصر است از ان اکثر عقول یا بعضہ قسمی است  
 کہ متصور نیست و دراک عقل و احاطہ وے بکنہ حقیقت آن و عظیم مطلق اوست کہ عظیم تر از ہمہ است و تجاوز  
 است از حد عقول و بیرون از دائرہ ادراک کہ هیچ عقلی بکنہ ذات و صفات وے نہ رسد و آن ذات حق

اشھد انما لا اله الا الله

است تعالیٰ و تقدس کسی که به شناخت عظمت حق را مستحق و خوار دارند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند باقتبال  
او امر و نواهی و احکام و تعالیٰ شانه و عظم بر بانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرو  
آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود و سبانه هستی نه ماند و خلق آن است که بهمت بلند دارد و از برائے  
دنیا و دون سرفرو و نیار و و ملک کونین را در جنب عظمت الهی در نظر مهنت و می جلای نماند و تحویل کند از کمالات  
وصفات شریفه انچه عظیم گردد بوسے قدر وے تا بمرتبہ رسد که اکثر عقول بکنه قدر وے نرسند و در حدیث دارد  
شده است که عالم عامل که تعلیم ے کند مردمان را خیر نام کرده ے شود او را در ملکوت عظیم عظیم از بندگان  
انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وے بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین  
محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ستا که عظیم تر از وے مخلوقی بوجود دنیا مد و در عالم اجسام عظیم تر از عرش  
آفریده نه شده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع به عظمت روح محمدی ست صلی اللہ علیہ وسلم الغفور  
بجئے غفار ست و هر دو صیغه برائے مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار ست یعنی غفار بسیار بخشنایده که مغفرت از وے  
بسیار بوجود آید و گناہان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وے تمام و کامل باشد و گناہان عظیم بخشد و مغفرت او بقصی  
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آن ست که چون از بنده نوسے از گناہان بخشید از همه بندگان آن نوع  
گناہان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن ست غافر آنکه پوشد گناہان را و در قول او ان اعمال بندگان و غفور  
آنکه از صنایع فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه برگناہکار نیز فراموش میگردد تا از  
خجالت و شرمساری در پرده تشویر نماند بهیبت سر خجالت در ویش زان بود و میش + که گر گناہ بخشدند شرمساری  
هست + و وجه تخلق جو اسم غفار مذکور شد - الشکور - شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را به سبب نعمت و این  
نفسه شکر گفتن ینده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدا ے تعالیٰ نیز کنند و شاکر و شکور نام وے تعالیٰ دارند و معنی  
وے ثواب جزیل و نهد بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت ست بر عمل در ایام مد و دہ دنیا  
و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و امین معنی قریب ترست بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر  
را شکر نام کردند بطریق مشابکیت و چون وے تعالیٰ معطی ثواب جزیل ست ثنا گوینده است بنده را بر طاعت  
وے و بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت وے تعلق بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که  
شاکر بود مر خدا را بر نعمت وے و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوسے بحق و مساطت و مکانات کند و اگر مکانات  
از دستش نیاید دعا کند و اقلش این ست که گوید جزاک اللہ خیرا - العلی - علو پندگی و بلند شدن جای و بر  
بلندی بر آمدن و بر ز بر چیز ے شدن و آن دو قسم ست حسی چنانچه جسمی ریز بر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبہ  
بیز ے فوق رتبہ چیز ے باشد و وے تعالیٰ و تقدس در مرتبہ بالا ترست از همه رتبہ فوق رتبہ او نیست



وہم مراتب پایین تر از مرتبہ اوست زیرا کہ سبب و علت فوق سبب و معلول میباشد و دوسے تعالیٰ سبب و علت  
 جمیع مسببات و معلولات است و بذات و سہنتی میگردد مراتب علت و معلولیت پس پنج چیزے فوق وی میباشد  
 دوسے فوق ہمہ باشد و نیز موجودات منقسم اند بہ بیست و وحی منقسم است بہ چہ کہ اور اجزاد را کہ حسی نیست و لکن ہم  
 است و چیزے کہ با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکہ اور ادراک عقلی است منقسم بہ چیزے کہ معارض است  
 و معلولات او شہوت و غضب و آن انسان است و چیزے کہ سالم است ادراک او از معارضہ بکدرات ذات کہ سالم است  
 یا ممکن است کہ مبتلی و مزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب دے شدہ و آن ملائک اند و چیزے کہ محال است در حق او  
 ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانہ و تعالیٰ است پس دے در مرتبہ فوق کل باشد کہ عالی تر و کامل تر از ان مرتبہ باشد  
 و در فہم عوام کہ در مرتبہ بہائم اند جز علو حسی نیاید و خواص کہ متنبہ شدہ اند باہوراک بصائر معلو معنوی را و مراتب آن را  
 بر وفق مراتب علو حسی نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن دے سبحانہ فوق العرش زیرا کہ عرش فوق جمیع اجسام است و موجود  
 کہ مندرہ است از تحدید و تقدیر بحد و اجسام و بمقادیر آن فوق تمامہ اجسام باشد در مرتبہ و تخصیص لہ عرش بحکمت ذہن  
 اوست از جمیع اجسام کہ چون فوق او شد فوق ہمہ شد و علو بمعنی غلبہ کردن بر کسی نیز آید و دے تعالیٰ غالب است بر  
 ہمہ چنانکہ فرمودہ اللہ غالب علی امرہ پس بندہ باید کہ قیاس عقل و ترتیب فکر را در کتہ ذات و صفات او رہ نہد و چونی  
 و چگونگی از راہ معرفت بردارد و بجز معرفت آید کہ کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبہ امر و حکم وی تعالیٰ نیست  
 و نابود دارد و باقتضای تسلیم پیش آید و مخلوق آن است کہ بذل مجہود و تحصیل علم و عمل چندان کند کہ از بنی نوع خود فائق گردد  
 در کمالات و عالی گردد و در مراتب بمقامات ولیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا کہ فوق وی درجات انبیاست با تفاوتی  
 و درجات و اعلی درجات کہ فوق آن درجہ نیست و درجہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم و اعلی مطلق خدایت جل جلالہ  
 و تعالیٰ شانہ و نیز از وجہ تخلق آن است کہ بنفس و ہوا و بردست باشند و از صحبت اہل دنیا استقلال و زود ہمت بغیر  
 امر حق فرد نیارند و مشائخ گفتہ اند کہ ہر کہ صادق گشت در توجہ بدرگاہ حق اہل آسمان و زمین را ہیبت او در دل نشاند  
 و ہمہ از دے ہر سندا البکیر - بزرگ و صاحب کبر یا کبر یا عبارت است از کمال ذات و مراد بکمال کمال و جہت  
 و کمال وجود دے تعالیٰ راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون بہت وجود آدمی در از گرد و گویند کہ دے کبیر السنہ  
 و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود از دے و اہم الوجود اولی و احری باشد کہ اورا کبیر خوانند دوم آنکہ وجودی متعالی  
 و خودیست کہ صادر است از دے ہر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات  
 رفیع القدر عالی مرتبہ بود و وجہ تعلق و تخلق قریب باسم العالی است - الحفیظ - حفظ نگاہداشتن و نگاہ دارنہ  
 ہر کہ و ہر چہ در عالم است از آفت و ضیاع اوست تعالیٰ شانہ بالبقاء و حیانت چیز ہا کہ ضد دشمن یک دیگر انچنان کہ  
 عناصر را در موالیذ نگاہ میدارد و ترکیب و مزاج و تعدیل قواسم آن و نگاہ میدارد حیوانات را بہ پیدا کردن آلات

و جوارح در زود است آنها چنانکہ شاخها و نایبها و چنگلها و خایج ازان چنانکہ اسلحه و سپہ اگر دن معرفت و هدایت بر است  
کردن آن در استمال آن و بیدار کردن حواس کہ در رنگ چاسوسان اند کہ می آگاهند بقرب اعدا و آفات چنانکہ چشم و گوشت  
و جز آن و ہم چنین در حفظ اوست تعالیٰ ہر فورہ کہ در ملکوت آسمان و زمین است حتی گاہی کہ از زمین میرود و نگاہ  
میدارد و لباب اورا بقشر و طراوت اورا بر طوبیت و بخار با کہ میرود از وسع و خارج صلاح نبات است چنانکہ شاخ  
و ناب و چنگل سلاح حیوان و باہر قطرہ از آب حافظی است کہ نگاہ میدارد و اورا از آنکہ مبدل ہو اگر دود و دھن و دھشت  
کہ فرو دمی آید قطرہ از باران مگر آنکہ بادے فرشتہ است کہ نگاہ میدارد و آنرا تا می رسد بمقعر خود از زمین امام غزالی  
گفتہ کہ این حق است و مشاہدہ باطن ارباب البیاب و بران وال بہت و الیشان ایمان ہے آرنہ بدان بصیرت  
نہ بتقلید و ابواب حفظ آتشی کہ غیر است لایعد و لا یحلی و از پانچ حفظ اوست القیاس ایمان مریضمان را و حفظ  
عقاید الیشان از زلیخ و زلل و صیانت عقود الیشان و توحید با قاست دلائل و براہین بر صدق دین طاوای  
دلیل و برہان نور یقین است کہ در دل انداختہ کہ کسب و اختیار بندہ را و سران قطعاً و علی نیست خبرگی گفتہ است  
کہ شکر این نعمت چگونہ گویم کہ با چندین اختلافات اویان و نہادہ است کہ در عالم است اصلاً محفوظ را طاعت و وجوب  
اشکال و اختلاف عقاید یانی نہ و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا متقلب القلب و ثبت قلبی علی الایمان و حفظ  
بمعنی از برداشتن چیزے کہ صفای نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالیٰ  
صحیح است کہ ہمہ اشیا محفوظ است و علم دے و ممکن نیست نہ وال آن از وسع بسو و نسیان نقل است کہ یکے  
از سلسلہ امال بسیار میراث رسید گفت آگہی مرا باین در اہم محتاج لاقریہ اما محافظت این محفوظات بسیار از فقرہ  
میرساند خداوند تعالیٰ از برائے من نگاہ دارد و ہر چه بود ہمہ را بدو نولینان و ادیس ہر گاہ کہ او بچیزی احتیاج  
می افتاد حق تعالیٰ آنرا از غیب بوسے میرساند و چون بندہ دانست کہ پروردگار او حفظ است باید کہ از ہمہ آفات  
و مخافات و از غلبہ نفس و ہوا پناہ بحفظ و حمایت او برد و بیت ہر کس بچہ پناہ آرمہ اورا ز بلا گاہدار وہ و تحقق است  
کہ حدود و احکام شریع را نگاہ دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر مایوسے و سر را از ملاحظہ اغیار محفوظ دارد  
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرماندگان و مابزان را دوست گیرد و محافظت  
نماید حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاہ دارد و المیقست خالق اقوات و رسانندہ آن بپدران و  
قوت خورش آن چیزی است کہ بوسے بر پا ایستد بدن انسان از اطعمہ و اوقات خوردن و این قوت ابدان است  
و قوت اطلاق معرفت و ایمان است و مقیست بمعنی توانا و نگاہدار بندہ و گواہ و حاضر نیز آید قوہ تعالیٰ و کان اللہ علی کل  
شیء قیما (ای مطلعاً قادر ایں دے جامع معنی علم و قدرت باشد پس بندہ باید کہ قوت و قوت تن و جان از وسع  
خواہد و بعلم دے التفاکند از سہل تسترے پسیدند لا القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت بعضی این چنین حکایت

کنند که از وی پرسیدند که قوت توصیفیت گفت الله گفتند مقداری که ازان چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند  
از چیزهای پرسم که توام جسد با آنست گفت توام جسد با الله است اگر شما الله را می شناسید وخلق آنست که از شما  
طعام دهد و غفلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقدار نماید - الحسب کافی  
و بنده و در جمیع کارها و احساب بسند آمدن چیزهای آسمانی یعنی کافی یعنی بنده شد مرا این چیز پس حسیب  
بمعنی محاسب است و این وصفی است که مقصور نیست ثبوت و حقیقه مرغیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت  
وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیز نیست که کافی باشد چیز را اگر الله تعالی را زیرا که باوست وجود  
اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را داخل است در وجود اشیا و کمال آن همه بخلق او نیست پس  
اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجاس و مناد است و وی تعالی  
ساب میگردد از خلایق روز قیامت و شمارد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب  
بمعنی شریف است از حسب یعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که گفتفا  
کند بوسه و بحسن تدبیر و توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفس  
اورای شمرد و بران حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که در اوست  
شرف و کمال ظاهر گردد بر وی و نه خصاست نفس و ذوات آن پس بگوید نکند بذات خود و عجب بخیر او با خدای خود و حق  
آنست که بسبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی نفس خود را  
بعرفت و طاعت شریف گرداند با جمیل الجلال و الجلاله بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع  
نفوت جلال و صفات کمال مأم غزالی گفته رحمه الله علیه کبر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات  
و صفات جمیعاً منسوب باوراک بصیرت که محیط بان نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات تهریه و اجل  
توانند ظهور آثار صفات لطیفه با جمال و جمیل نیز در اسما آلهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جمیل رحل موضوع است  
مرصود ظاهره مدر که بصیرا از آنچه بحسن و ملاحظت ملائم به بصیر و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصور باطنه  
که مدرک بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل و جلیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست غزاسمه زیرا که  
هر جا که در عالم حسنی و جمالی و جلالی است بر تو از انوار ذمت و آثار صفات اوست چون بنده شناخت که  
جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تنظیم نکند مگر او را و دوست ندارد و در نیرنگی قدر او و مقابل او را و احاطه  
و جان عظمت و کبر مائی او جل جلاله و عظم شأنه وجود مجاز نمی در او و زبان و گذارش آرد و نیست مطلق گردد ذات  
مطلق ظهور کند چنانکه گوید شمر شرقی و غربی و از جنی عن وطنی و اذ التبت بداهه و ان بدیعنی حکم شدم در کم شدن  
این صفت و نیستی از هستی آئین نیست و تودر و کم شو که تجربه این پروردگار کم شدن کم کن که تو پروردگار بدو و تخلق است

کہ نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطن خود را نیک گرداند و اخلاق و سیر را تہذیب کند تا جلیل  
جلیل گردد و خدا و خلق ہمہ دوست دارند۔ الکریم۔ بزرگ و عزیز گفته اند کہ چون کسی را وصف بہ کرم کردی ہمہ صفات  
نیک اثبات کردی و گفته اند کہ کریم آنست کہ چون قادر گردد عفو کند و چون وعدہ کند وفا کند و چون عطا دہد پیش از سہ  
دہد و ہر کہ او بوی التجا آرد او را ضائع نلذارد و از جمیع وساکن و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی کریم نیز گفته اند چنانکہ جلیل بمعنی  
جلیل داشتہ اند و معنی جواد نیز آمدہ و تمامہ این معنی بروجہ کمال خاصہ ذات کریم متعالست نقل است کہ اعرابی از حضرت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ حساب ما روز قیامت کہ کند رسول فرمود کہ خدا تجاالی بخودی  
خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و قسمی کرد پرسیدند کہ چرا قسم کریدی گفت کریم چون عیب بیند بیوشد و چون قادر  
شود عفو کند و بندہ باید کہ وظیفہ شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست  
کہ سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود اورا چیزے از ان یا ہمہ آن بران جہ کہ لائق بشان  
اوست و انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم ہمہ متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیہم الصلوٰۃ  
افضلہا و من الخیات اکملہا از ہمہ کاملتر و کریم تر و اوست اکرم الاکریم بعد اللہ تعالی و تاجان او از اولیا و علما و  
ہمہ اہل کرم اند علی حسب درجاتم و مراتبم۔ الرقیب۔ فی الصراح رقیب نگہبان و چشم دارندہ و محل طبعی گفته رقیب  
حفظ کہ مراقب باشد اشیا را و ملاحظہ کند آنہا را پس غائب نگردد از وسع مقدار ذرہ در زمین و نہ در آسمان تا نام  
غزالی گفت رقیب علیہم حفظ پس کسی کہ مراعات کند چیزے را تا آنکہ غافل نگردد و ملاحظہ کند اورا ملاحظہ لازم و دائم  
اورا رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت کہ ہمیں  
تفسیر رقیب کردہ اند لیکن اخذ کردہ اند در مفهوم وسع مبالغہ در رقابت و باین وجہ فرق بود میان ہر دو وجہ  
تعلق و تخلق ظاہرست آنکہ نگہبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و قلب نگاہ دارد و دائم در نظر حق  
با ادب باشد و از ناشایستہ ہا پر حذر بود و بداند کہ وی تعالی رقیب و شاہد اوست در ہر حال ظاہر و باطنی و باندہ  
کہ نفس و شیطان در کہیں او بیند و فرصت نگاہ میدارند و باعث اند اورا بر غفلت تلچون غافل گردد کار خود را بکنند  
و کہیں خود بکشت پس ہمیشہ پر حذر بود از ایشان و ہشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بندہ را ہر ہامی را آمد ایشان  
معنی مراقبہ اینست۔ الحجب۔ اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دہندہ ہر کہ اورا  
خوانند و اجابت کنندہ ہر دعا را و عطا کنندہ ہر سوال را و اوست اجابت کنندہ دعاے منظرین بزربان قال  
و حال بلکہ اجابت کردہ است پیش از آنکہ دعا کنند و دودہ است پیش از آنکہ میطلبند و از جملہ اجابت اوست و جوت خلق  
و کفایت حاجات ایشان را کہ تدبیر کردہ است کار ایشان را پیش از آنکہ پیدا کنند ایشان را پس پیدا کردن اسباب از  
از ان و آلات در آسمان و زمین پس بندہ را باید کہ اجابت کند و جوت حق را و ابرام و نہی و اجابت کند بندگان اورا

با نخل مرام و بر آمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و با جابت دعوت  
 ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میگردید صلی الله علیه وسلم - الواسع سعیت فراخی و فراخی کردن همه را  
 فرارسیدن و سعیت را اضافت بعلمی کند و میگوید که علم و وسیع و محیط است بمعلومات و با احسان می کند  
 و میگوید احسان و وسیع و نعمت اولبسط است و بقدرت و ملک و غنا می کند و واسع مطلق در جمیع این صفات  
 الله تعالی است و آنکه گویند سعیت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهین علاقه است و حق است هر کسی با که  
 شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا و او را که باقی نماند در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد  
 از همه و در همه کارها التجا با او کند و در تنگی با پناه با او برد و تخلق آن است که سعی کند در ست علوم و معارف و اخلاق و بزرگو  
 و سخاوت و رزق و وسيله را کشفاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه دارد گرد و بروی از حوادث  
 و ایندای جا بلان تنگدل نگرند و هیچ چیز از محسوس در بیغ نذارند و با همه کس به نفع کشاده باشد و بیست بند بار دار گر  
 نخواهی کشاید و بدوست دل بکشاید اگر خواهی مراد - الحکیم حکمت عبارت است از کمال علم و حسن علم و یقین و احکام علم  
 و عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس بعضی علمیم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم باشد بآلوه حکمت و حکیم می گویند کسی را  
 که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و قائلین صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال درین معنی جز خداوند  
 عز و جل را نباشد و و می توانی هر چه کن و مقتضای حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارها و و می توانی  
 دهن دستی متزه و می توانی است و و اناست بحقائق و وقایع اسرار و سکینه شناخت که بروردگار تعالی احکمت  
 بر و می لازم بود که راضی گردد و حکم او و بداند که و می را در ان حکمت بالغه خواهد بود و اگر چه ظاهر نگرند و بر و می  
 پس اعتراض نکند و منخط نگیرد و بر و می و بداند که و می فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است لقیل بالیشاء و حکم باید  
 و باید که در فهم حقایق متوجه بنفس اسم الحکیم باشد و تخلق آن است که اجتهاد کند و تکمیل قوت نظریه و تحسین  
 قوت عملیه و نیک داند و قائلین و علوم و صناعات را از آنچه متعلق به تکمیل نفس خود بود و باید که از رفاه است و لغو  
 بپرهیزد و هیچ کار بی باعثه حقانی و و اعینه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری  
 قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و بر شدم  
 چهل روز در خانه و می افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات  
 نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرو مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمی کنی  
 و سخنی نمی گویی آخر مرا پند ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفتم بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد  
 گفتم دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلار نعمت جان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس بگیر و صحبت ملا  
 و خوار بر رعیت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سنہ مخون ہر نام و نشان غیرہ الا سیکہ میدہ از دے نشان ترا۔ الوو و و۔ یفم و فتح و کس و کچین  
و و اد کس و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید دوسے تعالیٰ دوست میدارد و دوست  
را و دوست میدارند ایشان اورا چنانکہ فرمود کچیم و کچو نہ یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر بخیرا ہ ایشان را و  
میدہ و احسان میکند بالیشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان اورا یعنی طاعت میکنند و مومنان  
میکند اورا و ہیبت میدارند و ذکر میکنند اورا و فرمود و توہ العفورا الوو و و اسم غفور را بر اسم و و و مقدم  
داشت تا عاصیان گناہگار ان کہ آلودہ غبار مصیبت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار مصیبت را بغفور و  
از رخسار حال عاصیان می برداشتم و پاک میگردد و نام بعد از ان فردا ترہ محبوبان و مودودان خود می درازم  
بیت از من گنہ آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی و و وجہ تعلق با ین اسم ظاہرست مطلق آنست کہ دوستدار  
اہل دین باشد و آنچه خود را خواہد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواہد بلکہ اشیار کند ایشان را بر نفس خود و کمال  
این اسم آنست کہ منع نکند اورا از اشیار و احسان و غضب و حق و ایداپس یہ پیوند با ہر کہ ہر داز و و عطا  
کند آن را کہ محروم گرداند اورا و عفو کند ہر کہ ظلم کند بروے و فردا علایم این آنست کہ در محبت محبوبان حق  
ثابت قدم باشد و در طریقہ محبان بدل مجبور و نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان اورا وسیلہ عظمیٰ باشد  
خصوصاً محبوب ترین محبوبان محب ترین محبان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ محبت و طاعت وی عین محبت  
حق و طاعت اوست حکایت غریبیست یکی از دوستان آن حضرت را ہفتاد ہزار دینار از میراث پدریہ بود ناگاہ  
موتی از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم پیدا شد آن ہمہ مال را داد و آن منہ را بخیر بیت جاوی چند دادم جان  
خریدم محمد اللہ عجب ارزان خریدم و و گفته اند کہ علامت صحت محبت حق تعالیٰ را سیرت محبت است بجز محبت مصطفیٰ صلی اللہ  
علیہ وسلم و نشان راستی محبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم محبت اہل بیت و منتہای اوست بیت دینی را  
دوست داری دوستش را دوست داری دوست را بر دیدہ دار و دیدہ را بر دوست داری دوستی دوستی دوستی  
بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد ہر ہر میفرماید قدس اللہ  
منہ الغریز چون سنگ را با راست و سنگ را دیدار عبد اللہ را بالو میزدی چہ کار۔ الحمید مبالغہ با حجت  
فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف والکرم و طبعی گفته مجدعت کرم و  
امام غزالی فرمودہ کہ مجید کسی کہ شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او  
و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و و یاب و کریم باشد و بندہ را باید کہ وظیفہ خدمتائے حق بجایے  
آرد و شکر نعمت و عطاے او فرو نگذارد و خلق آنست کہ شرف و بزرگی را بہ تحصیل اسباب آن از علم  
و عمل و تہذیب اخلاق حاصل کند و لعبا و نوال افاضہ و اعادہ نماید الباعث۔ بحث از کمین بیت از

گور و بیدار کردن نام از خواب و فرستادن کسی را بر اسے کاری و اود تعالیٰ بر انگیزنده مرده است از قبور و بیدار  
کننده دلهامے خافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوسے خلق و بعضے گفته اند کہ بر انگیزنده  
ہمت است بر نیکو کارے پس بندہ باید کہ از خواب غفلت بیدار شود و از سیر فانی رسولی بیدار گردد و در روز  
بعثت و نشور بیدار آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تحقیق آنست کہ دلهامے مرده را از گور جیل کہ موت ابر  
بر انگیزد و لعاب کہ سبب حیوۃ ابدے است زندہ گرداند و خافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود  
داعی خیر کہ حکم رسول دارد بہ سوسے جوارح و قواسے خود بفرستد و بہ سوسے خلق بہ تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل  
ارسال نماید و ہمت را بر خیرات و مہرات برگمارد۔ التہید۔ از شہود است بمعنی حاضر آمدن یا از شہادت بمعنی  
گواہی دادن حق سبحانہ حاضر و مطلع است بر ظاہر و باطن و پر غیب و شہادت و گواہی دہندہ است بر اعمال و  
احوال خلق روز قیامت و تواند کہ مراد شاہد بر وحدانیت خود باشد چنانکہ فرمودہ است (شہد اللہ انہ لا الہ الا ہ) یا شاہد است  
بر اخذ میثاق از پیغمبران و نصرت دادن مر رسول را کہ بیاید بعد از ایشان و مصدق پیچہ یا  
ایشان است چنانچہ قول و سے تعالیٰ (واذا اخذنا منہم میثاق ان یبعثن) الایہ دال است بر آن و بعضی گفته اند کہ شاید بمعنی  
سین نیز آمدہ و سے تعالیٰ بیان کنندہ است بہ کلام و طریق وحی و الہام احکام دین اسلام را و شہید بمعنی شہود  
نیز گفته اند کہ انبیاء و اولیاء و علماء و ملائکہ گواہی میدہند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و سے اگر چہ از اورا کہ ذات  
و صفات عاجز و قاصر اند ابیات خطبہ بر نام تو خوانند این حمد + از تو بزنای ندانند این حمد + گر چہ تو حید تو بخوانیم یا ہ  
ہم تو بیداری کہ نادانیم ما و بندہ را باید کہ از مر اقبہ حضور و اطلاع حق و از شہادت و سے بر اعمال غافل نہ باشد و شہادت  
وی بر محی رسول و صدق و سے مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات و صفات وی متعرف و تحقیق  
معنی اول راجع بمعنی علیم و خیر است و بمعنی ثانی سہی کند کہ بہ تحصیل عدالت و تزکیہ و تصفیہ از اہل شہادت در دنیا و در  
روز قیامت و شہادت بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیاء گردد تا از خواص عباد اللہ باشد۔ الحق بمعنی ثابت ہست  
و در مقابل اوست باطل بمعنی نیست و ناجیز و معدوم و ثابت و ہست مطلق اللہ تعالیٰ است و سایر موجودات  
از حیثیت امکان معدوم و ناجیز و نیستند کہ در حد ذات ایشان را وجود سے و شیوے نیست چنانچہ گفته است  
(لا کل شیء ما خلا اللہ باطل) و تفصیل کلام آنست کہ اینجا سہ چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجہی باطل بوجہی  
پس متمنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاتہ حق است بوجہی و باطل است بوجہی و اورا از جهت ذات خود  
وجود سے نیست اصلاً پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و از وجہی کہ بجانب بقید وجود  
موجود است پس و سے باین وجہ حق است و این است معنی قول و سے بمانکلی شیء ہالک الا وہم پس معلوم شد  
کہ حق مطلق ہمان موجود حقیقی است کہ بذات خود موجود است و ہر چیز وجود از و سے میگیرد و آن خداست عزوجل

و تقاضے و تقدیس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی کہ اقوال و اعتقاد است و مذاہب را بدان وصف میکنند نیز بتی  
 بوجود حق دارد باعتبار ثبوت ازین جهت اورا حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و اوست تعالیٰ سزاوار التوبه  
 و اقوال و افعال و بی ارزشانیه بطلان و کذب منزہ و مبرا است و تخلق آن است کہ حق گردد بنده متابعت حق  
 کہ شریعت بنویست صلی اللہ علیہ وسلم تا از ان نورے و حضورے بر دل مستولی گردد کہ بدان مستغرق گردد و در وجود  
 حق و ذکر و حضور وے تمام تصف گردد و بمعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ عبد اگر چه  
 حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بجد و ذات وے تعالیٰ بلکه بنده بذات خود باطل است اگر  
 موجود ساختن حق مرا و را نمی بود پس خطا کرد کسی کہ گفت انا الحق مگر به یکی از دو تاویل یکی آنکہ این مراد دارد  
 کہ وے بحق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا کہ لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکہ این مخصوص بے  
 نیست بلکه ہر چه با سوائے اوست بحق است تاویل دوم آنکہ مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکہ در باطن فی محب  
 شہود و کنجایش غیر نماند ہر چه کلیت چیزی را و تمامے اورا فرو گیرد و اورے مستغرق گردد و میگویند و مباہلہ میکنند کہ او  
 اوست و ازینجا گفته است (انا من اہوے و من اہوے انا مراد استغراق و استہلاک داشته است انتہی کلام الامام  
 ای موجود بحق و اے نور مطلق افاضہ کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو  
 شہود تو و منور گردان نور اسم خود دل بندہ خود را تا چنانکہ اسما و صورتہ عبد الحق است و حقیقہ و معنی نیز گیرد و با وجود  
 آن آگاہی و ہوشیاری پیدا آرد و ازستہ و بنحو دی نگاہ دارد تا گوید انا عبد الحق بجائے آنکہ ویکے انا الحق گفته است  
 انا علی کل شیء قدیر - الوکیل - وکیل آنکہ کار را با وے گذارند و زمام تصرف در دست وے دهند و وی تعالیٰ  
 خود بخود کار ہائے بندگان را بر خود گرفته و قائم شدہ بامور عباد و در مہار و معاد بتفصیل ہر چه بدان محتاج اند و کفایت  
 میکند بنیایت و کرم خود و مہات ہمہ را بی آنکہ کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاہے و فایہ میکند قدرت وی بامرے کہ  
 وکیل است در ان و وکیل مطلق آن است کہ امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام  
 آن و آن کرم و عنایت باری تعالیٰ است پس بندہ باید کہ ہمہ کار ہائے خود را بخدمت وی سپارد و بتجدید و بیرونی باز  
 گزارد و بکلیت خود و متوکل گردد بر وے و بسندگی کند با استغانت و استمداد وی از غیر وی بدیت کار خود را بجد باز گذارد  
 کہ تا نمی بینم ازین بہتر کارے و حقیقت توکل ثقہ است بضمنت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام  
 و تخلق آن است کہ در کار ہای ضعیفان و فر و ماندگان سعی کند و در کفایت ہمہ ایشان گوش نشاید و در انجام مآرب  
 و تحصیل مطالب ایشان چنان شود کہ گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا اگر در برفش خود و خشم نفس گردد و دستہای  
 حقوق الہی و امتقناے او امر و لواہی وے تعالیٰ - القوی المتین - قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت  
 دلالت میکند بر قدرت تمامہ کاملہ بالیہ و متانت و دلالت میکند بر شدت قوت و اللہ تعالیٰ ازین جهت کہ قدرت بالغہ



و کاملہ دارد قوی است و ازین حیثیت کہ شدید القوت است متین است کہ در قرآن مجید وصف کرده است خود را بذوالقوة المتین  
و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و دے تعالیٰ از عجز و ماندگی و ضعف فرو ماندگی منزہ و مبرک است و بعضی گویند  
قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعل بمعنی مفعول پس در ہمہ کار قوت و نصرت از خود اہد و خود را ہر گاہ  
و ہمہ چیز را اسخر و منقاد اود اند و در وقت جرات دینی اوبی از قوت و قدرت او ہر اسبان باشند و ممکن آن است  
کہ بر ہواے نفس قوی و چہرہ باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام  
شرع و ہن و مستی را بخود راہ نہد بہیت نفس کا فر کشش را بر خویش تن سلطان کن و دشمن است او ہر چہ فرماید کہ  
آن کن آن کن - الولی - محب و ناصر و حق سبحانہ محب مومنان و متقیان است و نصرت میدہد ایشان را و وی تعالیٰ  
دوست میدارد مومنان را (اللہ ولی الذین آمنوا) و ولی یعنی متولی امور نیز آردہ و وی حق سبحانہ متولی امور صالحان است  
بلطف و اصلاح کہ توکل کردہ اند بر وے و تفویض کردہ اند امور خود را بر وے و متولی امور تمامہ خلایق است از انجیل تا  
اند بان از امور معاش و معاد و معنی قریب نیز آردہ و رحمت وے تعالیٰ قریب است بہ محسان بوداذا سألک عبدا  
عنی فانی قریب پس بندہ باید کہ بتکمیل شعب ایمان خود را شایستہ مزید دوستی حق سبحانہ گرداند و در ہمہ کار ہمدردی  
از وے جوید و بہ توفیق و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالیٰ آگاہ بود و التفات دل بغیر او نکند و مخلق آن بہت  
کہ دوست دارد او سبحانہ را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در فقہا  
حوالہ خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیدہ شود او را ولی اللہ و یکی از نشان ولایت آنست  
کہ وے تعالیٰ دائم دارد توفیق و نصرت او را و مخدول و مطر و دیگر داند او را تا اگر قصد مصیبت و بدی کند نگاہ دارد  
او را از ان و اگر نگاہ داند سیفید بتوبہ و انابت و دوبار آرد و در ان نگذارد این است معنی (اذا احببت عبدی) و  
یعنی (توبہ) و از نشان ولایت آنست کہ او را در دن و شان خود جاسے و ہر زیر کہ دل ایشان محل نظر حق است و  
چون او را در انجا بیاید بلا بدیدہ تو از ان بر وے نیز افتد بہیت دل بدست آرگولی داری ہر درہ فقر حاصلی  
داری + اللهم ارزقنا - الحقیقہ - حمد و محبت ستودن و ستودہ شدن و دوست ستایندہ ذات خود و ستایں کنندہ صفات  
خود بکلام خود و در ازل و بہر آیت بنیات و در لایزال لا احصی ثناء علیک است کہ آنست علی الفسک و پل آنست  
و ستائندہ انبیاء و اولیاء و مقربان است بفضیلت ایمان و احسان و عرفان و ستودہ شدہ است بتائیش خود و ستائین جمع  
آفرینش خود کہ (وان من شیء الا نسبح بحمدہ) یا حمید بمعنی متحق جمیع محامد است کہ موصوف کمال عطا کنندہ ہر نوال است  
و ہر حمد و ثناء راجع بذات اقدس اوست و تخلق باین اسم آن است کہ دائم حامق بود در جمیع اوقات و احوال ہی  
کند کہ متصف گردد و در تحصیل کمال عطای نوال محمود و مدوح گردد و نزد خدا و نزد بندگان فی محمود از بندگان ہی  
است کہ ستودہ است صفات وے و اخلاق وے و شمائل وے و اعمال وے و اقوال وے و احوال ہی بے ثوب نقصان

وخلقنا وآن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه وسلم و هر که قریب است بدرجست و مقام او بر قدر  
تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک جمیعست بر قدر کمال و اندازه نوال خود و جمیع مطلق الله  
است جل جلاله و علم نوانه - انحصاری - احصا شدن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و اتمام غزالی محضی العالم انفسیر  
کرده و گفته که علم را چون اضافت کند معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند محضی مطلق کسی است که نتواند  
گردد در علم و به حد هر معلوم و عدد و مبلغ و سه و بنده اگر چه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن  
غایبست از احصای اکثر معلومات و ما اوقیم من العلم الاقلیل پس محضی مطلق نیست مگر خدا عز و شأنه و اوست که دانست  
بدقائق و حقائق اشیا و محیط است علم او بذرات کائنات و احوال و آن وصف کمال او اینست که احاطه بکل شیء علما و  
احصی کل شیء عددی و بنده باید که علم آبی را بر جزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در حساب  
حساب معاد برگردد و بداند که همچنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکوتری نیز تاسف خواهد بود و بدیت غافل شود  
که عمری زین تازه تر نیایی به او دشیده که چون شد عمر و در گنجایی به و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال است چنانکه  
در اصل صفت علم و از جمله تخلق اینست که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کنش  
از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه سنا به نگیرد و کند تا بر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و  
گردد - المبدءی المعید - ابد را ابتدا کردن و نو آفریدن و عادات باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن  
نو و بیرون آورده صنایع و بدایع به فیض و باز گرداننده احیاء بعد از عدم اوست تعالی شأنه و قدرت او همه اشا را  
و خود هر که از عدم بوجود آورد و بعد از امانت احیاء نیز تواند کرد و آنکه ما را اول از خاک آفرید و این چنین شایسته  
و پاک آفرید و اگر کند ما را پس از مردن درست و بنود از قدرت عجب از نخست و گاهی معید را بر اعاده پیروز گدا  
تعالی عواد و فواید الطاف و انفعال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعدا و تفصیرات وی بایم و خطا  
می نهد و بفو و کرم و احسان خود باز اعاده میفرماید نیز حل میکنند این چنین جاری شده است سنت آبی تعالی که میسر  
و می ستاند و باز میهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین معنی مبدءی معنی نشی الثامات بود و از وجود و لوازم و هو  
مبدءی النعم قبل استحقاقها و بر هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای و راجوید و شکر نعمت  
معاش که حیات این جهانی است سازگاری معاد که حیات آن جهانی است بکند و تخلق است که سعی کند در آبادی  
خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده ازان تفصیرات و تقریبات - المبدءی المعید - پیدا گرداننده  
حیات در جسم و دور گرداننده آن از دوسه که احیاء و امانت صوری و جسمانی است و زنده گرداننده و لها با ایمان و  
مرفت و میراننده آنها بکفو و غفلت که احیاء و امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شأنه و عظم برانه بنده باید که شکر  
نعمت حیات بشنود باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت مؤخر حقیقه نداند

وخلق آنست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الہیہ و میرانیدن نفس از قوت غصبیہ و شہویہ می کند بدست  
حیات لقلب علم فاعلمہ و موت القلب جہل فاجتنبہ و زنده گردانیدن دلہما و طالبان و میرانیدن بانوار ہدایت و میرانیدن  
نفس الشیطان از ظلمات غوایت کہ الشیخ نجفی و سمیت نیز ازین بابست و اعطای غذا بگردندگان کہ سبب بقا و برکت  
و کردن غذا بکافران کہ سبب نیستی ناپاکانست نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشانست۔ الحی۔ زنده ازلی و  
ابدی دست تعالی شانہ کہ ہرگز نمیرد و زوال و ہلاک نہ پذیرد و حیات صفتیست کہ موجب علم و فعل ارادیست و  
ہرگز ادا کہ فعل ارادے نبود میتست و حی کامل مطلق آنکسست کہ مندرجست جمیع مدرکات تحت ادراک و  
و جمیع موجودات تحت فعل وے تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وے و نہ هیچ مفعولی از فعل وئی آن خداست  
پس اوست حی مطلق و ہرے کہ سوائے اوست حیات او بقدر ادراک و فعل اوست و سیکہ شناخت کہ وی تعالی  
حیست کہ ہرگز نمیرد و توکل کند بر وے (و توکل علی الحی الذی لا یموت) و ہر کہ اعتقاد بخلق فی کذا احتمالست کہ وقت  
حاجت بمیرد و مصالح گردد و امید وے و تخلق باین اسم آنست کہ زنده باشد بوی بیاد وی تعالی تا ہرگز نمیرد و ہر  
عند ہم یرزقون فرحین بیت ہرگز نمیرد و انکہ دلش زنده شد بخلق بدستست بر جریہ عالم دوام باجمیع قدمات قوم  
و ہم فی الناس احیاء۔ القیوم۔ قائم بذات خود و قائم دارندہ و زنده کنندہ مرغی خود را کہ ممکن و مقصود نیست  
را و وجود و بقا جز ب وے وجود و بقای جملہ موجودات بقیومیت اوست و گفته اند کہ قیوم بالقیوم و مصلح امور را گویند و اصلاح  
آرندہ و مدبر امور عباد و باز نمایندہ طریق صلاح و سد او و معاش و معاد اوست و ہر کہ دانست کہ قائم باشا و مصلح امور  
اوست فارغ گردد از تعب تدبیر و کہ اشتغال و زندگانی براحت کند و رسائیہ توکل و کفو لہن و نصیب بندہ ازین  
صفت بقدر استغنائے اوست از ماسوائے اللہ و امداد مردم و اصلاح او امور عباد اللہ را و گفته اند کہ الحی القیوم اسم  
اعظمست و ہر کہ در سجدہ بگوید یا حی یا قیوم بر جمہات استغنی حاجت او بر آید۔ الواجد وجودیستی دیاقتن مطلوب  
و وجد و جدت تو انکر شدن و وے بجانہ واجب الوجودیست کہ هیچ کمال و مراد و مقصود از وے متفوق نیست و هیچ  
چیز بفر و جود او موجود نہ و غنیست علی الاطلاق کہ هیچ چیز نہ بیکس محتاج و نیاز مند نیست ہرگز غیر اوست بوجہی اجابت  
و بوجہی دیگر فائدہ از لہیہ چیز بابے نیازست و بچیز ہائے دیگر نیاز مند بعضی گفته اند وجد بمعنی علم نیز آردہ و ہمہ اشیا  
بر صفت کہ ہست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود کہ در غنی و غنیست جہل  
انچہ میخواہد و عدم احتیاج بغير باعتبار اول و اجود باعتبار ثانی غنی و همچنین در علیم انکشافست و حصول از حیثیت  
اول علیمست و از حیثیت ثانی واجد و اللہ اعلم و بندہ را باید کہ بمراد حق باشد و احتیاج ب وے دارد و اعلم وے  
آگاہ باشد و تخلق آنست کہ کسی نگذرد بتخیل انچہ لا بدست از کمالات تا و اجود او مقصود شود و مستغنی گردد فی فضل خدا  
از ماسوائے او و چون تو را بیک بمعنی ہمہ و اریک ہمہ۔ الما جہد بمعنی مجتہد چنانکہ عالم بمعنی علیم و لیکن در صغیر

مجید مبالغہ و تائید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بیان میکنند و گاهی بابت  
اصل معنی انتظامی نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدالات لفظ ندارد و بتیان معنی تعلق و تعلق همه در شرح اسم  
المجید گذشت - **الواحد** یکی است و البوحده یگانه شدن و دوسه یگانگی است بذات خود و یگانه است بکمال صفات  
خود و این نه آن واحد است که مبدء اعداد است که محدود و منتهی است آنحضرت بجا ندارد و نهایت نیست و جامع اعداد  
است و واحد و در عین بد و معنی است یکی آنکه تجزئ و تنقض نباشد مانند جوهر و دیگر آنکه بمثل مانند بود و چنانکه آفتاب  
که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که اورا نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود و قابل التقسام نیست  
و وجود نظیر می ممکن نیست و احد مطلق است از لا و ابد و بنده گاهی واحد می شود و متفرد پیدا نشود و مراد اورا بنای  
جنس و نظیر در خصی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خلقت دیگر در وقت دیگر موجود است پس  
علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خداست تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه گردد  
مگر بوسه و شریک ندارد و غیر اورا در و تعلق بران اسم آن است که سعی کند که متوجه و یگانه گردد و در فضل و کمال نسبت  
به کسی که ممکن است لوح نسبت بوسه و باید که متوجه باشد در عبودیت چنانکه متوجه است و سه یگانه در الوهیت و یک جهت  
و یک روزه و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا بفضی و عدت مشرف شود و مستغرق گردد در بحر جمیع گوید و یکی داند  
و یکی بیند و یکی جوید و هر چه بیند از و بیند از و داند و بیند از و بر آن یکی و د جهان داده ام بادی و عظیم کن که حاصل  
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره الغریب بکمال نقایع گذشت فریاد می کرد که یکی بیش نماند  
در رقص آمد و فریاد زد که کی بودی ز یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی دعوات بهی و شرح السنه  
اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو که احد باعتبار  
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی می گویند واحد بمعنی عدیم التجزئ که اجزا ندارد و احد  
عدیم الشئی که نظیر ندارد - **الصمد** سیدی است که قصد کرده می شود و درگاه او در جمیع مطالب درغایت آرزو احد  
بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصد که میان تهنی نباشد و لغت است  
در صفت پس بنده باید که همیشه بقصد درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و آرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و  
آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و رومی از وی بجانب دیگر نگوید و تعلق باین اسم آنکه در کار سازی نیازمند  
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از ذاکل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان  
خدا شود و در جمیع حاجات محفوظ و معصوم گردد و از تمامه آفات و راسخ و صلب و در رعایت احکام دین متکین و مستقیم گردد و در نظر  
علم و یقین - **القادر** المقتدر - قدر و قدرت و اقتدار و قدرت توانستن و توانائی و قادر مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در  
مقتدر مبالغه است و قادر آن کی است که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و قدرت عبارت است از این معنی که موجود میشود بوی کن بر وفق

ارادت و قادر حقیقی آن کسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که بیکانه باشد بوی ستغنی باشد و در آن از مواد و دست غیر و آن  
خداست جل جلاله و اما بعد از قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مراد را فی الجمله بر بعضی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و  
منجزات بنده تابع است بقدرت خدا پس هر او است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق  
مگر در بجهان پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد اگر خواهد نیست راه است گردانند اگر خواهد  
هست را نیست گردانند همیشه خائف باشد از قهر و امید دارد بود به لطف و تسلیم بود بوجم و ارادت وی و نیز چون دانست  
که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرد یا رنجانید او را باعتقاد آنکه قدرت حق و مقام  
وے اشد و اتم است از انتقام کشیدن و سب بر اے نفس و خلق باین اسم آن است که قادر باشد بر کف نفس از  
مخالقات و بر منع شیطان از غویات و بازداشتن طمع و بهوا از نیل به شهوات و لذات۔ المقدم الموفق بکسر مل  
و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن اوست عز و علا که عیش کرده دوستان خود را به نزدیک گردانیدن  
از درگاه عزت خود دور راه نمودن به جناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را به دور افکندن از لطف خود  
و پیرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که  
دور گردانید پس افکند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان و گاهی در زمان و گاهی بفرست  
و رتبه می پاشد و رتبه همه از خداست آدم علیه السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی اللہ علیہ وسلم تاخیر و در آن  
جهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه نسبت بامت محمدیه چنانکه فرمود و نحن الاخوان السابقون و در قرآن مجید فرمود  
و السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود دستبر  
گرد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتدر گردانند و تخلق باین اسم آن است که تقدیم کند خود بر سابقات  
و مسامت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیر اند و نیز مقدم و محظوم دارد هر که را  
خدا تعالی مقدم کرد و مقرب گردانید و موخر و محذور دارد و هر که را وے بجهان تاخیر کرد و دور افکند۔ الاول الاخر  
اولیت از لے که وجود او را ابتداء و هستی او را اقصا حقی نیست و آخریت و ایامی ابدے که بقاے او را انانیت  
نی و دوام او را انقضاے فی یا سابق است بر اشیاء بود و کان اللہ و لم یکن معه شیء و آخرے است باقی بعد فناے  
خلق (کل من علیها فان و یبقی وجه ربک) یا اول است بوجود و آخرت بسلوک و از و است مبداء اول و بسوے  
اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخرت بضران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بیکجائی  
خود و شتاب شناسا گردانید و آخرے است که با کمال لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با ابتدای  
عرف و آخرت با کمال لطف پس کسیکه بهدایت کرد و در ابتدا اوست که کفایت می کند در انتها۔ الظاهر الباطن  
ظاہری است که پدید است وجود و هستی او بآیات باہرہ و در امن و مسابطنی است که تجسست کنه ذات مقدس او بکجاب

جلال و کبریا یا ظاہر است یا بطن است یا نعمت و باطن است بر جہت ظاہر است بقدرت باطن است از فکر ظاہر است بر بصائر باطن است از البصار ظاہر است بی اقتراب باطن سببی حجاب چہ خفای او از جہت شدت ظهور او است و ظهور او سبب بلون او و نور او حجاب نور او است و فہماں سن خفے شدت ظهور و احتجب نورہ بنور پیرل و ست ظاہری کہ نیست ظاہر تر از او و باطنی است کہ نیست باطن تر از او و سہ و حظ بندہ ازین اسما آن است کہ اہتمام کند نشان خود و فکر کند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاہر و باطن خود را و حدوث عالم و فہماں از ابدان اول بران نہ بند و بنظر تدبیر از ظاہر اشیا بہ شناخت صانع سپے برود و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاہر بود و با سراسر حقیقت باطن و ظاہر با خلالت و باطن با خدا چنانکہ گفتہ اند الصوفیہ کا بن و باین است بعیت ہو الاول ہو الآخر ہو الظاہر ہو الباطن و غیر از ہو دیا من ہو دیگر چیزے نمیدانم۔ الولی۔ ولایت بالکسر تصرف کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یارے کردن و بادشاہی راندن و بیوہ گفتہ کہ ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم و دالی کسی است کہ متولی شود امور را و مالک بود و جمہور را و ولایت مشہور است بتدبیر و تدبیر و فعل تا این معنی جمع نہ شوند اسم و الے اطلاق نہ کنند و دالی امور علی الاطلاق نیست مگر اللہ سبحانہ کہ معروف است بہ تدبیر آن او لا و منفذ احکام است در ان ثانیاً و قائم است بوسے با دامت و البقا ثالثاً و بندہ باید کہ اطاعت امر و فرمانبرداری باری تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از خازنکاران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بار الہی و حکم و سہ دالی مملکت وجود خود شود و حاکم در ان باشد المتعالی۔ بلند قدر بر جمع ولات و دالی و از سائر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی المبلغ از اعلیٰ است متعالی تعلق و تعلق اپنے آنجا مذکور شد۔ الیر۔ بکسر بانی کوئی کردن و بفتح بانی کوئی کنندہ و بحقیقت نیکوئی کنندہ و احسان نمائندہ است جل جلالہ و عم نوالہ و بیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکہ دوست سبحانہ متولے آن و تفصیل بر خدا و احسان و سہ بر خلق از حد و حد و بیان بیرون است (و ان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوها) و بندہ باید کہ شکر نعمت و مہر خدا بجا آورد و بخلق خدائیکی و احسان نماید خصوصاً بکما در وید و اقارب و ہمسایہ ہا و سائر اہل حقوق و مستحقان بلکہ بغیر مستحقان نیز فرادہ اند کہ شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مالے آورد از غیر مال زکوٰۃ گفت مستحق از نامستحق نمی دانم و تمیز میان اینہا نمی توانم بہر کہ فرمائی بہ ہم فرمود بدہ مستحق را و غیر مستحق را تا بدہد خداے تعالی ترانیز اپنے مستحق آئے و مستحق آن نہ۔ التواب۔ توبہ بازگشتن از گناہ و اصل معنی توبہ رجوع است چون نسبت بہ بندہ کند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپیر و دیگران نسبت کنند رجوع بہ جہت و توفیق ارادہ نمائندہ و سہ تعالی نیز پیدامی کند اسباب توبہ را و توفیق میدہد بندہ را بآن و بیدار میگردد انداز خواب غفلت بہ تحولات و تحذیرات و تنبیہات برو خامت عواقب معاصی پس رجوع می کند بندہ بہ توبہ و ہمت

و رجوع میکنند و می بمانند بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود قرآن تاب علیهم لیتوبوا  
 (ع) توبه کنیم بشکنیم توبه دهی و شکنیم + و بنده باید که دائم در امید زند و در نو میدی برسد و از جناب حق توبه طلب دارد  
 و از گنا بان پشیمان گردد و گوشش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و او عجلتوا بالتوبه قبل الموت را امتثال کند  
 حکایت عیسی ابن عیسی وزیر باکو که سواران میزد خلق را چنانکه عادت است می پرسیدند این کیست زالی بر بگزی نشسته  
 بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بنشیند  
 و به منزل خود بازگشت و ترک کرده بدولت توبه شرف شد و به مکه باکر مجاور گشت و تخلق آن است که از زلات  
 بندگان اعراض کند و اگر اعتماد نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت  
 صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی آنک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند کذا جارفی کتب الحدیث -  
 المنتقم - انتقام بعقوبت با دوش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است (ان التدغیر ذواته انتقام) و این بعد از  
 انداز دامال اشده و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و دوسه سبحانه انتقام می کشد و عقوبت می کند کافران را  
 و مژدگان را به سبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید  
 که از انتقام حق پر حذر باشد و از معاصی محتجب و متحاشی و تخلق آن است که در حفظ حد و ششع و احکام آن مسامحه  
 و داهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و منزله او این است که چون  
 از عیاب محصیت کند یا در عبادت تقصیر نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند یا تیرید بسطای گفت که نفس من  
 تحاسل کرد در شبی از شبها از در دیس عتاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یک سال العفو -  
 محو کننده سیئات و در گذرنده از معاصی قریب بمعنی عفو است و لیکن این است ازان زیرا که غفران یعنی از مغنه  
 ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشاننده گناهان است و عفو مشهور بجز و اعدام است و بنده هر چند گنهگار بود و بعفو  
 پروردگار امیدوار بود پس دست رو بر پیشانی می سج برم نباید بنهاد و شاید که موئے کریم به بخشد با قامت حدیث  
 و حکم دین بدست رو بکن بر راجه دانی در ازل + نام او در نامه نیکان بوده و در روبرو نیکان این گمان +  
 بر تو در روز جزا نادان بوده و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در حبه  
 (الکافین الغیظ و العافین عن الناس) دریابد + الرکوف - رافت شدت رحمت و غلبه آن بعضی گفته اند رافت  
 احسانی است که مبداء آن شفقت محسن است و رحمت احسانی است که مبداء آن حاجت کسی است که احسان کرده بود  
 و می توانی مهربان است بر بندگان بار سال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت  
 عقوبتی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران محصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق  
 و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ است حکم او و شیدت او و در ملک و می

باجاد و انعدام و البقا و افناء و جبر و تمق و خلق و شرح اسم الملک گذشت - و و الجلال والا کرام - آنکه ہر جلال ہر کمال ثابت است مراد او ہر کرامت و ہر کمیت صادر است از وسع جل جلالہ و علم ذوالہدیس جلال صفت ذات اوست و کمیت کل اوست کہ فائض است از وسع برہنگان او و انواع اکرام و بندگان را خارج از دائرہ صغر و تناسل و مجمل آن مدح و ثناء و تعریف و ثناء و ثناء آدم - دان نمود انعمتہ اللہ لا تحصى ہا ہندرج و مذکور است و ہر کہ جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاہ وسع و ہر کہ اکرام او را دید شکر گوید مراد او پس خدمت نہ کند مرغیر او را و سوال نہ کند از غیر وسع و تخلیق آن است کہ تحصیل کند نفس خود را جلالت و شرف و کمالات و العالی و اکرام کند بندگان حق را چنانکہ لائق و سزاوار است - المقسط - قسوط جو رہوید او وسع و اقساط عدل و داد گسترون و مقسط عادل کہ انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آن است کہ در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر بخشند و گردانند چنانکہ در حدیث آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت - الحجام - جمع گرد آورون و گرد آورندہ خلق تماثلات چنانچہ آدمیان بر زمین و بر انگیزندہ ایشان در محشر و متباینات ہجو جمع میان آسمانها و کوکبا و ہوا و زمین و دریا ہا و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفہ و ہمہ اینها مختلف اشکال و الوان و طووم و اوصاف اند و ہر را در زمین جمع کردہ و ہمہ را در عالم جمع کردہ و ہمین جمع کردہ در حیوانات میان امتحان و پنی درک و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کردہ میان متفادات چنانکہ عناصر و کیفیات آنہا را در مزاج و این ابلغ وجوہ جمع است و جمع کردہ و ہماہم عارفان را بہ شہود و تقدیر تا خلاص شدہ اند از اسباب تفرقہ و رویت و سالیطہ حادثات و جمع کردہ ہوم ایشان را در طلب خود و دہماہم ایشان را بند کردہ لا بد کہ اللہ تبارک و تعالیٰ جمع کردہ فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کردہ بعضی از کمال اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کردہ فضائل اولین و آخرین و سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ و اتباعہ اجمین بندہ باید کہ تامل و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الہی و افعال غیر متناہی او و تخلیق آن است کہ جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیہ و جسمانیہ و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیدہ و اخلاقی گزیدہ و در وظائف عبادات و او را در وفیات و میرات و سایر فضائل و کمالات و ہی کند در جمع ہمہ و سکون قلب و جمیت مع اللہ بدیت و جمیت کوشش تا ہمہ ذات شوی و ترسم کہ پرانندہ شوی مات شوی اللہ تعالیٰ غنایی نیاز شدن اغنایی نیاز گردانیدن و وسع تعالیٰ غنی است کہ در ذات و صفات و افعال زہمہ بی نیاز است و حاجت آن بے نیاز گردانندہ است دیگران را از بندگان خود و لیکن آنکہ غنی گردد با غناے غیر غنی مطلق نخواہد بود و در فضائل اگر از امثال خود غنی گردد و غنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالیٰ و تقدس لایا ایہا الناس انتم الفقراء الی اللہ و اللہ ہو الغنی الحکیم و بندہ چون دانست کہ حق سبحانہ بے نیاز است نیاز بجزرت او بر و چون دانست کہ بے نیاز گردانندہ است طمع از ہمہ قطع کند و سوال نہ کند مگر از وسع و در وسع نیاز نیار دیگر بوسع و از خلق بے نیاز گردد



مخلوق با سم غنی گردد و باز چون نیازمندان را دست گیرد و با نیجه تواند رفع احتیاج ایشان کند و نیجه از فضل نعمت حق نزد او دست بر فقر از موسائین افافه کند و از سوال بے نیاز گرداند خطی از اسم المنی نیز باید اعطی المانع - هر چه خواهد بدید و هر که خواهد بدید بر الا مانع لما اعطی و لا اعطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی سطلی و مانع است بطعای او امیدوار بود و از منع و خلق آنکه صالحان و متحان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قلب روح را از انوار حضو و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیری کنند بر داسباب هلاک و نقصان در ابدان و اویان مخلوق عقل و وضع شرع و بیان معنی راجع و آمل بمعنی الحفیظ می شود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل معنی شود حفظی او لیکن منع را اضافه است به سبب هلاک می کنند و حفظ را اضافه است بحروس از هلاک نمایند و مقصود از منع و غایت دے حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تحقیق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آن است که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطفی باشد ولیکن خفی و منع می کند دے سبحانه آرزوهای و شهوات را از نفس که می میخواهد مخصوص میگرداند به فضل و کرامت خود و از اهل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب که میخواهد خالص گرداند و برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند ترست و بنده چون انست که مولی تعالی اسباب هلاک نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد و شکر گوید حق را برین نعمت و تحقیق آن که مانع آید و دور باشد از طرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح نگاهدارد و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات - الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضرر است تعالی و آخر منیده در دو وادیرج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان نه برید که دو نافع بذات خودست و زهر مملک به نفس خود و طعام به نفس خود میرسد و اند و آب بذات خود میراب میازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادات بران جاری شده که دے سبحانه اینها را اسباب ساخته است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بے اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و غلیات و وسائل و اسباب سخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند و بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق بمجموع خصوصیات و حیثیات و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی را تسلیم گردد و تفویض امور بوسه کند و زندگانی کند دے از خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از دروندگان به حضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را بردند ان بنیه تا آرام گیرد گیاه بردند ان میبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز درندگان در و کردیم از ان گیاه بردند ان نهاد و در و زیاده گشت گفت

الہی بن ہمان گیارہ است کہ تو تعلیم فرمودی خطاب باعتبار در رسید کہ آن کرت توجہ بجناب ماکرودی شفا دادیم و این  
 کرت توجہ بہ گیارہ کردی و در از یادہ گردا بندیم تا بدانی کہ شفا دہندہ ما یم نہ گیارہ و تخلق آن ست کہ با الہی و حکم  
 شریعت ضرر رساند و زجر کند و شمنان دین را و نفع رساند و دیرے دہد و دوستان را تا بہ مقتضای ارادت مہر و عمل  
 کند کہ جمع میان حقیقت و شریعت این ست - النور - نور در عرف عام بمعنی روشنی ست و نور در اسم الہی تعالیٰ  
 بمعنی منور و دوسے تعالیٰ روشن گردانندہ سموات ست بکواکب و سیارات و روشن گردانندہ زمین با نبیا و اولیا  
 و علما و مؤمنین و مؤمنات و بساتین و ریاحین و روشن گردانندہ و لہائے مومنان و عارفان ست بنور ایمان  
 و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق النور علی نور سیدی اللہ لغورہ من ایشان کونزو خواص نور عبارت ست از چہ  
 کہ ظاہر تر بود و بر خود و ظاہر کنندہ غیر خود را و چون مقابلہ کردہ شود وجود را بعدم بطور موجود را باشد و خفا و عدم را  
 و بیچ چیز تاریک تر از عدم نیست پس کسیکہ برے باشد از عدم بلکہ از امکان عدم و بیرون آردہ باشد ماہیات را از  
 ظلمت عدم سزاوارتر ست از غیر خود کہ نامیدہ شود اوراد نور و وجود نور ست کہ فائض ست بر جملہ اشیا و وجود ہمہ  
 از نور ذات اوست (اللہ نور السموات و الارض) درین نہگام رسالہ در تفسیرین کویمہ بطور آورده است کہ تکفل  
 ابرار از اسرار و اظہار انوار شدہ است و باللہ التوفیق و بندہ باید کہ از ظلمات طبعیت و کدورات نفس برآمدہ و قنایس  
 انوار از مشکات ہدایات و مصباح شریعت نمودہ بنور علم و عمل نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی نفسانی را از انکسار  
 و رعنائی جدا کند بزرگان گفتہ اند کہ ہر حالے کہ نتیجہ علم نباشد اگرچہ آن حال عظم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و ہمہ  
 رعایت ظاہر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند حقیقت نور بدل او فرود نیاید و تخلق آن است کہ منور باشد بنور ایمان  
 و عرفان و منظر باشد احکام دین را و بر ریاضت و مجاہدہ و تزکیہ نفس و تصفیہ قلب و تجلیہ روح و بقاء نور الانوار  
 فناء ظلمات بشریت نمودہ و بقا بنور الانوار حاصل کردہ عین نور گردد (اللہ اعطی نوراً و اعظم لے نوراً و اعطی نوراً)  
 الہامی - ہدایت راہ نمودن و بہ منزل مقصود رسانیدن راہ نامے ہمہ راہ روان اوست ہر کہ راہ دنیا میرود  
 راہ نما اوست و آنکہ راہ عقبی میرود رہبر اوست و آنکہ راہ وصول بہ جناب قرب وی میرود ہادی جذبات غنایت  
 اوست بلیت گرہ چنان لطف تو راہ نماید از کرم قافلہ شب روان پی نہر و نہری و انواع ہدایت پروردگار تعالیٰ  
 را حضرت (الذی اعطی کل شیء خلقہ ثم ہدی) چنانکہ طفل را بحد و بر آمدن از شکم بہ یکیدن پستان ہدایت کرد و جوہرہ بحد  
 بر آمدن از صفیہ بچیدن دانہ راہ نمود و گس شد را بہ بنا نمودن خانہ بر شکل سدس کہ موافق ترین اشکال ست بوسے  
 ہدایت فرمود و شرح این دو در از ست و افضل و اعظم ہدایت راہ نمودن ست بطریق کہ حصول بجناب نعیم  
 و رویت وجہ کریم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق کہ سبب ہدایت ست بہ  
 طاعت و بہرہ مند ترین بندگان بہ تعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند کہ ہادی خلایق اند بہراط مستقیم

و طریق قویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ ہدایہ طریق الحق و محیی علوم الدین  
اللہم وفقنا و اہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین و ذوالنون مصری گفت تملک  
سر و سبب چیز از اخلاق عارفان است تنگدلی غزدگان را کشاد باز آوردن و نہتہاے حق تعالی را با غفلان بیاد آردان  
و بزبان توحید سلمان را بحق راہ نمودن یعنی روئے دل ایشان از دنیا بدین دازم شایع بجا آوردن۔ البدر لیل  
بے مثل و مانند دہر کہ در ذات و صفات و افعال بمثل و مانند است آن بدرج مطلق است و آن جز باری تعالی ہی نیست  
و بدرج بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آورندہ نیز دارند و بہر دو تفسیر کردہ شدہ است قول وے بجانہ تعالیٰ بدرج السموات  
و الارض و بندہ را باید کہ در ہر چہ از بدائع و صنائع نظر کند دل بجدای بی مثل و مانند کہ مبدع اوست برود از حدوث  
حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقت دیدن نو باوہ ہزار قریب ہندین  
ربی اثر آن معرفت است و ہر بندہ کہ مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجہ پیشانی و بی نظیرے  
یا نو پدید آورندہ است چیز از امور راجع بصفات کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود اورا بدرج گویند و ایلج مخلوقات  
محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و اوست فرو کامل واحد در اتصاف بصفات حق و مخلوق با سہاے وی  
تعالیٰ علی الاطلاق کہ بحکیم اورا مثل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرۃ شعر منزہ عن شریک فی کمال  
نحو ہر الحسن فیہ غیر منقسم علیہ من الصلوٰت افضلہا ومن التحیات اتمہا و اکملہا۔ الباقی۔ دائم الوجود کہ ہرگز فنا  
نہ پذیرد و بندہ باید کہ در پرتو بقاے حق از خود فانی شود و دل از تعلق بماسواے از گاہ دہر و مخلوق آن است  
کہ سعی کند در تحصیل کمال کہ باقی ماند آثار آن درین جہان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجات  
ابدی۔ الوارث۔ مراد بوارث باقی بعد فناے موجودات کہ تمامہ املاک فانی ملاک بعد فانی ملاک راجع بوی  
گرد و بوی رسد و این نظیر لفظ ہرست والا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابدی بتدل ملک و ملکوت و تمامہ ملک  
و ملکوت مراد است بے شریک و ہمتا و ہمہ ارباب بصائر ہمیشہ ندائے (لین الملک الیوم لئلا الواحد القہا) بگوش ہوش  
می شنوند جل جلالہ و عظم شانہ پیش بندہ را باید کہ در بند مال و میراث نباشد و اند کہ ہمہ گذشتنی است و از وے باز  
داشتنی است ہو تو اقبل ان تموتوا از شمار عارفان است بیست دل برین منزل فانی چہ بنی بہ رخت بر بند کہ  
انما لہد بہ و تخلق آن است کہ تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد۔ الرشید۔ رشد و لغت بسامان  
و برہ شدن بر خلاف غی در رشید آنکہ اقوال او بر پنج رشا و احوال او بر بن صواب بود و احکام او بر طراز اتفاق  
و احکام خلل و ذلل بیج کار اورا ہدایہ و ہمہ تدبیرات او مناسق بغایات گردد و بر بن سداد بی ہستارہ و بی ہتر شا  
و گفتہ اند کہ رشید اینجا بمنہ مرشد است کہ بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبداء و معاد بکتاب شریعت بطریق  
ارشاد و سدا خواندہ است و وجہ تعلق و تخلق ظاہر است۔ الصبور صبر و لغت شکبائی کردن و بصور آن کہ

و گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل نورزد و صبور نزد یک بمعنی حلیم است و فرق است  
که صبور مشعر است بآنکه اگر چه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت می گیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف  
عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور به معنی صبر و پندیده است و صبر و پندیده مرزیده را بر بلا و  
مصیبت و صبر و پندیده بر تحمل بار امانت و صبر و پندیده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر و پندیده بر مشقت ادای عبادت  
است بجهان و بنده باید که در جمیع بلاها و زحمتهای فرقه صبر از وسع خواهد و از بی فرمانی و در باشد حکایت  
آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکمل خطبه بوم درویشی دیدم که به مسجد حرام درآمد و طواف کرد و در قعر از حیب  
بیرون آورد و در وی نگریست و پرفت روز دیگر بخیمان کرد و بر رفت چند روز مراقب حال او بودم برهان منوال  
می آمد و می رفت روزی در آن طواف کرد و در رفته نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد و برخاستم و در قعر او دیدم نوشته بود  
(و اصرار حکم ربک فانک باعیننا و خلق آن است که در هیچ کاره سبکی و شتابی نکنند آرام و کلین در زد و در هیچ فراق پناه  
بامید وصال برد و در اشتیاق را به ذکر محبوب در مان کند تا به مقصود برسد و منظر و منصور گردد و در بنا افرغ عیننا صابر  
و شیت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا صبروا و صابروا و البوا و القوا لله العظم الخون یکی  
از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر گشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی (بیت) صبر کنیم تا  
کرم او چه می کند به بالین دل شکسته غم او چه میکند عیسی و ماست نفس دهو ابیش او یکش و آنکه نظاره کن که  
دم او چه می کند به تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث در و یافته - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث  
را ترمذی در جامع خود - و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است  
و قال الترمذی - و گفته است ترمذی - نه حدیث غریب - و در روایت ابی هریره غیری این اسم نیز آمده چنانکه  
الاحد المنعم الرب المصلی یا و ربیل یعنی ازین اسمایا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق است که  
اسما الهی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است یعنی مفرد و بعضی مرکب و مختصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اقصا  
نجاضیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد و الله اعلم - و عن برید قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
سمع رجلا یقول - روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که می گفت - اللهم انی اسألك بانک  
لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - خداوند منمطلبم از تو بوسیله این که تو  
خدا هستی یگانه که قصد کرده می شود بسوی و در تمامه حول آن کسی که زاید و زائیده شد نیست مرا و راهتا  
هیچ یکی - فقال - پس گفت آن حضرت - دعا الله باسمه الاعظم - خواند آن مرد خدا را بنام وی که بزرگتر است از همه  
نامها الذی افعل به اعظمی - آن نامی که چون خواسته شود بآن نام میسر بد خدا تعالی آن خواسته شود را - و ادعی به  
اجاب - و چون دعا کرد و دستود بآن نام قبول می کند دعا را و اینچاق فرق نهادند در سوال دعا سوال طلبیدن خواستن است چنانکه

گوید اللهم اعطنی واعطادون آن و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکہ گوید یا اللہ و اجابت قول آن چنانکہ فرماید  
 لیکن عبدی و دعا بمعنی یک و دیگر نیز می آیند۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد۔ و بدانکہ بہ تحقیق وارد شدہ  
 است اقوال مختلفہ از علما در اسم اعظم و ذکر کردہ است سیوطی در رسالہ کلمۃ باللہ المنظم فی بیان الائم الاعظم  
 کہ بعضی برانند کہ اسمی ہمہ اعظم اند و اثبتت تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کردہ میشود این قول را بہ  
 شیخ ابوالحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا کہ ذکر اسم اعظم واقع شدہ  
 است مراد با اسم اعظم عظیم است و ظہرانی گفتہ است کہ اختلاف کردہ شدہ است در تعیین اسم اعظم و نزد من  
 آن است کہ ہمہ اقوال صحیح اند زیرا کہ در هیچ خبری واقع نہ شدہ است کہ این اسم اعظم است و اسمی دیگر از وی  
 اعظم نیست و گویا کہ بے قائل است کہ ہمہ اسما را اعظم تو ان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و این حبان گفتہ کہ  
 اعظمیتی کہ وارد شدہ است در اخبار مراد بان مزید ثواب است مراد می را بدان و مثل این معنی در آیات قرآن  
 نیز جاری است کہ قرأت بہ بعضی از کلمات موجب مزید ثواب است اگرچہ در عذوات ہمہ عظیم اند کہ کلام خدا اند و  
 بعضی گفتہ اند کہ تعیین آن در علم آسمی است جزو کسی نہ اند چنانکہ در لیلۃ القدر و ساعتہ الجمعہ گفتہ اند و بعضی تعیین نیز  
 کردہ اند نظر بظاہر احادیثی کہ وارد شدہ است در ان یکی از ان حدیث بریدہ است کہ مذکور شد کہ اسم اعظم لا  
 اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کردہ کہ وی گفتہ است  
 کہ این قول ارجح است از حیثیت سند از ہر چہ وارد شدہ است در نیاب و دیگر حدیث انس است کہ مؤلف گفتہ  
 وعن انس قال كنت جالسا مع النبي - گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فی المسجد  
 و رجع - و رجلا یصل - و حالانکہ مردی نمازی گذارد - فقال - پس گفت آن مرد - اللهم انی اسألك بان تک  
 الحمد - خداوند اسوال می کنم من بوسیله آنکہ مقرر است ہر ستایشا - لا اله الا انت - نیست هیچ معبودی مگر تو -  
 الخمان المنان - مہربان نعمت دہندہ - بدیع السموات الارض با ذوالجلال والا کرام یا حی یا قیوم - و معانی اینها  
 در ذکر اسما گذشت - اسألك - سوال میکنم تر - فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم دعا اللہ باسمہ الاعظم الذی اذا دعی بہ  
 اجاب و اذا سئل بہ اعطى رواہ الترمذی و ابوداؤد و کرد النساء و ابن ماجہ - و دیگر حدیث اسما کہ مؤلف گفت - وعن  
 اسما و بنت یزید - صحابہ جلیلہ النصاریہ از خداوندان عقل و دین حاضر شد بتوک را دگشت نہ کافر را بچوب خیر یعنی  
 اللہ عنہا - ان النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال اسم اللہ الاعظم فی ہاتین الآتیین - گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت  
 و اسمکم آلہ و احد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحۃ آل عمران - و در اول سورۃ آل عمران کہ این است - الم اللہ لا  
 اله الا هو الحي القيوم رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و الدارمی پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم  
 و الحي القيوم باشد - وعن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوة ذی النون اذا دُعِ عاربه و هو فی البطن

دعا می یونس پیغمبر علیہ السلام وقتیکہ دعا کرد و حالانکہ در شکم مای بود کہ دعا این است - لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یبع ہما رجل مسلم فی سنی - و دعا نکرد بوی پیچ مردی مسلمان در پیچ جبرئیل - الا استجاب لہ - مگر آنکہ قبول کرد خدا تعالی دعا می اورا - و ہما احمد و الترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین است اگرچہ صریح درین حدیث نفرمود کہ این اسم اعظم است ولیکن استجاب است دعا حاتم ثانی از خواص اسم اعظم است  
 بارعایت آداب و شرطہ کہ قرار یافتہ است و در بعضی روایات صریح نیز آردہ

**الفصل الثالث - عن بریدہ - رضی اللہ عنہ قال دخلت مع رسول اللہ گفت بریدہ در آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم السجد عشاء - سجد اور وقت غشا - فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته - پس ناگاہ مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول اللہ القول ہما مرأ - آیا میگوئی تو کہ این مرد ریائی است - قال بل مومن شیب - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بخدا سے و روئے آرندہ باوست - قال - گفت بریدہ و ابو موسی الاشعرے لقرأ ویرفع صوته - ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در صدر حدیث مذکور بود ابو موسی بود - فجعل رسول اللہ - پس گشت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یشمخ لقرآنہ - می شنید و رات اورا و گوش می نہاد آزا - ثم جلس ابو موسی یہ عو - پستتر نشست ابو موسی اشعرے در حالیکہ دعا میکند فقال - پس گفت - اللہم انی اشہدک انک انت اللہ - خدا و ندانم گواہ می گیرم ترا کہ توئی خدا - لا الہ الا انت - نیست معبود بحق مگر تو - احدا صمداً بنصب و در روایت برقع آمدہ - لم یلید ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لقد سال اللہ باسمہ الذی اذا سئل بہ عطا و اذا دعی بہ اجاب قلت گفتم بریدہ گفتم من - یا رسول اللہ اخبرہ بما سمعت منک - آیا خبر دہم من ابو موسی را بچیزیکہ شنیدم از تو - قال نعم گفتم آنحضرت آری خبر دہ اورا - فاخبرہ بقول رسول اللہ - پس خبر دادم من اورا بقول پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال لی انت الیوم لے اخ صدیق - پس گفتم ابو موسی مرا تو امر فرما برادر دوستی - حدیثی بخبرش رسول اللہ حدیث کردی تو مرا بخبرش پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی این حدیث کہ دروے بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت مجرب بخبرش بنوی صلی اللہ علیہ وسلم است و ہما زین انچہ موکف آوردہ از احادیث این است و در اینجا اقوال دیگر است بعضی بسم اللہ الرحمن الرحیم گفتم و بعضی اللہ گفتم اند و روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی ہو گفتم و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلمہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ العظیم و مخزومی نقل کرد از امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ وی سوال کرد از حضرت عیسیٰ کہ تسلیم کند اورا اسم اعظم پس منود او را در خواب کہ اسم اعظم لا الہ الا اللہ است و بعضی گفتم اند کہ اسم اعظم مخفی است و اسما سے عسی و موید است این قول را حدیث عائشہ کہ وے چون دعا کرد یہ بعضی اسما می خواند و آنحضرت صلی اللہ**

علیه وسلم اسم اعظم درین اسم است که دعا کردی آن و یعنی اللهم گفته اند زکشی و شرح جمیع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر کسی که گفت و دعا کرد خدا را بجمع اسماء و شمل این از حسن بعضی نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسماء الهی که بخواند او را بدان نبرد بطریق مخصوص و در چنانکه در باطن او دوران حالت غیر حق تعالی نباشد هر که این حالت دست داد و استجاب شد دعا عاود البتہ و این قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آباء الکرام و از شیخ جنید و غیره رضی الله عنهم منقول است و این نعم در علم از بانی پیدایم آورده که شخصی از وی اسم اعظم سوال کرد و فرمود آن حدیثی است که در حدیث آن فراع قلب تست بوجدانیت حق و چون باین حال باشی قصد کن بهر همیکه باشی میروی بوی بشرق و مغرب و از آبی سلیمان و آن آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفتم و قتی که بنی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از آبی الزبج ساح آورده که پرسید از وی مرصه که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف جمیع است از پروردگار تعالی و تقدرس والله اعلم

### باب ثواب التمجید والتسلیل والتکبیر

تسبیح بیای کی تنزیه کردن و بیای کی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر و بزرگ گردانیدن و تسلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و تسلیل شتی از لا اله الا الله است و عرب چون بسیار گردد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را به بعضی حروف دیگر مثل حمد و حوقله و سلم و میگویند تسلیل ازل و لیل و قتی که گوید لا اله الا الله و تسلیل و قتی که گوید حی علی الفلاح

**الفصل الاول عن سمره - بفتح سین و ضم میم - بن جنید - بضم وال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث**  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الكلام الربح - فاضلتر و زیاده تر از روزه ثواب چهار کلمه اند سبحان الله

والحمد ولا اله الا الله والله اكبر و فی روایه احب الكلام الى الله الربح سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر لا یفرق باین بدآت - زیان نمیکند ترا بهر کدام از ان کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام از این کلمات مستقل است در افتاد و مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر در ان تفاوت نمی کند ولیکن این ترتیب اسانی متناسب است زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه و می یا بد بعد از ان منحصر می یا بد نعم و کمالات در ذات تقدس و تعالی بعد از ان منکشف می گردد بر وی توحید بعد از ان عاجز می یا بد خود را در شان توحید پس میگوید الله اکبر که از ان قال الغزالی و مراد اجبت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمه رباح و در روایتی آمده است افضل الذكر بعد ان تسبیح

رواه مسلم - وعن ابی هريرة - رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر احب الي ما طلعت عليه شمس - هر آئنه گفتن من اين چهار كلمه دوست داشته شده مرست بسوى من و هر چه بپرسد پيكره پيكره آمده است بروى آفتاب يعنى دنيا و انبيا گويا كه اين كنائت است از همه مخلوقات و مخصوصيت اجبيت نسبت بفعليات زيرا كه ذكر خدا افضل و احب است از تمامه عالم - رواه مسلم - وعنه - و هم از ابى هريره است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال - كسيكه بگويد سبحان الله و بحمده فى يوم مائة مرة - در روزى صد بار - خطت خطاياه - انگشته شود و كم كرده شود گناهان او - و انكانت مثل زبد البحر - اگر چه باشد گناهان او مانند كف دريا در كثرت يتفتح عليه - وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يصبح حين يمسي كسيكه بگويد در هنگاميكى صبح كند و در هنگاميكى كه شام كند يعنى در صبح و شام گويد - سبحان الله و بحمده مائة مرة - صد بار - لم يات احد يومئذ بافضل مما جاز به - نيار و پنج يكى روز قيامت على فاضل تر از آنچه آورده است وى آن عمل را - الا احد قال مثل ما قال او زاد عليه مكره يكى كه گفته است مانند آنچه گفته است و سى يا زياده كرده است بر آنچه وى گفته است يتفتح عليه - اينجا و اشكال مى آرد نيكى آنكه از ظاهر عبارت اين مفهوم مى شود كه هر كه گفت مانند آنچه و سى گفت و آورده مثل آنچه وى آورده باشد نه افضل ازان و اين ظاهر است اشكال دوم آنكه زيادت بر تحديدات شرع در احوال و جازئيت چنانكه در چهار ركعت ظهر پنج ركعت گزار و مثلاً پس زياده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنكه تقدير كلام و معنى و سى آنست كه نيار و مساوى آنچه و سى آورده و نه افضل از آنچه و سى آورده مگر كسيكه گفت و سى آنچه گفت پس سى مساوى آورده و يا كسيكه زيادت گفت از آنچه و سى گفت پس و سى افضل ازان آورده جواب از اشكال ثانياً آنكه زيادت بر تقديره جازئيت كه از شارع اجازت و تجويز و زيادت نيامده است و در حديث چون تصریح زيادت كرد و ازان معلوم شده پس اين مثل پنج ركعت بجائى چهار ركعت ظهر نباشد بلكه مثل آنكه در نماز تجويد و در حقيقت است ركعت آمده است و اگر تا سيزده و دوازده بگزارد نيز جائز است بلكه افضل است و تواند كه مراد بآزاد اعمال خير و بزرگ باشد نه نفس تبسيع فانهم - وعنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان جيبتان الى الرحمن - دو كلمه اند سبك بر زبان گران در ميزان اعمال دو بيت داشته شده بسوى جهان آن دو كلمه کدام است - سبحان الله و بحمده سبحان الله العظيم متفق عليه - و عن سعد بن ابى وقاص قال كنعان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال - روايت است از سعد بن ابى وقاص رضي الله عنه گفت بوديم با نروان حضرت پس گفت آنحضرت - يا ايها احكم ان يكسب كل يوم الف حسنة - آيا عاجزى آيد يكى از شما از آنكه كسب كند هر روز هزار نيكى - فساكه سائل من جلسا به كيف يكسب الحمد ثلث الف حسنة - پس پرسيد آن حضرت بر او پرسنده از هم نشينان و سى صلى الله عليه وسلم چگونه كسب كند يكى از آنها را نيكى را يعنى هر روز - قال يسبح مائة تسبيحة - گفت آنحضرت



تسبیح گوید صد بار۔ فیکتب له الف حسنة۔ پس نوشتہ می شود مرا و ہزار نیکی بحساب مشور کہ ہر نیکی را وہ حسنت است۔  
او محیط عنہ الف خطیۃ۔ یا انگندہ شود از و ہزار گناہ این نیز حکم کتاب ہزار حسند دارد و از آنچه تقدیر کردہ شد خیر  
جلسائہ بآن حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و مہود نیست و تو انکہ ضمیر جبرائیل فی قاصص مدوین  
قول را و سہ سہ بود گویا کہ کسی از ہم نشینان و سہ اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از و سہ سوال کرد  
نافہم۔ رواہ مسلم فی کتابہ فی جمیع الروایات عن موسیٰ البکشی او محیط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح و سی از موسیٰ جنی بضم جیم  
و فتح ہما کہ از ثقافتہ است او محیط آمدہ بکلمہ او برائے تروید چنانکہ تقریر کردہ شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابو بکر  
برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت بہ برقان کہ نام قریہ ایست از خوارزم۔ رواہ شعبۃ و ابو عوۃ و یحییٰ بن سید القطان  
عن موسیٰ۔ روایت کردہ اند این حدیث را این ائمہ از موسیٰ جنی مذکور۔ فقالوا و محیط بغیر الف۔ پس گفتہ اند  
یخاطبوا وہی الف پس ہم کتابت الف حسنتی شود و ہم خط الف خطیۃ و ظاہر ہمین است زیرا کہ حسنت و حسنی کنند  
سیات را۔ ہذا فی کتاب الحکیمۃ۔ یحییٰ بن بیان کردہ است حمیدے و جرج بن ایضاً۔ وعن ابی ذر قال  
سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اے الکلام افضل۔ گفت ابو ذر کہ پرسیدہ شد آن حضرت را کہ کدام کلام فاضلتر است  
قال ما اصفی اللہ لکلمۃ۔ گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامی است کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است خدای تعالیٰ  
سرفراشتگان خود را کہ تسبیح و تحمید میکنند و را بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحانہ تعالیٰ (و من تسبیح بحمدک و تلتلک لک)  
(زیرا کہ این را تعلیم دی تعالیٰ ست مرا ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا) آن کلام کدام است۔ سبحان اللہ و  
بحمدہ رواہ مسلم۔ وعن جویریۃ۔ بضم جیم و فتح داو و سکون تحتانیہ کہ یکی از امہات المؤمنین است۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
خرج من عندنا بکرة۔ روایت است از جویریہ کہ آنحضرت بیرون آمد از نزد و سہ در باب مداوے حسین صلی اللہ علیہ وسلم  
گزارد آنحضرت نماز با مداوہ۔ وہی فی مسجد ہا۔ بفتح جیم و خالانکہ جویریہ در سجدہ گاہ خود بود و یعنی در جائیکہ نماز گزاردہ بود  
نشستہ ذکر و تسبیح می کرد شاید کہ مراد مکانت کہ ساختہ بود در خانہ خود برائے نماز گزاران و آن را مسجد گاہی کہ  
جیم خیمہ گویند۔ ثم رجع۔ پس باز گشت آن حضرت و بر سر و سہ آمد۔ بعد از آن صحی۔ بعد از آنکہ چاشت کرد آنحضرت یعنی در  
وقت چاشت۔ وہی جالتہ۔ و حالانکہ جویریہ نشستہ بود۔ قال ما زلت علی الحال الذی فارتکک علیہا۔ گفت  
آنحضرت آیا ہمیشہ ہستی تو بر حالتیکہ جدا شدم از تو بران حال یعنی از وقت صبح تا الان کہ وقت چاشت است بر حال  
خود و نشستہ ذکر میگوئی۔ قالت لم۔ گفت جویریہ آری برہان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت خیمہ۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
لقد قلت بعدک ایچ کلمات ثلاث مرات۔ ہر آئمہ گفتیم من بعد از تو یعنی بعد از برآمدن از پیش تو چار کلمہ سہ بار۔ و نوشت  
بما قلت منذ الیوم۔ انچنین کلمات اند کہ اگر رکشیدہ شوند و مقابل کردہ شوند بہ چیزیکہ گفتہ و خواندہ تو امروز و نوشتن  
ہر آئمہ برابرے آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات کہ گفتہ تو۔ سبحان اللہ و بحمدہ عدد خلقہ و رضی نفسہ مرتبتر شد

وہماد و کلمات۔ چہار کلمہ است کہ مفید مبالغہ و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک ست میان اینہا نند بران نیت لینے تسبیح و تحمید می گویم ترا نسبتاً مخلوقات تو کہ بشمار وہی اندازہ اند چنانکہ موجب رضاے تو شوند و بوزن عرش تو کہ عظیم و مقدار کلمات تو کہ مرا کلام اوست یا اسما و صفات او یا علم اوست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔ کسیکہ بگوید لا اہ الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملك و لہ الحمد و علی کل شیء قدیر مائتہ مرۃ۔ صد بار۔ کانت لہ عدل عشر رقاب۔ باشد مرا و ا ثواب برابر دہ بر دہ کہ آزاد کند و عدل بکسر عین و فتح آن ہر دو روایت ست بمعنی مثل و برابر چیزے و قبضے گفتہ اند فتح برابر چیزے از غیر جنس دی کہ از جنس و کتب لہ مائتہ حسنتہ۔ نوشتہ شود بر اے وے صد نیکی۔ و محبت عنہ مائتہ سیئۃ۔ و محو کردہ خود از دسے صد بدی بخیرت مؤید آن ست کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص ست و بحیل بو ابی الف ست۔ و کانت لہ خیرا من الشیطان یومئذ ملک و باشند این کلمات مرا و را پناہ از شیطان و شر وے دوران روز کہ گفتہ است این کلمات راجعی بیسے۔ تا آنکہ شبانگاہ کند جز بکسر حاء استوار و تقوید۔ و لم یات احدی افضل مما جاریہ الا جمل علی اکثر من ذلک۔ دنیا و تسبیح کی علی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر و دیکہ عمل کردہ بیشتر از آنچه او کرده از جنس ہمین تسبیح یا دیگر از اعلان این حدیث از اشکا اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم ست یثقی علیہ۔ وعن ابی موسی الاشعرے قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ گفت ابو موسی اشعرے بودیم ما با آنحضرت در سفرے۔ فجل الناس یحرون بالتکبیر۔ پس مردم ایستادند مردم کہ آواز بلند می کنند و تکبیر۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم۔ اے مردم نرمی کنید بر ذواتاے خود و تقب نہ کشیدہ بلند کردن آواز درین اشارت ست کہ منع از جہر بر اے آسانی و نرمی ست نہ از جہت نامشروعیت ذکر جہر و حق آن ست کہ ذکر ہر مشروع ست بے شبہہ مگر بعارض و اینہا در رسالہ اوراد اثبات نمودیم پس ازان تاکید کرد منع را بقول خود۔ انکم لاتدعون اہم ولا غایبا بدرستی کہ شما نخوانید کہ را و نہ غائب را۔ انکم تدعون سمیعا بصیرا۔ بدرستی کہ شماے خوانید شنو اے بینا را۔ و ہموکم۔ و او با شما ست بعلم و حضور و زیادت بصیر یا آنکہ حاجت بذکر او نیست بمناسبت تسبیح ست کہ ہر دو در اکثر مواقع مساندہ کور اند و با وجود آن اشارت ست بآن کہ وے بے بین و شننا وے دانند احوال شما سا از ہیئت شما و صورت شما و طبیعتی گفتہ کہ بصیرت بخت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر در اک گفتہ مرست از سمیع اعی فافہم و الذی تدعونہ اقرب علی احدکم من عنق راحلہ۔ و آن کسیکہ منخواند شما اور از و دیکتر ست یکی از شما از گردن شتر دی قال ابو موسی وانا خلفہ گفت ابو موسی اشعرے و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیادہ۔ اقول سی گویم۔ لا حول ولا قوۃ الا باللہ فی نفسی۔ و نفس خود آہست۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ یا عبد اللہ بن قیس۔ اسم ابو موسی اشعر الا اولک علی کثر من کنوز الجحۃ۔ آیا راہ نہنایم ترا برین گنجے از گنجہاے بہشت۔ فقلت بلی پس گفت من آرسے نہا۔

یا رسول اللہ قال - گفت آنحضرت - لاحول ولا قوۃ الا باللہ - آن گنج از گنجائے بہشت این کلمہ است باین معنی کہ گفتن این کلمہ مرگومیدہ خود را توایی می بخشد کہ مثل گنجائے دنیا و جہنم آن لاشی است و مشائخ گفتہ اند کہ هیچ ذکر میں ہمدرد بر عمل ازین کلمہ نیست کہ معنی آن تیرے از حول و قوۃ خود و عدم اعتماد و احوال نفس است و روایتیکہ این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبدالوہاب می خواند و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند ہذا معلوم خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ حاجت بہ بحث نیست میقت علیہ -

الفصل الثانی - عن جابر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کسی کہ گوید سبحان اللہ

و بحمدہ غرست لہ نخلة فی الجنة - نشاندہ شود بر اے او درخت خرماء و بہشت - رواہ الترمذی - وعن الزبیر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من صلیح لصبح العباد فیہ - نیست تیج صبحی کہ صبح می کنند در دے بندگان - الا نادینا وی - مگر آنکہ آواز کند آواز کند یعنی فرشتہ آوازی کند سبحوا الملک القدوس تسبیح و تنزیہ کنید خدا را کہ بادشاہ مالک الملک پاک از جمیع نقائص است و بگوئید سبحان الملک القدوس -

رواہ الترمذی - وعن جابر - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الذکر لا اله الا اللہ فاضلترین ذکر لا اله الا اللہ است اگرچہ اذکار بسیار است و ہرچہ بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است ولیکن این کلمہ توحید است و ایمان بی آن صحیح نہ ہواست فقال و مداومت این کلمہ با خواص عجیب و اسرار غریب است در تطہیر باطن و تصفیۃ قلب و ظهور سرے کہ موعود است در دل و لہذا اختیار کردہ اند مشائخ آن را در تربیت مریدان و افضل الدعار الحمد للہ - و فاضلترین دعا الحمد للہ است تسبیح حمد بدعا محبت است کہ شایا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از بہت آن شد زیرا کہ حمد خدا کہ منم حقیقی است در معنی شکر است بلکہ حمد بد اسن شکر است و شکر موجب مزید نعمت است - رواہ الترمذی و ابن ماجہ - وعن عبد اللہ بن عمر قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الحمد راس الشکر - حمد سر شکر است زیرا کہ شکر تعظیم منعم است و فعل لسان و ظہر و اول بران اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا کہ شکر تعظیم منعم است یا بہ محبت داشتن بدان یا بپاک کردن بر زبان یا خدمت کردن با اعضا و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباہ است - ما شکر اللہ عبدہم بحمدہ شکر کامل نہ

گفت خدا را بندہ کہ حمد نگفت اورا درین کلام اشارت است بآنکہ آدمی باید کہ با وجود تصفیۃ باطن حفظ ظاہر نیز کند و بالتذیر قلب تکمیل آن بہ فعل زبان نیز نماید تا ظاہر و باطن کمال و تمام پذیرد - وعن ابن عباس رضی اللہ

عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمۃ الذین یجدون اللہ فی السراء والعزاء - نخستین کسانی کہ خواندہ و برودہ شوند بسوے بہشت روز قیامت آن کسانی اند کہ حمد و شکر بگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال - رواہ ابویوسف فی شعب الایمان - وعن ابی سعید الخدری

رضی اللہ عنہ فقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسیٰ علیہ السلام یا رب علمنی شئیا اذکرک بہ - گفت کہ  
حضرت گفت موسیٰ اے پروردگار من بیا مؤمر مرا چیزے کہ ذکر کنم ترا بدان چیز - ادا و عوک بہ - یا بخوانم ترا بدان چیز شک  
راوی سہ کہ اذکرک بہ گفت یا اذ عوک بہ گفت و در بعضی نسخ واد عوک بہ است یا اذیس مطلوب ذکر و دعاست  
بہر دو - فقال - پس گفت پروردگار تعالیٰ - یا موسیٰ حل - اے موسیٰ بگو - لا الہ الا اللہ فقال - پس گفت موسیٰ  
یا رب کل عبادک یقول ہذا - اے پروردگار من ہر بندہ تو می گوید این را - انما اریڈ شئی تختنی بہ - بخوانم من  
مگر چیزے را کہ مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکرے و دعای خاص فرماے کہ دیگران بہ من شریک دان  
نباشند - فقال - گفت پروردگار تعالیٰ - یا موسیٰ لو ان السموات السبع و عامرین غیرے - اگر ثابت شود کہ ہفت آسمان  
و آباد وارندگان آنہا جز من نیسن تمامہ اہل آسمانہا از ملائکہ و استثنائے حق تعالیٰ از عامر سموات بطریق مجاز و  
انقطاع سنت و عامر بمعنی اصلاح و ہندہ و نگاہارندہ از خلل و اخلال نیز آمدہ و برین معنی استثنائے دی تعالیٰ  
بر حقیقت ست - و الارضین السبع - و نہت زمین و عامر ضمیر را ذکر نکرد از جهت قلت یا الکفار و ذکر عامر سموات -  
ضمن فی کفہ - ہنادہ شوند این آسمانہا و زمینہا و یک پلہ ترا و عو لا الہ الا اللہ فی کفہ - و ہنادہ شود لا الہ الا اللہ و  
بکہ و دیگر از ترانوہ - لما انت بہن - ہر آنیہ میل میکند کفہ لا الہ الا اللہ و راجع می آید از آسمان با و زمینہا اہل آنہا ہوادہ  
فی شرح السنہ - و عن ابی سعید و ابی ہریرہ رضی اللہ عنہما لا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کیکہ  
بگوید - لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر صدقہ ربہ - تصدیق می کند و راست گو میگردد اند اور اید و پروردگار او - و قال - وی گوید  
پروردگار - لا الہ الا الہا و انا اکبر - نیست الہ مگر من و من بزرگترم - و اذا قال - و چون میگوید بندہ - لا الہ الا اللہ  
وحدہ لا شریک لہ یقول اللہ - میگوید خداے تعالیٰ - لا الہ الا الہا و حدے لا شریک لی و اذا قال - و چون میگوید بندہ  
لا الہ الا اللہ الملک و لہ الحمد قال - میگوید خداے تعالیٰ - لا الہ الا الہا و الملک ولی الحمد و اذا قال - و چون میگوید  
لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ قال - میگوید خداست تعالیٰ - لا الہ الا الہا و لا حول و لا قوۃ الا بالی - یعنی مقرر میدارد  
پروردگار تعالیٰ این اقوال بندہ را و میگوید موافق آنچه میگوید بندہ و قبول میکند از وی و درین فضیلت ست  
مرا این کلمات را - و کان یقول - و بود آنحضرت کہ میگفت من قالہ فی مرضہ - کیکہ بگوید این کلمات را و بیماری  
خود - ثم مات - پستیمیر و دران بیماری - لم یلقہ النار - نمیخورد اورا آتش و فرخ - رواہ الترمذی و ابن ماجہ -  
و عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ انہ دخل مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی امراۃ - روایت است از سعد بن  
ابی وقاص کہ وے درآمد بان حضرت یزنی و در بعضی روایات آمدہ است کہ آن زن از امہات المؤمنین بود  
جویر یہ یا غیر وی و اللہ اعلم - و بین یہیہا نوی - و پیش آن زن خستہ ہاسے خوابود - و صحیح یا سنگریزہ بالوشک  
راوی ست تسبیح بہ تسبیح میکرد آن زن بان خستہ با یا بین سنگریزہ یا تسبیح با بین و منع کہ آلاں متعارف ست در

زمان شریف بنود بعضی خسته بایا سنگرنیه با نگاه میداشت و بان شمار میکرد و بعضی در رشته های دراز گره های بسند داشتند  
 آن کذا اختصه السیوطی فی رساله - فقال الا انجرک بما هو علیک من نذر و افضل - شک را ویت پس گفت آنحضرت  
 آیا خبرند هم ترا ای زن تبسمی که آن آسان تر یا فاضلترست بر تو ازین تسبیح کردن نخستای بسیار باعتبار کمیت و  
 فاضلترست از روی کیفیت و آن تسبیح که امست - سبحان الله عدد ما خلق فی السماء - یا کی است خدا را عزوجل شمار  
 چیزی که پیدا کرده است در آسمان - و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض - و یا کی خدا شمار چیزی که پیدا کرده است  
 در زمین - و سبحان الله عدد ما بین ذلک - و یا کی خدا شمار چیزی که میان آسمان و زمین است - و سبحان الله عدد ما هو خالق  
 و یا کی خدا شمار هر چیزی که پیدا کننده است ویتالی تا ابد - و الله اکبر مثل ذلک - یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد  
 که لفظ مثل ذلک گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره و الله اعلم - و الحمد لله مثل ذلک لا حول  
 ولا قوه الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و عن عمر و بن حنیف عن امیه عن  
 جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سجد الله مائة مرة بالنداء - کیسه بیای یا و کند خدا را و بگوید سبحان الله  
 بار در بامداد - و مائة بالعتی - و صد بار در شبانگاه - کان کن ج مائة سجده - باشد سجده کیسه گزارد است صد حج این از  
 باب الحاق ناقص کمال میدارند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضعیف این باصل  
 ثواب آن برسد و با وجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل الله فاسح - و من حمد الله مائة بالنداء  
 و مائة بالعتی - و کیسه حمد بگوید خدا را و بگوید صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کن ج مائة سجده  
 فی سبیل الله - باشد همچون کیسه سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا - و من سجد الله مائة بالنداء و مائة  
 بالعتی - و کیسه تسبیح کند و بگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کن اعظم مائة رقیبه من تسبیح  
 باشد مانند کیسه آرد کرد و صد بنده را از اول و آخر تسبیح عم اختلاف است علماء و استرقاق عرب بعضی میگویند در مشرکان ایشان  
 یا قتلست یا اریان و این حدیث مثبت قول اول است یا آنکه کسی تسبیح یا نادانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته  
 اند که این مبالغه است - و من کبر الله مائة بالنداء و مائة بالعتی - و کیسه بگوید یا و کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد  
 و صد بار در شبانگاه - لم یأت فی ذلک الیوم احد با کثر ماتی به الامم فی قال مثل ذلک - بنیاد و در آن روز هیچ یکی از امتی  
 از آنکه آمده است آن کس آن را اگر کیسه گفته است مثل آن - او را و علی ما قال - یا زیاده کرده است بر آن و درین  
 حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریرة بن سید الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - و عن  
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التبیح نصف المیزان - سبحان الله گفتن نیم ترازو اعمال است  
 یعنی تسبیح یکطرف دنامه اعمال دیگر و الحمد لله یأباه - و الحمد لله گفتن پر میکنند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند  
 و فاضلترست از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکرست بجهت مای خدا و شکر تجلب مزید است پس ثواب و کثر ثواب و فاضلترست

و تو اندک مراد بآن آن باشد که وی معادل و مساوی و بجان الله است نصف آن و نصف این و بهر دو میزان بر  
 میشود و الله اعلم - و لا اله الا الله ليس لها حجاب دون الله - نیست مرا این کلمه را پرده فرو و خدای تعالی حتی تکلیف علیہ  
 تا آنکه میرسد بسوی خدا و در راه محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که این توحید حق است و توحید حق با حق است - روافه الترمذی  
 و قال هذا حديث غريب وليس اسناده بالقوى - وعن ابی هريرة رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم ما قال عبد - لم يفت بجمع بنده - لا اله الا الله مخلصا - بوجه اخلاص و توحيد - قط - هرگز - الا تحت له ابواب السماء - مگر  
 آنکه کشاده میشود مر آن بنده را در نامی آسمان - حتى يقضى الى العرش - تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است  
 کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت - ما اجتنب الکبائر - مادام که برهنه کنندگان  
 کبیره را و یکسو شود از آن تقیید او با حجاب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایان بے عمل ناقص  
 و نخل بپودن اخلاص است قوله تعالی (واصل الصالح يرفعه) روافه الترمذی و قال هذا حديث غريب - وعن ابن  
 مسعود - رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض ابراهيم - گفت آنحضرت پیش آدم ابراهیم علیہ  
 السلام را - ليلة اسرعه فی و شب اسرعه که مرا از مسجد حرام به مسجد قطعه بردند که شب معراج بود - فقال يا محمد اقرأ  
 امتك مني السلام - گفت ابراهیم ای محمد بخوان آن است خود را از جانب من سلام اقرأ بفتح هززه و کسر راست از  
 اقرأ بمعنی خواندند و در بعضی نسخ اقرأ بکسر هززه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو است خود را از من سلام و تحقیق این  
 لفظ در جاسه دیگر از کتاب کرده شده است - و اخبر سم ان الجنة طيبة البتة - و خبرده ایشان را که بهشت خاک و  
 خوش و پاک است - و مضجة الماء - و شیرین و خوش است آب او - و انها قیوان - و خبرده که بهشت یعنی زمینهای  
 او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبات در وی - و ان غراسها - و خبرده که درختان و سبزه این کلمات است  
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر - یعنی درختان بجزای اعمال مردم در آنجا نشاندند هر کلمه از کلمات مذکوره که  
 کسی می گوید در شش براسه و سبزه نشاندند چون درختان بجزای این کلمات اندگو یا عین این کلمات  
 اند قیوان جمع قاع زمین هموار و زمینی که رتنسها در و نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال -  
 روافه الترمذی و قال هذا حديث حسن غريب اسناده - وعن السيرة - بعض تحتانية اوسه و سکون ثانیه و فتح همله  
 و هززه منتهی به جلایه یا نیز می گویند بهشت یا سر صحابه است - و کانت من المهاجرات - و بلو این زن از زنانیکه  
 هجرت کرده بودند از کلمه بحدینه و بعضی می گویند از انصار یا است و قول اول صحیح تر است - قالت سقت لسيرة -  
 قال لنا رسول الله - گفت ما را پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم عليكن بالتبليغ والتليل والتقتليس - بر شما باد ای  
 جماعه زنان که باید گفتید خدا را شکر است و پاکي بگفتن سبحان قدوس ربنا و رب الملائكة الروح يا قتل سبحان الملك القدوس  
 یا آنچه در معنی اوست که اقا لوا - و اعتقدن بالانال - و عقد کنید و گره بندید بسیر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و ابل

حساب ناعقہ ہاست موضوع از برائے اعداد مشہور میان انیسان۔ فائن مسوالات۔ زیرا کہ بدستیکہ اناصل  
یا اصالی پر سیدہ میشوند روز قیامت انرا پنج کسب میکنند۔ مستطقات۔ نفع طاطلب نطق کردہ شدہ گویا گردانیدہ میشوند  
چنانکہ تمامہ اعفنا و جوارح گویا میگردد و گوہی میدہند بر انیسان۔ فلا تظنن تقسین الرحمة۔ و غافل مبادید اے زمان  
از ذکر خدا تسبیح و تقدیس و پس فراموش کردہ میشود و محروم گردانیدہ شود بدین رحمت و تقسین بلفظ معلوم تیر  
روایت است یعنی در نیا بند رحمت را۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔

**الفصل الثالث**۔ عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاز اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
فقال۔ گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمدہ یادیشنی نزد آنحضرت پس گفت۔ علمنی کلاما اقولہ پیامبران  
مر کلامی و ذکر می و دعائے کہ میگفتہ باشم من آنرا۔ فقال قل۔ پس گفت آنحضرت بگو۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک  
لہ اللہ اکبر کبیر و الحمد للہ کثیر اسمان اللہ رب العالمین لا حول و لا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم۔ و در روایت علی  
النفیض۔ قال فہو لا لربی فہائے۔ گفت اعرابی این ذکر ہا برائے خداست و حمد و ثناءے اوست پس حسیبت ہا  
من کہ دعا کنم برائے خود و خیر خواہم برائے خود بدان۔ فقال قل۔ پس گفت آن حضرت بگو۔ لا الہ الا اللہ اعظم  
و ارحمن و اہدی و ارزقنی و عافنی شک الراوی نے عافنی شک کردہ است راوی در عافنی کہ بہت یا نیست  
رواہ مسلم۔ و عن انس۔ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرة یابسة الوری۔ آنحضرت  
گذشت بر درخت خشک برگہا۔ فضر بہا بصاہ۔ پس آنحضرت صلح زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود  
فتناثر الوری۔ پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا۔ فقال ان الحمد للہ و بحان اللہ لا الہ الا اللہ واللہ اکبر کثرا  
ذو البعد پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلمات می افکند گناہان بندہ پس میریزد گناہان ہر۔ کما تيسق قط ورق اذ  
الشجرة چنانکہ میریزد برگہای این درخت۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ و عن یحییٰ بن عمار  
قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول و لا قوۃ الا باللہ۔ روایت کرد یحییٰ شامی کہ از شاہیر  
تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت مرا آنحضرت بسیار کہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برات است  
از صیغہ نفس و توانائی و سے کہ مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رح گفت صحبت  
داشتیم در سیاحت خود بام و سے پس وصیت کرد مرا دگفت نیست در اقوال چیزے معین تر و عمد تر بر افعال از قول  
لا حول و لا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزے عمد و معین تر از گریختن بسوے خدا و اعظام بفضیل و سون تقسیم  
باللہ فقط ہدی الی صراط مستقیم ہتی۔ فاما من کثر الخبۃ۔ پس بدستیکہ این کلمہ بخوبی از گنہاے بہشت است۔ قال  
الحول من قال۔ گفت محول پس کیکہ گوید۔ لا حول و لا قوۃ الا باللہ۔ نیست حیل و بازگشتن از نصیحت قدرت  
و توانائی بطاعت مگر توفیق خدا۔ و لا منجاة من اللہ الا الیہ۔ و نیست رشککاری و گریز از خدا مگر بسوے او و در بعضی

روایات و لا ملجاء لہ فیہ روایت کردہ اند و منجا مقصود است و لمجا ہمزہ کشفت اللہ عنہ سبب با یمن افراد نامہ انفقہ۔  
 کشادہ کند و دور گرداند خداے تعالیٰ ازان کس ہفتاد و دراز گذند کہ کمترین آن ہفتاد در فقر است۔ ہر چاہ از تری  
 و قال ہذا حدیث لبین اسنادہ متصل۔ و گفته است ترمذی است کہ نیت اسناد متصل۔ و محول کم  
 سبب من ابی ہریرۃ۔ زیرا کہ محول نہ شنیہ است از ابی ہریرہ در کاشفت ہر چہی گفتہ کہ محول روایت میکند از عایشہ  
 رضی اللہ عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم لا حول ولا قوۃ الا باللہ و وار من تسعة و تسعين دارا یسر بالہم۔ این کلمہ وار و است از نو و نہ در د کہ آسان ترین  
 آن در د با اندوہ ست مراد در د ہاے باطنی ست از گزرتاے نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عامتر از  
 باطنی و ظاہری و ہذا اظہر۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا اولک علی کلمۃ من تحت الریش من کثر کلمتہ  
 و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آنحضرت آبا راہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کہ بار و  
 عظمت و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت ست و آن کلمہ کہ ام ست۔ لا حول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ  
 تعالیٰ۔ میگوید خداے تعالیٰ بے در وقتیکہ می گوید بندہ این کلمہ را۔ اسلم عبدے۔ اسلام آورد و انقیاد و اطاعت  
 کرد بندہ من با اعتقاد و اخلاص۔ و استسلم۔ و تقویٰ کس کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوے من و بعضی گفتہ اند  
 اسلم و استسلم بیک منی ست و مقصود از ذکر تکرار کید و تقریر ست۔ رواہا البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ روایت کرد ابن دو  
 حدیث را بہیقی در دعوات کبیر۔ و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ  
 ہی صلوۃ الخلاقین کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان ست زیرا کہ خلایق ہمہ بہ تسبیح و تنزیہ الہی قائل و ناطق  
 اند چنانکہ فرمود (وان من شیء الا یسبح بحمدہ) و جابے دیگر فرمود کل قد علم صلوۃ و تسبیح خواہ بلسان حال یا قال۔ و الحمد  
 لہ کلمۃ الشکر۔ و الحمد لہ کلمہ شکر ست کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہی گوید۔ و لا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص۔ و لا الہ  
 الا اللہ کلمہ اخلاص و توحید ست و اللہ اکبر تہلیل را بین السما و الارض۔ و اللہ اکبر پر میکند چیزے را کہ میان آسمان و زمین  
 زیرا کہ کبریا و عظمت الہی را محیط و شامل ست و توانند کہ باین السما و الارض کنایت از تمامہ عالم باشد۔ و ان قال  
 العبد۔ و وقتیکہ می گوید بندہ۔ لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالیٰ۔ بے گوید خداے تعالیٰ۔ اسلم و استسلم۔  
 اسلام آورد و استسلام کرد بندہ من۔ رواہ زرین۔

### باب الاستغفار والتوبۃ

استغفار و رنعت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ رنعت بمعنی رجوع و در  
 شرع رجوع از مصیبت و پشیمان شدن انسان با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہے اسناد کنند بحق تعالیٰ و گویند  
 تائب اللہ علیہ بمعنی رجوع رحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بہ تخفیف یا از خطر یا با حست و از سیر الطالبت



جهنم بعد اوست بر سیدند که توبه حیثیت فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنان که حلاوت گناه از دل بر آید که نمبر آن  
شود که نمی شناسد گناه را و از سهل تستری بر سیدند که توبه حیثیت گفت توبه آن است که فراموش نه کنی گناه را که از آن  
التعريف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال مردمان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاهدت ایشان  
و جهنم اشارت به توبه محققین کرد که ذکر ذنوب نمی کنند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مراد را چه  
ذکر حق و در حال وفاق است و بعضی گفته اند مراد به نسیان ترک عود

**الفصل الاول عن ابي هريرة** - رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله اني لاستغفر الله

واتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة - فرمود آن حضرت بخدا سوگند هر آنیکه بد رستیکه من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم  
بسوی خداي تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار - رواه البخاری و عن الاخر - به فتح نهمه و غین مجه مفتوحه  
و تشدید را - المزنی - بضم سیم و فتح زای منسوب بنمیه که قبلیه مشهور است از عرب صحابی است معذور دست در اهل کوفه

و بعضی گفته اند در اهل بصره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ليغان على قبي - بد رستیکه هر آنیکه پرده کرد  
میشود بر دل من و غین غیم است بمعنی ابرو در غین ابرو تیرگی و بعضی گفته اند غین ابرو رقیق را گویند وانی لا تغفر  
الله في اليوم مائة مرة - و بد رستیکه من هر آنیکه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار - رواه مسلم - بدانکه علامه و فاضل بیان

معنی این حدیث و در دریافت این سرچراند و سزاوارست مرایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که محال  
نیست هیچ یکی را که بدانند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض می گردد و بران و هر چه در وی گفته اند و گویند  
همه نطن و تخمین است اگر چه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه دو لواطن بعضی از محققین عارفین از نور بین آنحضرت

پر تو افتد و الله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود و در مبار و مسا و از آنچه مطلع شده  
بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برایشان بود اما لفظ التوبه الیه که در حدیث  
سابق گذشت ابانکه ازین معنی وارد و هم چنین حدیث آئینده که یایا ایها الناس توبوا الی الله فانی التوبه الیه فی الیوم

مائة مرة مخافم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مرایشان را و بعضی می گویند که آن چیز بود که مشتغل بود آنحضرت  
بدان از نظر کردن در کار و بار است و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت از علاج و دکن شرب  
و مجاریه با خدا و دین تا چنان می نمود که گویا شاغل سنت از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم طاعت و اشرف

عبادت بود از جهت علوم مقام و رفعت و درجت و و تفر دو صلی الله علیه وسلم به پروردگار و خلوص قلب  
و بهمت و از هر چه ماسوائه دوست و این را گناه می دانست و از آن استغفار می کرد چنانکه گفته اند  
(حسنات الابرار سیئات المقربين) و بعضی از صوفیه گفته اند که این عین الوار بود و عین غیا و این اشارت است  
بانچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریف و صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از احوال صفات

حق و توفیق سے کروند ہر آن درین تجلیات وے شہر و مرتبہ تحت را بعد از تہتے بدرجہ فوقی ہمنا بے ذنب کہ استغفار کردہ  
 شود از ان و ہمچنین بود حال قلب شریف وے دائم و انوار صفات ہمہ حجاب ذاتہ فانیش آنکہ حجاب نورانی اندوہا بن  
 اشارت بقول وے صلے اللہ علیہ وسلم (ان اللہ سبعین الف حجاب من نور و ظلمت) و از رفع کلام درین مقام قول صحت  
 در وقتیکہ پرسیدہ شد از معنی ابن حدیث گفت اے سائل اگر از قلب دیگرے می پرسیدی میگفتم و بیان می کردم  
 انچہ وے دانستم اما از حال قلب مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم و متوانم زد کہ چیست و حال وے از جملہ تشاہات است کہ  
 در انجام و متوان زد و شیخ توریشتی وے گوید رحمتہ اللہ علیہ کہ خدا خیر دہا و آدمی را در رفتن وے برنج ادب و  
 اجلال و اعظام وے شان ویرا کہ موقح و حی و منزل فرد و آمدن قرآن است بعد از ان میگوید کہ ما درین مسلک  
 پیروش میردیم کیے آنکہ گویم ہر گاہ قلب مصطفوی صلے اللہ علیہ وسلم تمامترین و کاملترین و روشنترین و عارفترین  
 بود و اعتقاد اہتمام داشت با وجود آن بہ تشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود و از فرد و آمدن بہ مرتبہ خاص و انتقا  
 بعضے محفوظ نفس و متحن بود با حکام بشریت و چون از شکاب می کرد و میگرفت زودی دید چیزی را اینا کہ در و  
 بوسے از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چہ شے چند آنکہ رقیق تر و صاف تر و د تا ثیرات بروی ظاہر تر و پیدا تر و  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ چیزے از ان میدید آن را از جملہ گناہان وے شمر و د از ان استغفار میکرد و ازین  
 باب بود استغفار وے نزد پیرون آمدن از متضاد می گفت وے صلی اللہ علیہ وسلم غفرانک از ہمتہ فقدان کرسان  
 دوم آنکہ گویم کہ خداے ثناءے چنانکہ برگزیدہ اورا از عالمیان و فرستادہ بر ایشان خواست کہ باقی دار و در میان ایشان  
 تا منتفع میشوند بوسے تا آن زمان کہ بہ تمام و کمال رسد ہم ارشاد و ہدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذشتہ بیش از پنج  
 و در انچہ بود از حضور و تجلیات الہیہ فراغ و فرصت نمی یافت برے تعریف حامد و تعلیم جاہل پس تقاضا کرد کہ  
 الہیہ کہ برگماشت نوے از احتجاب و استتار بر قلب شریف وے تا شنول گردد باین عالم و تمام تر گردد و خط و ارتفاع  
 مردم از وے اما وے صلے اللہ علیہ وسلم نسبت بجال خود این را گناہ می پنداشت و استغفارے کرد این حال  
 کلام توریشتی است و وجہ اول راجع بوحی است کہ سابقا مذکور شد و وجہ ثانی آن نیز موجب است و طبیی نیز و وجہ  
 از افادت شیخ الوقت شہاب الدین سہروردے نقل کردہ کہ ثانی آن قریب ثانی دو وجہی است کہ توریشتی ذکر کردہ  
 و در رسالہ مرج البحرین این وجہ مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نمودہ شدہ است و نزد این ضعیف سخن حق از ہمہ  
 خوش تر است واللہ اعلم۔ و عتہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس توبوا الی اللہ۔ اے  
 آدمیان توبہ کنید و رجوع آرید بوسے خدا۔ فانی اتوب الیہ فی الیوم مائتہ مرۃ۔ پس سہروردی کہ توبہ میکنم بوسے دی تعالی  
 در روز صد بار۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما یر وے  
 عن اللہ و ایتہ است از ابی ذر کہ گفت آنحضرت در انچہ روایت میکند از خداے تبارک و تعالی۔ انہ قال۔

کہ وہ تعالیٰ گفت۔ یا عبادے انی حرمت انظلم علی نقی۔ اے بندگان من بدرستی کہ من حرام گردانیدہ ام ظلم را بہر نفس خود لینے سلب کردہ ام آن را از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالیٰ از ان و ذکر محترم از جہت مشکلات بقول او کہ فرمود۔ وجہیست بنکم چرا گردانیدہ ام ظلم را اور میان شما حرام کردہ شدہ۔ فلما انظالموا۔ پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر و تجاوز نہ کنید از حد اعتدال و انصاف۔ یا عبادے کلم صال الامن ہریتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما اگر ایدہر آن کسے را کہ راہ نمودم من اورا۔ فاستند و ستمہ ایدہر کم۔ پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را۔ یا عبادے وی ظلم جالہ الامن طعیتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما اگر ستمہ ایدہر کم کسیکہ طعام بخور انم من اورا۔ فاستطیعونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را۔ یا عبادے کلم عار الامن کسوتہ فاستکونی اکسکم۔ اے بندگان من ہمہ شما اگر ستمہ ایدہر کم کسیکہ جامہ پوشانم من اورا پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من است چہ نعمت دینی کہ ہدایت است و چہ نعمت دنیاکہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص است بہ بعضی و ثانی عام است ہمہ را پس متوجہ نہ شو و سوال کہ حیث معنی استثناء و الامن اطعمتہ و الامن کسوتہ و حالانکہ آن ہمہ را ثابت است و ہمچنین محرم نیست از ان و طبیعی گفتہ است کہ مراد اطعام و کسوت بسط و رزق و اغناست فافہم۔ یا عبادے انکم تخطون۔ یعنی تم تا و سکون خواہ کسرا۔ باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب جمعہ اے بندگان من بدرستی کہ شما گناہ میکنید شب و روز و من مے آمرزم گناہان را ہمہ۔ فاستغفرونی اغفر کم۔ پس طلب آمرزش کنید از من بیا مرزم من شما را۔ یا عبادے انکم لن تبلغوا ضری فتغفرونی۔ اے بندگان من بدرستی کہ شما ہر گز نمی رسید گزند مرا تا کہ گزند را سببید مرا یعنی بہ محصیت و دخر گزند سببیدن یعنی ضار و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا نے القاموس و در مشارقی گفتہ کہ ضرر چون قرون ینفع شو و گفتہ نہ شو و مگر بضم۔ ولن تبلغوا النفعی فتغفرونی۔ و ہر گز نمی رسید سود مرا تا سود را سببید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان زیانے و نقصانی بدرگاہ صمدیت حق ہمیرسد و از طاعت سود و کمائے نہ بلکہ سود و زیان انسانیست یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم۔ اے بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما کا نوا علی القی قلب رجل واحد شکم۔ باشد بر بہرہ گارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی از شما کہ متقی ترین و لما باشد و شما ہمہ برین صفت باشید۔ ما زاد ذلک فی ملک شما۔ زیادہ نمیکند آن و در ملک یا در شما من چیزے۔ یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم کا نوا علی افر قلب رجل واحد منکم ناقص ذلک من ملک شما ای بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بہرہ گارترین و گناہ کنندہ ترین دل یک مرد از شما کہ نیکو ترین و اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند و در یک روے زمین۔ فساوونے سببیں سوال کنند مرا و بخو اہند ہر چیز بخو اہند۔ فاعطیت کل انسان مسئلہ۔ پس بدہم ہر آدمی را خواست اورا۔



فوات من بدست قدرت اوست اگر گناہ نمیکند شما ہر آنیہ بر د خداے تعالیٰ شمارا۔ و بحار بقوم یذنبون۔ و ہر آنیہ  
 می آرد و قومی را کہ گناہ کنند غیبتغفرون اللہ۔ پس طلب آمرزش کنند از خدا۔ بغفر لکم۔ پس بیامرز در ایشان المقصود  
 بیان عفو و مغفرت الہی سچانہ است گناہان را از برائے اظہار مقتضائے ہم عفو و غفور بیت کہ جرم زبندگان نیاید  
 عفو تو جمال کے نماید و توار غبت کنند و رتوبہ و استغفار نہ حت بر سر ذنوب و عدم مبالغت بدان زیرا کہ خدای تعالیٰ  
 منی کردہ است از ذنوب و فرستادہ است پیغمبر ان را تا بازوارند از ان خافم و باللہ التوفیق۔ رواہ مسلم۔ و عن  
 ابی موسیٰ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یسطیہ باللیل لیتوب سئی النہار یستیک  
 خدایتعالیٰ فراخ میگردد اند دست رحمت خود را بہ شب تا توبہ کند بدی کنندہ در روز۔ و یسطیہ باللیل لیتوب سئی  
 اللیل۔ و فراخ میکند دست خود بر ذرات توبہ کند بدی کنندہ شب و یسطیہ کنایت است از توسع در عفو ان و الہام  
 کرم۔ حتی تطلع الشمس من مغربہا۔ تا آنکہ بر آید آفتاب از جانب مغرب خود کہ در ان وقت در ہای توبہ بہرہ گرد و درین  
 این در او آخر کتاب در بیان علامات ساعت بیاید۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العباد اذا اعترف۔ بدستیکہ بندہ و قتیکہ اقرار میکنند بئنی گناہ خود شہم تاب سیر  
 توبہ میکنند و رجوع مینماید بدر گاہ رحمت حق۔ تاب اللہ علیہ۔ قبول میکند خداے تعالیٰ توبہ او را و رجوع میکند و رحمت  
 بروی یحق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تاب قبل ان تطلع  
 الشمس من مغربہا تاب اللہ علیہ کسیکہ توبہ کند پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبہ کند خداے تعالیٰ  
 بروے و قبول توبہ او واجب است بفضل الہی و کرم دی۔ رواہ مسلم۔ و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لئن شرفنا توبۃ عبدہ حین یوتوب الیہ۔ ہر آنیہ خداے تعالیٰ سخت ترست از روز  
 شادمانی بتوبہ بندہ خود و در ضائے وے تعالیٰ از بندہ ہنگامیکہ توبہ میکند بندہ و رجوع میکند بسوے خدایتعالیٰ  
 من احدکم کانت راحلہ بارض فلاۃ۔ یکی از شما کہ بود شتر سواری و بارکش وے بر زمین دشت۔ فالتقلت منہ  
 پس بر مید و گرنجیت راحلہ از وے۔ و علیہا طعامہ و شرابہ۔ و بران راحلہ بود خورش و وے و آب وے۔ فایس منہا۔  
 پس امید شد آنکس از ان راحلہ۔ فاتی شجرۃ۔ پس آمد آن کس درختی را۔ فاضطجع فی ظلہا پس پہلو بند و در سایہ ان  
 درخت بسبب کوفت و ملالت وے۔ قد ایس من راحلہ۔ در حالیکہ یہ تحقیق نا امید شدہ است از راحلہ خود۔  
 فینما ہکذا لک اذ ہو بہا قائمۃ عنہ۔ پس در اثناے آنکہ آن کس مجھن بر پہلو افتادہ بود ناگاہ آن کس متلبس و حلق  
 بر راحلہ در حالیکہ ایستادہ است راحلہ نزد وے۔ فاخذ بخطامہا پس گرفت مبارر راحلہ را۔ ثم قال من شدة  
 الفرج۔ پس گفت آن کس از سختی شادمانی۔ اللہ انت عبدی و انار یک۔ خداوند آتوئی بندہ من و منم خدا  
 توبہ خطا من شدة الفرج۔ خطا کرد آن کس از سختی فرج و گفت توبہ منی و منم پروردگار تو بجایے آنکہ باید گفت

تو پروردگار منی ومنم بندہ تو مقصود بیان شدت رضای حق و تشبیہ آن سنت کہ بہ فرح شخصیکہ کم شدہ و گریختہ خود را  
یابد و بندہ گناہگار بندہ گریختہ از پروردگار تعالیٰ است و توبہ حکم باز آوردن و باز یافتن دارد و قافم رسول  
و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عبدًا اذ ذنب ذنبًا - بدرستی کہ بندہ از  
بندگان کرد گناہ ہے - فقال رب اذنبت فاغفرہ - پس گفت آن بندہ اے پروردگار من گناہی کردم پس بامیز  
این گناہ را - فقال ربہ - پس گفت پروردگار او یعنی با ما انکہ - اعلم عبدی ان لہ بالیغفر الذنوب و یاخذہ بیاذ  
بندہ من کہ مرا پروردگاری ست کہ می آموزد گناہان را و میگیرد وہ گناہ - غفرت لعبدی - آفریم مرشد خود  
را بعین علم - ثم مکث اشار اللہ - پستردنگ کرد آن بندہ در گناہ کردن مدتی کہ خواستہ بود خدا - ثم اذنب  
ذنبًا - پستردنگاہ کرد بار دیگر - فقال رب اذنبت ذنبًا فاغفرہ - پس گفت آن بندہ درین باز نیرای پروردگار من  
گناہ کردم پس بامیز این گناہ را - فقال - پس گفت پروردگار درین باز نیر - اعلم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنوب  
و یاخذہ بغفرت لعبدی ثم مکث اشار اللہ ثم اذنب ذنبًا فقال رب اذنبت ذنبًا آخر فاغفرہ - درین مرتبہ لفظ آخر  
ولی زیادہ است و در بعض نسخ در اولی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ صحیح ہمین مقررست کہ ذکر کردیم  
- فقال اعلم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنوب و یاخذہ بغفرت لعبدی فلیفعل ما اشار - پس گو بکند بندہ ہر چہ میخواہد از  
گناہان مادام کہ استغفار آورد مقصود بیان فضیلت استغفارست و تا شریوے در غفران نہ امر بہ گناہ فیتفق علیہ و عن  
جندب - بضم جیم و سکون نون و ضم وال و فتح آن نام ابو ذر غفاری ست کہ از کابر صحابہ و زہاد ایشان ست  
و جندب نام بعضی صحابہ دیگر ہم هست فظاہر آنست کہ مراد اینجا ابو ذر باشد واللہ اعلم - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
حدث ان رجلاً قال واللہ لا یغفر اللہ لفلان - روایت ست از جندب کہ آن حضرت حکایت کرد کہ مردی گفت بخدا  
سوگند کہ نمی آفرزد خدا اے تعالیٰ مر فلان را ظاہر آن مرد فاسق مفسد بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد کہ  
خدا یتعالیٰ اورا نمی آفرزد - وان اللہ تعالیٰ قال - و بدرستی کہ خدا اے تعالیٰ گفت - من ذا الذی یتالی علی اسنے  
لا اغفر لفلان سکت آنکہ سوگند منجور و بر من کہ نمی آفرزم فلان را یا مراد این عمل ست کہ سوگند خورد یعنی دروغ گوئی  
ساختہ ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آفریدم اورا تا ملی بہرہ و کسر لام شد وہ ایلاء سوگند خوردن - فانی قد غفر  
لہ لفلان پس بدرستی کہ تحقیق آفریدم مر فلان را و اجبت عملک - و باطل گردانیدم عمل ترا خطایان مردست کہ  
گفت خدا یتعالیٰ نمی آفرزد فلان را یا مراد این عمل ست کہ سوگند خورد یعنی دروغ گو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند  
خوردن ترا و بامیزیدم اورا - او کہا قال - یا چنانچہ کہ گفت راوی با حضرت این عبارت را در جامی میگویند کہ راوی را  
لفظ حدیث بعینہ محفوظ مانده ست - رواہ مسلم - و در پنجمین حدیث مر کہ را کہ شفعہ حکم کند بدم منفرت اگر چہ فاسق بدکار باشد  
شاید کہ مولی تعالیٰ اورا پنداشت و این را بگیرد و از نیاجا گفته است - بدیست نا امیدم مکن از سابقہ روزا زل تو چہ دانی کہ

پس پر وہ کہ خوبست کہ زشت ہو عن شداد۔ بشین بمعہ و تشدید ال ادلی۔ بن اوس۔ بفتح ہزہ و سکون واد  
صحابی انصاری بادرزادہ حسان بن ثابت اور اوپر اور اجبت است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یستغفر  
ان تقول۔ افضل استغفار این است کہ بگوئی یا اللہ انت ربی۔ خداونداتوئی پروردگار من۔ لا اله الا انت۔ نیست معبود  
بحق مگر تو۔ خلقتنی۔ پیدا کردی تو مرا۔ وانا عبدک۔ و من بندہ تو ام۔ وانا علی عبدک و وعدک۔ و من ثابت و وفایم  
بر عهد عبودیت کہ باتو بستہ ام و وعده کہ باتو کرده ام اگر چه وفاے آن از من نمی آید یا عهدے و وعده کہ تو بفضل و کرم  
خود برای اہل ایمان طاعت کرده پس من مقیم و متمدد بر عهد تو و مضد قدم بوعده تو و دل بستہ برو امید نشسته ام اگر چه هیچ  
طاعتی چنانکہ باید از من نمی آید۔ ما استطعت۔ آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق در گاہ تو باشد  
و ادای حق تو توانم کرد کہ آن مقدور بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون است۔ اعوذ بک من شر ما صنعت۔ پناہ میجویم  
بتو از بدی آنچه کرده ام از گناہان بلکہ ازین طاعت صوری کہ من کنم کہ از معنی حسن و احسان خالی است و مقمن دست  
حول و قوت دست خود با لہ من ذلک۔ ابو ملک بن تمک علی۔ اعتراف میکنم بر اے تو بتو از فیضان نعمت تو بر من  
و ابو ربیعہ۔ و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہاے تو و این معنی و ایم است بے  
انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صد در گناہ از بندہ و در اخبار آید ہست کہ پروردگار تعالی بیکو بد کہ ای بندہ  
تا کہ خیر نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفر ان از تو بسوے من صادر گردد و من محبت و تودعی کم لبوے تو تا کہ  
بے نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن بہ مصیبت و بفرمانی با آنکہ محتاجی بمن۔ فاغفر لی۔ پس بیا مرز مرا۔ فانه لا یغفر  
الذنوب الا انت۔ پس بدرستی کہ نمی آید ز گناہان را بیکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و بتای غلت  
و افتقار و انکسار است و لہذا سید الاستغفار نام کردند از جہت اجتماع معانی آن در وے و سید قوم رئیس و مقدم  
گویند کہ ہمہ را در حوائج امور رجوع بوے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است کہ بندہ باید کہ ہمیشہ نظر بر گناہان  
و تقصیرات خود دارد و و فقیر مرمت و محتاج محض باشد زیرا کہ اگر گفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود  
و اند کہ صلاحیت قرب در گاہ و قابلیت قبول وے ندارد و لکنم با قال بدیست طاعت ناقص یا موجب غفران نہ  
شود چہ را کنیم کرد و علت عصیان نہ شود چہ و قال آخر بدیست کہ طاعت خود نقش کم بر نہان و ان نان ہم پیش سگی  
خوانے و ان سگ سالی گرسنہ در زندانی و از رنگ در ان نان نزنند و ندانی۔ رحم اللہ قالہ و اگر فرضا علی الخیر  
گردد و حالی صحیح نہ شود و در وقتیکہ صفائی گرد و منت و فضل الکی را مشاہدہ کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد  
خود را اہل و مستحق نداند پس بندہ و ایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و در پیشانت و فضل خداست این از اجل  
معارف و انفع و اسلم احوال است بر اے بندہ و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوفی بوعده وے باشد و  
علامت آن ثبات و استقامت است بر وفاے عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا اللہ تعالی بادل

فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار وکسیکه  
بگوید این کلمات را در جزوے از روز - موقفاها - در حالیکہ یقین دارنده و اعتقاد آورنده است بآن غفوات من یوم پس  
مردم در آن روز قبل از کسی - پیش از آنکہ شام کند - فهو من اهل الجنة - پس آنکس از کسان بہشت است - ومن قالها  
من الليل وهو موثق بها فوات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة - وکسیکہ بگوید آن را در جزوے از شب و حالانکہ  
وے یقین دارنده است بدان پس بمیرد پیش از آنکہ صبح کند پس وی از اهل بہشت است - رواہ البخاری

الفصل الثاني عن انس - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ یا ابن

آدم انک ما دعوتی ورجوتی غفرت لک علی ما کان نیک - گفت آنحضرت کہ گفت خدا تعالیٰ اے فرزند آدم  
بدرستیکہ تو ما دام کہ دعا کنی مرا بآمر زمین و امید داری می آمزم تا بر سر عملی کہ باشت و در تو از گناہان - ولا ابالی  
و باک ندارم از آنیکہ گویند چرا گناہکاری را کہ سر او را عقاب گناہ بوزن کشید - یا ابن آدم لو بلغت ذلک عنان  
السماء ثم استغفرتی غفرت لک ولا ابالی - ای فرزند آدم اگر میرسد گناہان تو بر آسمان و نواحی آنرا بطلب آمرزش  
میکردی تو مرا می آمزم تا در باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت ابر بآسمان بر اے مبالغہ در علو و ارتفاع او  
و عنان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاہر شود و از آسمان چون بر داری سر خود را و بنگرے بجانب آن  
و اعتنان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت است - یا ابن آدم انک لو نعتی بقرب الارض خطایا - ای فرزند آدم  
بدرستیکہ تو اگر پیش آنی مرا نزدیک بہ پری زمین از روے گناہان - ثم تلتفتی لا تشک بے شکیا - پستویش می آئی  
مرا در حالیکہ تشکیک نکردانی بہ من چیزے را و کفر می درزی بمن - لا یتیک بقربها مغفرة - ہر آنیہ می آیم من ثنا  
تزدیک بہ پری زمین از روے آمرزیدن یعنی ہر مقدار کہ گناہ کنی تو بیا مرزم من بشرط ایمان بمن و قرب بضم و کسر  
چیزے کہ قریب مقدار چیزے باشد پس قرب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفته کہ قرب بکسر ظریف مثل  
انسان دراز کہ دروے ششیر کہ با نیام و کار و دوازیانہ و مانند آن نگاہ دارند و نوشہ سوار کہ بسک باشند و بزراند  
و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمدہ است انتہی - رواہ الترمذی و رواہ احمد و الدارمی عن

ابی زرقان الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی - روایت ے کند  
ابن عباس از آن حضرت کہ گفت گفت خداے تعالیٰ کسے کہ دانست کہ بدرستیکہ من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناہان  
می آمزم مرا آنکس اوباہ ندارم - مالم یشک بی شکیا - ما دام کہ تشکیک نکرد اند بمن چیز یا زیرا کہ چون میداند کہ و تعالی  
قادر است بر آمرزیدن گناہان امید میدارد و او را دہر کہ امید دارد کہ ہم را بخورم نگردد و اند او را بآنکہ در ذکر قدرت  
ایمانی بجواز غیب نیز است پس خوف نیز دارد و دہر کہ بشیرت قادر را رحم می کند و او را نیز این شخص موثر است بخدا



صفات وی و مومن مغفورست پس ذکر نام یشرک در حکم تاکیدست۔ رواہ فی شرح السنۃ و عنہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من اذم الاستغفار جعل اللہ من کل فقیح مخرجاً۔ کسیکہ لازم گیرد استغفار را میگرداند خداست تعالیٰ هرگز  
از ہر تنگی بیرون شدن یا جاسہ بیرون شدن۔ و من کل ہم فرجاً۔ و میگرداند او را از ہر اندوہ کشا دگی۔ و رزق من  
حیث لا یختیب۔ و در درے میرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد زیرا کہ کہنے کہ ملازمت کند استغفار  
را آمرزیدہ می شود و مرا گناہان او پس در حکم متقی می باشد کہ بیچ گناہ ندارد و حال متقی اینست کہ ذکر کرده شد  
رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن ابی بکر الصدیق۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و سلم ما اصر من استغفر۔ اصرار نکرد کسیکہ استغفار کرد۔ و ان عادی فی الیوم سبعین مرۃ۔ و اگر چہ باز کرد و بر بصیرت رسید  
ہفتاد بار اصرار داکم بودن و مقیم شدن بر چیزے و اصرار بر گناہ مذمومست و اصرار بر صغیرہ کبیرہ است پس می فرماید  
ہر کہ استغفار بکند از اصرار می برآید و بے استغفار مصرست و بعضی گفته اند حد اصرار تکرار زنبست چنانکہ در دل  
تو دبیاکی یا بدیس با استغفار اصرار نبود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم کل نبی آدم خطار۔ اکثر فرزندان آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند و صغیرہ مبالغہ باعتبار وجود اکثر  
ستانی اجماعہ یا براس مبالغہ و خطا ضد ثواب و انہم و گناہ و ہر کہ بہت از آدمیان جز انبیاء صلوات اللہ و سلامہ  
علیہم کہ معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطار اشامل صغائر و در بزرگتر قول کسیکہ صد و صغیرہ را از ایشان جاری میگرد  
ابنای نیز داخل این حکم باشند۔ و خیر الخطائین التوابون۔ و بہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند رواہ الترمذی  
و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اذنب  
کانت نکتۃ سوداء فی قلبہ۔ بدرستی کہ مؤمن چون گناہ می کند پیدایمی شود و نقطہ سیاہ در دل و سے و نکتہ سودا  
بجنب نیز روایتست یعنی میگردان گناہ سبب پیدایشن نقطہ سیاہ و نکتہ بیخ نقطہ می آید و در اصل اثر  
چوبی کہ بدان زمین بجاوند۔ فان تاب و استغفر صقل قلبہ۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نماید زود و دہ میشود دل  
وے و میرود سیاہی آن۔ و ان زواجات۔ و اگر بیشتر میکنند گناہ بیشتر میشود آن نقطہ۔ حتی تعلو قلبہ۔ تا آنکہ بالای  
آید دل او را و در میگرد تمام دل را دسیاہ میگرد و دل۔ فذلکم الران الذی ذکر اللہ تعالیٰ۔ پس آن تنگیست  
کہ ذکر کردہ است خداے تعالیٰ و فرمودہ است۔ کلابل ران علی قلوبہم ما کانوا یکسبون سزنگ گرفته و غالب است  
بر دلہماے ایشان کار ہاے کہ میگردند۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح  
و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یزغ۔  
بدرستی کہ خداے تعالیٰ قبول میکند توبہ بندہ را مادام کہ غرغہ نہ کند یعنی زسر روح و حلقوم و غرغہ آمدن کردن  
آواز در گلو و جان در حلق و غرغہ در اصل ترویج آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغہ پیدا

میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور مومن خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر هر کرمیه انما التوبة الاية نیز همین است ولیکن بعضی علماء بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان باس غیر مقبول و توبه باس مقبول رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن ابی سعید - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان قال وعزتك يا رب لا ابرح اخوي عبادك - بدستیکه شیطان گفت سوگند بزت تو ای پروردگار من نمیروم از جاسه خود که مرا میگردان ترا - مادامت ارواحهم فی اجسادهم - مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب - پس گفت پروردگار عزوجل - وعزتي وجلالي وارفع مکانی - سوگند بخورم بزت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود - لا ازال اغفر لکم ما استغفرونی - همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد - وعن صفوان - عن عسال یفتح عین و تشدید سین مهملین صحابی است ساکن کوفه مراد او از دوزخ عذوه است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد از او سئ - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل بالمغرب بابا عرضة مسيرة سبعین عاما للتوبة - بدستیکه خدا س تعالی گردانیده است در جانب مغرب دری که پناه می سناست هفتاد و سال است مرتوبه را - لا ینلق ما لم تطلع الشمس من قبله - بسته نمیشود آن در مادام که نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب - وذلك قول الله تعالی - و این است مراد بقول الله تعالی که فرموده است - یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لکن آمنت من قبل - ولیکن ظاهرا این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و ابن ماجه و عن معوية بن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنقطع الهجرة - بریده نمی گردد و بر طرف نمیشود هجرت - حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نیگردد و توبه - ولا تنقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها - و بریده نیگردد و توبه تا آنکه می آید آفتاب از جانب مغرب خود و مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف است که از مکه بدرینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است اللهم اجر من باجر الذنوب و الخطايا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد و بالقطع حکم الهی و شریعت و سبحانه تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد - رواه احمد و ابو داود و الدارمی - وعن ابی هريرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان علیل کانانی بنی اسرائیل متحابین - بدستیکه دو مرد بودند و بنی اسرائیل دست گیره یکدیگر را - احدهما مجتهد فی العبادة - یک از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت - والاخر یقول مذنب - و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آن مرد گناهکار است یا می گفت آن مرد من گناهکارم و معنی ثانی آنحضرت بسباق حدیث فنجعل یقول ان انت فیه - پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد و میگویی آن مرد دیگر را که گناهکار بود و باز آنکه از آنچه تودران هستی از گناه کردن - فیقول خلقتی و ربی - پس میگوید و سببگذار مرا با پروردگار من حتی و جدیده یا اعلی ذنب استغفیه تا آنکه یانت

آمر و عابد اور روزی برگناہی کہ عظیم نیکوئی است آنرا۔ فقال اقصہ پس گفت باز آئی۔ فقال پس گفت غلٹی و برنی بگذا  
 مرا با پروردگار من۔ البت علی رقیباً۔ آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و غلظت  
 می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و طاهر از سیاق حدیث آنست کہ بحض فضل و رحمت خود  
 در بشتش در آورد پس مناسب آن بود کہ این حدیث را در باب ستر رحمتہ اللہ کہ خواهد آمد می آورد۔ فقال پس گفت  
 واللہ لا یفر اللہ لک ابداً۔ بخدا سوگند نمی آید و خدا مرا تا همیشه و لایزال خلک الحیثہ۔ و در بنی آورد ترا بشت را بشت  
 اللہ الیہا ملکاً۔ پس فرستاد خدا یتعالی البوسے آن هر دو فرشته را قبض ارواحاً پس میرانید آن فرشته هر دو مرد را چنان  
 عنده۔ پس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا۔ فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی۔ پس گفت خدا یتعالی مرگنا ہنگام  
 را در آئے در بشت برحمت من و فضل من۔ و قال لا اخرجک من الجنة ان تحضر علی عبادی رحمتی۔ و گفت و یتعالی  
 مرد دیگر را کہ متنبہ بود آیامی توانی کہ حرام گردانی بر بندہ من رحمت مرا۔ فقال لا یارب۔ پس گفت نمی توانم ای  
 پروردگار من۔ قال اذہبوا بہ الی النار۔ گفت پروردگار تعالی بمانکہ بریدہ او را بسوی آتش از رحمت عجب اعتبار  
 وے بر عمل خود و حکم وے بر قادر کریم مختار بعد م منفرت و می آن گناہگار را و شاید آخر او را نیز بخشیدہ و در بشت آورد  
 باشد بشت فاضل مشوکہ مرکب مردان زہد را بہ در سنگلاخ بادیم پیا پیا بریدہ اند یعنی بسابقہ تفاوت اولی  
 راندہ دو و را نداشتہ اند بشت نومیہ ہم مباحث کہ رندان بادہ نوش نہ ناگہ سبکخوش بمنزل رسیدہ اند یعنی توبہ  
 کردہ و قبول در گاہ شدہ اند آخر ہمہ امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام است و می قادر مختار است ای سوزنہ شو  
 سوختنی بہ وے آتش و زخ ز تو را و زخمتی بہ ناکی گوئی کہ بر عمر رحمت کن بہ حق را تو کمی کہ رحمت او خلتی بہ رواہ احمد و ابن  
 اسماء و بنی یزید یحییٰ بن النہار یہ جلیلہ است از خدا و ندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرثوک را و کشت نہ تن را  
 از کفاد و بچوب خمیہ۔ قالت۔ گفت سمعت رسول اللہ۔ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ۔ میخواند این آیت را۔  
 یا عباد اللہ اسرفوا علی انفسکم لا تقفلوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذلوب جمیعاً و لایالی رباک ندارد غافلان  
 کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خدای آمرزد گناہان را و باک ندارد چنانکہ در فصل اول گذشت  
 غفرت لک و لا ابالی بہ احتمال دارد کہ قول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت و باک نمیداشت بہ پنهان  
 نمیکرد و در فصل ثانی بیان این در حدیث ثوبان ہماید۔ رواہ احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث  
 حسن غریب و فی شرح السنۃ ليقول بدل یقرأ۔ و در شرح السنۃ لفظ ليقول است بجای یقرأ و این چنین روایت کردہ است  
 کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول یا عباد اللہ اسرفوا الاکالیہ و عن ابن عباس۔ رضی اللہ  
 عنہما فی قول اللہ الاکالیہ۔ تمام آیت این است کہ و الذین یحبون کبار الاثم و الفواحش الاکالیہ ان ربکم یستغفر  
 میفرماید آن کسانیکہ میگویند و پرہیز میکنند گناہان بزرگ را و آنچه از بدے از حد در گذرد و مگر علم را یعنی آنچه از گناہ

صغیر و قلیل باشد بدینیکہ پروردگار تو فراخ مغفرت است و فی الصراح لم گناہ صغیرہ کردن۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم درین آیت این کلام را کہ۔ ان تقرب اللہم تقربا۔ اگر می آفریزی بار خدا یابی آمرز گناہ بزرگ را جمیع بہ فتح جیم و تشدید میم بمعنی کبیر عظیم۔ و اسے عبدک لا انا۔ و کہ ام بندہ است مرزا کہ گناہ صغیرہ نکرده است یعنی نشان تو و فضل تو آنست کہ اگر خواهی می بخشی گناہ کبیرہ را صغائر خود چه باشد و کسیت از بندگان تو کہ صغائر را نمی کند و تو می بخشی بلکہ مکفر میگرددانی محبات و این بیت امیہ بن ابی الصلت است کہ از شر اسے جاہلیت بود و در ان زمین می نمود و حکم بکشت میکرد و آنحضرت شعر اورای شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب بیان الشرب باید انشا اللہ تعالیٰ و صحیح آنست کہ منی ازان حضرت انشا و شعر است نہ انشا و آن۔ رواہ الترمذی و قال نہا حدیث حسن صحیح

غریب۔ وعن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول اللہ تعالیٰ۔ میگوید خداے تعالیٰ۔ یا عبادے کلکم ضال الا من ہدیت۔ اسے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر کسے را کہ راہ نمایم من۔ فسئلونی اللہ اہدکم۔ پس سوال کنید و در خواہید از من راہ راست را تا بنمایم شما را راہ راست۔ و کلکم فقر الا من غنیت۔ و ہمہ شما فقرا سید و نیاز مندید مگر کسیکہ غنی گردانم من اورا بے نیاز سازم۔ فسئلونی ارزقکم۔ پس سوال کنید و در خواہید از من رزق خود را تا دہم شما را و غنی گردانم۔ و کلکم مذنب الا من عافیت۔ و ہمہ شما گناہ کنست گناہید مگر کسیکہ عافیت بخشم و سلامت دارم ادا از گناہ کردن این کلام اشعار دارد بآنکہ عافیت در ترک گناہ کاری است دائم و اکمل افراد است۔ فمن علم منکم انی قدرت علی المغفرۃ۔ پس کسیکہ بداند کہ من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناہان

فاستغفرنی۔ پس طلب آمرزش کند از من۔ غفرت لہ و لا ابالی۔ من می آمرزم ادا و باک ندارم۔ و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم۔ پس اگر تابست شود کہ اول شما و آخر شما و زنده شما و مردہ شما و در شما و خشک شما و نم است از جمیع بندگان بہر صفت کہ باشند چنانکہ فرمودہ است و لا یالس الا فی کتاب میں ہجے گفتہ اند کہ مراد بر طب نبات و شجر است و یا یالس جرد درینے اگر فرض کنند کہ ہر چہ در زمین است از سنگ و درخت انسان شوند و میوان گفت کہ مراد بر طب و یا یالس انس و جن باشند زیرا کہ خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و مویہ این معنی است انچہ در حدیث ابی ذر کہ در فصل اول گذشت جنگم و انسکم واقع شدہ و می فرماید اگر تمام بندگان۔ اجمعوا ینحسوا علی اتقی قلب عبد من عبادے۔ بر پیدہ نیز گارترین دل بندہ از بندگان من۔ ما زادک فی ملک جناح لم یوضتہ

زیادہ نہ گرداند در ملک من مقدار بازوے پیشہ۔ و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم اجمعوا علی اتقی قلب عبد من عبادے ما نقص ذلک من ملک جناح لم یوضتہ و اگر ہمہ بندگان جمع شوند بر بد بخت ترین قلب بندہ از بندگان من کم نگرداند آن از ملک من مقدار بازوے پیشہ۔ و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم اجمعوا فی صدیق احد و اگر ہمہ بندگان جمع شوند در یک روے زمین۔ فسأل کل انسان شکم بالعت اسئیتہ۔ پس سوال کند و بطلب

ہر آدمی از شا چیزے کہ بہ نہایت برسد آرزوے دے۔ فاعطیت کل سائل منکم۔ پس بدہم ہر سائل ہر چیز خواہ  
 بالنقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغس فیہ ابرۃ۔ مگر چنانکہ اگر بہ گذر دینی از شاد و دریا و فرور و دریا  
 سوزنے را۔ ثم رفقہا۔ پست بر آورد آن سوزن را معلوم است کہ چہ قدر از آب دریا در آن می آید ہنوز دریا نہایت  
 دارد و آنجا خود نہایت نیست و این مثالی است کہ بر اسے تقہیم ذکر کردہ۔ ذلک بانی جو ادا ماجد۔ آن بخت است  
 کہ من بخشندہ و بخشایش کنندہ بزرگم وجود و صفات ذاتی من است و تمام عالم پرست از آثار جو دین دانوار وجود من  
 و هیچ غرضی مغایتی در عطا و افاضہ نہ ارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسمائے گشت۔ افضل ما ریدہ سیم  
 ہر چہ میخواہم یعنی این ہمہ جو دو کم بارادہ و اختیار من است ارادہ شدہ و خواہش احواد و خل نیست۔ عطائی کلام  
 و خدا بے کلام۔ داد من سخن است و عذاب کردن من سخن است یعنی بیک سخن این ہمہ را می کنم و محتاج و موقوف بہا  
 نیستم و این توطیہ است مرقول ویرا کہ گفت۔ انا امرے لشی اذا روت ان اتول لہ کن فیکون۔ نیست امر من  
 مرجیہ را و قتیکہ خواہم مگر آنکہ بگویم مر آن چیز را شو پس میشود آن چیز بید رنگ این تمثیل است بر اسے سرعت  
 ایجاد وجود و تواند کہ سنت الہی بر آن جاری شدہ باشد کہ در وقت ایجاد این لفظی گوید پس موجودے گرد  
 و اللہ اعلم۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ۔ وعن النس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال  
 روایت است از انس کہ آنحضرت خواند این آیت را۔ ہذا اہل التقوی داهل المغفرۃ۔ وی حل و علا اہل التقوی  
 داهل مغفرۃ۔ قال۔ گفت آنحضرت در تفسیر این کرمیہ قال ربکم۔ گفت پروردگار شہا۔ انا اہل ان اتقی۔ من اولکلام  
 کہ پہلین کردہ شوم و رسیدہ شود از عذاب من فمن اتقانی فانا اہل ان اغفر لہ۔ پس کسیکہ تقوے کند و بر سر از من  
 پس من سزاوار آنم کہ بیا مرزم آنکس را۔ رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی۔ وعن ابن عمر  
 رضی اللہ عنہما قال ان کنا لندرس رسول اللہ۔ گفت ابن عمر بہ تحقیق بودیم ما کہے شمر دیم مر سنیہ خدا را صلی اللہ  
 علیہ وسلم فی المجلس۔ در یک مجلسی کہ با ما می نشست۔ یقول۔ می گفت۔ رب اغفر لہ و تب علی ما کانت التاب  
 الغفور ما تہ مرة۔ صد بار۔ رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ وعن بلال بن رباح یفتح محتایہ و یخفف  
 مہلبہ بن زید موئے اسلبہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ این صفت زید است و این غیر زید بن حارثہ است و دے  
 زید بن بوسے یفتح موحده و سکون و او مقصود بندہ نوبی بود صحابی است و بن بلال و پدرش بسیار از تابعین اند  
 بلال روایت میکند از پدرش از جد۔ قال۔ گفت بلال۔ حدثنی ابی۔ حدیث کرد مرا پدر من کہ بسیار است  
 عن جدے۔ از جد من کہ زید است۔ انہ سمع رسول اللہ۔ کہ دے شنیدیم خبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔  
 میگفت۔ من قال استغفر اللہ الذی لا آکھ ہوا کفی القیوم و اتوب الیہ غفر لہ۔ ہر کہ بگوید یا بن استغفار آرزیدہ شود  
 مرا و را۔ دان کان قد فر من الزحف۔ و اگر چہ گرختہ باشد از خجک کافران کہ گناہ کبیرہ است۔ رواہ الترمذی

وایودا وکونہ عند ابی داؤد ہلال بن لیار۔ ودر قاموس نیر ہلال بن لیار گفته و مشہور ہلال بن لیار است ودر اکثر کتب مثل جامع الاصول و الکاشف و غیرہا ہمچنین است۔ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب

**الفصل الثالث** عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ

عزوجل لیرفع الدرجۃ للعباد الصالح فی الحجۃ۔ بدرستیکہ خداے تعالیٰ ہر آنیہ بلند می گرداند پامہ مرتبہ صالح را در بہشت۔ فیقول یارب انی مالی ہذہ۔ پس می گوید آن بندہ صالح اسے پروردگار من از کجاست مرا این درجہ فیقول

باستغفار ولدک لک۔ پس سنے گوید پروردگار تھالے این درجہ بسبب استغفار فرزندت مرا تا این سنے

از منافع نکلج و اعظم ثواب آن است دیکے ازان سہ چیز است کہ لاحق سے شود مومن را از عمل او و جنات وی بعد

از موت چنانکہ در اول کتاب گذشت۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم بالمیت فی القبر الا کالتغریق المتغوث۔ بنیت مردہ در گور ماند کسکے آب از سر وے گذشت است

و فریادی کند کہ کسے دست ویرا گیر۔ یعنی ندعوہ لحقہ من اب ادا۔ چشم میدارد و دعائی را کہ برسد او را از پیر

یا مادر۔ اواج۔ یا از برادر۔ او صدیق۔ یا از دوستی۔ فاذا لحقته کان احب الیہ من الدنیا و ما فیہا پس چون

سے رسد میت را دعائی باشد آن دعا بسوسے وے دوست داشته شدہ تا از دنیا و چیزے کہ در دنیا است از

متاع دنیا۔ وان اللہ تعالیٰ لیدخل انہ اهل القبور من دعا اهل الارض امثال الجبال۔ و بدرستیکہ

خداے تعالیٰ ہر آنیہ می درآرد بر مردہ ہا از دعائے اہل زمین مانند کہ پہنائیے از ثواب۔ وان ہدیۃ الاحیاء الی

الاموات الاستغفار لہم۔ و بدرستیکہ تحفہ زندگان بہ سوسے مردہ ہا طلب آمرزشش کہ در سنہ ایشان را رواہ

البیہقی نے شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن بسر بضم موحده و سکون مہمہ صحابی است پدر و مادر و برادر

و خواہر او ہمہ صحابی اند و آن حضرت بہ زیارت ایشان آیدہ و طعام بہ ایشان بخوردہ و ایشان را دعا بخیر

کردہ نزول کرد بشام و وفات یافت کجس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن وجہہ فی صحیفۃ استغفار

کثیر۔ خوشی و خوبی با دمر کسے را کہ یاقت در صحیفہ نمود استغفار بسیار را مقصود و مایج استغفار و ثبات اہل شفقار

رواہ ابن ماجہ در وسے النسائی فی عمل یوم ولیلہ۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

کان یقول۔ روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ میگفت و میخواند این دعا را۔ اللہم تجملی من الیقین اذا حسنت

استبشر و اذا ساء کوا استغفروا۔ خداوند اگر دان مرا ازان کسانیکہ چون نیکی کند خوش و شادمان شوند از جہت

شکر تو فیتق آہی در ویت فضل و رحمت وے و چون بدی کند استغفار کند از جہت رویت تقصیر دار است

نہ شدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند کہ نشان زندہ ولی این است کہ چون علی نیک بوجود آید شاد گردد و در

چون کار زشت صادر گردد غمگین شود و رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ وعن راحارث بن سید

بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفہ و ثقات ایشان است امام احمد را از حال می پرسید و گفت و  
 از انما نیست که از حال و س پرسید یعنی حال و سے پیردن از حیلہ بیان است۔ قال۔ گفت عارض۔ حدیث  
 عبد اللہ بن مسعود حدیثین۔ حدیث کردار ابن مسعود و حدیث۔ احمد صاعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و دو حدیث  
 از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر من نفسه۔ و حدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش است این است کہ قال  
 ان المؤمن یبصر ذنوبہ کہانہ قاعد تحت جبل۔ گفت ابن مسعود بدستیکہ مومن نے بندہ سے پندار و گناہان خود را  
 خواہ کبیرہ باشد یا صغیرہ مانند کوبہا و سے بندہ خود را گویا و سے نشسته است زیر کوبی۔ یخاف ان یقع علیہ می ترسد کہ  
 بفتیدہ بر و سے از بہت خفایت خوف و استعظام و سے گناہ را۔ و ان الفاجر یبصر ذنوبہ کہ باب مر علی الفجر۔ و بدستیکہ  
 فاسق کہ مبالغات ندارد و بدستیکہ می بندد گناہان خود را مانند گس کہ گذشتہ بر بینی و سے۔ فقال بہ بکذا۔ پس  
 اشارت کرد بان گس این چنین است بیدہ۔ یعنی اشارت کرد بدست خود۔ فذہ عنہ۔ پس براندا و را از بنی خود  
 یا از خود بے آنکہ بترسد از گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن و آن حدیثی کہ از ابن حضرت حدیث کرد این است کہ ثم قال  
 سمعت رسول اللہ۔ پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ لندرج بتوبۃ  
 عبدہ المومنین ہر آنکہ خداے قنایے خوش و شادمان شوندہ ترست بتوبہ بندہ خود کہ مومن است میں جہل نزل  
 فی ارض دو تہ۔ نہ در دیکہ فرو آورد در زمین بیابان۔ مملکیہ کہ جامی ہلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمدہ و مملکیہ لغویم  
 و کسر لام نیست۔ روایت است بچنے ہلاک کنندہ و دویہ بفتح و ال و کسر او مشدودہ و تشدید یا بچنے بیابان و زمین خالی کہ  
 در دمی گیاه نزدیک و آویدہ زیادت الف نیز روایت است و اصل و دویہ تشدید و او بچنے بیابان ارض را بوی نسبت  
 کردند و الف در نسبت زیادہ می کنند چنانکہ نسبت لطیفی طائی میگویند۔ معہ را حلتہ۔ بان مرد شتر سواری او بود علیہا  
 و شتر بران را حلتہ خوراک و آب او بود کہ با خود برداشتہ بود و فوضع راسہ۔ پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین۔  
 فنام زمتہ۔ پس خواب کرد خواب کردنے۔ فاستیقظ و قد ذہبت را حلتہ۔ پس بیدار شد آن مرد و حالانکہ تحقیق  
 رفتہ و گر بخیمتہ بود را حلتہ و سے۔ فظاہرا۔ پس جست را حلتہ را۔ حتی اذا اشتد علیہ الحرق و الحطش۔ تا آنکہ قویکہ سخت  
 شد بر و سے گرمی و تشنگی۔ او ما شاء اللہ۔ یا سخت شد بلا و محنت و دیگر کہ خواستہ بود خدا۔ قال ارجع الی مکانی  
 الذی کنت فیہ فانام۔ گفت آن مرد باز برگردم بجای خود کہ بودم در آن پس خواب کہم حتی اموت ستا آن کہ  
 بمیرم۔ فوضع راسہ علی ساعدہ الیمین۔ پس نهاد سر خود را بر بازوے خود چنانکہ عادت است تا بمیرد۔ فاستیقظ فاذا  
 را حلتہ عنده۔ پس بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر است نزد او۔ علیہا بنادہ و شترابہ۔ برادست توشہ او  
 آب بود۔ فالتفت و فرحاً بتوبۃ العبد المؤمن من ہذا را حلتہ و زادہ۔ پس خدا سخت ترست از و سے خوشی و شادمانی  
 ازین مرد کہ خوش و شادمان شد بیاقتن را حلتہ خود و توشہ خود کہ گر بخیمتہ بود و گم شدہ بود و همچنین بندہ گناہکار

گرمیزندہ است از مولاے تعالیٰ و توبہ باز یافتن اوست۔ رومی المسلم المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
منہ محب روایت کرو مسلم ازین دو حدیث ہمیں کہ مرفوع ست بسوے پیغمبر خدا کہ دروے قصہ کرتی تھیں راحلہ است مبار  
یافتن ادبیس حدیث موقوف بر ابن مسعود کہ دیدن مومن ست گناہ را مانند کدہ دیدن منافق مثل ذوبانے است  
مکرمہ۔ دروے البخاری موقوف علی ابن مسعود الفینا۔ دروایت کرد بخاری حدیث موقوف رائز۔ وعن علی  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب العبد المؤمن المقتن التواب۔ بدستیکہ خدا تعالی  
دوست میدارد و بندہ مسلمان مثالی و متحن بمعاصی را کہ توبہ کند و رجوع می آرد بخواب رحمت و مغفرت حق و محبت  
از جبت توبہ است نہ معصیت و بہین جبت بعضی تفضیل داده اند تا تب را کہ لذت مشورت و معصیت چشیدہ خود را  
از ان کشیدہ است بخلاف آنکہ از اول بر نشاء عفت و صلاح پیدا شدہ۔ وعن ثوبان۔ قال سمعت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما احب ان لی الدنیا بنده الآیۃ۔ گفت ثوبان کہ مولای آنحضرت بود و در فرد  
حضر ملازم در گاہ بود شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کہ دوست ندارم من کہ مرا تمام متاع دنیا باشد در بدلین آیت  
کہ بشارت بہ مغفرت تمامہ گناہان میدہد۔ یا عبادوے الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ الآیۃ فقال رجل۔  
پس گفت مردے و پرسید۔ فمن اشترک۔ پس کسیکہ شرک آورد و کفر ورز و چہ حال دارد و اراہم می آرد و فسکت  
النبی۔ پس خاموش ماند پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال۔ پتر گفت۔ الا و من اشترک۔ آگاہ باشید و پتر نوید و  
می آرد کسی را کہ شرک آوردہ نیز ولیکن بہ توبہ و جز شرک بے توبہ ہم می آرد و اگر خواہد مکنذ المذہب۔ ثلث مرات۔ سہ بار  
گفت آنحضرت این کلمہ را۔ وعن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یغفر لعبدہ  
بدستیکہ خدا تعالیٰ ہر آئینہ می آرد و مر بندہ خود را۔ ما لم یقع الحجاب۔ مادام کہ واقع نشود پردہ میان بندہ و رحمت حق۔  
قالوا کیف ندع صاحبہ۔ یا رسول اللہ و ما الحجاب۔ چیست پردہ۔ قال ان تموت النفس ہی مشرکۃ۔ گفت آنحضرت پردہ این است  
کہ بہیر نفس و حال آنکہ دے شرک آرمندہ است۔ روے الاحادیث الثلثہ احمد۔ روایت کردہ است این حدیث را  
امام احمد۔ دروے البیہقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور۔ دروایت کرد بہیقی حدیث اخیر را کہ از ابی ذر است در  
کتاب البعث والنشور کہ نام کتاب اوست۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ۔ وہم از ابی ذر است کہ گفت گفت پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم من لقی اللہ تعالی لا یبدل بہ شیکل فی الدنیا۔ کسیکہ پیش آید خداے قلمے را در آخرت و حالیکہ برآ  
منی سازد یعنی شریک نمیکرد و اند بوے قلمے چیزے را در دنیا۔ ثم کان علیہ مثل جبال و ثوب۔ پتر باشد بروے مانند  
کہ ہا گناہان بخیر اللہ۔ می آرد و خدا تعالیٰ مراد اگر می خواہد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ وعن عبد اللہ  
بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ۔ توبہ کنندہ از گناہان  
مثل کسی است کہ نیست گناہ مراد و چنانستی کہ گویا نکرودہ است آن گناہ را در نار سیدن یا ان گناہ و گفتہ اند کہ این زبان



الحاق ناقص به کامل است واللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی شعب الایمان وقال لغزوہ النہرانی و بہ مجہول۔ کہت بہیقی منفرد است باین حدیث نہرانی و نہرانی مجہول است۔ و فی شرح الشرح روے عنہ موقوفاً۔ و شرح الشرح روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف۔ قال گفت ابن مسعود۔ الذم توبہ۔ پشیمان شدن از گناہ توبہ است و عزم بر عدم رجوع را توبہ در مفهوم ندیم داخل ساخته اند۔ و التائب کمن لا ذنب لہ۔ و توبہ کننده همچو کسی است کہ گنہ مراد از او ہرگز

## باب در مہمتا ولواحق ابواب سابقہ

و در بعضی نسخ باب فی مہمتہ اللہ و این ترجمہ مناسب احادیث باب است

**الفصل الاول** عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قضی اللہ الخلق کتب کتابا۔ و قتیکہ پیدا کرد خداے تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابے را۔ ثم عنہ فوق عرش پس آن کتاب نزد خداست بالاسے عرش خدا تخصیص بالاسے عرش تنبیہ است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب۔ ان رحمۃ سبقت غضبی۔ آن کتاب یعنی مکتوب این است یا در آن کتاب این است کہ رحمت من بیشی کرده است غضب مرا و فی روایت غلبت غضبی۔ و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیہ۔ و معنی سبقت رحمت غلبہ می بر غضب بہ علیہ آثار رحمت وجود و انعام اوست تعالی کہ تمامہ مخلوقات را در گرفتہ است و غیر تنہا ہی است نجایات اثر غضب کہ در بعضی بنی آدم ظاہر است بہ بعضی وجوہ چنانکہ فرمود و ان تعدوا نعمة اللہ لا تحصوها و فرمود عدد کنی نعمت ہم من اشاکر و رحمتی و رحمت کل شیء و نیز متناول و تقصیر بندگان و رادای شکر تمامی حق جل جلالہ و عدم نوالہ زیادہ از حد و عدد و احصاست چنانکہ فرمود و لو يؤخذ اللہ الناس لظلمکم تا ترک علی ظلم ما من و انجم پس از رحمت حق تعالی است کہانی بیدار و ایشان را و روزی میدہد نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانہ و عز و جہت حدیث آیندہ متکفل باین اوست کہ فرمود۔ و عنہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ ثمانۃ رحمۃ۔ مرخدا ی تعالی را صد رحمت است و ظاہر آنست کہ کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع علیہ آن است کہ در زیر ہر نوعی افراد غیر تنہا ہی است یا صحر باعتبار این وصف است چنانکہ لان اللہ تسعۃ و تسعین اسماً گفته شد واللہ اعلم۔ انزل منہا رحمۃ واحده بین الجن والانس۔ و فرستادہ است از ان صد رحمت یک رحمت را میان ان و آدمیان۔ و الہایم۔ و میان چار پایہا۔ و الہوام۔ و میان ہر چندہ بر روی زمین۔ و نباتات و طوفان۔ بین ان رحمت مہربانی میکند بر یکدیگر۔ و بہائم و اقوام۔ و بان رحمت می بخشاید بر یکدیگر۔ و بہائم و طوفان و وحش علی و لدن۔ و بان رحمت مہربانی می در زند جانوران و حتی بر پرندگان خود و تخصیص و وحش بذکر محبت آنست کہ انس و الف و مہربانی از ایشان مستغرب و مستبدر است۔ و اخر اللہ تسعۃ و تسعین رحمۃ یرحم بہا عباده یوم القیمۃ۔ و پس گذاشتہ دگاہدا شتہ است خدا تعالی نو و نہ رحمت را کہ رحم میکند و بخشنایش بنیاید بان رحمتا بندگان خود را و روز قیامت و چون معزز است کہ بخشش و حتی

آخرت مخصوص بمؤمنان است مراد بنده گان مؤمن خواهند بود متفق علیہ فی روایت مسلم عن سلمان نحوہ۔ و در روایتی مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است کہ در معنی متفق علیہ است و در لفظ اختلافی دارد۔ و فی آخرہ۔ و در آخر حدیثیکہ برداشت مسلم از سلمان آمده این عبارت است کہ۔ قال۔ گفتہ است آنحضرت یار اوصی۔ فاذا کان یوم القیامۃ اکملما بندہ الرحمۃ یحییٰ ان باشد روز قیامت تمام میگردد خداستعالی آن نود و نہ رحمت را باین رحمت کہ در دنیا فرستادہ بود در جزین و انس و جن ایشان و ازین روایت لازم می آید کہ در روز قیامت این رحمت ہم باشد نود و نہ دیگر ابوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت ہمہ کار خود کنند۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو علم المؤمن ما عند اللہ من العفوۃ۔ اگر بداند مؤمن چیزی را کہ نزد خداست از عذاب کہ بآن سزا میدہد۔ ما طمع بجنبہ احد۔ طمع نمی کند و امید نمیدارد و در بہشت خدا هیچ یکی از مؤمنان۔ و لو لعلکم لکافرا عند اللہ من الرحمۃ ما قطع من جنبہ احد۔ و اگر بدانند کافر چیزی را کہ نزد خداستعالی است از رحمت نا امید نمیکرد و از بہشت اہتساحی از کافران و فقط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از لغز و ضرب قطع گفتہ و در خاموس از لغز و ضرب و حسب و کرم داشته تشفق علیہ۔ و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و مہر و رحمت و غضب است کہ هیچ یکی بکندہ آن نمیتواند رسید پس مؤمنان کہ منظر رحمت و لطف خدا اند اگر قرا و تصور کنند هیچ یکی ایشان طمع بہشت ندارد و کافران کہ منظر غضب و مہر اند اگر نظر بر رحمت و لطف او دارند نومید نمیشوند و این مقصود دیگر است کہ منافات بسبق و علیہ رحمت بغضب بروحی کہ سبب گشت ندارد و فافہم گویا درین معنی گفتہ است۔ ہتمہ دیگر بر کشد تنج حکم بہ بانند کہ در بیان صم و بکم و در و ہد یک صلائی کرم بہ عزائیل گوئی نصیبی برم۔ قدرت او ہمہ را شامل است ولیکن با پنج ارادت او رستہ ہاں میشود **فَعَلَّ اللہُ لَشَاؤُکُمْ وَ کُلَّ کُومٍ کُومًا یُرِیدُہُ وَاِنَّ اللہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ**۔ و عن ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الحجۃ اقرب الی احدکم من شرک نملہ۔ بہشت نزدیکتر است یکی از شما از دوال نمل۔ و النار مثل ذلک۔ و آتش مانند آن است یعنی و می نیز نزدیکتر است از شرک نمل این حدیث قطبہ است برای قرب جنت و نار از مردم زیرا کہ سبب دخول جنت و نارتی بندہ و حکم خداست و این ہر دو بالفعل مہر و اند و حاصل اند۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعل لم لعل خیر اقل۔ گفتہ است آنحضرت کہ گفت مردیکہ نکرده بود هیچ عمل خیر را ہرگز۔ لابلہ۔ مرکسان خود را۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است کہ۔ اسرف رجل علی نفسه۔ ظلم کرد مردی بر نفس خود و از حد در گذرانید گناہانرا فلما حضرہ الموت اوصی بنیہ۔ پس ہنگامی کہ حاضر شد و رسید اورا مرگ اندرز کرد و پسران خود را۔ اذا مات فخرقوہ و فقیکہ بمیرد و پس بسوزید و را۔ ثم افروا نصفہ فی الیہ و نصفہ فی البحر۔ پستریہ انید و بیند از یہ نیمہ اورا در بہشت و نیمہ او را در دریا و اصل قدر و بدل محمہ بر ایندن با و خرم و جزا ترا و ذاریات با و با ی برانندہ و افر و ابوصل ہمزہ قطع آن ہر دو روایت است و درونی بفتح ذال و ضم آن و تشدید را نیز روایت کردہ اند از درینجہ نشر و تفریق

گویا این مرد گمان می برد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند و با وجود آن گفت: قوالہ لان قدر اللہ علیہ پس  
بخدا سوگند اگر قادر شود خدا تعالی بر وے۔ لیغذبہ عذابا لا یغذبه احد من العالمین۔ ہر آئینہ عذاب میکند و را عذاب  
 کہ کنند آن عذاب هیچ کی از جهانیان را۔ فلما مات فعلا ما امرہ۔ پس ہنگامیکہ مرد آن مرد گردن کسان او و پسراں او انچہ کہ امر  
 کردہ بود ایشان را۔ فامر اللہ البحر فجمع ما فیہ۔ پس امر خدا تعالی در یار پس فراہم آورد و دریا ہر چیزیکہ در وے بود از اجزا  
 خاکش کہ در وی بود۔ و امر البحر فجمع ما فیہ۔ و امر کرد بر پس جمع کرد انچہ در وی بود از اجزاء۔ ثم قال لہ لم اعلت نہایت  
 گفت خدا تعالی مرگن مرد را بعد از زندہ گردانیدن بر اسے چہ کردہ بودی ابن وصیت را قال من خشیک یارب۔ گفت  
 از ترس عذاب تو ای پسر در کار من۔ و انت اعلم۔ و تو داناتر می بحال من۔ فقزلہ۔ پس بیا مرید خدا تعالی مراد را  
 شفق علیہ۔ ماند آنکہ در قول اولین قدر اللہ اشکال کردہ اند کہ این شکست در قدرت باری تعالی و آن کفرست ازین  
 توجہیات و تاویلات بسیار کردہ اند بعضی گفتہ کہ قدر اینجا از قدرت نیست بلکہ از قدرت بخت و تصادف و در روایتی قدر آمدہ  
 بہ تشبیہ دال و آن صوح است و معنی تقدیر و این توجیہ در قول یونس پیغمبر علیہ السلام فظن ان لن نقدر غیر کردہ اند  
 و بعضی گفتہ اند کہ قدر بمعنی صنیع است چنانکہ در قول تعالی و من قدر علیہ رزقہ آمده است و بعضی گفتہ اند کہ این مجاز است  
 از کلام عرب کہ اورا تجاہل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگر چہ در صورت شکست و لیکن مراد بوی یقین است  
 و بعضی گفتہ اند کہ این مروی است کہ تجاہل است بمعنی از صفات حق بجا نہ تکلمین خلاف دارند در آنکہ جہل بمعنی  
 از صفات کفرست یا نہ یا وے در زمان فوت نبوت بود کہ مجرد توحید در ان زمان کافی و نافع است و بعضی گفتہ اند  
 کہ این کلامی است کہ واقع شدہ است در غلبہ حیرت و دہشت و خوف و خشیت کہ مرد در وے حکم بخون و مغلوب العقل  
 و اہل و ہمان ماخوذ نیست چنانکہ قول انکس کہ در وقت وجدان راحلہ و غایت فرج و سرور و بخود می گفت انت عبدی  
 و انار بک اللہ اعلم۔ و عن عمر۔ بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قدم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم سی۔ قدوم آورد  
 آمد بہ آنحضرت بردہ ہند و اسیران از بعضی غنائیم۔ فاذا امرأۃ من ابسی قد تجلب ثلثیا۔ پس ناگاہ زنی از ان ہندیان  
 بہ تحقیق پُر شد بہستان او بشیر چنانکہ سیلان کردن گرفت۔ نسی۔ در حالیکہ می دود آن زن و در روایتی مرسل  
 تنبی یعنی می طلبد فرزند خود را۔ اذا وجدت صبیا فی ابسی اخذتہ۔ چون می یابد کہ کی را در ہندیان میگردد و را بخت  
 فرزند خود را لصبقتہ بطنہا و ارضعتہ۔ پس می چسپاند اورا بشکم خود و شیر میدہد۔ فقال لنا النبی۔ پس گفت پیغمبر  
 خدا ما را۔ صلی اللہ علیہ وسلم اترون ہذہ طارحہ ولد بانی النار۔ آیا گمان می برید شما میدانید این زن را اندازندہ  
 فرزند خود را در آتش و ترون بضم تاست و بفتح نیز روایت است۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم ما کہ گمان نمی بریم آن ہا۔  
 و ہی بقدر علی ان لا طارحہ۔ و حالانکہ آن زن توانا باشد بر آنکہ ننیزد او را۔ فقال اللہ لکم لبادہ من ہذہ ولد  
 پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر آئینہ خدای تعالی مہربان ترست بہ نیکان خود ازین زن کہ مہربانست بفرزند خود

و یقالی خود قادر است بر آنکه بنید از او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدا تعالی کافران را موبد  
و عاصیان را تا وقتیکہ خواہد جو آتش این است کہ کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک طاعت از بند  
برآمدند و عید نمایند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبد اللہ بن عمر بیاید متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ  
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نبی احد منکم علمہ ہرگز سنگاری نمی دہد هیچ یکی از شمار اہل اولیہ نجات  
لفضل و رحمت الہی است - قالوا - گفتند صحابہ بطریق استفہام - و لا انت - و نہ تو سنگاری می یابی بل خود و  
با وجود عمل عظیم کامل کہ تو داری - یا رسول اللہ قال و لا انا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یغفر فی اللہ منہ جنت  
مگر آنکہ میوشد خدا تعالی از جانب خود بر رحمت خود مآخوذست از غمہ کہ غنیمت محبت غلاف شمشیر چون این کلام مشعور  
بافعالی عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را در خلیفہ اورا در نجات پس بکلمہ تعالی و وضع وی  
اشارت کرد با ثبات آن و فرمود - فسدوا - پس راست و درست کنید عمل بابی افراط و تفریط چنانچہ تیرہ است  
میرود فی الصراح سد اذ فتح دستی و راستی کردار و گفتار - و قاربوا - و میانہ روے کنید در عمل بی افراط و تفریط این  
در معنی تفسیر و تاکید سددواست - و اغدوا و روحا - و سیر کنید در یاد داد و شبانگاہ - و شی من الدیۃ - بضم دال  
و سکون لام و بکسبہ چیزے از سیر در شب کنایت است از نماز و تجد و شی بجر و رفع ہر دور و ایت است القصد  
و لازم گیرید میانہ روی را - تبلیخوا - تا برسید بمنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر خدودہ در روح و دہجہ  
یا شملق است بالترام قصد زیر کہ افراط و تفریط ہر دو مانع وصول بمقصد است - متفق علیہ - وعن جابر -  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یدخل احد منکم علمہ الجنتہ در نمی آرد هیچ یکی از شمار اہل اولیہ  
در بہشت - و لا یجمرہ من النار - و نمیر باند عمل اورا از آتش دوزخ - و لا انا - و نہ من می در آیم وی رحم - الا بجرۃ اللہ  
مگر بر جنت خدا - رواہ مسلم - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم العبد تحسین  
اسلامہ - و قیتکہ اسلام آورد مرد پس نیک شود و اسلام وے یعنی صحیح شود و یقین و اخلاص بے شائبہ شک و نفاق  
چنانکہ باید - کیف اللہ عنہ کل سیئۃ کان زلفا - می پوشد می نجند خداے تملکے از وے ہر بدی کہ بود آنکس کہ  
پس گذر آیتہ و سابق کردہ است و زلفا و تشدید لام است و بہ تخفیف لام نیز روایت کردہ شدہ است  
زلف و زلف و زلف ہمہ یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب - و کان بعد القصاص - و میباشد  
بعد از ان قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزاے آن شستن از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن  
مرد با بنجائی کہ از انجا آمدہ است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزاے عمل حبسیت را حسنہ بعشر اہل  
نیکے بدہ چند مانند وے - الی سبع مہ ضعف - تا ہفتصد مثل یعنی یکی بدہ بلکہ یکی بہفتصد - الی اضعاف کثیرۃ تا اثنال  
بسیار و بیشتر از ہفتصد نیز بہ حسب شفقت و صدق اخلاص - و الی سبعمثلہا - و بدی بیک مانند وی - الا ان

۱۔ تجاء از اللہ عنہا۔ مگر آنکہ بگذرد خداے تعالیٰ اذان و یک بدی ہی ہم ندہا این فضل و کرم و رحمت الہی است کہ جزاے  
 نیکی را بان مرتبہ میرساند و از بدی میگذرد و اگر جزا ہم بد بدی و دہد۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ  
 عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب الحسنات والصلیات۔ ہر سئیکہ خدا سئیکہ خدایتعالیٰ نوشت نیکیہا را و بدیہا  
 را۔ فمن ہم بحسنہ۔ پس کسیکہ قصد کند نیکی را۔ فلم یعلما۔ پس عمل نکند آنرا و بہ فضل نیار و۔ کتبہا اللہ عنہ حسنہ کاملہ۔  
 یعنی لیسد آنرا خداے تعالیٰ نزد خود و نیکی کامل کاملہ برائے تاکید است و عنہ نیز افادۂ تاکید و اہتمام میکند۔ فان ہم بہا  
 فعملہا۔ پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل درآرد۔ کتبہا اللہ عنہ عشر حسنات۔ می نویسد آن را خدا ی تعالیٰ  
 برای وی نزد خود و نیکی۔ الی سبعمائۃ ضعف۔ تا ہفتصد مثل۔ الی اضعاف کثیرۃ۔ تا مثلہاے بسیار و سن ہم بسبب  
 فلم یعلما کتبہا اللہ عنہ حسنہ کاملہ۔ و کسیکہ قصد کرد بدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدا ی تعالیٰ نیکی کامل۔ فان  
 ہو ہم بہا ثلثمائۃ کتبہا اللہ لہ سئیتہ واجدۃ۔ پس دے اگر قصد کرد بدی پس کرد آن را می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل  
 و رین حدیث مبالغہا است در فضل خدا و کرم و عفو وی چنانکہ ظاہر است متفق علیہ۔

الفصل الثانی - عن عقبتہ - بن عامر رضی اللہ عنہ صحابی مشہورست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مثل الذی یعمل السیات ثم یعمل الحسنات - بدستی حال وقصہ آن کسی کہ میکند بدیا را بیشتر میکند نیکیا را - مثل رجل کانت علیہ ورجع ضیقہ قد خفتہ - ہم چو حال مروی ست کہ بہت بروے زرتہ تنگ کہ بہ تحقیق خفہ کردہ است اورا - ثم عمل حسنة فالتفت حلقہ - پستہ کرد نیکی را پس جدا شد و کشادہ شد حلقہ او - ثم عمل اخرى - پستہ کرد نیکی دیگر را - فالتفت اخرى - پس جدا شد حلقہ دیگر - حتی تخرج الی الارض - تا آنکہ بیرون می آید و رجع ازلتن او و می افتد بر زمین حاصل آنکہ نیکی کردن سبب کشادہ و فرح است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگی است و تشبیہ کرد آن با پوشیدن زرتہ تنگ کہ سبب خفہ شدن است و کشودہ شدن و نہ سبب فراخی و خوشدلی است - و اضافی تشریح فرمودہ

و عن ابی الدرداء - رضی اللہ عنہ انه سمع البنی صلی اللہ علیہ وسلم یقصر علی المنبر و هو یقول - روایت است از ابی الدرداء کہ وی شنید آنحضرت را کہ تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکہ وی میگفت - لمن خان

مقام ربہ جنتان - و مر کہے را کہ بترسد پروردگار خود را با ایستادن برای حساب در درگاہ وے و دہشت است - قلت وان زنی وان سرق - گفتم من بطریق سوال و استفهام و اگرچہ زنا کند و دزدی کند - یا رسول اللہ فقال لنتا

پس گفت آنحضرت بار دوم - لمن خان مقام ربہ جنتان نقلت الثانیۃ - پس گفتم من بار دوم - وان زنی وان سرق

سرق یا رسول اللہ فقال لنتا و لمن خان مقام ربہ جنتان نقلت الثالثۃ - پس گفتم من بار سوم - وان زنی وان سرق

یا رسول اللہ قال - گفت آنحضرت - وان رغم الف ابی الدرداء اگرچہ بنجاک بچسبید یعنی ابی الدرداء را کنایت است از کراہت و خواری چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کردہ ہست و آنحضرت بر ضد و خلاف قول وی مکرر فرمود

دورین میان خواری بحال ابی الدرداء راہ یافت و آنکہ در عرف می گویند بزرگ وی چنین کردم چنین گفتیم اینے دارود  
 ابن گفتن مستلزم آن نیست کہ خلاف نفس الامر باشد چنانکہ در عرف مردم این معنی مستوہم میگردد۔ رواہ احمد و عن عامر الازہم  
 صحابی است و رام مخفف را می ست یعنی تیر انداز و بعضے عامر بن الازہم گشته اند و اول صحیح تر است۔ قال بنیائخن عنہ گفت عامر  
 در شناسی آنکہ مانند وی بودیم یعنی عند النبی۔ یعنی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ قبل علیہ جل علیہ ساء۔ ناگاہ روی آورد  
 و پیشتر مدبر آنحضرت مردے کہ بروی گلیبی ست۔ و فی یدہ شیء قد القف علیہ۔ و در دست آن مرد چیزی ست کہ تحقیق پیچیدہ است  
 گلیم را بان چیز۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ در دست بنیضتہ شجر۔ گذشتہ بہ بیشیہ در ختان و غیضتہ بفتح غین معجمہ و سکون تخانیہ  
 و ضا و مجہ بیشیہ و جکل کہ در وی در ختان باشد۔ فسمعت فیما اصوات فرخ طائر۔ پس شنیدم در آن بیشیہ آوازهای جوجہ  
 پرندگان فدرخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجہ۔ فاخذتہن۔ پس گرفتم آن جوجہ ہارا فوضعتہن فی کسائی۔ پس ہنادم آن جوجہ  
 را در گلیم خود۔ فجات امہن۔ پس آمد مادر این جوجہ ہا۔ فاستدازت علی راسی۔ پس گرد برداشت مادر ایشان بر زمین  
 فاکشفت لہا عنہن۔ پس کشیدم و دور کردم برای مادر ایشان پرده اثر وی این جوجہ ہا فووقت علیہن۔ پس افتاد مادر  
 ہراں جوجہ ہا۔ فللفقتہن بکسار۔ پس بچیدم من آن جوجہ ہارا گلیم خود۔ فہن اولادہن۔ پس این جوجہ ہا ایما اند با من۔ قال  
 ضعتن۔ گفت آنحضرت بہ جوجہ ہارا فوضعتہن۔ پس ہنادم آنہارا۔ وابت امہن الاولاد من۔ و ابا کرد و انتلاع آورد مادر ایشان  
 مگر لازم بودن و بچیدن ایشان را مردم از مشاہدہ این حال تعجب کردند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 انجبون رحم ام الافراخ فراخا۔ آیا شکفت دارید شامہر کردن مادر جوجہ ہا چوزہ ہارا و در بعض نسخ بفرانجا و رحم بنم را و کون  
 حا و ضم آن بمعنی رحمت و مہربانی۔ فوالذی یعنی بالحق۔ پس سوگند بآنکس کہ فرستادہ است مرا بہ استی۔ اللہ رحم بعبادہ من ام  
 الافراخ بفرانجا۔ ہر آنیہ خداے تعالیٰ مہربان ترست بہ نبدگان خود از مادر جوجہ ہا کہ چندین نمتاد و کرامتہای نثار  
 حال ایشان کردہ است و می خواہد کہ بسوے دے بیایند و تو بہ کنند و در گاہ قبول دے حاضر باشند۔ ارج  
 ہن۔ باز گردان این جوجہ ہا۔ حتی تضمن من حیث اخذتہن۔ تا آنکہ بنی ایشان را از آنجا کہ گرفتہ ایشان را۔  
 و امہن معہن۔ و مادر ایشان با ایشان بود۔ فرجع ہن۔ پس باز گردانید آن مرد ایشان را۔ رواہ ابو داؤد  
 الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ بن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض غزواتہ۔  
 گفت ابن عمر بودیم با آنحضرت در بعضی جنگہا۔ و ابا کا فران۔ فمر بقوم۔ پس گذشت آنحضرت بگردہی۔ فقال۔  
 پس گفت آنحضرت۔ من القوم۔ کیستند این گروه۔ قالوا نحن المسلمون۔ گفتند این قوم ماہمہ مسلمانان ایم۔ و  
 امرأۃ تحضب بقدر ہا۔ و زن آتش دے از دخت زید و یک خود و حصب بکای مہلہ و ضا و مجہ آتش از دخت  
 و چیزے کہ بوے آتش از دخت مثل حصب بکای مہلہ و حصب جہنم را ابن عباس حصب جہنم نیز خواندہ اند مجہ  
 و مہا ابن لہا۔ و بود بان زن پسرے مرآن زن را۔ فاذا ارتفع ورج۔ پس چون بالا میشد گری آتش سخت بہ

میکسوی کرد آن زن پس خود را تا از گرمی آتش بوی آزار بر سر سد و فی الصرح و بیچ بختین سوزانی آتش ریخت  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت - قالت انت رسول اللہ پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا  
قال نعم - گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا - فقالت بانی انت وامی - پس گفت آن زن مادر و پدر من خدای تو یا  
 ایس اللہ ارحم الراحمین - آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان - قال بلی - گفت آن حضرت آری قالت ایس اللہ  
ارحم لعباده من الام بولد یا قال بلی - گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادری بر فرزند خود  
 گفت آن حضرت آری - قالت ان الام لا تلحق ولربانی النار - گفت آن زن که مادری اندازد فرزند خود را در آتش  
 یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش - فأجاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بکی - پس شروع کرد  
 و لازم گرفت پیغمبر خدا که گریه کند اصل اکباب بمعنی بر دے افتادن است و اینجا بمعنی لزوم و اقبال مدین معنی  
 نیز استعمال می یابد چنانکه در قافوس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سرفرازی و افکندن است  
کذا قالوا واللہ اعلم - ثم رفع راسہ الیہا - پیشر برداشت آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن - فقال ان لکم  
تعالی لا یغیب من عباده الا المار و الممر و - پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که خدا می تواند عذاب نکند از  
 بندگان خود مگر مارد و متمر در - الذی یمرو علی اللہ - آنکه مژد و سرکشند بر خدا - و ابی ان یقول لا الہ الا اللہ  
 و سرکشی میکند از اقرار بتوحید آسمی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجر و و عاری است از خیرات و بیرون  
 آمده است از حکمی که واجب است بر نوع و دے و متمر و مبالغه است در ان و اصل ماده مرد بر اے تجرد و تعری است  
 امر و میگویند جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را که برگ ندارد - رواہ ابن ماجہ - وعن ثوبان - رضی اللہ  
 عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان العبد لیتس مرضاة اللہ - گفت آن حضرت بدرستی که بنده هر آنیکه طلب میکند  
 رضای خدا را به طاعات و مرضات به سکون راه معنی رضا است و لفظ مفرد است - فلا یزال بذلک - پس همیشه  
 است تلبس و متعلق باین معنی یعنی به طلب رضا به حق - فیقول اللہ عز و جل لجبریل - پس میگوید خدا تعالی امر جبرئیل  
 را - ان فلا ناعبد لیتس ان یمنی - بدرستی که فلان بنده من طلب می کند و میخواهد که راضی میگردد اندر - الاوان  
 رحمتی علیہ - و انا و آگاه باش و بدرستی که رحمت من بر او است - فیقول جبرئیل رحمۃ اللہ علی فلان - پس میگوید جبرئیل  
 رحمت خداست بر فلان - و یقول لہا حمۃ العرش - و می گویند این کلمه را یا رحمت را بر و دارندگان عرش - و یقول لہا  
من حولہم - و میگویند آن را کسانیکه گرد ایشان انداز فرشتگان - حتی یقول لہا اهل السموات السبع - تا آنکه میگویند آنرا  
 کسان هفت آسمان - ثم یمسک لہ الے الارض - پیشر فرود آورده می شود و رحمت بر اے دے بسوی زمین و شبوط  
 بلفظ معلوم نیز روایت است بهبوط فرود آمدن اہم باط فرود آوردن - رواہ احمد - مثل این حدیثی است آنچه آمده است  
 در تفسیر قول سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لہم الرحمن ودا و بدستی آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند

صالحات را سر انجام ست کہ بگردان ایشان را خدا می مهربان محبت را در تفسیر این آیه آمده است کہ چون دوست  
میدار و خدا تبتالی بنده را از بندگان خود خیر میدہد خداے تعالیٰ بجز بیکل کہ من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز  
دوست دارا و از خبر کن بآنکہ کہ دوست دارند و را بعد از ان می اندازد محبت او را و در ولہامی او میان تا جمہ دوست  
دارند و را انتہی کہ سن سبب قبول و شہرت اولیا و دوستان حق کہ ہمہ دوست میدارند ایشان را و آنکہ بحیلہ  
و اسباب مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکند و گردے آرد و خارج از دائرہ اعتبار است اعاد اللہ الصادقین عن  
ذلک۔ وعن اسمائہ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عزوجل۔ اسماء بن زید بن حارثہ  
کہ محبوب و مقرب در گاہ نبوت بودہ و او را احب رسول اللہ میخواندند و زید بن حارثہ پدرش مبتلاے آن حضرت  
بودہ روایت می کند از ان حضرت در قول خداے تعالیٰ نحن ظالم لنفسہ۔ اول آیت این ست کہ از او رشتہ  
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسہ الایہ تفسیر این ست کہ میفرماید بپیتر و ادیم ما کتاب و شریعت آن  
کسانے را کہ برگزیدہ ایم ما از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیدہ کسے ست کہ ظلم کنند  
است نفس خود را بہ تقصیر در عمل۔ ومنهم مقتصد۔ و بعضی از ایشان کسے ست کہ میانہ روست و عمل می کند در  
اغلب اوقات اما آن جد و اجہتا و کسے باید کرد نمی کن۔ ومنهم سابق بالخیرات و بعضی از ایشان کسے ست کہ  
بیشتر است بخیرات کہ غایت جد و اجہتا و در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی  
اند کہ ظالم جاہل و مقصد تعلم و سابق عالم و بہین قیاس در انواع خیرات و مہرات مرتبہ ادنی و متوسطہ و علی  
میتوان قرار داد و این ہر سہ قسم بندگان از برگزیدگانند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ کلم فی الجنة۔ ہم ایشان درشت  
اند بر حسب تفاوت مراتب و درجات و ازینجا بہت رحمت الہی معلوم شد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور۔

## باب ما یقال عند الصبح والمساءر والنام

صبح و صبح فجر و بر اول نماز تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساحد صبح و ادعیہ مذکورہ نزد صبح و  
مساحل ست آن را کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از وے و تمام یعنی نوم و زمان نوم و ظاہر  
آن ست کہ مراد نوم میل ست و شامل قیلو نہ نیست و دلالت مے کند بہین قول وے در حدیث ثانی (اذا اخذ

مضغیہ من اللیل) فتدبر واللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مضی قال ہو  
آن حضرت چون شبانگاہ میکرد میگفت۔ استینا و امسی الملک لہ شب کردیم و شب کرد ملک مرخدا۔ الحمد للہ  
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر ذلک اللیلۃ۔ خداوند  
من سوال میکنم تا از نیکی این شب۔ و خیر ما فیہا۔ و نیکی کائنات و جوارح کہ درین شب ست۔ و اعوذ بک



من شر ما وشر ما فیما۔ وپناہ میجویم بتواز بدی ابن شب و بدی چیزیکہ درین شب است۔ اللهم انی اعوذ بک من الملک  
خداوند اپناہ میجویم بتواز کاہلی۔ والہم لفتحین و پناہ میجویم از ہنایت کمان سائل۔ وسور الکبر۔ بکسر کاف وفتح با از  
بدی پیری گویا تفسیر ہرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون بانیتر روایت است بمعنی تکبر و روایت اولی صحیح و  
اثر است۔ وقتئذ الدنیا۔ و پناہ میجویم از فتنہاے دنیا و بلا ہا و آزار مالیتہاے آن۔ و عذاب القبر۔ و از عذاب قبر  
یا فتنۃ عذاب قبر۔ و اذا اجمع قال ذلک۔ و چون صبح میگردی گفت آزاد در بعضی نسخ لفظ فیضا نیز بہت و میگفت۔  
اصبنا و اجمع الملک للہ۔ بجائے اسمینا و امسی الملک للہ۔ و سنہ روایت۔ و در روایتی آمدہ است کہ میگفت۔  
رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اہ مسلم۔ و حسن حدیث۔ رضی اللہ عنہ قال کان النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل۔ بود آنحضرت کہ چون حی گرفت خوابگاہ خود را بہ شب صحیح پہلو نہادن بر  
زمین و متفتح بفتح میم و جم جامی پہلو نہادن و مضطجع نیز میگویند۔ و وضع یدہ تحت خدہ۔ نمی ہنوا و آن حضرت دست  
خود را زیر رخسارہ خود مراد دست راست است چنانکہ در حدیث آمدہ است علی شفعہ الایمن۔ ثم یقول۔  
یسترہ گفت۔ اللهم باسمک اموت واجبی۔ خداوند ابرا نام تومی میرم و منیریم یعنی خواب می کنم و بیدار میشوم و توان  
کہ مراد حقیقت موت و حیات باشد۔ و اذا استیظن قال۔ و چون بیداری شد میگفت۔ الحمد للہ الذی احيانا  
بعدا ما امانا۔ شکر خدا را کہ زندہ گردانید ما را بعد از آنکہ میرانید ما را تا ہر این عبارت در معنی اول است۔ و  
بالجہ النشور۔ و بسوی اوست پراگندہ شدن بہ بیدار شدن ما در روز رستخیز۔ و رواہ البخاری۔ روایت کردہ  
این حدیث را از حدیث بخاری۔ رواہ مسلم عن البراء۔ و روایت کرد مسلم از برابرن عذاب اگر گویند چون  
این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند چرا متفق علیہ نہ گفت جوابش آن است کہ در حدیث  
متفق علیہ بحسب اصطلاح شرط است انیک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حدیث کرد مسلم از برابرن حدیث  
متفق علیہ بود کہ قال الشیخ۔ و حسن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اودی حکم  
الی فراشہ۔ چون پناہ آورد و با شش کندی یکی از شما بسوی بساط خود کہ افکندہ است برای خواب آوی بہ تھر  
بجینہ پناہ آورد و آوی بہ بجینہ پناہ داد و گاہی بجینہ یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افسح است پس اینجا بقصر شد  
و بعد نیز روایت است و آنکہ در حدیث انس بیاید بعد ست می فرماید چون بیاید یکی از شما بجائہ خواب خود۔  
فلینفض فراشہ بدراخلۃ ازراہ۔ پس باید کہ بپشیمانہ فراش خود را بجائہ خود درونی رنگ خود و آن اطراف از آنکہ  
مستعمل تن است۔ فائہ لایدری ما خلفہ علیہ۔ زیرا کہ وی در نمی یابد کہ چہ چیز پس از وی آمدہ است و آنرا بدست  
بہ فراش می کشد باید کہ بپشیمانہ خود فراش را پس از آن بنشیند شاید کہ کرمی و خاشاکی بر روی او افتادہ باشد  
ثم یقبل۔ پستربگوید بعد از پہلو نہادن این دعا۔ باسمک ربی و صحت جنی۔ بنام توانا پروردگار من تمام ہو

خود را۔ و یک ارغوم و بنام تو میرا نام آن را۔ آن اسکت نفسی فارحما۔ اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن اورا۔ و ان ارسلنا فاحفظها۔ و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاهدار آن را۔ با تحفظ عبادک الصالحین پیغمبر گماہ میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون خواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میستاند پس از ان یا نگاه میدارد روح او را میمیزاند و یا باز میفرستد و میزبان پس و حامی کند خداوند غلامان گناہ شقی و میزبانی بیمار و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ و از چنانکہ بندگان صالح خود را می داری۔ و فی روایت۔ و در روایتی پنجمین آمده است کہ چون باید یکی از شما فراش خود را بنفشاند <sup>و ششم</sup> شمع <sup>و ششم</sup> شمع علی شفق الایمن۔ پسترباید کہ پیلو بند بر جانب راستا خود شمع المتقل۔ پسترباید کہ بگوید۔ با سکت تا آخر شفق علیہ و فی روایت۔ و در روایتی پانچم لفظ آمده است فلیقفہ لخصم ثوبه ثلث مرات۔ پسترباید کہ بنفشاند فراش خود را به کناره جامه خود کہ از او باشد سه بار و حشفه شفق صا و صملمه و کسر نون و بظافرت انرا از ان جانب کہ طره اوست و درین روایت و ان مسکت نفسی فاغفر لہا ما تقشده بجای فارحما و گفته اند کہ حکمت در خواب بر پیروی راست آنست کہ دلی بر پیروی چپ است پس چون خواب کند بر پیروی راست دل مشغول میماند و حاصل نمیشود زیادت استراحت کردن و گران نمی آید خواب آسان میگردد و بیداری بر آسازد شب و بخواب کردن بر پیروی چپ دل قرار مییابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران میشود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست۔ و عن الہر اربن عازب رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شفق الایمن۔ بود آنحضرت کہ چون پناہ می آورد بسوے فراش خود خواب میکرد بر جانب راست خود۔ ششم قال۔ پسترباید کہ نفس الیک۔ خداوند اسیر دم نفس خود را پیروی تو۔ و وجہ وجہ الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو۔ و فوضت امری الیک۔ و سپردم کار خود را بہ تو۔ و الحاح نظری الیک۔ و تکیہ و ادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو دیناہ آوردم بتو در ہمہ کار ہا۔ و رغبتہ و رہبتہ الیک۔ از جہت میل و خواہش نمودن بسوے تو و وجہ ترسیدن از تو۔ لا تجار و لا منجار منک الا الیک۔ بنیت پناہ و نہ رہائی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات قہر بہ تو بصفات لطیفہ تو لجار بہرہ است و منجا بالف۔ امنیت بکتابک الذی از لبت۔ گرویدیم بکتاب تو کہ فرو فرستادہ و بنہیک الذی اسلمت۔ و بہ پیغمبر تو کہ فرستادہ یعنی ہر کتاب و ہر پیغمبر تو آن ذات شریف خود را ارادہ نمودہ براخضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود اہل مومنان اوست و ہم چنین ہر پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال ہن۔ کسی کہ بگوید این کلمات را۔ ششم مات تحت لیلتہ۔ پسترباید کہ در مجاہدہ شب خود یعنی ہن شب کہ در و این کلمات گفتہ است۔ مات علی القفۃ۔ بمیرد بر دین اسلام۔ و فی روایت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارجل۔ گفت گفت آن حضرت مرد و یا فلان اخا دیت الی فراشک فتوضا و وضو رک للصلوۃ مای

فلان وقتیکه خواهی که پناه آری و باشی کنی بسوی فرارش خود پس وضو کن و سجود کنی که برای نماز کنی - ثم ارجع علی منک  
 الامین - پیتر مبلوبه بر حجاب راستای خود - ثم قل - پیتر مگو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول دی - ارسلت - یعنی  
 تمام آن ذکر که گذشت - وقال - وگفت آنحضرت - فان مت من لیلتک مت علی الفطرة - پس اگر بمیری در همین شب  
 بمیری بر دین اسلام - وان اصحت اصبت خیرا - و اگر صح کنی می یابی تو خیر کثیر و در روایتی ان اصبت صحت  
 خیرا - متفق علیه - وعن النس - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا دی الی فراشه قال -  
 بود آنحضرت چون می آمد بفرارش خود میگفت - الحمد لله الذی اطمنا و سقانا و کفانا - حمد خدا را که خوراند ما را و نوشاند  
 ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر موفیات ما را - و آوانا - و پناه و جاسه باشش و او ما را و آوانا اینجا  
 بمدست و بقصر نیز روایت است - فکم من لا کافی له و لا مودی له - پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده  
 مهمات مرایشان را بلکه گذشته است ایشان را باشرایشان و نه جادهنده مرایشان را بلکه گذشته است ایشان را باهم و جاد  
 در سفاور و بواد می یا مراد کفایت و نعم و مخصوص بمومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است اولک بان الله  
 مولى الذین آمنوا و ان لا کافرین الا مولى لهم سر واه مسلم - وعن علی <sup>رضی الله عنه</sup> ان فاطمه <sup>رضی الله عنها</sup> رایت النبی صلی الله علیه وسلم  
 روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت - تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الری -  
 در حالتیکه گاه میکند مشقتی را که می یا بد در دست خود از آسایا گردانیدن - و بلجها انه جاره رقیق - و رسیده بود فاطمه  
 را که تحقیق آمده است آنحضرت را بنده با از غنائیم فیلم تصادف - پس بیافت فاطمه زهرا آنحضرت را در خانه تا بحضورت  
 این حال کند - فذکرت ذلک لعایشه - پس فر کرد و حال خود را بایشه که چون آنحضرت بیاید بگوید - فلما جاء اخبرته عایشه  
 هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه - قال - گفت علی - فجارنا - پس چون شنید آنحضرت  
 این خبر از عایشه آمد نزد او - و قد اخذنا مضاجعنا - و حال آنکه تحقیق گرفته بودم ما را خوابگاه های خود را - فذهبنانقوم -  
 پس در ایستادیم و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و بر خیزیم از خوابگاه - فقال - پس گفت آنحضرت - علی مکانک  
 جای خود باش و بحال خود باشید - فجا رفعد بنی و بنیا - پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت  
 تعطف و شفقت و بی تکلفی است از آنحضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند و اجابت الاله رفعت الکلفه - حتی وجدت بر  
 قدمه علی لطنی - تا آنکه یافتیم من سر دی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تواند و الله اعلم که مراد بر تعیین باشد که از یابی مبارک  
 آنحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال لا اولدکما علی خیر مما سارتما - پس گفت آنحضرت  
 ای باره نمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدا متکبار باشد و آن این است که - انما اخذنا مضاجعنا و فقیه  
 شما خوابگاه خود را - فسی انشأ و تلین - پس بجان الله بگوید سی و سه بار - و الحمد لله و تلین - و الحمد لله بگوید سی  
 و سی بار - و کبر اربع و تلین - و الله اکبر بگوید سی و چهار بار - فمؤخر لکما منی دم - پس بر می و بر سر شما را از خادم که طلبیده بود

و خادم واحد خدمت واقع می شود بر ذر و روانی فی الصراح خادم چاکر و ظاهر آنست که سوال فاطمه از جابر بیود  
مشفق علیه - و عن ابی هریره - رضی اللہ عنہ - قال جأت فاطمة رضی اللہ عنہا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم تسالہ  
خادم ما لفت ابو هريره آمد فاطمه نزد آن حضرت و حالیکه سوال می کند می طلبد خادم را فقال الا ادلک علی ما هو خیر  
من خادم یسئ گفت آیا راه نمایم ترا چیزیست که آن چیز بهترست از خادم تسبیح اللہ ثلاثا و تثنین و تحمید اللہ ثلاثا و  
تثنین و تکبیرین اللہ اربعاً و تثنین عند کل صلوٰة و عند مناکب - نزد هر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد  
از نماز و نزد خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خوابست فقط و خواندن آن بعد از هر نماز  
مقرر و مشهورست و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نقل کرده اند که فسر مود هرگز این ورد از من فوت نه شد  
حتی در شب صفین نیز رواه سلم -

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اجمع قال  
 بود آن حضرت چون صبح می کرد می گفت - اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک یحیی نحبی و بک نموت - خداوند ابد بختی  
 بقدرت تو و به حفظ تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میزیزم و بتو میریم - و الیک المصیر - و بسوی توست  
 باز گشت - و اذا اسی قال - و چون شبانگاه میگرد می گشت - اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک یحیی نحبی و بک نموت  
 و الیک النشور - و درین حدیث در صبح و ساء هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحناست بر امسینا  
 و در ساء تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در ساء الیک النشور و مشهور روایت اصبحنا فقط و  
 الیک النشور در صبح و در ساء امسینا و الیک المصیر و همه صحیح است فافهم و بک یحیی نحبی و بک نموت در صبح مذکور  
 شده نه در ساء - رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه - و عنه قال قال ابو بکر قلت - و هم از ابی ہریرہ است کہ  
 گفت گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی اللہ عنہ نعم - یا رسول اللہ مر فی شیء اقولہ اذا اصبحت و اذا امسیت - امر کن مرا بچیزی  
 یعنی بوردی کہ بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللهم عالم الغیب و الشہادۃ  
 اے خدای دنا می پدید زنا پدید حاضر و غائب - فاطر السموات و الارض - اے آفریننده آسمانها و زمینها - رب کل شیء و  
 ملیک - اے پروردگار ہر چیز و مالک و بادشاہ دے - اشہدان لا اله الا انت - گواہی میدہم کہ نیست مجبود بہ حق  
 مگر تو - اعوذ بک من شر نفس - پناہ میجویم بتو از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - دپناہ میجویم از شر شیطان  
 و شرک دے کہ میخواند و باعث می شود مردم را بران و شرک بفتح شین و زائیر و ریت است بمعنی دام صیاد و بر  
 انچه در فتنہ فابتلای اندازد و گرفتاری کند شیطان آدمیان را بہ سبب آن مثل نساء و اموال و اولاد و ازایام  
 خدا و از فرمودہ دے باز میدارند - قلہ اذا اصبحت و اذا امسیت - بگو این را چون صبح کنی و شام کنی - و اذا اخذت  
 مضجک - و چون بگیری خواب گاہ خود را و بخواب روی - رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی - و ابن ابی

بلغت ہمزہ وتخفيف موحده - بن عثمان - از تابعین ست و در حرب جل باعالمشہ بود خشت کسیکہ گر خشت دی بود و احوال  
 و ابرص و اعم بود و در آخر فاجح در مانده شد و روایت دارد از پدر خود و غیرہ - قال سمعت ابی یقول  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شنیدم پدر خود را کہ می گفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - ما من عبد یقول فی  
 صباح کل یوم و مساء کل لیلۃ - نیست هیچ بندہ کہ بگوید در صبح ہر روز و در سارہ شب - بسم اللہ الذی لا ینزع  
 شیئی فی الارض و لا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خداے کہ زبان نمی کند بانام و سے هیچ چیز در آسمان زمین  
 و ہوا صبح العیلم - و دوست شنوایے و انا - ثلث مرات - بگوید سہ بار تفسیرہ شیئی - پس زبان کند و در اخیرہ  
 و برسد اورا آفتی - نکان ابان قد اصابہ طرف فاجح - پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود اورا لطفہ از فاجح بہ فتح  
 لام نام مرضی مشہور ست کہ بجای ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دوشق بدن ست بہ سبب سختن خلط  
 بلغمی کہ سہ سالک روح می کند - فجعل الرجل نیظر الیہ - پستہ در السیاد مریدے کہ روایت حدیث میکند از وی  
 کہ می نگر دلبوی ابان یعنی شمار روایت می کردید کہ ہر کہ این دعا ہر روز بخواند هیچ آفتی بویے نرسد و نما میخواند  
 از الانون چون بشنا آفت فاجح رسید - فقال لہ ابان ما تنظر الی - پس گفت مرثان مرد و ابان چہ نگاہ میکنی بسو  
 من - اما ان الحدیث کما حدیثک - آگاہ باش بدرستی کہ حدیث ہمچنان ست کہ حدیث کردم من را یعنی صحیح ست  
 و لکنی لم اقلہ یومیز - ولیکن من نگفتم و نخواہم آن را امر و زورتونق نداد خداے تعالیٰ مرا بدان - لیس فی اللہ علی  
 قدرہ - تا بگذراند و نافذ گرداند خداے تعالیٰ بر من تقدیر خود را - رفاۃ الترمذی و ابن ماجہ و ابو داؤد و ابی داؤد  
 و در روایت ابی داؤد این چنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر سہ سہ بار نہ لم تصبہ فجارۃ بلا حتی یصبح - نہ  
 اورا ناگہانی بلا آئے کہ صبح کرد و فجارۃ بفتح فاء و سکون جیم و فتح ہمزہ و بضم فاء و فتح جیم و بعد ہر دو جائز ست - و من قال  
 حین یصبح لم تصبہ فجارۃ بلا حتی یسی - و کسیکہ بگوید آنرا در وقتیکہ صبح می کند نہ رسد اورا بلاے ناگہان نہ وقتیکہ شام کند  
 و عن عبد اللہ - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اسی - روایت ست از عبد اللہ بن  
 مسعود کہ بدرستی کہ آنحضرت بود کہ می گفت چون شب می کرد - امسینا و امسی الملک اللہ - شبانگاہ کردیم و شبانگاہ  
 کرد تمام ملک خدا برامی خدا - و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ الملک و لا الحمد و ہو علی کل شیء قدیر با سالک  
 خیرانی ہذہ اللیلۃ - ای پروردگار من سوال می کنم ترا نیکی آنچه درین شب واقع شود - و خیر ما بعدہ - و نیکی آنچه  
 واقع شود بعد ازین شب - و اعوذ بک من شر ما فی ہذہ اللیلۃ و شر ما بعدہ بارب اعوذ بک من الکسل و من ہوا  
 الکبر و الکفر - بجای الکبر یعنی عدم ایمان یا تمیض کفران نعمت حق فی روایتے در یک روایت - من سور الکبر  
 و الکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت ادے نیز ہر دو وجہ روایت ست - رب اعوذ بک  
 من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال ذلک الیقین - و چون صبح می کرد می گفت آنرا و می گفت -

اجمعنا و اجمع الملک لہ روایہ ابو داؤد و الترمذی و فی روایہ لم ینکر من سور الکفر و عن بعض نبات النبی - روایت  
 از بعضی و خزان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی - کہ بدستی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان لعلیما - بگوید کہ تعلیم می کرد  
 پیغمبر خدا اورا - میگوید - پس می گفت آنحضرت - قوی حین تصحیج - بگویند گامیکہ صبح کنی - سبحان اللہ و حمده  
 و لا قوۃ الا باللہ - و در روایتی (و لا حول و لا قوۃ الا باللہ) اشارت اللہ کان و ما لم یسالمین علم ان اللہ علی کل شیء  
 قدیر و ان اللہ قد احاط بكل شیء علما فانہ من قال ما حین یصبح - پس بدستی کیسکہ بگوید این کلمات را ہنگامیکہ صبح میکند  
 حفظ حتی بمسی - نگاہداشتہ شود از آفات الفنی و آفات مائیکہ شب کند - و من قال ما حین یحفظ حتی یصبح - و کیسکہ  
 بگوید از ہنگامیکہ شب کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند - روایہ ابو داؤد - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح - کسی کہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ - سبحان  
 اللہ حین یسبون و حین یصومون - پس باکی یاد کند خدا را و ہنگامیکہ شام میکند و ہنگامیکہ صبح میکند - لہ الحمد فی السموات  
 و الارض - و مر خدا را ست حمد در آسمانها و زمین - و عشیا و حین تطہرون - و در وقت شبانگاہ از وقت منرب تا  
 عشاء و در ہنگام پیش از زوال - الی قولہ - تا قول و میقالی - و کذلک یخرجون - و درین آیت اشارت بصلوۃ خمس واقع  
 شدہ چنانکہ در مجلس بیان کردہ شدہ است و کیسکہ بخواند این آیت را در وقت صبح - اورک مافاتہ فی یوم ذلک  
 و یا بد چیزے را کہ در گذشتہ است اورا از او در ان روز - و من قال من حین بمسی اورک مافاتہ فی لیلتہ - و کیسکہ  
 بگوید این را ہنگام کہ شام کند و یا بد چیزے را کہ فوت شدہ است در ان شب - روایہ ابو داؤد - و عن  
 ابی عیاش - بہ تشدید تحاتیہ و شین صحابی ست نام وی زید بن صامت انہاری و ابو عیاش تابعی نیز ست و  
 وی زید بن عیاش مخزومی ست روایت میکند ابو عیاش صحابی - ان رسول اللہ - بدستی پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ  
 وسلم قال - گفت - من قال اذا أصبح - کسیکہ بگوید چون صبح کند - لا الہ الا اللہ و حمدہ لا شریک لہ لہ الملک و لہ الحمد  
 و ہو علی کل شیء قدیر کان لہ بدل رقبۃ من ولہ اسعیل - باشد مر اورا ثواب برابر ثواب آزاد کردن بندہ و برودہ  
 از او لا اسعیل علیہ السلام بیان این در فضل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمر و بن شعیب  
 گذشتہ است - و کتب لہ عشر حسنات - و نوشتہ میشود برای وی دہ نیکی - و طعنة عشر سیات - و فرافکنندہ شود از دے  
 دہ بدی - و رفع لہ عشر درجات - و بلند گردد ایندہ شود بر اے و دے دہ پایہ - و کان فی حزمین الشیطان - و باشد  
 در پناہ و جاے استوار از شیطان - حتی بمسی - تا آنکہ شب کند - و من قال ما اذا اسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح  
 و کسی کہ بگوید این کلمہ - چون شب کند باشد مر او را مانند آنکہ مذکور شد از ثواب تا آنکہ صبح کند را وی از  
 ابی عیاش میگوید کہ - قراہی رجل رسول اللہ - پس دیدم مرے پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فیا یرے النایم  
 در انچہ می بیند خواب کند یعنی در خواب دیدہ - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول اللہ ان ابا عیاش یحدث

عنک کذا وکذا۔ بدستیکه ابو عیاش حدیث می کند از تو چنین چنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد  
فقال صدق ابو عیاش۔ گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواه ابو داود و ابن ماجه۔ وعن البحار  
بن مسلم التیمی۔ روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است۔ عن ابیه۔ از پدر خود۔ عن رسول الله۔ از پیغمبر خدا  
صلی الله علیه وسلم انه اسر الیه۔ که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوسه سخن سر را از اسرار یکسر بجزه را از گفتن۔  
فقان۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا انصرف من صلوٰۃ المغرب فقل قبل ان یحکم احدا۔ وقتیکه برگردی از نماز مغرب  
و سلام دهی بگو پیش از آنکه سخن گوئی کسی را۔ اللهم اجری من النار۔ خدایا پناه ده مرا از آتش۔ سبع مرات بگو  
بهفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس بدستیکه تو وقتیکه بگوئی آمرا۔ ثم ست فی لیلتک۔ پست بر می روی تو در این  
کتاب لک جواز منها۔ نوشته شود مترادف آن گذشتن از آتش۔ و اذا صلیت الصبح فقل کذا۔ و چون بگذاری  
نماز صبح را پس بگو چنین این کلمه را بهفت بار۔ فانک اذا ست فی لیلک۔ پس بدستیکه تو چون بگیری در آن  
روز۔ کتاب لک جواز منها رواه ابو داود۔ وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هولاء الکلمات  
حین یمشی و حین یصبح۔ بنود آنحضرت که ترک میداد و نمی گفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح  
میکرد۔ اللهم انی اسألك العافیة فی الدنیا و الآخرة۔ خدایا من سوال میکنم می خواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا  
و آخرت۔ اللهم انی اسألك العفو و العافیة۔ خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را۔ فی دینی و دنیای۔ در دین  
من و دنیای من۔ و اهل و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم اسر عوراتی۔ خدایا پوش عیدهای من فی العلج  
عورت اندام شرم مردم و هر چه از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت۔ و آمن روحانی۔ و لکن گواهی  
تو سهام مرا۔ اللهم اغفلی من بین یدی و من خلفی۔ خدایا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من۔ و عن معینی و  
عن شمانی۔ و از جانب راستای من و از جانب چپ من۔ و من فوقی و منکهار مرا از بالا من که عذاب  
و آفتی از آسمان نازل شود۔ و اعدو و بغضتک من ان اغتال من تحتی۔ و پناه بجویم به بزرگی تو از آنکه بناگاه  
هلاک کرده شوم من از زیر من از اینجا که شعور ندارم و معنی اغتال این است۔ یعنی آنحضرت۔ می خواهد از اغتال  
خفت را بجنبه زمین فرو بردن۔ رواه ابو داود۔ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
من قال حین یصبح۔ کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند۔ اللهم صبحنا نشهدک و نشهد حمله عرشک خدایا صبح کردیم ما را خدایا  
گواه می گیریم ترا و گواه می گیریم بر درندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان  
دو هزار ساله راه است و در دوایه هفت هزار ساله راه است۔ و گواه می گیریم همه فرشتگان ترا۔  
و جمیع خلقتک۔ و گواه می گیریم همه خلق ترا۔ انک انت الله۔ بر آنکه توئی خدا۔ لا اله الا انت۔ نیست خدا جز تو و وحده  
تنها۔ لا شریک لک۔ نیست انباز مر ترا در خدا کسی و در آفرینش و در عبودیت۔ و ان محمد اعبدک و رسولک

وہر آنکہ محمد بندہ تو دفرستادہ تو است۔ الا عقر اللہ لہ ما اصابہ فی یومہ ذلک من ذنب۔ نگوید کسی این کلمات را در وقت صبح مگر آنکہ بیا مرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ است اور اور ان روز از گناہ۔ وان قالنا میں ہی غفر اللہ لہ ما اصابہ فی تلک اللیۃ من ذنب۔ و اگر گوید این کلمات را ہنگامیکہ شب گندی آمرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ اور اور ان شب از گناہ و در شب (اللہم امین) بگوید۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن ثوبان بن۔ روایت ست از ثوبان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اصابہ اذا اصابہ ثلاثا۔ نیست پنج بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند سہ بار این کلمات را۔ رضیت باللہ رباً۔ راضی شدم بخدا با آن کہ پروردگار است۔ و بالاسلام دنیا۔ و راضی شدم باسلام با آنکہ دین است۔ و بمحمد نبیاً۔ و راضی شدم بہ محمد با آنکہ پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشتہ است فتذکر۔ الاکان حقاً علی اللہ ان یرضیہ یوم القیمۃ۔ مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا بہ فضل و کرم وی این کہ راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدہد او را ثواب چند آنکہ راضی گردد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ وعن حدیثہ رضی اللہ عنہ لمن اللہ بنی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت راسہ۔ بود و آنحضرت وقتیکہ میخواست کہ خواب کند می نهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقاً در فصل اول ہم از حدیث حدیثہ گذشت و در حدیث حفصہ بیاید کہ دست مبارک می نهاد زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بحبت قرب سر و رخسارہ بہ یکدیگر باشد یا گاہی زیر رخسارہ می نهاد و گاہی زیر سر و بر ہر تقدیر حکمت در ان بتی برای تقیض است چنانکہ حکمت در نوم شرق ایمن نیز ہمین است چنانکہ گذشت۔ ثم قال اللہم قنی عذابک۔ خدا یا نگاہدار مرا از عذاب خود۔ یوم تجمع عبادک۔ روز روزے کہ فراہم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ او تبعت عبادک۔ شک راوے ست یعنی بجای بت جمع تبعت گفت یعنی می برا نگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء۔ وعن حفصہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الیمنی تحت خدہ ثم یقول اللہم قنی عذابک یوم تبعت عبادک۔ مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق ست با ذکر خدا و زیادت۔ ثلاث مرات یعنی سہ بار۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند مضیجہ اللہم انی اعوذ بک بوجہک الکریم و کلماتک الثبات۔ خداوند ابد رہیبتکہ من پناہ میجویم بدات بزرگ تو و بکلمہ ہای تو کہ تام و کامل اند و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآن۔ من شرا انت اخذ بنا صیثہ۔ از بدی چیزیکہ تو گیرندہ موس پیشانی آنرا یعنی ہر جنبندہ بر زمین بکلم قول وے سبحانہ و ما من ذابہ الا ہو اخذ بنا صیثہما اللہم انت تکشف الخرم و الما ثم۔ خدا یا تو میکشائی و دور میکنی و ام گز قناری آن را و بڑہ آن را یعنی چیزیکہ از ان بڑہ لازم آید۔ اللہم لا یہزم جندک۔ خدا یا شکستہ نمیشود لشکر تو۔ ولا یخلف وعدک۔ و خلاف کردہ نمی شود وعدہ تو و در بعضی نسخ



ولا تخلف وعدک بفهم تاوکسر لام بہ لفظ خطاب یعنی خلالت نمی کنی وعده خود را۔ ولاتنفع ذوالجد منک الحمد۔ و سود میکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت وجہ بمنہ پدر پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمی کند بسبب وجد بکسر جیم یعنی خوش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجہ اول اصح و اشهر و اظہر است۔ بجانک و بحدک۔ تنزیہ میکنم ترا از چیزی کہ لائق ذات تو است و تلبس محمد تو تسبیح میکنم۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید۔ قال قال ہل ہل صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یاوے الی فراشہ۔ کہسے کہ بگوید ہنگامیکہ بیاہ آرد و قصد باشش کند بسوی جاہ خواب خود این کلمہ را۔ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و التوب الیہ ثلاث مرات۔ سہ مرتبہ۔ غفر اللہ لہ ذلک۔

می آید و خداے تعالیٰ مرا در آنگاہان اورا۔ وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل علاج۔ و اگر چہ باشند گناہان وے مانند کف دریا در بسیارے یا باشند گناہان وے بشمار ریگ علاج بفتح لام و کسر آن نام داوے است در زمین مغرب کہ ریگ وی بسیار است و بعضی علاج را بمنی ریگ بسیار برہم اقتادہ گفته اند برہمنی معنی علاج محضت رمل است۔ او عدد ورق الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ او عدد ایام الدنیا۔ یا باشند بشمار روز ہاے دنیا و در چہار چیز تردید واقع شدہ تا مبالغہ در کدام یکی ازینا بیشتر است۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن شداد بن اوس۔ صحابی است برادر زادہ حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من مسلم یاخذ مضجعہ لقرآن سورۃ من کتاب اللہ۔ نیست هیچ مسلمانی کہ بگیرد خوابگاہ خود را بخواندن سورۃ از کتاب خدا۔ الا وکل اللہ بہ لکاح۔ مگر آنکہ وکیل می گرداند خداے تعالیٰ بروے فرستہ را توکیل گذاشتن کار کسی۔ فلما یقرب تمی یؤذیہ۔ پس نزدیک نمی شود اورا چیزیکہ ایند کند اورا۔ حتی یسب متی یسب۔ تا آنکہ بیدار شود ہر گاہ کہ بیدار شود۔ رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

لا یخصیما رجل مسلم الا رجل اجنبی۔ و خصلت اند کہ محافظت نہ کند و بجایے نیار د آہنار امر دے مسلمان مگر آنکہ در آید بہشت را۔ الا وہا لیسیر۔ و انا و آگاہ باشند کہ آن دو خصلت اند کہ د آسانند۔ و من یمل بہما فلیل و کسیکہ عمل کند بآن دو خصلت اند کہ ست یکی خصلت این است کہ سبج اللہ فی دہر کل صلوۃ عشاء۔ سبج کند خداے تعالیٰ را یعنی سبحان اللہ گوید در پس ہر نماز دہ بار۔ و یکصد عشاء۔ و حمد گوید اورا یعنی والہم للہ گوید دہ بار۔ و یکصد عشاء۔ و تکبیر گوید دہ بار یعنی واللہ اکبر گوید دہ بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمرو۔ فانما رایت رسول اللہ۔ پس من دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقعد ہا سیدہ۔ می نشاند این کلمات را و عقدے کرد آہنار بہت خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فکل خمسون و مائۃ باللسان۔ پس آن صد و پنجاہ است در شب در روز بزبان۔ و الف و خمسمائۃ فی المیزان۔ و ہزار و پانصد است در ترازوے اعمال بحساب یکی بدہ و خصلت دوم این است۔ و اذا اخذ مضجعہ و یکبرہ و یکصد مائۃ۔ و وقتی کہ بگیرد و بیاید خوابگاہ خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

و حمد گوید و اصدبارسی و سه بار تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر خیا که گذشت - فتلک ماته فی اللسان و الف  
فی المیزان پس آن حدست در زبان و هزار ست و در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد - فایکمل  
فی الیوم و اللیلة القین و حسامه سئیه پس کدام یکی از شما می کند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا کفر گردد و بدان پس  
لا بد با آنچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود - قالوا و کیف لا یحصیها - گفتند چگونه احصا کنیم این کلمات بیا این  
مذکورات را یعنی هر گاه که احصای این کلمات را این چنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا یحصیها است  
بضمیمه تثنیه راجع بخلعتین - قال - گفت آنحضرت - یاتی احدکم الشیطان و هو فی الصلوة - می آید یکی از شما را شیطان  
و حال آنکه آن یکی در نماز خودست - فبقول اذکر کذا اذکر کذا - پس می گوید شیطان یا و کن چنین را یا و کن چنین را  
کنایت است از خطرات و وسوس که شیطان در دل مصلی می اندازد - حتی یقیل فلعنه ان لا یفعل - تا آنکه باز  
می گردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نه کند و ندوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از دست  
رفت و بخاطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد و این بیان عدم احصا و اتیان خصلت ادلی باشد  
که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است  
که فرمود - و یا تیه فی مضجعه - و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه و - فلما یزال یوم - پس همیشه است  
شیطان که می خواباند او را - حتی نیامد تا آنکه خواب می کند پس فرصت ذکر نمی یابد - رواه الترمذی و ابوداؤد  
و النسائی و فی روایة ابی داؤد - و در روایت ابی داؤد اختلافی در بعضی الفاظ هست یکم آنکه در روایت  
دی این چنین آمده است - خصلتان او خلتان - شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است  
که گفته - لا یحفظ علیها عبد مسلم - بجای لا یحصیها رجل مسلم - و کذا فی روایت بعد قوله - و همچنین است در روایت  
ابی داؤد و بعد از قول و - که گفته - و الف و حسامه فی المیزان - این چنین واقع شده است که قال و یکبار اربا و ثلثین افا  
اخذ مضجعه و یکبار ثلثین و تسبیح ثلثین و ثلثین - بتقدیم یکبار اربا و ثلثین بر قول و - افا  
اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگر آن افا  
اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر  
تکبیر و بیان عدد و نیست فافهم - و فی اکثر نسخ الصنایع عن عبد الله بن عمر - این بیان فائده دیگر است که مولف روایت  
انجید را از عبد الله بن عمر بن العاص و در اکثر نسخ صنایع از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده - و عن عبد الله  
بن غنم - یفتح غنم معجبه و تشدید نون صحابی است انصاره معدود است در اهل حجاز - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح - کس که بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم ما أصبح بے من نعمته او باحد من خلقک  
فمنک و حمدک - خدا یا آنچه صبح کرده است به من از نعمت یا تسبیح کرده است به یکی از خلق تو از نعمت پس از تسبیح  
بهنا - لا شریک لک - نیست اینها زمر ترا در داون آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه

ہم از تست و بقدرت و ارادت تست۔ فلک الحمد و لک الشکر۔ پس متراست ستایش و متراست بیاسی و مخصوص است بنوعی تو دوران شریک نباشد پس کیسکہ در وقت صبح زین و عابجواند۔ فقداوی شکر گویم پس بختش ادا کرد شکر روز خود را۔ و من قال مثل ذلک حین یسی فقداوی شکر لیلۃ۔ و کسیا بگوید مانند این ہنگامیکہ شب کند پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را و راخبار و ارد شدہ است کہ داؤد علیہ السلام گفت پروردگار! ہمتما سے تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی کہ انچہ نزدیک تست از نعمت ہم از دست بہ تحقیق شکر گفتی تو آنرا۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اذا اودع الی فراشہ۔ روایت میکند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ می گفت کہ چون مے آمد بہ سوسے فراش خود۔ اللهم رب السموت و رب الارض۔ ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است باصول سباب کلیہ بقائے عالم۔ و رب کل شیء۔ و پروردگار ہر چیز تمیم بر بوبیت است نسبت بہر چیز از انکہ در میان آسمان و زمین است از غنم و موالید و افراد و جزئیات آن۔ فالق الحب والنوس۔ شکافندہ دانہ و خستہ اشارت است بازراق جسمانیہ کہ با آن بقائے اجسام است و حب و را طعام استقال یا بندہ تو سے در مشاوانند آن۔ منزل التورۃ و الانجیل و القرآن و فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است بازراق روحانیہ متعلق بہدیر احوال آخرت و ذکر بورتکد از جہت عدم اشتغال آن با احکام و شرائع چہ اکثر انچہ دروے مذکور است از کار و دعوات و مناجات و بحقیقت وے جزئی از تورات است کہ اقالوا۔ اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیتی۔ پناہ میجویم بتوازی ہر خداوند بیدی کہ تو گیرندہ موسے پیشانی اور او سخر داری اور البقدرت خود۔ انت الاول فلین قبلک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے۔ وانت الآخر فلین بعدک شیء۔ و توئی آخر پس نیست پس از تو چیزے۔ وانت الظاہر فلین فوقک شیء۔ و توئی ظاہر و پیدا پس نیست بالاے تو چیزے۔ وانت الباطن فلین دونک شیء۔ و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے۔ ہرچہ بالاست ظاہری باشد و ہرچہ پایاں باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقتضی الدین۔ بگنہ از من و ام را یعنی بری گردان مرا از ان و توفیق دہ کہ قضا کتم آن را با عطای سباب و قضا و ام گذراؤن و رسانیدن در و اگر ذن حاجت۔ و اغثنی من الفقر۔ و غنا دہ مرا از فقر و من یعنی بعد است رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اختلاف لیسیر روایت کرد آن را مسلم باندک اختلافی در الفاظ۔ و عن ابی الازہر الانمارے۔ بہ فتح ہمزہ و سکون نون صحابی است کہ ساکن شام بود۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ مضجعا من اللیل۔ بود آن حضرت چون بخواب گاہ میرفت و در شب۔ قال می گفت بسم اللہ وضعت جنی۔ بنام خدا ہنوا دم پہلوے خود را۔ اللهم اغفر لے ذنبی و اخسار شیطانی۔ و بران و در کن

شیطان مراد او قهر بن اوست یا هر که قصد اغوا سازد و خماران سگ است - و فک رهائی - و برهان و برین  
 آرگرد مراد خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود و گردمی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بهیت  
 رهنته و فک خلاص کردن و برین آوردن از گرد و برهان بکسر را بگو - و حاجلی نه اندی الا علی - و بگردان  
 مراد مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی به فتح نون و کسر وال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز  
 خوانند و آن حضرت اگر چه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملائکه است اما شوق لقای قرب و نگاه  
 علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران سیدار و که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و مخالطت ناست که حکم شریعت  
 در اینجا است مبرر و معلما باشد فافهم و بالتشویق - رده ابو داود - و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ فحیة قال الحمد لله الذی کفانی و ادانی و طمینی و رقانی - شکر خدا را که  
 کفایت کرد مرا و جاسه پناه داد مرا و خواستد مرا و نشا میدمار - و الذی من علی فافضل - و آن کیسه نعمت داد مرا  
 پس زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کیسه عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بقدره اولی است  
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد خدا را است بر هر حال فقر و غنا و شدت  
 و رخا و نعمت و بلا که در هر و نعمت و لطف و سی ظاهر و باطنی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء ولیک واکل کل شیء  
 اعدو ذبک من النار و راه ابو داود - و عن بریده - یضرب اصحابی شهوت - قال شکی خالید بن الولید الی النبی صلی الله علیه  
 وسلم فقال - کلمه که رو خالد بن الولید میگوید - آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام للیل من الارق - خواب نمیتوانم  
 کرد و در شب از بیداری و ارق به فتح حمزه و ر و ابقاف علقی است که خواب می برو - فقال بنی الله - پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ او میت الی فراشک نقل - و قیتکه بایستی تو بغرض خود پس بگو این کلمات را - اللهم  
 رب السموات السبع و ما اخلت - ای خدا پروردگار رفعت آسمان و پروردگار هر چیزیکه سایه افکنده آسمانها را  
 چیز - و رب الارضین و ما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که برداشته اند زمینها آنرا رض را گاهی مفردی  
 آرند باعتبار آنکه طبقات و سی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد و گاهی تاویل می کنند  
 لفظ جمع را بافاق و اقالیم و الله اعلم - و رب الشیاطین و ما اخلت - و پروردگار شیطانان و کیسه گمراه می کنند شیاطین  
 مرا و جنود شیطانند تا شامل جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود و کلمه  
 جمیعاً - هم - ان یفرط علی احدنهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان سوادان سپی - یا این که  
 ستم کند بر من و از حد درگذرد و پیچی به فتح غین مجمله - عز جبارک - غالب و قوی است همسایه تو و زمره را و او تو که در  
 پناه عزت و قدرت تو آرم و جاسه گرفته است - و جل شانک - و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که  
 بجا آرد - و لا اله غیرک لا اله الا انت - تاکید و تقریر توحید است و از اینجا معلوم می شود که ارق از تصرفات شیطان

و جن ست سدوہ الترندی و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی والحکم یفتحن۔ بن ظہیر یضم ظامی مجتہد و فتح ہر۔  
الراوی۔ کہ راوی این حدیث است۔ قد ترک حدیث بعض اہل الحدیث۔ بہ تحقیق ترک دادہ اند حدیث اور بعض  
از اہل حدیث این چنین گفتہ است بخاری و ابو ذر عہ و نسائی و ابن ابی حاتم و کفعمی است ابن معین کہ دوسے جری  
نسبت و ابن عدے گفتہ کہ اکثر احادیث دے غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکم بیاست و در حاشیہ نوشتہ کہ  
صواب حکم ست بی یا چنانکہ در تقریب و کاشف و جزآن مذکور است

الفصل الثالث۔ عن ابی مالک۔ روایت ست از ابی مالک اشعرے و بعضی گفتہ اند شعی صحابی ست

کہ در نام دے اختلاف ست اشہر آن ست کہ نام دے کعب بن مالک ست۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال اذا صبح احدکم فلیقل اصبحت و اصبحت للملک لکرب العالمین اللہم انی اسألك خیر ہذا الیوم۔ خدا یا من خدای

میکم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر البقول خود۔ فتح۔ کشایش اور کہ ابواب خیرات در دے کشادہ گردد۔

و نصہ۔ و یارے دا دن تو مرا درین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مرا یارے دی و نصرت بخشی و مخدول

نگردانی۔ و نورہ۔ و در شنائی دل کہ بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد۔ و برکتہ۔ و عز و فی لطف و کرم

و فضل تو کہ بر سر مرا درین روز۔ و ہدایہ۔ و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب بانتم و اصل ہمہ برکات

و شامل ہمہ خیرات این ست و این جز بوفیق و تائید الہی میسر نگردد و رزقنا اللہ۔ و اعوذ بک من شرانیہ۔ و پناہ

میجویم تو از بدی چیزے کہ درین روز ست ذکر این مبالغہ و تاکید ست از خدا و این خصال مذکورہ۔ و شر بالعدہ

و پناہ میجویم تو از شر چیزے کہ بعد ازین روز ست ذکر این مبالغہ و تاکید ست در استعاذہ از شر کہ متوالے و

متواتر نگردد و نحو ذالک من ذلک۔ ثم اذا اسی فلیقل مثل ذلک۔ پیر چون شب کند پس باید کہ بگوید مانند این

راہ ابو داؤد۔ و عن عبد الرحمن۔ بن ابی بکر۔ ابو بکرۃ یفتح با در آخر تا صحابی مشہور ست کہ خود را در روز

طائف از بردن حصن بچہ چاہہ بایان افکنده و در خدمت آنحضرت آمدہ اسلام آورد و آنحضرت او را بانی بکرۃ

کینیت کرد و بکرۃ البیہر خ چاہہ و عبد الرحمن بن ابی بکرۃ تابعی کثیر الحدیث ست۔ قال۔ گفت۔ قلت لابی بکرۃ مر پر

خود را کہ ابی بکرۃ است۔ یا بہت اسحک تقول کل غذاۃ۔ اسی پدر من بشیوم ترا کہ میگوئی ہر بار و مراد بنداۃ اینچا

یوم ست شامل صبح و مسا۔ اللہم عافنی فی بدنی۔ خدا و ندا عافیت و سلامت دہ مرا در تن من۔ اللہم عافنی

فی سمعی۔ خدا و ندا عافیت بخش مرا و شنوائی من۔ اللہم عافنی فی بصری۔ خدا و ندا عافیت و سلامت دہ مرا و

بنیائی من تخصیص سمع و بصر از جملہ اعضا و اجزائے بدن بحیث شرف آہناست و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر

با شرفیت دے از بصر چنانکہ اکثر علما برائند و اکثر ذکر این دو صفت بہین ترتیب ست۔ لا الہ الا انت تکرر

ثلثین تصح و ثلثین تمسحی۔ مکرر میگرددانی این کلمات را سہ کرت ہنگام صبح می کنی و سہ کرت ہنگام

شب

کہ شب می کنی۔ فقال یا نبی سحت رسول اللہ۔ پس گفت پدر من اسے پیرک شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 بدعوہ بن۔ و دعا می کرد باین کلمات و می خواند این دعا را۔ فانما احب ان استن بسنتہ۔ پس من دوست می دارم  
 کہ عمل کنم با اتباع کنم بطریقہ آن حضرت اشارت کرد بآنکہ در عمل از دعا و جزآن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع  
 سنت باشد نہ جزا سے عمل و استجاب دعا۔ رواہ ابو داؤد و۔ وعن عبد اللہ بن ابی اوفی۔ صحابی مشہورست۔  
 قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صبح قال۔ بود آن حضرت کہ چون صبح می کرد می گفت۔ اے خداوند  
 الملک لک الحمد و لک البر و العظمۃ لک و الخلق و الامر و الليل و النهار و ما سکن فیہما لک۔ و ہمہ بخدا راست  
 و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست۔ اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحاً۔ خداوند  
 بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد۔ و اوسطہ کجا۔ و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد  
 حاجت۔ و آخرہ فلما۔ و بگردان پایان این روز را رستگاری۔ یا ارحم الراحمین۔ اے مہربان ترین مہربانان  
 کہ مہر تو شامل تمام اوقات و احوال است۔ ذکرہ النووی فی کتاب الافکار بروایت ابن ہشام۔ یحییٰ بن یونس  
 ثون۔ و عن عبد الرحمن بن ابرہی۔ بفتح ہزہ و سکون موحدہ و بزائے مقصورہ آن حضرت را در یافتہ  
 و پس و صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزارده و عامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود بجزاسان و اکثر روایات  
 دے از امیر المؤمنین عمر دانی بن کعب است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا صبح۔ می گفت  
 آن حضرت چون صبح می کرد۔ صبحنا علی فطرۃ الاسلام۔ صبح کردیم بر دین اسلام۔ و کلمۃ الاخلاص۔ و بر کلمۃ اخلاص کہ  
 لا الہ الا اللہ است۔ و علی دین نبی محمد۔ و بر دین پیغمبر کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر آن است کہ این لفظ  
 آن حضرت است و آن حضرت مبعوث بود بسوئے خلق و بہ سوئے خود۔ و علی ملۃ ابنا ابراہیم۔ و بر دین پدر ما کہ ابراہیم  
 علیہ السلام است۔ خنیفا۔ ماکل از باطل بخت و از شرک بتوحید۔ و ما کان من المشرکین۔ و نبود ابراہیم  
 علیہ السلام از مشرکان۔ رواہ احمد و الدارمی۔

### باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعا ہائے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گویند کہ ہر  
 چیز مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و چنانکہ دعا و اوقات مخصوص  
 آمدہ در احوال مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال صفت بستن در جنگ کاخزان و مانند آن و چون آن  
 مستلزم اوقاتست مؤلف ہمہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند و احوال را جدا  
 زیرا کہ معتبر در این همان حال است نہ وقت فاضل

افصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احکم اذا اراد

یا بنی ابله قال - اگر ثابت شود این که یکی از شما وقتیکه خواهد سیاید زن خود را و جماع کند بگوید - بسم الله اللهم جننا  
 الشیطان - خداوند ما کیسودار و دودار را از شیطان - جنب الشیطان ما از قفتنا - و کیسودار و دودار را از شیطان  
 را از چیزیکه روزی کنی ما را از ولد - خانه ان بقدر مینیا و لدنی ذلک - پس بدرستی که شان این است که اگر گفته  
 کرده شود میان زن و مرد داده شود و فرزند می دران جماع - لم یضره شیطان ابدا - زیان نمی کند او را شیطان هرگز  
 متفق علیه - و از اینجا معلوم میشود که اگر نگویید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا که می یابد نکند شیطان دران  
 راه می یابد و زیان میکند و کیست که دران وقت توفیق ذکر و دعای یابد و از اینجاست مناسد احوال و ملاقات با کار  
 ایشان - و عنه - ان رسول الله - بهم از ابن عباس است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم کان یقول عند الکرب بود  
 که می گفت نزد آنده فی المصراح کرب آنده کربم باز گیر و از دوس یعنی آنده نجات - لا اله الا الله العظیم الحکیم لا  
 اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکرم عظیم و کرم صفت  
 عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جو ایش آنکه ذکر در حکم دعاست زیرا که تثنای کریم در معنی  
 سوال است و نیز دارد شده است که حق تعالی می گوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدیم او را زیاده  
 ترا از آنچه می دهم سائلان را - متفق علیه و عن سلیمان بن صرد - بضم صاد و فتح را صحابی بود جبر فاضل عابد بن  
 عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که مبنی کشی خون امام شهید حسن بن علی ابن ابی طالب بر آورد  
 و له قصه - قال - گفت سلیمان - است رجلان عند البنی و شتام یکدیگر کردند و مرد و زن و پیغمبر - صلی الله علیه و سلم  
 و نحن عنده جلوس - و ما صحاب بنزد آن حضرت نشسته بودیم - واحد هالسبب صاحبه مغضبا قد امر وجهه بیک از ان دو  
 مرد و شتام می دهد یا خود را و حالیکه در غضب آورده شده است که به تحقیق سرخ شده است رومی می فقال البنی  
 پس گفت پیغمبر - صلی الله علیه و سلم انی لا علم کلمه لوقالما - بدرستی که من هر آینه می دانم کلمه را که اگر میگفت می آن  
 کلمه را - لذهب عنه باسجد - هر آینه میرفت از دوس آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است - اعوذ بالله من الشیطان  
 الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابه مرا نزد او - الاسمع ما یقول البنی - آیینی شنوی چیزی که می گوید پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم قال - گفت - انی لست بمجنون - بدرستی که من نیستم دیوانه و این کلمه که را گویند که مجنون است  
 و گفته اند که این کلام که است که آراسته نیست با نوار شریعت و تقه نه کرده در دین پس توهم کرد که استخاذه  
 مخصوص به مجنون می باشد و نه دانست که غضب از توغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آموز  
 منافق باشد یا از درشت نویان عرب باشد و الله اعلم - متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم صیاح الدبکیه - وقتیکه بشنویید بانگ خوسار و دیکه بکسر ال و فتح یا می تحمینه جمع  
 و یک بکسر و سکون تحمینه مثل قرده و قمره - فاسألوا الله من فضله - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرمی

فامنا رات ملکاً۔ پس بدرستی کہ مرغ دیدہ است فرشتہ را و دوسے بانگ می کند بدین فرشتہ پس دعا کنید بامید این  
فرشتہ بدانکہ احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس بنفید  
کہ در زیر عرش است کہ چون صد آواز کند ہم خردمان آواز کنند نیز سخن است مابین بحث بہ تفصیل در شرح سفر السعاده  
مذکور و مستطرد است۔ و اذہم ہمہ شفق الحمار فتعوز باللہ من الشیطان۔ و وقتیکہ بشنود آواز خرو را پس پتاه جوید  
بجہ از شیطان و بگوئید عوذ باللہ من الشیطان الرجیم فانہ راسہ شیطانا۔ پس بدرستی کہ وی دیدہ است شیطان  
را از شیاطین شفق علیہ۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی  
بیرہ۔ یود آن حضرت چون بری آمد و قرار می گرفت بر پشت شتر خود۔ خارجاالی سفر۔ بیرون آئیدہ بسوے سفر۔  
کہ مثلثا۔ بکسیری بر آوردہ بار۔ ثم قال۔ پشتری گفت۔ سبحان الذی یخرنا ہذا۔ پاکی آن خداے را کہ فرمایان  
بردارد از ایند براسے مابین را یعنی شتر را و مانند آن از مرکب ہر مکانہ مقررین۔ و نبودیم مامور اوراد اطاعت آورده  
و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الہی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها  
دارند بخص قدرت و اقتدار اوست کہ اینہا رام آویسان شدہ اند فی الصراح مقرر بالکسے آنکہ اورا یارے گناشد  
درستور راندن و کشاد رزی۔ و انالی رہنا لعلیون۔ و بدرستی کہ مابوسے پروردگار خود ہر آنیہ بازگردند ہم  
و رجوع کنندہ ایم و وجہ اتصال این کلام بکلام سابق آن است کہ رکوب از براسے انقلاب و انتقال از مکانی  
بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوے خداست جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و ہلاک است پس سوار را باید  
کہ خائل نباشد از آن مستعد باشد از براسے لقائے خدا کہ مرگ است۔ اللهم انما نسألك فی سفرنا ہذا البر والتقوی۔  
خداوند ما سوال می کنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری۔ و من امل ما رضی۔ و سوال می کنیم از عمل الخیر و خشنود باشی  
تو۔ اللهم ہون علینا سفرنا۔ خداوند آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نہ کشیم در وی۔ و اطولنا  
بعده۔ و در نور و براسے ما دورے این سفر را۔ اللهم انت الصاحب فی السفر۔ خداوند اتقوی یار و ہمراہ در سفر  
و الخلیفۃ فی الابل۔ و نگاہبان و متولی امور پس از ما در اہل خانہ۔ اللهم انی اعوذ بک من و غتار السفر خداوند ما  
پتاه می جویم بتواضع و شقت سفر کہ در ردیم دران پاسبانی و دعوت جائے نرم کہ پاسے فرزد و دور وی و پاسانی  
نتوان رفتن بروے کہ پاسے بلغزد۔ و من کاتبہ المنظر۔ و از شکستگی نفس کہ جائے نہ گزیتن است و کاتبہ بفتح کاف  
بروزن یافت و بعد ہزہ شکستگی و بد حالے از غم و اندوہ۔ و سورۃ النقلب۔ بہ فتح لام فی المال و الابل و الابل  
ہدی باز برگشتن در مال و کسان خانہ یعنی غم و اندوہ کشم بہ سبب آن کہ در انیشان مکارہ بنیم از فقد و نقصان  
یا برگردیم بحالہ بعبے قضائے حاجت و حصول مقصود۔ و اذ ارجع قالہن و زادہن۔ و چون برمی گشت  
از سفر می گفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ می کرد در اینہا این کلمات را کہ ابون تابون عابدون رجوع



کند گانیم تو بہ کند گانیم بندگی کند گانیم۔ ربنا حامدون۔ برائے پروردگار خود حمد گویند گانیم و در بعضی الفاظ کثرت  
 مائیں عابدین ربنا حامدین نیز آید۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود۔ بفتح سین مہلثین و سکون را  
 و کسر جیم صحابی بصری است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر تہوذا من وعثار السفر وکاتبہ انقلب  
 واکحور بعد الکور۔ وپناہ می جست از نقصان بعد از زیادت دمی بعد از بیاریے و از فساد امور بعد صلاح آن و از  
 وحدت بعد از جماعت و بعد الکلون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحشہ بعد از برون و از  
 تغیر بعد از اثبات و اصل کور چیدین و ستارست و جور شکستن آن۔ و دعوة المظلوم۔ وپناہ می جست از دعای  
 مظلوم و پناہ جستن از دعوت مظلوم و در حقیقت پناہ جستن از ظلم است کہ ظلم نگم بر کسی تا مظلوم دعا نکند بر من۔ و لفظ  
 فی الابل و الممال۔ رواہ مسلم۔ وعن خولتہ۔ بفتح خاء معجم و سکون واد۔ بنت حکیم صحابیہ است از صحابیات فاضلات  
 ۔ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نزل منزلا فقال۔ گفت خولہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کسیکہ  
 فرود آمد منزلی را پس بگوید۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل اند نقصان  
 را بدن راہ نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اساء و صفات حق از شر چیزے کہ پیدا کرده است خدا  
 لم یضرب شیء حتی یرتحل من منزله ذلک۔ زبان نہ کند آن کس را چیزے از موزیات تا آنکہ کوچ کند از آن منزل سواد مسلم  
 و عن ابی ہریرۃ قال جاز رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ آمد مردے بسوے آن حضرت۔ فقال۔  
 پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ما لیت من عقب لدعنی البارجہ۔ چه عجب و محنت یافتم من ازالم و تشویش  
 از کثرت و کم گزید مرا دے شب۔ فقال۔ گفت آن حضرت۔ اما لوما قلت حین نیست۔ آگاہ باش اگر می گفتی تو بہا  
 شبانگاہ کردی تو این دعا را۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق لم یضرب۔ زبان نمی کرد عقب  
 ترا و نمیگزید۔ رواہ مسلم۔ و عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان فی سفر و اسحر لیل۔ و ہم الزالی ہریرہ است  
 کہ آنحضرت چون می بود در سفر و در میگرد یعنی چون وقت سحر می شد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سبحان بحمد اللہ  
 و من بلائہ علیا۔ سبح را بد و وجہ روایت کرده اند یکی بکسریم و تحقیف آن از سماع یعنی شنیدن دوم بفتح و تشدید  
 از تسبیح یعنی شنوایندن مرغیر را بر ہر تقدیر خبر است بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آن است باید کہ بشنود و شنونده حمد  
 گفتن ما را خدا را و خوبی نعمت دے با ما تا اتباع کند و گواہ شود و بران و بلا بے معنی نعمت نیز آید و حقیقت وی اہل  
 و امتحان خداست مرندہ را و دے تعالی بندہ را گاہے امتحان بضرمت می کند تا صبر کند و گاہے بمرمت تا شکر  
 گوید و ہر دو نعمت است باعتبار حصول قنوت و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آن است باید کہ بشنود  
 مرغیر را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن و در این وقت چنانکہ امر بتسلیم شاہد مرغاب را  
 آمدہ است و بعضی بر خبر نیز حل کرده اند بمعنی آنکہ ہر کرا سح است شنیدہ است حمد گفتن ما را و شنوایندہ است

و این امریست مشهور و مستفیض است که بر تیج احد غنی نیست - ربنا صاحبنا - پروردگار ما صاحب شومار این است  
و کلاوت و رعایت - و افضل حلینا - و احسان کن بغزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و اوست نسبت و  
حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه بنده با وجود افاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید  
آنکه غنی تر اند محتاج نشاند - عاذا بالله من النار - می گویم این را در حالیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی  
آن است که می گفت آن حضرت این قول را در حالیکه عاقل بود بر تقدیر اول قول رسول اللہ است و بر تقدیر ثانی  
قول را دے فافهم - راه مسلم - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول  
من غزا و حج او عمره - بود آن حضرت چون بازمی گشت از غزایا یا از حج یا از عمره - یکبر علی کل شرف من الاثر ثلاث  
تکبیرات - تکبیری بر آورد و بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره و سه بود صلی اللہ علیہ وسلم در جمیع  
احوال که چون بر جای بلندی برآمد تکبیری بر آورد و تکرر گشتی گفته است که سبب استحباب ذکر است نزد بخند  
احوال و قلب در آن در رعایت میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صبح و مسا و قیظ  
و منام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در قلب احوال از قلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که  
وجه در تشریح تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید که در نفس و  
چیز از آن راه یا بدین رفع گردانند و کبر یا به حق عظمت و سه و میتوان گفت که بر آمدن به مکان عالی فکر  
میگردد و عارف را یکبر یا به حق عز و علا و شہو و عظمت و سه بی آنکه نفس و سه چیز از آن حاصل گردد و این غنی  
احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در آخر فضل ثالث بیاید که سه تسبیح می گردانند و در  
و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد و نزد هبوط و آن بحجت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس نیز  
میگردد و حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول و سه - ثم یقول - پس میگفت - لا اله الا الله وحده لا شریک له  
لا الملک الا محمد و هو علی کل شیء قدیر یا بون تابون عابدون ساجدون ربنا حامدون صدق الله وعده - راست  
کرد خدا وعده خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصرت عده - و یارے داد بنده خود را که عبارت از ذات  
شریف خود است - و هنرم الا خراب و دعه - و شکست داد گرد بهای کفر با تنها اگر چه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند  
و لیکن بحقیقت همه بقدرت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد با احباب گرد بهاست از طوائف مشرکین قبایل یهود که  
در غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز میگویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی اللہ علیہ  
و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دافعتا و لشکر بے ملائکه بگماشته و ما را از روزگار آنها بر آورد  
و قول و سه و حدیث تسبیح است بقول سبحانہ و کفی البند المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا متقی علیہ و عن  
عبد اللہ بن ابی اوفی بن فتح بنزہ و سکون داد و بقاصحابی مشهور است و آخر کس است که مرد در کوفه از صحابه رضی

اللہ عنہم قال۔ گفت دعا رسول اللہ۔ دعا کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاخراب علی اللہ لیسرین فقال۔ دعای بد  
 کرد آنحضرت روز غزوہ اخاب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت۔ اللهم منزل الكتاب۔ ای خدای فرستنده  
 کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب مادی۔ سیرج الحساب۔ بشتاب گیرنده حساب از بندگان بحجت علم و احاطہ علم و افعال  
 بندگان قلیل و کثیر۔ اللهم اہزم الاحزاب۔ خداوند شکست دہ این گردہ ہائے کافران را۔ اللهم اہزمهم وذلہم۔ خداوند  
 شکست دہ ایشان را و بجزایان ایشان را و بفرزان پائے ثبات ایشان را متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ ابن بسر۔  
 یضہم موحده و سکون مہملہ صحابی مشہور ست کہ او را دید و او را دید برادر و خواہر او را صحبت ست و آن حضرت در  
 خانہ ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ۔ قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم علی ابی۔ گفت نزل کرد آنحضرت و آمد بر پدر من۔ فقرنا الیہ طعاما۔ پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بر بی  
 آنحضرت طعامی را و طبہ کہ فاکل منها۔ و پیش آوردیم و طبہ را پس خورد آنحضرت از و طبہ این لفظ را بر دو جہت متداول  
 روایت کردہ اند و اختلاف کردہ اند کہ صحیح کہ ام ست قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف و او گفته کہ و طبہ  
 کبیر طار و ہمزہ مدوہ بعد وی متر است کہ خستہ از ابر آرند و در شیر خمیر کنند و آب دریدہ گفته کہ و طبہ عصیہ متر است و  
 اختلاف و ہمزہ درین لفظ بسیارست و صحیح این ست و در حرف را گفته است کہ سر قندی یضہم را و فتح طار و احد طب  
 یعنی خرمای تر روایت کردہ و و طبہ لیسگون الطار بعد وی بای موحده انتہی و نقل کردہ اند از نووی کہ روایت اکثر  
 بود و اسکان طار و بای موحده ہست و موجود در نسخ مشکوٰۃ بین ست و معنی وی مشک شیر و اللہ اعلم۔ ثم اتی بجر۔  
 پستہ آرد و شد خرمای خشک۔ فکان باکله و یلقی النوی بین اصبعیہ۔ پس بود آنحضرت کہ بخورد و خرمای آدمی انداخت  
 خستہ را میان دو انگشت خود کوچک السبابہ و الوسط۔ و جمع میکرد این دو انگشت را۔ و فی روایت۔ و در روایتی بخنجر آرد  
 است کہ۔ فنجبل یلقی النوی علی ظہر اصبعیہ السبابہ و الوسطی۔ پس گردانید کہ می انداخت خستہ را بر پشت این دو  
 انگشت خود۔ ثم اتی بہ شراب فشر بہ پستہ آرد و شد آب خوردن پس نوشید او را۔ فقال ابی۔ پس گفت پدر  
 من بان حضرت و اخذہ لہجام و اشرہ۔ و گرفت ہلکام چار نیایہ او را کہ بروے سوار بود۔ ارج اللہ لنا۔ و دعا کن  
 خدا را براے ما۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اللهم ہارک لہم فیما رزقتم۔ خداوند ابرکت دہ مرا ایشان را در چیزے کہ  
 رزق دادہ ایشان را۔ و اغفر لہم وارحمہم۔ و بیا مژہ ایشان را و رحمت کن ایشان را۔ و اللہ اعلم۔  
 الفصل الثانی عن طلحہ بن عبید اللہ۔ روایت ست از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مبشرہ ست۔ ان یعنی  
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رآہ الملأ قال۔ بود آنحضرت چون میدید ماہ نور میگفت۔ اللهم اہل علینا باوان  
 و الایمان خداوند ما طالع گردان ہلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مخافات دہر و بہ ثبات ایمان۔ و السلام  
 و السلام۔ و سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الہی یعنی مقرون گردان رویت آنا برای باین اشیا

کہ اصول عطا و عظام تم کو ہم سنت بلکہ شامل سنت تمامہ نعمتہا را دہلال مشہور آن ست کہ تا سہ شب ز اول ماہ است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته کہ ہلال غمرہ قمر تا دو شب یا تا سہ شب یا تا سہفت و دو شب کہ از آخر اہ بیت شش و بیست و شہت و در جہ آن قمر گویند انتہی و ظاہر آن ست کہ معتبر در دعا اول شہر باشد و آنچه مشہور ست از اقوال دالہ علی ربی و ربک اللہ۔ پروردگار من و پروردگار تو اے ہلال خداست و رین تنزیہ است مرازا کہ خالق ست از تنہیک و در است بر دہریہ و در حدیث تبیینہ است بر استجاب و عاز و ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بمشاہدہ صانع بنظر در مصنوعات۔ رواہ الترمذی و قال نہ احدثہ عن غریب۔ وعن عمر بن الخطاب و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل راے بتلی فقال۔ نیست ہیج مردے کہ دید شخصی را کہ بہ بلاے گرفتار ست پس گفت۔ الحمد للہ الذی عافانی ما ابتلاک بہ۔ شکر خدا را کہ عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیدہ است ترا بہ ان۔ و فضلنی علی کثیر من خلقی تفضیلاً۔ و فضیلت و ادوزیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانیکہ پیدا کردہ است فضیلت را دنی الامم للصبیہ ذلک المبدأ لکن آنکہ نرسد اورا آن بلا۔ کائناتا مکان بہر بلاے کہ باشد ولیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدین کسے ست کہ مبتلاست بہ فسق و معصیت و مجاہد ست بآن تا متاخر و منہرج گردد اما اگر بیمارے و ناقص الخلقی را بیند یا فاسق مستور الحال را ببیند خطاب کند و بلند نگوید بلکہ در ول بگوید و پس تا متاخر و منہج گردد۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابن عمر و قال الترمذی نہ احدثہ عن غریب و عمر بن و نثار الراوی لیس بالقوی۔ وعن عمر رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال۔ کسیکہ در آید در بازار پس بگوید۔ لا اله الا الله و حمدہ لا شریک لہ المملک لہ الحمد بحی و سمیت و ہوجی لا یوت بیدہ الخیر و ہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ الف الف حسنة بگوید خدا تعالیٰ مرا و ہزار ہزار نیکی۔ و منی عنہ الف الف سئیۃ۔ و بستر و پاک کند از وسے ہزار ہزار بدی۔ و رفع لہ الف الف درجۃ۔ و بلند میگردد بر اسے آن شخص ہزار ہزار پایہ۔ و بنی لہ بتیانی الجنۃ۔ و برآرد بر اسے وی خانہ در بہشت طیبی در توبہ این حدیث اطناب و بیان وافی کردہ حاصلش این ست کہ این ہمہ ثواب از جہت آن ست کہ دفع میکند از اہل بازار کہ محل زور و سؤگند ہاے و دفع عست ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اطناب غفلت و شدت ست اجر در ان نیز کثیر و عظیم شد بحجت وجود اہتدا و ہدایت کہ اعلیٰ مرتبہ کمال ست۔ رواہ الترمذی ابن ماجہ و قال الترمذی نہ احدثہ عن غریب و فی شرح السنۃ۔ این عبارت آوردہ کہ۔ من قال فی سوق جامع بیاع فیر۔ کسیکہ بگوید در بازار یکجہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود و در وسے۔ بدل من و دخل السوق یکجہ این عبارت کہ در روایت او سے مذکور ست۔ وعن مسعود بن جبل قال سمع البنی۔ گفتہ اماد کہ شنیدیم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلاً یقول۔ مرویرا کہ دعا میکند میگوید۔ اللهم انی اسألك تمام النعمۃ۔ خداوند

من یطلبہ از تو تمامی نعمت - فقال اے شیئی تمام النعمۃ - پس گفت آنحضرت و پرسید از ان مرد و حاجی چه چیز است  
 نعمت که تو می طلبی - قال دعویہ ارجو بہا خیر - پس گفت آن مرد و این دعائی است کہ امیدوارم بآن نیکی را و عجب امیدوارم  
 کہ نزد خدا نعمتی تمام است و من می طلبم از او حقیقت آن را بے تفصیل نمی دانم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را - فقال پس گفت  
 آن حضرت - ان من تمام النعمۃ و دخول الجنة و الفوز من النار - بدرستی کہ از جملہ تمام نعمت در آمدن در بہشت است  
 در سنگاری یافتن از آتش و فرخ کہ در دنیا بہ نعمتہاے حق تعالی محفوظ و مسرور شدہ و در آخرت از آتش و فرخ  
 امان یافتہ در بہشت در آید و در دے بدیدار دے جل جلالہ مشرف گردد و زیادہ برین چه نعمت باشد جمع جلا  
 یقول - و شنید آن حضرت مردے را کہ می گفت - یا ذا الجلال والا کرام فقال گفت آنحضرت - قد استحسب کمال فضل  
 بہ تحقیق قبول کردہ شدہ و آمادہ کردہ شد - اجابت دعا بر اے تو پس سوال کن و بخواد ہر چہ خواہی - و سمع  
 البنی صلے اللہ علیہ وسلم رجلا و هو یقول - و شنید آن حضرت مردے را و حالانکہ آن مرد میگوید - اللہم انی اسألك  
 الصبر - خداوند من می طلبم از تو صبر - فقال سألت اللہ البلاء - پس گفت آنحضرت صبر کہ می طلبی از خدا بلاء  
 طلبہ چہ صبر بلاء نباشد - فاسألك العافیۃ - پس بہ طلب از خدا عافیت را کہ از جمیع آفات و بلا یا نگاہ دارد کہ محل پناخت  
 بلاء نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد و طریقہ این است و آداب و صلاح حال بہرین است رواہ الترمذی  
 و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا فکثر فیہ لفظہ  
 سیکہ بہ نشید نشگاہی را پس بسیار گردد و بدوران مجلس بانگ و خروش دے و در قاموس گفتہ لفظ بغین مجہ  
 مفتوحہ و سکون نیز آمدہ و طائے مہملہ آواز یا آوار با کہ فہمیدہ نہ شود و معنی آن و مراد اینجا کلام لا طائل الا بالی  
 است - فقال قبل ان یقوم - پس بگوید پیش از آنکہ بایستد - سبحانک اللہم و بحمدک اشہدان لا الہ الا انت  
 استغفرک و اتوب الیک الا غفر لہ ما کان فی مجلسہ ذلک - بگوید این کلمات را مگر آنکہ آہر زیدہ شود و مراد اہر  
 بود گذشتہ در آن مجلس - رواہ الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و عن علی رضی اللہ عنہ انہ اتی بدار  
 لیر کہ با سر وایت است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ آوردہ شدہ نزد دے چار و اے تاسوار شود و بروی  
 فلما وضع رجلہ فی الركاب قال - پس ہنگامیکہ نہاد دے رضی اللہ عنہ یا سے خود را در رکاب گفت - بسم اللہ  
 فلما استوی علی ظہرہ قال - پس ہر گاہ کہ بر آمد نشست بر پشت و اینہ گفت - الحمد للہ ثم قال - پس گفت سبحان اللہ  
 سبحانہا و ما کنالہ مقررین و انما الی ربنا المقبلون - ترجمہ این در فضل اول گذشتہ - ثم قال - پس گفت -  
 الحمد للہ ثلاثہ سہ کرت و اللہ اکبر ثلاثا - سہ کرت سبحانک انی ظلمت نفسی - بپاکی یا و میکنم خدا را بدستیکہ من ظلم کردہ ام  
 نفس من خود را و فاغفر لی - پس بسیار تر مرا - فانه لا یغفر الذلوب الا انت - پس بدستیکہ شان این است کہ نمی  
 آمد و گستاخان را بیچ کس مگر تو - ثم ضحک - پس خندید و سہ رضی اللہ عنہ فقیل من اے شیئی صحت پس نعمت شد

از چہ چرخندہ کردی یا امیر المؤمنین۔ قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت  
کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح۔ ثم ضحك۔ پس خندہ کرد آن حضرت فقالت من ای شیء ضحکت۔ پس گفتم از کجا چرخ  
خندہ کردی یا رسول اللہ قال ان ربک یحب من عبده۔ گفت آن حضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پروردگار تو  
ہر آنکہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندہ خود۔ اذا قال۔ و قیتکہ می گوید بندہ۔ رب اغفر لی ذنوبی لقول اللہ  
یعلم انہ لا یغفر الذنوب غیرہ۔ می گوید خداے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آرد و گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از ہان قول ربہ  
احمد و التبرئ منی و ابو داؤد۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلاً اخذ  
بیدہ۔ بود آنحضرت چون پدر و دو میکرد و مردے را می گرفت دست او را۔ فلا یدعہا۔ پس نمیگذاشت آنحضرت  
دست او را و این از رغبت و اذیع آنحضرت و رفیق دوست بامت۔ حتی یكون الرجل ہودع ید النبی سائلکہ  
میدو آن مرد کہ دے میگذاشت دست پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ عجب از آن مرد کہ میگذارد دست آنحضرت  
را بعد از آن کہ دست او را باشد۔ مصرع خوش و ولتی ست انیکہ ترا دست او را است۔ و یقول استودع  
اللہ دینک۔ می گفت و ولایت می نم و نگاہ می دارم نزد خداے تعالیٰ دین ترا۔ و امانتک۔ و امانت ترا یعنی  
اموال کہ معاملہ کنی از اہ زوم و عامیکہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا دے بہ سبب  
انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اہمال طاعات و اوراد و معاملہ و معاشرت با مردم میشود و سبب بعضی  
میگوید کہ مراد بامانت اہل و اولاد اند۔ و آخر ملک۔ و آخر عمل تو۔ و نئے روایت و خواتیم ملک و در روایتی بجای  
و آخر ملک خواتیم ملک واقع شدہ و تخصیص باخر عمل بحیث آن ست کہ اعتبار خامتہ را است۔ رواہ الترمذی  
و ابو داؤد و ابن ماجہ و فی روایتہما۔ و در روایت ابی داؤد و ابن ماجہ۔ لم یدکر۔ ذکر کردہ نہ شدہ است۔ و  
آخر ملک لا جرم و خواتیم ملک کہ بدل است۔ نیز نہ خواہد بود۔ وعن عبد اللہ الخطمی۔ بفتح جیم و سکون طاء  
سہلہ صحابی انصاری ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ خدیجہ حاضر شد۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم اذا اراد ان یستودع البکیش قال۔ بود آن حضرت چون می خواست کہ بخدا سپارد و وقت وداع لشکر  
را می گفت۔ استودع اللہ دینکم و امانتکم و خواتیم اعمالکم رواہ ابو داؤد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ۔ قال جاز  
یحل الی البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت انس آمدن من نزد آن حضرت گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید سفار و دینی  
بدرستی کہ من میخواہم سفرے را پس تو شہدہ مرا یعنی دعا کن کہ برکتہ آن بامن در سفر مانزد تو شہد باشد و احتمال  
دارد کہ مراد آن مرد تو شہد متعارف باشد۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ زدودک اللہ التقویٰ۔ تو شہد و ہد ترا  
خداے تعالیٰ را کہ تو شہد راہ آخرت ست۔ فقال مروی۔ پس گفت آن مرد زیادہ دعا کن مرا قال گفت آنحضرت

و غفر ذنبک۔ و پیامر خداے تعالیٰ گناہان ترا۔ قال زونی بابی انت وامی۔ گفت زیادہ کن پروردگار منی ای تو باو۔ یا رسول اللہ قال و سیرک الخیر۔ گفت و آسان گردانہ خداے تعالیٰ مرا تو توفیق دہ نیز ارجحیتا کنست۔ ہر جا کہ باشی۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ ان رجلاً قال۔ روایت از ابی ہریرہ کہ مردے گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فادعنی۔ بخواہم کہ مسافرت کنم پس صحبت کن مرا قال علیک بتقوی اللہ۔ فرمود لازم گیر بر خود تقوی را۔ و التکبیر علی کل شرف۔ و لازم گیر تکبیر گفتن را چون برجای بلند روی۔ فلما ولی الرجل۔ پس ہنگامی کہ پشت داد آن مرد۔ قال۔ گفت آنحضرت و دعا کرد۔ اللهم اطلوہ البعد خداوند ابرہ چنان برائے وے دورے راہ را۔ و ہون علیہ السفر۔ و آسان کن بروے سفر را۔ رواہ الترمذی و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر غافل علیہ اللیل۔ بود آنحضرت چون مسافرت میکرد پس روے می آورد و بروے شب۔ قال۔ می گفت۔ یا ارض ربی و ربک اللہ۔ اے زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست۔ اعوذ باللہ من شرک۔ پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات تو حادث گردد مثل خسف و تخیر و سیلابنا۔ و شر فایک۔ و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در تو از حیوانات و حشرات و جن و انس۔ و شر ما خلق فیک۔ و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در درون تو و در غار ہا و مخاکا۔ و شر ما یدب علیک۔ و از شر چیزے کہ می جنبند و میر و بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین می روند۔ و اعوذ باللہ من اسد و اسود۔ و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہاست۔ و من الحیۃ والعقرب۔ و از ہر جنس مار و کثرت دم و در بعضی نسخ من الحیۃ بی دادست۔ و من شر ساکن البلد۔ و از شر سکونت کنندہ شہر مرا آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد جنیانند کہ در شہرے و ہر سرزمینی می باشند و اگر ہر دو مراد دارند نیز وجہ دارد۔ و من والد و مولد۔ مراد پواد ابلیس است و با ولد نسل وے بر عموم اولی است تا ہمہ شامل باشد واللہ اعلم رواہ ابو داؤد۔ و عن انس۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال۔ چون جنگ میکرد و کافران میگفت۔ اللهم انت عضدے و نصیری۔ خداوند اتو بازوے منی و یارے دہندہ منی عضدے عین و ضم ضاد باستمال اشہر نام عضو مشہور است و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول دی و نصیر تفسیر و بیان اوست۔ بک احوال۔ بقدرت تو حیلہ می کنم در دفع کردن اعدایا بتومی جنہم از حالی بجایے و بک اصول۔ و بقوت تو حملہ می کنم بر دشمنان دین۔ و بک اقاتل۔ و بتایید و نصرت تو کارزار میکنم رواہ الطبرانی و ابو داؤد۔ و عن ابی موسی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف قوما قال۔ بود آنحضرت چون مے ترسید گردہی را میگفت۔ اللهم انا بجمک فی نحوہم۔ خداوند امیکردانیم ترا در نحوہاے ایشان نحو نام بالایی سینہ است کہ محل فوج است و نحو جای قربان عرب میگویند جملہ فی نحوہم و گردانیدیم او را و نحو عدد و تمکین او را و نحو

عدو بر گماری تا قتال کند از جانب تو و حاکم گردد میان تو و میان حدود و تخصیص نخر بگذر زیرا که عدو بخر استقبال میکند نزد استاد و بقتال یا آنکه درین اشارتی بدیج و قتل او نیز هست - و نمودن یک من شروریم - و پناه می جویم  
 بتو از شر ماے الشیان - رواه احمد و ابو داؤد - و عن ام سلمه - رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیتہ قال - بود آن حضرت وقتیکہ بیرون می آمد از خانه خود می گفت - بسم الله تو کلت علی الله الالم انا  
 نمودن یک من ان نزل - خداوند پناه می جویم بتو از آنکه بلغزیم زلفت لغزیدن پاسب در راه رفتن بغیبت یا بغیبت کنایت  
 است از وقوع ذنب بی قصد - او فضل - یا گمراه شویم و راه راست به گذاریم و راه کج رویم کنایت است از صدور  
 ذنب باختیار - او نظم - بر فتح نون و کسر لام او نظم بضم نون و فتح لام یا ظلم کنم بر کسے یا ظلم کرده شویم و کسیکه بر ما ظلم  
 کند این نیز مکرده و مذموم است بسبب ذلت و ابا نیت و زبونی اگر چه اجرے باشد و در دے آفتی دیگر است که میا  
 و دعای بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوسے عود کند سلامت درین  
 آیه ظالم باشد و نه مظلوم - او جمل - یا جمل کنیم بر کسے و مثل کار ماے جا بلان کنیم از این دو امر - او جمل علینا -  
 یا جمل کرده شود بر ما و مردم ما را ایند کنند - رواه احمد و الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث غریب  
 حسن صحیح و فی روایتی اسے داؤد و ابن ماجه - و در روایت این دو کس این چنین آمده است که - قالت ام سلمه کفنت  
 ام سلمه - ما خرج رسول الله - بیرون نیامد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم من بیتی قط - از خانه من هرگز - الا رفی طرفه  
 الی السار - مگر آنکه برواشت نظر خود را به سوسے آسمان طرف به سکون چشم و نگریستن - فقال - پس گفت - اللهم انی  
 اعوذ بک من ان اضل - پناه می جویم بتو از آنکه گمراه شوم من - او اضل - یا گمراه گردانم کسے را یا گمراه گردانیده شوم  
 یعنی گمراه گردانم مرا کسے - او اظلم او اظلم او اظلم او اظلم علی - درین روایت ازل بر ماے نیست و ضل بصیوة  
 مجول زیاده است و دعا بلفظ مفرد است - و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 اذا خرج الرجل من بیتہ فقال - چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله تو کلت علی الله لا حول  
 ولا قوۃ الا بالله ليقال له جیند - گفته می شود در آن مرد در درین هنگام که این کلمات گفت - هدیت - راه راست  
 نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی و کار کنی بروفتی صواب و سداد یا مرد آن است که این نام خدا  
 را اگر فتی و توکل بر دے کردی و از حول و قوت خود بر آمدی هدایت یافتی بر راه است و راه است این است که  
 بنده در یا و خدا باشد و کار ماے خود را بوسے سپارد و هدیت کار خود را بخدا باز گذارد کت نمی بینم ازین بهتر کار  
 و کیفیت و وقیت - و کفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نگا داشته شدی از جمیع شرور - فتی له الشیطان  
 پس کیسوی شود شیطان بر اے و سے و باز ایستد از اضلال و اغوا و اید اے و سے - و ليقول له الشیطان آخر -  
 و میگوید شیطان دیگر بآن شیطان که کیسوشد و خام و خائب شد از اغوا و اضلال دی آئیں و تخرگشت از برای تسلیم دی



کیف تک برجل قد ہدی وکفی ووقتی - چگونہ میسری شود ترا ترمن و تسلط بر وے کہ بہ تحقیق ہدایت و کفایت و وقایت کردہ شدہ است تقریبی این ست و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان بعد از تنہی و تضرع و نصیحت و خسران باز خیال اغوا و اضلال میکردہ باشد و در فکر و مکر و دیگر وحیلہ دیگر شدہ باشد کہ بر انگیزد و کار خود بکند آن شیطان بوسے میگوید این خیال برگردد و در بند آن مباحث کہ بی فائدہ است فافہم - رواہ ابو داؤد و در وے الترمذی الی قولہ لہ الشیطان - در روایت کردہ ترمذی تا قول فتحتی لہ الشیطان و قول شیطان دیگر باوے

روایت نہ کردہ - وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجع الرجل بیتہ فلیقل - وقتیکہ در آید مرد خانہ خود را پس باید کہ بگوید - اللہم انی اسألك خیر المخرج - خداوند من سوال میکنم ترا نیکی در آمدن درین خانہ - و خیر المخرج - و نیکی بر آمدن از آن خانہ کہ بر آمدن ہمہ نیک باشد و متضمن نیکی گردد و مخرج بکسر لام ست و مخرج بفتح را - بسم اللہ و کبنا - بنام خدا در آمدیم - و علی اللہ ربنا تو کلنا - و بر خدا کہ پروردگار است کار و بار گذاشتیم - ثم یسلم علی اہلہ - پشتر باید کہ سلام کند بر کسان خانہ خود و گفته اند اگر در خانہ کس نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد اللہ الصالحین یہ بیت ملائکہ کہ در آنجا اند - رواہ ابو داؤد - وعن ابی ہریرہ

ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رفسا الانسان اذ تزوج قال - بود آن حضرت چون دعا میکرد و در وے را وقتیکہ تزوج کردہ و زنی خواستہ می گفت - بارک اللہ لک - برکت و ہد خداے تعالی مژ ترا خطاب بر و میکند و باز خطاب بر و زن ہر دو میکرد و میفرمود - بارک علیکما - و برکت کند بر ہر دو شما و برکت در لغت گو الیدن افزون شد و تبریک دعا کردن بر برکت و جمع بیکجا فی خیر - و جمع کند و التیام و اتفاق و ہد میان شما در خیر و قرار بہ تشدید فافہمہ در آخر از ترفیہ و رفود لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جانہ و در جاہلیت عای مخرج باین لفظ میکردند کہ بار فار و البین یعنی اتفاق و التیام با و میان شما و پسران زائیدہ با و باین جہت ترفیہ نام دعا مخرج شد و در شرع ازان نہی کردند از جہت شمار آن بکراہیت نبات و آنحضرت چون ترفیہ میکرد میگفت بارک اللہ

لک الخ - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عن عمرو بن شعیب عن امیہ عن جدہ عن البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا تزوج احدکم امرأۃ او اشترى خادما فلیقل - چون نکاح کنی یکی از شما زنی را یا بخرد خدمت گاری را خادم برود و عظام ہر دو اطلاق میکنند پس باید کہ بگوید - اللہم انی اسألك خیر ما خیر ما جلیتہا علیہ خداوند من سوال میکنم ترا بر نیکی این زن یا خادم را و نیکی خصلتہا و غلبہا کہ پیدا کردہ تو او را بر آن - و ان خود یک من شتر ہا و شتر ما جلیتہا علیہ و پناہ میجویم تو از بدی آن و بدی چیزیکہ پیدا کردہ تو او را بر آن - و اذا اشترى بعیر - و چون بخرد یکی از شما شتر را فلیأخذ بذروتہ سنامہ - پس باید کہ بگیرد بلندی کوہان او را - و یقل مثل ذلک - و باید کہ بگوید مانند آن کہ در ترمذی امرأۃ و شتر او خادم می گفت و ذروتہ یعنی و الکسر بالاسے ہر خیز و بالاے کوہان و کوہ و سنام بفتح کوہان - و فی روایت

فی المرأة والنحام۔ ودر روایتی در زن و خادم این آمده کہ۔ ثم لیا خذ بنا صیتنا ولبیع بالبرکة۔ پستری باید کہ بگیر و موسے  
پیشانی زن یا خادم را و باید کہ دعا کند برکت۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه۔ وعن ابی بکرۃ۔ یفتح باء سکون کاف و تا  
در آخر صحابی شہورست چنانکہ گذشت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوات المکروب۔ و دعای کسی کہ اندک است  
یعنی دعای کہ اگر بخواند هیچ اندوہ نماند و چون این دعا مثل بر معانی کثیرہ و دعای ہای متعددہ بود فقط جمع آوردہ  
و دعوات گفت و دعا را این است۔ اللهم رحمتک ارجو۔ خداوند رحمت ترا امید میدارم۔ فلا تکلنی الی نفسی طرقت عین  
پس بگذارد مرا بہ نفس من یک چشم زن۔ و اصلح لی شانی کلہ۔ و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا بہ۔ لا الہ الا انت  
رواہ ابو داؤد و۔ عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رجل۔ گفت ابو سعید کہ گفت مردی۔ ہوم زبنتی  
و دیون۔ اندوہ ہا چسبیدہ است مراد او ہما۔ یا رسول اللہ۔ ای پیغمبر خدا ہم اندوہ و گداختن بپارے تن را۔  
قال۔ گفت آنحضرت۔ افلا اعلمک کلاما اذا قلتہ آذیہ اللہ بہک۔ آیا پس نیاموزانم ترا کلامیکہ چون بگوئی آنرا بد  
خداے تعالی اندوہ ترا۔ و قضی عنک و نیک۔ و بگذارد از تو خدا و ام ترا یعنی بسوی سازد کہ و ام تو گزاردہ شود۔  
قال۔ گفت آنمزد۔ قلت بلی۔ گفت بیا موزان مرا آن کلام را۔ قال قل۔ گفت آنحضرت بگو۔ اذا صحبت و اذا صمیت  
چون صح کنی و چون شبانگاہ کنی۔ اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن۔ خداوند اینا ہمی جویم من تو از ہم و حزن ہر دو  
بغضہ اندوہ ست و لیکن ہم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع۔ و اعوذ بک من العجز والكسل۔ و پناہ میجویم تو از  
نا توانی و کاہلی۔ و اعوذ بک من الخجل والجبن۔ و پناہ میجویم تو از مسکے و ناجوانمردی و بددلی و ترسنگی۔ و اعوذ بک  
من غلبۃ الدین و قہر الرجال۔ و پناہ میجویم تو از چہرہ شدن و ام و چہرہ شدن مردان بہ سبب دین و جزان قال  
فقلت ذلک۔ گفت آنمزد پس کردم من آنرا کہ فرمود آنحضرت و گفت در صباح و مسا این کلمات را۔ فاذهب لکمی  
پس برو خداے تعالی اندوہ مرا۔ و قضی عنی دینی۔ و گزارد و تعالی از من و ام مرا۔ رواه ابو داؤد و۔ عن علی  
رضی اللہ عنہ انہ جاورہ مکاتب۔ روایت است از امیر المؤمنین علی کہ آمد او را مکاتبی و مکاتب بندہ کہ بہای خود را  
برنجوہ نوشتہ کہ اگر ادائے آن کند آزاد شود۔ فقال انی عجزت عن کتابتی۔ پس گفت آن مکاتب کہ بدستی من عاجز  
آمدہ ام از وجہ کتابت خود۔ فاعنی۔ پس یارے کن مرا یعنی چیزے بدہ کہ بدل کتابت من شود و یکی از مصارف  
زکوۃ مکاتب است کہ در بدل کتابت او را احانت کنند یا چیزے بیا موزان مرا از دعا کہ بخوانم و بدان از بدل کتابت  
خلاص شوم۔ قال الا اعلمک کلمات علیہن رسول اللہ۔ گفت علی رضی اللہ عنہ ایبا نیاموزانم ترا چند کلمہ کہ آموزان  
است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کوکان علیک مثل جبل کبیر و نیا رواہ اللہ عنک۔ اگر باشد بر  
تو مانند کوه بزرگ از و ام بگذارد آن و ام را خدا ہی تعالی از تو۔ قل۔ بگو۔ اللهم افنی بجلالک عن حرامک خداوند  
کفایت کن مرا بجلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان کہ بآن از حرام نبی نیاز شوم۔ و اغنی بفضلک



وخوانده بآن نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عامست شامل همه اقسام که بعد از دوسه ذکر میکنند بقول خود  
 اواز زبانه فی کتابک - یا فرستاده آن نام را در کتابهاے خود - و استاثرت به فی کنون الغیب عندک - یا مستقبله و مقفود  
 بآن نام در پرده غیب نزو تو و در بعضی نسخ در حاشیه به علامت ج ملحق بصبح بعد از از زبانه فی کتابک نوشته - و اعلم  
 احد اسن خلقتک - یا داناینده آنرا به یکی از خلق خود را - ان تجمل القرآن ریح قلبی - سوال میکنم که بگردانی قرآن را  
 بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت  
 گرداند - و جلاله ہی و عظمی - و بگردانی قرآن را سبب بر دهنم و غم من هر دو بمنی اندوه است و لیکن هم در مستقبل میباشد  
 و غم در ماضی - یا قالماعبد قط الاذهب الله غمه - نگویا این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه برود خداے تعالی غم  
 و اندوه او را - و ابدله به فرجا - و بدید او را عوض غم کشاد و راحت را فرج بحکم و فتح را کشایش میگویند فرج الله عنک  
 غمک فرج بحار مملکتشادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بحکم است و در اینجا در بعضی نسخ بخامی جمله نیز ضبط کرده  
 است - رواه رزین و عن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا نزلنا سبحنا - گفت جابر بودم و هم ما چون  
 می برآیدیم زمین بلند را تکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از ان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تبیل نیز آمده و جابرین در  
 باب التسبیح و التکبیر التبیل گذشت - رواه البخاری و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 کان اذا کبر امر یقول - بر دهن حضرت چون اند و لیکن میگردانیدند و را کاسی میگفت - یا حی یا قیوم بر چنگ ستیخت  
 اسی زنده بحیات حقیقی اے برپا دارنده خلق را بر حمت و مهربانی بتوفیر یاد میکنم - رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب ولیس بمحفوظ - و عن ابی سعید الخدری قال قلنا لیوم الخندق - گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق  
 یا رسول الله هل من شئی نقوله - هست چیزے یعنی ذکر و دعائے که بگوئیم ما آنرا و بخوانیم تا کشاد می در کار ما پیدا  
 آید - فقد بلغت القلوب الحناجر - پس به تحقیق رسید و لهاے ما گلوهاے ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و  
 بیضاوے گفته یعنی از ترس شش می آسازد از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا ساس حنجره و آن منتهاے علقوم است  
 که مدخل طعام و شراب است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آن است که آن مجرای نفس است  
 و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر علقوم است - قال نعم - آنحضرت گفت آری هست چیزے که بگوئید آن را  
 اللهم استر عورتنا - خدا و نذا بپوش عیبهاے ما را و عورت هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید - و آمن و دعائنا  
 و لیکن گردان دامن ده ترسهای ما را آری و فتح را ترسیدن و بضم ما یعنی دل می آید - قال فضرب الله وجهه اعدا  
 بالرمح - گفت ابو سعید پس نزد خداے تعالی رویهاے دشمنان خود را بپادی که فرستاد - فزعم بالرمح - پس  
 شکست داد لشکر دشمنان را بپادی و این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوہ خندق که آنرا غزوہ احزاب  
 نیز گویند در کتب سیر مطهر است - رواه احمد - و عن بریده قال کان ابن ابی النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق

قال بلوذان حضرت چون می در آمد بازار را می گفت - بسم الله - بنام خدا و بر آدم - اللهم انی اسألك خیر هذه السوق  
ونصیر ما فیها - خداوند من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزے را که درین بازار است - واعوذ بک من شر ما  
شر فیها - و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزے که درین بازار است - اللهم انی اعوذ بک ان اصاب فیها  
صدقة خاسرة - خداوند من پناه میجویم بتوازیں که برسم در وسیع و شر از یا نکار را تصفق دست بهم زدوں که آواز  
آید و دست بردست کس دیگر زدوں و بیع و بیعت - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

## باب الاستعاذه

اعوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بر دم بوسه و هو عیاذی و اوست پناه من و  
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعید بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجیدست قوله  
تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار و ادول نیز دارد شده اند و این در  
قرأت قرآن است و در ادعیه ماثوره لم یقل اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است

الفصل الاول عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعموا بالله من  
جهد البلاء - پناه جوید بخدا از شدت بلا و غایت آن بلا حالیکه امتحان کرده شود و در رفتن انداخته شود آدمی از آن  
و دشوار آید بروی وجه و فهم وسیع و طاقت و فسخ و غایت و لیجانب فسخ مناسب است بعضی گفته اند مراد  
بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست  
که عامتر از آن است - و در ک الشقار و پناه جوید از لاحق شدن و در یا فتن سختی و دشواری شقار بفتح و مد شدت  
و عسرت - و سور القضا - و پناه جوید از قضاے بد و مراد بقضاے بد آنچه بد آید انسان را و کرده دلزدان را  
و بدی اجماع بر مقتضی است و قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضای مقتضی - و شامته الاعداء و نیله جوید از  
شاد شدن دشمنان و دین و دنیا که مستحق به و دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فسق  
نخورد و ظلم میکند و دشمنان بزدال آن شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن در معنی طلب فسق و

ظلم است و دعا بدان جائز نیست - متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من  
الهم والحزن والجز والكسل والجبن والنخل و ضلع الدین و غلبه الرجال - معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده  
است و ضلع لفتح ضا و محم و فتح لام بارگرا نی متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بلو و یغیر

صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الكسل والهم والمعم و الماثم اللهم انی اعوذ بک من عذاب النار  
و فتنه النار یعنی فتنه که برساند عذاب نار و سبب و آمدن در وی شود - و فتنه القبر و عذاب القبر و من شر فتنه النبی و من  
شر فتنه الفقر - زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا الهی هست و بی دخلیت آن نیست استعاذه از شر

کہ بسبب غنی و رفیق و اسرار و بسبب فقر و درجہ و دفع نیفتد۔ ومن شرفہ فیہ المسیح الدجال۔ بیان این نیز در ادوکل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللهم اعسل خطایای ما بالکلیج والبر۔ خلونہ بشتہ گناہان مرا بآب برت و ذرا لہ و در بعضی روایات بالمار و الشج والبر و آب و برت و ذرا لہ۔ و من قلبی کما فی الخوف الابيض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ میشود و جامہ سفید از چرک و تحفہ صاف جامہ سفید بہ جبت آن است کہ نظافت و زراعت در دے بیشتر ظاہر مے شود و در دے اشارت است بصفاۃ فطرت و طہارت آن و دلش عارض است بر آن۔ و باعد بینی و بین خطایاے کما باعدت بین المشرق والمغرب و دورے انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دورے افگندہ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة و رباب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شدہ است۔ متفق علیہ وعن زید بن ارقم۔ صحابی القصار نے است یا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہفدہ غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی ست رضی اللہ عنہما۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من العجز والكسل والجبن والخیل والهزم وعدۃ القبر اللهم ات نفسي تقویہا۔ خداوندایہ نفس مرا تقوی و پیرہنہی گاری کہ حاصل شود اورا۔ و زکما انت خیر من نکاہا۔ و پاکیزہ گردان اورا توئی بہترین کسیکہ پاکیزہ گردانداور۔ انت ولیہا و مولیہا۔ توئی متولے امر و صاحب تصرف دے و خداوندایارے گردن۔ اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوندای من پناہ می جویم بتوازی توئی کہ سود نکند چنانکہ علم دے کہ تعلق بدین ندارد و یاد دارد و عمل بدان نکنم۔ و من قلب لا یخرج۔ و از دلی کہ تہرہد و فروتنی نکند۔ و من نفس لا تشبع۔ و از نفس کہ سیر نہ شود از دنیا۔ و من دعوة لا یتجاب لہا۔ و از دعا سیکہ اجابت کردہ نہ شود و آنرا۔ رواہ مسلم و عن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از جملہ دعاے آن حضرت۔ اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک۔ خداوندای پناہ میجویم بتوازی تو در شدن نعمت تو کہ عطا کردہ۔ و تحول عافیتک۔ و از برگشتن عافیت تو کہ روزی کردہ۔ و فجارۃ نعمتک۔ و ناگہان عتاب گردن تو فجار یعنی فادہ ہنزدہ و بفتح فا و سکون جیم بی مانیض ضبط کردہ اندنا گاہ گرفتن و نعمت بفتح ل و ن و کسر آن۔ و جمیع سختک۔ و پناہ میجویم بتوازی ہمہ بی رضاے و خشم گرفتن تو۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر ما کلت و من شر ما لم اعمل۔ خداوندای پناہ میجویم از بد کاری کہ کردہ ام و از بد کاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری می کنم کہ راضی نباشی تو از ان یا پیدا کنم بترک قباح باوجود عدم ترک آنها۔ رواہ مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم لک السلام آدر دم و النقیاد و اطاعت کرم۔ و بک است۔ و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم۔ و علیک توکل۔ و بتو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ و الیک امنت۔ و

بسوی تو باز گشتم و روئے آوردم - و یک خاصمت - و بقدرت تو دیارے داوون تو پیکار کردم - اللهم انی اعوذ بک  
خداوند من پناه میجویم بعلیه قوت تو - لا اله الا انت - نیست آله مگر تو - ان لظلمتی - از انیکه گمراه کنی تو بار - انت الهی  
الذی لا یجوز لک فی زندہ کہ نمیرد - و الجحیم و الانس یمیتون - و پریشان و آدمیان همه می میرند - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم  
انی اعوذ بک من الاربیع - خداوند من پناه میجویم بتو از چهار چیز - من علم لا ینفع و من قلب لا یخش و من نفس لا تتق  
و من دعار الایم - آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلی که مترسد و از نفسی که سیر نشود و از دعائی که شنید

نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ و رواه الترمذی عن عبد اللہ بن عمر و النسائی عنہما  
این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ از ابی ہریرہ روایت کرده اند و ترمذی از عبد اللہ بن عمر و ابن العاص  
و نسائی از ہرود - و عن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتعوذ من خمس - بود و آنحضرت

کہ پناه میخواست از پنج چیز - من الجحیم و النحل و السورہ - از بدی عمر و درازی آن چنانچہ قوی و حواس و قوت  
طاعت و بندگی نماند - رفتہ الصدر - و از رفتہ و ابتلائے سینہ کہ دروے اخلاق و مہمہ و عقاید باطلہ جای کند  
یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلا یا - و عذاب القبر رواه ابوداؤد و النسائی - و عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر - مرا وفق برست کہ دروے صبر نباشد و در حقیقت  
استعاذہ از رفتہ فقرست - و القلق - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل - بکسر ذال و از خوارے نفس کہ نزد خدا  
و نزد ارباب دین غرست کہ اشارت می کند بدان قول حق سبحانه و للہ العزۃ و لرسولہ و للمؤمنین نماند - اعوذ بک

من ان الظلم - و پناه میجویم من ازین کہ ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکہ در باب سابق گذشت - رواه ابوداؤد و النسائی  
و عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم  
از خودیست و عداوت اہل دین - و النفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اخبار کفرست و اظهار ایمان نماید

کہ مراد اینجا عامتر از ان سست شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف  
مضمونست با احباب اصحاب - و سورہ الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداؤد و النسائی - و عنہ ان  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع - خداوند من پناه میجویم بتو از گرسنگی - نماند پس الجمع

پس بدرستی کہ بد ہم خوابہ است گرسنگی استعاذہ از گرسنگی از جهت تضرر انسانست بدان و در بدن و قوے  
و حواس ظاہرہ و باطنہ و حصول فتور و جمہیت و حضور و منع وے از طاعت و خدمت و لہذا التفسیر کہ ازوے  
بفہم کہ مفید معنی لزوم و صحبتست و درین اشارتست کہ جمیع مذموم آنست کہ ملازم حال انسان و در وقت

ضرر باشد و آنگہ باعتبار دار تباض و وجہ اعتدال موافق حال گردد و مضر نیست بلکہ موجب صفاے باطن و

ثورائیت دل و صحت و سلامت بدن است از اراض و اعراض - و اعوذ بک من الخیاتہ - و پناہ میجویم بتو از بی امانی  
 دینی و دنیائی منی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را - فانما بئست البطانۃ - پس بدرستی که بد باطن است  
 خیانت بطانہ بکسر با دراصل بمعنی استرجامہ ضد طہارہ ابرہ جامہ را گویند استعارہ سے کنند براسے سریت انسان  
 کہ در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خالصہ را نیز گویند رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عیسیٰ بن النعمان رضی اللہ  
 عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - بفتح باء و لام یسی و پیسہ شدن و پیسی  
 کہ در ظاهر بدن پیدا شود و جبت فساد مزاج آن - و الجذام - بضم جیم و قال مجہد بیمار سے مشہور کہ حادث می گردد  
 از انشتار سودا در بدن و فاسد میگردد مزاج اعضا و ہیات آنہا را و الجنون - و از دیوانگی و پوشیدہ شدن  
 عقل - و من سی الاستقام - و از ہمہ بیماریاے بد - رواہ ابو داؤد و النسائی و عیسیٰ بن قسطنطین - بن مالک - بضم قاف  
 و سکون طاسے مہملہ و باسے موحده صحابی کوفی است - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک  
 من منکرات الاخلاق و الاعمال و الالہوار - خداوندان من پناہ میجویم بتو از خلقاے بد و از کاراے بد و از ہوا  
 و خواستہای بد کہ نفس بدان میل دارد و منکرات کار کردہ شدہ در شرع و نا آشنا کہ در دین وجود او شناختہ نشود  
 و ضد معروف - رواہ الترمذی و عن شقیہ - بضم شین مجہد و فتح ثناء و سکون تخانیہ در او را آخر - بن شکیل -  
 بشین مجہد و فتح کاف - بن حمید - بضم حاء و فتح میم تابعی کوفی است و پدر و سنی شکیل بن حمید صحابی کوفی است  
 عن ابیہ - روایت میکند شیراز پدر خود شکیل و غیر پسر دسے بیکس از دسے روایت نکرده است - قال قلت  
 یا بنی اللہ علمنی تعویذاً لتعویذہ - گفتم اے پیغمبر خدا بدتان مرا انسونی کہ پناہ جویم بوی فی الصلح التعوید الرقیۃ قال  
 قل - گفت آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شرسمی - خداوند پناہ میجویم بتو از بدی شنوائی من کہ سخن بد را  
 نشنوم و شر لبیرے - و از بدی بنیاسے من کہ چیز بد را نہ بنیم - و شر لسانی - و از بدی زبان من کہ سخن بد را نگویم و شر  
 قلبی - و از بدی دل من کہ خاطر بد را نہ اندیشم - و شر مینی - و پناہ میجویم از بدی آب منی خود کہ در زنا یافتہ و نظر  
 بجا رم و نہوت نکند کہ آن نیز از نشر منی است - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - و عن ابی السیر بفتح  
 تخانیہ و فتح مہملہ در اصحابی مشہور است از انصار حاضر شدہ عقبہ را و پدر را - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 کان یدعو - بود آنحضرت کہ دعا میکرد باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الہدم - بفتح ہاء و سکون دال مہملہ افکندن  
 ویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیوار سے کہ افتد و ہدم بفتح دال نام آن خانہ کہ بفتد و بکسر دال آن شخص  
 کہ بمیرد و در زیر آن و مشہور در روایت حدیث بہ سکون دال است چنانچہ در قرآن اوست و بفتح آن نیز روایت  
 است و اعوذ بک من التروی - و پناہ میجویم بتو از افتادن از جاے بلند - و اعوذ بک من الفرق و الحرق  
 و پناہ میجویم بتو از غرق شدن در آب و سوختن در آتش و غرق و حرق ہر دو بحرکت را و سکون مردی است و تروی



گفته که اسکان در حرق خطاست - و الا لهرم - و پناه میجویم بتو از پیری سخت - و اعوذ بک من ان یخبطنی الشیطان  
 عند الموت - و پناه میجویم بتو ازین که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایندا کند و بتاه گردان  
 فی الصراح تجنط بدیوانگی و داشتن دیو مردم را و منه قوله تعالی کلا الذی یخبط الشیطان من المس ای نفیسه و اعوذ  
 من ان اموت فی سبیلک مدبرا - و پناه میجویم بتو از این که بمیرم در راه تو پشت و هنده مرا و گر بخت از جنگ کافران  
 و تواند که گر بخت از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سروی طلب پس از  
 گرمی نفوذ باند من ذلک - و اعوذ بک من ان اموت لدینا - و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم و جزا  
 رواه ابو داود و النسائی و زاذنی روایتی آخری - و زیاده کرده است نسائی و زاذنی و دیگر لفظ - و العم - و پناه  
 میجویم بتو از غم و اندوه - و عن حماد - رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال استعینوا باللہ من طمع یهدی  
 الی طمع - پناه جویند بخدا از طمی که راه نماید بعیب و درشتی و در دین و نقصان و در موت و مردانگی طمع محرک امید داشتن  
 مال از مردم و طمع بفتح در اصل زنگ گرفتن ششیر و جز آن در میناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع  
 البحار گفته که طمع به سکون مهر کردن و بجرکت و نش و شخ و رجه اللہ می فرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک  
 باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاہره و ادعایا و عده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و می فرمود  
 چون کشتی با بجزیره مکران رسید و دوسه عرب در کسوت صوفیه زود آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسید و باطل  
 ما امید می پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چنینی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشارت که نزد این طایفه  
 مذموم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم  
 باران امید باران دارد مذموم نبود و اشارت نباشد - رواه احمد و البیهقی فی الدعوات الکبیرة و عن عائشہ  
 رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشہ که آن حضرت نگاه میکرد و بوسه  
 ماه پس گفت - یا عائشہ استعینی باللہ من شر هذا - ای عائشہ پناه جو بخدا از شر این اشارت بقر کرد - فان هذا  
 هو الخاسق اذا وقب - پس بدرستی که این است خاسق و قتیکه غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق واقع  
 شده است او من شر خاسق اذا وقب و خاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد به غیوبت شفق  
 و بقر و قتیکه گرفته شود و بآلت مرد و قتیکه غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب  
 و جز آن است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقر و قتیکه خسوف کند و سبب  
 استعاذه از ان آن است که خسوف و کسوف از آیات خداوندی است که مندر است بوجود حوادث و نزول  
 نواب و چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسانید و نواب  
 و نیست مرا و این حوادث و نواب که نمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلام

معمد علیہ نیست بلکہ مراد آیات خدا کہ منذر است بدان مثل آن کہ عبرت گیرند و ترسند کہ چون قمر باین نورانیت  
در ساعت مختص شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زائل گردد و امثال آن۔  
رواہ الترمذی۔ وعن عمران بن حصین۔ بعنم حارم فتح صا و رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است و پدر را و نیز صحابی است  
قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لابی۔ گفت عمران بن حصین کہ گفت آنحضرت مرید مرا پیش از آنکہ اسلام آورد۔  
یا حصین کم تعبد الیوم الہا۔ چند خدا را عبادت می کنی امروز۔ قال ابی سبعتہ۔ گفت پدر من ہفت خدا را عبادت  
میکنم۔ ستانی الارض و واحدانی السما و شش خدا در زمین و آن یوش و لیوق و تسولات و منات و عزی و دین  
شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان کہ خالق ہمہ اشیا است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فایم تقدیر غیبک  
در بہتک۔ پس کدام یکی از ایشان را می شناسی و مہیا میداری بر اسے امید و بیم خود۔ قال الذی فی السما۔  
گفت حصین آنرا کہ در آسمان است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یا حصین اما انک لو اسلمت علمک کلمتین تنفعانک  
ای حصین آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر مسلمان می شدی دانایم ترا و و کلمہ کہ سود میگرداند ترا۔ قال۔ گفت عمران  
فلما اسلام حصین۔ پس نہنگامیکہ مسلمان شد حصین پدر من۔ قال۔ گفت حصین۔ یا رسول اللہ علمنی الکلمتین اللتین  
وعدتی۔ بدانان مرا آن دو کلمہ را کہ وعدہ کردہ بودی مرا۔ فقال قل۔ پس گفت آنحضرت بگو۔ اللہ المہی رشد  
خداوند دل من افکن رشد مرا و راشد بعنم را و سکون شین براہ شدن۔ و اعذنی من شر نفسی۔ و پناہ دہ  
مرا از بدی نفس من۔ رواہ الترمذی۔ وعن عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل۔ گفت آنحضرت چون ترسد یکی از شما در خواب پریا ید کہ بگوید۔ اعوذ بکلمات  
اللہ التامات۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل و مبرا از نقصانند۔ من غضبیہ۔ از خشم وے۔ و عقابہ۔ و از  
عذاب کردن وے برگناہان۔ و شر عبادہ۔ و از شر بندگان وے۔ و من ہزات الشیاطین۔ و پناہ میجویم از  
وسواسنہای شیطانان و خطرات ایشان کہ در دل اندازند۔ و ان یحفرون۔ و از حاضر شدن شیاطین مرا۔  
فانہا لن تضرہ۔ پس بدرستی کہ شیاطین زبان نمی رسانند گویندہ این کلمات را ازینجا معلوم میشود کہ ترس در  
خواب از تصرف شیطان است۔ و کان عبد اللہ بن عمر و علیہما من بلغ من ولده۔ و بود عبد اللہ بن عمر و کہ جد شعیب  
مذکور است و را وے انجد پیش است تعلیم میکرد این کلمات را کہ یکسک بلع بود از اولاد وی۔ و من لم یبلغ منہم۔ و یکسک بجد بلوغ  
نرسیدہ بود از اولاد وی۔ کہتہانی صک فم علقہانی عنقہ۔ می زوشت این کلمات را در صیک یعنی در کاغذ پارہ پستری  
اوخت آن کلمات را در گردن او و ازینجا چو از او بختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را در اینجا اختلاف است  
فما رآن است کہ تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروہ است اما اگر قرآن یا اسماء الہی تعالی بنویسند بالی نیست چنانکہ  
در رقیہ این تفصیل کردہ اند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و ہذا القلم۔ و انچہ مذکور شد عبارت ترمذی است

و عبارت ابی داؤد و دیگرست۔ وعن الشی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل اللہ  
 الجنة ثلاث مرات کسی کہ بخوابد از خدا سه پشت راسہ بار یعنی سه بار بگوید۔ اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة می گویند پشت  
 بناطی گردانیدن حق تعالی اورا۔ اللهم ادخلہ الجنة۔ خداوند اورا در بهشت۔ ومن استجار من النار ثلاث  
 مرات۔ و کسیکہ امان جوید از آتش و نجات دبخ و بگوید۔ اللهم اجرنی من النار۔ سه بار۔ قالت النار اللهم اجرہ من النار  
 بگوید آتش خداوند امان ده اورا از آتش۔ ر رواہ الترمذی والنسائی۔

**الفصل الثالث۔ عن التعقار یفتح قاف و سکون عین مهمله تابعی ست۔** ان کعب الاحبار قال۔  
 او نیز تابعی ست از دانشمندان یہود و زمان نبوت را در یافتہ اما آن حضرت را ندیدہ و در زمان عمر بن الخطاب بایان  
 آورده گفت کعب۔ لولا کلمات اتولن کجملتی یہود جا را۔ اگر نمی بود چند کلمہ کہ می گویم من آسمان را نیز میگردانید  
 مرا یہود و خبر سبح کہ ایمان من بر ایشان دشوار آمد و مرا در بنج ساختن یا ذلیل و پلید و مستلوب العقل ساختن ست  
 یا انقلاب حقیقت کذا ذکرہ الطیبی۔ فقیل لہ ما هن۔ پس گفتہ شد کہ کعب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات۔ قال  
 گفت کعب آن کلمات این ست کہ۔ اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لیس شی اعظم منہ پناه میجویم بذات خدا بزرگ  
 کہ نیست هیچ چیز بزرگتر از ان۔ و بکلمات اللہ التامات البقی لا یجاوہہن بر ولا فاجر۔ و پناه میجویم بکلمات خدا کہ نام  
 ہند و نیکند و از ان هیچ کس نہ بیکو کار و نہ بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفات اند پس ہمہ اشیا در احاطہ آیند  
 و اگر کلمات قرآنہ ست از وعدہ و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست۔ و با سماء اللہ احسنی  
 و پناه میجویم با سماء خدا کہ نیکتر اند از ہمہ اسماء و اشیا۔ ما علمت منها و ما لم اعلم۔ آنچه میدانم از ان اسماء و آنچه نمیدانم  
 من شر ما خلق۔ از شر چیزے کہ پیدا کردہ۔ و در رے۔ و پراگندہ گردانید۔ و برے۔ و تراشید و پیدا آورد از کرم عدم  
 ابن سہ لفظ نزدیک اند و معنی باندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برار نوشته و بری گردانید مخلوقات  
 را از نقصان و تفاوت در آنچه تقصاضا کر و حکمت۔ رواہ مالک۔ وعن مسلم بن ابی بکرۃ۔ تابعی ثقہ است  
 قال۔ گفت۔ کان ابی یقول فی وبرا الصلوۃ۔ گفت بود پدر من کہ می گفت در پس نماز۔ اللهم انی اعوذ بک  
 من الکفر والفقر وعذاب القبر فقلت اتولن۔ پس بودم من می گفتم این کلمات را۔ فقال ای بنی عن اخذت  
 ہذا۔ می سپر من از کہ گرفتہ تو این را۔ قلت عنک۔ گفتم گرفتہ ام از تو و از اینجا معلوم می شود کہ در او را و  
 و او کار خدا را مشایخ مستحسن ست۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت پدر من بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم کان یقول کن فی وبرا الصلوۃ۔ بود کہ میگفت این کلمات را در پس نماز۔ رواہ النسائی و الترمذی  
 الا انہ لم ینزل۔ مگر آن ست کہ ترمذی ذکر کردہ است این لفظ را کہ۔ فی وبرا الصلوۃ در وی احمد لفظا کثیر  
 و روایت کردہ است احمد لفظا حدیث ربانی ذکر قصہ پدر و پسر۔ و عنہ۔ و نزد احمد این چنین ست کہ۔

فی ویرکل صلواتہ۔ بزیادت لفظ کل و ظاہر آن ست کہ در روایت نسائی نیز ہمین مراد ست۔ وعن ابی سعید  
رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدری شنیدم آن حضرت را کہ می گفت  
اعوذ باللہ من الکفر والدین۔ پناہ می جویم بخدا از کفر و دامن۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعدل  
الکفر بالدین۔ آیا برابر می کنی و ذکر می کنی کفر را با دامن۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری برابر می کنم این ہر دو را و چون  
آن را ذکر فرمود و وحش آن ست کہ مردم بتقریب و امان دروغ میگویند و خلاف وعہ می کنند و این از صفات کافران  
مستحقان ست چنانچہ در احادیث آمده است۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ اللهم انی اعوذ بک  
من الکفر و الفقر۔ کہ در کفر و فقر برابر می نہادہ و مجاہدہ کردہ۔ قال رجل و بعد لان۔ گفت مردی بطریق استفهام  
و برابر کردہ می شوند کفر و فقر۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری برابر اند زیرا کہ فقر گاہی بہ کفری کشد اگر پی صبر  
کند و چیزے بگوید و بکند کہ مستلزم کفر ست۔ رواہ النسائی۔

### باب جامع الدعاء

انچہ در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص انداوقات و احوال و این باب  
در ذکر ادعیه کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقت و حال یا مراد ادعیه است کہ جامع اند معانی  
کثیرہ را و در الفاظ مثل جامع الکلم

الفصل الاول۔ عن ابی موسیٰ الاشعرے۔ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یعجز بند الدعاء  
روایت ست از ابی موسیٰ اشعرے کہ آن حضرت علیہ السلام دعای کرد باین دعا۔ اللهم اغفر لی خطیئتی خداوندایا مرا زرا  
گناہان مرا و جہلی۔ و نادانی مرا یعنی بکلم نادانی اگر کارے کردہ باشم۔ و اسرانی۔ و بیامرا اسراف مرا و از حد  
در گذشتن مرا و اسراف منہ قنہ کہ یعنی میانه روے کردن ست در ہر چیزے۔ نے امرے۔ جہل کردن و اسراف  
کردن من در کار من۔ و دانت اعلم بہ منی۔ و بیامرا چیزے لینے گناہان کہ تو داناتری بدان از من۔ اللهم  
اغفر لی جہدے و ہزلے و خطابی و عمدے۔ جہد بالکسر درستی و کوشیدن بکار بندہزل و ہزل بیہودہ گفتن  
و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عمدہ خود می ست۔ و کل ذلک عندی۔ و ہم این اقسام نزو من ست  
این تو اضع و ہضم نفس و لفرع ست از ان حضرت بجناب عزت و کبر یاے حق و در حقیقت این تعلیم است کہ  
کہ این چنین استغفار کنند و توجہات دیگر کہ در قول و سے تعالیٰ لیغفر لک اللہ گفتہ اند نیز جاری ست۔ اللهم  
اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوندایا مرا چیزے کہ پیش کردہ ام از گناہان و چیزیکہ پس کردہ ام کنایت ست  
از جمیع گناہان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از دست یا اعتبار کردہ شود نسبت بعضے از  
گناہان بہ بعض چہ گناہان کہ واقع می شود بعضے پیشتر از بعضے واقع میشود و بعضی بپس یا مراد با اخرت گناہان کہ ہنوز

بوتوح نیامده و مراد غفران آنراست بر تقدیر وقوع - و ما اسررت و ما اعلنت - و چیزے کہ پنهان کرده ام از گنایان  
و چیزے کہ آشکارا کرده ام - و ما انت اعلم بمن - و چیزے کہ تو دانایترے بآن از من - انت المقدم  
دانت الموتر - توئی پیش کننده هر کس را که خواہے بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس افکننده هر کس را  
خواہے و تحقیق این معنی در باب اسرار الله معلوم شد - و انت علی کل شئ قدیر و تو بر هر چیزے قادرے  
متفق علیہ - و عن ابی ہریرۃ - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول اللهم  
اصح لی و شیئ الذی ہو عصمتہ امرے - خداوندانیک گردان بر اے من دین مرا کہ آن نگاهداشت کار من است  
ویرا کہ عصمت و در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان  
کامل است - و اصح لی دیناے الی فیہا مساوی - و نیک گردان بر اے من دیناے مرا کہ در دے زینت و زنگاری  
من است - و اصح لی آخرتی الی فیہا مساوی - و نیک گردان بر اے من آخرت مرا کہ در دے بازگشت و بجای  
قرار من است و صلاح نیکی ضد فساد و اصلاح دنیا ب حصول کفایت از وجه حلال تا تمام گرد و بآن امر میشت و حاصل  
گرد و عول بر طاعت و سلامت از آفاتی کہ مورت خلل و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق  
بگیرے کہ سبب نجات از عذاب و فوز به سعادت آن جهان بود - و اصل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان  
حیات را سبب زیادتی بر اے من در هر نیکی کہ بسیار بزم و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات  
و برکت در آن است - و جعل الموت راحة لی من کل شر - و بگردان موت را سبب آسایش و رهاستے مرا  
از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا گردد کہ باعث بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد و بر دار  
مرا پیش از آنکہ در بلا بقیتم اشارت بقول صلی الله علیہ وسلم (و اذا اردت بقوم فتنه فتوفنی غیر مفترق) رواه  
مسلم و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیہ وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالک الہدی  
خداوندانیمخواہم از تو راه راست - و التقی - و پرہیز گاری - و العفاف - و بازداشتن از آنچه حلال نیست  
و محمود نہ چنانکہ سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال بدلتی و  
توانگرے بال و بدل اصل تو نگرے بدل است و بی نیازی از ما سوائے حق - رواه مسلم - و عن علی رضی الله  
عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیہ وسلم قل - گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کہ گفت مرا آخرت معلوم گشت  
اللهم اہدنی - خداوند اراہ راست نما - و سدونی - و راست گردان مرا فی الصراح سدا و سدنی کردار گفتار  
و اذکر بالہدی - و یاد کن و تصور کن در منی ہدایت - ہدایتک الطریق - بہت رفتن و نمودن تو راہ راست را چنانکہ  
راہی میباشد راست و میانہ و راہهای دیگر کج یعنی چون گوئی اللهم اہدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تمثیل  
موقوف است بمجوس - و السدا و سدا و السهم - و یاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی بچو تیر راست کن مرا

رواہ مسلم۔ وعن ابی مالک الاشجعی عن ابنیہ۔ روایت میکند از پدر خود رضی اللہ عنہ۔ قال کان الرجل اذا  
 اسلم علیہ النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد و تعلیم میکرد و اورا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الصلوۃ نماز را۔ ثم امره ان  
 یدعو بہولاء الکلمات۔ پسترام میکرد و اورا کہ دعا کند باین کلمات۔ اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعلفنی وارزقنی  
 رواہ مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی۔ گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اللهم  
 من الدنیا حسنتہ و فی الآخرۃ حسنتہ وقتل عذاب النار۔ این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در  
 وقت حضور مناجات در خلوت و صفای باطن هر یک از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده در  
 خوابد و اندک چہ فوق و جمیع و نوزائیت و سعادت و کار وے کند و اشرف و اجل افراد آن است کہ مراد  
 نجبہ دنیایا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت ع باشد و بحسنہ آخرت حصول رویت جمال وے صلی اللہ علیہ وسلم  
 درویت حق سبحانہ و تعالیٰ در اینجا تم و اکمل است اللهم ارزقنا۔ شفق علیہ

**افصل الثانی۔ عن ابن عباس۔** رضی اللہ عنہما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدعو و یقول۔  
 بود آن حضرت کہ دعا میکرد و می گفت۔ رب اعنی۔ پروردگار یا رے ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از  
 نفس و شیطان و جن و انس۔ و لا تقن علی۔ و یا رے ده ایشان را بر من۔ و انصر فی ولا تنصر علی۔ و فتح و فخر و ده  
 مرا بر ایشان و ده بر من ایشان را و نصرت بمن یا رے دادن است و حل بر اثر و نتیجہ آن کردیم تا منار شود  
 با عانت و در صرح نصر بمن عطا نیز گفته۔ و اکر لی و لا تکر علی۔ و مکر کن با اعدا یا رے من و بجبت یا رمی اذن من و مکر  
 کن بمن مکر بمن خداست و مراد مکر خدا فرستادن بلا بر اعداے دین از اینجا کہ گمان ندارد چنانکہ در فضیلت  
 گفته اند فی الصراح مکر حلیہ و بد سگالیدن و فریقین۔ و اهدنی و یسر الہدی لی۔ رواہ است نامر او آسان گردان  
 براہ رست رفتن مرا۔ و انصر فی علی من لغی علی۔ و نصرت ده مرا بر کسی کہ ستم کرد و بر آید بر من۔ رب اجعلنی لک شاکرا  
 اے پروردگار من بگردان مرا شکر گویندہ ترا بر تمامہ نعمتہاے خود۔ لک واکرا۔ بگردان مرا ذکر کنندہ مر ترا در ہمہ  
 احوال۔ لک راہب۔ بگردان مرا ترسندہ مر ترا این ترس محبت و تعظیم است کہ باعث بر انقیاد و امتثال امر است  
 و حشت و نفرت کہ باعث بر فرار و فراق بود و در دایات دیگر شکا را و ذکر او را با بصیغہ مبالغہ واقع شدہ  
 لک مطواحا۔ بسیار طاعت و فرمانبرداری کنندہ مر ترا۔ لک مخبتا۔ تواضع و فروتنی کنندہ مر ترا و محبت و وصل  
 زمین پست نرم رینگاک۔ الیک اوابا منیباً۔ آہ و ناله کنندہ و توبہ کنندہ و رجوع آرنده بسوی تو و آواہ تشدید  
 و اکثر التاؤدہ از ذنوب و ہر کلامیکہ کہ دلالت بر حزن کند آرتاؤدہ گویند و آواہ یقین کنندہ در دعا و ہولان  
 و نرم دل و نفیہ و مومن و فروتنی کنندہ را نیز گویند۔ رب لقبل توبتی۔ خداوند ایہ پذیر توبہ مرا۔ و اغسل حوبتی۔  
 بفتح حاء و یضم آن و بشوے گناہ و بزد مرا۔ واجب دعوتی۔ و قبول کن دعاے مرا۔ و ثبت حجتی۔ و بر جای دار

دلیل و برهان مرا - و سید و نسائی - و راست و درست گردان زبان مرا - و اهل قلی - و راه راست نهادن مرا -  
 و اسلحه نجاتی صدر من - و کیش سیاهی دل مرا تا از غل و حقد و حسد و ساز و صفا و ذمیه سفید و پاک گردد - و رواه اکثر  
 و ابوداؤد و ابن ماجه - و عن ابی یزید - قال قام رسول الله - کنت ابوبکر رضی الله عنه که استاد پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم علی المنبر بر منبر - شتم کی - پستیزگریست - فقال - پس گفت - سلوا الله العفو و العافیة - بخوابید از خدا  
 عفو و از گناهان و سلامت از فتنه و بلا - فان احدا لم یطع لعل یقین خیر من العافیة - زیرا چه چیز کی را داده شده است  
 بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریه آن حضرت به سبب وقوع فتن و ابتلا و راست بود از حروب و قتال  
 و شتم و حرص و غفلت و تقصیرات و ساز و صفا و ذمیه و الله اعلم و اه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی  
 نه احدث حسن غریب اسنادا - و عن النیس رضی الله عنهما ان رجلا جارا لی ابی صلی الله علیه و سلم فقال - روزی است  
 از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت - یا رسول الله اسک الدعا افضل - کدام دعا افضلتر و وافرتر است  
 در منفعت - قال - گفت - آن حضرت - سل ربک العافیة - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلا  
 ظاهری و باطنی - و المعافیة - و آنکه عافیت و هدایت خداست تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان را و انداختن  
 آزار از آتاهم از شر که بیک سلامت باشد - فی الدنیا و الآخرة - در دنیا و آخرت - ثم آتاه فی الیوم الثانی - پستیز آمد  
 آنحضرت را در روز دوم - فقال یا رسول الله اسک الدعا افضل فقال له مثل ذلک - پس گفت آنحضرت مراد جواب  
 مانند آنکه در روز اول گفته بود - ثم آتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک - پستیز آمد آنحضرت را در روز سوم  
 و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مراد را مانند آن - قال - گفت آنحضرت - فاذا اعطیت العافیة و المعافیة  
 فی الدنیا و الآخرة - پس چون داده شدی تو عافیت و معافیت را در دنیا و آخرت - فقد افلحت - پس به تحقیق  
 رسیدگاری دیر و زری یافتی تو - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی نه احدث حسن غریب اسنادا - و عن  
 عبد الله بن یزید الخطمی - یفتح فاحصه معجیه و سکون طامس به سبب کلمه قبلیه ایست از اوس صحابی است  
 هفتده ساله بود که در حدیث حاضر شد - عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه کان لیس یقول فی دعائه - روایت میکند  
 از آنحضرت که می گفت در دعای خود - اللهم ارزقنی حبک - خداوند از من بگو - کن مرادوستی خود را - و حب من  
 یتقنی حبه عندک - در روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرادوستی او نزد تو - اللهم ارزقنی ما احب خداوند  
 چیزیکه روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من - فاحصله قوه لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانائی  
 مراد آنچه دوست میداری تو بقیه نعمتها که داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز -  
 اللهم ارزقنی ما احب فاحصله فرغالی فیما تحب - خداوند از من بگو که قبض کرده و در کشیده از من از آنچه دوست  
 میدارم از اشیا که مکره پس بگردان او را سبب فرغ و بر چیز که دوست میداری تو تا بفرغ بال فی ما یصلح

و صواب و مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکہ اگر چیزے از دنیا دہی توفیق شکر آن بدہ تا از اغنیائے شاکر باشم و اگر  
منہ کنی و نہ ہی مرا از ان فلان دار دل مرا از ان غیر متعلق بآن تا از فقرے صابر باشم۔ رواہ الترمذی۔ وعن  
ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بہو لایذک عوات لاصحابہ  
کم بود آنحضرت کہ می استاد از مجلس تا آنکہ دعای کرد باین دعا ہمارا یران خود را زیرا کہ ایشان داخل اند در ان یا  
برای تعلیم ایشان۔ اللهم اقم لنا من خشیتک ما تحول بہ بیننا و بین مواصیک۔ خداوند انخش و بہرہ دہ مارا از ترس خود  
چیزیکہ حاصل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو در میان آید  
و نگذار دہ کہ گناہ کنیم۔ و من طاعتک ما تبلغنا بہ خشیتک۔ و بخش دہ از طاعت و فرمان برداری خود چیزیکہ برسانی  
ما را بسبب آن طاعت بہشت خود را۔ و من الیقین ما ہتون بہ علینا مصیبات الدنیا۔ و بدہ از یقین  
چیزیکہ کہ آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتہائے دنیا را و مصیبت تزلزل و سختی و اندوہ رسیدہ بہ کہ  
و متناہا با سعادۃ البصائر و قوتنا۔ و بہرہ مند گردان ما را بہ شنوای ہمائے ما و بینا ی ہمائے ما و بقوت و توانائی ما و بطن  
روایات و توانا بضم قاف جمع قوت کہ آرا حواس خوانند۔ ما احتیثا۔ تا آنکہ زندہ داری ما را۔ و اجملہ الوارث منا  
و بگردان آن بہرہ مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا کہ وارث مردہ کسی می باشد  
کہ بعد از اوے باقی بود و مرد و بقایے حسن صیبت بخیرات ست یا بگردان مذکور را کہ اسلح و البصائر و قوی باشد و ارثنا  
یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار۔ و اجمل ثمارنا علی من ظلمنا۔ و  
بگردان کینہ کشی ما را بر کسی ظلم کردہ بر ما یعنی قادر گردان ما را کہ از ظالمان کینہ کشیم یا از جانب ما تو کینہ کشی بی آنکہ ما کشیم  
و گفته اند کہ معنی این عبارت این ست کہ کینہ کشی ما را مقصور بر ظالم ساز کہ تعدی و تجاوز نہ کنیم در کینہ کشی بغیر ظالم  
چنانکہ در جالبیت میگردند کہ از متعلقان ظالم نیز کینہ می کشند و ہر کر از قبیلہ و خویشان و سہمی یا فتنہ می کشند  
و میزدند۔ و النصرنا علی من عادانا۔ و یاری و ظفر دہ ما را بر کسی کہ دشمن دارد و ما را از اعدائے دین و دنیا۔ و اجمل  
مصیبتنا فی دنیا۔ و گردان مصیبت ما را در دین۔ و لا تجعل الدنیا اکبر منّا و لا مبلغ علمنا۔ و گردان دنیا را بزرگتر  
اندوہ و اندیشہ ما و نہ محل سیدن علم ما کہ تمام و کمال در فکر دنیا و اہتمام مہات آن باشیم و اگر از ہجت آن گفت کہ  
ہیکس بی اندیشہ دنیا کہ مغروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست۔ و لا تسلط علینا من لایر حنا و بکار  
بر ما قدر و عفت کسی را کہ مہربانی نکند بر ما۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی ہریرۃ رضی  
اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انی یا علمتی۔ خداوند اسود و مند گردان مرا بخیریکہ تعلیم کردہ  
ما را و روزی کن عمل بدان۔ و علمنی یا معنی۔ و تعلیم کن مرا چیزیکہ سود کند از تجارت ست یا نہی وارد شدہ است کہ  
عمل کند یا نہی دانستہ است بہرہ اورا علمی کہ ندانستہ است چنانچہ فرمود۔ و زد فی علما۔ و زیادہ گردان مرا علم را۔



الحمد لله علی کل حال۔ شکر خدای را بہر حال نعمت و بلا و شدت و رخا کہ هیچ حال خالی از لطف نیست ظاہر یا بطنی و  
 اقلش آنست کہ زیادہ برین بلا فرستاد و درین دلیل است برانچہ بعضی عرفا گفته اند کہ وظیفہ در بلا نیز شکرست بلا نظر  
 لطف خفی و تقصیر آن جزا و ثواب آخرت را و حصول توفیق لطیفات تہریہ جلالیہ و لیکن نظر بر ضعف طبیعت و بزرگتر  
 اقتضای بر صبر کردہ اند۔ و اعوذ باللہ من حال اہل النار۔ و پناہ می جویم بخدا از حال اہل دوزخ اشارت است شکر  
 بر نعمت ایمان کہ متضمن تمامہ نعمست اگر فرضاً تمامہ بلا ہا در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت پس است و  
 مستوجب شکرست۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب اسناد او عن عمر بن الخطاب  
 رضی اللہ عنہ قال کان ابی بنی امیہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انزل علیہ الوحی۔ بود آنحضرت و قتیکہ فرد فرستادہ شد  
 بر دے وحی۔ سمع عند و جرد دے کدوے الخ۔ شنیدہ می شد از جانب رے دے می مانند آواز زبور دوی شیخ  
 دال و کسر و اد و تشدید یا آواز دوسے الريح و زرش باد و آواز ویرا سیگویند و ہم چنین دوسے نخل و طائر و این  
 دوی یا آواز دوی بود کہ می شنیدند از اصحاب و ملکشت نمی شد بر ایشان انکشاف تام و معنی نفیدند انچہ می شنیدند چنانکہ  
 از کسی دوی صوتی می شنود و معنی نمید یا آوازی بود کہ می شنیدند از آن حضرت از بخی متفلس دے صلی اللہ علیہ وسلم از  
 ثقل وحی و ادل ظاہر ترست زیرا کہ وصف کردہ شدہ است وحی کہ گاہی مانند آواز جرس بود۔ فانزل علیہ یوما  
 پس فرد فرستادہ شد وحی بر دے روزی۔ فکلثنا ساعۃ۔ پس درنگ کردیم با ساعۃ۔ فسرری غنہ پس کشادہ شد  
 و دور کردہ شد آن حالت وحی از دے کہ عارض شدہ بود و اصل تسریہ کشادہ شدن اندوہ۔ فاستقبل القبلة  
 پس رے آورد آن حضرت قبلہ را۔ و رفع یدیه۔ و برداشت ہر دو دست خود را۔ و قال۔ و گفت آن حضرت۔  
 اللهم زدنا و لا تنقصنا۔ خداوند ما زیادہ گردان مرا نعمتہاے دنیا و آخرت و کم گردان۔ و اگر ما ولا تہتنا۔ و اگر می داری  
 ما را دہانت کن ما را و ہوان و مہانت خواری و سبک داشتن و دہانت تنگ داشتن و سہل انکاشتن۔ و اعطنا و  
 تحرنا۔ و بدہ ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم گردان و حرمان و حرم نومید کردن۔ کہے را از چیزے۔ و اثرنا و لا تؤثر  
 علینا۔ و برگزین ما را بزا عدای دین و برگزین بر ایشان را۔ و ارضنا و ارض عنا۔ و راضی گردان ما را از  
 خود یعنی چندان دہ کہ راضی شویم و راضی شواز ما یعنی توفیق کار ہادہ کہ سبب رضای تو باشد رضا خشنود شدن و  
 پسندیدن ہم قال۔ پست گفت آنحضرت۔ انزل علی عشر آیات من اقامن و دخل الجنۃ۔ فرد فرستادہ شدہ برین دہ آیت  
 ہر کہہ بر پا دارد آنہا را و عمل کند بران و آید بہشت را۔ ہم قرائت۔ پست خواند آنحضرت این آیت را۔ قد افلح المؤمنون  
 حتی ختم عشر آیات۔ تا آنکہ تمام کردہ آیت را از اول این سورہ۔ رواہ احمد و الترمذی۔

الفصل الثالث۔ عن عثمان بن حنیف۔ لہضم حامی مہلکہ فرغ نون و سکون تحتانیہ صحابی است از  
 اشرف انصار و معبود دست و اہل کوفہ۔ قال ان رجلاً منہیر البصر اقی البنی۔ گفت بدرستی کہ مردی

یا بنی آدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال امع اللہ ان یعانی - پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد  
 مرا یعنی از نابینائی - فقال ان شئت دعوت دان شدت صبرت - پس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر نخواهی  
 صبر میکنی - فوخیه لک - پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مرزا بخت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بیشتر است  
 و در حدیث آمده است که فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بنده خود را بدو چشم دے و بنده صبر کند عرض آن  
 مہبشت دہم پوے - قال فادعہ - پس گفت آن مرد عافیت می خواہم پس دعا کن خدا را و این از بخت مضطر  
 و عدم القبر و اختیار او بود و مرثیہ را اولہذا آن حضرت راضی نشدہ از وے و بنفس شریف مقید بدعا شد  
 و ہم اورا فرمود کہ دعا کند ولیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد مراد را و خود را شفیع و وسیلہ استجاب ساخت  
 چنانکہ می فرماید - قال - گفت عثمان بن حنیف - فامرہ ان یتوضا ثم یسأل الوضوء - پس امر کرد آن حضرت آنرا  
 کہ وضو کند پس نیک کند و وضو را بر عایت شرائط و آداب و اسباب و الکمال - ویدعو بهذا الدعاء - و دعا کن یا رب  
 دعا - اللهم الی اسألك و التوجه الیک - خداوند ابدیستیکہ من سوال می کنم و در و بسوے تویی آرم یعنی یک محمد  
 بر وسیلہ پیغمبر تو کہ نام پاک وے محمد است - بنی الرحمة - کہ پیغمبر رحمت است و ادنا رحمة للعالمین فرستادہ بنی الرحمة  
 یکی از نامہای آن حضرت است - انی توجہت بک الی ربی - بدرستیکہ من روے آوردم بواسیلہ تو بسوی  
 پروردگار خود و خطاب بآن حضرت است و در بعضی روایات صریح آمدہ کہ یا محمد انی توجہت بک الی ربی یعنی فی  
 فی حاجتہ ہدہ - تا حکم کند بر اے من در حاجت من کہ این است و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول وی سجانہ است  
 و صلح لی فی دینی - اللهم شفیع فی - خداوند پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواہ الترمذی و قال ہذا  
 حدیث حسن صحیح غریب - وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعاء  
 داؤد یقول - بلو از جملہ دعائے داؤد پیغمبر علیہ السلام این کہ می گفت - اللهم انی اسألك حبک و حب من حبک  
 خداوند من می خواہم دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوست می دارد ترا - والعمل الذی یلغی حبک - و می خواہم  
 کاری را کہ برساند مرا دوستی ترا - اللهم اجعل حبک احب الی من لقتی و مالی و اہلی - خداوند اگر دن و دوستی ترا  
 و دوست تر بسوے من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من - و من المار بالبارو - و از آب سرد و در بعضی  
 روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سرد تر و تشنہ - قال و کان رسول اللہ - گفت بلو در داؤد پیغمبر  
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ ذکر داؤد یحدث عنہ لقول - چون ذکر میکرد داؤد علیہ السلام را در حالیکہ حکایت میکرد  
 از وے می گفت - کان عبد البشر - بلو داؤد بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زبان خود - رواہ الترمذی  
 و قال ہذا حدیث حسن غریب - وعن عطاء بن السائب عن ابيه قال - عطا کہ از ثقات تابعین است روایت  
 میکند از پدر خود و سائب کہ صحابی است کہ گفت - صلی بنا عمار بن یا سر صلوۃ - بگذار و با عمار بن یا سر نماز را

یعنی امامت میگردم - فاجزئنیما - پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قرائت در آن خواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق  
 حدیث ناظر در آن است - فقال لبعض القوم - پس گفتند عمار البغنی ازین گروه که بادے نماز گذاردند سلفه خفت  
 و اجزت الصلوة - هر آینه به تحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را - فقال اما علی ذلک - پس گفت عمار ای  
 فلان نیست بر من موجب زیان این تکلیف و ایجاز - لقد دعوت فیها بدعوات - یہ تحقیق دعا کردم و درین نماز بدعای  
 کہ سمعتم من رسول اللہ - شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - ظاہر آن است کہ این دعاها را  
 در تشہد خوانده باشد و احتمال دارد کہ در استقبال خوانده باشد و این جواب بر تقدیرے کہ مراد ایجاز در قرائت  
 باشد بآن معنی است کہ گفت اگر چه ایجاز در قرائت کرده ام ولیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز  
 در دعا باشد ظاہر است یعنی من دعائیکہ از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم - فلما قام  
 سجد رجل من القوم - پس ہنگامیکہ برخاست عمار پیروی کرد او را مردے از قوم و در پے او رفت - ہو ابی -  
 میگوید عطار آن مرد پدر من بود و سائب سغیرانہ کنی عن نفسه - جز آنکہ وحی کنایت کرد از نفس خود و ہر چہ گفت کہ  
 من در پے او رفتم - فسأله عن الدعاء - پس پرسید آن مرد کہ پدر من باشد عمار را از آن دعا - ثم جاور فاجزئنیما  
 پستہ آمد آن مرد پس خبر داد بآن دعا و اقام این است - اللہم علمک الغیب - خداوند اسوال میکنم ترا بحق  
 دانستن تو غیب را کہ پوشیده است بر جزئو - وقد تک علی الخلق - و بقدرت و توانائی تو بر خلق کہ ہر چہ خواہی پیدا کنی  
 و ہر حکمی کہ خواہی برانی - اجنبی با علمت و حیوۃ خیر الی - زندہ دار مرا تا آنکہ دانی زندگی را بہتر و لایق تر برای من  
 و توفنی اذا علمت الوفاۃ خیر الی - و بمیران مرا و قتیکہ دانی مروان مرا بہتر و مصلحت تر برائے من - اللہم اسألك  
 خشتیک فی الغیب و الشہادۃ - خداوند اسوال میکنم از تو ترس ترا در نہان و آشکار اسألك کلمۃ الحق فی الرضا  
 و الغضب - و سوال میکنم ترا بحق راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان  
 یعنی حق بگویم خواہ خلق راضی باشند خواہ ناراض چنانکہ گفتہ اند قل الحق وان کان مرایا مراد آن است کہ در حالتی  
 راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نہ چنانکہ ثنا گویم و ستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان بگویم  
 و نکویش کنم اگر ناراض باشم چنانکہ عادت عوام خلقی است - و اسألك القصد فی الفقر والغنی - و سوال می کنم  
 از تو میانہ روے در فقرے و تو نگر می کہ نہ بسیار فقیر باشم و محنت واضطرار کشم و نہ لغایت تو آنکہ کہ اسراف  
 و اثرات کنم و گفتہ اند کہ کفاف افضل است از فقر و عناء - و اسألك لنیما لا یفقد - و سوال میکنم از تو نعمتی کہ بہرے  
 نہ شود کہ نعمت بہشت باشد یا نعمت دنیا کہ آثار خیر او تا ابد باقی ماند - و اسألك قرۃ عین لا تنقطع - و سوال  
 میکنم ترا قرۃ عینی کہ گستہ و فانی نگردد و مراد بقای او لا دست بعد از وے چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و اہل بیتنا  
 من از و احب و ذریاتنا قرۃ اعین یا نماز و امامت ثواب آن چنانکہ فرمودہ است و جعلت قرۃ عینی

فی الصلوٰۃ وقرۃ عین یعنی خشکی چشم و قرار دے و دیدہ بیدین مجرب خنک گردد و قرار یابد و جیب و راست نہ بیند۔  
 و اسالک الرضا بعد القضا۔ و سوال می کنم ترا رضا بعد از وقوع قضا۔ و اسالک بر العیش بعد الموت۔ سوال  
 می کنم ترا پسروی زندگانی و آسایش بعد از مردن۔ و اسالک لذۃ النظر الی وجهک۔ و سوال می کنم ترا لذت  
 دیدن بر دے تو اگر دیدن چشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بیدیدہ دل است ہم در دنیا است۔  
 و الشوق الی لقاءک۔ و سوال می کنم آرزو مندی بسوی لقای تو کہ کنایت از موت است۔ فی غیر مناز مضمر۔ در  
 غیر حالت سخت کہ زیان کننده است این یا متعلق است بہ شوق لقاء و مراد آن است کہ شوق منخواہم کہ زیان  
 نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا کہ گاہی شوق بدان می کشد کہ  
 زیان می کند نزد غلبہ حال و طغ سکر و ہمین است مراد بقول دے کہ فرمود۔ و لا فتنة مضمر۔ و نہ آزمائش و  
 ابتلا را گمراہ کننده و یا متعلق است باصینی کہ در بالاند کورست تاہمہ را شامل باشد یعنی زندہ دارم را باین نعمتہای  
 مذکور در حال بودن من در غربتی کہ در ان صبر کنم و تشکر گویم۔ اللهم زینا بزینۃ الایمان۔ خداوند آراستہ گردان  
 ما را بہ آراستگی ایمان۔ و اجعلنا ہدایۃ مہدین۔ و بگردان ما را راہ نمایندگان راہ راست روزگاران یعنی چنانکہ  
 دیگران را راہ نایم خود نیز راہ راست رویم و از قبیل الم تقولون مالا تفعلون نہایت رواہ النسائی۔ و عن اسمعیل  
 رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی ذر الفجر۔ و در بعضی نسخ و بر صلوٰۃ الفجر بود آنحضرت کہ می گفت  
 در پس نماز بادا۔ اللهم فی اسالک علما نافعاً۔ خداوند من سوال میکنم ترا علم سود کننده۔ و علما مقبلا۔ و علم  
 قبول کردہ شدہ۔ و رزقا طیباً۔ و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوٰۃ الفجر الثقاتی است یا رادی درین وقت شنید  
 کہ منخوانند یا تخصیص بہ صلوٰۃ فجر بچہ آن است کہ ابتدا در نماز و وقت ظهور آفتاب علم و عمل و وصول رزق است  
 و اللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہما قال دعاء  
 حفظتہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا اذعہ۔ گفت ابو ہریرہ کہ دعائی است کہ یاد گرفتہ ام از ان حضرت  
 کہ ترک نمی کنم آن را۔ اللهم اجعلنی اعظم شکرک۔ خداوند بگردان مرا کہ بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتہای ترا  
 و اعظم را از اعظام و تعظیم ہر دو ضبط کردہ اند۔ و اکثر ذکرک۔ و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر انیز بہمان دو وجه صحیح نمودہ  
 اند۔ و اشح لصحک۔ و پیروے کنم نصیحت ترا۔ و احفظ وصیتک۔ و نگاه دارم اندرز ترا نصیحت و حاصل خالص  
 شدن غسل ناصح می گویند بشنیدن خالص را یعنی براہ صدق و خلوص تو روم در اداسے حق کہ تراست برین و  
 نگاہداشت وصیتی کہ تو کردہ در حفظ حقوق طبیعی گفتہ کہ نصیح و وصیت و حدیث قریب اند و معنی۔ رواہ الترمذی۔  
 و عن عبد اللہ بن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم فی اسالک الصبر علی ما امرت  
 کہ بہا و محبت بدن است۔ و العفۃ۔ و یارسائے و باز ایستادن از جزام و سوال۔ و الامانہ۔ و اموال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - حسن الخلق - و خوشحالی - و الرضا بالقدر - و خوشنودی بہ تقدیر - و عن امیر  
 رضی اللہ عنہا - نام دوزن ست ہر دو صحابہ یکے آنکہ آن حضرت در سفر بجزرت در منزل دے منزل  
 فرمود دوم بنت کعب بن مالک و ظاہر آن ست کہ مراد اینجا این باشد و اللہ اعلم - قالت سمعت رسول اللہ  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت - اللهم طربلی من النفاق - خداوند پاک  
 گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الریا - و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا  
 خوشی تن را بہ نیکے بہ خلق نمودن - و لسانی من الکذب - و پاک گردان زبان مرا از دروغ - و عینی من  
 الخبائثہ - و چشم مرا از ریا و دیناری کہ نظر حرام باشد فی الصلح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسے - فانک  
 تعلم خائتہ الاعین و ما تخفی الصدور - پس بدرستی کہ تومی دانی نظر را کہ خیانت کنندہ چشمہ است در نظر حرام و  
 چیزے را کہ می پوشند سینہ از شہوات و معاصی و از ابن عباس و در تفسیر خائتہ الاعین مروی ست کہ مثلاً جامعے  
 از مردان شستہ اند گاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکہ بیکہ گاہ بان نکردند چون چشمہا خوابانیدند و  
 درین میان چشم برداشت و در دیدہ بوی گاہ کرد - رواھا - روایت کرد این ہر دو حدیث را - البیہقی فی الدعوات  
 الکبیر و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاود رجلاً من المسلمین قد خفت - روایت ست از انس  
 کہ آنحضرت عبادت کرد مردی را از مسلمانان کہ بتحقیق ضعیف شدہ بود چنانکہ آواز وی شنیدہ نمی شد خفت  
 بہی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند و تیکہ خاموش گرد و منقطع شود کلام او - فصار مثل الفرج - پس  
 گشتہ بود مانند چوڑہ منع - فقال لہ رسول اللہ پس گفت مرا آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ہل کنت تدعو اللہ  
 بشئ او تسا کہ آیاہ - آیا بودہ تو کہ دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزے از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا  
 چیز یا و کلمہ او احتمال شک و تنویع ہر دو دارد - قال نعم کنت اقول - گفت آن مرد آری بودم من کہ دعا و  
 سوال میکردم و میگفتم این را کہ - اللهم ما کنت مناجی بہ فی الآخرة فجلہ لی فی الدنیا - خداوند عذابانی کہ ہستی تو سزا  
 دہندہ من بان عذاب در آخرت پس شباب کن آن عذاب را بر اے من در دنیا - فقال رسول اللہ پس گفت  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا تطیعہ - عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - ولا تطیعہ - و نے  
 توانی برداشت آنرا - افلا قلت - آری پس چرا نہ گفتی لین دعا کہ - اللهم اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و لنا  
 عذاب النار قال فدعا اللہ بہ - گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول - فشفاء اللہ بہ - پس  
 تندرستی داد و از خدا بہ برکت این دعا - رواہ مسلم و عن حدیثہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم لا یمنی المؤمن ان ینزل نفسه - نمی باید و نمی سزد مسلمان را کہ خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا  
 کیف ینزل نفسه - گفتہ صحابہ و چگونہ خوار میکرد اند نفس خود را مسلمان - قال یتعرض من البلاء ما لا یطیق - گفت

آنحضرت نوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرغی را از بلا که طاقت ندارد و رواه الترمذی و ابن ماجه و البیہقی فی شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن عمر رضی اللہ عنہما قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قل - گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اجعل سریرتی خیر من علانیتی - خداوند ابرو دان منان مرا بهتر از آشکارای من و ظاہر مرا نیکوتر از باطن من - و اجعل علانیتی صناعۃ و بگذاں آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیہ بد باشد پس فرمود علانیہ صالح باشد و سریرت بهتر از ان اللهم انی اسألك من صالح ما توفی الناس من الاہل و المال و الولد - خداوند سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدہی مردم را از اہل و مال و ولد - غیر الصالح و لا المفضل - کہ این اہل و مال گمراہ و گمراہ کننده نباشد - رواه الترمذی - تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق و اہب العطیات و تالی است اذرا

## کتاب المناسک

جمع منک بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسک مثلثۃ النون و نصبتین بمعنی عبادت و منک بمعنی منہج نیز آید و نسک و نسجہ را گویند و غالب آمدہ استعمال و نے در امور حج و حج بفتح حاء و کسر آن ہر دو لغت است و بہر دو وجه خوانندہ اند در قول وے بخاندہ تعالی (و اللہ علی الناس حج البیت) و صحیح آن است کہ فرضیت حج بعد از ہجرت است و آنکہ از حج گذاردن آنحضرت پیش از ہجرت مروی است بنا بر عادت قریش است کہ در جاہلیت حج میکردند و جمہور بر آنند کہ در سال ششم از ہجرت است و طائفہ میگویند کہ در سال ہفتم است و ہمدین سیال حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تجہیز اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال باہر غزوات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و توفیر نہ شد پس ابا بکر صدیق را امیر حاج ساختہ بکہ فرستاد حاج با مردم بگذارد و از عتبہ ابی بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد و چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر او ماہر علی گفت بل ماہر و علی مرتضی را برابر مصلحت دیگر فرستادہ بودند کہ خواندن سورہ توبہ و نقض عمد منافقین بود و نیز بکہ عمد و نقض آن باہل بیت مرد مفعول سے باشد -

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہما قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایہا الناس قد فرض علیکم الحج - ای مردمان تحقیق فرض گردایندہ شدہ است بر شما حج - تجوار - پس بکنید حج را - فقال رجل اکل عام - پس گفت مردی کہ نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال حج کنیم - یا رسول اللہ - گویا این مرد قیاس کرد بقرآن و دیگر کہ مکرر اند - فسکت حتی قالماثلثا - پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکہ گفت آنمرد این کلمہ را سہ بار - فقال - پس گفت آنحضرت - لو قلت نعم لوجبت - اگر میگفتم من آری ہر آیینہ واجب میشد حج ہر سال - و لکن لم یجب و ہر آیینہ نمی توانستید کرد و ظاہر لاین حدیث در آن است کہ احکام مفعول اند با آنحضرت چنانکہ نہ بہب بعضی است و لکن

و بعضی روایات آمده است که با نمرود فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عامست بوجی باشد یا این  
خود فافهم بنم قال ذرونی باز گفتم پس گفت آنحضرت بگذرید مرا و پیش رسید از من که چند است و چون است که مادی  
که ترک دهم شمارا و بیان نکنیم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد وی علی  
باطلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مراد از بیان شراعی و رسانیدن  
احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما هلاک من کان من قبلکم  
بکثرة سور الهم - پس هلاک شدند آن کسانی که پیش از شما بودند که به سبب بسیار پرسیدن ایشان - و اختلاف فهم عالمی  
و بسبب اختلاف کردن ایشان پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است - فاذا امرکم لتبی قالوا من  
ما منقطع - پس چون امر کنم من شمارا بچیزی پس بیارید از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شماست این  
تا کید و مبالغه است در ایشان مأمور به و بذل طاقت مجود در آن و یا اشارت است تمسیر و رفع حج چنانکه در نماز  
و ارکان شرعی و غیر آن چون عاجز باشد از ایشان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امرت امارتی باید که  
اعتیاد کرده شود در ترک آن و بذل مجود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - و اذا  
عن شی فعدوه چون نمی گویم و باز دارم شمارا از چیزی پس بگذرید آنرا تمام و کمال - رواه مسلم - و عنه قال سئل  
رسول الله صلی الله علیه و سلم - بر بنده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - ای العمل افضل - کدام کار اخلاص است در  
ثواب - قال ایمان بالله و رسوله - گفت آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خداست - قیل ثم  
ماذا - گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است - قال یحج فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کار نماز  
کردن است در راه خدا که فرض باشد قیل ثم ماذا - گفته شد پس کدام - قال - فرمود - حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه  
حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی ارتکاب مسلمی نکند و سمع و رایا نباشد و این صحیح است و صحیح آنست که مراد بدان  
حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول  
میکند از نهاده و میگنارد از تفصیلات وی و عفو میکنند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد  
و بسیار غلب در آخرت و زاهد در دنیا و بخواهی عود نکند بتنبه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال مبرور و وجه توفیق  
انحلال جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائکین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت  
کردیم مکرر - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج لله فلم یرفث و لم یفسق رجع کیوم ولیته الله  
کیسج کعبه برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفت نکند و فسق نورزد و باز گردد و پاک زندگانیان هم چو پاک  
بودن او از گناهان در دوزخی که زاییده است او را ندارد و او مبرور است رفت بفتح را و فاجاع و فحش و سخن کردن  
بازنان در جماع است و در نهانیه گفته رفت منعی عنه آن است که خطاب کرده شود بآن زن او اگر چه شنیدن

زن گوید رنث بنو و مراد به فسوق خروج از حد و شرع است باز کتاب حرام دور قرآن مجید بنی از جہال نیز کرده و مراد  
 بدان جنگ و جدل باریقان و خادمان و دشمنان کردن یکدیگر است و حدیث ذکر آن نکرد گویا آزاد و نخل فسوق داشت  
 یتفق علیه و عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العترة الى العترة كفارة لما بينهما - عترة تاعمة و دیگر کفارتست مگر نمایان  
 را که واقع شدند میان و وعمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علماء در اینجا مخصوص بصغار و کشته اند  
 و ظاهر آن سنت که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبار مخصوص کجاست. فقد روي ان كح المبرور ليس بجزا الا ان يجتهد  
وج مبرور نیست مراد از اجزا اگر مہشت یتفق علیه - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم ان العترة في رمضان تعدل حجة - بدرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و در  
بعضی روایات آمده برابر حجی که همراه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزارند و این مبالغه است بطریق الحاق نلتحق کمال  
چنانکه در اشغال این واقع شده است یتفق علیه و عنه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم تعی رکبا نابارا و حصار - و ہم از  
ابن عباس است که آنحضرت پیش آمد سواری چند را و حافتی را و سکون و او و حامی مہله بدنام جامی است بر سر مرعله از دست  
مطهر - فقال من القوم - پس گفت آنحضرت کیستند این گروه - قالوا المسلمون - گفتند مسلمانانیم - فقالوا من انت -  
پس گفتند تو کیستی - قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا ام - صلی اللہ علیہ وسلم فرغت الیہ امرأة صبیا - پس برداشت  
به سوسه آن حضرت و پیش آورد زنی کو دکی را - فقالت المذاحج - پس گفت آن زن آیا مرا این کو دگ را اگر  
حج کند ثوابی و اجر می است با وجود آنکه بالغ نیست مرج بروے فرض نہ - قال نعم و لک اجر - گفت آنحضرت آری  
مراد از ثوابی هست و مر ترا هم که او را بر میداری و می بری و بخواری می کنی اجر می و ثوابی هست و صبی اگر در حالت  
صباح کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و ہم چنین بنده چون آزاد گردد اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع  
شود و بعد از غنا اعاده واجب نبود - رواه مسلم - و عنه قال ان امرأة من ختم قالت - و ہم از ابن عباس است گفت  
که زنی از قبیلہ خثعم بفتح مچمه و سکون مثلثه و فتح مہله گفت - یا رسول اللہ ان فريضة اللہ علی عباده فی الحج - بدرستی که  
فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن است - او رکعت ابی شیخا کبیرا - دریافتہ است و رسیدہ پدر مراد و حالیکہ  
مے کبیر است و ضعیف است بحدی کہ - لما ثبت علی الرا حلة - نمی تواند بر جاس ماندن بر شتر افاج عنه - آیا پس حج  
کمتر من از جانب وی - قال نعم - گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نه عجز اگر  
فرد گیر و عجز تا وقت مرگ و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است  
با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده کہ از والدین جائز است بی امر وی و بے وصیت و تفصیل این در  
کتب فقا است - و ذلک فی حجة ابو دوع - و این گفتن زن خثیمه حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت بعد از حج  
الوداع بود و اینجا قصه دیگر است کہ فضل ابن عباس روایت آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود پس



این زن بمشاهده جمال او داله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثیمه صاحب حسن میباشند  
هر دو چشم در یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چو این حال مشاهده کرد دست بر چنان فضل بن عباس نهاد و گرد  
او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است بر  
بنی آدم و در آئینه است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیه - و عتبه قال انی رجل البنی صلی الله علیه و سلم  
فقال ان اختی نذرت ان حج و اهنما متت - و هم اذا بن عباس است که گفت آدم مردی نذر آنحضرت پس گفت  
بدست نیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و دوسه مرده است - فقال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
لو کان علیها دین انکت قاضیه اگر می بود بر خواهر تو دایمی آیای بودی تو که میگذاردی و ام وی را - قال لهم -  
گفت آنمرد آری میگذاردم - قال فاتقن دین الله - گفت آن حضرت پس به گذارد و ام خدا را - فموا حق القضا  
نیرا که و ام خدا سزاوارتر است بگذاردن و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت و اتفاق دین مذکور  
ماست و نذر و شافعی هر که مرد و در گردن دوسه حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از اس مال  
وی مقدم بر وضایا و میراث متفق علیه - و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحلیون رجل یا مرأه -  
باشند که خلوت سازد مردی با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهایی ساختن - و لا تسافرن  
امرأه الا معها محرم - و باید که سفر نکنند زنی مگر آنکه باشد با دوسه محرم و محرم کسی است که نکاح با دوسه جائز نباشد باینها  
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقیه آمده است که اگر با دوسه زنی باشد که بر دوسه وثوق و اعتماد و صلاح است  
جائز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روانیت و بعضی گفته اند که در سیرت از ادب  
صحبت شرط نیست زیرا که اقامت دوسه در آن حرام است - فقال رجل یا رسول الله البکثرت - یعنی بزم و سکون  
کاف و ضمیمه ای اولی و کسر تاسه ثانیه و سکون بال نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان منی غرقه  
کند او کذا - در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات رود نوشته اند که همراه ایشان بغزوا  
برائیم - و در حجت امراتی حاجه - و بیرون آمده است زن من قصد کند خانه کعبه را چه کار کنم بجا و در دم وزن را تنها  
بگذارم که حج رود با همراه زن روم - قال اذهب فاحج مع امرأک - گفت آنحضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که  
غادیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برو - متفق علیه - و عن عائشه - رضی الله عنها قالت استأذ  
النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد - گفت عائشه طلب دستور می کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر  
بفرمایید بجها و در دم - فقال جهاد کن ایچ - پس گفت آنحضرت جهاد شما اے طائفه زنان حج است یعنی برست مرزبان  
بر آنکه حج بیرون می آید و حاجت نیست که بجها و بر آید متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافر امرأه مسیره یوم ولیله الا معها و محرم - سفره کند زنی در سیر یکروز شب مگر

آنکہ باشد باومی محرم و لفظ فوز را ندست و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده گفته اند بر هر تقدیر در وقت نیست بلکه مطلق سفرست، طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام و حدی حدی بین از شارع ثابت نشده است و تحقیق بدین در باب صلوة سفر گذشت متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال وقت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المدینۃ ذاکلیفہ۔ میقات گردانیده است آنحضرت برای اہل مدینہ فو ذاکلیفہ را کہ نام جایی است قریب بہ مدینہ پنج شش میل وقت ہنگام و میقات ہنگام کار و جای آن وغالب آمدہ این اسم بر جا احرام بستن کہ از انجائی احرام نگذرد و مردم آفاق را مواضع معین ساختہ اند کہ از انجا احرام بہ بندند پس اہل مدینہ را فو ذاکلیفہ میقات ساختہ اند۔ و لاہل الشام الجحفہ۔ و مر اہل شام را جحفہ بضم جیم و سکون حای مملہ او فانی نام موضع است میان مدینہ و مکہ۔ و لاہل نجد قرن المنازل۔ و برای اہل نجد موضعی کہ نام و سہ قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور کہ بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است کہ از یامہ تا زمین عراق است و قرن بفتح قات و سکون را کہ اصدا قرن المنازل ہم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن کہ اولی رضی اللہ عنہ را بوی نسبت کنند بہ فتح راست از بلادین کذا فی القاموس۔ و لاہل الیمن یلم۔ و برای اہل یمن یلم۔ بفتح تحتانیہ و فتح لام و سکون میم ہر دو مکرر نام موضعی است۔ فمن لمن و لمن اتی علیہن من غیر الیمن۔ پس این مواضع مذکورہ میقات اند برای اہل آن مواضع کہ مذکور شد و مرکسانی سا کہ بیانید و بر بندیرین مواضع و بگذرند از ان چنانکہ اہل مدینہ بر سر راه شام بر بندند از جحفہ احرام بندند و اہل ہندوستان بر راہ یمن بر بندند از یمن یلم احرام بندند مثلاً۔ لمن کان یرید الحج والعمرة۔ این مواقیات است مرکسانی را کہ ارادہ میکنند حج و عمرہ را و ازین حدیث معلوم میشود کہ ہر کہ از میقات بگذرد بے ارادہ حج و عمرہ لازم نیست اورا احرام برای دخول مکہ و صحیح از مذہب شافعی ہمین است و نزد ما و انیسیت و آ آمدن مکہ بے احرام اگرچہ ارادہ حج و عمرہ ندارد و از ہجت قول ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرماً و ابن حدیث مطلق است مقید با ارادہ حج و عمرہ نہ بلکہ وجوب احرام بر اے تعلیم این بقعہ است پس برابرست حاج و معتمر و جزا الثیان و اما ہر کہ داخل میقات است اورا جائزست دخول مکہ بے احرام از برائے حاجت خود زیرا کہ در آمدن او مکہ را بسیار میشود و در اینجا احرام ہر جا حج است پس حکم او حکم اہل مکہ است کذا فی الہدایہ۔ فمن کان دون من فملہ بضم میم و فتح ہا و تشدید لام۔ من الہ۔ پس کسیکہ باشد و راے این مواضع داخل آن پس اہلال و احرام وے از جاے اوست کہ در انجا ساکن است و اہلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مرادست کہ در وے بہ تلبیہ آواز بلند می کنند۔ و کذا کہ و کذا کہ و ہم چنین و ہم چنین یعنی ہر کہ آن طرف تر مواضع احرام وے از ہما نجا است کہ ساکن است در ان۔ حتی اہل مکہ سیلون منہا۔ تا آنکہ ساکنان کہ احرام می بندند از مکہ و این مخصوصست کج و از بر اے عمرہ اہل مکہ لازم حل

احرام می بندند و الا آن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است به مکہ  
 عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از مہین جا بر اے عمرہ احرام بست با مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا موضعی است  
 کہ اور اس جہ عایشہ نیگویند یعنی موضعی کہ آنجا عایشہ نماز گزار دو احرام بست چنانکہ در باب حجۃ الوداع بیاید متفق علی  
 وعن جابر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال مل اهل مدینۃ من ذی الحلیفۃ والطریق الآخر حجتہ وصل اهل  
 العرق من ذات عرق وصل اهل نجد قرن وصل اهل الہین بلیم رواہ مسلم۔ ترجمہ ابجدیت از شرح حدیث سابق  
 مفہوم شد و مراد بقول وے والطریق الآخر الحجتہ آن است کہ گفتہ شد کہ اهل مدینہ چون بر سر راہ شام بیاید حجتہ  
 میقات النشان میگرد و رواست کہ از اینجا احرام بندند و ذات عرق کہ میقات اهل عراقی گفتہ در آن حدیث  
 مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیہ تا حلوان و سمیہ او بہ  
 عراق بہ جهت آن است کہ این بلاد بر عراق و جہل و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعی  
 از شرقی مکر و در علم موازی قرن و عرق بکسرین کو چیم خود را گویند۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم اربع عمر۔ گفت انس عمرہ بر آورد آنحضرت چہا عمرہ۔ کمن فی ذی القعدۃ۔ ہمہ این چہا  
 عمرہ در راہ ذی القعدہ بودند۔ الا التي كانت مع حجتہ۔ مگر آن عمرہ کہ بود ہمراہ حج آنحضرت کہ آنرا در ذی الحجہ در نام  
 حج بر آورد و عمرہ۔ برقع و نصب۔ من الحجۃ میہ فی ذی القعدۃ۔ اول عمرہ ازان چہا عمرہ کہ آنحضرت کردہ از حدیبیہ است  
 یعنی حار و فتح وال مہلتین و کسر موحدہ و تخفیف تخانیہ و تشدید نیز آمدہ و تخفیف اشہر و اکثر است نام قریہ است  
 برد میل از مکہ کہ اکثر آن در حرم است باقی حل و بعضی گویند نام جای است و بعضی گویند نام و شقیست کہ آن قبہ  
 سابقہ نام کردند و بیۃ الرضوان کہ تحت شجرہ بود و قرآن مجید در شان آن میگوید و بقدر رضی اللہ عن المؤمنین  
 اوفی بالیونک تحت الشجرۃ آنجا بود و بر آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ روز و شبہ عمرہ ذی القعدہ در  
 سال ششم از ہجرت بقصد عمرہ در یک ہزار و چہار صد یا بیشتر نفر جمع شدند قریش و بازداشتند اورا از  
 درآمدن مکہ پس صلح کردہ بازگشت و عمدہ کردند کہ سال آیندہ بیاید و عمرہ بگذار و پس بحقیقت اینجا عمرہ نمود  
 ولیکن آنرا از عمرہ مشرودہ اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد و این رافع نیز گفتہ اند کہ مہند و فتوحات بود و بعد  
 از وے فتح خیبر بود و جز آن و تمامہ قصہ حدیبیہ و کتب سیر مذکور است و در کتاب الجہاد جملہ ازان مذکور شد  
 و عمرہ من العام المقبل فی ذی القعدۃ۔ دوم عمرہ بود از سال آیندہ نیز در ذی القعدہ کہ در وقت صلح قرار  
 یافتہ بود و آن حضرت بکہ درآمد و عمرہ بگذار و دوسہ روز در آنجا بود و در چہارم برآمد و دین عمرہ را عمرہ قضا گویند  
 و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شدہ و این موید مذہب حنفیہ است می گویند کہ محرم با حصار  
 از احرام برآید و واجب است قضاے ما فات و نزد شافعی بر وے قضا نیست و لفظ قضا کہ در احادیث

واقع شده است بمعنی صلح است و تقصیر بمعنی صلح می آید و عمره تضاعف و ایشان بآن معنی است که بمقاصات و مصالح  
 قریش در سال آینده کردند - و عمره من الحجرا حیث قسم غنایم حنین فی ذی القعدة - سوم عمره است که از جحرانه بکمر رفت  
 بر آرد و آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتها سه فتح حنین را جحرانه بکسر جیم و عین معله و تشدید را موهبت  
 بر یکبار مرحله از آنکه که در سه شانه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حاء فتح نون کرده و غنایم بی شمار آنجا حاصل شده و در  
 جحرانه یا نزده شانزده روز اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از گذاردن  
 نماز عشا سوار شد و بکام آمد و عمره گزارد و سپهر را آن شب بازگشت و نماز صبح بجزرانه گزارد - و عمره مع حجه - و عمره  
 چهارم که با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و سلم کرده و اما حج اسلام جزئی بود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تقیین عدد آن در ضبط  
 علمان در آمده است و الله اعلم - متفق علیه - و عن البراء بن عازب رنه قال قال عمر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فی ذی القعدة قبل ان حج مرتین - گفت برادر عمره کرد آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گزاردن و دو بار که  
 برادر بن عازب عمره حدیبیه را نه سفر و زیرا که به حقیقت در دو سال عمره بنود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه  
 باشد و پیش از حج یکی عمره تضاعف از جحرانه و یکی بعد از حج که همراه حجه الوداع کرد - روه البخاری - بیان  
 کیفیت حج و عمره خواهد آمد بجماعت آنست که حج و قوف برفه و طواف بیت و سعی میان صفا و مروه است و عمره  
 طواف و سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض می باشد و قتل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند  
 الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت  
 بعد از نزول فرضیت حج - یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان بدینستی که خدای تعالی نوشت  
 یعنی فرض گردانید بر شما حج - فقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفای نیم  
 اسلام آورد و از موهبت القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف بود و شانی داشت - فقال فی کل عام پس  
 گفت آیا در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال لو قلنا لنیم لوجه - گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی  
 برای وجوب وی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میکرد و در هر سال - ولو وجبت لم یطواها و لم یستطیعوا -  
 و اگر واجب گرد و هر سال عمل نمی کنند بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت شقی که در دست ببدل احوال و  
 بجزان اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده - فاج مرة - پس حج در یکبار فرض است - فمن زاد  
 فطیور - پس کسیکه زیاده بیکبار کند نفل است - روه احمد و النسائی و الدارمی - و عن علی - رضی الله  
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک زوا و ارجله تبلغه الی بیت الله - کسیکه مالک شد و زنده را  
 و شتری سوار می را که برساند او را تا خانه خدا و علم حج - و حج نگذارد - فلا علیه ان یموت یو ذی او نصر انما پس نیست

تفاوت بردے کہ بمیرد کا فرزندین یہودی و دین نصاری و ورین غایت تغلیط و تشدید است بر تارک حج و دیوار و  
نصاری گفت زیرا کہ صاحب کتاب و ملت اند اگرچہ کافر اند نہ از مشرکان از مجوسی و غیر ہم کہ از زبان ملت مجبور و  
اند و ذلک ان اللہ تبارک و تعالیٰ بقول - و ان معید بحجت آمنت کہ خداے تعالیٰ میگوید - و لعلہ علی الناس حج واجب  
من استطاع الیہ سبیلاً - و حق است مر خدا یا بر مردم قصد خانه کعبہ ہر کہ میتواند راہ رفت بسوے وسی و در آخر آیت میگوید  
من کفر فان اللہ غنی عن العالمین و کسیکہ کفر ورزد و کفر ان نعمت خدا کند پس خدائی نیاز است از عالمیان بکنند یا نہ کنند  
از ان سووے و زیانی نیست سو و زیان ایشان راست و تغلیط و راسخا موافق انچہ در حدیث واقع شدہ گویا  
مراد تمام این است - و رواہ الترمذی و قال نہ احدیث غریب و فی اسنادہ مقال و ہلال بن عبد اللہ مجہول و کثرت  
لیضعف فی الحدیث - و این ہر دو رواوے این حدیث یکی مجہول است و دیگرے ضعیف - و عن ابن عباس  
رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ضررۃ فی الاسلام - ضرورت بصا و مملہ بر وزن ضرورت  
بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکہ حج نکرده باشد و گردن نکرده دیدہ صارورہ و صارہ نیز گویند و اصل کلمہ  
از ضرر است بمعنی جہش و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تزوج و حج نکند - رواہ ابو داؤد - و عتہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من اراد الحج فلیجمل - کسیکہ خواہد حج را قادر باشد برادای او بوجود استطاعت پس باید کہ  
شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند رع کہ آفتماست در تاخیر طالب رازیان دارد - رواہ ابو داؤد  
و الدارے - و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تابوا لیمن الحج و العقرۃ - متابعت  
کنید میان حج و عمرہ یعنی بکنید ہر یکی را بعد از دیگرے - فانہما یفیان الفقر و الذنوب - پس بدستیکہ حج و عمرہ دو  
میکنند فقر را گناہان را - کما فی الکیر خبث الحدید و الہیہب و العفۃ - چنانکہ دو میکنند و مہ آہنگری ریم و چک  
آہن و سیم و زر را کہ بکسر کاف و تحتانیہ شک کہ درمی و در دوروی آہنگر و کور بقیہم آن خانہ کہ آہنگر از کل می سازد  
کذا فی القاموس و بعضے کہ را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحین چرک کہ بیرون ی اندازد آنرا آتش از جواہر  
معدنیہ و بقیہم خا و سکون بانیہ روایت کردہ بمعنی شی بخیث و اول اشہر و اظہر است و ما نا کہ سبب در نفی حج و عمرہ  
فقر و گناہان را آن باشد کہ در ان صرث اموال کردہ میشود پس جزاے آن اعضا فامضا عفیہ میبند و لقب شقت  
بسیار میکنند و موجب عفو و مغفرت میگردد - و لیس للچہ المبرورۃ ثواب الا اجنتہ - و نیست حج منبر و راتواب اگر شقت  
- رواہ الترمذی و النسائی و رواہ احمد و ابن ماجہ عن عمر الی قولہ خبث الحدید - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما  
قال جابر رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال - آدمردی بسوے پیمبر پس گفت - یا رسول اللہ یا واجب  
الحج - چہ چیز واجب میگردد اند حج را بعد از بلوغ بہر تہ تکلیف - قال الزاد و الراحلہ گفت آنحضرت واجب  
میگردد اند حج را ملک تو شدہ آن قدر کہ در رفتن و آمدن ادرا و عیال او را کافی باشد و راحلہ کہ بران سوار و در

و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پائے داشته باشد را حله شرط نیست - رواه الترمذی ابن ماجه -  
و عنه - قال سأل رجل رسول الله - و هم از ابن عمر است که گفت پرسیدم روی پیغمبر خدا را - صلی الله علیه  
و سلم فقال - پس گفت آموز - بالحلیج - حیث حج کننده و حیث صفت او - قال الشعث - بفتح شین و کسر عین  
زولیده موسی گرداگوده سر - و النفل - بفتح فو قاتیة و کسر فاء بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت بلغ  
بودند در سمت محرم و ریاضت و مشقت و تنگی کمره شده اند بزرگ - فقام آخر فقال - پس ایستاد و روی دیگر  
پس گفت - یا رسول الله اے الحج افضل - کدام از اعمال حج فاضلتر و افزون تر است در حصول ثواب - قال  
گفت آنحضرت - الحج - بفتح عین مهمله و تشدید جیم آواز بر داشتن تلبیه - و الحج - بفتح تاء ثانیة و جیم مشدوده  
روان کردن خون قربانی - فقام آخر فقال - پس ایستاد و روی دیگر پس گفت - یا رسول الله مالک بیل -  
حیث بیل که در آیت قرآن مذکور است و من استطاع الیه سبیلا قال زاد و را حله گفت نوشته و سوار  
رواه فی شرح السنه و روی ابن ماجه فی سننه الا انه لم يذكر الفصل الاخير لیکن آن است که ابن ماجه ذکر کرده است  
فصل اخیر را که در روی بیان سبیل است - و عن ابی رزین - بفتح زاء کسر زاء - العقیله بضم عین و  
فتح قاف تام اریقط صحابی مشهور است اعداد و روی در اهل طائف است - انه اتی النبی - روایت است از وی  
که وی آمد پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت - یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر الاستطیع الحج و العمرة - بفتح  
کاف و یاء - بیدرین کبیر السن است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را به سبب عدم اسباب سفر از زاد و را حله -  
ولا الطعن - و نه طاقت سوار شدن دارد و طعن بر فتح طاء معجمه و سکون عین مهمله و فتح وی سیر و سفر و فی الحج  
طعن بسکون حرکت رفتن و کوچ کردن - قال حج عن ابیک و اعتمر - گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره  
کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آن است با مر و نفقه و می خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و  
آن درست است با احتیاطی که در عبادت بدنی است و نزد بعضی از والدین درست است مطلقاً و این حدیث و  
جناح حجت است مراد از الله اعلم - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح -  
و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مع رجلاً یقول - گفت آنحضرت  
شنیدم روی را که تلبیه میکند و میگوید - لبیک عن شبرمه - بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام روی که این دو  
تلبیه از جانب او میگفت وی خواست که حج بگذارد و از روی - قال - گفت آنحضرت - من شبرمه - کنیت شبرمه  
قال یحیی - گفت برادر است مرا - او قریب لی - یا گفت خویش است مرا شک را وی است قال حجبت عن نفسك  
گفت آنحضرت آیا حج کرده تو از ذات خود - قال لا - گفت آموز و نکرده ام - قال حج عن نفسك ثم حج عن شبرمه  
گفت حج کن از خود بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از اوی

فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند جائز است  
و مذہب ماوندی و لکنیت رواه الشافعی و ابو داؤد و ابن ماجه و عنه - قال وقت رسول اللہ - لو قیت کردم  
یعنی میقات گردانیده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لاهل المشرق العقیق - مر اهل شرق را عقیق یعنی فتح عین و کسر  
قاف موضعیت قریب است عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید که باید از  
عقیق احرام بست احتیاطاً و جماعت ابن الحثین و عقیق نام وادے مدنیہ مطرہ است بر سه میل از دے و ظاهر است  
که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشند و اللہ اعلم بطبی گفته است که اصح آن است که  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان نہ کرده مر اهل شرق را میقات بلکہ امیر المؤمنین عمر حدیث وقتیکہ فتح کرد  
عراق را - رواه الترمذی و ابو داؤد - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
وقت لاهل العراق ذات عرق سأل مشرق و اهل عراق یکی اند و ذات عرق تحقیق نیز یکی اند باعتبار قریب یکی  
از دیگری چنانکہ گفته شد - رواه ابو داؤد و النسائی و عن ام سلمہ ردف قال سمعت رسول اللہ - گفت ام سلمہ شنیدم  
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت من اهل الحجة و عمره من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام - کیکہ احرام بندن بمکه یا مدینہ  
از مسجد اقصی کہ نام بیت المقدس است در شام بودی مسجد حرام کہ نام کعبہ است و مکہ غفرلہ بالتقدم من ذنبہ و اما آخر - امر زیہ شود  
مراد از چیزیکہ پیش رفته است از گنایان او چیزیکہ پس می آید یعنی ہمہ گناہان او از اول آن - او و جیت لہ الحجة - شک  
مادی است و چون از مسجد اقصی بکہ باید بدینہ مطرہ در راه نیز باید رسید پس مشرت میشود بافضل مقامات در  
اول و اوسط و آخر و لابد آن را این ثواب عظیم روزی گرد و فافهم - رواه ابو داؤد و ابن ماجه -  
**الفصل الثالث** - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان اهل الین بحون - گفت ابن عباس  
بودند اهل ین برآمدند بح - فلما تیز و دون - پس توشہ برنیداشتند - و یقولون نحن المتوکلون - و می گفتند ما  
مشوکلانیم - خافا قد مواکاة ساکوا الناس - پس وقتیکہ قدم می آوردند و میرسیدند بکہ سوال میکردند از مردم و گمان  
میکردند - فانزل اللہ تعالی - پس فرودستاد خدا سے تعالی این آیت را - و تزود و افان خیر الزاد و التقوی  
یعنی توشہ بردارید و تقوی کنید و پیرنمایید از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا  
کہ ایشان توکل را توشہ خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از آن است کہ اورا توشہ گیرند و آن در حقیقت  
توکل ہم نبود و و فافهم آن نکردند فافهم - رواه البخاری - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -  
روایت است از عائشہ گفت گفتم - یا رسول اللہ علی الناس جہاد - آیا بر زنان جہاد است - قال نعم علی من جہاد  
لا قتال فیہ - گفت آنحضرت آری بر زنان جہاد است کہ نیست قتال و روی آن جہاد کہ نیست قتال و روی  
کدام است - الحج و العمرة - یعنی حج و عمرہ از زنان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواه ابن ماجه - وعن ابی امامہ

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يمينه من الحج حاجته ظاهره - كسكه باذن داره او ارج حاجته فانه كره علم  
 زاد وراحله است - او سلطان جائز - يا قهرمان شکر سلطان در اصل معنی سلطنت و قهرمان است و الا ان استمال  
 می یابد و ذوات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری بازدارنده یعنی بیماری که نه تواند بآن سفر کرد و نه است  
 ولم یج پس بر و آنکس وج نکند که این ممانع ندارد و فلیست انشا بهیو و یا انشا و نصر انیا - پس گوید و آنکس اگر  
 نخواهد پیروی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه و فصل ثانی گذشت و مولف از نزدی در  
 بعضی را بیان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث داری طعنی مذکور نیست و الله اعلم - رواه الدار سے وعن  
 ابی هریره - عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال - روايت سنت از ابی هریره را از آن حضرت که گفت - الحاج  
 و التمر حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که حج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است  
 و حج در اصل معنی قصد است - و قد الله - قدوم آرندگان در سانسگاه مانند بدرگاه و بی تفاوت با کس بر سولی برآرد  
 و اند بر سولی برآمده و قد فتح الواو و سکون فاو و فو و بضم داو و فاجامعت آن - ان و عوده اجابهم - اگر دعای میکنند  
 خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را - و ان استغفره غفر لهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند  
 از خدا می آمرزد ایشان را - رواه ابن ماجه - و عومه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابی هریره است گفت شنیدم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول و قد الله ثلاثة - و انذ ان خدا سه کسانند - الغازی و الحاج و المعتمر رواه النسائی  
 و البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ لقیتم  
 الحاج فسلم علیهم و صافحه - چون بر بینی حاج را پس سلام کن بر و دست دے را بگیر مصافحه دست یکدیگر را  
 گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند - و مره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند  
 ترا - قبل ان یدخل بیتہ پیش از آنکه در آید خانه خود را - فانه منقول - زیرا که وی آمرزیده شده است مراد او استغفار  
 او منقول و دعای او مستجاب است و قبل ان یدخل بیتہ برای آنست که دے هنوز در راه خداست و باطل و عیال فخل  
 نشه پس این وقت خاص حالتی مخصوص است که دعای وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب  
 حاج و بودن و از و قد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج - رواه احمد - و عن  
 ابی هریره رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج خاجا او معتمرا او غازیا - کسکه بیرون آید حج  
 یا عمره یا بغزا - ثم مات فی طریقہ - پیغمبر مرد در راه - کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر - می نویسد خدا تعالی هر او را  
 اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآرنده و در حکم او هست هر که بتعلیم علم و احکام دین برآمده - رواه البیہقی فی شعب الایمان

## باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمیه لازمیه ازین



باب ست یا احرام یعنی در حرم درآمدت و چون احرام سبب استباحه و دخول حرم است نام کرده شد بدان تلبیه لیک گفتن چنانکه  
 الفصل الاول - عن عائشه - رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للاحرام قبل  
 ان یحرم - گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را می مالیدم طیب را برای احرام و پیش از آنکه  
 احرام بندد و در کلمه قبل ان لیطوف بالبيت - و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند  
 بنجاء کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنای آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال  
 میشود و از نان پس بکمی آیند و طواف میکنند بعد از آن بمناجیع میکنند و زنان نیز حلال میشوند - طیب فی مرکب طیب  
 میکردم طیبی که در وی مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظر الی و فی طیب  
 فی مفارق رسول اللہ عائشه میگوید گو یا سن می بنیم در خشدین طیب را در تارک سوغند خدا - صلی اللہ علیہ وسلم -  
 و بعضی بعد از غسل در خشدین برق و جز آن و متفرق بکسر تارک سرو مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گو یا هر موضع از تارک  
 را متفرق نام نماند - و هر محرم و حلالا که آنحضرت محرم میبود یعنی از طیب بعد از احرام در سربارک باقی میماند متفرق  
 علیه و در بخشدین و لیس است بر آنکه بقای از طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفصل استهل طیب است بعد از احرام  
 و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذہب ما و احمدانیت مستند  
 باین حدیث و نزویک مالک و شافعی و برواتی از احمد کرده است طیب بجزیر یک باقی ماند از آن بعد از احرام و  
 طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و یحییاب فدیة قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در  
 هدایه و شرح آن و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از عبد اللہ بن عمر پرسیدند از مردی  
 که شب احرام بست و طیب کرد و برخاست صبح که بومی طیب می آید از وی گفت گریمن طلائکم لبقطان دوست تو دام  
 که آنرا کم داین خبر بپایشم رسید پس انکار کرد بر این عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد اللہ بن الزبیر را و دیدند که  
 احرام بسته بود و در سر دریش دی طیب بود و اللہ اعلم - و عن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یسل بلبدا - بکسر با می مشدوده گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتی که تلبیه است اهلال بلند کردن  
 آواز و تلبیه میگوید این محرم در سر خود چوبی از جنس صمغ و خطمی تابانم بچید موی و در ولیده و غبار آلوده نگرود  
 و از موهام محفوظ ماند - یقول - می گفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایتمم برای  
 خدمت و طاعت تو ای بار خدا یا نیست شریک مرا ترا در انتحاق خدمت و طاعت - ان الحمد لله - بکسر نه و  
 نفع نیز روایتی است - و التعمه اک - بدرستی که ستایش و نیکی و منت مرئاست - و الملک - بضم می یعنی بادشاهی  
 لا شریک لک لا ینبذ علی سواک الکلمات - زیادہ نمی کر آنحضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیادہ  
 ہم آورده داین عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیادہ بران فی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیہ

وعنه - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل رحلہ فی الغزو - وہم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون  
می آورد پای مبارک خود را در رکاب غز و بیخ میخ و سکون را و از ای در آخر کاب که از حرم باشد و چون از حرم و یا از آن  
باشد از رکاب خوانند - واستوت بناتقہ قائمہ - بدر میباش استحضرت را بر پشت خود ناقہ و می استاده - اہل من عند مسجد  
ذی الحلیفہ - بانگ می آورد آنحضرت بتلبیہ از مسجد یکہ در زمی الحلیفہ است کہ میقات اہل مدینہ است و مسجد را بعد از زمان  
آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و راوی سخن موافق این زمان کرده پس آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینہ روان  
شد و نماز عصر در زمی الحلیفہ گزار و شب آنجا گزار و در صبح احرام بست چون بر پشت ناقہ برآمد و بایستاد تلبیہ گفت -  
متفق علیہ - ازین حدیث معلوم میشود کہ آنحضرت بعد از آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر تلبیہ گفت و باین اند  
کرد شافعی و نزد تلبیہ بعد از نماز سنون است و قول مالک نیز همین است و در ہدایہ میگوید کہ تلبیہ کند عقبی صلوٰۃ  
کہ مروی از آنحضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت را حلقہ کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و مشہور  
در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحابی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته کہ  
سعید بن جبیر گفت گفتیم با بن عباس عجب از صحابہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ اختلاف کرده اند در اہلال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم کہ بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقہ پس گفت ابن عباس بن رستیکہ من دانایم بحقیقت  
حال اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعد از فرغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار  
شد آنحضرت و اہلال کردند پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اہلال آنحضرت ہمدین حال بود بعد از آن روان شد و نیویں  
بیدار کہ معنی بلند است برآمد و اہلال کردند شنیدند قومی و گمان بردند کہ الاکان ابتدای اہلال کرد و دائم البتہ ابتدا  
اہلال وی صلی اللہ علیہ وسلم در مسلامی او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از وحام و اجمل صحابہ در  
ج بسیار بود تا گفته اند کہ از شمار بیرون بود و از حد ہزار کن بیشتر و از ہر طرف آنجا کہ چشم کارے کرد آدمی بود و عن  
ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرخ باکج صراخا - بیدار آمدیم ما با آنحضرت  
در حالتی کہ فریاد می آمد و ہم کج فریاد بر آوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم و ہمہ تنادین موضع اختلاف است در شرح  
احادیث آیند مبین گرد و صراخ بضم صا و دخامی حجہ در آخر آواز فریاد - رواہ مسلم - وعن الش قال کنت  
روایت ابی طلحہ - گفت انس بودم من در پس ابی طلحہ انصاری کہ وی بود سوار شونده - و انہم لیخرجون بہما  
جہیبا کج و العمرہ - بدرستی کہ الشیان یعنی صحابہ ہر آنیہ آواری بر آوردند کج عمرہ - رواہ البخاری - وعن علی بن  
رضی اللہ عنہما - قالت خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجۃ الودع بیدار آمدیم ما با آنحضرت براسے حجۃ  
الودع کہ آنحضرت کج برآمده بود و وجہ تسمیہ حجۃ الودع معلوم خواهد شد - فنامن اہل لہوہ - پس بعضی از اناسانی  
بودند کہ بانگ می بر آوردند بمرہ تنہا - و مناسن اہل کج و عمرہ - و بعضی از اناسانی بودند کہ تلبیہ می گفتند کج و عمرہ

هر دو - و مناسن اهل باجج - و بعضی از ماکسانی بودند که تلبیہ میکردند و منج تنها - و اهل رسول الله و اهل کرب و غیره خدا را می  
 عیب مسلم باجج - کج تنها - فاما من اهل بمره فجل - اما کسیکه اهل کرب و بمره پس حلال شد یعنی بیرون برآمد از احرام  
 بعد از ادای عمره پیش از ایام حج - و اما من اهل باجج اجمع کج و البمره فلم یجل - و اما کسیکه اهل کرب کج تنها یا جمع  
 کرب کج و عمره پس حلال نشد و برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یجلوا البضیر جمع - حتی کان یوم النحر - تا آنکه شد روز  
 نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیه - و عن ابن عمر  
 قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجه الوداع بالمره الی الحج - تمتع کرد آنحضرت در حجه الوداع بمره بوسه  
 حج تفسیرش آن است که گفت - بعد از فاهل بالمره - آغاز کرد بمره - ثم اهل باجج - پست اهل کرب کج - متفق علیه -  
 تلبیہ ناسکان مناسک حج بر سه قسم اندیکلی مفرد یعنی میم و سکون فوا کسر یعنی افراد کننده که وی احرام برای  
 حج تنه است یا بر سه عمره تنه و دم قارن یعنی قرآن کننده که احرام بر سه حج و عمره هر دو است سوم تمتع و صورت  
 تمتع آنست که اول عمره میکند اگر ساقی هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می برید بعد  
 از آن و رکمی نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام باید و فضیلتش  
 آنست که این هر دو شک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد کج بودند یا قارن  
 یا تمتع و همچنین در فضل آنحضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قارن بودند و بعضی  
 آنرا روایت کرده اند و در افراد کج نیز احادیث بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این  
 احادیث و روایات علما محکم کرده اند و قرآن را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده شده است آنجا  
 باید نگریست بعضی از ملاحده و ابراهیل سلام در اینجا راه طعن کشاده شد و گفته اند چه شد شمار ای مسافر مسلمانان که بطل  
 نتوانستند که در حال پیغمبر خود در صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد یا وجود این همه کثرت و قتل که شمار و در آن حال  
 بودند و نداشتند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق  
 و تطبیق مشخص است که حال چه بود شما میگردید که بی تشخیص زبان طعن میکشاید - ع خوب بدر ایهان بسیار است  
 الفصل الثانی - عن زید بن ثابت - رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یحرم دلا اهل و غسل  
 روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بقرآن بود که وی  
 و دید آن حضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد و اهل کرب یعنی آواز بلند کرد و دست بر سه تلبیہ و مراد اینجا  
 احرام است که سبب اهل کرب است و در نسخه مصابح الاحرام و اعشده و غسل کردن بر سه احرام افضل و اکمل است  
 و اگر وضو کنند نیز کفایتی است - رواه الترمذی و الدارمی - و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 بعد از سه غسل - و روایت است از ابن عمر که آن حضرت چپا نید موسه سر مبارک خود را بغسل بکبر غین منجمه

سرسختنی چنانکہ خطمی و گل و جز آن و تلبید بر اسے آن بود تا منتشر نگردد و موسے ژوئیدہ نشود چنانکہ در فصل اہل  
گذشت و بعضی غسل را غسل خوانند بمعنی شہد و این تصحیف و خطاست۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن خلاد وفتح خای مجملہ  
تشدید کلام۔ ابن السائب از ثقات تابعین است۔ عن ابیہ۔ روایت میکنند از پدر خود کہ سائب است۔ قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبریل۔ آمد مرا جبریل۔ خامر نے ان امر اصحابے ان یرفعوا اصواتہم بالاہلال۔  
پس امر کرد مرا جبریل کہ امر کنم یا ران خود را کہ بلند کنند آواز ہائے خود را بالاہلال۔ او التلبیۃ۔ یا لفظ تلبیۃ گفت بجا  
اہلال مراد یکی است اگرچہ اخفا و رد ذکر افضل است۔ اما اینجا افضل رفع صوت است۔ رواہ مالک و الترمذی ابو داؤد  
والنسائی وابن ماجہ والدارقطنی۔ وعن سہل بن سعد۔ روایت است از سہل بن سعد ساعدی کہ اگر کبار  
صحابہ است و آخر صحابی است کہ مرویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یلبی الا لہی من عن  
یمینہ و شمالہ۔ نیت هیچ مسلمانی کہ تلبیہ کند مگر آنکہ تلبیہ کند کسبیکہ از جانب دست راست و دست چپ است یعنی  
حجرا و شجر او مدر۔ از سنگ یا درخت یا کلخ و در روایتی ما عن یمینہ و شمالہ۔ حتی تقطع الارض من ہنبا و ہہنا۔  
تا آنکہ منقطع و منتہای گردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از منتہای ارض از جانب یمین و شمال۔ رواہ الترمذی  
و ابن ماجہ۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکعبذی الخلیفۃ ینتخب  
بود آنحضرت کہ میگزارد بر اسے احرام بندی الخلیفہ دور کحت۔ ثم اذا استوت بہ الناقۃ قائمۃ عند سجدی الخلیفۃ  
پست و قیبتکہ بر میداشت اور اناقمہ ایستادہ نزد سجدی الخلیفہ کہ در جائے نزول آنحضرت بنا کردہ اند۔  
اہل بھولاً الکلمات و یقول۔ بلند می کرد و از را باین کلمات میگفت۔ لبیک اللہ لبیک لبیک و سدریک۔ یعنی لبیک  
معلوم شد و متغنی سدریک یا ربہ میدہم ترا یا ربہ دادنی بدی از یا ربہ دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت و  
تقدیرت دین و امتثال امر توام۔ و الخیر فی یدیک لبیک۔ و نیکی در دست تو و قدرت و تصرفت۔ الرغباء  
لبیک۔ و میل و رغبت و طلب نیز بسوے تست زیرا کہ خیر در دست تست و رغبت بفتح را و سکون مجملہ و بعد و بضم را و  
لقبہ ہر دور روایت است۔ واللہ۔ عمل نیز منتہی بسوے تست و تو مقصودے از عمل و بسوی تو صغیر میکنند۔  
متفق علیہ و لفظہ لمسلم۔ وعن عمارۃ۔ بضم عین و تحفیف یم و تا و آخر۔ این خرمیۃ۔ بضم خای مجملہ و بفتح زای۔  
بن ثابت۔ از ثقات تابعین است۔ عن ابیہ۔ روایت میکنند از پدر خود کہ خرمیہ بن ثابت است کہ او را  
فوالشہادۃ ینگویند۔ عن النبی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ کان اذا فرغ من تلبیۃ سال اللہ رضوانہ و الجنتہ۔  
روایت میکنند کہ آنحضرت بود چون می پرداخت از تلبیہ خود سوال میکرد از خداے تعالی رضای اور کہ این  
حج و عمرہ مرضی و مقبول وے گردد و سوال میکرد و بہشت را کہ ثواب آن گردد و چنانکہ در حدیث دیگر فرمود انک  
المبرور ثوابہ الجنة و استغفارہ جنتہ من النار۔ و طلب عفو میکرد و رحمت وے تعالی از آتش و دوزخ و سنت است

کہ ہر بار کہ تبلیہ کنند این دعا بکنند۔ رواہ الشافعی

**الفصل الثالث** - عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اراد ان یخرج فی الناس - رواہ ابی ہریرۃ  
 از جابر کہ آنحضرت ہنگامے کہ خواست کھج بر آیدند اور داد و مردم و خیر کرد کہ بر آیند - فاجتمعوا - پس فرمایند آمدند اور  
 فلما اتی البیدار احرم - پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بید کہ نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام است و  
 تبلیہ کرد احرام خود کہ در مسجد ذی الحلیفہ بستہ ہو و تبلیہ اینجا کرد و بہ روایتی تبلیہ ہم در مسجد کرد و بہ روایتی بوف  
 بر آمدن بر پشت ناقہ چنانکہ گذشت و وجہ تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواہ البخاری و عن ابن عباس  
 قال کان المشركون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکہ تبلیہ میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویلکم - و اسی بر شما - قد قد - پس بس بفتح قاف و سکون دال و بہ تنوین آن ہر دور و است  
 الا شریکا ہو لک تملک و مالک - مگر شریکی کہ او متر است مالک ہستی تو اور او چیزے را کہ مالک است آن شریک  
 آن چیز را - یقولون ہذا وہم یقولون باللبیت - نے گفتند مشرکان این را و حالانکہ ایشان طواف سے کرتے  
 خانہ کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و اسلام بجز می کردند و این خانہ را ہیشہ تعظیم می کردند و لیکن بخت  
 شرک تبلیہ باین عبارت می کردند کہ لبیک لا شریک لک الا شریکا ہو لک نفی شریک از حق تعالی سے کردند  
 و بتان را استثنای کردند کہ آنها شریک خدا اند و لیکن ملوک او نید و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز  
 ملوک خداست و چون تا آنجا میرسد لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود پس بہین  
 مقدار بگوید کہ بیت شریک مر خدا را و زیادہ بران نگوید کہ الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با ملکیت  
 منافات دارد ملوک شریک مالک نمیشد - رواہ مسلم

### باب قصۃ حجۃ الوداع

وداع بفتح واو پدر و دو تو د مع پدر و کردن و حجی را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرد حجۃ الوداع گویند زیرا کہ  
 مردم را تعلیم شرائع نمود و وداع کرد و خبر داد بر علت خود و ایشان را گواہ گرفت بر او اسے رسالت و تبلیغ  
 احکام داین در سنہ عاشورہ بود کہ آخر سنوآت عمر شریف سے بود و صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث جابر جامع و اتم  
 احادیث است درین باب و وی مروی است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر  
 امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از سے دارد و گویند کہ آنحضرت بشارت دادہ بودند  
 جابر را کہ یکے از اولاد من از تو اخذ علم خواہد کرد و امام محمد باقر از عثمان سے تابعین و کبار علمای بودہ  
 رفته اللہ عنہ و عن ابائہ الکرام

**الفصل الاول** عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مکث بالمذنبۃ ثلث

سین لم یحج - روایت است از جابر که آنحضرت در ناک کرد بدینیه نه سال که حج نگذازد - ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حج - پشتر ندا در داد و یا ندا داده شد در سال و هم که آنحضرت حج گزارنده است یعنی اراده دارد که حج ببرد آن آید - فقدم المدینة لبشر کثیر - پس آمدند بدینیه مردم بسیار و بعضی در آن آمده که مردم بیشتر از حصه و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از سه بود و لا بد زیاده بر آن شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار و الله اعلم - فخر جماعه - پس مردن آمدیم یا یعنی صحابه با حضرت - حتی اذا اتینا ذوال الحلیفه - تا آنکه چون آمدیم ذوال الحلیفه را و رسیدیم باین موضع - فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما - پس برآید اسماء دختر عیسی بن مسلمه فتح یم زوجه ابی بکر صدیق بود و محمد بن ابی بکر و این اسماء بنت عیسی بنی بود و حبیلہ عاتقه که هم کس او را بنیخواستند نخست در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضیٰ خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتیکه حضرت حج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زارییده - فارسلت الی رسول الله - پس کس فرستاد اسماء را نزد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کیف اصنع - که چه کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم - قال - گفت آنحضرت - اغتسلی غسل کن و استغفری شوب - و بر بند جای خون را بجامه - فاحرطی - و احرام بند و صورت استغفار بشا مثلثه و بفا انزل که چیزی را در کمر خود بر بندند و خرقة پهن گرفته بر جای خون بزنند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند حکم کنند و بیشتر داد آنرا شبر بفتح ثا و فایضه پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفساء و این معنی علیه است - فصلی رسول الله - پس گزارد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی نماز احرام و دو رکعت - فی المسجد - در مسجد ذی الحلیفه - ثم ركب القصور - پشتر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصور است بفتح قاف و سکون صا و ممله و تسمیه او بقصور بحجت آنست که سابق بود و در سیر و در اقصای سیر و غایت بر سه بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بحجت آن بود که جانب گوش و سه بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش و سه بریده باشد و شاه قصوی ناقه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عصبان بفتح عین ممله و سکون ضا و مجمه و بموجه و جد عابجیم و وال ممله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود و صلی الله علیه وسلم گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند چه عاست و اگر ربع رسیده قصور و اگر زیاده بر ربع عصبان است و اگر از پنج بریده اند صلاست بصا و ممله و بممله این الفاظ و آیات و اقشده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین واقع شده - حتی اذا اتت بنا ناقه علی البیداء اهل بالتوجید - تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه و سه بریدند و آواز بلند کرد و توجید براد تبلیهاست چنانکه بیان کرد - لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والثناء لک و الملک لا شریک

آنکه قال جابر بن سنان نومی الا حج - گفت جابر بنودیم ماکه نیت میکردیم مگر حج را - لسان العرب العیة - بنودیم ماکه می شناسیم  
 عمره را یعنی در شهر حج - حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه دادیم  
 حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وسط حجر اسود مرکز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن انجبا  
 که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد با سلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتخار است از سلام  
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که در ابوس کنند و لهذا اهل بین این رکن را محیا گویند یعنی می بیند و تشدید ماکه  
 در احتیاط میکنند یعنی سلام می کنند و بعضی گویند از سلام است بکسیرین بمعنی حجاره واحد و می سلمه بکسیر لام پس  
 اسلام از دست چنانکه احتمال از کحل استلمت الحج بمعنی مسند و بوجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم  
 فرل ثلثا و شتی اربعاً - پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و شتی کرد و چهار و ذکر طواف نکرد از  
 جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند طواف سبعا فرل الی آخره و رمل ففتحین جمیدن و شتی که سخت بنودیا  
 جنبانیدن و دشوها چنانکه بهلوانان و مبارزان در میان و وصف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم  
 زده و رمل در تشریع این فعل است که چون آنحضرت در عرفة القضا بکمال آمد مشرکان گفتند که ایشان را تب شیرب الاثر  
 و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلالت و قوت  
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد و چنانکه  
 نصیب مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از نومی سستی چنانکه طواف عمره  
 طواف قیوم و طواف افاقت نه طواف و طواف کذا قبل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت  
 در طواف افاقت رمل نکردند و بر معانی ابن الفاظ و شرح احادیث معلوم گردان شار الله تعالی در تخریج  
 ذکر اضطباع بضامع و بای موعده نیست بآنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت  
 اضطباع را از رمل راست بر کف چپ انداختن وضع بمعنی باز دست و معنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت  
 تجدد است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم - پسر بعد از طواف پیش آمده سوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در روی  
 نشان پاهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه در جره نهاده اند فقهاء - پس خواند آنحضرت این آیت را  
 و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگویی بد مقام ابراهیم را جای نماز آنحضرت و الفتح خاور کس آن در قرآن هر دو وقت است  
 در روایت در حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین - پس گزارد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد  
 با بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان نزد شافعی سنت است فحبل المقام مینه و بین البیت - پس گردانید مقام  
 ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فصل مؤمنست برای گزاردن این دو رکعت و  
 جائز است هر جا که گذارند و فی روایتی اند قراء فی الركعتین - و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند دین در رکعت

قتل هو الله احد قتل یا ایها الکافرون - و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت  
 از شرح اشته و توضیح می کنند آن را که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای برتری  
 از شرک پس تقدیم کرده شد بحجت اتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده  
 چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جائز است و این را شواهد دیگر  
 در احادیث - ثم رجع الی الرکن فامسک - پیتر برگشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا - ثم خرج  
 من الباب الی الصفا - پیتر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا و هم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ  
 سطر صلب المں الآن نام کوهی است متصل با یاقین - فلما دنا من الصفا قرأ - پس هنگامیکه نزدیک شد آن حضرت  
 بصفا خواند این آیت را - ان الصفا والمروة من شوال الله - بدرستی که صفا و مروة از نشانها اند که ساخته است خدای  
 تعالی بر این حج و فرمود آنحضرت - ابدأ بها بدأ الله به - آغاز کنم پیغمبر که آغاز کرد خدا را تعالی بآن - فبدأ بالصفا -  
 پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده - فرقی علیه - پس بر آمد آنحضرت بصفا -  
 حتی راس البیت - تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بنای  
 حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی در پاس حرم که محاذی اوست می افتد - فاستقبل  
 القبلة - پس روئے آورد آن حضرت قبله را - فوجد الله وکبره - پس بگمانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را  
 و قال - وگفت - لا اله الا الله و حده لا شریک له المملک فله الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله صده و انجز  
 و حده - روا کرد و راست گردانید و حده خود را که به فتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرده بود و همه بوجود آورد -  
 و لفرعده - و یاری داد بنده خود را که ذات شریف دے باشد - و هزم الاحزاب و حده - و شکست داد  
 گرد هم اے کافران و دشمنان دین را تنها - ثم دعا بین ذلک - پیتر دعا کرد میان این اذکار - قال مثل هذا ثلاث  
 مرات - گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سه مرتبه این چنین کرد - ثم نزل - پیتر  
 فرود آمد از صفا - و مشی الی المروة - و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا - حتی اقتبست قدیه  
 فی بطن الوادع ثم سى - تا آنکه پیستی فرود آمد هر دو پاس آن حضرت در مناک وادی یعنی از بلندی وادی  
 به پستی آمد و دید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته شدن آب است و حسب لفحش نشیب چون پای  
 از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مناک زمین - حتی اذا اصعد تاشی - به فتح همزه  
 و سکون صا و تا آنکه چون شروع در بالا آمدن کرد و هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمدنشی کرد  
 و آهسته رفت و سعی بگذاشت و صعود در اصل و در رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع  
 مراد است که ذاقیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و صعود بیک معنی است و اصل درین باب اشت



که ناخرج بفتح جیم ام اسمعیل عم در وقتیکه اسمعیل عم طفل بود روزی به طلب آب رفت و چون درون وادی می رفت  
 اسمعیل از نظر وے پوشیده می گشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بر وے نگاه کند پس این سنت از وی ماند و  
 آنحضرت نیز کرد و آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مواک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نموده  
 تکلف باید کرد و درسی بجهت بجای آوردن سنت حتی اتی المروة - تا آنکه آمد آنحضرت بر مروه که کوپے دیگریست مقابل  
 صفا و مروه در اصل سنگ سفید براتی را گویند که از وے آتش بجهد - ففعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر  
 مروه آنچه کرد بر صفا مگر تکرار تو مید و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا و المروة واجب هفت بارست از صفا بمروه یکی و از  
 مروه بصفا و پس ابتدا از صفات و ختم به مروه چنانکه فرمود - حتی اذا كان آخر طواف علی المروة - تا آنکه چون یافته  
 شد آخر طواف مروه - فقال - پس گفت آنحضرت - لو انی استقبلت من امری ما استبرأت - اگر میشد که من بیشتر  
 میدانستم از امر خود حال خود چیرے که از پس دانستم - لم اسق الهمدی - نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هست  
 بفتح هاء سکون و ال قربانی که بجم فرستند - و جعلتها عرة - و میگرددانیدم حج را عره و بیرون می آورم از احرام - فمن  
 كان منكم ليس معه هدی علی - پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام و بیجلبها  
 عرة - و بگرداند از عره شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از وصول بکعبه  
 منظمه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که از او رایام نخر فحج کند یا در عره  
 کند و از احرام برآید و فحج بجهت کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بند و فحج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است  
 عمره کند بر احرام خود و مانند تاج بگذارد و بعد از آن از احرام برآید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند  
 و این معنی بوجه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام برآیند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشد و ترک  
 متابعت او کنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نماند پس مناسب نیست که از احرام برآیم و پیش زمان  
 برویم و هنوز از ذاکیر ما منی بیکبیده باشد و عرفه و ایام حج کنیم سوم آنکه در جایست عمره و را شتر حج از اشغ شناع  
 بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غضب آمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنینست که اگر من پیش از این  
 میدانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمی کردم و از احرام می برآمدم فحج بجهت میکردم من  
 میدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد - فقام - پس ایستاد - سرقة - بضم سین مهله - بن مالک بن حنتم - بضم جیم و سکون  
 عین و شین عجمه - فقال - پس گفت سرقة - یا رسول اللہ العا منا هذا ام لا بد - آیا برای اسال ست این حکم یا برای  
 همیشه است - فشبک رسول اللہ - پس در هم آورد و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اصابعه - انگشتان خود را -  
 واحدة فی الآخرے - یک انگشت را در انگشت دیگر برآست متشیل - وقال دخلت العرة فی الحج - وگفت و گفتم  
 عمره و حج - مرتین - و دوبار گفت این کلام را و گفت - لا - این چنین نیست که تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد

بل لا بد ادب۔ بلکہ برای ہمیشہ ہمیشہ مقصود ابطال آنست که در جاهلیت بود از امتناع عمره در شہرج۔ و قدم علی  
رضی اللہ عنہ من الیمن۔ امیر المؤمنین علی را کہ بقضای یمن فرستاده بودند و بہین ایام حج قدم آورد۔ بہین النبی  
بدنہ ہامی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بدن بضم با و سکون دال جمع بدنہ بفتح با و دال شتر و گاؤ قربانی کہ بجرم کنند  
مزد شافی مخصوص بدنہ بفتح شتر است یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد و بدن بسیار برای آنحضرت آورد۔ فقال ماذا قلت حین  
رضت الحج پس گفت آنحضرت بہ علی چہ چیز گفتی و نیت کردی تو نہنگامیکہ فرض کردی حج۔ و احرام بتی قال  
گفت علی رضی اللہ عنہ قلت۔ این گفتم و نیت کردم کہ۔ اللهم انی اہل با اہل بہ رسولک۔ خداوند ابد رستیکہ من احرام  
بستم بچہ کہ احرام بست با آن چیز پیغمبر تو۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فان ہی الہدی۔ پس بدرستیکہ با من ہدی است  
و از احرام نمی ہریم۔ فلما تکل۔ پس حلال مشو و از احرام بیرون میا۔ قال۔ گفت جابر کہ راوی انجیدیت است۔  
فکان جماعة الہدی الذی قدم بہ علی من الیمن۔ پس بود مجموع شتران کہ آورد آنہا را علی رضی اللہ عنہ از یمن بدو لک  
اثنی بہ النبی و آن شتران کہ آورد آنہا را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ ہر اہ خود۔ مائہ و صد۔ قال۔ گفت جابر۔  
فحل الناس کلمہ پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم ہمہ۔ و قصر و ا۔ و موی قصر کردند مردم ہمہ گوہ یا فقر موی  
با وجود افضلیت حلق چنانچہ در حدیث آمدہ است برائے آن بود تا بقیہ از موسے باند کہ در حج حلق کنند یا ہنوز در  
طبیعت النیان مملی بود و از برآمدن از احرام پس تقیہ کردند و در الباقی حکم آن بہ تمام کہ حلق است و قصر کردند  
بر قدر کفایت و اللہ اعلم۔ الا البنی۔ مگر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ از احرام نہ برآمد۔ و من کان معہ ہدی۔ و دیگر کسی  
بود ہادی ہدی۔ فلما کان یوم الترویہ۔ پس ہر گاہ کہ شہ روز ترویہ۔ توجوا الی منی۔ روی آوردند بسوے منی و تا  
رامنی از ان گویند کہ در روی ریختہ میشوند و چون بجا بخت آنکہ چون جبرئیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہا  
السلام گفت متی کن چہ خواہی گفت بہشت میخواہم۔ و اہلوا بالحج۔ و احرام بستند برای حج یوم الترویہ نام روز ہشتم  
از وی الحج است زیرا کہ در روی سیلاب میکردند شتران را یا بجا بخت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را میزد و تفکر میکرد و در روی  
خود کہ در فوج دیدہ بود و کذا فی القاموس و رفتن بہی و بیعتت در ان نزد ما واجب نیست بلکہ سنت است۔ و  
رکب البنی صلی اللہ علیہ وسلم فصلی مہا الظہر والعصر والمغرب والعشاء والفجر۔ و سوار شد آنحضرت بسوی منی و رسید بخی  
پس بگذارد و منی این پنج نماز و شب و منی بیتیوت کرد۔ ثم مکث تلیلا۔ لیستہ در نگ کرد و اندکی بعد از گزاردن  
نماز فجر۔ حتی طلعت الشمس تا آنکہ برآمد آفتاب۔ و امر بقیۃ من شعر لقریب الہ بمرۃ۔ و امر کرد و بخیہ از موسے کہ زودہ شود و بر  
وی صلی اللہ علیہ وسلم در وادے نمرہ بفتح نون و کسر میم کہ قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و اینجا  
کہ ہی است کہ بروی منارہ است کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ از برائے نشان حرام بنا کردہ و عرفات اصل است  
و من نام حیوان مشہور است کہ اورا پلایک گویند این کوہ را کہ نکتہ ہای سیاہ و سفید دارد با آن تشبیہ کردند۔ فسار رسول اللہ۔

پس رفت و راند بنمید خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات - و الاثکاب قریش الا انه واقف عند الشرا الحرام - و  
 گمان نمی برد و در قریش گمانه آنحضرت و قوف کند است نزد مشر حرام که نام کو بیست بمزدلفه که آنرا قرح میگویند -  
 کما كانت قریش تفسح فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و از  
 موقف خمس اهل حرم الله میگفتند و بوفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که  
 آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد - فاجاز رسول الله - پس تجاوز کرد و در گذشت بنمید خدا صلی الله علیه وسلم - از مزدلفه  
 حتی الی عرفه تا آنکه آمد عرفه را و عرفه را بفتح را می مفرد یعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان  
 و وجه تسمیه بر آن میباشد فوجد القبة قد ضربت له بجرة - پس یافت خیمه را که به تحقیق زده شده است بر سر وی  
 بجزه - فزل بها - پس فرود آمد بجزه - حتی اذا اغتسلت غسل امر بالقصور - تا آنکه وقتی گشت آفتاب و وقت  
 زوال شد مگر که بالان کرده شود و تصور که ناقه آنحضرت بود - فرحلت له - پس بالان کرده شد و تصور را برای  
 آنحضرت - فاتی لطن الوادی پس آمد آنحضرت درون وادی نمره و نواک آنرا - فخطب الناس پس خطبه خواند و  
 خطاب کرد مردم را - و قال و گفت - ان و ما کم و اموالکم حرام علیکم - بدرستی که خونهای شما و مالهای شما با حق حرام  
 بر شما - حرمتی بود که نه - همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است - فی شهرکم هذا - درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی  
 بلدکم هذا - درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت و ما و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت  
 این روز و ماه و شهر که نابالیه های دروی حرام است - الا کل شی من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر  
 چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و بپست و پایال است یعنی خوار و باطل و متروک است -  
 و ما و الجاهلیة موضوعه - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و بپست است یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود  
 که کینه نگاه نمیداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذاشت کینه میکشیدند و می کشیدند  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دما و انما دم ابن ربیع بن الحارث  
 و بدرستی نخست خونی که می نمم و دهری کم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است  
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربیع پسر دے صحابی است در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله  
 عنه وفات یافت و او را پسر سعد بود و اماش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد و بنی نضل بود و بنی نضل  
 و کشته شد - فکان سحر ضحی بنی سعد - و بود پسر ربیع شیر داده شده در قبیله بنی سعد - فقتله بنی نضل پس کشته زاد بنی نضل  
 بقتل با و فتح ذال حجه بسبب جنگی که میان سعد و بنی نضل شده و از بنی نضل معلوم شد که صحیح دم ابن ربیع است زیادت لفظ  
 این چنانکه در عبارت مشکوٰه از روایت مسلم و اقشده است و در نسخ مصابح که دم ربیع واقشده بی در لفظ  
 ابن جعی از اهل علم گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیع نقل کرده اند و جواب دم ابن ربیع است

پس بعضے لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توشیحی میگوید که ما تسلیم نمیکنیم این خطبہ را با وجود امکان تقریر معنی حدیث بر وجه ثواب و حالانکہ این روایت بخاری ست و جامعہ از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند کہ دم بریہ و دھم صحت است کہ اضافت دم بریہ بحبت آن ست کہ دے دلی دم ست دوم را چنانکہ اضافت بہ مقتول توان کرد ولی دی نیز توان کرد و ضمیر در کان مستر فعلا راجع بمقتول ست فانهم باز فرمود آنحضرت - و ربارا الجاہلیہ موضوع - و ربارا الجاہلیہ منہادہ شدہ و ساقط گردانیدہ شدہ است - و اول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب - و نخست ربانیکہ می نامد از ربای قبیلہ مار باے عباس بن عبد المطلب ست - فانه موضوع کلمہ - پس بدرستیکہ کہ ربای عباس موضوع و باطل ست و عباس بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در جاہلیت ربانے خورد و اموال دی بحکم ربای مذمومہ مردم بود آن ہمہ را از ذمہ ایشان نہاد و باطل گردانید و باز فرمود - فالتقوا اللہ فی النساء پس تقوی و در پیہر کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان - فانکم اخذتموهن با مان اللہ - پس بدرستیکہ شما گرفتہ آید زنان را با مان خدا و عہد دے کہ با شما کردہ یا عہد دے کہ شما با وے کردہ آید در رعایت حقوق ایشان - و آنحکم زجر جن بکلمہ اللہ - و حلال کردہ آید فرجہای زنان را بکلمہ خدا کہ امر فالحی است یا با حیاب و قبول کہ بدان امر کردہ یا بہ کلمہ توحید زیرا کہ حلال نیست زن مسلمان جز بر مسلمان را - و لکم علیہن ان لا یوطین فرشتکم احدانکرا ہونہ - و مر شمارا حق ست بر زنان این کہ با نمان نگردانند فراموشی شمارا ہیچ یکی را کہ ناخوش میدارید شما اورا ایطاء از وظی ست بمعنی پی سپر کردن کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بر درآمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکہ عادت عرب بود فان معلن ذلک فاضربہن ضربا غیر مبرج - پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زونی غیر مؤثر و مؤلم و حج ہمارہ ملکہ سختی و گزند و شقیّت و ازین جا معلوم می شود کہ ایطاء فرشت کنایت از زنانیت و الاعتقوبت آن عقوبت زنمانی بود - و لمن علیکم رزقن و کسوتمن بالمعروف - و مر زنان راست بر شمار وزے ایشان و جامہ ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق مرد وزے دادن و کسوت جامہ و جامہ پوشانیدن کسے را - و قدرکت فیکم نالن تفضلوا العبدہ ان عتصمتن - و تحقیق گذاشتمہ ام در شما چیزے را کہ ہرگز گمراہ نمیشوید بعد از وجود و و گذاختن وے با جنتی و قبول وے و عمل بوے اگر جنگ در زیند و پناہ گیرید بآن چیز و کلام ست آن چیز - کتاب اللہ - کتاب خدا ست کہ قرآن مجید ست و سنت در حکم وے و تتم اوست یا انچہ نوشتہ است خدا و فرض گردانیدہ است بر شما و فرمودہ - و انتم تسا کون غنی - و شما برسیدہ میشوید روز قیامت ازین کہ چہ محالہ کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت - نما انتم فاکلون - پس چہ خواہی گفت شما - تا لو انشدا انک قد ملنبت و اوبیت و نصحت - گفتند صحابہ گواہی میدہیم بالینی پیش خدا کہ تو بہ تحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردے امت را و نصیحت خالص شدن و غیر خواہی نمودن - فقال باصبہ السابہ - پس شارب

که و آنحضرت بآنکشت شهادت خود بر قها الی السار - در حالیکه بر میدارد آن انگشت را بسوی آسمان - و میگوید  
 الناس - و ما لیکم و انید و می خیمه آن را بسوی مردم و فی الصراح النکته کالمنطقه یعنی نجاک - اللهم اشهد اللهم  
 اشهد - خداوند اگاه باش - ثلث مرات - سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت و نکست و استشهدا و را بعضی گفته اند  
 که نیکتا صواب آنست که بیای موحده باشد بجای تاسه فوقانی و در مشارق گفته که روایت یا بتابد و نقطه فوق  
 اوست و بعضی متعین گفته که صدایش بیا یک نقطه و معنی تنکیب برگردانیدن و یکسو کردن یعنی رو قلبی بی بجانب مردم  
 اشارت کننده بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود و انتهی و نظر بالنصاف معنی نکست بقوقانی غیر ظاهر است اگر چه بقرینه  
 کلمه الی مجاز از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بقوقانیه لعید المعنی - ثم اذن بلال - پیوسته  
 بانگ نماز گفت بلال - ثم اقام - پیوسته اقامت گفت و تکبیر بر آورد - فصلی الظهر - پس گزارد آنحضرت نماز پیشین را - ثم اقام -  
 پیوسته اقامت گفت بلال - فصلی العصر - پس گزارد آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل منها شیئا - و نگذاشت میان نماز ظهر و عصر چیزی را  
 از سنن روایت و لوافل و درین استیصال و قوف است اینجا می پرسند هیچ جای است که فرض را بحجت نفل ترک نمایند  
 جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بحجت استیصال و قوف که نفل است ترک میدهند ثم کرب  
 حتی اتی الموقف - پیوسته سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جای ایستادن را و در عرفات - فحبل لطن ناقته القصود الی الصفات  
 پس گردانید شکم ناقه خود را که قصود بود بسوی صفات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صفات بلفظ تصغیر سنگهاست  
 خود و سیاه نزدیک جبل رحمت که در اینجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - و حبل جبل المشاة بین یدیه و استقبال  
 القبلة - و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش و دوست خود یعنی پیش خود و روی آورد و بجانب  
 قبله جبل بن فتح حوائی مملو و سکون بای موحده ریگ که در از افتاده باشد و گفته اند توده ریگ بطور جمع و بی جبال  
 و بعضی گفته اند جبال بجا در ریگ مانند جبال بجم در غیر ریگ و مشاة بضم می جمع مانی و اضافت جبل مشاة از جهت  
 اجتماع ایشان است درونی و قاضی عیاض گفته که مرا و جبل المشاة صفت مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرده  
 ایشان را بجبل رمل و موقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات و در اینجا بود و اگر چه موقف شریف بخصوص متعین نشده  
 است اما باید که در گره همین موضع می گشته باشد گاه است اینجا و گاه است به بنای قدیم که آنجا است که عامه  
 مردم آنرا منطح آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود غلم نزل و اتفاحتی  
 غربت آتش پس همیشه بود آنحضرت الشاده تا آنکه فرو رفت آفتاب - و ذهب الصغرة قلیلا - و رفت زردی اندکی  
 حتی غابت القرص - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا که گمان بزد که مراد قریب غروب  
 و اروق اسامه - پس خود سوار گرد اسامه بن زید را - و دفع - و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و بر  
 حتی اتی المزدلفه - تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و منی و بیتوته در روی نزد ما واجب است

وہم چنین نزد امام احمد و بعضی شافعیہ و زہد بعضے از ایشان فرض ست و وجہ تسمیہ وی بزدلفہ بحجت آنست کہ شستن ارزد  
 بمعنی قرب ست و مردم دروے قریب بمنی کہ محل مناسک ست می آیند و نیز زلفہ بمعنی زمین ہوا را جارب و باد  
 گویند و زمین این موضع این چنین واقع شدہ است و مزدلفہ را جمع بفتح میم و سکون میم نیز گویند و روی ست از  
 ابن عباس کہ میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف و عرفات شدہ بود و اللہ اعلم  
 بالصواب - فصل بہا المنرب والعشار - پس گزارد آن حضرت در مزدلفہ مغرب و عشاء را - باذان و احوال فائزین  
 بیک اذان دو واقامت چنانکہ ظہر و عصر را البرفات گزاردہ بود و این مذہب شافعی دزد و بعضے دیگر از اہلیم ست  
 و نزد امام ابوحنیفہ بہ روایتی از امام احمد و بیا سے از علما بیک اذان و یک اقامت زیر اکہ عشاء اینجا و وقت  
 خود ست پس احتیاج باقامت جدا اعلام نہ باشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در  
 صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کردہ و ترمذی نیز این را حسین و صحیح نمودہ - و لم یسج بینہما شیاً - و نگذازد نماز  
 نفل در میان مغرب و عشاء چیرے و سجدہ بضم سین نماز نفل را گویند - ثم اٹھلج - پستری سپردند و آنحضرت و جنواب  
 رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکہ طلوع کرد صبح و درین شب بہ بتجد بر نخاست باوجود آنکہ سنت دائمی وے صلی اللہ  
 علیہ وسلم بود - فصلی الفجرین تبین لہ البصر - پس بگزارد نماز فجر در ہنگامیکہ ظاہر شد مر اور فجر و ازین کلام معلوم  
 میگردد کہ برویکران طلوع صبح ظاہر نشدہ تا آنکہ بعضے روایت کردہ اند کہ گزارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی  
 گزارد و تاریکی و صواب آن ست کہ در وقت گزارد ولیکن مردم شک داشتند کہ صبح طلوع کردہ یا نکردہ آنحضرت  
 را صلی اللہ علیہ وسلم بوسے یا بحجت کمال علم وے ظاہر شد کہ طلوع کردہ است و مراد بآنکہ در غیر وقت گزارد  
 یعنی در غیر وقت محمود گزارد و سخن درین باب در مواقیت معلوۃ گذشتہ است فلیتذکر باذان و اقامت - پس  
 گزارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توہم گفت کہ باوجود آنکہ استعجال نمود و یکہ تر گزارد اما اذان و  
 اقامت کہ سنت ستمرہ بودہ ترک نداد - ثم رکب القصواء حتی اتی المشرا الحرام - پس سوار شد ناقہ را تا آنکہ آمد مشعر حرام  
 کہ نام منوی ست در مزدلفہ کہ آنرا قرآن میگویند بفتح قاف و فتح زای و حاء مملوہ در آخر کہ قریش در جاہلیت وقوف در آن  
 میکردند چنانکہ گذشت بد آنکہ در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شاعر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشرست و شاعر حج  
 شعیرہ مراد اموریج و مناسک و علامات آن ست و اصل از شعور بمعنی علم ست - فاستقبل القبلة - پس روی آورد  
 آنحضرت بقبلة - فدعاہ و کبرہ و ہللتہ و حده - پس دعا کرد حتی سبحانہ را و تکبیر و تہلیل و تہوید یاد کرد و اورا - فلم یزل  
 واقفا حتی اسفر جدا - پس ہمیشہ بود آنحضرت ایستادہ تا آنکہ روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این  
 وقوف بزدلفہ واجب ست نزد ما - فدفع قبل ان یتطلع الشمس - پس براند و بیرون آمد از مزدلفہ پیش از آنکہ  
 بر آید آفتاب - و اروق الفل فل بن عباس - و روایت گردانید فضل بن عباس را چنانکہ از عرفات اسامہ

بن زبیر را ردیف ساخته بود - حتی اکی بطن محسر - تا آنکه آمد بطن و او را محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدود  
 که میان مزدلفه و مناسبت و برنج است میان هر دو پاره ازان است و پاره ازان مشتق است از صور یعنی مانده  
 شدن و تخیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و اندک گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکه در  
 بیان حکمت آن معلوم گردد - و حرکت قلیل - پس جنبانید ناظر را اندک و تیز را ندانید و از بعضی احادیث معلوم میشود که سخت  
 تر از آن و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و محب است شتاب رفتن ازین وادی  
 و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز را ندانید بقصد دریافت شرف ابتلاء و اختلاط کرده اند در سبب حکمت تیز رفتن  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناظر را درین وادی و مشهور آن است که این مکان نزول عذاب و بر اصحاب فیل که  
 قاصدم بابت الله زاده الله تعالی و مکر یا آمده بودند پس محب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده  
 است و صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار لوط و دیار مثنی و راه تیز گذشتن و گریه کردن و  
 عبرت گرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در روی عذاب خدا و در مواضع که نرسید از  
 اسنوی که از علمای شافیه است نقل کرده که سبب دے آن است که لغاری می آیتا و در روی چنانکه رافعی  
 گفته یا مشرکان عربی آیتا و ند چنانکه در وسط گفته پس امر کرده شدیم بخالف ایشان و امام شافعی در اماما گفته  
 که جائز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جای بودن شایسته  
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متمسکی تبویم گردد و چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب  
 مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت گذرندگان را  
 به تیز گذشتن بجهت خوف حق و شهود قدر و جلال اوست تعالی و تیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذاب نازل شده  
 تا آنکه اگر می آیتا نازل میگردد و عذاب این بآن اصطلاحی ماند و با وجود آن چون صریحی و منع و وعید و در گنجین  
 از طاعون دارد و شده این قیاس در مقابل نص است و فائده ندارد و در گنجین در بعضی مواضع دیگر آمده است  
 چنانکه کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن بافتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر سبب است  
 میوز و اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرقی است  
 میان اسباب ظنیه و وهمیه و مباشرت این مثانی توکل نیست و در وهمیه منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع  
 نشده و بهر آنکه آن وعید و بر ترک مواعید واقع شده و دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات خط و سبب  
 عذاب - ثم سلك الطريق الوسطی - پسر رفت آن حضرت میان راه را و این غیر راهی است که ازان رفتن بود و آن  
 راه نخست را طریق صنب میگویند لهذا در مجمعه و تشدید موصود و این را طریق بازین که نام دو کوه است یکسری  
 و فتح میم و لنداد و رفت رفتن بر دایره محسر گذشتنه بود و الی تخیر علی الجمرة الکبری - آن راهی که بیرون می آید

بر جبهه اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است ایا امروز از آن جبهه میگذرند و بجهه می آیند که در جانب مکه است اورا جبهه عقبه می گویند و عقبه یعنی عقب و قاف راه در کوه و این جبهه در ته اوست و سببه العقبه که انصار بر دزدنیز مصناف باوست و احکام روی جاریه تفصیل در باب خود بیاید - حتی اتی الحجره الی تحت الشجرة - تا آنکه آمد آنحضرت جبهه را که زیر درخت است مراد همین جبهه عقبه است که مذکور شد - فرما با بسیج حصیات - پس انداخت و روی به سمت سنگریزه را - یکبر سحر کل حصاة منها - در حالیکه تکبیری گفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با مثل حصی الخدش - مانند سنگریزه های خدش یعنی خالی سکون ال بختین سنگریزه انداختن با انگشتان مخدنه بکسر میم و سکون نما فلان و صورت خدش آنست که سنگریزه پاخته دارد و انگشت سبابه می گیرند تا میان زانگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخدنه بسیار بزرگ چوب دلو می اندازند و در حدیث از خدش نمی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزه است و کمتر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خدش را بمقدار دانه یا فلاد بعضی گفته اند کلان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی مثل شمشک گویند - رمی من لطن الوادی - انداخت آنحضرت سنگریزه بار از میان ته وادی که جبهه در آنجا است ثم انصرف الی المنح - پستری باز برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در منال بود - فمنح لثا و یثین بدنه - پستری بید - پس بخرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و میان خود و فوج و آنکه سنت در شتر نحر بست و در غیر و فوج در باب اضحیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه فخرنا غیر - پستری داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار و را علی پس بخرد علی چیز را که باقی ماند بعد از شتران حضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد - و اشتر که فی بدیه - و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربان خود - ثم امر من کل بدنه ببطنة - پستری امر کرد آنحضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر بدنه لقیحات و احد بدن بضم و سکون فجلعت فی قدر پس گردانیده شد این گوشت پاره با دردی - فقطعت - پس بچینه شد آن گوشت پاره با - فاکلما من لهما - پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پاره با گوشت قدر و قدر موت می آید - و شتر با من مرقا - و نوشیدند از شور با می آن مرق یعنی میم و را شور با بخت آنکه مستحب است که از قربان خود و چیز بخورند و باقی گوشتها بخش گردند و در روایتی آمده که شمار گردند فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند - ثم ركب رسول الله - بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فافاض الی البیت - پس شتابی راند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف برفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بکتابه النظر - پس گزارد و در که نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز بهین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزار پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح بسین شده



والله اعلم - فأتی علی بنی عبد المطلب - پس آنکه آنحضرت بر سران عبد المطلب که عباس بن اوداوی بودند و عبد المطلب نام پدربزرگ آنحضرت است و منصب ستای زرم بدست ایشان بود - لیقول علی زرم - در حالیکه آب میدادند مردم را بر زرم - فقال - پس گفت آنحضرت از معا بنی عبد المطلب - بکشید آب زرم ای سران عبد المطلب - فلو لا ان یغلبکم الناس علی ستایکم - پس اگر غلبه و خوف اینکه غالب کنید بر شامروم و کشیدن آب از زرم و اجتماع و ازدحام ایشان بر آن از جهت اتباع غل من و بیرون آید این منصب از دست شما از جهت محکم - هرگز نمیکشیدم من آب از زرم از جهت فضل و شرف این فعل - فثابروه و لو ان شرب منه - پس دادند آنحضرت را و دوی از آب زرم پس نوشید آنحضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف است که در ایام منی آنرا میکنند در محل خود و مذکور گردان شار الله تعالی - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی اجته الوداع - گفت عائشه بیرون آمیم ما با آنحضرت در حجت الوداع - فمنا من اهل بعة و منا من اهل کج - پس بعضی از آنکس بود که احرام بست و تلبیه کرد بعه و بعضی از آنکس بود که احرام بست کج و تلبیه کرد کج - فلما قد مناکت - پس هنگامیکه قدم آوردیم بکه - فقال - پس گفت - رسول الله - پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم من اهل بعة و لم یهدیحل - کسیکه اهلال کرد بعه و هدی نه فرستاد پس باید که حلال شود و بر آید از احرام یعنی احرام بند کج در ایام حج - و من احرام بعة و اهدی فلیسل بالکج مع العرة - و کسیکه احرام بست به عمره و هدی فرستاد پس باید که اهلال کند کج با عمره - ثم لا یحل حتی یحل منها - بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو - و فی روایتی فوا یحل حتی یحل بخر هدی - و در روایتی اینچنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود به بخر کردن هدی خود و حل بعه این حکم دارد - و من اهل کج فلیتم حجه - و کسیکه احرام بست کج پس باید که تمام کند حج خود را - قالت - گفت عائشه ففحنت پس حیض کردم من - و لم اطف باللبیت - و طواف نکردم بخانه کعبه برای عمره - و لا بین الصفاء المروة - و نه طواف کردم میان صفاء مروه مراد به طواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است - فلم ازل حالفا - پس همیشه بودم من حالیف - حتی کان یوم عرفة - تا آنکه شد روز عرفة - و لم اهل الالبعة - و احرام نه بسته بودم من مگر برای عمره - فامر فی النبی صلی الله علیه وسلم ان التفت راسی و ائتشتا - پس امر کرد مرا آنحضرت که بکشایم سر خود را و شانه کنم یعنی بر آیم از احرام و مباح گردانیم آنچه حرام شده بود با حرام - و اهل بالکج - و احرام بندم بعد از آن کج - و اترک العرة - و ترک کنم عمره را ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت - حتی تحضیت حجی - تا آنکه تمام کردم حج خود را - بعثت معی عبد الرحمن بن ابی بکر خمرتاو با منی را و در مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشه بود از یک مادر و امر فی ان اعتمر کان حیة - و امر کرد مرا که عمره کنم و در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و بر آمده بودم از احرام آن منی و آنوقت احرام بندم این عمره را از ششم که جای است بیرون که بدو سه میل نزدیکیترین زمین حل بجرم و در اینجا جایی است که آن مسجد عائشه میگردد یعنی به مسجد احرام لیقول و من از اینجا دعوا من الناس این تخیم را عمره گویند چون از برای عمره

احرام از آنجائی بندند۔ قالت گفت عایشہ۔ فطاف الذین كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت۔ پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند بر اسے عمرہ سجا نہ کعبہ۔ وبین الصفا والمرۃ۔ سعی کردند میان صفا و مرہ۔ ثم حلوا۔ پستہ حلال شدند و برآمدند از احرام۔ ثم طافوا طوافاً بعد ان رجعوا من منی۔ پس بعد از ان طواف کردند بعد از ان کہ بازگشتند و آمدند از مشاعر و نحر طواف زیارت۔ ولما الذین جمعوا الحج والعمرة فاما طوافوا طوافاً واحداً۔ و اما آن کسانی کہ جمع کردند حج و عمرہ را و قرآن کردند پس طواف نہ کردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمرہ سجا۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال تمتع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع بالعمرة الی الحج۔ تمتع کرد آنحضرت بمرہ بہ سوس حج۔ فساق معہ الہدی من فعی الخلیفۃ۔ پس راند و برو با خود ہدی را از ذی الخلیفہ کہ آنجائی احرام ست۔ و بعد افاہل بالعمرة۔ و آغاز کرد پس اہلال کرد بمرہ۔ ثم اہل بالحج۔ پستہ اہلال کرد بحج۔ فتمتع الناس مع البنی۔ پس تمتع کردند مردم با پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم بالعمرة الی الحج۔ بمرہ بہ سوس حج چنانکہ صورت تمتع ست۔ فکان من الناس من اہل منہ ومنہم من لم یہد۔ پس بود از مردم کسی کہ ہدیہ برد با خود و بعضے از انشان کہ ہدیہ نہ برد۔ فلما قدم البنی صلی اللہ علیہ وسلم مکۃ قال للناس۔ پس ہنگامیکہ قدم آورد آنحضرت بکہ گفت مردم را۔ من کان منکم اہل فادع لایحل من شیء حرم منہ۔ کسی کہ بہت از شما کہ اہل کردہ پس بدرستی کہ دے حلال نشود از هیچ چیزے کہ حرام شدہ از دے یعنی از احرام نہ برآید و ہم بران حال کہ بودہ باشد۔ حتى یقفہ حجہ۔ تا آنکہ بگذارد حج خود را۔ ومن لم یکن منکم اہل فلیطف بالبيت وبالصفا والمرۃ۔ و کسی کہ نہ باشد از شما کہ اہل کردہ پس باید کہ طواف کند سجا نہ کعبہ و بصفاء و مرہ۔ ولیقصر۔ و باید کہ قصر کند موسے خود را و دانے این ست و الا حلق افضل ست۔ و یحلل۔ و باید کہ حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمرہ است بجا آورد چنانکہ در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست کہ از بن حدیث معلوم می شود کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تمتع بود و حج آن ست کہ آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آن ست کہ مراد تمتع منے نفوی ست کہ انتفاع و التذات و تشک نیست کہ این معنی در قرآن موجود است از جهت اکتفا از دنسک بنسک و احد یا مراد آن ست کہ امر کرد اصحاب را بجمع و اسناد تمتع بحضرت وی بطریق اسناد بسبب ست چنانکہ میگویند بنا کرد باو شاہ شہرے را زیرا کہ چون بنا بامر دست گو یا خود بنا کردہ اما روایت آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منفرد بود پس وجہ آن ست کہ نخست احرام حج بست پس از ان بیت عمرہ کرد و قارن شد ہر کہ لفظ اول بدانشیند خیال کرد کہ تنها بر اسے حج احرام بست و افراد و دین تا دیالت بجهت تطبیق میان روایات کردہ اند و کلام درین مقام بسیار ست و شرح سفر السعادت ذکر کردہ شدہ است و اللہ اعلم بالعباب بعد ان حال تمتع را کہ بدی نکو بیان نمود کہ چون از احرام برآمد و طواف اقصی نمود و عمرہ تمام کرد۔ ثم لیسل بالحج۔ پستہ باید کہ چون ایام حج برسد احرام بندد بر اسے حج۔ ولیہد۔ و باید کہ اہل کند کہ ہرچی کردن و اراقت دم نمودن واجب ست مرتبہ را ہر ای شکر گزاری ازین نعمت کہ توفیق داد اسے ہر دو شکر

یافت. بن لم یجد به یا. پس کسیکه نیابد هدی را فلیصم ثلثه ایام فی الحج. پس باید که روزه دارد سه روز و رجب هر سه روز که باشد و افضل آن است که سابع و ثامن و ناسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از ناسع دارد. و سببه اذ ارجع الی الله. و روزه دارد هفت روز و قتیکه برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید مطابق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده است افرجهتم این یعنی تفسیر کرده اند تا از رجوع باهل و بعضی بفرانج از اعمال حج و برآمدن از منا و رجوع بکعبه بضمیادی گفته که مذہب ابی حنیفہ این است یعنی نیز موافق آن گفته اما در ہایہ گفته که اذ ارجع الی الله فظاہر این حدیث معینان مذہب است و چون آنحضرت قدم آورد بکعبه و امر کرد اصحاب را بدانچہ کردند فطاف حین قدم مکہ. پس طواف کرد ہنگامیکہ رسید بکعبہ. و تلم الرکن اول شئی. و بوسه داد بر اسود را سخت از ہر چیز. ثم خبث ثلثہ اطواف لپیتر پویہ کرد و ریل کرد چنانکہ گذشت در سہ طواف کہ آنرا شو طویگویند کہ یکبار گرد و کعبہ گشتن است. و منی اربعا. و منی کو بطواف استاقا ہستہ چارہ مجموع ہفت طواف و شو طاسند کہ از اطواف گویند. فرجع حین قضی طوافہ بالبيت عند المقام کعبین. پیتر گزار و ہنگامیکہ تمام کرد طواف سبت راز و مقام ابراہیم و کعبہ نماز را. ثم سلم. پیتر سلام داد. فانصرف. پس گشت از نماز. قاتی الصفا. پس آمد کوہ صفا را. فطاف بالصفا و المرۃ سبتہ طواف. پس طواف کرد بصفا و مرۃ ہفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوہ ہفت بار کہ آنرا سعی بین الصفا و المرۃ گویند. ثم اقبل من شئی حرم منہ. پیتر حلال نشد آنحضرت الہی پیتر چیرے کہ حرام شدہ از وی و از احرام نیز آمد زیرا کہ قارن بود اگر شمس ہم بود ہدیہ با خود داشت. حتی قضی حجہ و نحر ہدیہ یوم النحر. تا آنکہ گزارد حج خود را و نحر کرد ہدیہ خود را و رزخ و اقاض. و رخت بسوسے کہ یعنی از منی بکعبہ آمد. فطاف بالبيت. پس طواف کرد بخاند کعبہ طواف زیارت. ثم حل من کل شئی حرم منہ. پیتر حلال شد از ہر چیزے کہ حرام شدہ بود از وی حتی آن او پیش از طواف بعد از نحر حلال شدہ بود از غیر انصار و اینجا حج تمام شد و مطابق از احرام برآمد. و فعل مثل ما فعل رسول الله. و کرد مانند آنچه کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ساق المدی من الناس کسیکہ سوق ہدی کرد از مردم. متفق علیہ. وعن ابن عباس. رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ عمرۃ استمتنا بہا. این عمرہ است کہ منعت گرفتیم بدان فمن لم یکن عنده الہدی فلیحل الحل کلہ. پس کسیکہ نباشد نزد وی ہدی پس یکہ حلال شود طواف شدنی ہمہ فان العمرۃ قد دخلت فی الحج الی یوم الیومۃ. زیرا کہ عمرہ بتحقق در آمد و رجب تا روز قیامت شرح این معنی گذشت. رواہ مسلم و ہذا الباب خال عن الفصل الثانی. و این باب ہی است از فصل ثانی

الفصل الثالث. عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد اللہ فی ناس می. روایت است از عطاء گفت شنیدم جابر را در میان مردی کہ شریک بودند بن در شنیدن. قال. گفت جابر. اہلنا اصحاب نجد. احرام بستیم ما کہ اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم بالحج خالصا و جدہ حج سادہ و بی آمیزش عمرہ تنہا. قال عطاء قال جابر. گفت عطاء کہ گفت جابر.

تقدم البني - پس قدم آورد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم صبح را اقامه نمشت من ذی الحجه - در صبح شب چهارم که گذشته بود و از راه  
 ذی الحجه - فامرتان محل - پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام بر آییم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر  
 قول جابر که امر کرد آن حضرت ما را که حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - حلوا و امسبوا النساء - از احرام بر آیید و بسب  
 زنان را - قال عطار و لم یزیم علمهم - و واجب نکرد و ایند برایشان رسیدن بزنان - و لکن احلن لهم - و لیکن  
 حلال گردانید زنان را بر انبی ایشان و مباح گردانید وسط ایشان را - نقلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفه الا خمس پس  
 گفتیم ما که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفه مگر پنج شب - امرنا ان نقضی الی النساء - امر کرد ما را که برسیم بسوی زنان  
 خود و مباشرت کنیم ایشان را - و نمائے عرفه قطعند اکیرنا النبی - پس بیایم عرفه را و در حالیکه می چکاند انتهای مرمی  
 با آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و ندا کین جمع ذکر است بختین بر خلاص قیاس - قال - گفت عطار یقول جابر بیده -  
 در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از برای تمثیل چکانیدن ندا کیر منی را - کافی النظر الی قوله بیده یحکم عطاء میگوید  
 گو یا که من گاه می کنم الآن بسو اشارت جابر بدست خود که می چکاند دست خود را از برای نمودن صورت خود  
 قال - گفت جابر - فقام البني - پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فینا - در میان ما - فقال قد علمتم  
 الی القام لله - به تحقیق دانسته اید شما که بدرستی که من پر هیزگار ترین شما ام مر خدا را و در بعضی نسخ علی الله یعنی گرامی  
 ترین شما مر خدا - و احد فکم - و راست گو ترین شما ام - جابر کم - و نیکو کار ترین شما ام - و لولا هدی لعلت کما تلحون  
 و اگر نمی بود هدی من هر آینه حلال می شدم من چنانچه شما حلال شوید - و لو استقبلت من امری ما استبرأت لم استبق  
 الهدی - و اگر پیش منیدانستم از کار خود چیز را که پس دانستم یعنی اگر می دانستم که بر آمدن از احرام این چنین بر شما  
 شاق خواهد آمد پیغمبر اندم هدی را و من نیز از احرام می بر آمدم - محلوا - پس حلال شوید و بر آیید از احرام که حکم الهی  
 عز شانه چنین است - فحللنا و سمعنا و اطعنا - پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را به سماع رضا و اطاعت و فرمانبرداری  
 کردیم - قال عطار قال جابر - گفت عطار که گفت جابر - فقدم علی رضی الله عنه من سبایه - پس قدم آورد و امیر المومنین  
 علی رضی الله عنه ازین که برای گرفتن صدقات رفته بود و سبایه خرج و باج ساعی بلجستان - فقال کم  
 اهلک - پس گفت آنحضرت علی را بچیز و بچیز نوع احرام می تو - قال با اهل به البني - گفت علی رضی الله عنه احرام بستم  
 بچیز و نوعی که احرام بست بآن پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم  
 فاهدوا ملک حرام این اهدا کن یعنی بران هدی بان خود و درنگ کن و بایست که در حالیکه مرمی چنانکه من کرده ام -  
 قال فاهدی له علی هدی - گفت جابر پس گرفت هدی برای خود علی رضی الله عنه - فقال سرقة بن مالک بن جهم -  
 پس گفت سرقة - یا رسول الله التامنا ندام لا بد - آیا بر اے امسال ما ست این حکم یا بر اے همیشه است -  
 قال لا بد - گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه و فضل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشة رضی الله

عنه انما قالت قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم لاربع مضين من فري الحج. گفت عایشہ قدم آورد و آنحضرت یعنی یہ کہ  
 ہنگامیکہ چار شب گذشتہ بودند از ذی الحجہ۔ اچس۔ یا پنج شب۔ فدخل علی وہو غضبان۔ پس درآمد آنحضرت بر من  
 و حالانکہ منی خشنماک است۔ فقلت من غضبك۔ پس گفتم من کہ در غضب آوردی۔ یا رسول الله ادخله الله النار  
 و آرد او را خداے تعالی در آتش دوزخ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ او ما شررت انی ابرت الناس بامر۔ آیا منیانی  
 و خبر نداری کہ من امر کردم مردم را بامری۔ فاذا هم تیر و دون۔ پس ناگاہ مردم بر دود توقف می کنند و را مثال آن  
 و لو انی استقبلت من امری ما استبرت ما سقت الہدی می۔ داگری بود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزے را کہ پس  
 دانستم نمی آوردم و نمی راندم ہی را ہر اہ خود۔ حتی اشتتریہ۔ تا آنکہ می خریدم ہی را اکنون بعد از احوام شتم حل  
 کما حلوا۔ پس حلال می شدم چنانکہ حلال شدند مردم۔ رواہ مسلم

### باب دخول مکۃ والطواف

ذکر کردین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدرود و وجہ وقت در آید و ذکر کردہ  
 کیفیت طواف را و آنچه لازم است اورا از استلام حجر و جزآن و تکبیر یعنی ہلاک نفقہان کردن است پس این بلد شریف  
 را ازین جهت مکہ میگویند کہ وی ہلاک میکند و ناکس و فانی میکند و اندکناہان را و ہلاک میکند مرکے را کہ ظلم کند و الحاد و زور  
 و سران و مکہ نیز میگویند و یک بمعنی کوفتن است از جهت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جهت از دحام خلائیق  
 نزد وے کہ موجب وق اعناق است یا از جهت آنکہ وے میگوید مردان را وے شکنند قوت و تیزی ایشان را بر پشت  
 و مجاہدت و طواف گشتن گرد چیزے اکنون غالب آمدہ و اسم شدہ گشتن گرد کعبہ زادہا الله تعالی و تشریفاً

**الفصل الاول** یعنی نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکۃ الا بات بذی طوی گفت نافع کہ ابن عمر  
بود کہ قدم نمی آورد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح طاء مہملہ و یجزم و کسبہ آید و فتح اصح و اصح و اشهر  
بہ تنوین و بے تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ۔ حتی یصبح و یغسل و یصلی تا آنکہ صبح میکرد  
ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میکرد و ظاہر آن است کہ مراد نماز نقل است برای و آمدن این مقام شریف  
نیز غسل مکہ ہمارا پس می درآمد مکہ و از روزانہ۔ و اذا لم یمنہام بذی طوی و بات بہامی یصبح و یدکر ان البی۔ و ذکر  
میکرد و ابن عمر کہ پیغمبر صلی الله علیہ وسلم کان یفعل ذلک۔ بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیوت بذی طوی و خستال  
و صلوة و درین حدیث اشجاب و آمدن مکہ در روز است تا بہ بنید کعبہ را و دعا کند و الا ان عادت جاری شدہ  
بر آمدن وقت سحر مرگسانے را کہ می آیند از جدہ و سنت موافق اول است و اگر چہ جامع حال سحر و قی و حالی  
دیگرے نبخشند لیکن زہر و سلطان عزت و اہمیت و جلالت بیت الله زادہا الله تعالی و تشریفاً و وقت شجاعت  
اعظم و اہم است عرف ذلک بالذوق و الحمد لله متفق علیہ۔ و عن عائشہ رضی الله عنہا قالت ان البی صلی الله

علیه وسلم لما جا مکة وعلیها من اعلاها گفت عایشه که آنحضرت هنگامیکه می آمد که را در می آمد او را از بالای او که  
 همان جانب ذی طوی است و معلوم که مقبره مکة است همان جانب است و معلوم است که سیم و سکون عین مهله و تخفیف لام  
 و حاء معلما یگوید بنصیرم و تشدید لام - و خرج من اسفلها - و بیرون می آمد از پایین او که جانب دیگر است متفق علیه  
 و عن عروة بن الزبیر - عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و خواهر زاده عایشه صدیقیه است و بسیار است  
 ابی بکر روایت میکند از عایشه که گفت - قد حج البنی تحقیق حج کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاجرتنی عایشه ان اول شیء بدایه  
 حین قدم مکة انه توضع ثياب بالبيت - پس خبر داد مرا عایشه که نخست چیزه که آغاز کرد آنحضرت بدان چیز در وقتیکه قدم  
 آورد مکة را این بود که آنحضرت وضو کرد و پیر طواف کرد و بجائۀ کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند - ثم لم یکن عمره  
 یسیر بعد و عمره - ثم حج ابو بکر - پس حج کرد ابو بکر - و کان اول شیء بدایه الطواف بالبيت ثم لم یکن عمره ثم عمر ثم عثمان مثل  
 ذلک - یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بکمال آذیند نخست کاری که کردند طواف کردند و حج  
 عمره بجا آوردند و در بعضی روایات هم لم یکن غیر یعنی بنود غیر طواف و بعضی گفته اند که این صحیف است و لیکن معنی  
 صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدوم بکعبه عمره کردند و لیکن هر که سوق  
 کرده بود به احرام باقی ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام برآمد مگر آنکه مراد یعنی عمره فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام است و  
 عروه این کلام را در رد کسی گفت که عمره کرد که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قرآن خود باقی ماند مگر آن یکبار  
 همی نکرد او را فرمود که از احرام بماند و فسخ حج بعمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج بپوشد و متفق علیه - و عن ابن عمر  
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی الحج او العمره اول ما یقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد  
 در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن - سعی ثلاثه اطواف - سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط طواف و در اول است که بیان  
 آن گذشت - و منی اربعه - و میرفت بر دوش مقدار و در چهار شوط طواف که عبارت است از هفت بار گشتن گرد خانه  
 کعبه هر یک گشتن را شوط گویند یعنی تنگ و در مسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که  
 جماعة از فقها اطلاق این لفظ را کرده داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند  
 که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانکه در کراهت اطلاق شرب بر مدینه مطیبه گفته اند - ثم یحیی بن  
 یسیر میگوید از بعد از طواف دو رکعت - ثم یطوف بین الصفا والمروة - پس طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس رمل  
 در طواف میبود که بعد از سعی است متفق علیه و عنه - قال رمل رسول الله صلی الله علیه و سلم - دهم از ابن عمر است  
 که گفت رمل کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم من الحجر الی التلک از حجر اسود تا حجر اسود سه بار - و منی اربعه - منی کرد چهار بار - و کان  
 سعی بطن السیل اذا طاف بین الصفا والمروة - و بود آنحضرت که سعی میکرد در تنگ جای سیلان آب چون طواف میکرد میان  
 صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم - و عن جابر - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما

قدم کہ آتی الحج فاستلمہ ہنگامیکہ قدم آورد و آنحضرت کہ را آمد حجر اسود را یعنی ابتدا سے طواف از حجر اسود کرد۔ ثم مشی علی بینه۔ پیتر مشی میکرد بر دست راست خود از برای طواف سفر ل ثلاثی و شلی اربعاً پس رمل کرد و رنہ طوف و شلی کرد و در چہار۔ رواہ مسلم۔ وعن الزبیر بن عربی تابعیست روایت میکند از ابن عمر و غیرہ سے روایت است از وی یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر۔ گفت سوال کردم سے از ابن عمر از بوسہ دادن حجر اسود۔ فقال۔ پس گفت ابن عمر روایت رسول اللہ دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم استلمہ و قبلہ۔ استلام میکرد اور او بوسہ میداد اور سابقاً معلوم شد کہ استلام شامل لمس بید و قبیل بدان ہر دو را ہست و گو یا مرد و با استلام این جا لمس بیدست بقرینہ مقابلت قبیل۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لم ار البنی صلی اللہ علیہ وسلم یستلم من البیت الا الکرنین الیائیین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را کہ استلام میکرد از خانہ کعبہ مگر دو رکن یمنی را کہ حجر اسود است و رکن یمنی کہ مخاومی اوست رکن یمنی نام ہین رکن است ولیکن اینجا ہر دو رکن را یمنی بنوانہ بطریق تغلیب بیت را و دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و ہر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمنی را فضل است باعتبار بقاے ایشان بر اصل بنائے حلیل علیہ السلام ازین جهت تخصیص کردہ شدہ اند با استلام دو رکن اسود افضل است بوجہ حجر اسود و رنہ سے و لہذا تقبیل کردہ میشود و دو رکن یمنی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقبیل رکن یمنی ثابت نہ شدہ و جمہور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کردہ ایم آنرا و شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمنی در شرح کردہ شدہ است متفق علیہ۔ وعن ابن عباس قال طاف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع علی البعر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجۃ الوداع بر پشتہ سیلیم الرکنین۔ و رجحانیکہ استلام می کرد حجر اسود را پیچنے کہ در دست ذی بود بان چوب اشارت بجزیر میکرد و چوب را بوسہ میداد و محجن بکسریم و سکون حائے نملہ و فتح جیم چوب سرخ بمانہ چوگان متفق علیہ و عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبیت علی البعر۔ و ہم از ابن عباس است کہ آن حضرت طواف کرد خانہ بر پشتہ کما اتی الی الرکن اشار الیہ بشی نے یدہ۔ ہر گاہ کہ می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت می کرد پس بوسہ دے پیچنے یعنی بہ چوبی کہ در دست مبارک دے بود۔ و کبر۔ و کبیر نے بر آورد و درین حدیث بوسہ دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی الطفیل۔ صحابہ است آخر الصیابہ موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی اللہ عنہما۔ قال روایت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم لیطوف بالبیت و یستلم الرکنین معہ و قبل الیئین۔ طواف میکرد و بخانہ و استلام میکرد رکن را بہ محجن کہ با او بود و بوسہ میداد و محجن را درین حدیث استلام رکن است بچوب و تقبیل آن دو حدیث سابق اشارت بہ محجن بود و محجل آنکہ ہر چہ استطاعت دارد بکند بوسہ یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب

واما ان سواہ سلم۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع رسول اللہ۔ کف عایشہ۔ وان یوم یابینہما علی اللہ  
 علیہ وسلم لانکر الالحج۔ ورحالیکہ ذکر شیکر دیم در تبلیہ گنج را۔ فلما کان بسرف طشت۔ پس ہنگامیکہ بودیم باسرف حیض کہ زمین  
 وسرف بفتح سین وکسر او فادراخنام موضعی ست بر یک مرحلہ از کہ در انجام مقام المؤمنین پیونہ است رضہ منکاح وی رضی اللہ  
 عنہا و زفات و موت وی ہدین موضع اتفاق افتادہ بودند۔ فدخل البقی صلی اللہ علیہ وسلم وانا ابکی۔ پس وراہ آن حضرت  
 وعلالکہ من گریہ می کنم از وقوع حیض کہ مباد مانع شود از گزاردن حج۔ فقال لعلک نفست۔ بلفظ معلوم پس گفت آن  
 حضرت شاید کہ تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بہ لفظ مجهول میگویند۔ قلت نعم۔ گفتم  
 آری۔ قال فان ذلک شیء کتبہ اللہ علی بنات آدم۔ گفت آن حضرت اندیشہ کن زیرا کہ حیض چیزے ست کہ نوشته شدہ  
 است یعنی تقدیر کردہ است خداستعالی آنرا بر دختران آدم بواسطہ و در بعضی روایات آمدہ است کہ ابتدای آن از  
 سارہ بنی اسرائیل ست و کلام در وی در باب حیض گذشت۔ فافعلی بالفعل الحجاج۔ پس بکن اسی عائشہ چیزی کہ می  
 حاجیان۔ غیر ان لا یطوفن بالبيت حتی تطری۔ چرا آنکہ طواف نمی کنی بخانہ تا آنکہ پاک شوی۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ  
 قال بعثت ابو بکر رضی اللہ عنہ فی الحجۃ الی امرہ البقی صلی اللہ علیہ وسلم علیہا۔ گفت ابو ہریرہ فرستاد مرا ابو بکر در حج کہ  
 امیر گردانیدہ بود و اورا آن حضرت براسی حجہ یعنی براہل حجہ۔ قبل حجۃ الوداع۔ پیش از حجۃ الوداع کہ آن حضرت بہ نفس  
 شریف خود کرد و سالتقا معلوم شد کہ چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بجزوات نتوانست رفت ابو بکر رضی اللہ  
 عنہ را امیر حجاج ساخت۔ یوم النحر فی رباط۔ فرستاد مرا ابو بکر روز نحر میان گردہی کہ۔ امرہ ان یؤذن فی الناس۔ امر کرد ابو بکر  
 آن گزہ را کہ افوان گوید ما اعلام کند در مردم احتمال دازد کہ خمیر امرہ بر ابو ہریرہ رود۔ الا لا یحج بعد العام مشرک۔ آگاہ  
 باشید کہ حج کنند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص بہ مسلمانان باشد۔ ولا یطوفن بالبيت عریان۔ و باید کہ  
 طواف کنند بجا کہ کعبہ هیچ برہنہ و این عادت اہل جاہلیت بود کہ برہنہ طواف می کردند وی گفتند عبادت نہ کنیم  
 خدا را در جامہای کہ گناہ میکنیم در ان متفق علیہ

الفصل الثانی عن المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یرمی البیت یرفع یدہ۔ گفت مهاجر کہ از تابعین  
 پرسیدہ شد جابر از مردے کہ می بیند بیت را بر میدارد و ہر دو دست خود را۔ فقال قد حججنا مع البیت گفت جابر بہ  
 تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم یکن نفعلہ۔ بنون پس بنودیم کہ بہ کنیم آن را و بیان نیز روایت است  
 یعنی بنود آن حضرت کہ میکرد آنرا کہ مذہب ائمہ ثلاثہ این ست و امام احمد گفته دستہا بردارد و دعا کند و در شرح  
 کتاب خرقے کہ در مذہب امام احمد ست حدیثی درین باب روایت کردہ است و در بعضی رسائل کہ در مذہب حنفی  
 ذکر کردہ اند کہ در اول کہ نظر بہ بیت افتد دعا کند و لا بد رفع یدین از سنن دعا ست واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی  
 و ابو داود۔ وعن ابی ہریرۃ قال اقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدخل مکہ۔ روی آورد آن حضرت



پس زح مد مکہ را با قاتل الی الحجر - پس ردی آورد و سوی حجر اسود - قاسمہ - پس استلام کرد و چرا - ثم طاف بالبيت - پسر  
طواف کرد بخانه - ثم اتى الصفا - پسر از جبل صفا - فعلاه - پس بالا برد آمد اورا - حتى نظر الی البیت - تا آنکہ نظر میکرد بخانه -  
قرع یدید پس برداشت هر دو دست را و بجعل یدکر الله ماشاء و قید عو - پس گشت که ذکر میکند خدا ایتعالی را که بخیر باد  
و دعای کند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعای میکرد و مگر مراد از حدیث سابق در غیر  
این حالت که صعود و صفاست باشد والله اعلم - رواه ابو داؤد - و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ  
و سلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوۃ - طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب - الا انکم تكون فیہ -  
پس فرق این است کہ شما سخن می کنید و ران سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکہ نماز را و درین عبارت ایمانی است  
کہ اگر سخن نگوید بهتر است - فمن تکلم فیہ فلا تکلم الا بخیر - پس کسیکہ سخن کند در طواف پس باید کہ تکلم نکند مگر بیک  
یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت در  
طواف چنانچہ در نماز شرط است و مذہب ائمہ همین است ولیکن پوشیده نماند کہ حقیقت تنبیه من کل الوجوه مراد  
نیست زیرا کہ طهارت ثوب و استقبال قبلہ و قرارت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است  
تر و موافق دانند بر آن کہ نماز افضل است از طواف و بعضی می گویند کہ برای غربا طواف افضل است کہ غنیمت  
است و جای دیگر نخواهند یافت - رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جامعہ و فقوہ علی ابن عباس  
و ذکر کرده است ترمذی جامعہ را از روایہ کہ وقت کرده اند این حدیث را ابن عباس گفتہ اند کہ این قول ابن  
عباس است ولیکن ظاہر آنست کہ این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود و الله اعلم - و عمنہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة - فرد آمدہ است حجر اسود از بہشت - و ہواشد بیاض من اللہ - ردی در  
حال نزول نخت تر بود و در سفیدی از شیر - فسدوۃ خطایا بنی آدم - پس سیاه گردانیدہ است اورا گنہان اولاد آدم  
در سیدن و ستہامی ایشان - رواه احمد و الترمذی و قال نہاد حدیث حسن صحیح - و گفته اند کہ در حدیث امتحان ایمان  
مراد است اگر کامل الایمان است قبول می کند آنرا بی تردد و بی تاویل و ضیف الاکان متردد میگردد و کافرا فرنگ میشود  
و لغوی در حدیث چیزی نیست کہ مخالفت دلیل قاطع کہ حکم باستحاله آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند  
قول اہل نزاع کہ مادائسہ اہم نبصو کہ بہشت و آنچه در و است از جوہر مبین و مخالفت است بحقیقت چیزی ہمارا کہ  
مخلوق اند و زمین دار فانیہ در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و باین حجر خود آفات رسید تا  
آنکہ از دست ترا سطہ ملاحظہ نگشت کہ ہنوز اثر آن ردی باقی است و جوہر آنست کہ تواند کہ بعد از نزول در دار دنیا  
احوال تغیر و تبدل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرگی و تشنگی و مانند آن و بعضی می گویند کہ مراد ببلودن  
او از جہت جہت وجود مین و برکت و شرف و کرامت است گو یا چیز است کہ از بہشت آمدہ است و بعضی

بودن او و سپاہ کشتن او بکنایان آدمیان تنبیه است مراد میان سار که عبرت گیرند که گناہان و جہاد تاثیر سے کنند  
چہ دلہائے ایشان ہمہ تر دو ویشک و تاویل از طلبت باطن و حیکہ نفس است و براہ راست آنست کہ بظاہر  
آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بہ علم الہی تفویض نمایند و بگویند کہ ان اللہ علی کل شیء قدیر و در شرح زیادہ برین شہین  
تفصیل و بسط و تطویل کردہ شدہ است و باللہ التوفیق فانکہ مشہور شدہ میان مردم کہ باقی ماندہ است در  
حج اسود سفیدی چونکہ آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین متخیل و کہ این را  
اصلی باشد یا نہ پس ترانج مکہ فاسے کہ تصنیف کردہ گفتہ کہ این چیز ذکر کردہ است کہ در حج اسود لقطہ سفید دیدہ من  
مشرق و بود در حلت این چیز در سنہ پانصد و ہفتاد و نہ و فقہیہ سیلیمان عسقلانی در مناسک خود گفتہ کہ دیدم من  
در حج اسود سہ جاسفیدی و بعد از ان دیدم کہ ہر وقت در نقصان بود و این در ہفصد و ہشت بود واللہ اعلم و عنہ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الحج - وہم از ابن عباس ست کہ گفت آن حضرت در شان حج اسود - واللہ اعلم  
اللہ یوم القیمۃ - بخدا سوگند ہر آئینہ می برانگیزد حج اسود را خدا سے تعالی روز قیامت - لہ عنیان بہر ہما در حالیکہ را  
و چشمست کہ می بیند بآن دو چشم و می شناسد کسے را کہ استلام کردہ است اورا - و لسان نطق بہر دو زبانست  
کہ سخن سے گوید بآن - یثمد علی من استلمہ بحق - گواہی میدہد و رقیب و حافظ سے گرد و بر کسے کہ استلام کردہ است  
اور بحق یعنی بایمان و صدق و یقین - جسۃ لہ - گواہی میدہد بحق و راستی و این حدیث نیز محمول ست بظاہر  
زیرا کہ حق سچانہ قادر ست بر ایجاد بصر و نطق و جہادات و تاویل سے کنند آن کسانی کہ در دل ایشان زیلع  
و تفلسف ست و می گویند کہ این کنایت ست از تحقیق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی و عجب ست از  
بہینا و می کہ می گوید غالب برطن آن ست کہ مرا وہین ست اگرچہ متنع نیست جل او بظاہر و بیع عجب نیست  
از بہینا و می زیرا کہ وسع مجبول ست نیز بر تفلسف و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تا جاوز اللہ عنہ - رواہ  
الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الزکون و اللقا  
یا قوتتان من یا قوت الجنتہ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم آنحضرت را کہ می گفت بدینیکہ رکن یعنی حج اسود  
و مقام یعنی مقام ابراہیم و آن سنگے ست کہ در ان اثر پامہیامی اوست علیہا سلام ہر دو یا قوت انداز جن یا قوت  
بہشت و یا قوت نام جوہری مشہور ست بطمس اللہ نور ہما - محمودنا پدید کردہ است خدا تعالی نور این ہر دو را  
و لولم یطمس نور ہما لاضار ما بین المشرق و المغرب - و اگر نا پدید نمیکرد نور این ہر دو را ہر آئینہ روشن میشد ہر جہ  
میان مشرق و مغرب ست یعنی تمام دنیا بگو یا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بہ غیب باشد امتحان ایمان  
درین صورت ست - رواہ الترمذی - و امام احمد حنبل و در مشند خود و ابن حبان و صحیح خود نیز روایت کردہ اللہ  
و عن عیسیٰ بن عمیر بہر دو لفظ مصغر ست از کبار تابعین و ثقہ است و در زمان ہنوت و ولادت یافتہ

بعضه گفته اند آن حضرت را دیده و الله اعلم زوایت میکند۔ ان ابن عمر کان یزاحم علی الرنین۔ کہ ابن عمر بود کہ انبو  
 ی کرد و بر هر دو رکن کن ایستاد و در کن یانے ترجمان را بیت احد امن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یزاحم علیه  
 ابنو ہی کردنی کہ ندیدم من هیچ یکے از یاران آنحضرت را کہ ابنو ہی میکرد بر هر یکے ازین دو رکن فقال ان لغل ثانی  
 سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول۔ ان من حج منکم و لم یزکک من حجت دارم بران زیرا کہ  
 من شئیده ام پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم یقول۔ می گفت۔ ان من حج کفارة للخطایا۔ بدستیکه مالیدن این دو  
 رکن بدست پوشیده است رکنان را۔ و سمعته یقول۔ و شنیدم آنحضرت را کہ میگفت من طاف بهذا البيت فهو کاسیکه  
 بگردو گرد این خانه هفت طوف۔ فاصباه۔ پس محافظت کند بر عبادت واجبات و سنن و آداب آن مکان متق رفته۔  
 باشد ثواب آن مانند ثواب آنرا کردن بنده۔ و سمعته یقول۔ و شنیدم آنحضرت را کہ میگفت۔ لا یضع قدمه الا برفع  
 آخری۔ نهند که قدمی را در بطواف در زمین قرار دهد و دیگر۔ الا حط الله عنه بها خطیئة کما انک فرودی آورد و گم میکند  
 خدا یتقالی از آن کسین سبب آن قدم نهادن بر درواشکن گناہان او را۔ و کتب له بها حسنة و سے نوید بران سے  
 نیکی را یعنی در هر قدم گناہی که کند و حسنة می نویسد۔ رواه الترمذی۔ و عن عبد الله بن السائب صحابی است  
 اهل مکة قرات از وی دارند و مجاہد بروی خوانده۔ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول۔ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم  
 یقول با بین الکینین۔ میگفت آن حضرت میان رکن یانی و رکن اسود این دعا را۔ ربنا آتانی الدینا حسنة و سے  
 الآخرة حسنة و قنا عذاب النار۔ گفته اند که صحیح نشدہ از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعائی در طواف مکر این دعا  
 دعاها من و دیگر که بخوانند از صحابه و تابعین و سلف کرام آمده و الله اعلم رواه ابو داود۔ و عن صفیة بنت شیبہ بعضه گفته  
 اند کہ وی آنحضرت را دیده و بعضه گفته اند ندیده و این جهان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشته و وی صفیة بنت  
 شیبہ بن عثمان بن ابی طلحة صحابی است کہ کلید خانه کعبه در دست ایشان بود و ثقات اہمتری۔ گفت من خبر دادم از بنت ابی تجرة  
 بعضه فواقیه و سکون جیم و فتح لام پیش الالف و در بعض نسخ ہمزہ۔ قالت دخلت من نسوة من قریش از آل ابی حنین گفت بنت  
 ابی تجرة در آدم بازمانی چند از قریش شری آل ابی حنین را۔ بنظر الی رسول الله۔ و حالیکہ گاہ میکنیم بسوی  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ہوسعی بنین الصفاد المردہ۔ و آنحضرت میدوید میان صفاد مردہ۔ فرایتم سعی وان میزد  
 بید و من شدة سعی۔ پس دیدم من او را کہ سعی میکرد و بدستیکه میزد آن حضرت ہر آئینہ میکرد و دیدار سختی و دیدن میزد  
 بکسیسم و سکون تخانیہ یعنی از آراید کہ زیر سے بلند و بعضے کحاف و لمحة بکسیسم یعنی لباس کہ بالای ہمہ لباسها  
 باشد نیز می آید و اینجا این مراد است۔ و سمعته یقول۔ و شنیدم آن حضرت را کہ میگفت۔ اسعوا فالله یتب علیکم سعی۔  
 سعی کنید زیرا کہ حق تعالی نوشته است و واجب گردانیدہ است بر شما سعی را و سعی فرض است نزد مالک شافعی  
 و احمد و نزد ما واجب است و بعضے تطوع گفته اند بطاهر کہ فی الاجتاج علیہ ان یطوف بها۔ رواه فی تخریج السنہ

ورواه احمد مع اختلاف - روايت كرده است اين حديث را در شرح السنه باين لفظ كه گذشت در روايت كند  
 از احمد با اختلاف در لفظ - وعن قدامة - بضم قاف وتخفيف وال ممله - بن عبد الله بن عمر - صحابي است  
 قديم الاسلام ساكن شد كه را و هجرت نكرد ازان - قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم سبي بين الصفا  
 والمروة على بعير - گفت ديدم آن حضرت را كه سخته كروميان صفا و مروه بر شتر سوار - لا ضرب ولا طر و -  
 نه زدن بود و نه راندن و دور كردن مردم را چنانكه پيش ملوك و امرا ميكنند و لا اليك اليك - و نبود و كيوشو  
 كيوشو - رواه في شرح السنه - وعن علي - بن فتح تخمانيه و سكن عين معله - بن امية - بضم همزة و فتح ميم  
 و تشديد يا صحابي است حليف قرين اسلام آمد در روز فتح و حاضر شد حنين و طائف و تبوك را عامل عمر ابن الخطاب  
 بود بنجران - قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طاف بالبيت مضطجعا - گفت كه پيغمبر خدا طواف كرد بخانه كعبه  
 در حاليكه مضطجع است و اضطجاع رواه از زبير بن نفل راست بر كنف چپ انداختن - سبر و اخضر بجامه سبز و اه البود  
 و ابن ماجه و الدارمي - وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و اصحابه اعتمر و امن الحجر اثم  
 روايت است از ابن عباس كه آنحضرت و اصحاب و سه عمره كردند از جمره كه نام صغرى است چنانكه در ميان  
 عمره با نهي آن حضرت سابقا معلوم شد - فرموا بالبيت ثلثا - پس رمل كردند بطواف بيت در سه شوط - و جملوا  
 ارديتم تحت اباطم - و گردايند روايات خود را زير بغلها سه خود - ثم قذفوا على عواقمهم اليسر - پسترا انداختند  
 روايات بر دو شانه چپ خود كه معني اضطجاع است مشهور آن است كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم از جمره شهاب  
 بكه آمد و سحكين را خبر نكرد و ظاهر صحابه اوقات ديگر كرده باشند آن را روايت مي كند و الله اعلم رواه البود و -  
**الفصل الثالث** - عن ابن عمر قال مات ترك استلام هذين الركنين اليماني والحجر في شدة ولا رخا  
 گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترك نكردم من بوسه دادن اين دو ركن را كه يمانى و حجر اسود است در سختى و نرمى  
 در ازدحام و خلوت - منذ رايت رسول الله - ازان باز كه ديدم پيغمبر خدا را - صلى الله عليه وسلم يملها - كه بوسه  
 ميداد آن دو ركن را - متفق عليه و في رواية لها - و زودايتي مرنجاره و سلم را ابن حنين آمده است  
 كه قال نافع رايت ابن عمر يملها - بوسه ميداد حجر اسود را بدست خود -  
 ثم قبل يده - پستر بوسيد دست خود را - و قال مات ترك منذ رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم لفظه و گفت ابن عمر  
 ترك نكردم اين را ازان باز كه ديدم آن حضرت را كه مي كرواين را - و عن ام سلمة - رضي الله عنها قالت نكوت  
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم في اشكى - گفت ام سلمه كه كروم بوسه آن حضرت كه من بيماري دارم  
 يعني پياده طواف نميتوانم كه دشكوا دشكايت يعني گله كردن و ميني بيار شدن نيز مي آيد و اين نيز راجع به ميني اول  
 گويا عضو و گله ميكند از حال خود - فقال طوف في من در را الناس دانت را كيتي پس گفت آنحضرت طواف

کن از پس مردمان و حالانکہ توسوار باشی قطعت در سول اللہ - پس طواف کردم من و حالانکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم صلی الی جنب البیت - نمازی کند در پہلوئے خانہ کعبہ - یقرأ بالطور و کتاب مسطور - در حالیکہ بخواند سورہ الطور و کتاب مسطور را متفق علیہ - وعن عالس - بعین مہملہ و کسر موحده در آخرین مہملہ - بن ربیعہ - یعنی اورا از صحابہ شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر برین اند - قال را بیت عمر لقیل الحجر و لقیل - گفت ویدم عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را کہ بوسہ میداد و می گفت - انی لاعلم انک جرماتفع ولا تفتر سئلک کہ من ہر آئینہ میدانم کہ توسنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا سود نمی کنی و زیان نبرسانی - و لولا انی را بیت رسول و اگر نمی بودم کہ من ویدم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لقیل - بوسہ میداد - ما قبلک - بوسہ میدادم ترا می گویند کہ عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب الہد باسلام در رفتنہ بیفتند لعبادت و بے آوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ این سخن گفت علی رضی اللہ عنہ گفت بازمان ازین سخن یا امیر المؤمنین کہ بے نفع و زیان سے کند باذن خدا عذوجل - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال وکل بہ سبعون ملکاً یعنی الرکن الیامانی - روایت میکنند ابو ہریرہ کہ گفت آنحضرت کہ موکل گردانیدہ شدہ اند بوسی یعنی برکن یانی ہفتاد و فرشتہ - فمن قال - پس کسیکہ بگوید - اللہم انی اسألك العفو والعافیتہ فی الدنیا والآخرة ربنا اثنانی الدنیا حسنتہ و فی الآخرة حسنتہ و قنا عذاب النار قالوا - میگویند آن ہفتاد فرشتہ - آمین - ہر گاہ رکن یانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکہ زیادہ بران و تواند کہ این خصلت و خاصیت مخصوص برکن یانی بود و رکن اسود را فضائل دیگر باشد اجل و اعظم و او فرزندان - رواہ ابن ماجہ - وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من طاف بالبيت سبعاً ولا تیکلم الا کسیک طواف کند بخانہ کعبہ و سخن نگیرد مگر سبحان اللہ و الحمد لله لا اله الا الله و الله اکبر لا حول ولا قوۃ الا باللہ محبت عنہ عشر سیئات - محو کردہ میشود از و سے بدی - و کتب لم عشر حسنات - نوشته شود بر اے و سے ده نیکی - و ربع له عشر درجات - و بلند گردانیدہ شود بر اے و سے ده پایہ - و من طاف فکلم - و کسیکہ طواف کند پس سخن کند یعنی بآن کلمات مذکورہ و مکرر آورد من طاف زاتما حکمی دیگر بے منوط و مربوط گرداند - و ہونی ذلک الحال - و حالانکہ وی در ان حال است و در بعضی نسخ فی تلك الحاثۃ - خاص فی الرحمۃ بر جلیہ - می در آید در رحمت بد و پائے خود - کنا لقص الماء بر جلیہ - همچو در آئینہ آب بد و پائے خود این چنین تقریر کردہ طیبی معنی این حدیث را و گفت بندہ ضعیف عصمہ اللہ کہ در خاطر چنان خلجان میکند کہ معنی این حدیث این باشد کہ اگر چہ تکلم بکلام ناس کند نہ با نیچہ ذکر کردہ شدہ از تسبیح و تحمید و تہلیل و تکیب مقابل قول او ولا تیکلم الا سبحان اللہ الخ با وجود آن اورا ثواب است کہ می باشد خالص در دریا رحمت بہر دو پائے خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد با سفل و منیر سدر رحمت تا اعلای

اواز جبت بودن او شکم بغیر ذکر خدا و چون تکلم بذر خدا کند مستغرق می گردد و در دریای رحمت از پائین سرازیر شود  
تا اعلا و الله اعلم فانهم و بالله التوفیق - رواه ابن ماجه

## باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است و رکن عظیم است چنانکه واروده است که الحج عرفة اهم مکانی  
مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفة است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط او شاید که جمع به اعتبار  
نواحی و اطراف و تعدد محال و وقوف است و وجه تسمیه عرفات بحجت تعارف آدم و حوا است درین مکان بلند  
مستوی چنانکه مشهور است یا از جبت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد و درین مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج می گفت  
عرفت شناختی ابراهیم می گفت عرفت شناختم یا از جبت آنکه این مکانی عظیم و مشهور است گویا معروف است پیش  
از تشریف و بعضی گفته اند که از جبت توف عباد و دروے بسوے خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است  
میان دے و اکنه دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکان است که موازی و معادل نیست اورا هیچ مکانی از این  
ارضیه پس تسمیه کرده شده بدان کذا قبل و برین وجه کشتن از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف  
بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آزاد و بے خوش و چون در منی بویاے بد بحجت کند پدیدان و باج  
پیدای گردد و در مقابل آن عرفة گفته از جبت خالی بودن ادا از ان رواج و وقوف بعرفه عبارت است از ایستادن  
در ان و دے اگر چه ساعته باشد و اگر چه در خواب باشد بیک ساعت که درین موضع ایستاد جای  
باشد بعد از ان طواف است چنانکه گذشت

الفصل الاول - عن محمد بن ابی بکر الثقفی - که تابعی ثقة است - انه سأل انس بن مالک - روایت میکند  
که دے پرسید انس را - و هاجازیان من منی الی عرفة - و حالانکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفة  
کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله - پرسید چگونه بودید شما دو چه کار میکردید و چه ذکر میکردید و درین  
روز عرفة با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال کان بیل منا المهل فلانیک علیه - بود که تلبیه میکرد از ما هر که تلبیه کند  
بود پس انکار کرده منی بشیران - و یکبر المکبر منا فلانیک علیه - و تلبیه می گفت هر که تلبیه گویند بود پس انکار کرده  
منی شد بے یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند رواست ولیکن گفته اند که تلبیه گفتن رخصت است و  
سنت آنست که تلبیه گویند و تلبیه روز عرفة مرحاج را سنت نیست سنت آنست که تاری جمره العقبه تلبیه می کرد  
باشند و اما تلبیه سنت در پس نماز با حجاج و غیر حجاج را متفق علیه و عن جابر بن ان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم قال نحرته ههنا - روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضع حین  
میکند از منی که آنحضرت در آنجا نحر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آن را منحر البنی نامند و تبرکات

در اینجا عمارتی کرده اند - و منی کلمہ منحصر - و مناجہ محل محض است در ہر موضعی از منی کہ نحر کنند جائز است - بنا نحر وانی حال کم  
پس نحر کنند نما در منزلہا و جا بہا ہے رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت - و وقفت ہننا و عرفہ کلمہ  
موقف - و وقوف کردم من اینجا و عرفات ہمہ محل وقوف است و در مزدلفہ کہ اورا جمع نیز گویند بفتح جیم بحبت اجتماع  
آدم و حوا در رے و از ولایت نیز بخجہ قرب و اجتماع است گفت - و وقفت ہننا و جمع کلمہ موقف - و وقوف کردم  
من اینجا و جمع ہمہ موقف است و شک نیست کہ مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود اما جو از شامل است ہمہ را در

مسلم - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من یوم الا کثر من ان  
یبتیق الیکذیہ عبد من الناصرین یوم عرفہ گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از رے آزاد کردن خداے تعالی  
در آن روز بندہ را از انکس و رزخ از روز عرفہ - و انہ لیدنو - و بدستیکہ وے تعالی نزدیک میشود بمرتبت و منزلت  
نمیباید ہی ہم الملائکہ - پس مفاخرت می نماید و نازش می کند بہ بندگان کہ حاضر اند در آن موقف ملائکہ را فقیولن  
ما اردو ہولایسین می گوید بلائکہ چہ می خواهند این بندگان من بلفظ استفہام تعجب تا ملائکہ اعتراض کنند بفضل  
بنی آدم و پشیمان شوند از معنی کہ در ایشان می کردند رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن عمرو بن عبد اللہ بن صفوان - تابعی قرشی است ذکر کردہ اورا ابن حبان در ثقہ  
عن حال لہ ليقال لہ یزید بن شیبان کہ روایت می کند عبد اللہ از خالیکہ مر اورا است گفتہ میشود اورا یزید بن شیبان  
صحابی است - قال کنانی موقف لنا بمرکزہ - گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موضعی کہ بود ما را در عرفہ در قدیم الزمان  
در عمد جاہلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما اینجا وقوف کردہ آمدہ اند - یباعدہ عمر و من موقف الامام جد و دومی  
انداخت لینے وصف می کرد بہ بعد آن موقف را عمرو بن عبد اللہ از موقف امام بسیار و البتہ فاما تا جائس آوردہ  
ابن ربیع الانصار سے - کہ سہیم و سکون را و فتح موحده نام اورا بدست یازید بن عبد اللہ - فقال انی رسول

رسول اللہ - پس گفت من فرستادہ پیغمبر خدا یم - صلی اللہ علیہ وسلم الیکم - بسوے شما - ليقول لکم فتقوا علی مشاعرکم  
می گوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود - فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراہیم - پس رستیکہ شما بر میراث  
از میراث پدر کلان شما کہ ابراہیم حلیل اللہ علیہ السلام است حاصل منہ حدیث آن است کہ ہر قومے و قبیلہ را  
از عرب پیش از زمان اسلام موضعی معین بود از عرفات کہ در اینجا وقوف کے کردند و موقف قبیلہ این یزید  
بن شیبان در جائے بود کہ بسیار دور بود از موقف آنحضرت کہ موقف امام عبارت از است پس اینها خواستند  
کہ عرض نمایند کہ نزدیکتر بایستند یا حضرت خود تفرس نمود کہ خواهند در خواست پس صحابی را کہ ابن ربیع میقتند  
بر ایشان فرستاد کہ بجائے خود بایستند و از موقف قدیم کہ از پدران آمدہ است و مشاعر ایشان عبارت  
از ان است انتقال نہ کنند کہ عرفات ہمہ موقف است و در منی و مزدلفہ کی از موقف امام تفاوے ندارد تا در نازع

وتخالف یفتند۔ رواه الترمذی والبودادود النسائی وابن ماجه۔ وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کل عرقه موقف۔ هم عرقه وهر جزو سے موقف است ہر جایکہ وقف کنند صحیح است۔ وکل منی مخر۔ وہم منا مخر است و ہر جابے دی کہ مخر کنند جائز است۔ وکل المزدلفہ موقف۔ وہم مزدلفہ موقف است۔ وکل فجاج مکہ طریق و مخر۔ وہم راہاے مکہ راہ و مخر است فجاج بکسر فاجع فتح فتح راہ کشادہ میان دو کوہ یعنی از ہر راہ کہ بکہہ در آیند درست است و ہر جایکہ در مکہ مخر کنند رواست مخر در حرم باید و مکہ حرم است لیکن در منی عادت شدہ است در روز مخر کہ وہم ذی الحجہ است در منی می باشند آنجا قربانے می کنند و وہماے دیگر مثل ہدی و دم شکر تمتع و نذر و جزا ہا اگر در مکہ کنند مقصورے ندارد و مقصود از تسویۃ مواضع مذکورہ اصل جواز و خروج از عمدہ است و الافضلیت موقف آن حضرت و مخر و طریق سے باقی است کما لا یخفی۔ رواه ابو داود والدارقطنی۔ وعن خاتمہ۔ بن ہودۃ۔ یفتح ہا و سکون داود والحمہ۔ قال راہب البنی۔ گفت دیدم پیغمبر را۔ صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم عرقہ۔ خطبے سے کرو مردم را روز عرقہ یعنی در عرفات۔ علی بعیر قائمانی الرکابین۔ بیشتر سواراں ستادہ و ہر دمہ کاب گویا کہ این بقصد ارتفاع و حصول توت و کلام بود تا از دور و نزدیک ہمہ بشنوند۔ رواه ابو داود۔ وعن عمر بن شعیب ان ابیہ عن جدہ ان البنی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعا یوم عرقہ۔ بہترین دعا بادعای روز عرقہ است کہ در عرفات کنند یا ہر جا کہ کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان است۔ و خیر ما قلت انا و البہدین من قبل۔ و بہترین دعا و ذکر سے کہ گفت من و پیغمبر ان کہ پیش از من بودہ اند این است۔ لا اثم الا الله وحده لا شریک لہ لہ الملك ولہ الحمد و بہو علی کل شئ قدیر رواه الترمذی و روى مالک عن طلحہ بن عبیدہ الله الی قولہ لا شریک لہ۔ وعن طلحہ بن عبیدہ الله بن کریر۔ بہ فتح کاف و کسر را سکون ثمانۃ تحتانیہ و در آخر ذراے و عبیدہ الله یلفظ تصغیر ابن جین واقع شدہ است و نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شدہ است در بعضی نسخ مصباح و کاشف فی بعض کتب دیگر و مصواب عبیدہ الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسامی الرجال است تابعی است روایت می کند از دے حمید الطویل و حمد بن سلمہ و مالک و جزایشان و حدیث او مرسل است و طلحہ بن عبیدہ الله از عشرہ مبشرہ است و دے طلحہ بن عبدہ الله بن عثمان است و عثمان نام ابو تمیمہ است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنہ۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما ہو فیہ اصغر۔ گفت آنحضرت دیدہ نشدہ است شیطان در هیچ روزی کہ دے در ان روز خردتر باشد۔ ولا ادرجہ بدال دحاے مہلتین و نہ دورتر در اندہ تر۔ ولا احقر۔ و نہ خوار تر و خرد تر۔ ولا اعظم منہ۔ و نہ خشم و غصہ خوردہ تر از خودش۔ نسخہ لازم عرقہ کہ در روز عرقہ می باشد یعنی شیطان ہمیشہ از مشاہدہ خیر و خوبے از آدمیان غصہ می خورد و خوار میگردد و در روز عرقہ از ہمہ روز ہا بیشتر و زیادہ تر است خوار می و غصہ دے۔ و ما ذلک الا لما یری من منزل الرحمۃ۔ نیست آن



را ندگی و خوار می و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر کجاست چیز بی که می بیند از فردا آمدن رحمت بر آدمیان و بجا  
 الله عن الذنوب النظام - دور گذشتن خدا سے تعالی از گناهان بزرگ ایشان - الا ما رمی یوم بدر مگر آنچه  
 دیده شد از خوار می و خوار می شیطان روز بدر که روز فتح و لغت مسلمانان و عزت و نبوت اسلام  
 بود و در آن روز خوار می و غم بمانند روز عرفه بود یا بشیر - فانه قدر اے جبرئیل یزید الملائكة - پس بدرستی که  
 که شیطان به تحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که مرتب می دهد ملائکه را و صفهار است می کند بر اے جنگ شرکان  
 و دروغ بر اے وعین مهمل بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و شروع به فتح و او سرنگ و سالار  
 لشکر و بازو ازنده - رواه مالک مسند و فی شرح السنه بلفظ المصانح - روایت کرد این حدیث را و شرح سنه به  
 لفظی که در مصانح مذکور است - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عرفه ان الله  
 ينزل الى السماء الدنيا - چون می باشد روز عرفه بدرستی که خدا سے تعالی فرود می آید با ملائکه تا بیان عزت  
 یعنی قریب می شود به رحمت و احسان و کرم - فبما هی بهم الملائكة - پس می نازلند با آدمیان فرشتگان را و فیقول  
 انظر و الی عبادی - پس می گوید و الله سبحانه بنگرید به عباد من - انظر فی شتای غم اصحابین - آمده اند  
 در گاه رحمت مراد و لیده موسی عبا را آلوده فریاد کننده بر آورنده آواز بار ایه تلبیه و ذکر و شهادت بضم شین  
 جمع اشعث و غیر بضم غین حج انحر و وضع بضاد محجه بانگ و فریاد کردن - من کل حج عقیق را بر راه کشاده دور و دراز  
 استند کم انی قد غفرت لهم - گواه می گیرم شما را بر اینکه بدرستی که من آمرزیدم ایشان را و یقول الملائكة یارب فلان  
 کان یرشق - پس میگویند فرشتگان اے پروردگار فلان کس از میان این حاضران شیو و که نسبت بر حق کرده میشد  
 و در حق بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلان و فلانة - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند  
 قال - گفت آن حضرت - یقول الله - می گوید خدا اے - عز وجل قد غفرت لهم - به تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فما من یوم اکثر عتقا من النار من یوم عرفه - گفت آن حضرت پس نیست  
 هیچ روزی بیشتر از روزی آزاد شدن در روز اشد و در روز عرفه - رواه فی شرح سنه

**الفصل الثالث** - عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش من و ان و منها - گفت عائشه بودند  
 قریش را که نیک گرفته بودند و قریش را و تابع ایشان بودند - یقفون بالعرقة و الله - و قوف میکردند بعرقة  
 از جهت ترفع و تفرق بر مردم و میگفتند یا اهل الله و سبحان ان حرم ادیم بیرون نمی آیم از حرم و در و الله حرم است  
 و عرفات حل - و کما نوالسون الحس - و بودند قریش که نام کرده می شدند حسن بضم حاء و سکون سین مهمل  
 جمع احسن یعنی شجاع از حاسته یعنی شربت و شجاعت یا از جهت شرف ایشان و درین خودیاز جهت الجاهی  
 ایشان مجسما که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند ما کل به سفیدی و آن سخت میباشد و کان سائر العرب

یلقون برفه پس بودند باقی عرب که وقوف می کردند برفه - فلما جاز الاسلام امر الله تبیه - پس هنگامیکه آمدین اسلام  
 امر کرد خدا تعالی مریم خیر خود را - صلی الله علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید عرفات را - فیقف بها - پس وقوف  
 کند در روی - ثم یقیض منها - پیستر براند و پیستر کند به شتابی از دس یقیض بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت  
 و یکبار روان شدن از عرفات - فذلک قوله تعالی - پس آنست معنی قول خدا تعالی - ثم ایضوا من حیث افاض  
 الناس - پیستر روان شود و برآید از آنجا که روان می شوند و همه اند مردم این خطاب برای قریش است و لازم  
 می آید ازین امر بر مسلمانان را نیز متفق علیه - و عن عباس بن مرواس صحابی است از مولف القلوب سلام  
 آورده پیش از فتح باندک زمانی و نیکو شد اسلام و سه و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از  
 قوم خودی از جماعه است که حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم -  
 روایت است از و یکم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و عا لامة عشیة عرفة بالمغفرة - دعا کرد مرادت خود را در شبانگاه  
 روز عرفه بآمر زبیده شدن گناهان مراد امتی است که حاضر شده اند برفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است بقیاب  
 الی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عا انحضرت باین طریق که بدستگیر  
 تحقیق آمدیم مرایشان را همه گناهان را جز مظالم که مراد بآن حقوق عباد است جمع مظالم بکسر لام و فتح آن و  
 بعضی فقه نامند اندیشه هم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عامتر است که در مال باشد یا در عرض صفای آخذ المظالم  
 منه - پس بدستگیر که من گیرنده ام و بدل البتة از برای مظلوم حق دور او این قسم از گناهان را نمی بخشیم و اخذ لفظ مظالم  
 نیز روایت است - قال ی رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی  
 میدهی مظلوم را از نعمت نیست یعنی در بدل حق و سه که ظالم گرفته است - و غفرت للظالم - و می آمرزی مظلوم را -  
 فلم یحب عشیة پس اجابت نکرده شد و قبول کرده نشد و عا انحضرت در شبانگاه عرفه - فلما أصبح بالمدینة - پس  
 هنگامیکه صبح کرد آنحضرت بزدلفه - عا الدار - باز کرد و عا - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کرده شد آنحضرت  
 بسوی چیزیکه سوال کرد و قبول فتاد و عا انحضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگر چه ظالم باشند قال ضحک  
 رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و قال تبسم - یا گفت راوی بجای ضحک تبسم -  
 فقال له ابو بکر و عمر - پس گفتند مر آن حضرت را ابو بکر و عمر - بانی انت و اخی ان هذه الساعة ما كنت لضحک فیها  
 پدر و مادر من فدای تو باد بدستگیر که این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در روی یعنی نشان و قضا  
 حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاویل از برای آن می کنم که ابو بکر  
 و عمر آن حضرت را هرگز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت  
 فلما انذی الضحک الضحک الله شک - پس چه چیز خدا نید ترا همیشه بخنداند خدا تعالی او را ان ترا نیت

است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائه وغفر لامتي - بدرستی که دشمن خداست که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی به تحقیق قبول کرد دعای مرا و بیا مزید مراست مرا - اخذ التراب فحبل یخوذه علی راسه - گرفت خاک را پس گشت که می اندازد بر دوش و خاک را بر سر خود - دید عوبالوین و البثور - و دعای کند بویل و بثور و پاک و میگوید یا دیلاه و یا بشوراه و یل یعنی دای و یخی و بثور یعنی پلاک و در قاموس گفته که یل یعنی حلول شرست و بثور بنا بر معنی فحش و گفته اند که یل نام وادی است در دوزخ - فاشحانی مارایت من جزمه - پس در خنده آورد مرا چپ که دیدم من از بی صبری ناله و فریاد او - رواه ابن ماجه و در مسابیح فی کتاب البعث و النشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که حج مکرم نظام نیز بشود و بطرفی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از دعای حقوق و بمعنی گفته که مراد از حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه و تعالی را در آن ذلک کافی است و ظلم داخل در مادیون شرک است و در مواهب لدینه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که حج کند و رخت نکند و فسق نوزد و میرفتن آید از گناهان هم چون روزیکه زامیده است او را مادیون مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله و در حقوق الله نیز ساقط نمیکرد و نفس حقوق پس کسی که بر زمین او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکرد و زیرا که آن حقوق است نه ذلوف بنیت که تا آخر دس پس نفس تا میرود می ساقط میگردد و حج نه آن حقوق بانفسها پس حج بر و ساقط میگردد و اندام نمیخالف را نه حقوق و آن تسمیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کیسه اعتقاد کند که حج ساقط میگردد و اند چیز را که واجب بر دعای از حقوق خدا هم چنانکه بر دمه او است مثلاً توبه داده شود او را ازین قول او اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمیکرد و حق آدمی هیچ اجماعاً نهی و درین کلام از تشدید و تصیق چیزی است که مخفی نیست مشهور است که حقوق الله منفور است حج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور بر اینند که منفور نیست و ظاهر احادیث عدم است الله عالم

### باب الدفع من عرفه والمزول

باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آن است که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بر دفع بجهت آن کردند که چون از حرام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی دفع می کردند یا بر او دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول - عن هشام بن عروة - تابعی است مثل پدرش - عن ابيه قال - سوايت می کند از پدر خود که گفت - سل اسامة بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسامة بن زید را که چگونه بود پس خبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم سیر فی حجۃ الوداع حین دفع - بچہ کیفیت سیری کرد و در حجۃ الوداع ہنگامیکہ برگشت از عرفات - قال  
گفت اسامہ - کان لیسیر العنق - بود آنحضرت کہ سیری کرد شتاب و عنق ففتحین سیر سر منع و بعضی گفته اند میان آہستگی  
و شتابی زیادہ بر شئی و بعضی گفته گام کشادہ ہناردن - فاذا وجد فجوة نص - پس چون می یافت و جزئیتر ترمیمت فی الصلح  
فجوة بفتح فاد سکون حیم قوله تعالی فی قصۃ اصحاب الکہف (و ہم فی فجوة منہ لئلا یبصروا و یسیر شدید فوق عنق و فی الصراح  
نص نیک راندن نص ناقتہ می گویند و قتیکہ بر آمد نہایت آنچه و رواست از سیر و اصل سے استقصا و رسیدن نہایت  
چیزی ست - متفق علیہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما - انه رفع مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم عرفة - روایت است  
از ابن عباس کہ وہ دفع کرد و بیرون آمد ہر اہ آن حضرت روز عرفہ فمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم و راہ زجر اشد پیدا  
و ضرب بالابل - پس شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و ندون مرثر ان را کہ مردم مبالغہ نے کردند و تیز را ندن  
و شتاب رفتن واضطراب می نمودند - فاشار بسوطہ الیم - پس اشارت کرد آن حضرت بتازیانہ خود بسوے مردم  
و قال - گفت - ایہا الناس علیکم بالسکینۃ - ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی و آرام و وقار و وزید - فان البریس  
بالایضاح - زیرا کہ نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بہ تیز راندن و شتاب رفتن واضطراب نمودن  
و شتابی کردن بلکہ باجتناب از محرکات و مکروہات نمودن و از رفتن و فسوق و در بودن - رواہ البخاری -  
و عنہ ان اسامہ بن زید کان روف النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفة الی المزدلفہ - وہم از ابن عباس ست  
کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفہ بسوے مزدلفہ - ثم اردت الفضل من المزدلفہ  
الی منی - پست سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار می کہ اسن اولاد عباس بود از مزدلفہ بسوے  
منی - مگلا ہا قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم - پس ہر دو یعنی اسامہ و فضل گفتند و روایت کردند کہ ہمیشہ بود  
پنیر صلی اللہ علیہ وسلم - پلبی حتی رمی جمرۃ العقبتہ - تبلیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد و جمرۃ عقبہ در روز نحر و بعد از رے تبلیہ  
تمام کرد و ذکر جمرۃ العقبتہ در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید - متفق علیہ - وعن ابن عمر  
قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء کجمع - گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشاء دورا  
در یک وقت کہ وقت عشاء است بگزارد و در مزدلفہ و جمع نام مزدلفہ است چنانکہ گذشت - کل واحد منہما  
باقاتہ - گزارد ہر یکی ازین دو نماز را با قاست یعنی ہر یکی را تکبیر جدا برد و اگر چہ اذان یکے بود چنانکہ در فصل اول  
از باب حجۃ الوداع گذشت - و لم یسج بینہما - و نگذازد نماز نفل میان این دو نماز - و لعلہ اثر کل واحدہما -  
و نہ وزیہ ہر یکے ازین یعنی نماز نفل اصلا نگذازد نہ را بہ مغرب و نہ عشاء - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ  
بن مسعود قال ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوۃ الالمیقاتا - گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا  
را کہ گزارد مسج نمازے را اگر دو وقتش - الاصلون صلوۃ المغرب والعشاء کجمع - مگر دو نماز را کہ مغرب و عشاء باشد در مزدلفہ

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روايت ميکنند بر آن وجهي که شافعيه فهميده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر و روز و رفته نگفت از جهت شهرت امر درست - وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها - و بگذارد نماز با مقدار روز و رفته پیش از وقت و معنی وقت متداولی که همیشه گزارد و در تاریکی گذارد چنانکه مردم در شک شبیه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم دریافت بنبرد وحی یا بنبرید علمی که داشت و حدیث دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و صریح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گزارند پیش از دوسه و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود آمده که دوسه گزارند نماز فجر را بنزد دلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آن حضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارد و این خطاست و مخالف اجماع متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قدم البنی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفه فی ضغفقه المهر گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آن حضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل عیال خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شدند و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمره العقبه کنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید در رمی جمره العقبه کنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آن است که مطلق را حمل بر مقید میکنند و الله اعلم - متفق علیه - عن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از فضل و بود دوسه پس آن حضرت نشینده بر ناقه - انه قال فی عشیه عرفة و غداة جمع للناس حین دفعوا - که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفة و با مدامزدلفه مردم را هنگامیکه تیزرانند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند و علیکم بالکینة - بر شما بادا که مردم که قرار و آرام کنید و شبانی و اضطراب نورزید - و هوکان ناقته - و حال آنکه آن حضرت باز دارند بود و ناقه خود را از تیز رفتن کان به تشدید تا از کف معنی بازداشتن حتی دخل محسرا - تا آنکه در آمد وادی محسرا پسین کسورده مشدوده - و هو من منی - و این وادی محسرا مناست و بعضی میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن است که بر نزع است میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحشی مثل حشی الخبز المذی یرمی به الجمره - گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزه بار ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بان جمره و سابقا بیان حشی الخذف گذشت ظاهرا این حدیث آن است که سنگریزه با از راه برداشتند و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر ضعیفی که بردارند جائز است مگر آن جمرات که بوسه ری کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن خلافت دلی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمره العقبه امر و بکار خواهند بود

یا مفضل که نهفت امر فرخواست و نهفت و سه براس روزهای دیگر - و قال لم یزل رسول الله - و گفت  
فصل بن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجای - تبلیغ میگفت - حتی رمی جمره العقبه - بعد از رمی جمره از تبلیغ  
باز میماند - رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من جمع و علیه السکینه - افاضه کرد یعنی بر آن شد  
آن حضرت از مزدلفه و حال آنکه بود برومی قرار و آرام - و امر هم با سکینه - و امر کرد مردم را نیز با سکینه و آهنگی - و او وضع فی  
وادی محسر - و تیز تر اندر وادی محسر بیان این سابقا گذشت - و امر هم بان بر مواجعت صبی الخذف - و امر کرد مردم را که  
رمی کنند بانه شکر نیکه خذف که مقدار نخود یا مقدار شمشک باشد چنانکه گذشت - و قال لعلاء را که بود علای نه - و گفت  
آنحضرت با صاحب بنامید که من نه بیستم شمار البعد ازین سال یعنی پس بیا موزید احکام دین را و ازین جهت این حج را  
حجه الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و دلع کرد و از آن را و مولف میگوید که - لم یجد نه الا حدیث فی صحیحین  
نیانتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت  
میکند بر وجود آن در صحیحین - الا فی جامع الترمذی - مگر در جامع ترمذی آنرا یافتیم - مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی  
الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد

**الفصل الثاني عن محمد بن قیس بن خزيمة - بن خزيمة و سکون خاسه عجمه و فتح را و بیسم تابعی ثقة است قال**  
**خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجاهلیة كانوا یقفون من عرفه حین تکون الشمس کانهما**  
**الرجال فی وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه**  
**میو و آفتاب گویا که دس دستارهای مردان ست در رویا ایستاد - قبل ان تغرب - یعنی پیش از آن**  
**که فرو رود و آفتاب طلعتی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چینی که آله می افتد از تور**  
**آفتاب هنگامیکه نزدیک میشود بافق بهمانه زیرا که نور آفتاب می درخشد در روی مردان مانند درخشیدن**  
**بیاض عمامه انتی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غروب می گردد نصف گویا عمامه است بر سر که زیرا که شکل**  
**عمامه نصف کرده است و من المزولة بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانهما عمام الرجل فی وجوههم - و روان**  
**میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه می شد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان**  
**و انما لاندفع من عرفه حتی تغرب الشمس - و بدرستی که مردان نمی شویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب - و نفع من المزولة**  
**و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس - پیش از آنکه طلوع کند آفتاب - بدینا مخالف است لمدی عبدة الاوثان -**  
**سیرت و روش مایان مخالف است بر سیرت پرستندگان بتان را - و الشکر - و مخالف است بر سیرت شرک را یعنی اهل شرک را**  
**رواه البیہقی فی شعب الایمان و قال فیہ - و گفته است بیہقی در رویه - خطبنا و ساقه نحوه - و رانده است حدیث را**  
**و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب این جا بیاض ست و این عبارت را**

جزیرے نوشہ و در تخریج ابن حجر۔ از جہ البیہقی من حدیث مسور بن خزیمہ نخوہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 قال قد متار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ المزدلفۃ پیش فرستاد مارا آنحضرت در شب مزدلفہ اغیلہ بنی عبدالمطلب  
 لاکہ کودکان عبدالمطلب یاشیم۔ علی حیرات۔ سوار بر حرکان۔ فجل یطخ انفاؤنا۔ پس گشت آنحضرت کہ میز بکفست  
 بان ہاے مار بر وجہ تملطف و در وداع فی الصراح بطحاو حاسے مہلیتین بکفست بر پشت زدن کہے رازم نرم  
 ویقول۔ و میگفت۔ ابنی۔ بضم ہمزہ و فتح موحده و سکون تحتانیہ و کسر نون و فتح یایے شد وہاے پسرکان من در  
 تصحیح ابن لفظ عن بسیارست در شرح بیان کردہ ام۔ لا ترموا الحجرة حتی تطلع الشمس۔ رمی نکلند جبرہ رانا آنکہ  
 طلوع کند آفتاب وقت صبح بر اے رے نزد ما این ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جاگزست ولیکن  
 اسارتی دارد و نزد شامی واحد در روایتی پیش از طلوع فجر ہم رسالت بی اسارت بشرطیکہ بعد از نصف لیل باشد  
 رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ وعن عائشہ۔ رمی اللہ عنہا۔ قالت ارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم بام سلمہ  
 لیلۃ النحر۔ گفت عائشہ فرستاد آنحضرت ام سلمہ را در شب نحر۔ فرست الحجرة قبل الفجر۔ پس رمی کرد حجر در پیش از فجر  
 ثم صفت فافاضت۔ پسر گذشت ام سلمہ پس طواف افاضہ کرد۔ وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم عنہا۔ و بود آن روز کہ ہی بود آنحضرت نزد ام سلمہ یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارتست  
 بہ سبب استیحال وے در رمی و افاضت و اللہ اعلم و گفته اند کہ این رخصتی بود خاص بام سلمہ و درین حدیث  
 مقالست و اساطین علم حدیثہ منکر اند آزا۔ رواہ ابو داؤد۔ و در فرستادن ام حبیبہ و سوده نیز احادیث اند  
 و ظاہر آنست کہ ہمہ راز سادہ بودند۔ وعن ابن عباس۔ قال لیلی القیم او المتمر حتی یسلم الحجر۔ تبلیہ می کند  
 مقیم یا متمر تا آنکہ استلام حجرے کند و شروع در طواف می نماید و کلمہ او بر اے شک راوی ست و مراد بمقیم  
 کسی است کہ افاضت بکمرہ کردہ است و عمرہ بجای آورد پس مراد بمتمر و مقیم کیے ای افندہ و مقصود آنست کہ در عمرہ  
 قطع تبلیہ نزد استلام حجر میکنند چنانچہ در حج برمی حجرة العقبۃ می نمایند۔ رواہ ابو داؤد۔ و روایت کردہ است  
 بخدیث را ابو داؤد و ترمذی و نووی و ابن ماجہ۔ و قال۔ و گفتہ است۔ و رے موقوف علی ابن عباس و در روایت  
 کردہ شدہ است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود۔

الفصل الثالث۔ عن یعقوب بن عاصم بن عروہ انه سمع الشریہ۔ روایتست از یعقوب بن  
 عاصم بن عروہ بن سعد ثقفی تابعی ثقفی است کہ وے شنید شریہ را بفتح شین معجمہ و کسر راء سکون تحتانیہ و دال  
 مہملہ در آخر کہ از صحابہ است و وے نیز ثقفی ست و بضمے گفته اند از حضرت موت ست۔ یقول۔ وے گفت شریہ  
 انضمت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ افاضہ کردم از عرفات ہمراہ آنحضرت۔ فاست قدماہ الارض حتی اتی  
 جمالیس نمود پایمیاں آنحضرت زمین رانا آنکہ آمد مزدلفہ را مقصود آنست کہ در تمام راہ سوار رفت و پیادہ راہ ز رفت

تہ آنکہ اصلاً فردیاً مدالاً اور کہہ دو زحدیث بخارے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در راہ بجانب شیب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامہ گفت الصلوٰۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در مزولفہ است۔ رواہ ابو داؤد و عن ابن شہاب۔ از مشاہیر تابعین ست زہرے کہ گویند اوست۔ قال اخبرنی سالم ابن ابی الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر۔ گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبد اللہ بن عمر کہ حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشہور در سالی کہ فرود آمد بکہ بہ جنگ عبد اللہ بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گزارد۔ سال عبد اللہ کیف نصنع فی الموقف یوم عرفة۔ پرسید از عبد اللہ بن عمر کہ چگونه کنیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سالم کہ پسر عبد اللہ بن عمر ست بخاج۔ ان کنت ترید السنۃ فہجر بالصلوٰۃ یوم عرفة۔ اگر ہستی تو کہ میخواہی سنت را پس ہجر کن بنماز و در نیم روز بگذار و روز عرفہ و ہجر و با جو سختی گرمی و در نیم روز و ہجر و ابجا ریس کردن و در نیم روز۔ فقال عبد اللہ بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر است گفت سالم۔ انہم کانوا یجوعون بین الظہر والعصر فی السنۃ بدستیکہ ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ حج میکردند میان نماز پیشین و دیگر از ہمت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر است و درست نام کردہ است اورا ما در او سالم یعنی کلمہ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از بدہمت در پیش چنین ظالمی عقابت سالم۔ زہرے میگوید پس گفت مرا سالم را ابن عمر فعل صحابہ نقل کرد۔ افضل ذلک حل لہم آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ و ہل یتبعون فی ذلک الا سنۃ۔ و آیا ہست کہ پیروے می کردند و در ان یعنی در ہجر و گزاردن نماز و در نیم روز مگر سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری

### باب رمی الجمار

ہمار و اصل بمعنی سنگاے خردے آید و جارج نام سنگینہ ہست کہ رمے کردہ می شود و آن مواضع را کہ آنجا رمی می کنند جہرات می گویند بحجت رمی جمار و در ان یا بحجت آنکہ محل اجتماع حصاست و جہر بمعنی جمع می آید و بمعنی گویند کہ اجار بمعنی اسراع است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد ابلیس را بنہا پس بگنجیت ابلیس از پیش وے بہشتابے

الفصل الاول۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلۃ یوم النحر۔ گفت جابر و دیدم من آن حضرت را کہ رمی میکرد سوارہ بر شتر خود و روز نحر۔ و یقول لتاخذوا منا سلککم و یگوید باید کہ بگیرید و بیاورید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات ست و اکثر اطلاق وے در اعمال و عبادات حج ست و درین کلام اشارتے بعد از سوارے ہم ہست کہ تا ہمہ بہ بنیند دور یا بندہ فانی لا ادری لعل لا ارج بعد حتی ہذہ زیرا کہ بدستیکہ من در نمی یابم شاید کہ حج نکند بعد از حج من کہ این ست۔ رواہ مسلم و درین حدیث دلیل سنت بر جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتہ است کہ ہر رمے کہ بعد از وے رمی ست چنانکہ



رمی جرات دیگر غیر حجة القعبه افضل آن است که پیاده کند زیرا که بعد از رمی ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن  
 و حالت مشی اقرب است به تضرع و بیان انضلیت بروی است از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم  
 بن جراح که گفت در آرمم برای یوسف در مرض موت و پس بکشا چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر است  
 یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر  
 رمی که بعد از رمی ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه بعد از رمی ایستادن نیست سواره فاضلتر است  
 پس برخاستم از دے تا در خانه رسیدم بودم که آواز موت وے برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از  
 حرص وے بر علم و منزل این حالت رحمه الله علیه دانچه در احادیث صحیح آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 رمی حجة عقبه کرد در روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده در کل - و عنه قال راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم رمی الحجة بمثل حصی الخريف - و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را که رمی حجة میکرد در مانده  
 حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع - رواه سلم - و عنه رمی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 الحجة يوم النحر حصی - و هم از جابر است که رمی کرد آن حضرت حجة را در روز نحر وقت چاشت - و اما بعد فلک فاذا انزل  
 الشمس و اما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بنیان آن سیاه متعقی علیه  
 و عن عبد الله بن مسعود بنی الله عنها انه أتني الى الحجة الكبرى - روايت است از ابن مسعود که وے  
 برسید حجة کبری که در جانب مسجد نبی است فقبل البيت عن يساره و عن يمينه - پس گردانید خانه کعبه  
 را بجانب دست چپ خود و گردانید بنارا از جانب دست راست خود - در رمی به سبع حصیات - و انداخت  
 سفت سنگ ریزه را - یکبار مع کل حصاة - یکبار گفت با هر سنگ ریزه - ثم قال - پسر گفت ابن مسعود که از رمی  
 الی انزلت علیه سورة البقرة - اینچنین رمی کرد آن کسیکه فرود آورده شده است بر وے سورة البقرة عبارت  
 است از ذوات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تحفیس سورة البقرة بحبب آنست که در رمی مناسب  
 حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و سورة البقرة اطول و ارفع سورة قرآنی است چنانکه در حدیث واقع  
 شده است که لكل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه - و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم الا تحمداؤ - بفتح شناة و تشدید و او معنی فرو و طاق و مراد باستجار مسح کردن بجا برست در مستجا  
 از غایط یعنی سنت و زنا پاک کردن موضع استجار آن است که بر سه کلوخ و سنگان کنند و شرح این در کتاب الطهارة  
 در باب آداب الخلاء مذکور است و بعضی گفته اند بخور مراد است که در محرم میوزند یعنی سه قطاع از عود مثلاً بگیرند  
 یا سه بار بگردانند - و رمی الجمار تو - و انداختن سنگ ریزه یا در حج نیز طاق است که سفت سنگ ریزه ای اندازند و در  
 بعضی روایات رمی چهار مذکور نیست و مراد باستجار همین است - و السعی بین الصفا والمروة تو - و سعی در میان

صفاد مردہ نیز سفیت بارست۔ و الطواف تو۔ و گشتن گرد کعبہ نیز سفیت بارست۔ و اذا استبحر احدکم فلیستبحر بقوله  
و چون استبحار کنیدی از شما باید که استبحار کند بطاق میکر بر بر اے تاکید سنت مر حکم سابق را بحجت اہتمام و مبالغہ  
در رعایت تثلیث۔ رواہ مسلم۔

**الفصل الثانی۔ عن قدیمہ۔** یضم قاف و تخفیف وال۔ بن عبد اللہ بن عمار۔ بہ فتح عین و تشدید میم  
صحابی ست قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کردیکہ و ہجرت نکرد بدینہ۔ قال راایت رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یومی الحجۃ یوم النحر علی ناقۃ صبار۔ گفت دیدم آن حضرت را کہ رمی میکرد حجرہ را روز نحر بر شتر راودہ  
سفید موسے کہ سر ہائے سوی دے سرخ بود فی الصراح اصہب شترے کہ سفیدی دے با سرخی آمیختہ بود باین  
نوع کہ بالائے پشم دے سرخ بود و ورون دے سفید۔ لیس ضرب و لا طرد۔ و بنو زون و نہ راندن یعنی مردم  
را از پیش می راندہ باشند و میزدہ باشند چنانکہ پیش ملوک و امرا سے کنند۔ و لیس قبل الیک الیک  
و بنو گفتن کیسو شو و دور شو قبل بمنے قول ست۔ رواہ الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارے۔

**و عن عائشہ۔** رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما جمل رمی الجمار و السی بین الصفا و المردہ  
لا قامہ ذکر اللہ فرمود آن حضرت مشرّع گردا یندہ نشدہ است انداختن سنگریزہ ہا و دیدن میان صفا و مردہ  
مگر از برائے یاد کردن خدا ہے تمنا ہے چون افعال حج اکثر ازان قبیل بود کہ در عقل بنے آید اشارہ آن  
و درک نمی کند معنی عبارت در ان خصوصاً سنگریزہ با کیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا آنجا و دیدن کہ  
این امور تعبیرے محض اند اشارت فرمود بآنکہ تشریح این امور از برائے اقامت و ذکر خدا و یاد کردن او است  
تعالی در بعد ذرات شان با نچہ مقارن آنہا است از ادعیا و اذکار اگر چہ ظاہر نزد عقل شہد را آید یا آنکہ عاقل اگر  
افکر کند و ربی درمی مثل استبحر می شود و فہم نمی کند مگر ازان تعبیر محض می یا بد عقل خود را منقول و محل می شمارد و  
بنی بنید مگر امر شایع را و یاد نمی آرد ما سوائے حق را و این قسم از فناست کہ اخس النوع ذکر حقیقہ ست و  
این باعتبار اصل ست اما الان تصور فعل آنحضرت و وجود و قوف آنحضرت در ان اماکن در موافق و اتباع و تقوی  
دے صلی اللہ علیہ وسلم و رسیدن دہان و دست و پایہ در اینجا کہ دے نہادہ لذت و نورانیت و ذوق دہانت  
می بخشد و اثر ہا و ذوق ہا در باطن می آرد کہ زبان تعبیر از بیان آن عاجز ست عرف من ذاق (رح) ذوق این

می شناسی بخدا تا بخشی۔ اللهم ارزقنا و اذقنا۔ رواہ الترمذی و الداریمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح  
و عنہا قالت قلنا۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت گفتیم یا اہل بیت۔ یا رسول اللہ اللہ الابی لک یا رسول اللہ بنی۔ آیا  
نہ بر آیم برائے تو بنائے و خائے کہ سایہ کند ترا بمنا۔ قال لا۔ گفت آنحضرت بنا نکندہ در بنا جائے۔ یعنی مناج من  
سبت میا جائے فرود آمدن و نشستن کسی ست کہ پیشی کردہ و پیشتر آنجا رسیدہ مناج در اصل لغت جامع نشستن

شترست و مراد اینجا منزلست یعنی مناجاے نیت کہ مخصوص کسی باشد جائے عبادت اگر در اینجا بنا کنند  
 تنگ گردو جائے بر بندگان خدا این توجیہ شافعیہ است و نزد ما وجہی آنست کہ زمین حرم و وقفست زیرا کہ  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح کرد مکہ را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا بیع یکے والا آن  
 عربان جاہا ساختہ و محلما بنا کردہ اند و عمارتہا عالی بنا نمودہ کہ کسے را مجال نیت کہ در آن تواند نشست  
 حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبدالوہاب متقی یاد می آمد رحمتہ اللہ علیہ کہ خادمی ایشان جانی بکرا در منار گرفتہ  
 و متین ساختہ بودند چنانکہ الآن عادتست قاضی صالح سندھی مدنی کہ مرد صالح و اعلم و فاضل بود آنجا آمد  
 و نشست خادمی آن بحضرت شیخ آمدہ گفتند کہ قاضی صالح آمدہ از ما بزور آنجا را گرفته نشستہ است فرمودند عرض  
 نکنید و بگذارید و چند طبق از فوق کہ طعام مہیا ساختہ نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند ایشان عرض کنید کہ ملازمان  
 خوب کردند کہ اینجا آمدہ نشستند جائے شامست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مہاسطت است کار

فرمودند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی

**الفصل الثالث۔ عن نافع بن قال ان ابن عمر کان لقیف عند الجمرتين الاوليين۔** گفت نافع کہ  
 ابن عمر بود کہ می ایستاد نزد دو جمرہ اولی یعنی بعد از رمی۔ و قوفا طویلاً۔ ایستاد فی دراز یعنی بسیار می ایستاد۔  
 یکبار اللہ۔ تکبیرے گفت خدا را۔ و سبحے کرد وے تعالی را۔ و سجده۔ و حمد میگفت اورا بجد بہ تخفیف  
 و تشدید ہر دو روایتست۔ و یدعو اللہ۔ و دعا میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دعا کردن  
 و تضرع بمذون مستحب و مسنونست و گفتہ اند مقدار قرارت سورۃ بقرہ می باید ایستاد و بعضے از غربائی شیطانی  
 زلال رحمت چندان ایستادہ اند کہ پاسبان ایشان آسایہ شدہ و باللہ التوفیق۔ و لایققت عند جمرۃ العقبہ  
 و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمرہ عقبہ در روز نحر و نہ در ایام دیگر و در باب یوم نحر بایک کہ گفت ابن عمر ہم چنین  
 دیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و عقبہ راہ بر آمدن بر کوہ و این جمرہ در پایان کوہ واقع شدہ است  
 و وجہ عدم وقوف نزد این جمرہ عقبہ و طول وقوف نزد دو جمرہ دیگر ہا بخاند کور گردان شار اللہ تعالی رواہ مالک

## باب الہدی

بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید ہر دو آمدہ اول لغت اہل حجاز و لغت قرآنست و ثانی لغت بنی تمیم و ہر دو  
 قرارتست و واحد ہر دو ہدیہ و ہدیہ است دوی چیز است کہ فرستادہ می شود از چہار یا ہیا کہ تافج کردہ شود  
 و کلبے بر مطلق اہل نیز اطلاق می یابد و وجہ تسمیہ ہدی آنست کہ بندہ ہدیہ می فرستد بخواب حق و تقرب  
 می جوید نزد وے بدان و ہدیہ از اہل و بقر جائزست با اتفاق و در غم خلافست و نزد ما جائزست و  
 جائز نیت در ہدایا اگر انچہ جائزست در ضعیفایا۔

**الفصل الاول** - عن ابن عباس قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر بذي الحليفة - گفت  
 ابن عباس گزار و آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه بر آمدن حج در وی الحلیفه که میقات اہل مدینہ است - ثم دعا باقوتہ  
 پیشر طلبیدہ و خواندہ ناقہ خود را کہ میخو است آزا ہدے گرداند - فاشعرنا فی صفحہ ساما الايمن - پس نیزہ زد آن  
 ناقہ را در کرآنہ راست کو ہاں و سے فی الصراح صفحہ کرآنہ ہر چیز صفحہ الشان پہلوی وحی - و سلف الدم عنہا - و  
 بستر و پاک کرد خون را از ان - و قلہ بالعلین - و آنجیت در گردن ناقہ خود فعل را قی الصراح تقلید چیزے در  
 گردن ستور قرہانے در آنجیت بحبت علامت ہدی و این از عادات جاہلیت بود کہ میکردند تا معلوم گردد کہ ہدی  
 است و بچکس نزد و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم رکب را حاتمہ - بعد از ان سوار شد  
 آن حضرت بر شتر سوارے خود کہ ناقہ قصوا بود - فلما استوت بہ علی البیداء اہل باحج - پس ہنگامیکہ برداشت  
 ناقہ آن حضرت را بر بیدار کہ نام موضعی است تبلیہ کرد حج - رواہ مسلم - بدانکہ اشعار پارہ کردن یکجا بہ کوہانت  
 تا آنکہ روان شود از و سے خون مشتق از شورست بمعنی علم یعنی تا بداند کہ این ہدی است و تمیز گردد و نزد  
 اختلاط و شناختہ شود و نزد گم شدن و باز آیند از ان و زودان و بخورند آزا فقرا اگر ہلاک گردد و اتفاق دائر  
 بر ترک اشعار در غم بہ سبب ضعف و سے و نیز مستور سے گردد در موہیائے او و در غم تقلید بس است و  
 اشعار سنت است نزد جمہور ائمہ و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ مستحب است تقلید و کردہ است  
 اشعار زیرا کہ این مثلہ است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کردہ  
 بود از جهت آن کہ وہ مشرکان بازمی آمدند از تعرض آن مگر با اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیدہ گفتند  
 کہ این مخالف احادیث صحیحہ است کہ وارد شدہ اند در اشعار و این مثلہ نیست بلکہ در حکم فصد و حجات و خان  
 و در غ است کہ برائے مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در ان وقت لغایت بعید بود از جهت قوت  
 اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لایعد و لا یحصی این کلام مشہورست میان قوم و گفته اند کہ اگر است  
 ابی حنیفہ را اشعار را از اہل زمان خود بود کہ مبالغہ میکردند و در ان چنانکہ خوف سرایت جراثیم و فساد و فساد  
 بود پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست نہ آنکہ اصل اشعار را کردہ  
 می پنداشت یا آنرا کردہ می پنداشت کہ اشعار کنند و تقلید نہ کنند نیز در زمان و سے مردم اشعار ترک  
 دادہ بودند و آنما کہ میکردند بہ مبالغہ میکردند و اشعار علامت احرام نامزدہ بود پس کردہ پنداشت از  
 جہت آن و اللہ اعلم و توریشتی از توجیہ این سخن زیادہ تقریر و تحریر کردہ در شرح آنرا نقل کردہ ایم و بالبد  
 التوفیق - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت اہدے البنی صلی اللہ علیہ وسلم مرۃ اے البیت غما - گفت  
 عائشہ ہدے فرستاد آن حضرت یکبارے بخانہ کعبہ کو سفندی را - قلہ ہا - پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد و

متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ قال فرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن عائشہ بقرۃ یوم النحر۔ گفت جابر فرج کرد آنحضرت از جانب عائشہ و از جهت دے گا ویرا روز نحر و گفته اند شاید این باذن دے بود زیرا کہ تصفیہ از غیر بے اذن دے روا نبود۔ رواہ مسلم۔ وعنہ نحر البنی صلی اللہ علیہ وسلم عن نسایہ بقرۃ نے حجۃ۔ و ہم از جابر است کہ نحر کرد آن حضرت از جانب زمان خود گا دے درج خود نحر اینجا بمنی فرج است زیرا کہ نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بیشتر است و مشهور نزد ائمہ آن است کہ گا دے از منقبت کس بود و نزد امام مالک از اہل بیت تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیادہ از منقبت کس کرده باشند۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت قلت قلادہ بدن البنی۔ گفت عائشہ با فتم من گردن بندہای شتران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میدہی۔ بد و دست خود بدن نصبتین بضم و سکون حج بد نہ لفحات۔ ثم قلادہا و اشترہا۔ پس تقلید کرد بدن را و آنرا آنہا را و گردن آنہا و اشعار کرد آنہا را۔ و اہد اہا۔ و فرستاد آنہا را بکہ یعنی ہمراہ ابی بکر کہ در سال اول فریبت حج امیر حاج کرده فرستاد نہ۔ فحرم علیہ شئی کان اصل لہ۔ پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی کہ حلال کرده شدہ بود و در اورا یعنی جاری نشد احکام احرام جائزہ این را بر اے آن گفت کہ رسید بوی کہ ابن عباس میگوید کہ ہر کہ ہدی بکہ فرستد حرام میگردد بر دے انچہ حرام میشود در حرم تا برسد ہدی بحرم و نحر کرده شود پس رد کرد بر ابن عباس این قول و یہا متفق علیہ و عنہا قالت قلت قلادہ بدن عین کان عندی۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت با فتم قلادہ بدن آن حضرت را از صوفی کہ بود نزد من حسن بکسر و سکون ہا پشم یا پشم رنگین۔ ثم نصبت بہا مع ابی۔ پس فرستاد آن حضرت بدن را ہمراہ پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا یسوق بذتہ۔ آنحضرت دیدم دے را کہ میراند شتر بہا۔ فقال کہبا۔ پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا۔ فقال انہا بدتہ۔ پس گفت آنرا و این بدنہ است یعنی شتر ہدی است چون سوار شوم۔ قال ارکہا و یلک۔ باز فرمود سوار شو آنرا و اے بر تو من میفرمایم کہ سوار شو و تو عذر می نمائی۔ فی الثانیۃ او الثالثۃ۔ در کرت دوم گفت آنحضرت این را یاد در کرت سوم و از اینجا ذکر کرد درین حدیث معلوم می شود کہ در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است و در روایت دوم باز آمدہ است و علما اختلاف کرده اند کہ سوار شدن بر دے درست است یا نہ تو نے بر اند کہ درست است اگر زیان نگیرد اورا و جمعی میگویند اگر مضطر گردد و درست است و الا نہ و قول امام ابو حنیفہ است و حال این رجل معلوم نیست کہ چه بود و اللہ اعلم

متفق علیہ۔ وعن ابی التیمیر۔ نام دے محمد بن مسلم کی است تابعی است و اسخ العلم۔ قال سمعت جابرا بن عبد اللہ سئل عن رکوب الدے۔ گفت شنیدم جابر را در حالی کہ بر سیدہ شد جابر از سوار شدن بر ہدی فقال سمعت اسبۃ۔ پس گفت جابر شنیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ دے گفت۔ ارکہا بالمرءوف۔

سوار شود و را با اعتدال و اندازد بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذا التحمت اليها - این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد - حتی بحد نظر - تا آنکه بیای تو پشت را یعنی مرکب که پشت او سوار شوی - رواه مسلم - وعن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ستّة عشر بدنة مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بکس همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب اسلمی است - و امره فیها - و امیر و حاکم گردانید او را در آن بدنه که نگاهبانی آن بکن و خبر داد باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کفیت اصنع بما ابدع علی منها - چگونه کنم و چه سازم بدنه که انده شود و هلاک گردد و ابداع باز آمدن شتر از سینه بجهت ماندگی یا بارگران ابداع لغیر هزه و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و بزبان علم در شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین است که گفته شد - قال - گفت آن حضرت - انحرها - انحر کن او را - ثم اصنع علیها فی دمه - پشتر رنگ کن هر دو فعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون دس - ثم اجعلها علی صفحها - پشتر بگردان فعل را گو یا هر دو فعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید فعل بلفظ مفرد ذکر گردید صفح سنام بدنه تا بداند که بگردان که بدی است پس بخورند از دس فقره اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است - ولا تأکل منها انت ولا احد من اهل رقتک - و بخور از آن بدنه تو و نخور و هیچ کس از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در بنی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن در رفع قنوت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهمانه سازد و در فقره لغیر او کس نیز گفته اند و سکون فاجامعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیاینه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بخورد و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چنانچه کس نخورد و سباع بخورند و درین قضیة مال است جوایش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند و پس ایشان و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و منتفع میگردد - رواه مسلم -

و عن جابر قال سئل رسول الله - گفت جابر بن جابر که ما با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عام الحدیثیه البیضة من سنة و البقرة من سنة - در سال حدیثیه که بعمره آمدند و محضر شدند شتر را از نفقت کس و گاو را نیز از نفقت کس بدنه نزد شافعیه مخصوص شتر است نزد خفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مودقول شافعیه است که بدنه را یا بقره مقابل بناد و در باب الجمع نیز هم چنین آمده است غالب این است ولیکن ما میگوئیم که اینجا بقریه مقابل شتر مراد است و اگر نه شامل اهل و بقره و غنم است کذا قال اهل اللغة - رواه مسلم - وعن ابن عمر - انه أتى علی رجل قد اناح بدنة فخرها - و از ابن عمر آمده است که بدستش و سبک آمد بر مردی که نشاندده است بدنه خود را در حالیکه خر می کند آنرا - قال - گفت ابن عمر - العثا قیا م مقیده - بر انگیز آن را در حالیکه ایستاده است

بسته شده یعنی پاسبی بسمه محمد - لازم گیر سنت محمد را - صلی الله علیه وسلم سنت در شتر بخیرست و طریق بخیرست  
 که پاسبی شتر را بر نیلانی بر بندد و در بالاسه سینه و سینه زنده تا خون رود و خفته و در گا و دو گو سفند و ج است  
 و در شتر نیز در ج است و لیکن سنت بخیرست بر وجه مذکور متفق علیه - و عن علی رضی الله عنه قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی بدنه - گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آن حضرت  
 که بایستم بر بدن و در جوار با شتم اذکار و بار آن - و ان التصدیق لجهاد امر که که تصدیق کنم بگوشت آن -  
 و جلوه یا - و پوستهای آن - و اجلهتا - و جلهمای آن - و ان لا اعطى الجزاء منها - و امر کرد که ندیم شتر کشنده را یعنی اجرت  
 او را ازان - قال - گفت آن حضرت - سخن نعطیه من عندنا - بامیدیم جزا را از پیش خود - متفق علیه - و عن جابر  
 قال کنا لانا کل من لحوم بدن فوق ثلث - گفت جابر بودیم ما که منخیز بودیم از گوشتهاست قربانیهای خود بالای سه روز  
 یعنی در سه روز بخش میکردیم می خوردیم و بهر دم می دادیم و زیاده بر سه روز جابر بود و نگا هداشتن آن  
 فرخص لنا رسول الله - پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال کلو او تزدوا - پس گفت بخورید  
 و توشه سازی یعنی زیاده بر سه روز - فاکلنا تزدونا - پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج به مردم در ابتدا  
 امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدیق کنند و توشه سازند و زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد ازان که احتیاج  
 بر طاف شد و قربانی کردن همه کس را میسر شد رخصت کردند که اگر زیاده بر سه روز نگا هدا کنند باکی نیست  
 چنانکه در حدیث مسلم بن الاکوع بیاید - متفق علیه - و ضابطه در خوردن ذبایح آنست که از انحصیه و دم  
 متنع و قسرها بخورد و از دم جنایات نخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ان ابنه صلی الله علیه وسلم اهدى عام احد یبصر  
 فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم حبلکان لابی جبریل - روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه  
 وسلم فرستاد در سال حدیبیه که محضر شد و نگذاشتند او را قریش که بکمره و آید و عمره بر آورد و در هدایا به خود شتر را  
 که فرا ابو جبریل را بود و در روز بدر یغتم بدست آمده بود - فی راسه برقه من فضة - در سر آن شتر یعنی دینی  
 و سه حلقه بود از نقره بره لضم با و فتح را سه حلقه حلقه که در بینی شتر یا در کمره بینی و سه اندازند کذا فی القاموس  
 یغتم بکلمة المشرکین - در خشم می انداخت و نگین می ساخت به سبب آن مشرکان را تا به بنید از او دست  
 مسلمانان افتاده و فوج گشته و از انجا محارم میشود که نگین گرد آیند کفار و در غم و غصه انداختن ایشان  
 مستحسن و محبت است قوله تعالی لیغظ بهم الکفار - رواه ابو داود - و عن ناجیه الخزاعی - صحابی است  
 نام و سه ذکوان بود آن حضرت ناجیه نام کرده و هدایا به خود را بوسه پیرده و بکمره فرستاده بود چنانکه در فصل  
 اول گذشت و ما نا که تسمیه او ناجیه بحبت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیه گفتسم

من یارسول اللہ کیف اصنع باعطاب من البدن - چگونه کنم معا بله بچیزے کہ ہلاک دماندہ گردد و از بدن بقال  
 انحرانتم انفس نعمانی دما - گفت آن حضرت نحر کن از این سر غوطہ دہ نعل اور کہ قلاوہ اوست - ثم خل بین النکاب  
 و بینیا - پستہ سرودہ و بگزار و مانع بردار میان مردم و میان آن بدنہ - فیما کلوہنما - پس می خوردند مردم از اینے فقرا  
 غیر جماعہ کہ رفیقانہ چنانکہ گذشت - رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ ابو داؤد و الدارمی عن ناجیہ  
 الاسلمی - ظاہر آنست کہ اختلاف در نسبت ست و ذات یکے ست زیرا کہ ناجیہ در صحابی یکے ست و در کتب  
 اورا اسلمی گفتہ اند و مولف خراعی گفتہ - وعن عبد اللہ بن قرط - لعیم قاف و سکون را در آخر طایم حملہ  
 صحابی ست نام او شیطان بود آن حضرت عبد اللہ نام نہاد - عن البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الايام  
 عند اللہ یوم النحر - گفت آن حضرت بدرستی کہ بزرگترین روز ہا نزد خدا روز نحر ست - ثم یوم القر - بر فتح قاف  
 و تشدید را - قال ثور - گفت ثور کہ راوی حدیث ست - و ہوا یوم الثانی - یعنی یوم القر روز دوم از روز  
 نحر ست نامیدہ شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین الشیان در مٹی بعد از تعب کشیدن  
 در ادای مناسک و مراد آنست کہ از جملہ اعظم ایام روز نحر ست و الا در حدیث آمدہ است کہ افضل ایام  
 روز عرفہ است پس افضل ایام عشرہ ذوالحجہ است و روز نحر از جملہ این ایام ست و در روز جمعہ نیز آمدہ است  
 کہ افضل ایام ست و مردم اختلاف کردہ اند و عرفہ و جمعہ بعضے گفتہ اند کہ افضل ایام ہفتہ جمعہ است و افضل  
 ایام سال روز عرفہ است و اللہ اعلم - قال - گفت عبد اللہ بن قرط - قرب لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 بذات خمس اوست - نزدیک گردانیدہ شد از برائے نحر برائے آن حضرت بدنہ ہا پنج یشتش فطفتن  
 یزدلفن الیہ بامتن میدا - پس در ایستادند بدنہ ہا کہ نزدیک میشدند بسوے آن حضرت تا بکدام از ایشان  
 آغاز کند در نحر - فلما وجبت جنوبہا - پس ہنگامیکہ ساقط بشد و افتاد بر زمین پہلو ہاے بدنہ ہا یعنی سر شدند  
 و افتادند قال - گفت راوے - فکلم بکلمہ خفیۃ - پس تکلم کرد آن حضرت بکلمہ ہینان یعنی آہستہ گفت - لم انہما  
 کہ نہ نفہیدم من آن کلمہ را - قال و قلت ما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی کہ در پہلوے  
 آن حضرت بود و در بعضے نسخ و فضالت الذمعی یلیم یعنی پس پرسیدم من کہے را کہ پیوستہ بود با آن حضرت کہ چہ گفت  
 آنحضرت - قال قال - گفت آنکس کہ گفت آن حضرت - من شار اقتطع - ہنہ کہ خواہد بردارین فتران ہای  
 خود قطعہ - رواہ ابو داؤد - و از اینجا استدلال کردہ اند بعضے علما بر جو از منہب و غارت در شمار بعد از اذن  
 مالک - و ذکر ہیشا بن عباس و جابر رضی فی باب الاضیۃ - و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس و جابر کہ در پہلو  
 و برین باب مذکور اند و را ضحیحہ

الفصل الثالث - عن سلمہ بن الاکوع - صحابی مشہور ست از شجاعان و تیر اندازان نامے بود



وپیادہ باسواران جنگ میکرد و سبقت می نمود۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من صم منکم فلا یجوز ثلثہ منہ کہت سلمہ کہت آنحضرت آن کسے کہ قربانی کند از شما پس باید کہ جمع نکند آنکس بعد از شب سوم۔ و فی بیتہ منہ سئو۔ و حالانکہ باشد در خانہ و سہ ازان چیزے۔ فلما کان الیام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آیندہ گفتند۔ یا رسول اللہ نقل کما فعلنا العام الماضي۔ بکنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اضحیہ را بعد از سہ روز۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ کلو ادا طعاموا و ادخروا۔ بخورید و بخور ایندہ و ذخیرہ کنید۔ فان ذلک الیام کان بالناس جد۔ زیرا کہ بد رستی در این سال بود مردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج۔ فادوات ان نغنیو انہم پس خواستیم من بہی اذ اذخار کہ احانت کنید در مردم بخور ایندن آن چون اسال احتیاج بر طرت شد یعنی نیز بر طرت گشت و اگر نغیر رخصت ست۔ یتفق علیہ۔ و عن نبیشہ یضم لون و فتح موحده و سکون تحاتیہ و شین معجمہ صحابی ست اورا نبیشہ الخیر می گویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما کانہینا کم عن کھوہا ان تا کاد ہا فو تملک۔ گفت آنحضرت بد رستی ما بودیم کہ نہی میکردیم شمارا از گوشت ہاے قربانی ما کہ بخورید انرا بالامی سہ روز و زیادہ ہران۔ لکی تسکم۔ برای آنکہ تا گنجایش کند شمارا و فراخی شود میان شمارا ہمہ کس برسد۔ جاء اللہ بالسقۃ۔ آورد خدا ثنالی فراخی و گنجایش را۔ فکلو ادا و ادخروا۔ پس بخورید و بنہید۔ و ادخروا۔ بہزہ یعنی طلب کنید بوسی اجز و ثواب را نہ از تجارت والا بہ تشدید نامی بود و تجارت و در گوشت قربانی درست بنود یعنی تصدق کنید و بخور ایندہ مردم را شاید کہ در خوردن نیز اجرے و ثوابی باشد کہ ایام ضیافۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الایام ایام کل و شرب۔ و انا و آگاہ باشید بد رستی کہ این روز ہا یعنی روز ہاے منی روز ہاے قربانی و روز ہاے خوردن و آشامیدن ست چون سال تمام ریاضت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز کج کردید و مغفوار شدید بخورید و بنوشید و روے آسایش بینید ابا با وجود آن خدایا و در پید و از ذکر خدا غافل میباشید چنانکہ فرمود و ذکر اللہ۔ و این روز ہاے ذکر خدا ست۔ رواہ ابو داؤد۔

### باب الحلق

حلق ستردن موے و اتفاق دارند بر آنکہ حلق افضل ست از قصر حاج و معمر را مگر زنازا کہ حلق حرام ست بر ایشان و وجہ انضایت آن ست کہ مقصر باقی دارندہ است بر نفس خود و ذنبت را از موی و حاج و معمر نامہ راند بترک ذنبت و تبذیل و انکسار و ادنی قصر آن ست کہ بگیرند از موے سر خود مقدار سہ انگشت و کفایت میکند و بر حلق نزو و حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب ست لہنت چنانکہ در مسح و ثنابت نہ شدہ است حلق ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج و عمرہ و در حلق سبار شتور بدن کلام ست مذکور در موضع خود و نیست کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن ست



علیہ وسلم اتی منافاتی البحرۃ فرماہ۔ روایت است از انس کہ آن حضرت آمد بمناسک آمد جمرۃ العقبة را پس ہی کہ او آنرا  
 و این قدر روز نحر است کہ از مزدلفہ آمد چنانکہ گذشت۔ ہم اتی منزلہ بمناد نحر نسکہ۔ پستہ آمد در منزل خود کہ مناد شد  
 و نحر کرد قربانی خود را۔ ہم دعا باحلاق۔ پستہ طلبید سر تراش را کہ نام دے عمر بن عبد اللہ است قرشی عدوے  
 قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمدہ کہ چون سمر آمدہ و استرہ در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 ایستاد آنحضرت گفت یا معترکن گردانید ترا پیغمبر خدا برد و زمرہ گوشتش خود و در دست تو استرہ است یعنی ہشیار  
 باش و قدر این نعمت بدان مگر گفت یا رسول اللہ بدرستی کہ این از نعمتہای خداست و منت است بر من  
 آن حضرت گفت آرسے بچنین است۔ و ناول الحلق شفعۃ الامین۔ و داد سر تراش را بجانب راست خود ظاہر  
 این حدیث آن است کہ معتبر در ابتدا امین مخلوق است و بعضی نمین حلق اعتبار کنند۔ مخلوق۔ پس حلق کرد جانب  
 راست آن حضرت را۔ ہم دعا باطلحۃ الانصارے فاعطاه ایاہ۔ پستہ خواند آنحضرت ابو طلحہ انصاری را کہ  
 از مشاہیر صحابہ است و دوست کہ بعد قبر شریف را حفر کردہ و زوج ام سلیم است کہ مادر انس بن مالک است و زین  
 جہت در بعضیہ روایات آمدہ کہ با م سلیم داد۔ ہم نادال الشق الایسر فقال احلق۔ پستہ داد آنحضرت جانب چپ  
 خود را پس گفت تراش۔ حلق۔ پس تراشد۔ فاعطاه ابو طلحہ۔ پس داد موسیٰ را بابی طلحہ۔ فقال اتمہ بین الکتفین  
 پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یک را یک تارہ موسیٰ و دو تارہ موسیٰ نصیب رسیدہ گویا شاعر  
 باین قصہ اشارت کردہ است۔ بیت۔ مرا از زلف تو موسیٰ بسندست فھو لے میکتہم بوسے بسندست ہجین  
 ناخشان نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات در میان امت تا الی یومنا ہذا باقی ماند کہ باعث  
 تذکرہ و یادداشتی بود از اہم جزای وجود شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گویا بوسے بسندست کہ گفتہ است  
 انمنی مرادست۔ متفق علیہ۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عائشہ  
 بودم من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از آنکہ احرام بندد۔ و یوم النحر قبل ان  
 یطوف بالبيت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق۔ و لیس ثیاب لطیب  
 فیہ مسک۔ بخوشبوی کہ در دے مشک می بود و گفتہ اند کہ افضل و اولیٰ در طیب احرام مشک و گلاب است کہ  
 بوسے دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام ہی بر آیند و ہمہ چیز حلال میشود مگر نسا و بعد از طواف نسائیز  
 حلال ہی شوند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر ثم رجع  
 فصلی الظهر منہا۔ روایت است از ابن عمر کہ آن حضرت آمد روز نحر بکہ و طواف کرد پستہ باز گشت بہ منی  
 پس بگذارد و ظهر را بہنی۔ رواہ مسلم۔ و در حدیث جابر و عائشہ آمدہ کہ گذارد و ظهر را بکہ و درین دو حدیث  
 تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عائشہ از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

در صحیحین است - متفق علیہ اگر چه اینجا از مسلم آورده

الفصل الثانی - عن علی وعائشۃ - رضی اللہ عنہما قالانی رسول اللہ - گفتند بنی کریم خدایا - صلی اللہ علیہ وسلم ان یخلق المرأة راسها - از خلق کردن زن سرش را - رواه الترمذی وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی النساء اخلق - نیست بر زنان خلق و چون این عبارت تحمل جو از خلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر - نیست بر زنان مگر تقصیر - رواه ابو داؤد و الدارمی و دینار الباب خال عن الفصل الثالث -

### باب در لواحق و متمات مابقی

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمر بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس لیسألونہ - آن حضرت توقف کرد و ایستاد و رجائے در حجة الوداع بمنابر برای خاطر مردم که سوال می کردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند - فجاءہ رجل فقال لم اشتر خلقت قبل ان افج - پس آمد آن حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس خلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید کرد - فقال افج ولا حج - پس گفت آن حضرت ذبح کن بیج تنگی و باکی نیست - فجاءہ آخر فقال لم اشتر فخرت قبل ان ارمی - پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم - فقال ارم ولا حج - گفت آن حضرت بنید از نیست بیج حج - فمائل البنی صلی اللہ علیہ وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حج - پس پرسیده نشد آنحضرت در بیج چیز که تقدیم کرده شد و نه در چیزیکه تاخیر کرده شد مگر آنکه گفت بکن بیج باکی نیست - متفق علیہ و فی روایة مسلم - و در روایتی مرسل را این چنین آمده که - اتاه رجل فقال خلقت قبل ان ارمی - آمد آن حضرت را مردی پس گفت خلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم - قال ارم ولا حج - گفت آن حضرت رمی کن بیج باکی نیست - و اتاه آخر فقال انفتحت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حج - تقدیم و تاخیر درین صورت بدو سه واسطه است - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان البنی صلی اللہ علیہ وسلم لیال یوم النحر بمنی فیقول لا حج - گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده شد روز نحر بمنی پس نے گفت نیست بیج حج - فساله رجل فقال - پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت - رمیت بعد ما اسیت - رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت بابداد است - فقال - پس گفت آن حضرت - لا حج - و نزد آنم اگر تاخیر کند تا غروب لازم می گردد و مرد از دامن ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمی شود و چیزیست و اگر تاخیر شد تا فردا لازم می شود - رواه البخاری - بدانکه انفعال روز نحر چهارست رمی و قریح و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علماء

برائند و شافعی و احمد از ایشانند کہ سنت است متسک با بخیریت و جماعت کہ امام ابوحنیفہ و مالک از ایشانست  
 میگویند واجب است و میگویند مروی حج رفع اثم است از جنت جہل و نسیان و لیکن زم واجب است و طبری گفته کہ ابن عباس  
 روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیدہ دم را پس اگر نمی نمیدوی یعنی را امر میکرد و نجلات آن و اللہ اعلم  
 الفصل الثانی - عن علی - رضی اللہ عنہ قال اتاہ رجل فقال - گفت علی آمد آن حضرت را مروی  
 پس گفت یا رسول اللہ - انی افضنت قبل ان احلق - من طواف افاضلہ کردم پیش از حلق - قال لہ اهل حق  
 او اقصو ولا حج گفت آن حضرت مرا آن مرد را حلق کن یا لتقصیر کن و نیست حج چون تنفیف کرد بر دے در مرتب  
 زیادہ کرد و در ترخیص یعنی اگر حلقی ہم کنی بقصر الکفا کنی خیر جائز است - و جا را آخر فقال و نجت قبل ان اری  
 و آمد دیگرے پس گفت فحج کردم پیش از رمی - قال ارم ولا حج - این دو صورت را حدیث سابق  
 مذکور شدہ بود - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن اسماء بن شریک - بفتح شین و کسر اصحابی ست نزول کرد کوثر را و حدیث -  
 او در کوفیان است - قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاجا مکان الناس یا قونہ - گفت برآمد  
 من با آنحضرت قصد حج کنندہ پس بودند مردم کہ می آمدند نزد آنحضرت - فمن قائل - پس بعضی گویندہ بود این را  
 کہ - یا رسول اللہ سمیت قبل ان اطوف - سعی کردم میان صفا و مرده پیش از آنکہ طواف کنم - و آخرت شیان  
 او قدمت شیان - یا گویندہ بودند کہ تاخیر کردم چیزے را پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن - مکان یقول  
 لا حج - پس بود آنحضرت کہ میگفت هیچ باک نیست و بیج بزه نیست - الا علی رجل اقترض عرض مسلم - و لیکن  
 حج و بزه بر مردی است کہ بریدہ و پاره کرد آبروے مسلمان را بغیبت و ابانت و جز آن فی الصراح عرض  
 بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مرج و ذم از آدمی خواه در نفس دے باشد یا در پیر آن یا  
 در ہر چه لازم امر است و مخبر میکند بدان از حسب و شرف و نگاہ میدارد آن را از نقص و عیب کردن -  
 و ہو ظالم - و حالانکہ آنزدستم کنندہ است و بناحق آزار رسانندہ است و برائے عرض صحیح و بی نکرده  
 چنانکہ حج رواہ و شہود بہ تفسیق و تکذیب و مانند آن می کنند - فذلک الذی حج و ہلک - پس آنکس است  
 کہ بزه کار شدہ و ہلک گشتہ بمعصیت و حج بکسر است بروزن سمح - رواہ ابو داؤد -

### باب خطبہ یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع

خطب بہ فمختارین شان و امرے کہ واقع می شود در دے مخاطبت و خطبہ کلام مشہور سمح کذا فی القاموس و  
 بمنہ خطاب کردن نیز می آید و غالب آمدہ در عرف بر موعظت چنانکہ خطبہ بکسر خاے در طلب امرأۃ و ایام تشریق  
 نام سہ روز است بعد از روز نحر و تشریق قدیر کردن گوشت و چون گوشتہاے قربانی بمبادرین ایام قدیر

می کنند ایام تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانها را فوج در وقت طلوع آفتاب می کنند پس از شروق  
بجای منور شمس باشد و در حدیث آمده است من فوج قبل التشریق فلیعد و مراد بتودیع و دواع کردن کعبه است  
به طوائف و دواع یا دواع کردن آن حضرت است مردم را و اینها حج آنحضرت راجعه الوداع نام کردند

**الفصل الاول - عن ابی بکره -** به فتح یا و سکون کافه تا در آخر صحابی مشهور است - قال خطبنا النبی

صلی الله علیه وسلم يوم النحر خطبه کرد ما آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کئیته يوم خلق الله  
السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال به تحقیق بازگشت همچو پشه و حالت وی یعنی وضع حساب  
وی که در روز پید کردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در اول  
خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که لان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في کتاب الله يوم خلق السموات  
والارض الآية معنی کلام آنست که عربها تا خیر می کردند محرم را تا مسفر تا قتل کنند و روی و میگردند این اواخر سال  
و از هر سالی یک روز می زد و دیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کیسه العرب میگویند و این سال  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد و جهان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود  
و همچنین همراه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در وی انجام  
شود که میقات است - منها اربعه حرم - ازان دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم متین  
جمع حرام است - ثلثا متوالیات - سه ماه حرام پیهم آئیده اند - ذوالقعدة - بفتح قاف و کسر نون آمده ماهی است که می  
نشستند در وسع از سفرها - و ذوالحجه - بکسر حاء می که در وسع حج میگردند و نزد بعضی بفتح است - و رجب معمر - معمر  
بضم میم و فتح ضا و مجید بن نزار که ابو قبیلہ است و معمر و اصل شیر ترش را گویند که خرات است و وی دوست  
سید شت و بسیار بخیر و آرا از حیث نام او مسفر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافت جوب بضر  
بجبت آنست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی - الذی بین جمادی و شعبان - آن ماه که میان  
جمادی الاخری و شعبان است صفت رجب معمر است از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهر را  
کدام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمسید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در او ثان ایشان  
قلنا الله و رسوله اعلم - گفتیم ما خدا و رسول خدا و انا ترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آرا میدادند مستند خصوصا در نجای که با وجود آنکه معلوم و متعین  
بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت - حتی قلنا انه سیمسک  
بغير اسمه - تا آنکه گمان بردیم که آنحضرت نزدیک است که نام می برد آرا بخبر نام مشهور که دارد - فقال  
الیس ذوالحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - فقال -



رمی میگوید و بره - قاعدت علیه البسکه - پس باز عرض کردم بروی مسئله را - فقال کنا تخین - پس گفت ابن عمر  
بودیم که انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا زالت الشمس رمينا - پس وقتیکه  
می گشت آفتاب رمی میکردیم - رواه البخاری و عن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنيا بسبع حصيات  
روایت می کند سالم از ابن عمر که دو سه بود که رمی میکرد و جره را که نزدیک ترست از منازل که در جانب مسجد  
خیف است بهفت سنگریزه - یکبر علی اثر کل حصیات - در حالیکه تکبیری گفت بر پی هر سنگریزه - ثم یقدم - پیتر  
پیشتر میرفت - حتی یسهل - یعنی یا کسرها تا در می آید زمین نرم را و سهل ضد خرن بفتح حامی مهله و سکون نای زمین  
درشت - فیقوم مستقبل القبلة طویلا - پس می ایستاد و مقابل به قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد  
که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت - و یدعو - و دعا میکرد - و یرفع یدیه - و بر میداشت هر دو دست خود را  
ثم یرمی الوسطی - پس رمی میکرد و جره میانه را - بسبع حصیات یکبر کلمه رمی بحصاة - تکبیری گفت هرگاه که می انداخت  
سنگریزه را - ثم یأخذ بذات الشمال - پیتر میکرد سمت شمال - و رمی رفت بجانب دست چپ - فیسهل و یقوم مستقبل  
القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا - و می ایستاد و دراز - ثم یرمی جمرة ذات العقبة من لطن الواوی - پیتر  
رمی میکرد و جره العقبة را از خاک وادی - بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة و لا یقف عندها - و نمی ایستاد و نزد  
جره العقبة - ثم ینصرف - پیتر بر می گشت - فیقول هكذا رایت رسول الله - پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را -  
صلی الله علیه و سلم یفعله - میکرد آنرا - رواه البخاری - بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی و دو جره اولی  
می باید ایستاد و بسیار ایستاده در و دعا کرد و جره اخیر را رمی میکنند و برگردند و نایستند و دعا نکنند نیز از اخبار صحیحی ندانم  
ارکان حج و افعال آن بعد از آنست که عقل را بدر یافت که آن راهی نیست و این نیز از آن قبیل است و لهذا  
گفت ابن عمر رضی الله عنهما بکذا رایت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن و در اینجا آن بود که درین روز  
مشاغل بسیار بودند از فرج و حلق و افاضه بکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقودست و بعضی گویند  
جره العقبة در راه واقعست پس وقوف نزد آن موجب از حجام و تصنیق طریق است و بحق ضررست بگذرندگان  
راه بخلاف دو جره دیگر که بر کرانه راه اندند و در میان آن و بعضی گفته اند و دعا در صلب عبادت و وسط و می میباشد  
نه در نهایت و می و دعا در صلب عبادت افضلست و اکثر و عامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز  
در تشهد بوضع پیش از سلام برآمدن از نماز و دو جره اولی در وسط اند پس دعا کرد و در آنها و بعد از جره عقبة ششمی گشت  
عبادت و باین وجه اشارت کرده است و بر بهایه و ششمی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز ظلی  
از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروعست و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز مانور شده و دعا بعد از  
انظار صوم نیز آمده و به تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز نای فرض و عقیب



تلاوت قرآن و جز آن و بندہ ضعیف تجاویز اللہ عنہ و عقاوتی کہ مشرف شد باین عبادت انداختہ شد و در دل وی  
 بی سابقہ فکر و تامل بطریق الہام نکتہ در عدم وقوف نزد این جمرہ یعنی جمرہ عقبہ و امید است کہ صواب باشد و آن این است  
 کہ در عدم وقوف نزد این جمرہ اشارت است از رب رحیم و رسول کریم کہ بندہ چون در دو جمرہ اولی مجاہدہ کرد و صحت  
 و شقت کشید و مبالغہ کرد و در آن و با سیاد و بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و داد نمود و حق خدمت بر وسع و  
 طاقت خود آسان گردانید و یتعالی کار را بر دوش و مبالغہ گردانید و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و حق  
 کرد و بروی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لایسا درین عبادت کہ حج است کہ شمر غایت آثار رحمت و نتائج مغفرت است  
 چنانکہ بیک وقفہ در عرفات تمامہ گناہان می بخشد گویا کہ گفت پروردگار تعالی کہ ای بندگان من بسیار تائب کشید  
 و مجاہدہ کردید یکدیگر می آرام گیرید و آسودہ باشید کہ گناہان شمار انجشیدم و بر شمار رحمت کردم و این نکتہ را بر اکابر  
 علمای مکہ کہ در آن وقت درین مشہد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاسم  
 جبار اللہ القرشی الخالدی مفتی بلد اللہ الحرام الشیرازی بنظرہ پس ہمہ قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و تبرک  
 کردند و اللہ اعلم۔ وعن ابن عمر قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ان یبیت بکملی لیلی منی۔ روایت است از ابن عمر کہ گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت کہ شب  
 باش کند بکہ در شہای منی۔ من اجل سقایہ۔ از بہر منصب سقایہ زمزم کہ حوالہ بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس  
 ایشان بود در الوقت و سقایہ جای آب دادن۔ فاذن لہ۔ پس اذن کرد آنحضرت مر عباس را بے بیوتیت  
 کہ۔ مستثنی علیہ۔ بدانکہ بیوتیت بمنی واجب است نزد جمہور علماء و سنت است نزد امام ابو حنیفہ و همچنین در روایتی از عائشہ  
 و احمد معتبر در بیوتیت اکثر لیل است و همچنین سنت حکم در مواضی کہ قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند کہ بیوتیت  
 یکساعت کفایت است و تمسک قول بسنت آن باین حدیث است کہ اگر واجب میبود چون اذن میفرمودند  
 آنحضرت عدم عباس را بے بیوتیت مکہ و جواب میگویند کہ بحجت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ حضرت  
 واقشہ بجای اذن و گاہی شک می کنند کہ اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بود و منی بنی اذن نیز میرفت  
 و این سخن ضعیف است زیرا کہ مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام  
 این مجانبیت و مخالفت تمامہ مردم و ترک ملازمت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و شک نیست کہ  
 در ترک سنت آثار است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در ہدایہ گفته است کہ بیوتیت بمنی از  
 مناسک حج مقصود لذاتہ نیست بلکہ برای آسانی رمی است اگر یکے بیوتیت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی  
 لازم نمی آید بر دوش چیزی لیکن ترک متابعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ  
 عنہ ادب میکرد بر ترک آن۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جازا الی



روز چہارم از روز نخست کہ از منی می برآیند فی السراج نفر بسکون کرده کرده باز گشتن حاجیان از مناسک قال بالبط  
گفت کرد و نماز عصر بالبط کہ ہمان محصب است - ثم قال - پست گفت انس - فعل کما یفعل امرارک - لیکن چنانچہ میکنند  
امرای تو یعنی آنحضرت خود انجین کرده و تو همچنان کن کہ امرای تو میکنند و مخالفت کن کہ باعث تیج شکر و وداری  
ضروری ہم نیست متفق علیہ - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت نزول البطح لیس سنتہ - گفت عائشہ  
فرو آمدن آن حضرت البطح را نیست سنت و از مناسک حج و آن حضرت آنرا بطریق سنت و تہجد نکرد - انما نزول  
رسول اللہ - فرود نیامد پیغمبر خدا در وسعہ - صلی اللہ علیہ وسلم لانہ کان اجمع لحدیثہ اذا خرج - مگر از جہت آنکہ  
نزول در آن موضع سہلتر و آسانتر بود بر اسے بیرون آمدن آن حضرت و قیامکہ بیرون آید زیرا کہ چون در  
نزول فرمود و اسباب و متاع و رانجا گذاشت و بکہ در آمد و طواف کرد تا از نہان راہ بہ مدینہ رجوع  
نمودن آسان باشد متفق علیہ - بدانکہ اختلاف است در آن کہ تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا  
بعضی گویند و ابن قول ابن عمر است کہ آن از سنن حج و غیمہ مناسک است زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم در منا گفت ما فرود آئیند ایم انشاء اللہ تعالیٰ فرود انجیف بنی کنانہ کہ آنجا مشرکان بیکدیگر عہد کردہ بودند  
و سوگند خوردہ بودند کہ بانی ہاشم و بنی عبدالمطلب مخالفت نہ کنند و مناحت و مباہلت نکنند و مواہلت  
نمایند تا آنکہ محمد را تسلیم نمانند و ہمانسپارند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست کہ ظاہر گراند شاعر  
اسلام بہ اورمکانیکہ ظاہر کردہ بودند شاعر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل و بے اجل و علما را نماید و بطریق را و از  
از عمر بن الخطاب آورده کہ وسے رضی اللہ عنہ فرمود از جملہ سنت است نزول بالبطح و ریل یوم النفر و امیر و در  
راہدان و در ہدایہ گفتہ کہ صح آنت کہ نزول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم محصب بقصد نمودن مشرکان بود و طبع  
صنیع ہامی قتالی را پس سنت باشد چنانکہ رمل در طواف انتہی و بعضی گفتہ کہ سنت نیست بلکہ امری اتفاقی  
بود و ابو رافع مولیٰ آن حضرت کہ گماشتہ و غمدہ دار بارخانہ وی بود آنجا فرود آمد و خیمہ رسول را صلے اللہ علیہ  
و سلم آنجا زودہ چسبہ اتفاق و را می خود نہ بر مقتضای امر آنحضرت چنانکہ مسلم از ابو رافع روایت کردہ است  
و این قول ابن عباس است چنانکہ بخاری از وسے آورده است و عائشہ نیز ہمین جانب است چنانکہ در حدیث متفق  
علیہ مدہ مخفی نماند کہ ہر گاہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بخا آمدہ و نزول فرمودہ اگرچہ بطریق اتفاق بود اتباع  
وی احب و احسن باشد و صحابہ و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطاے خود گفتہ کہ نزول  
در محصب احسن است و اگر ننگد چیزے لازم نمی آید و این قول ابی حنیفہ است و بندہ مسکین عبدالحق بن  
سیف الدین الصلح اللہ حالہ و احسن مبادہ و تاکہ چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او صد عبد الوہاب رحمۃ اللہ  
علیہم حج گزارد و نفرمود با وسے از مناد رسید محصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگزارد نماز نظر را و جواب رفت

وگزارد هم در آنجا نماز عصر بعد ازان فرمود سوار شويد اين قدر در يافت سعادت ابتاع كافيست و فرمود يكتفى  
 بزمانه و اين قول شيخ بنى است براى آنچه گفته اند كه نزول بحسب سنت است وليكن توقف آنحضرت تا عشا از براس عمره  
 عايشه بود چنانكه بايد و الله اعلم و عنهما قالت احرم من التيمم بعمره - گفت عايشه احرام تيمم من از تيمم براى عمره -  
 فدخلت مكة - پس درآمد كه را نفقست عمرى - پس قضا كردم عمره خود را كه از جهت حدود حيف فوت شده بود چنانكه  
 در باب قصه حجه الوداع گذشت - و انتظر فى رسول الله - و انتظار كردم را پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم بالاطح -  
 در الطح كه در آنجا نزول فرموده بودسته فرغت - تا آنكه فارغ شدم من - فامر الناس بالرحيل پس امر كرد  
 مردم را بگريج كردن بجانب مدنيه - فخرج فمر بالبيت - پس بيرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه كعبه  
 فطاف به قبل صلوة الصبح - پس طواف كرد بخانه كعبه پيش از نماز با مداد و اين طواف و دواع است و طواف  
 صدر بفتح و ال نیز گويند و در دوسه رل نيت و بعد از دوسه سعي نه - ثم خرج الى المدنيه - پيتر بيرون آمد  
 بسوسه مدنيه - هذا الحديث ما وجدته برواية الشيخين - مولف ميگويد كه اين حديث نيافتم من آنرا بروايتى  
 بخارسه و مسلم - بل بروايت ابى داود - بلكه يافتم بروايت ابى داود مع اختلاف يسير فى آخره - باندك  
 اختلافى در آخر حديث - وعن ابن عباس - رضى الله عنهما - قال كان الناس يفرقون فى كل وجه  
 بودند مردم كه بر مى گشتند در هر طرف و مقيد بدر آمدن در مكه و بر آوردن طواف و دواع مقيد نمى شدند -  
 فقال رسول الله - پس گفت پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم لا يفرق احدكم حتى يكون آخر عمره بالبيت -  
 بايد كه بتر آيد يكى از شما و كوچ كنند تا آنكه باشد آخر زمان پيمان و امان و بى بخانه كعبه كنائت است از طواف  
 و دواع - الا انه تخففت عن الحالف - مگر آن است كه سبك گرداننده است كار بر حالف و ساقط گرداننده  
 شد از دوسه طواف و دواع اگر طواف زيارت كرده است - يتفق عليه - اين حديث دلالت دارد بر وجوب طواف  
 و دواع و اين سنت مذهب ابى حنيفه و احمد و صحيح از مذهب شافعى و سنت است نزد مالك و فرض نيت اتفاق  
 و اما حديث سابق اگر چه ظاهر و در امر بر حيل است بى تقيد بطواف محمول است برين بقرينه اين حديث -  
 وعن عائشه - قالت عاصت صفية ليلة النفر - حيف كرد صفيه در شب نفراد همين شب است كه آن حضرت  
 در محصب بود و شب در باب الحج مضاف بر دوسه سابق ميگردد و نه بر آينده چنانكه متعارف است فقالت ما  
 الا انى الاحال تكم - نميدانم خود را اگر موقوف دارنده و مانع آينده شماسين از رحيل بدينه زيرا كه من حيف كردم  
 و طواف نكرده ام - قال ابى صلى الله عليه وسلم عقرى - بفتح عين و سكون قاف - حلتى - بفتح حا و سكون لام و اين  
 دعاست كه بزرگ كنند و ليكن حقيقت دعاء او نمىست همچنين زبان زو عادت عرب شده است چنانكه در مثال  
 آن و عقر مجروح كردن و قتل كردن و هلاك ساختن يا بمعنى نازا ميدن و حلق رسيدن در دور حلق يازدن چيزى

در حلق و آسمی گفتہ کہ این کلمہ است کہ در محل نجب استعمال میکنند و این دو کلمہ را زیادہ برین تحقیق است کہ در شرح کردہ شدہ است۔ اطافت یوم الخور۔ آیا طواف کردہ است روز خروا طواف زیادت قیل نعم۔ گفتہ اند کہ کردہ است قال گفتہ آنحضرت خطاب بصفیہ۔ فالفی۔ پس برای کج کن متفق علیہ

**الفصل الثانی۔ عن عمر بن الاوص۔** رضی اللہ عنہ بفتح ہزہ و سکون حائے مہملہ و بصاد و مہملہ صحابی است

روایت کردہ است از دے پسر دے سلیمان۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقیول فی حجة الوداع اے یوم نہا۔ گفتہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفتہ در حجة الوداع کدام روز است این روز۔ قالوا یوم الحج الاکبر گفتہ و در حج اکبر نام حج است مطلقاً چنانچہ در قرآن مجید واقع شدہ است و میگویند اکبر در مقابلہ اصغر است کہ عمرہ است و اورا حج اصغری نامند و آنکہ الآن مردم حج را کہ روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی ہم روایت کردہ اند کہ حج روز جمعه برا بر بقا و حج است و گفتہ اند کہ این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی کہ آن حضرت کردہ صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه بود و بیشک در حج روز جمعه فضیلتی خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان۔ قال فان دماکم و اموالکم و اعراضکم بنیکم حرام کہرمہ یومکم ہنایم بلکم نہا۔ شرح این در فضل اول سلوم شدہ است۔ الا لایحی جان علی نفسہ۔ آگاہ باشید باید کہ گناہ نکنند و ستم نکنند و حج گناہ کنند و ستم کنند بر نفس خود و مقصود بنی از گناہ کردن و ستم کردن است بر غیر چه ہر کہ بر کسی ستم می کند بحقیقت بر خود می کند کہ انہم و جزاے آن راجع بدوست پس این خبر در معنی نبی است و در روایتی است۔ الا علی نفسہ و برین تقدیر بمعنی خبر است نہ بمعنی نبی۔ الا لایحی جان علی ولدہ۔ آگاہ باشید باید کہ جنایت نکنند و حج جنایت کنندہ بر فرزند خود۔ و لا مولود علی والدہ۔ و جنایت نکنند و حج فرزند می برد والد خود را این حدیث نجبت آن است کہ قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب یا محبت اکابر حکم جنایت بر نفس است بکثرت جریان عادت جاہلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت و سے و باین وجه این تاکید حکم سابق است فافهم۔ الا ان الشیطان قد ایس ان یسب فی بلدکم نہا ابد۔ آگاہ باشید بدو شیطان متحقق تا امید شد ازین کہ عبادت کردہ شود اورا کنایت است۔ ازبت پرسیدن در شہر شما کہ این است یعنی کہ ہمیشہ تا روز قیامت۔ و لکن شگون کہ طاعت نما تحتقر و من اعماکم فیرضی بہ۔ و لیکن سدا انجام است کہ باشد شیطان بفرمان بردارے در چیزے کہ حقیر و کم ہنما دید شما از علماے خود یعنی کار ہماے کنید و گناہانے در زید و آنرا خود و حقیری پندارید و در ان عملها طاعت شیطان است کہ را حنی میگردد و شیطان بدان دان علما مودی بفتن و ہیجان حروب و شرور میگردد۔ رواہ ابن ماجہ و الترمذی و صحیح۔ و حکم بصحت کردہ است ترمذی این حدیث را و عن رافع بن عمر و المزنی۔ بصنم ہم و غنخ زائے و بیون نسبت بہر نہ صحابی است

روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دو حدیث - قال راایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس  
بنی حین ارتفع الضحی - گفت ویدم آنحضرت را کہ خطبہ میکرد مردم را بمنایہنگامی کہ بلند شد چاشت گاہ - علی بن ابی  
ضہبہا - سوار بر استر صہبا و صہباناقہ کہ بالاسے ششم سے سہمی بود در درون سفیدے چنانکہ مشرق اربعین می  
وقاف - و علی یبرعہ - و علی مرتضی رضی اللہ عنہ تعبیر و تفسیرے کرد از آنحضرت و بہر دم می شنوایند وی فرماید  
و میرسایند بآن کسان کہ دور بودند آنحضرت می فرمود - والناس بین قائم و قائد - و مردم بعضے ایستادہ  
بودند و بعضے نشستہ درج سہ خطبہ سنون بست یکی در روز ترویج یکہ دوم روز عرفہ سوم در منی و در ہر جا احکام کہ  
بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین می فرمود - رواہ ابو داؤد - و عن عائشہ و ابن عباس عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل - و روایت ست از عائشہ و از ابن عباس کہ آنحضرت تاخیر کرد طواف  
زیارت را تا شب ظاہر این معارض ست بحدیث عائشہ کہ آنحضرت طواف کرد و ظہر یکہ گزارد و این اضطراری ست  
کہ در حدیث عائشہ واقع شدہ و بسبب این تقدیم و ترجیح کردہ اند حدیث ابن عمر را کہ صحیحین واقع شدہ کہ آنحضرت  
ظہر بمنای گزارد چنانکہ گذشت و اللہ اعلم - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن ابن عباس عن ان ابنی  
صلی اللہ علیہ وسلم لم یزل فی سبج الذی افاض فیہ - روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت رمل نکرد و در  
طواف افاضت از نیجا معلوم میشود کہ رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع ہم نیست پس رمل  
نیست مگر در طواف قدوم - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ  
وسلم قال اذا رمی لحدکم جمرۃ العقبة فقد حل لکل شئی الا النساء - گفت آنحضرت و قتیکہ رمی کرد یکی از نماجہ جمرۃ العقبة  
سایس تحقیق از احرام بر آمد و حلال شد مرا و راہم چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواہند شد  
رواہ فی شرح السنہ و قال اسنادہ ضعیف و فی روایۃ احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الجمرۃ فقد حل  
لکل شئی الا النساء - و عنہا قالت افاض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخر یومہ حین صلی النہر - گفت  
عائشہ افاضہ کرد و در وان گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجانب مکہ برای طواف در آخر روز خود و در وقتیکہ گزار  
ظہر اظاہر این حدیث نیز ہمین ست کہ ظہر بمنای گزارد - ثم رجع الی منی - پشتر برگشت بسوسے منے - فکلت بہایالی  
ایام التشریق - پس در رنگ کرد منی شبہای روز تشریق - یرمی الجمرۃ اذا زالت الشمس - رمی میکرد جمرہ را وقتیکہ  
برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوسے مغرب - کل جمرۃ بسبج حصیات - ہر جمرہ ہفت سنگریزہ یکبر مع کل  
حصاة - تکبیر میگفت باہر سنگریزہ - و یقف عند الاولی والثانیۃ - و می ایستاد نزد جمرہ اولی و ثانیہ بعد از رمی  
و طلیل القیام - و درازی کرد ایستادن را - و یضرع - و زاری میکرد و درو عا چنانکہ گذشت و یرمی الثانیۃ  
فلا یقف عندہا - و رمی میکرد جمرہ سوم را پس نے ایستاد نزد آن رے میکرد و میگذاشت - رواہ ابو داؤد

وعن ابی البدر ارجح - لفتح موحده وتشدید دال وحامی مہلین - بن عاصم بن عدی - ابو البدر ارجح تلبی  
 ثقہ است مہدی زوے صحابی ست - عن ابیہ روایت میکند از پدر خود - قال رخص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ارجار الابل فی البیتۃ کلفت رخصت کرد آنحضرت برای چرانندگان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در مہابت  
 نکند رخصت ست - ان یوم ایوم النحر - رخصت کرد کہ رمی کنند روز نحر - ثم یجوعوا رمی یومین بعد یوم النحر - پس جمع  
 کنند رمی دوروز را کہ بعد از روز نحر ست - فیرموانی احد ہما - پس رمی کنند در یکے ازین دوروز بر رواہ مالک  
 والترمذی والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث صحیح

### باب ما یختص به الحرم

باب در بیان چیزہای کہ بہ ہنرے کند آنرا محرم یعنی حرام ست بروے کردن آن خواہ واجب گرد و بروے  
 دم یا صدقہ یا نہ و صدقہ نصف صلح از گندم یا صاع از شغیر یا چیزے قلیل غیر مقدار بمقدار می معین و ہمہ مذکور  
 در کتب فقہ در سایل مناسک وجملہ اذان و در رسالہ فارسی مناسک بیان کردہ ایم -

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ان رجلا سال رسول اللہ - مروے پرسید  
 از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یا لبس المحرم من الثیاب - چه چیز جائز ست کہ پوشد محرم از جامہ ہا و چه چیز پوشد  
 نقال - پس گفت آنحضرت ہمہ چیز پوشد لیکن - لا تلبسوا القصص - پوشید پیراہن ہا را قصص الثمنین حج قصص  
 ولا الخمام - و پوشید دستار ہا را - ولا السراويلات - پوشید ازار ہا را و پوشید ثمنین قصص و سراويل ثمنین  
 آنہا ست بزوجہ متعارف در ان چنانچہ پیراہن را در بر افکنند و مہتابان را در پایا کنند والا اگر بر تن نکنند  
 مثل رواج چیزے لادم نمی آید زیرا کہ درین صورت نمیکویند کہ پیراہن پوشیدہ و ازار پوشیدہ - ولا البرنس  
 و پوشید برنس را و برنس لضم موحده و لون و سکون را در میان اینہا تفسیر کردہ اند اورا القبلۃ طویلہ  
 یعنی کلاہ دراز و این تفسیر قاصد ست در معرفت آن و انچہ مشہور ست این ست کہ از بلا و شامی از تمام بدن و  
 سر و گردن را می پوشد و در وقت باران نمی پوشند - ولا الخفاف - و نہ پوشد موزہ ہا را - الا احدی الخفین  
 فیلبس خفین - مگر کسیکہ نیاید تعلین را پس پوشد موزہ ہا را - و یقطعہا اسفل من الکعبین - و باید کہ بہر دو  
 ہر دو موزہ را پایان تراز ہر دو پاشند تا از حد موزگی بر آسند - ولا تلبسوا من الثیاب شیئہ عفران -  
 و پوشید از جامہ ہا چیزے را کہ سودہ است آنرا از عفران - ولا ورس - و نہ جامہ کہ سودہ است آنرا ورس  
 لفتح واد و سکون را گیاه زر و لیت کہ رنگ کردہ میشود بدان و آنرا اسبرک گویند متفق علیہ از ابی جاری  
 فی روایت - و زیادہ کردہ است تجارتے در روایتی لرجن عبارت را - ولا تنقب المرأة الحرمہ - و نقاب و می  
 نیفکند نہ فی کہ محرم ست و در بعض نسخ لا تنقب بتامین و تشدید قاف و نقاب یکسر لون روی برد - ولا تلبس

التقارین - و پوشیدن زن بر دست فقار البیغم قاف و تشدید فاذرای در آخر پوششی است که زنان عرب برای رفع سردی و در دستها پوشند که انگشتان در کف و ساعد همه برای پوشیدن در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از دیو است که زنان در دستهای پوشند - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یخطب و هو یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت یا ایاکم یحرم الحرم لعین لعین - و تنبیه نیاید حرم لعین را بپوشد موزه بدار - و اذالم یحذر از اهل البیت سر ایل چون نیاید بدنه بند را بپوشد تنبانی را و لیکن قطع کند موزه را از زیر پاشنه با چنانکه در حدیث سابق بیان کرد جمهور برین اند و اگر بهمان طور درست پوشد خدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن اصابت نال است و بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و خدیه نیست و در سر اذیل نیز خلافت است و نزد امام ابوحنیفه پاره کند و از سازد - متفق علیه - و عن لعلی - نفع تحتانیه و سکون عین مهله - بن امیه - لعنهم الله و فحیم و تشنه بدنه تحتانیه صحابی است اسلام آورد در رنجه و حاضر شد حنین و طائف - قال کننا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجوانه از جواهر رحل اعرابی - گفت بودیم مانند آن حضرت در جوانی که بر یک مرحله از کوه است و آن حضرت از انجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه حبه و هو متفنج بالخلق بران مرد چه بود و حال آنکه آن مرد او بود بخلاق بفتح خا صه و قاف در آخر نام طیب است که عربان میسازند و در آن زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و متفنج لفضاد و خانی حنین آلودن جسد لطیف چنانکه گویایم چکد از دوسه - فقال - پس گفت آموزد - یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و نذه علی - بدرستی که من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی یک فاعسله ثلاث مرات - اما شستنی که باشت و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه احتمال زعفران حرام است بر مردانی از آن جهت که بقایه اثر طیب بعد از احرام منفسد احرام است فاقم - و اما الحبه فانزعها - و اما حبه که تو پوشیده پس بر کیش آنرا و بر آزار بدن - ثم اصنع فی عمرتك کما تفتن فی حجب - بستر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود با حکام حج نه عمره پس تنبیه داد آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شتر الطان احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و قوف بر نحر و عدم آن متفق علیه - و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحرم الحرم ولا یحلب بهر سه لفظ نفع و جزم مردی است نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح و یکس را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکس خازن خواستن و این مذهب شافعی و جمهور علماء است لیکن نهی از نکاح و نکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد و احرام همه و دلیل ما تزویج میمون است - رواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما - ان النبی صلی الله علیه و سلم



تزوج میبونه و هو محرم - روایت است از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میبونه را رضی الله عنهما و حالانکه آنحضرت محرم بود براسه عمره تقضا متفق علیه - و عن یزید بن الاصم بن اخط میبونه نمرد - خواهر زاد میبونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابی است و صحیح آن است که تابعی است آنکه کثیر الحدیث - عن میبونه روایت میکند از حاله خود میبونه - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها و هو حلال - که آنحضرت تزوج کرد او را و حالانکه محرم بود رواه مسلم قال الشيخ الامام محی السنه رحمه الله و الاكثر من علی انه تزوجها حلالا - گفت محی السنه اکثر بر آنکه آنحضرت تزوج کرد میبونه را در حالیکه حلال بود - و ظاهر امر تزوجها و هو محرم - و ظاهر شد امر تزوج و سه در حالیکه آنحضرت محرم بود - ثم بنی بها و هو حلال - پس بر بنا کرد یعنی دخول کرد میبونه را و حالانکه سه حلال بود - بسرف فی طریق مکة - نکاح میبونه و بنای وی در سرف بود بفتح مسین ممله و کسر را و بقایام موضعی است بر راه مکة برده میل از مکة و از عجائب اتفاقات آنکه فوت میبونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آن در ایجاد و مقدوی عمارتی است که بعضی امر ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میبونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم و ائالت دارد بر آنکه در حالت حل بود و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث و سه متفق علیه است بآنکه حدیث امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که دال است بر نفی ناول است بآنکه مراد آن است که نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است بکار دیگری بآنکه مراد مجرم است و آنکه حل کرده اند شافعی حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزوج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزوج و هو محرم تکلف است و نهی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حالانکه اکثر روایات و زان است که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حل میتوان کرد که مراد آن است که ظاهر شد امر تزوج و حالانکه حلال بود و کلام در اینجا در کتب اصول زیاده برین است جمله از ان در شرح ذکر کرده ام فتدبر - و عن ابی ایوب ان البنی صلی الله علیه وسلم کان یغسل راسه و هو محرم - روایت است از ابی ایوب القاری که بود آن حضرت که می شست سر مبارک خود را و حالانکه سه محرم است متفق علیه - بدانکه جائز است محرم استستن سر از براسه جنابت با اتفاق و در تبر و خلافت است و هم چنین در شستن بختی و مانند آن نیز خلافت است و در هدایه گفته است که لباس است در غسل کردن و بحام در آمدن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن نمیرود و زویدگی بوی بلکه زیاده کند تلبد شعور و یاد نشود سر و ریش بختی زیرا که سه نوعی از طیب است و سه سه کثه هوام سر و ریش - و عن ابن عباس - رضى الله عنهما - قال اجتمعت البنی صلی الله علیه وسلم و هو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آن حضرت زحالا نکه و نہ محرم بود و اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکستہ نشود و متفق علیہ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ۔ حدث عن رسول اللہ۔ حدیث کرد عثمان رضی اللہ عنہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه و هو محرم۔ و رحق مردے کہ چون شکایت کرد مرد هر دو چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید۔ فمد بها بالقبیر۔ تفمید کند هر دو چشم را به قبر و قید عینیه اتفاق است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است به طریق اولی و قبر به فتح صا و کسر موحدہ و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شرف قبر دارد و تلخ مشہور است کہ در دو چشم را بدان دو اکند و در چشم بکشد و تفمید و تفمید جراح است بستی است بمضادہ یعنی بغصایہ و نہادن دارد را بر جاجت نیز گویند اگر چه عصایہ بسته نہ شود و ظاہر آن است کہ مراد اینجا بستن عصایہ باشد زیرا کہ دے می پوشد جز دے از دے را و محتاج است به بیان کردن آنکہ این چون بکلم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد و او مسلم۔ وعن ام الحسین۔ صحابیہ است حافظ شد حجة الوداع را۔ قالت رايت اسامة و بلالا و احدهما اخذ بخطام ناقه رسول الله۔ گفت دیدم اسامہ و بلال را رضی اللہ عنہما یکی ازین دو کس گیرندہ بود و مهار ناقہ پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و الاخر ارفع ثوبه تیرہ من الحرم۔ و دیگر بردارندہ بود جامہ خود را کہ می پوشید آنحضرت را یعنی سایہ میکرد او را از گرمی آفتاب حتی می حمرہ بالحقبة۔ تا آنکہ گرمی کرد آنحضرت حمرہ العقبة را و در روایتی آمده است بردارندہ مانند تاج چیزی بر سر و دایم حدیث دلیل است بر جواز استظلال مرجم را بطیبه گفته کہ این قول اکثر علما راست و مالک و احمد کرده میدارند آنرا سد و او مسلم۔ وعن كعب بن عجرة۔ بلغم عین معلومہ و سکون جیم و راصحابی انصاری است از اصحاب شجرہ گویند کہ او را بتی بود کہ می پرستید آن را و عباده بن صامت یار او بود و روزی بروی درآمد دید کہ بت را بر ستیدہ از خانه بیرون آمد و عباده بن صامت در خانه او را دید بت را شکست و چون کعب درآمد و بت را شکستہ دید به چشم آمد و خواست کہ دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر دین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد۔ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر به و هو باحد يديه قبل ان يدخل مكة۔ روایت میکند کہ آن حضرت گذشت بروے و آن حضرت در حدیبیہ بود پیش از آنکہ درآمد بکہ۔ و هو محرم و هو یوقد تحت قدر۔ و حال آنکہ کعب محرم بود و دے آتش می افروخت زیر میگے۔ و اقل تہافت علی وجه۔ و پیشامی افتادند بروے دے۔ فقال اتو ذک یک ہواک۔ پس گفت آن حضرت آیا آزار سے کند ترا پیشامے تو۔ قال نعم۔ گفت کعب آراء آزار سے کند۔ قال فاعلق راسک۔ گفت آن حضرت پس اگر این چنین است بتراش سر خود را۔ و اطم فرقا بین ستہ مساکین۔ و بخوران قیمت کن فرق را میان شش مسکین۔ و الفرق بفتح الفار تمثله اصع۔ و فرق سه صاع است پس ہر مسکین اینم صاع است

از گندم بدہ و اصح جمع صلح و اصل و می اصنع قلب کردند اصنع خوانند چنانکہ آور جمع داری کنند و اصنع منہ ایام  
یا روزہ و ارسہ روزہ۔ او انسک۔ بضم سین بلفظ امر لیکتہ۔ یا فرج کن و بجمہ را متفق علیہ

**الفصل الثانی** - عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسئل النسائی عن  
عن الققازین والثقاب و ما من الروس و الزعفران من الثیاب - ترجمہ این از حدیث ابن عمر و فضل اول  
ظاہر شد۔ و تلبس بعد ذلک ما جئت من الوان الثیاب - و باید کہ پوشد بعد از بر آمدن از احرام ہر چیز دوست  
دارد از اصناف جامہ ہا و بیان کرد آن را بقول خود - مصفر او خرا و حللی او سر او یل او تمیص او خف  
فی الصراح و مصفر رنگ سرخ مصفر معروف و خرا بخرا - بجمہ و زائے نیز نوعی از جامہ و در قاموس گفتہ مصفر  
نسبت معروف است مصفر جامہ رنگ کردہ شدہ بآن نسبت معروف و حللی زیور است و در نیز داخل لباس اعتبار  
کردہ - رواہ ابو داؤد۔ و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کان الکبان یرون بنا - بو و ند سواران کہ میگفتند  
ہما - و نحن مع رسول اللہ - و ما یفنی زوجات ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم محبات  
محرم بودیم - فاذا جازوا ہنا سدت احدانا جلیبا ہما - پس چون نزد یک آمدند یعنی مردان از ما و میگفتند  
از پیش ما فروئے ہست یکی از ما چادر خود را - من را سہا علی و جہلا - از سر خود بروئے خود و لفظ جازوا  
ہم چنین واقع شدہ است از جواز در سنن ابی داؤد و در مصابیح جاوزنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ جازوا  
جائے مملوہ و ذال عجم نیز آردہ - فاذا جازوا و نا - پس چون سے گزشتند از پیش ما - کشفناہ - دو و میگفتم ما چادر  
را از روی و سے کشادیم رومی را و بر ہنہ سے کردیم روسے را - رواہ ابو داؤد و ولابن ماجہ معناہ - و عن  
ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یدہن - بفتح یا و تشدید وال - بالزیت و ہو محرم - بود آن حضرت  
طلامی کرد و عن زیت را بر خود و حالانکہ و سے محرم بود - غیر المقتت - اما زیت غیر مقتت - یعنی غیر المطیب  
زیت خوشبوئے نکرده شدہ و مقتت بضم میم و تشدید تا زیتی کہ رخیہ شدہ در وی ریاحین یا آمختہ شدہ  
برو عنہا سے خوشبو و مقت و لقیقت روغن در گل پروردن و نزد امام ابو حنیفہ زیت مطلقا از طیب است  
زیرا کہ اصل اوست کذا قالوا - رواہ الترمذی

**الفصل الثالث** - عن نافع - ان ابن عمر رضی اللہ عنہما - روایت است از نافع کہ مولای ابن عمر  
کہ ابن عمر با نیت ہر وی و سر ما خورد - فقال - پس گفت - ان علی ثوبایا نافع - بینداز بر من جامہ ذای نافع  
کہ سردی میخورم نافع میگوید - فالقیقت علیہ برسا - پس انداختم بر بالائے ابن عمر بر شری را - فقال تلقی علی  
ہذا و قد نبی رسول اللہ - پس گفت - ابن عمر آیامی اندازی بر من این را و حالانکہ یہ تحقیق نبی کردہ است پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم ان طیبہ المحرم - از نیکہ پوشد بر شری را محرم ظاہر اندہب ابن عمر اجتناب غیظ بود مطلق ہر نوع

که پوشند و سابقاً معلوم شد که اگر محیط را بپوشند نه برومی که متعارف در آن است بایک نذر و یا از جهت احتیاط کرد و الله اعلم - رواه ابو داود - وعن عبد الله بن مالک ابن نجیة - مالک به تنوین است و این صفت ثانیه عبد الله است و بجهت بضم با و فتح حای مملو و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر بی تنوین بود لازم آید که بجهت مادر مالک باشد و حال آنکه زوجة اوست و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام فتدبر - قال اجماع رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم - خون کشید آن حضرت و حال آنکه در محرم بود - طحی الجمل - نفخ لام و سکون حای مملو و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت - من طریق مکه فی وسط راه - خون کشید و در میان سر خود وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است گفته اند که این محمول بر ضرورت است زیرا که بطن شتر بخوابد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست جایز است بی فدیة - متفق علیه - وعن الشیخ قال اجماع رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدر حجامت کردن آن حضرت و حال آنکه در محرم بود بر پشت پا - من وجع کان به - از جهت دروس که بود در پشت پا و پا جاسه موی نیست غالباً با وجود آن دروس هم داشت رواه ابو داود و النسائی - وعن ابی رافع مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید بطی بود و چون خبر اسلام او عباس بر آسایند از او شن کرد و حاضر شد احد را و خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود و لیکن در بدر حاضر نشده - قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمون و هو حلال - نکاح کرد آنحضرت میمون را و حال آنکه آنحضرت حلال بود - و بنی بها و هو حلال - و دخول کرد آنحضرت میمون را و حال آنکه آنحضرت حلال بود - و كنت انا الرسول بنیها - و بودم من میان بنی میان آنحضرت و میمون - رواه احمد و الترمذی قال نه احد من

## باب المحرم

یجتنب الصيد - بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن و سگ و دیگر را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیز از این افعال کند لازم می گردد جزاها در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم یا زن و سگ یا بے اذن وی در اینجا مذاهب و اقوال است مرعرا نذهب بعضی صحابه و تابعین و سن بعد هم و ابن عباس و طائفة و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقاً بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جهم که باید و مذاهب مالک و شافعی و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند بر او خود و چیز از آن بر او محرم است و اگر حلال است و مذاهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان مکن و دلالت و اشارت

واعانت بران نہ نماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکہ حدیث ابی قتادہ بران دلالت  
دارد این است تحریر مذاہب و احادیث درین بحسب ظاہر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعاده این  
را بہ تفصیل ہر چہ تمامہ استیفا کردہ شدہ است آنجا باید نگریست واللہ اعلم

**الفصل الاول - عن الصعب - بفتح صاد و سکین عین مہلین - بن جنامہ - بفتح جیم و تشدید ثلثہ صحابی است**  
ابن عباس ازوے روایت دارد مات فی خلافتہ ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہما - انما ہدی رسول اللہ - روایت ستازوی  
کہ وی ہدیہ آورد برای پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ہمارا وحشیہ - گور خرا کہ شکار کردہ بود - و ہو بالا بود - و  
آنحضرت در ابواب و بفتح ہمزہ و سکون موحدہ - او بود ان - یاد روان بود بفتح واد و تشدید و ال نام دو موضع  
است میان مکہ و مدینہ نزدیکتر مدینہ و میگویند کہ قبر عبد اللہ والد آن حضرت در ابویست و این صعب ابن جنامہ  
آنجا ساکن بود - فرد علیہ - پس برگردانید آنحضرت بروے و قبول نکرد - فلما برای مانی وجہ - پس ہنگامیکہ دید آنحضرت  
چیزے را کہ دروے دوست از ناخوشی و انفال و اندوہ از قبول ناکردن آن حضرت ہدیہ اورا - قال گفت  
آن حضرت - انالم زده علیک الا ان احرم - بدرستی کہ ما برگردانیدہ ایم آن را بر تو اگر بحسب آنکہ ما محرمیم و محرمین  
جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفتہ کہ جمع حرام است - متفق علیہ پوشیدہ نماند کہ ظاہر  
این حدیث در ان است کہ صعب بن جنامہ ہمارا وحشی آورد و محرم را اجازت نیست قبول آن لیکن  
سخن در گوشت شکار است کہ محرم را خوردن آن رواست یا نہ و در روایات آمدہ است کہ ہدیہ کجما وحشی  
بود پس در روایات مسلم آمدہ کہ ہدیہ کرد سرین ہمارا وحشی را کہ خون از وی میکیید و در روایتی آوردہ شق ہمارا  
را و شق بکسر نمیزد و در روایتی آورد و عضو را ازوے و در روایتی پامی اورا پس بقرنہ این روایات  
درین حدیث نیز ہمین مراد خواہد بود - **وعن ابی قتادہ** انہ خرج مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت  
است از ابی قتادہ صحابہ مشہور کہ وے بیرون آمد ہراہ آن حضرت و این در عام حدیبیہ بود و در سال  
ہشتم از ہجرت - تخلف مع بعض اصحابہ و ہم محرمون - پس پس ماند ابو قتادہ بالبعض از یاران خود و یاران  
وے محرم بودند - و ہو غیر محرم - و وے محرم نبود - فراہا ہمارا وحشی قبل ان یراہ - پس دیدند یاران وے  
ہمارا وحشی را پیش از آنکہ بہ بنید وے آن را - فلما راوہ ترکوہ - پس ہنگامیکہ دیدند یاران او گناشتند اورا  
و دلالت و اشارت نکردند بدان سحے راہ ابو قتادہ - تا آنکہ دید آنرا ابو قتادہ - فرک فرساکہ - پس سوار شد  
ابو قتادہ اسے را کہ مراور بود - فسالہم ان ینا و لوہ سوطہ - پس سوال کرد ایشان را کہ بدہند بدست وی  
تا زیانہ اورا بعضے گفتند کہ مراد بسوطہ آنجا سیف است و در بعضے روایات با سوطہ محمد نیز مذکور است -  
فابوا - پس ایآ آوردند یاران از دادن سوطہ بدست وے بحسب احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید

فتناؤلہ۔ پس خود آداب و قتادہ از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط در مخ را حمل علیہ پس حملہ آورد و بتاخت بر تار و جشی فقہ۔ پس پے کرد و بیفکند و بکشت اور۔ ہم اکل فاکلوا۔ پس خورد البوتقادہ پیر خوردند یا ران دی نیز۔ قند موا۔ پس پشیمان شدند بعد از خوردن کہ چر گوشت شکار در حالت احرام خوردند و البوتقادہ بارہ گوشت را نگاہداشتہ بود۔ فلما اور کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالوہ۔ پس ہنگامیکہ دریافتند آنحضرت را و بلازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت را از حکم آن کہ روا بود خوردن آن یانہ۔ قال ہل معکم من شیء۔ گفت آن حضرت آیا ہست با شما از ان چیزی۔ قالوا معنا سبلہ۔ گفتند با ما پائے اوست و در روایتی بازوے او۔ فاخذ بالنبی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاکلوا۔ پس خورد پای آنرا۔ متفق علیہ و فی روایتی لہا۔ و در روایتی مرغبارے و مسلم را ہر دو آئینہ آمدہ کہ۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود۔ انکم اجدامہ ان حمل علیما۔ آیا از شما بیج کی بود کہ امر کرد البوتقادہ را کہ حملہ کند و بتازد او بر و بے۔ او اشار الیہا۔ یا اشارت کردہ باشد بجانب دینی یعنی اغاتا کردہ باشد بوجہی از وجوہ بر شکار کردن آنرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکرده۔ قال فکلوا ما لابی من لحمہا۔ گفت آنحضرت پس خوب کردید کہ خوردید و بخورید آنچه باقی ماندہ است از گوشت و سہ این حدیث دلالت بر اباحت میکند ما دمی کہ خود صید نکرده یا دلالت و اشارت بر آن نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آمدہ و لابد بعضی تاخیر بقیہ خواہد بود و تحقیق فی موضع۔ وعن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خمس لاجنح علی من فیکن فی الحرم والاحرام بیج چیز اند کہ گنہ نیست بر کسی کہ بکشد آنرا در زمین حرم اگرچہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بر تخفیف راموش۔ والنزاب۔ زناغ والحدادۃ۔ بکسر حاد فتح دال و ہمزہ بر وزن غلبہ جائزے معروف است کہ آنرا غلبہ از میگویند و در صراح خات گفتہ والعقرب۔ و کثروم۔ والکلب العقور۔ و سگ جراحات کنندہ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس نواسیق لعلین فی الحل والحرم۔ بیج چیز از حیوانات فاسق اند کہ شہ شوند در زمین حل و حرم و سہ کشد آنرا حرم۔ الحیۃ۔ مار۔ والنزاب الالبقع۔ بموحده و قاف نزاع بشیہ کہ سیاہ و سفید می باشد و در پشت و شکم و سہ سفید باشد و این در طیر و کلاب می باشد و فی الصراح بقیہ پسگی در مرغ و در شکار حدیثان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ گویا من می بینم لبوے کلب البقع کہ وہان می اندازد و در خون اہل بیت من دبو و دشمن ملعون ابرص۔ والفارۃ۔ و موش۔ والکلب العقور۔ و سگ گزیدہ۔ والحدیۃ۔ تصغیر حدادۃ است کہ در حدیث سابق مذکور شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر کی ازین دو حدیث بیج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب مذکور شد نہ حیہ و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاہی مطلق مذکور میشود و گاہی موصوف با تفع و گفته اند کہ مقتول در حل و حرم کہ قاتل و می محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکہ ہمہ موفیات را حکم همین است و سباع ہمہ مانند شیر و گرگ و پلنگ ہمہ داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جزا قتل محرم مرایشان را و ہر سودی را جازست قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواہ در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائزست نزد شافعی و زہد و اگر در حرم کرده باشد یا پناہ بحرم ببدہ تنگ ساختہ شود بر دے محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخرج پس قتل کرده شود و حد زودہ شود

**الفصل الثانی** - عن جابر بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کم الصيد لکم فی الاحرام حلال مالم تقیدوہ - روایت است از جابر کہ آن حضرت گفت گوشت شکار مر شمارا در احرام حلال است مادام کہ صید نکنید شکار محرمید - او بجا و لکم - یا صید کرده شود برائے خاطر شما اگر صید کنندہ محرم بنود مذہب مالک و شافعی این است و این متوسط میان دو مذہب دیگر چنانکہ مذکور شد - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - وعن ابی ہریرۃ ان ابنہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الجراد من صید البحر - گفت آن حضرت کہ مرغ از شکار و ریاست یعنی حکم وی حکم صید بحرست دارد شدہ است کہ جراد از بنی افشار و ن ماہی است و بعضی گفته اند کہ متولد میگردد از ماہی مانند اگر کما پس می اندازد ایشان را در یا بساحل و پرورش می یابد و باین حدیث تجویز کردہ بعضی از علما کہ صید کنند و اگر محرم زیرا کہ دے صید بحرست و صید بحر حکم قول حق سبحانہ (داعل لکم صید البحر ما دمتم حرا حلال است اما کسیکہ تجویز نمی کند می گوید کہ دے صید بحرست کہ استقرار او در اینجا است و بعضی می کند در زمین و قوت میکنند از انجہ بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در از صید بحر گفت مراد آن است کہ در حکم صید بحرست در حل اکل بی فرج و تذکیہ و اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد و الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ عن ابنہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لقیل المحرم السج العادی - فرمود بکشد محرم در زندہ حملہ کنندہ را و دے در حکم کلب عقورست چنانکہ گفته شد - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن عبد الرحمن بن ابی عمار - بن قیس عین مہملہ و تشدید میم تا بیست کی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت شمول عفت و سلامت - قال سألت جابر بن عبد اللہ عن الفصیح اصیدی - گفت پرسیدم جابر را از وضع بفتح معجمہ و صم موحدہ حیوان معروف کہ آن را اگر گ گفتار گویند آیا شکارست وی کہ حرامست قتل آن محرم را - فقال نعم - پس گفت جابر آری وضع از جمله شکارست - فقلت ای وکل - پس گفتم من آیا خورده میشود و حلالست خوردن آن - فقال نعم - پس گفت جابر آری خورده می شود - فقلت سمعتہ من رسول اللہ - پس گفتم من آیا شنیدے تو آن را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم - گفت آری شنیدم از آن حضرت - رواہ الترمذی و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - بدانکہ اختلاف کرده اند در اباحت لحم صیغ از سعد بن

ابن عثمان آمدہ کہ وے بنخورد و از ابن عباس نیز باحت آن مروی است و امام شافعی و امام احمد باین رفتہ اند و امام ابوحنیفہ و امام مالک بکراہت آن رفتہ اند زیرا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخی کرده از ہر ذمی نابا ریباع و حدیثی در کراہت لحم اعلیٰ مخصوص نیز روایت کردہ اند لیکن میگویند کہ آن حدیث ضعیف است شافعیہ میگویند کہ صبح مخصوص است از عموم ہنی از ہر رباع بقصر حدیث جابر و اللہ اعلم۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ قال سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن البضع قال ہو صید۔ گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از بضع کہ آیا آن صید است کہ بکشتن آن بر محرم حیاتی ثواب میشود گفت آن حضرت صبح صید است۔ و یجبل فیہ کبشا اذا صابہ الحرم۔ و می گرداند و صید ہر محرم در جزای آن قبیقار را و قتیکہ برسد و بکشد آن را محرم۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی و عن خزیمہ البضم خای حمہ و فتح زامی۔ بن جرانی۔ بہ فتح جیم و سکون زامی بعد از وے ہمزہ و فتح جیم و کسر زامی و پایانیز میگویند بعضی بنشدہ زامی بنخوردند بیا۔ قال سالت رسول اللہ گفت پرسیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن اکل البضع او خوردن بضع۔ قال ادی اکل البضع احد۔ گفت آن حضرت آیامی خوردن بضع را بچ کی یعنی وی چیزی نیست کہ کسی او را بنخورد۔ و سالت عن اکل الذئب۔ و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ۔ قال ادی اکل الذئب احد فیہ۔ گفت آیا بنخوردن و سب را بچ کی کہ در وی نیکی است۔ رواہ الترمذی و قال لیس اسنادہ بالقوی

الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن بن عثمان الیتمی۔ عبد الرحمن بن عثمان بن عبد اللہ صحابی است برادر زو و طلحہ بن عبید اللہ رضی اللہ عنہ اسلام آورد بعد از بیۃ الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشتہ شد باین زبیر در یک روز۔ قال کن مع طلحہ بن عبید اللہ و نحن حرم۔ گفت بودیم ما باطلحہ و حالانکہ ما محرم بودیم۔ فابدی لم یطرس ہدیہ آورده شد ہر اسے طلحہ پرندگان بختہ۔ و طلحہ مراقد۔ و طلحہ خوابیدہ بود۔ فمنا من اکل۔ لیس بعضی از ما کسے بود کہ خورد۔ و منا من تورع۔ و بعضے از ما کسے بود کہ پرہیز گاری نمود و بنخورد۔ فلما استیقظ طلحہ و افق من اکلہ پس چون بیدار شد طلحہ با آنها موافقت کرد کہ خوردہ بودند بقول موافقت کرد یا از ان چیز کسے کہ باقی ماندہ بود بنخورد۔ قال فاکلناہ مع رسول اللہ۔ گفت طلحہ پس خوردیم ما آن را با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی ہر اسے آن حضرت نیز اہد کردہ بودند و بنخورد زیرا کہ ہر اسے ایشان حید نکرده بود و این تاویل کسی کہ می گوید بنخورد محرم از انچہ برای وے صید کردہ باشند و ظاہر این مطلق است و تورع کسیکہ بنخورد و بخت احوالات دیگر است مانند مشارکت محرم در ولایت یا اشارت و اعانت و اللہ اعلم

### باب الاحصار وفوت الحج

حصار و احصار منع و حبس و بازداشتن کسے را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصر المرض و السلطان بے گویند و قتیکہ باز و از بیماری یا بادشاہ منع کند از کار و مقصد بے کہ دارد و ہم چنین میگویند حضر ہم اللہ بہین



منشی و چون محرم شد محرم نتوانست بر مقصد رسید جائز است اورا کہ از احرام برآید لیکن ائمہ ثلاثہ سے گویند کہ صحابہ  
نہی باشند مگر بعد و چنانکہ در واقعہ حدیثیں شدہ و در بعض نزو ایشان بستی می ماند بر احرام و اگر عند زائل گشت  
و حج فوت شد برآید از احرام بعل عمره و نزد احتصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است کہ کسی انگشت  
یا شکست پائے او برآید از احرام و بروست و رسال آئینہ درین باب خلافی دیگر است و آن این است کہ ہدی  
می فرستد نزد ما مجرم زیرا کہ شناختہ نشدہ است رختن خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد  
شافعیہ موقوف نیست بر حرم و ذبح کند ہا بخاک کہ محرم شدہ چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ رضی اللہ عنہم  
ہم و در حدیث ذبح کردند و حدیثی از زمین حل است جوالتش آن است کہ ممکن بنود فرستادن ایشان ہدی را مجرم  
بسوی حکم ضرورت ہاں جا کردند و بعضیہ گفتہ اند کہ حدیثی پاره از حل و پاره از حرم است پس شاید کہ ذبح در حرم وی  
کرده باشند و در مواہب لدنیہ از محب طبری آورده کہ حدیثی اکثرش از حرم است و خلافی دیگر آنکہ چون محرم شود قضا  
و نزد شافعی قضا نیست تسمیہ بعمرہ القضا مؤد نہ سبب است و ایشان میگویند قضا اینجا بمنی صلحت

الفضل الاول عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال احب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق را سہ و جامع لنامہ و خیر ہدیہ  
گفت ابن عباس حل حصار کردہ شد آن حضرت یعنی در حدیثی و منع کردند مشرکان مکہ اورا از در آمدن بکہ و عمرہ گزاران پس  
برآمد آنحضرت از احرام و خلق کرد و سہ مبارک خود را و جامع کرد زنان خود را و خرگوشہ را و شتران خود را کہ ہمراہ داشت حتی  
اعمر حاکما قایما تا آنکہ عمرہ کرد سال آئینہ بمقتضای صلی کہ بابل مکہ واقع شدہ - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ بن عمر  
قال خرج جامع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت ابن عمر بیرون آمدیم بابا آنحضرت یعنی بعمرہ پس نزول کرد آنحضرت  
بجدینہ فخال کفار قریش دون البیت - پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزو خانہ کعبہ فخر  
پس نخر کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہدایہ - ہدیہ ہای خود را کہ ہمراہ داشت - و خلق - و خلق کرد آنحضرت - و قصر  
اصحابہ - و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و خلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی خلق کردند بعد از توقف بسیار و  
بر آمدن از احرام بحبت غم و اندوہ ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمہ گفت یا رسول اللہ تو برآی از احرام و خلق  
کن تا ہمہ خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و خلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس خلق کردند بعضی  
و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکہ بیان کرد آن حضرت فضل خلق را با وجود آن تقصیر کردند - رواہ البخاری -  
وعن المسور - کہ سہیم و سکون سین و فتح و او - بن خزیمہ یفحیم و سکون خای مجہد را - قال ابن رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم نخر قبل ان یخلق و امر اصحابہ بذلک - نخر کرد آن حضرت پیش از خلق چنانچہ معبود است و در  
ہدایہ گفتہ کہ نیست خلق یا تقصیر در احصار و در قول ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ و ابو یوسف ہم میگویند باید کرد و اگر نکرد  
جائز نیست زیرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کرد و عام حدیثیہ و ایشان سے گویند کہ خلق قربت و

عبادت بر تقدیر نیست کہ مترتب گردد بر افعال حج و عمرہ و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابہ کہ کردند برائے  
 آن کردند تا دانستہ شود استحکام غزیمت بر انصاف و اللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر أنه قال ليس  
حبكم سنة رسول الله۔ گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا۔ صلى الله عليه وسلم۔ سنت آن است کہ  
 آن جس اخذ کم عن الحج طاف بالبيت وبالصفاء المودة۔ اگر منع کرده شد و باز دانستہ شد یکی از نماز حج طواف  
 کند بخانه کعبه و بصفاء مروہ یعنی عمرہ کند۔ ثم حل لمن كل شيء۔ پست حلال شود و بر آید از هر چه کہ حرام شد بود۔  
 حتی حج عامًا قابلاً۔ تا آنکس حج کند سال آیندہ۔ فیندی۔ پس فحج کند ہرے را۔ او یوم ان لم یجد بہا۔ یا روزہ  
 دارد اگر نیابد ہرے را درین حدیث بیان احکام احصار کرد گو یا بعضی مردم جاہل بودند بآن یا خلائی میکردند  
 در آن پس گفت ابن عمر کہ سنت آن حضرت این است کہ اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمرہ بر آرد و از احرام بر آید  
 و بعد ازان حج را قضا کند۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 على صباحة بنت الزبير گفت عائشہ در آمد آن حضرت بر صباہ بنضم فنادت بحج و تخيف موحده و بعين مملہ بنت عم التختر  
 است و زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست کہ بشرف اسلام مشرف نشدہ صباہ بیت از مهاجرات  
 آن حضرت بروی در آمد۔ فقال لعلك اردت الحج۔ پس گفت آن حضرت شاید کہ ارادہ میکنی حج را استفسار است بر سبیل  
 تططف و ہربانی۔ قالت۔ گفت صباہ آری ارادہ حج دارم و لکن۔ واللہ ما اجد فی الاوجہ۔ تجد اسو گندمی یا بم  
 خود را گم یار و دروناک یعنی در خود مضطربم یا بم و معنی دانم کہ قدرت بر اتمام حج یا بم یا نہ و حج بفتح جیم درد و بکسر  
 دروناک چنانکہ دروغ و دور۔ فقال لہاجی۔ پس گفت آن حضرت مر صباہ راجع کن یعنی احرام حج ببند۔ و  
 اشترطی و قولی۔ و شرط کن و بگو۔ اللهم تحلی من حیث حبستنی۔ خدا یا مکان بر آمدن من از احرام ہما نجاست کہ  
 حبس کنی و باز واری تو مرا در آنجا تحمل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان حل یتفق علیہ۔ و این حدیث دلالت دارد  
 بر تحقیق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامعہ کہ میگویند احصائیت مگر بعد و میگویند کہ اگر مرض  
 مبیح تحمل میبود احتیاج بہ اشتراط چه بودی جواب میگویند کہ اشتراط برای تحمل تحمل است کہ اگر اشتراط نبودی  
 متاخر باشد تحمل تا رسیدن ہدی در محل خود کہ حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از خربہ تحمل میتواند کہ چنین  
 است مذہب ابی حنیفہ و ہر کہ موافق است بوسے در تحقیق احصار بمرض و بعضی گفتہ اند کہ جائز نیست تحمل با وجود  
 اشتراط و این حکم مخصوص است بصباہ و اللہ اعلم و بصحت رسیدہ است از ابن عمر کہ وسے اشتراط  
 را انکار نہ کرد در حج و قول وسے در حدیث سابق الیس حبکم سنتہ رسول اللہ بحیث این است  
 و از اینجا مفہوم میگردد کہ ابن عمر قائل است باحصار از حبس مرض فافهم

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر أصحابه

ان یبدلوا الهدی الذی تخروا عام الحدیثیة فی عمره القضا۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت ابرکرد  
 اسباب را کہ بتبدیل کنند ہدی را کہ بخردہ اند در سال حدیثیہ و عمرہ قضائیہ سالیقتاً در وقت احصاء بخردہ  
 بودند سال آیندہ کہ عمرہ قضایا بخارند ہدی دیگر بخارند تا بخرد در حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصاء فرج کردہ نمیشود و  
 در حرم چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است و این بر تقدیری است کہ بخرد در حدیثیہ و غیر حرم بود ظاہرست و اگر گوئیم  
 حدیثیہ نیز در حرم بود زیرا کہ حدیثیہ اکثرش در حرم است چنانچہ در شرح ترجمہ اشارت بدان کردیم پس بتبدیل حاجت  
 احتیاط و ادراک فضیلت است ثانیاً و امر برائے استحباب است۔ رواہ ابو داؤد۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیلہ  
 است کہ وفیہ ضعف و فی سندہ محمد بن اسحق۔ وعن حجاج ابن عمرو الانصاری۔ صحابی است محدث و در اہل  
 مدینہ و حدیث دے نزد حجازین است روایت کرد از دوی عکرمہ و جزوے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم من کسر کسیک شکستہ شود بلفظ مجهول یعنی پائی او۔ او عرج۔ بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود۔ فقد حل پس  
 بہ تحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام بر آید۔ و علیہ الحج من قابل۔ و برد است حج از سال آیندہ  
 این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکہ احصاء بغیر عدو ہمی باشد چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و تنقید با شراط  
 تکلف است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و زاد ابو داؤد و فی روایتی از  
 و زیادہ کردہ است ابو داؤد و در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ و قال الترمذی ہذا حدیث  
 حسن۔ و در نسخہ حسن صحیح۔ و فی المصابیح ضعیف۔ و در مصابیح گفته است کہ این حدیث ضعیف است و توثیقی  
 گفته کہ حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته کہ مرادین حدیث را تئمۃ السیت از قول عکرمہ و دوی یکے  
 از راویان حجاج بن عمر است و ان تول این است کہ گفت قد ذکرک ذلک لابی ہریرہ و ابن عباس  
 عکرمہ گوید کہ بہ تحقیق ذکر کردم من آنرا مرابی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمر ہم چنین میگوید  
 (فقلاً صادق) پس گفت ابو ہریرہ و ابن عباس را راست گفتہ است و عن عبد الرحمن بن یعمر نفی  
 تجانیہ و سکون عین مہلہ و فتح میم۔ الذیلے۔ بکسر دال مہلہ و سکون تخانیہ صحابے است کہ نزول کردہ  
 کوفہ و وفات یافت بہ خراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفۃ۔ گفت بشنیدم  
 آن حضرت را کہ می گفت حج عرفہ است یعنی لما کسج و معظم ارکان وے و قوت است برفہ اگر چہ طواف نیز  
 رکن است اما ابن عظیم ترست از آنکہ بے وی حج اصلاً صورت ندارد۔ من ادبرک عرفۃ لیلتہ جمع قبل طلوع  
 الفجر فقدا رک الحج۔ کسیکہ در یا بد و قوت عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب و ہم از ذی الحجہ است پیش از  
 طلوع صبح صادق پس بہ تحقیق در یافتن حج را اول وقت و قوت برفہ بعد از زوال روز عرفہ است و آخر و  
 تا طلوع فجر عید است و معنی وقوف استادن در ان واد است اگر چہ یک ساعت بود اگر چہ در خواب باشد اینجا سئلہ است

می آرند که یکی در جزو اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگزارده است بجهتی که اگر توقف کند نماز از دست برود  
و اگر مقید نماز شود حج درست نیاید چه کار کند نماز کند حاج گزار و بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادت است  
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضاے او عنقرقی تمام و مشتت عظیم است و هو الخ تا ایام منی ثلثه - روزی منی سه  
روز است یا زده و دوازده که آنهارا ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و در منی باید کرد - من محل  
فی یومین فلا اثم علیه - پس کسیکه شبانی کند و در روز در آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ بنده بر او  
و نیست در روزی ترک واجب - و من تا آخر فلا اثم علیه - و کسیکه پس ماند و در سیزدهم هم بایستد پس نیست  
ایچ بنده بر او و نیست در روزی از تکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و هر دو از اگر چه توقف و تاخیر  
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آوردن آنکه اهل جاهلیت و وفتره بودند بعضی  
تعمیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعمیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اشئی  
و حرجی نیست - رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حديث حسن صحیح

### باب حرم مکة خزنها الله تعالى

حرم مکة زمینی است که احاطه کرده است بدان و گرد آید آنست که خدا تعالی او را حکم آن بحجت  
تنظیم و تشریف و تسمیه بحرم بحجت آن است که حرام گرد آید آنست که بجائز تعالی در روز بسیاری  
از آنچه حرام نیست در غیر روز و سبب تحریم بعضی گفته اند آن است که چون آدم علیه السلام را زمین فرستادند  
ترسید از شیاطین تا هلاک نکند او را پس فرستاد او را بجهان ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی و کند پس درین  
مناضع که حد و حریم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکة و منافق ملائکه بود حرم  
گشت و بعضی گفته اند که چون حمراس و زخلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی بنیاء و وقت بنای  
کعبه نهاد و روشن گشت روزی در بین و شمال و شرق و غرب و سه پس هر چه از زمین روشن شد بنور حجر حرم  
شد و حد و حریم را علامات است و آن اشاره است که بنا کرده شده اند و در جمیع جوانب مگر در جانب جده و حوران  
که درین دو جانب اتفاق افتاده و اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بد لالت جبرئیل علیه السلام  
بعد از او فلعی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از او فقصه و گفته اند  
عدنان بن ادس اول کسی است که نصب کرد و انصاف حرم را و در وقتیکه رسید که مندرس نگردد و حریم و بعد از وی  
قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح پیغمبر بن الخطاب پیغمبر عثمان بن عفان  
بعد از او معاویه بن ابی سفیان و حد و حریم از همه جانب مساوی نیست و نزدیک تر از همه جانب  
تعمیم است و در تاریخ که همه را به تفصیل بیان کرده است و الله اعلم

**الفصل الاول** - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لا هجرة ولكن جاهدوني - گفت آن حضرت در روز فتح مکہ نیست ہجرت ولیکن باقی ست جہاد و نیت بیان آن ست کہ ہجرت از مکہ مدینہ فرض بود بر کس کہ استطاعت دارد بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ و چون فتح شد مکہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود زیرا کہ مکہ دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بہ دار اسلام از برائے صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جہاد و نیت یعنی باقی ماند جہاد کہ گرد آورده شود بدان از فضیلت و ثواب انچه قوت پذیرفته از ہجرت و باقی ماند جہاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در ہر عمل و درین نیز معنی ہجرت ست یعنی ترک ہوائے نفس و سیردن آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن انچه نہی کرد شارع اذان - و اذا استقرتم - و چون خواندہ شوید و بر آورده شوید برائے جہاد یعنی حکم کند امام کہ برائید بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمان را - فالفرداء - پس بر آید و اجابت نماید و امتثال کنید امر او را - و قال يوم فتح مكة - و گفت آن حضرت روز فتح مکہ - ان هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والارض - بدرستیکہ این شہر یعنی مکہ حرام گردانیدہ است اورا خدا تعالی ادنی کرده است از ارتکاب چیزے چند در آن روزے کہ پیدا کرده است آسمان و زمین را یعنی تحریم و سہ امر قدیم و شریعت سالفہ است و نیت ازان قبل کہ حادث بود و مخصوص باشد بشریعتی و دن شریعتی یا مراد آن ست کہ این زمین را در وقتیکہ پیدا کرده است محرم کرده شدہ است و این صفت در روزے ہذا اگر گفته شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ ابراہیم عم حرام گردانیدہ کہ را و ساخته است اورا حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساخته ام اورا حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و چہ اسناد آن بابرہیم علیہ السلام چہ باشد جوابش آنکہ اسناد تحریم بابرہیم علیہ السلام از حجت آن باشد کہ وی رسانید و اعلام کرد حکم الہی را زیرا کہ حاکم بشرائع و احکام خدا تعالی ست و حکم ویے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم رسانندہ آن احکام اند یا چون برداشتہ شد خانہ بیت المعمور بآسمان در وقت طوفان لوح عم و مندرس و منکس گشت عمارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مزکہ منیہ تا آنکہ احیا کرد او را ابراہیم علیہ السلام - فهو حرام بحرمۃ اللہ تعالیٰ يوم القيمة - پس این بلد حرام است بحرم گردانیدن خدا تعالی تا روز قیامت - و انه لم یحل القتال فیہ لاحد قبلی - و ہزستی شان این ست کہ ہرگز حلال نگردد کارزار کردن و در این بلد مزبج یکی را پیش از من - و لم یحل لے الاساعۃ من ہذا - و محال نشد بر اگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابد آن بام و اذن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود و لهذا اکثر علماء و امام ابو حنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ بقرہ و قبلہ ست کہ آنرا در کتب فتنہ فتح عنوہ نے گویند و مذہب شافعی و روایتی از احمد آن ست کہ فتح او

یصلح است زیرا که ایشان تهنیتی بنودند بر اے حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد بنی القدره و لوقن  
 بعضی مشرکان مراد را و اعتذار آن حضرت بجلال شدن قتال مراد را ساعتی صبح است در وقوع قتال فتح عنوه  
 و ثمره خلافت آن است کسیکه می گوید فتح عنوه بود جائز نمیدارد و فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را  
 زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیکه میگوید یصلحا بود تجویز میکند بیع و اجاره  
 را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان - فوج امیر بخرمه الله الی یوم القيمة  
 بلکه از برای تفریر و تاکید است - لا یفصد شکوه - بریده نشود خار او چه جای اشجار و در بدایه گفته که هر که خشیش  
 حرم یا درخت آنرا ببرد که ملوک نیست و خود رسته است بر اوست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از انان و در آنکه  
 خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چراغینده نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خود امام ابو یوسف گفته با کسی  
 نیست به چراندن از جهت وجود مزدورت و تقدیر منع دو اب از ان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث  
 است و نیز برداشتن آن از حل مکن است پس ضرورتی نباشد و از خستنی نیست چنانچه در حدیث بیاید و  
 جائز است قطع او در عی او و کمارت نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق  
 اوست جائز است رعی بهائم در کفار حرم و مذہب امام احمد بن حنبل و مذہب امام اهل عارف و اوج  
 جامع عبد الوهاب متقی از عارضه عی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب بامرومی بود که وی  
 را احمد متقا میگفتند روزی گلی از حرم آورده بدست مامیاد و به تقدیر آتی سپرد و آنرا بوی کردیم بجز دوی  
 کردن المی در مینی ماد وید چنانچه مورچه دود و بدماغ رسید و از دخی هر و چشم بر آمد و در زیر و زیاده شد تا رسید  
 بهائی که رسید ما شاء الله و لایق فرسیده - در مانیده در بخانیده نشود و شکار او چون تفریر حرام شد مثل  
 و التلایط بطریق اولی حرام باشد و اگر تفریر کرده هم در نفا ریش از سکون تلف شد ضامن گردد - و لا یلحق القطع  
 الامن عرفنا - و بر ندارد بر زمین افتاده حرم را اگر کسیکه تعریف کند و بشناسد آن را یعنی در نقطه حرم نیست مگر  
 تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس خج نمی کند آنرا مالک نمیکرد و تصدق نمیکند چنانکه حکم نقطه بقاء و دیگر است  
 که تعریف کند و اگر فقیر باشد خج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیاید بدد اما اینجا بد یعنی در نقطه حرم جز تعریف نیست  
 در این اهل قولین شافعی است و اکثر علماء فرق نکرده اند میان نقطه حرم و غیره از اماکن و مذہب مانیز همین است  
 و دلیل بر ان اطلاق احادیثی است که وارد نشده اند در نقطه چنانکه در باب نقطه بیاید ان شاء الله تعالی میگویند  
 که معنی قول رے الامن عرفنا درین حدیث آن است که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جای کند  
 مخصوص با پیام موسم نیست و این خلاص ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم که ذکر خصا  
 اوست و اگر حکم نقطه حکم لفظ سائر بقاء باشد ذکر آن را فائده نمی بینم فتریر و لا یحتلی خلاصا - و بریده نه شود

علفت مژده و خلا مقصور علفت مژده شیش خشک را گویند و قطع شیش نیز درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و  
 بعضی خلار ابر در روایت کرده اند و آن خطاست کذا قال التورثی - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول الله  
 الا الاخر - مگر او ذکر آنرا استثناء کن از میان خلار و او را بکسر همزه و سکون ذال مجبه نام گیاهی شهید است خوشبوی -  
 فانه یقیم - زیرا که او را برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات یقیم ناقیون جمع قین بفتح قاف و سکون  
 تحتانی آهنگر صاحب منایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند با خود در گذاختن آهن و زر - و لیوهم - و از برای غنای  
 مردم نیز کاری آید که بدان سقف خانه می سازند و در روایت صحیح آمده - فانا نخجله فی قبولنا و بیوتنا - زیرا که مای  
 گردانیم او را در قبر باو خانه های ما او را در عرب در میان گورهای نیز می انداختند - فقال - چون التماس کرد و عیب  
 استثنای او را از آنحضرت وحی آمد پس استثنای او را کرد و فرمود - الا الاخر - مگر او ذکر کرده است قطع کردن و در نزد  
 بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد بود و بهر که خواهد خلل و حرام گرداند و بعضی  
 گویند با جهنم و گفت و اهل الصبح و اظهر است والله اعلم فی روایت ابی هریره لایعصد تجرها ولا یلقط طاب اظلماتها  
 الا انشد - برندار و بر زمین افتاده که را اگر نشت و انشا و تعریف گم شده کردن - وعن جابر بن عبد الله قال سمعت  
 النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحدکم ان یحمل بکة السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را که می گفت  
 روایتی مری را از شما که بر دارد بکة سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مرده است مطلقا و  
 قول اول صحیح تر است و قول جمهور علامت زیرا که آنحضرت در عمره قضا سلاح در آمد لیکن کافران گفتند که آنها  
 را در قرباب دارد و روز فتح نیز مسلح آمد - رواه مسلم - وعن النبی صلی الله علیه و سلم ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 دخل مکة یوم الفتح و علی رأسه المغفر - روایت است از انس که آنحضرت در آمد بکة روز فتح و بر سر مبارک وی مغفر  
 بود و بکسریم و سکون غنیمت و فتح فازه خود که در زیر کلاه می پوشید کذافی الصراح - فلما نزع جاره رجل و قال ان ابن  
 خطل متعلق با ستار الکعبه - پس هر گاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل  
 بفتح معجم و مهمله و مخیمه است بپرده های کعبه - فقال آتله - پس گفت آن حضرت بکشش او را و ابن خطل نام او  
 عبد الله است و بعضی گفته اند غالب رتد شده و مسلمانی را کشته اگر خیمه بود و آنحضرت را و مسلمانان را بگو میزد و گفته  
 اند که او را در داه بود و خیمه که بگو مسلمانان یعنی میزد و توفی گفته که درین حدیث دلیل است بر کینه او داشت  
 است اقامت حدود و قصاص در حرم که چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جائز نیست و جواب میدهند که  
 حکم ابن خطل مستثنی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود - و من دخل المسجد فوا من کبیر  
 در آید مسجد را آمن است و نیز می گویند که اباحت قتل در ساعت اباحت حرم بود و شاید که بر آورده  
 کشته باشند والله اعلم - متفق علیه - وعن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة

وعلیه عامه شود از روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و رفیع مکه و بروست دستار سیاه بود - بغير احرام  
 در آمدی احرام - رواه مسلم - و این حدیث دلیل است بر احتیاج پوشیدن سواد چنانکه مذکور است و بعضی  
 میگویند سیاه نبود بلکه باستقال و هن و سودن آهن سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام  
 داخل شونده مکه را نگیرد آنکه نیست حج و عمره کند واضح قولین شافعی این است و جواب مخفیة آن است که حلال کرده  
 شد در آنحضرت در اساعتی - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یز وجیش الکعبه -  
 غزایم کند لشکر کعبه را تا خراب کند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی است  
 بادشاه مصر و بعد مبدی موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا کانوا یبیدون من الارض یخسف  
 باولم و آخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند اول ایشان و آخر ایشان و بعضی  
 میگویند بیدار نام موضعی است میان مکه و مدینه عایشه میگوید - قلت - گفتیم من - یا رسول الله - کیف یخسف باولم  
 و آخرهم و فهم اساتیم - و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشان اهل بازل  
 ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقة است بمعنی رعیت - و من لیس منهم - و کسیکه نیست از ایشان  
 یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزاکردن بآل آن بلکه ضعیف و بنده یا نذر مثلاً قال یخسف باولم  
 و آخرهم - گفت آنحضرت خسف کرده میشوند باول ایشان و آخر ایشان - ثم یبعثون علی سبائهم - پس بر آنچه میگویند  
 بر نیات ایشان و همچنین است بر این عادت الی غایم هلاک میکند اختیار البشوی اشرار که فحط اند میان ایشان  
 بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت یشفق علیه - وعن ابی هریره رط قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یخریب الکعبه ذو السو قین من الجبته - ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السو قین میگویند  
 که از حبشه است و سولق تصغیر ساق و سولقین تشبیه اوست و حبشه را اکثر ساقهاست خرد و خف و باریک میباشد  
 و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و نرود ترا دارند و حکم الی بران رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست  
 حبشه است و این محل عبرت است که کعبه باین قدر عظمت بردست احقر الناس خراب میگردد و سفیانان  
 بآن شوکت و عظمت به قصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب  
 شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظمه  
 گردد است - یشفق علیه - وعن ابن عباس رط عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کافی به - گفت آنحضرت گویا که  
 من ی بنیم خراب کننده کعبه وی بنیم او را وی حاضر است نزد من - اسود - سیاه است - انج - بفاو به تقدیم  
 حای مهله بر جم آنکه در دو پای وی فرجه کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در شوی وی بالای قدین  
 نزدیکی باشد و در پاشنه پا دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه شتر و گاو و گوسفند نزد و دشوار



کنند. ایضا حجاج بن یوسف برمی کند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم باشد و با وی لشکری بود. رواه البخاری

**الفصل الثانی** - عن یحیی بن اُمیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه غلہ نکاحه استخفاف تا بگرانی فروشد در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام منہی است و در مکہ سخت تر است حرمت آن و احکام از دین برگشتن و از کتاب آنچه حرام است در حرم. رواه ابو داود و عن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکلمة ما یبیک من بلد - چه عجب خوش شهری بودی تو - احبک الی - و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قوسه اخرجونی منک ما کنت غیرک - اگر نه بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمی کردم من جز در تو - رواه الترمذی و قال نباح حدیث حسن صحیح غریب اسنادا - و عن عبد الله بن عدی بن حمران - قرنی زهری است و بعضی گفته اند ثقیفی حلیف بنی زهره صحابی است معدود در اهل حجاز - قال رايت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحذرة - استاده بر حذرة بفتح خا و سکون زاء معجمه و فتح واو و تادیر آخر و بعضی بفتح زاء و تشدید و ادروایت کرده اند و عوام که تصنیف می کنند و عذره می گویند بعین ممله در اصل تل حنیر را گویند و الاکن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است - فقال والله انک لخير ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله - پس گفت آنحضرت خطاب بکلمه منظره کرده بدرستی که تو بهترین زمین خدای و محبوب ترین زمین خدای نزد خدا - و لولا انی اخرجت منک ما خرجت - و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون منی آدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکة در عمره قضایا که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید من نه نشیند و بعضی گمان برده اند که نزد خروج بجزرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت دوی سوار بود بر احواله خود و در خروج بجزرت باین صفت نبود بلکه پنهان برآمد و در ترین ازین آن است که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد و الله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه

**الفصل الثالث** - عن ابی شریح العمري - بفتح حین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمر بن سعید - که وی گفت مرعور بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان - و هو یحب البعوت الی مکة - و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر با رابوی مکة برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح - انزل لی ایها الامیر حدیثک قولاً قام به رسول الله - و مستوری ده مرا ای امیر حدیث

گفتم ترا سخنی که خطبه خواند آن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از من یوم الفتح - فردای روز فتح مکه - سمعته از من - شنیده است این سخن را هر دو گوش من - و دعا قلبی - و یاد داشته است آزاد من - و البصره عینای - و دیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده - حین یکم به - هنگامیکه تکلم کرد آنحضرت آن سخن را حمد الله و اشنی علیه - ستایش کرد و در خدای را ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال ان مکة حرما لله لانه لم یکن یحرم الله ما یحرم الله الا ما یحرم الله - و حرام نگردانیده است در خدای تعالی - و لم یحرما الناس و حرام نگردانیده اند او را مردم - فلا یحلیل لاری یومن بالله و الیوم الآخر - پس حلال نیست بر مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت - ان لیحکم بهادما - این که بریزد و در مکة خون را - و لا یضرب بها شجرة - و نه حلال است که برود و زوئی درختی را - فان ترخص احدی قال رسول الله پس اگر رخصت جوید یکی و حجت آورد بکار زاری پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - فیما - و در مکة و گوید که پیغمبر خدا تعالی کرد ما نیز کنیم - فقلوا له ان الله قد اذن رسول الله - پس بگویند مراد بر که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - و لم یاذن لکم - و اذن نکرده است مر شما را - و انما اذن لی فیما سألته من هنار - و اذن نکرده است خدای تعالی مراد وری مگر کیساعت و زمان قلیل از روز - و قد عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس - و تحقیق بازگشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز - و لیبلغ الشاهد الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که غائب است یقین لابی شریح ما قال لک عمرو - پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمر و بن سعید در برابر این سخن - قال - گفت ابو شریح - قال - گفت عمر و بن سعید - انا اعلم بک مکة - من انما تم باخیذت که تو گفتی تو - یا با شریح یعنی من هم میدانم که مکة حرام است ولیکن - ان الحرم لا یغید عاصیا - بدستیکه حرم نیاه نمیدهد گناهکار را که خلافت امر و امی کند و خروج نماید بر وی - و لا تار ایدم - و نه نیاه نمیدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون را در خمره و در حرم در آید - و لا تار انجریه - یعنی خای مجو و سکون او بفتح نیز گفته اند و مبروده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر یک فساد در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یک را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و بجرم گریزد و جزای آن از وی ساقط نگردد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم بر آید انجاشه الس میبهرم و اگر نه در حرمش میکنیم متفق علیه دنی النجاشی الخریة الحیة - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خریة النجاشی و عن عیاش بن یفیع عیین و تشدید تحتانیة و شین عجمه - بن ربیع - بفتح را و کسر موحده - المخزومی - بخای سمعه و زامی صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش و آنحضرت او را دعا میکرد و در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیع چنانچه در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة نجیر بعظمتها هذه الحرمه - همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا و دایمی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکة و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نپسندیده اند و در آن - حق تعظیمها - چنانچه باید و شاید تعظیم

دی کرد و مبالغه و احتیاط در آن نمود. فاذا ضیعوا اولک بلکوا هیچ این ضایع گردانند آن حرمت اهلایع شد و اولک

باب حرم المدينة حرسها الله تعالى

احادیث و تخریم حرم مدینه منوره آمده و اختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بران و مذہب اہل حق حقیقہ  
آن سنت کہ بمنہ حرمت در آن مجروح و تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام و دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و ازوم جزاوم کہ  
یک کثیر چیز است از آن آئم میگرد و جزائی نیست بران و این است قول مالک در روایتی است از احمد و قوی است  
مرشافعی را و نو و آنے گفته کہ مشہور از مذہب مالک و شافعی و جمہور علما آن است کہ ضمان نیست در صید مدینہ و قطع  
شجر آن بلکہ حرام است بی ضمان و تخریشی گفته کہ قائل نہ شدند بہ تخریم صید مدینہ مگر چندین معدود از صحابہ و جمہور  
اشیان منکر نیستند اصطلاح و طبع را در مدینہ و بزبیدہ است ما را یعنی از آن بہ طریق کہ اعتماد توان کرد بران بعضی  
علما گفته اند کہ واجب سنت در و سے جزا چنانچہ در حرم مکہ و بعضی گفته اند کہ جزا و حرم مدینہ اخذ سلب است از وجہ  
حدیث مسلم کہ از سعد بن ابی وقاص میاید و قاصصی عیاض گفته کہ قائل نشدہ باین مگر شافعی در قول قدیم

الفصل الأول عن علي رضي الله عنه قال ما كتبنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الا القرآن و

ما فی ہذہ الصحیفۃ گفت امیر المومنین علی نوشتیم ما از ان حضرت از وحی مکر قرآن را و چیزے کہ درین صحیفہ است چون مردم گفتند کہ علی را رضی اللہ عنہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مخصوص گردانید صحیفہ دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی اللہ عنہ کہ نوشتیم ما از ان حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفہ است و آن در تہ بود کہ در وی احکام و آیات و بعضی احکام و دیگر بود کہ در قراب سیف وی رضی اللہ عنہ می بود و این حکم حرم بدنیہ نیز بود کہ میگوید

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المبدیۃ حرام ما بین غیر الی نور۔ بدنیہ حرام است و حدودی از غیر لفتح عین مرہلہ و سکون تحتانیہ تا نور لفتح مثلفہ و سکون و او این نام دو کواہ است بدنیہ مطہرہ کہ حرم است۔ فمن احدث فیہا حدثا۔ پس کسیکہ نوید آرد و زان بدعتی را یعنی آنچه نمی کردہ اند و از ارتکاب آن درین حرم۔ او آدمی محدثا۔ یا جاسی و بد و در وی و پناہ و ہد و اعانت کن حدیث پیدا کنندہ را و تہ لفتح دال نیز روایت است یعنی امر

محدث مبتدع و آدمی یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد بدعت از غیر خود فعلیه لعنه الله و الملائکة و الناس  
اجمیین پس بدست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه - و لا تقبل منه صرف و لا عدل - و پذیرفته نشود  
از انکس و نفی و نه نقل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را به شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که تحت  
عذاب است و توبه زیرا که وی باز میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقتضیه زیرا که وی معادل  
و مساوی مفیدی است و از جمله احکامیکه در صحیفه نوشته بود این بود که نوشته مسلمانان و اجداد مسلمانان  
یکی است سعی میکنند آن ذمه فروترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر پوشش بنده و زن امان هر

کافر می را و عهد بند و بوسه و در پناه خود در آورد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد عهد را و نه اذن گویند که نقض آن موجب مذمت است. فمن اخفر مسلما - پس کسیکه عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهد بوسه و وثیقه که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکنند و غدر کنند یا همین عهد یک مسلمانی بنده بسته است بشکنند چنانکه سوق کلام در آن است. فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى هؤلاء فهو من اذن مواليه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را بی اذن در رضای دوستان و پیوستگان وی - فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل - بدانکه ولاد و قسم است یکی را ولای موالاة گویند و عادت عرب بود که یکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهد می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد در یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن دور جا بلایت در باطل و ناحق نیز آمد و معاونت میکردند و در اسلام در حق میکردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده با صحابه عقد موالاة می بستند و دوم ولای عتاقه است که هر که آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و در عدم دار ثمان و ارث میکرد و از بوسه پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مردی را موالی باشد پس نباید که قومی دیگر اموالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد و بی استئذنه ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافران را بقصد ایدای مسلمانان احرام دارد و ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بنیر متقی خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بنیر پدر خود مستحق لعنت است - متفق علیه و نه روایتی نه ما من ادعی الی غیر ابيه او تولى غیر موالیه و کسیکه و غومی کند و انتساب کند بسوسه غیر پدر خود یا والی گیر و غیر موالی خود را - فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل - این روایت تأیید اراده ولایت عتاقه می کند چنانچه در حدیث آمده است (العتق لمحبة كمنه النسب یعنی عتق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب - تنبیه - اشکالی که درین حدیث شده است این است که غیر خود نام کوئی است به نیکه منوره اما جیل ثور پس آن بکه است نه بدشیه و آن کوئی است که آنحضرت در غار آن هجرت مخفی شده بود اما در مدینه حبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری از اینهم گفته اند و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای ثور بایض گذاشته و در فتح الباری گفته که ظاهر آن است که اصل ما بین عیرالی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی همچنین واقع شده و بعضی گفته اند که غیر نام حبلی است بکه در معنی حدیث آن است که حرم مدینه مقدس است که میان عیر و ثور است بکه در فتح الباری در قاموس گفته که ثور حبلی است صغیر مدینه در حدیث حبلی احد پس ذکر ثور صحیح است و دوم نیست چنانکه آمده که گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است و در شرح آن نقل کرده ام - وعن سعد بن قاتان

رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین لاجتی المدنیة ان تقطع عضاها او تقبل صیدها - گفت سعد بن ابی  
 وقاص که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردد آنهم میان هر دو لایه مدنیة که بریده شود و درختان آن دکنش شود و شکاف  
 آن لایه به تخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدنیة سنگستان است و مدنیة در میان آن است و عضاها  
 بکسر عین و ضا و مجمه و ما در آن جمع عضمه درخت کلان خاردار - و قال - و گفت آنحضرت المدنیة خیر لم یکنوا علیها  
 مدنیة بهترست مرایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدنیة  
 بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدنیة بهترست مرایشان را اگر بدانند - لایه عبا احد رغبته عننا الا ابدل  
 الله منها من هو خیر منه - بنیکزار و مدنیة را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه  
 بدل میکند و بجای اومی از و خدا می تالی کسی را که آنکس بهترست از اومی - و لایه بیت احد علی لادها  
 و جهدها - و پابر جانان هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گر سنگی مدنیة و شفت و محنت مدنیة - الا کنت له شفیعا و شهیدا یوم القيمة  
 مگر آنکه باشم من مراد را شفاعت کننده گناہان در او گواهی دهنده بر طاعتهای او و زقیامت و تقیید  
 و جهد ما در نسخ بضم یصح کرده اند و ظاهر آن است که بفتح باشد یعنی شفت و بضم یعنی وسع و طاقت است و بیفت  
 اند این هر دو لغت است بهر دو معنی - رواه مسلم - و عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم قال لا یصبر علی لادها المدنیة و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدنیة  
 هیچ یکی از امت من - الا کنت له شفیعا یوم القيمة - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -  
 رواه مسلم - و عنه - قال کان الناس اذا ارادوا اول الثمرة جاؤا به الی ابی النبی صلی الله علیه وسلم - و چهار  
 ابی هریرة رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نو باوه میگویند می آوردند آنرا  
 بسوی آنحضرت - فاذا اخذه قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را می گفت و نیجو اند این دعاها - اللهم بارک  
 لنا فی ثمرتنا - خداوند ما برکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را گو الیدان و افزون شدن یعنی ثبات و دوام نیز  
 آید - و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی دننا - و برکت ده  
 ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مدال صاع و مد هر دو پیانه است ولیکن مد یک رطل  
 و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد تو سه رزق و برکت در آن است اللهم  
 ان ابراهیم عبدک و خلیک و نیک - خداوند ما بدرستی ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی تست خیر تست  
 و انی عبدک و نیک - و بدرستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام اثبات خلعت برای خود نکرد و با وجود نبوت آن در  
 ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب که اکمل است از خلعت زیرا که حبیب محبی است  
 که بجهان محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف او است از جهت تواضع و اقتفا کر و ثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات

و ارفع مقامات است عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصه مقام محبت است و هر که غیر اوست فروتر است  
 از وی صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص  
 و ملقب بآن مقامات شده باشد و الله اعلم - و آن دعا که مکعبه بدرستیکه ابراهیم دعا کرد ترا برای که در حرم ساختن وی  
 و انا اذ عوک للمدینه بمثل ما دعاک مکعبه و من دعا میکنم ترا برای مدینه بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا بر اسمی که  
 پوشیده و مانند آن بآن یعنی مدینه را و و چند آن میخواهم که مکعبه راست - ثم یدعو احد و لیدله - پس میخواند آنحضرت خردترین  
 خردیرا که بود مرا آنحضرت را از اهل بیت و سنی علیه ذلک الشرح پس میداد آن خرد را آن میوه و تخصیص خردان از جهت  
 زیادت رحم و شفقت بر خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان  
 راغب تر و مایل تر و خوشحال تر اند بدان و در اختیار غیر ارشاد و تعلیم است مراست را برقع شتره شوی و خصوصاً  
 در آنچه میل طبع بدان بیشتر و نخت درست چنانچه نوباوه - رواه مسلم - و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم  
 قال ان ابراهیم حرم مکعبه فجعلها حراماً - گفت آنحضرت بدرستیکه ابراهیم حرام گردانید مکعبه را پس گردانید او را حرام یعنی  
 دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند - و انی حرمت المدینه حراماً و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را حرام گردانیدنی  
 باین ماز میا - چیرے که میان دو طرف اوست از کوهها و دژها که بکسر زای تنگی میان کوهها که بکسر بکسر چیده بود و لا جنت  
 که در حدیث سعد گذشت - ان لا یراق فیها دم - که ریخته نشود و در وی خون - و لا یخل فیها سلاح - و لا یقتل  
 و لا یجذب فیها شجره الا لعلف - و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای  
 خوردن سگ و خط زدن درخت بعضاً تا بریزد برگهای او و خط بختین برگ که اندازد درخت یعنی مجبوط و چون بختین برگ  
 از درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - و عن عاصم بن سعد - تابعی ثقة است مراد بعد  
 سعد بن ابی وقاص است - ان سعد اربکب الی قصه بالعقیق - روایت می کند عامر که سعد پدر او سوار شد  
 بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام وضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع  
 شده است در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبد القیظ شجر او یخبط - پس یافت سعد غلای را که می برد  
 و ریخته وادی ریزد برگ آنرا - فسلبه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما ربح سعد جابه اهل البعد پس وقتیکه باز  
 آمد سعد به مدینه آمدند او را کسان آن غلام - فخلعه ان یرد علی غلامهم - پس گفتند سعد را که باز گردانده جامه و سلاح  
 بر غلام ایشان او علیهم یا برایشان شک - راوی است بجای علی غلامهم علیهم گفت یعنی بدر بایشان - اخذ  
 من غلامهم - چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاذ الله ان اردت ان یقلبه رسول الله  
 پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز در هیچ چیز پر او عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پس خدای صلی الله  
 علیه و سلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که برود درخت مدینه را سلب و غنیمت است مرا که هر که بکیر و ادراک

بفتحین غنیمت انفال جمع دی تفیصل غنیمت دادن - و ابی ان یرد علیہم - و ابابور و سعد از این کہ باز گردانند سلب  
 اور ابرایشان این جزای قرض کردن بحرم مدینہ است چنانکہ در شرح ترجمہ اشارت بآن رفت - رزاه سلم - و عن  
 عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ و حک ابو بکر و بلال گفت عایشہ  
 وقتیکہ قدم آورد آنحضرت مدینہ را تپ زده شد ابو بکر و بلال رضی اللہ عنہما و حک تپ یاد و تپ و فی الصراح  
 و حک تیزی تپ - فحبت رسول اللہ فاجرہ - پس آمدن نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس خبر کردم لور ان فقال پس گفت  
 آنحضرت - اللهم حبب الینا المدینۃ کحبنا مکہ او اشد - خداوند ما محبوب گردان بسوی ما مدینہ را مانند محبت ما مکہ را بلکه سخت تر  
 و بیشتر از محبت کہ - و محبها - و دوست و نیک گردان بخواهی مدینہ را محبت بمعنی تندرستی است و مراوندن رستیکہ بساکنان  
 مدینہ است - و بارک لنا فی صاعها و مدبا - و برکت ده ما را در صاع مدینہ و در مدینہ - و اقل حماها - و بجای دیگر بپرست مدینہ  
 را تا جملها با محبت پس بگردان و بپرست مدینہ را بحیفه بضم حیم و سکون حای مہملہ و بلفظ نام موصنی است میان مدینہ و مکہ  
 ساکنان او در آن وقت یہود تا یہود بوده اند گفتہ اند کہ زمین مدینہ پیش از ہجرت سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم زمین  
 و باد بلاء و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا کہ بر زمین کفار رود و در حدیث دلیل است بر جو از دعا بر کفار بابر من  
 و استقام و موت و ہلاک و فساد بلاء ایشان متفق علیہ - و عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما روایا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 فی المدینۃ رايت امرأۃ سوداء تارة الراس - روایت است از عبد اللہ ابن عمر در حدیث خوابی دیدن آنحضرت  
 در شان مدینہ دیدم من زنی را سیاہ تر و لیدہ موی - خرجت من المدینۃ - بیرون آمد آن زن از مدینہ - حتی  
 نزلت مہیتہ - تا آنکہ فرو آورد و موصنی را کہ نام او مہیہ است بفتح میم و سکون ہا و فتح تحتانیہ و عین مہملہ تا و آخر  
 فتا و لتہما ان و بار المدینۃ - گفت آنحضرت پس تخمیر کردم من این رویا را یا آن زن را کہ آن تپ و بیماری  
 مدینہ بود - نقل الی مہیتہ - بروہ شد بسوی مہیتہ - مہی المحفۃ و مہیتہ نام حفۃ است کہ در حدیث سابق مذکور شد  
 فی الصراح و بآبہ و قصر بیماری عام کہ اورا مرکب گویند و فی القاموس با طاعون بابر بیماری عام و در حرف  
 نون گفتہ طاعون و باد و فی الصراح طاعون مرگ و با - رزاه البخاری - و عن سفیان بن ابی زہیر بضم زای  
 و فتح ہا و سکون تحتانیہ صحابی است خود و در ابی مدینہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول بفتح لیم  
 نیاتی قوم یسبون - بفتح تحتانیہ و ضم ی و حده و تشدید سین مہملہ گفت سفیان شنیدم آنحضرت را کہ میگفت فتح کرده شد  
 بین پس می آیند گرد ہی کہ پسرے کنند و زم میر و ندومی را نند ستور ان خود را بس سیر نرم و اندن ستور چنانکہ  
 در قرآن مجید دلق شدہ است و دبست الجبال بسا قیتملون باہلیم و من اطاعہم پس کوچ می کنند با کسان  
 خود با کسانیکہ اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی با اہل و عیال و تواج و لواحق خود - و المدینۃ خیر لم  
 لو كانوا یعلمون و یفتح الشام نیاتی قوم یسبون قیتملون باہلیم و من اطاعہم و المدینۃ خیر لم لو كانوا یعلمون و یفتح

المرافق فیما فی قوم یسبون فیتجلون بالہیم ومن اطاعہم والمدینۃ خیر لہم لو كانوا یعلیون یعنی ولای تہاد و سلام فتح میشود  
و مردم برای طلب سبب سعادت و حطام دنیا و حفظ فانیہ و مدینہ بیرون می روند و از جوہر رسول خدا صلی اللہ  
علیہ وسلم واقامت و مضبوطی و منزل برکات اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفہمند حقیقت حال و سعادت میدان  
آن را اقامت ہمہ دینہ بہتر باشد پس درین تدبیر و تحقیق حال مردم است و بعضی گفتہ اند کہ مراد آنست کہ مردم از ولایا  
و بلاد بر آیند و بہ دینہ سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینہ و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجہ است و انظر  
ست الحدیث واللہ اعلم متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم انہ رب البقرۃ تاكل القرۃ۔ امر کردہ شدہ ام من بھرت کردن بقرۃ کہ می خورد و قرۃ ہای دیگر را یعنی غالب  
می آید و فرو می برد ہمہ را یعنی ہر کہ در وی ساکن میگردد و وطن می سازد و غالب می آید و فتح میکند ہمہ بلاد را  
و این خاصیت این بلدہ عظیم الشان است کہ ہر کہ در وی آمد بر ہمہ بلاد و غالب گردید نخست عالم فتح آمد و غالب  
شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از ان یہود ساکن شدند و غالب آمدند بر عالم پس از ان انصار رسیدند  
و غالب شدند بر یہود و پیتر رسید المرسلین آمد صلی اللہ علیہ وسلم و مہاجر ان رضی اللہ عنہم و غالب گشتند و جبہ علیہ  
کہ ایشان را حاصل شد کہ عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلدہ شریفہ در کتاب جذبا القلوب  
الی ديار الحبوب کہ تاریخ مدینہ مطہرہ است ذکر کردہ ام و یکی از اساسی لدین بلدہ مطہرہ اکالہ القرۃ و اکالہ  
البلدان است از جهت تسلط و غلبہ وی بر سائر بلاد و امصار و لقا و امر وی بر تمامی اہل اقطار و حمل کردہ اندازا  
بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اما کن گویا فضائل مہم فصل و مستوری اند و جنب فضائل  
وی چنانکہ کہ را ام القرۃ گفتند از جهت اصالت و عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفتہ اند کہ مضمون  
اکالہ القرۃ ابلغ و اکمل از معنی ام القرۃ است چہ اموت لقاضا نمی کند و محو و ہلاک را اگر نبوت افعال و  
حق اموت را بخلاف اکل کہ مقتضی توارس و اضمحلال است و در این بلدہ را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز  
بعضی از انہا در کتاب مذکور نقل کردہ ایم۔ یقولون شیرب۔ می گویند مردم در زمان قدیم آن بلدہ را شیرب۔  
و ہی المدینۃ۔ و نام وی الآن مدینہ است اسم این لقبہ شریفہ پیش از زمان نبوت شیرب و اقرب بود و چون  
مسجد پس آنحضرت اورا مدینہ نام نهاد و از جهت تمدن و اجتماع مردم و استیلا و اتیلاف ایشان در وی و ہی کرد  
از خواندن بہ شیرب یا از جهت آنکہ نام جاہلیت است یا بسبب آنکہ مشتق از شیرب یعنی ہلاک فساد و تشریب یعنی  
توہنج و ملامت است یا بہ تقریب آنکہ شیرب در اصل نام صنی یا یکی از جبارہ بود و تجاری را تاریخ خود حدیثی آورد  
کہ ہر کہ یکبار شیرب گویند باید کہ وہ باز مدینہ گوید تا تہ ارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمدہ باید کہ انتقام کند و  
بمعنی گفتہ اند کہ تعزیر باید کرد و قائل آنرا و آنکہ در قرآن مجید آمدہ است یا اہل شیرب از زبان منافقان است کہ ہر آن



تصد امانت آن میکردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در استعاره لفظ شیرب آمده - تنقی الناس كما تنقی الکیر خبث الحدید  
میراند و دور میکنند مدینه مردم بدر او پلید را چنانکه دور می کنند کوره آهننگان چرک و پلیدی آهن را و کیر کربان  
و سکون تختانی کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدنند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده  
گل را کوزه گویند و مشک را که بدان در و منذ کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک  
اند که از انجالبقت اسلام برآورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف ازان پاک کرده شد - متفق علیه  
و عن جابر بن سمره - یفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است <sup>ع</sup> قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمي المذنبه طایفه - بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است  
بدینه را بر زبان حبیب خود طایفه و همچنین طایفه یفتح طای و سکون تختانی و طایفه به تشدید و طایفه از جهت طهارت  
وی از انجاس شرک و موافقت هوای و طایفه سلیمه را و طایفه عیش و خوشی زندگانی در وی و طایفه را که می  
و هم چیز و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک بدینه دور و دوری و رول طایفه می آید که در می یابد آنرا یک  
شامه باطن و بزرگام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و مرکوم نباشد و شاید که بمشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق  
نیز ازان رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آنرا دریافته باشد بیت در ان زمین که نسبی و زو زطره درست  
چه جای دم زدن نامهای تا تار است <sup>ع</sup> ابو عبد الله عطار گفته است شعر طیب رسول الله طاب لیسما

فما المسک و الکافور و المندل الرطب <sup>ع</sup> رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا بايع رسول الله  
صلی الله علیه وسلم - روایت میکند جابر که باو یثین بیعت می کرد با آن حضرت - فاصاب الاعرابی و عک بالمذنبه -  
پس رسید آن اعرابی را پتی بدینه - فاتی التبی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال - گفت  
یا محمد اقلنی سبتی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله برانداختن بیع - فابی رسول الله  
پس ابا آورد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از برانداختن بیعت و قبول کردن قول دے - ثم جاءه - پس  
باز آمد آن اعرابی آن حضرت را - فقال - پس گفت - اقلنی سبتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی سبتی فابی ثم خرج

الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المذنبه کالکیر تنقی خبثها و تنصع طیبها نیست مدینه مرا نند و مدینه  
آهننگر که دور میکنند پلید خود را و خالص میگردانند پاک خود را یعنی دور میگردانند و دور میکنند مردم پلید را و خالص  
میگردانند مردم پاک را از مردم پلید و تنصع لعباده و عین مهلبین از تنصع است بمعنی خلوص مناصع خالص از هر چیز دیرین  
تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند که از تنصع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب است و بعضی  
تا و یفتح نون و کسر صاد مشدود از تنصع نیز روایت است و تنصع بموحده بجای نون و صاد و مدینه نیز روایت  
کرده اند از یصح بمعنی جمع و موحده و ضا و حجه نیز از یصح بمعنی قطع کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا

وفتح طاووس کسریا می مشدوده هر دو روایت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نفع  
 یا در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود هنگامیکه دجال بیرون می آید و جنبانیده و نشان  
 میشود مدینه به سه کرت پس بیرون آید و در دو بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت  
 آورده اند که چون عمر بن عبدالعزیز مدتی از جانب هشام بن عبدالملک حاکم مدینه مطیع بود چون بیرون  
 آوردند او را گفت می ترسم از آنها نباشم که بدین نفی آنها میکنند و همچنین می ترسد هر که از آن مکان شریف  
 برآمده است یا رب مگر بضرورت بحکم شرع در عایت حق شرعی برآمده باشد بیست ضرورت است و گفته خدا سه  
 میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است و دوری ز حضرت تو بختم با اختیار خود ذره را از مهر جدائی بیه  
 در خور است و نسأل الله العافیه و حسن العاقبه و عن ابی هریره عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینه شرارها - برپا نمیشود قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان را که درویند - کما  
 فی الکبیر بحث الحدید - این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی القاب المدینه ملائکه لا یدخلها الطاعون ولا الدجال - بر راههای مدینه  
 فرشتگان نگهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها و باوند دجال لقب لفتح نون و ضم نیز آمده و سکون قات  
 راه در میان دو کوه یا فربه میان دو کوه بدر آمدن دجال بیشک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن  
 و یا به در آن وقت خواهد بود یا همیشه است - متفق علیه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال - نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا و دجال و در آید -  
 المائمه و المدینه - مگر مکه و مدینه - لیس لقب من القابها الا علیه الملائکه - نیست هیچ راهی از راههای مدینه  
 مگر آنکه بر سه فرشتگانند - صافین - صغها زده - یجر سوننا - پاس میدارند او را - فینزل السجده پس  
 نزول میکند و فرو می آید و دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بجه لیسین مهله و موحده و خای نمیه  
 مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورستان - فترجف المدینه باهلها - پس می جنباند مدینه ساکنان خود را  
 ثلاث رجفات - سه بار جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق  
 متفق علیه - و عن سعد بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینه احد الا انما  
 کما یناع الملح فی النار - بدستگالی نکند و ایند نکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد و فانی گردد و عقرب  
 چنانکه میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال نیریدشتی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت پلاک شد و  
 بعقاب النبی و الموق و سل بگداخت و فانی شد متفق علیه - و عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان  
 اذا قدم من سفر فنظر الی حدرات المدینه - روایت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد از سفر

این نظر میکرد پس وی را بر مائمی مدینه آورد و وضع بر اجله - نیز میراند شتر سواری خود را - و امکان علی و ابیه  
 و اگر سواری بود و وایه دیگر که مراد بعد از آن است و استرو مانند آن است - هر کجا من جهای می خنایند آن را  
 بجای و به محبت مدینه استخوان الضیاع مخصوص بشتر است و در غیر شتر ترکیب استخوان می یابد - رواه البخاری -  
 و عن ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم طلع لہ احدیہ و ہم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت بر ایل حدیثی نظر  
 شریفه وی بر آن افتاد - فقال پس گفت آن حضرت - ہذا جمل یجنا و نجہ این کویت است که دوست میدارد  
 ما را و دوست میداریم ما را - اللهم ان ابراهیم حرم مکہ - خداوند ابراستیکه ابراهیم حرام گردانید که را - والی  
 ابریم ما بین لایبیتنا - و بدرستی که من حرام میگردد از منی را که میان دوستان مدینه است متفق علیہ  
 محبت احدی بعضی تاویل می کنند و می گویند که این همه حکم بجا است باعتبار محبت اہل آن کہ در آن بودند  
 و موجدان باشند از انصار چنانکہ شاعر گفته است (ع) و من نہی حب الدیار لا لہما و در مقابل این در  
 بعضی روایات زیادہ آمده است کہ - غیر جمل یغضنا و یغضہ - و غیر بعضی مہلہ مفتوحہ کوہی است کہ دشمن میدارد  
 ما را و دشمن میداریم ما را زیرا کہ ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق است کہ این مجمل بر ظاهر  
 است از جهت ایداع علم و قہم و لوازم آن از محبت و عداوت در جادات بر آن وجہی کہ لائق بحال مقامات  
 خصوصاً بانبیاء و اولیاء خصوصاً بنیاد سلطان اولیا کہ محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و ہر کس  
 خدا را دوست داشت نہ چیز دہمہ کس او را دوست دارند زیرا کہ ہر چیز خلق و محکوم است و چنین جمل  
 بمفارقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولی دلیل است بر آن و چنین جمل حدیث مشہور است کہ لیسر خود را  
 رسیده است - و عن سهل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - سهل بن سعد ساعدی کہ  
 از مشاہیر صحابہ است گفت کہ گفت آن حضرت - اجد جمل یجنا و نجہ رواہ البخاری

الفصل الثانی بعن سلیمان بن ابی عبد اللہ - تابعی است بسیاری از مهاجران را در یافتہ روایت  
 میکنند از سعد بن ابی وقاص و ابی ہریرہ و صہیب ثقفی است - قال رايت سعد بن ابی وقاص اخذ رسول اللہ  
 فی حرم المذنبۃ الذی حرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت دیدم سعد بن ابی وقاص کہ گرفت مر را  
 کہ شکار میکرد در حرم مدینہ کہ حرام گردانیدہ آن حضرت و خدا آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صیید و جز آن  
 در آن منع کرده - فسلبہ ثیابہ - پس بر او سعد و گرفت جامہ ہای آن مرد را - فجازوا لہ مکعبہ فیہ لیس آمدند  
 صاحبان آن مرد پس سخن کردند سخنان در میان او کہ جامہ ہای او را بدہند - فقال ان رسول اللہ - پس گفت  
 سعد کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم حرم ہذا الحرم - حرام گردانیدہ این حرم را یعنی حرم مدینہ را - وقال من اخذ  
 احد البصیۃ فیہ فلیس بایہ - و گفت ہر کسی کہ بگیرد یکی را کہ شکار می کنند درین حرم پس بد کہ بگیرد درخت و سلع

اور اے فلا اور علیکم طعمہ اطمیننا رسول اللہ - پس باز بھی گردانم بر شما و بختی و ہم خوشی را که خورائیده است مرا آن خودش  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و عطا یکہ کردہ است بمن و تنے الصراح طعمہ بالضم خورش و وجہ کسب یعنی من کہ نیدیم  
 آن را بجهت آنکہ این عطاست از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمن و کسی ست کہ من بغیر مودہ آن حضرت  
 حاصل کردہ ام - و لکن ان شتم و فعت الیکم شتمہ - ولیکن اگرے خواہید شما و بسیار بجا اید میدیم شما بہای آزا  
 از پیش خود - رواہ ابو داؤد - و عن صلح مومے سعد - روایت ست از صلح کہ مولی بود مر سعد بن ابی  
 وقاص را - ان سعد او جد عبید ابن عبید المدنیہ یقطعون من شجر المدنیہ - سعد یافنت چیزدی غلام را از غلامان  
 اہل مدینہ کہ می بریدند یعنی از درختان مدینہ را - فاخذ متاعہم - پس گرفت رخت و جامہ آنها را - و قال یعنی بلویم  
 و گفت سعد یعنی موالی ایشان را و قتیکہ طلب کرد و مرد کردن آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول اللہ  
 شنیدیم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بخی ان لقطع من شجر المدنیہ شی - ہنی میکرد از آنکہ بریدہ شود از درختان  
 مدینہ چیزے - و قال - و گفت آن حضرت - من قطع متہ شیافلمن اخذہ سلیمہ - کسیکہ بہ برد از درختان مدینہ چیز را  
 پس مرے راست کہ گرفتہ است آن برندہ را متاع او و رخت او - رواہ ابو داؤد - و عن الزبیر بن  
 ست از زبیر بن العوام بہ تشدید و او کہ از عشرہ مبشرہ است و ابن عمر رسول اللہ است صلی اللہ علیہ  
 وسلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان صید مرج و عصفاہہ - گفت آن حضرت کہ شکار مرج و درختان  
 مرج بفتح و او و تشدید جیم نام وادی ست بطائف - حرم - حرام ست حرم بکسر حاء و سکون را بمعنی حرام ست  
 حرم لہ - حرام کردہ شدہ است بر اسے خدا تا کید حرم ست - رواہ ابو داؤد و قال فی السنۃ رحمہ اللہ مرج  
 ذکر و انما من ناحیۃ الطائف - مرج ذکر کردہ اند علمای حدیث کہ دے از جانب طائف ست - قال الخطابی و  
 گفته است خطابی - انه - بضمیر مذکور بدل آنها یعنی مونس کہ در روایت فی السنۃ است و بر ہر تقدیر راجع بوجہ ست  
 و در اسمائے مواضع تذکیر و تانیث ہر دو درست ست تانیث بتاویل لقبہ و ناحیہ و تذکیر باعتبار موضع و مکان  
 و گفته اند کہ حرم مرج بر سبیل حمی بود کہ آنحضرت برای اہل صدقہ گرد کردہ بودند بطریق حرم و اگر بطریق  
 حرم بود در وقتی بود بعد از ان نسخ شد شافعیہ برین اند و حقیقہ مثل این در حرم مدینہ نیز گفته اند اکثر علمای اہل  
 کہ حرم مدینہ و وجہ باعتبار رعایت تعظیم و احترام ست نہ باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا - و عن ابن عمر  
 رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطلع ان یوت بالمدنیۃ فلیت بہا - گفت آن  
 حضرت کسیکہ میخواہد کہ بمیرد بمدینہ پس گو کہ بمیرد و روی یعنی این قصد و نیت مبارک ست باید کہ بفعل آرد از او انیت  
 کند و روئے تا آنکہ بمیرد و روے - فانی اشفع لمن یوت بہا - پس بدرستیکہ من شفاعت می کنم مرے را  
 کہ بمیرد بمدینہ و در بعضی نسخ اشفع بہ تشدید فانی مقبول الشفاعۃ گردائیدہ می شوم و حاء امیر المؤمنین عمر

کہ می کرد (اللهم ارزقنی شہادۃ فی سبیلک واجعل موتی سبلہ رسولک) و تحقیق مستجاب شد دعاے وے رضی اللہ عنہ  
 عنہ بانیز این دعا می کنیم یا مبدء اجابت آن انشاء اللہ تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت راضی اللہ علیہ وسلم  
 تمامہ مسلمانان امید دارند و در موت مدینہ واجب می گردد شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامہ گناہان  
 و رفع مراتب و درجات عظیمہ یا این کنایت است از آنکہ موت در بین بلدہ مدینہ البتہ برایمان است چہ شفاعت  
 جز مؤمن را نباشد چنانکہ در زوار قبر شریف نیز این توجہیات کرده اند و مثل این بشارت و در موت بحرم مکہ نیز  
 واقع شدہ است چنانچہ بیاید۔ رواہ احمد و الترمذی و قال نہاد حدیث حسن صحیح غریب اسناداً۔ وعن  
 ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آخر قریۃ من قری الاسلام خراباً بالمدينة۔ فرمود آن حضرت آخر  
 شہری کہ خراب شود از شہرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینہ است ہمہ عالم خراب گردد و مدینہ منورہ آبادان  
 باشد و بعد از ہمہ بچیان حکم آئی تعالی ابن نیز ویران و فانی گردد قریہ اینجا بمعنی موضع است و ترتیب اسما برین  
 طریق است کہ قریہ است کہ بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینہ و فوق ہمہ و جامعتر از ہمہ مصر و بعضی بلد و مدینہ را در  
 یک مرتبہ منادہ اند و مدینہ الآن نام شہر حضرت سید کائنات شدہ است و بحسب شرف و فضل بالاتر از ہمہ است۔  
 رواہ الترمذی و قال نہاد حدیث حسن غریب۔ وعن جریر بن عبد اللہ صحابی مشہور است شریف و مطاع و جلیل و جلیل بودہ  
 و بسیار بدیع و بحال بود و چنانکہ امیر المؤمنین عمر گفتہ است کہ نمیدانم چکیس را از است خوبتر از جریر مگر آنکہ حکایت کردہ اند با  
 از حسن پوست و صفات حمیدہ وی بسیار است عن النبی۔ روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است  
 ان اللہ ادخلی الی ای ہولاء التائبین ذلت فی دابر ہر تنگ۔ ہدایتی خداست تعالی و حی فرستاد بسوی من کہ ہر کدام از این  
 سہ جبار کہ فرو و آئی تو پس آن سہ را می و جایی بچرت تست یعنی مرا خیر ساختہ کہ ہر کدام از اینجا کہ خواہی جایی تست۔  
 المدینۃ۔ یکی مدینہ۔ او البحرین۔ بحرین کہ جزیرہ الیست بہ بحر عمان مشہور۔ او قیسیرین۔ بکسرات و فتح لون مشدودہ  
 و سکون سین و کسر او فتح آن ہر دو بکسر لون نیز گفتہ اند نام بلدی است از بلاد شام و در تاریخ مدینہ می گوید  
 کہ خیر ساختہ شد آن حضرت پیش از ہجرت میان این سہ موضع و در آخر تعیین کردہ شد و مدینہ۔ رواہ الترمذی  
 الفصل الثالث۔ عن ابی بکرۃ بن جعفر موحده و سکون کاف صحابی مشہور است از اہل طائف و چون  
 آن حضرت طائف را محصر ساختہ بود وے خود را از قلعہ در چرخ چاہ افکندہ بجانب لشکر حضرت انداخت  
 و اسلام آورد و ابو بکرہ نام یافت و بکرہ چرخ چاہ را گویند۔ عن النبی۔ روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ وسلم قال۔ گفتہ آنحضرت۔ لا یدخل المدینۃ رعب السج الدجال۔ در نمی آید مدینہ را ترس سچ و جال  
 لما یؤمنہ سبطہ ابواب علی کل باب ملکاً۔ در مدینہ را در آن وقت کہ دجال آید و بیرون مدینہ نزول کند  
 نہایت در خواہد بود ہر در و در فرستند نگہبان نشستہ۔ رواہ البخاری۔ وعن الشیخ عن النبی صلی اللہ

علیہ وسلم قال۔ روایت است از انس از ان حضرت کہ گفت۔ اللهم اجعل بالمدینۃ شفعی ما جعلت بکۃ من البرکۃ خدا  
بگردان در مدینہ دو چندان آنچه گرد آورده در مکہ از برکت چنانچہ در فضل اول فرمود و مثله مؤثر این حدیث  
و امثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینہ بر مکہ و این مسئلہ مختلف فیہ است میان علماء و دلائل جانبین را  
در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلنظر نمائید متفق علیہ۔ وعن رجل من آل الخطاب۔ و روایت است  
از مردی از اولاد خطاب۔ عن النبی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آن حضرت۔ من زارنی ثم دعا کان  
فی جوار یوم الیقۃ۔ کسیکہ زیارت کند مرا بہ قصد نہ بہ طفیل گارے دیگر باشد آن کس در ہم سایگی من و  
پناہ من است روز قیامت از بعض عارفان می آرند کہ وسع حج کرد و زیارت نیامد گفت زیارت آن حضرت  
را نمی خواهم کہ بہ تبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم است لیکن  
صواب آن است کہ قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علماء وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود  
آن است کہ مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بلیت رفت بر بوی سرفرازی تو حقی بچمن بہ ورنہ کی  
بوی نسیم سحری بود و غرض بہ و تحقیق در ہر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی  
صلی اللہ علیہ وسلم (رع) ہر دو جامی تست یا بدر الدجی۔ و من سکن المدینۃ و صبر علی بلائہا کنت لہ شہیداً و شفیعاً  
یوم الیقۃ۔ و کسیکہ سکونت ورزد در مدینہ و صبر کند بر بلائی وی و شدت و سختی وی خصوصاً چنانکہ در زمان  
آنحضرت بود و در بعضی روایات علی لا و اہل بیت و اہل بیت سابقا گذشت با ششمین مراد را گواہ و شفاعت کنندہ روز  
قیامت گفته اند شہادت بر طاعات و شفاعت در معاصی۔ و من مات فی احد الحرمین بعثہ اللہ من الامینین  
یوم الیقۃ۔ و کسیکہ بمیرد در یکی از حرمین مکہ یا مدینہ بر انگیزد او را خدا تعالی از بی پایان از عذاب روز قیامت  
آزادہ است کہ مقبرہ مکہ و مدینہ را می نشانند در بہشت یحییٰ بنی سوال و حساب و مکا جاء۔ وعن ابن عمر  
مرغوعا من حج فزار قبرے بعد موتی۔ کسیکہ حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من۔ کان کن زارنی  
نہ حیواتی۔ باشد ہم چون کسیکہ زیارت کرد و ملاقات نمود مرا و حیات من و یکی از نواید و بشا ز زیارت  
شریف آن است کہ زائر را از نصیب صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آن است حاصل می گردد و این بنی بر  
ثبوت حیات است مرآن حضرت راضی اللہ علیہ و سلم حیات حقیقی دنیاوی و بخلات شدہ کہ بحیات معنوی  
مشتراک اند و این مسئلہ را بہ تفصیل ہر چہ تمام تر در جذب القلوب بیان کرده ام و باللہ التوفیق۔ رواہما۔  
روایت کرد این ہر دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن یحییٰ بن سعید بن یحییٰ بن سعید  
دو است یحییٰ بن سعید قطان از کبار ائمہ حدیث و ثقات ایشان و روایت می کند از مالک و شعبہ  
و ثوری و جز ایشان و دیگر یحییٰ بن سعید الفارسی از تابعین است روایت می کند از مالک و شعبہ

و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر یحییٰ بالمدينة - انخفضت نشیبه لود و گوزی اکتده  
 میشد در مدینه - قاطع رجل فی القبر - پس نظر کرد و فرود شد در قبر - فقال بشیخ المومن - پس گفت آن مرد بدو بخوابگاه من  
 است گوی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بمساقلت - بدو حرفی بود که تو گفتی که نکند من گور  
 کردی برای مسلمان - قال الرجل انی لم ارد هذا - گفت آن مرد بدو سستی که من مراد داشتم باین سخن نکند من  
 موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر مرگ و تحسین کشته شدن در راه خدا که  
 اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لا مثل القتل فی سبیل الله بنیت مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل و اکمل است  
 ما علی الارض بقعة احب الی ان یکون قبری بها من ارض نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که  
 باشد قبر من در اینجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را این چنین تفسیر کرد و طلبی این حدیث  
 را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای  
 دیگر و این حدیث ابلغ و داخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و آنرا پوشیده نمائند که  
 ظاهر ترین تقدیر آن است که گفته می شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و لفظ حدیث احتمال این هم دارد  
 که گفته شود مراد آن است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بمدینه مثل قتل فی  
 سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در مدینه  
 افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تفسیر مفهوم می شود فضیلت موت بمدینه از موت در  
 سایر بلاد و لیکن باقی می ماند فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد - رواه مالک  
 مسلا - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید  
 انصاری است که تابعیت و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید  
 بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام  
 بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارند و در - وعن ابن عباس رضی الله عنهما  
 قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو یلو اذی العقیق - و حال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام  
 وادی است از اقصای مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز  
 می گزارد - ليقول - میگفت آن حضرت - انا فی اللیل آت من ربی - آمد مرا امشب آئیده یعنی فرشته از جانب  
 پروردگار من - فقال سل فی هذا الوادی المبارك - بگذار نماز و رین وادی مبارک - و قیل عمره بن حنبل

و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود  
در جمیع افعال - و فی روایتی و قل عمره و حجه - مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره و  
حج دارد - رواه البخاری

### خاتمه الطبع

بجن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف سبی به شتمه السموات که شامل است  
بر احادیث نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج مترجمه فاضل جزیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی  
طاب ثراه حسب خواهش طالبان دین بار چارم بصحبت تام و فکر غار بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشی نول کشور  
سی - آئی - ای - بھارہ اپریل ۱۹۹۴ء مطابق ماہ شوال المکرم ۱۴۱۴ھ ہجری لباس پوش الطباع شد خدای تعالیٰ  
مرغوب و لہامی اہل عالم کنا و بمنہ و کرمہ



بقیان - در حکم شہادہ و عقد از ملا سیدین الدین -

مباح متعلوم مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی -

نام حق - مشہور و سی از شیخ شرف الدین بخاری -

ماکتہ مسائل - تنو مسائل از مولانا احمد المدد رحمہ اللہ -

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ طبعی الا بحر از شاہ عبدالرحمن محمد شاہ دہلوی -

مسائل المتقین - رفوب علماء ولایت از مولوی اکرم یار خان -

فتاویٰ برہنہ - جامع الجواب فقہ از مفتی نصیر الدین -

قدح عمری - ترجمہ مولانا ابوالقاسم حبیب الطبع -

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالرحمن جامی -

کفر فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی مشہور مع فرسنگ -

اللابدینہ - از قاضی ثناء اللہ حمدیہ المدد مع وصیت نامہ -

شرح مختصر وقایہ کوہ میری - از مولانا جلال الدین سر قندی -

رسالہ تجلیہ الانسان - در حالت و حرمت جالوزان -

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان -

### فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو و مختار ترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد حسن کامل چار جلدین -

راہ نجات - ضروری مسائل نماز روزہ و غیرہ -

مفتاح الحجۃ - از مولوی کرامت علی جوہری -

حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ بے نازان -

ترجمہ فتاویٰ عالمگیری - کامل ہر چار جلد مع مقدمہ جلد اول

ترجمہ مولانا احتشام الدین و ابوالفیض ہر سہ جلد مع مقدمہ

ترجمہ مولانا امیر علی - یہ ترجمہ نہایت فصیح و بلیغ ہوا ہے -

کشف الحاجات - ترجمہ اردو و الابدینہ از مولوی محمد نور الدین -

تفسیر بے لفظ فیضی - سے بسوا طبع الالعام - علم

کے سرکاتج لیجیہ جو کتاب خزانہ اکبری شہنشاہ اکبر

بن گورنا باب محقق تھی اپنے خزانہ کی منزلت کیجیہ

بب صنعت ہر بالکل سبب لفظ اسپر عجیب بلاغت و

ملاست بھر متباد و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح

بہ لفظ - روایات کا ترجمہ سبب لفظ شہنشاہ ہند کا عزت

پنا واقعی بجا تھا اور فیضی مصنف کا فخر زیبا و لیاہی

یا حبیباً سنا تھا مطبع کی تمام کو شش شش سے نہایت

میں نسخہ ملا جبکہ جو ہر رقم خوشنویس نے لکھا

بت عمدہ چھپا -

تفسیر الدین فی شرح الجلالین - تفسیر حلالین

کہ عم پر شرح مولانا تراب علی مرحوم -

النظم - خواص و تاثرات آیات و سورتہا سے

آئی مولفہ قاضی ابوالحسن المصری -

بریت - زبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اسکے

بے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصرف

نظم مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا - تاکہ اردو خوان

کما اس سے مستفیض ہوں -

### فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت میں ترجمہ فارسی

مع شرح از ملا سے کلکتہ جو مدت سے سدا اول

دو جلد کامل -

شیخ سفر السعادت - از مولانا عبدالرحمن دہلوی سرور -

نجم الحج - سے اب غایۃ الشعور از علامہ شاہ -

تذکرۃ الحجۃ - احکام حجہ از مولوی عبدالسلام -

ہزار مسئلہ شامل فقہت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل فقہ  
(۳) صدوی مسئلہ (۴) مناجات بدرگاہ باری تعالیٰ  
(۵) حلیۃ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ  
مولوی عبداللہ بن عبدالسلام -  
تشریح محمدی منظوم - مسائل فقہیہ از محمد خان قندھاری -  
تبیین القائلین - مسائل دینیہ -  
حیرت الفقہ - مسائل مشکوٰۃ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری -  
جواب السائلین - بطور استفانہ -  
کثر الدقائق - مسی بہجتہ العجم - اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان خان  
چہل مسائل فقہ - از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری -  
اشرف المسائل - از مولوی اشرف علی خان -  
رسالہ تجزیہ و تفسیر مسی - از محمد عمر -

## فقہ عسری

الحوالہ المکارم - شرح مختصر وقایہ از عبداللہ بن محمد معروف  
برجندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبدالعلی برجندی سہم شرح -  
جامع الرموز - شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد فتانی متداول -  
فتح القدیر میں خط نسخین اور شرح خط استعین بین کل درجہ  
از امام کمال الدین بن الہام نہایت مستند و با عظمت  
شرح مشہور و معروف اور آخرین تکملہ زین الدین آفندی  
شرح الیاس - شرح مختصر وقایہ - از شیخ محمود بن الیاس  
علینی - یعنی بنیایہ شرح ہدایہ از قاضی القضاۃ بدر الدین  
عین الدینی معروف ببینی نہایت مستند کامل شرح چہ جلدات ضخیم -  
ہدایہ - حاشیہ جدید نہایت عمدہ و نادر و فوائد بخش مولوی  
محمد حسن سنبلی مرحوم ہر چار جلد کامل و دو جلدات بین -  
مجلد اول (۱) و دو لون جلدین اولین عبادات -

(مجلد دوم) دو لون جلدین آخرین معاملات -  
در المثنیٰ شرح تنویر الابصار - مختصر منقح از علامہ علامہ  
حصکفی معروف متداول ہر چار جلدات کامل -  
فتاویٰ عالمگیری - ہر چار جلد کامل در سہ جلد -  
ہدایہ مع الکفایہ - از سید جلال کرلانی نہایت مستند  
شرح مشہور معروف حامل المثنیٰ -  
اسکے مجلدات اربعہ میں سے جلد اول و دوم تا کتاب النکاح  
و جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب -  
فتاویٰ قاضی خان مع سراجیہ - از امام قاضی حسن بن منصور  
قاضی خان مستند معروف متداول و دو جلد کامل -  
شرح وقایہ - از امام صدر الشریعہ حلی قلم مع کامل حاشیہ  
ذخیرۃ النقی ابن جنید چلی داخل درس لقطیع کلان -  
شرح وقایہ خود - مع دائرہ بہتہ متوسط قلم -

ذخیرۃ العقبہ - حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن جنید  
چلی متداول معروف -  
اشباہ والنظائر مع شرح حموی معروف مستند متداول  
مطالعہ - از میوے تا وصایا بہ بخشی جدید -  
کثر الدقائق - بخشی متداول درسی کتاب -  
ستخلص الحقائق - شرح کثر الدقائق مشہور متداول -  
یعنی شرح کثر الدقائق - بخشے مستند معروف و متداول و مجلد  
میں یعنی جلدین اولین عبادات میں و جلدین آخرین معاملات میں  
مختصر وقایہ بخشی - از امام صدر الشریعہ درسی متداول -  
عمدۃ البصائر - فی مسائل الرضاۃ از مولوی نواب علی مرحوم -  
قدوری بخشی - از امام ابو الحسن درسی متداول -

This book must be returned to the  
Library on or before

--	--	--	--